تاریخ
قرن هیجدهم وانقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون

(۱۷۱۵ـ۱۸۱۵)

تالیف

آلبر ماله

با

۴۴ گراور و ۸ نقشه

ترجمهٔ

آقای رشید یاسمی

از نشریات کمیسیون معارف

اردیبهشت ماه ۱۳۱۰

مطبعهٔ مجلس

تاریخ

قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون

(۱۷۱۵ ـ ۱۸۱۵)

تالیف

آلبِرْ مالِه

با

۴۴ گراور و ۸ نقشه

ترجمهٔ

آقای رشید یاسمی

از نشریات کمیسیون معارف

اردیبهشت ماه ۱۳۱۰

مطبعهٔ مجلس

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

از دورهٔ تاریخ عمومی عالم تألیف پروفسور آلبرماله وژول ایزاك فرانسوی که از طرف کمیسیون معارف وسائل ترجمهٔ آن فراهم شده است تاریخ ملل شرق و یونان و تاریخ رُم طبع و منتشر گردید اینك تاریخ قرن هیجدهم وانقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون که ازمؤلفات آلبرماله است بموقع انتشار گذاشته میشود تاریخ قرون وسطی ـ قرون جدیده و مجلّدات دیگر نیز ترجمه شده متدرّجاً طبع و نشر خواهد شد

اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ نایب رئیس کمیسیون معارف

احمد سعیدی

اسامی اعضاء اوّلیهٔ کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجّی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری

مرحوم میرزا احمد خان بدرْ (نصیر الدّوله)

آقای میرزا حسن خان پیرنیا (مشیر الدّوله)

آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤتمن الملك)

آقای میرزا سید محمّد خان تدیّن

آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی

آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السّلطنه)

آقای دکتر محمّدخان مصدّق (مصدّق السّلطنه)

مرحوم میرزا اسمعیلخان مرتضائی (ممتاز الملك)

آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبر السّلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان میرزا اسکندری

آقای میرزا یوسفخان اعتصامی (اعتصام الملك)

آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدّوله)

آقای میرزا سید حسنخان تقی زاده

آقای میرزا ابراهیم خان حکیمی (حکیم الملك)

آقای میرزا احمد خان سعیدی

آقای ارباب کیخسرو شاهرخ

آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السّلطنه)

آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبر السّلطنه)

صفحه	فهرست مندرجات
۲	**فصل اول**
	پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه
	نیابت سلطنت . مجالس شوری . امور دینی . مشکلات مالی

فهرست مندرجات	صفحه

فصل دوم ۴۳

انگلستان در قرن هیجدهم

تشکیل حکومت پارلمانی ، بحران مشروطیّت

ارتجاع حزب توری (۱۷۶۰-۱۷۸۳)

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
۱۲۹	نتایج سلطنت فردریك
۱۳۰	**فصل پنجم**
	دولت اطریش در قرن هیجدهم
	وصیّت و فرمان پراگماتیك ، ماری ترز ، اصلاحات ژوزف دوّم
۱۳۱	قلمرو دولت اطریش
۱۳۲	خصایص دولت اطریش
۱۳۴	شارل ششم
۱۳۵	وصیّت شارل ششم
۱۳۷	ماری ترز
۱۳۸	اصلاحات ماری ترز
۱۴۰	ژوزف دوّم
۱۴۲	اصلاحات اجتماعی
۱۴۳	اصلاحات سیاسی
۱۴۴	اصلاحات مذهبی
۱۴۵	مقاومت
۱۴۶	نتایج
۱۴۷	**فصل ششم**
	سیاست دول در داخلهٔ اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳ - سیاست دولت فرانسه ـ خصومت پروس و اطریش ـ رقابت فرانسه و انگلستان پلیتیك فرانسه ـ تصفیهٔ نزاع وراثت سلطنت اسپانیا ـ جنگ توارث لهستان ـ رقابت پروس و اطریش و فرانسه و انگلیس
۱۴۷	ابهام و پیچیدگی سیاست اروپا در قرن هیجدهم
۱۴۹	صفات کلّیهٔ سیاست خارجی فرانسه
۱۵۱	I
	سیاست فرانسه ، تنظیم قطعی طرز توارث سلطنت اسپانیا ، جنگ وراثت تاج و تخت لهستان
۱۵۱	علل دوستی فرانسه و انگلیس

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

سیاست استعماری

مناقشات در امریکا تا سنهٔ ۱۷٦۳ . کمپانیهای تجارتی درهندوستان

تشکیل امپراطوری انگلستان

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
۲۹۴	شیمی
۲۹۵	علوم طبیعی
۲۹۶	II
	ادبیّات ــ افکار فلسفی و اقتصادی ــ استبداد منوّر ــ ادارهٔ نظّار
۲۹۶	اختصاصات ادبیّات فرانسه در قرن ۱۸
۲۹۸	اصول قدیمه ـ مبادی اصول جدیده
۲۹۹	فلاسفه و علمای اقتصاد
۳۰۱	مونتسکیو
۳۰۲	وُلْتِر ، آغاز کار او
۳۰۶	روسو
۳۰۸	علمای اقتصاد
۳۰۹	لغویّون
۳۱۱	استبداد منوّر
۳۱۳	الغای فرقهٔ ژزویت
۳۱۵	امناء
۳۱۶	یکی از مصلحین نظار ، تورگو ـ تورگو در لیموزَن
۳۲۰	فصل یازدهم
	لوی شانزدهم
	بحران مالی
۳۲۰	لوی شانزدهم
۳۲۱	ماری آنتوانت
۳۲۴	وزارت تورگو ـ وضع مالیه ، مقاصد تورگو
۳۲۵	صرفه جوئی ـ اصلاحات ، فرمان غلات
۳۲۶	الغای نظامات اصنافیه وحقّ سُخره
۳۲۷	پیشنهاد بلدیّه
۳۲۸	مخالفت با تورگو ـ اعتراضات پارلمان

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
رعب عظیم / شب ٤ اوت	۳۸۱
ایّام اکتبر	۳۸۲
ملّت و مجلس	۳۸٤
اتّحاد عمومی	۳۸۵
فرار شاه	۳۸۷
وارن	۳۸۸
حزب جمهوری خواه	۳۸۹
تیرباران در میدان مارس	۳۹۰
ختم مجلس مؤسّسان	۳۹۱
II	۳۹۱
قانون اساسی ۱۷۹۱	
کار های مجلس مؤسّسان	۳۹۱
ضبط دارائی روحانیّون	۳۹۲
اسکیناس	۳۹۳
قانون اساسی ۱۷۹۱ / اعلان حقوق بشر	۳۹٤
مقدّمه	۳۹۵
حکومت انتخابی	۳۹۷
طرز انتخابات / قوّهٔ مقنّنه / قوّهٔ مجریه	۳۹۸
قوّهٔ قضائیه / تشکیلات اداری	۳۹۹
امداد مالی	٤۰۰
معایب قانون اساسی ۱۷۹۱	٤۰۱
قانون انتصاب رؤسای روحانیّون	٤۰۲
معایب قانون تشکیلات روحانیّون	٤۰۳
احزاب	٤۰٤
خطباء	٤۰۵
روابط احزاب با یکدیگر	٤۰۸

فهرست مندرجات	صفحه
III	٤٠٨
مجلس مقنّن ــ مقاومت شاه ــ تشکیل حزب جمهوری طلب	
سقوط سلطنت	
مجلس احزاب فویانها ژیروندنها	٤٠٩
ژاکوبنْ ها	٤١٠
کورْ دِلیه	٤١٢
علّت اختلاف شاه با ملّت دسایس شاه و ملکه	٤١٣
مهاجرین قرارداد پیل نیتْز	٤١٥
احکام	٤١٦
جنگ	٤١٧
بیستم ژون	٤١٨
وطن در خطر	٤١٩
اعلان برونْسویك	٤٢٠
مقدّمهٔ شورش دهم او	٤٢١
تعلیق شاه حکومت بلدی	٤٢٣
توقیف مظنونین	٤٢٤
قتل عام سپتامبر	٤٢٥
فصل چهاردهم	٤٢٧
جمهوری	
I	٤٢٧
مجلس کنوانسیون ــ احزاب ــ شورشها ــ حکومت انقلابی	
ارتجاع ماه ترمیدور ــ قانون اساسی سال سوّم ــ کارهای کنوانسیون	
کنوانسیون احزاب	٤٢٨

فهرست مندرجات	صفحه
	۴۵۴

فهرست مندرجات	صفحه
کارهای داخله	٤٥٥
توحّش انقلابی	٤٥٦
II	٤٥٧
هیئت مدیره	
قانون سال سوّم / علل اغتشاش	٤٥٨
جدال با ژاکوبنها / جدال با سلطنت طلبان	٤٦٠
کودتای ۱۸ فروکتیدُرْ	٤٦١
کودتای ۲۲ فلورئال / افکار عامّه در ۱۷۹۹	٤٦٢
سیاست سوییسْ / تجدید خونریزی	٤٦٣
مراجعت بناپارت / تهیّهٔ کودتا	٤٦٤
کودتای ۱۹ برومرْ	٤٦٥
III	٤٦٧
تغییر احوال جامعهٔ فرانسه در نتیجهٔ انقلاب کبیر	
مساوات سیاسی و اجتماعی	٤٦٧
پروتستانها و یهود / دهقانان	٤٦٨
اصل مساوات و قوانین اساسی / مساوات مدنی ، مجموعهٔ قوانین	٤٦٩
قوانین وراثت / ازدواج و طلاق / مقرّرات جنائی	٤٧٠
انقلاب و آزادی	٤٧١
فصل پانزدهم	٤٧٣
جنگ با اروپا	
فتوحات ــ معاهدات	

فهرست مندرجات	صفحه
I	٤٧٤
فتوحات	
فرانسه و اروپا در ۱۷۸۹	٤٧٤
علل عمدهٔ جنگ	٤٧٥
بهانهٔ جنگ / امراء آلزاس	٤٧٧
تجهیزات مهاجرین / اعلان جنگ	٤٧٨
هجوم بفرانسه / عبور از آرگون	٤٧٩
والمی	٤٨٠
اهمیت جنگ والمی	٤٨١
حملهٔ فرانسویان ، جنگ ژماپ	٤٨٢
آغاز فتوحات و سیاست تبلیغ	٤٨٣
سرحدات طبیعی	٤٨٤
انگلستان و تصرف بلژیك	٤٨٥
نخستین اتحاد / نقشهٔ تجزیهٔ فرانسه / جنگ	٤٨٦
هجوم ثانی بفرانسه	٤٨٧
دفع حمله / فتح ثانی بلژیك	٤٨٨
تسخیر هلاند / انحلال اتحادیه دول ، عهدنامهٔ بال	٤٨٩
قرارداد لاهه / علل شورش وانده	٤٩٠
رؤساء شورشیان / جنگ وانده	٤٩١
تقسیمات لهستان	٤٩٢
جنگ با اطریش	٤٩٣
ناپلئون بناپارت	٤٩٤
لشکرکشی ایطالیا	٤٩٦
مبارزه در پیمون	٤٩٧
اعمال جنگی درلمباردی	٤٩٨

صفحه	فهرست مندرجات
۴۹۹	معاهدهٔ تولنتینو
۵۰۰	حمله به وین / علل پیشرفت بناپارت ، اسلوب جنگی او
۵۰۲	معاهدهٔ کامپوفورمیو
۵۰۳	اوصاف و اختصاصات عهدنامهٔ بال و معاهدهٔ کامپوفورمیو
۵۰۴	کنگرهٔ راشتات / جنگ با انگلستان
۵۰۵	بناپارت و مصر
۵۰۶	حمله بمصر
۵۰۷	حمله بشام
۵۰۸	انجام تصرّف مصر
۵۰۹	نتایج / اتّحاد ثانی دول اروپا و علل آن
۵۱۱	از دست رفتن ایطالیا
۵۱۲	فتح زوریخ
۵۱۳	رفتار صلح جویانهٔ بناپارت
۵۱۴	جنگ ۱۸۰۰ ، ژن، مارانگو
۵۱۶	هوهَن لینْدَنْ / صلح لونویل
۵۱۷	انگلستان و صلح
۵۱۸	صلح آمیَن / تغییرات سرحدّی
۵۱۹	تغییرات داخلی آلمان وقطعنامهٔ ۱۸۰۳ مجلس دیت
۵۲۰	تغییرات در ایطالیا
۵۲۰	II
	لشکر ها و سردار ها
۵۲۱	داوطلبان قشون / خدمت نظامی عمومی
۵۲۲	نظام وظیفه
۵۲۳	مزج و اختلاط / تشکیلات قشون و تقسیمات آن / تسلیح و تجهیز
۵۲۴	نظامی

فهرست مندرجات	صفحه
اسلوب جنگ در عهد انقلاب	۵۲۶
فنون جنگی در زمان انقلاب	۵۲۸
کارنو	۵۲۹
فصل شانزدهم	۵۳۰
حکومت قنسولی و امپراطوری	
قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن	
مشخّصات حکومت امپراطوری ــ تشکیلات داخلی ــ قرارداد کنکردا و متمّمات آن ــ منازعه باپاپ	
I	۵۳۱
حکومت قنسولی	
اوضاع فرانسه در ۱۷۹۹	۵۳۱
راهزنی خرابی صنایع و تجارت هرج و مرج و شورش	۵۳۲
افکار عامّه تدوین قانون اساسی	۵۳۳
قانون اساسی ، قوّهٔ مجریه قوّهٔ مقننه	۵۳۵
مجلس سنا فهرست اسامی منتخبین صفات قانون اساسی جدید	۵۳۶
تشکیلات اداری	۵۳۷
صفات تشکیلات جدیدهٔ اداری تشکیلات قضائی	۵۳۸
تشکیلات مالیه	۵۳۹
اجراء قانون جدید بناپارت و مسائل مذهبی	۵۴۰
کُنکُرْدا	۵۴۱
مواد متمّمهٔ کُنکُرْدا مجموعهٔ قوانین مدنی	۵۴۲
مؤسّسات دیگر تغییر حکومت قنسولی	۵۴۳

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات
۵۷۰	**فصل هفدهم**
	سیاست خارجی ناپلئون
	نزاع باانگلستان ـ جنگها تا معاهدهٔ تیل‌سیت ـ اوسترلیتز ـ ینا
	فریدلند ـ قرق و محاصرهٔ برّی ـ مقاومت ملل ـ اسپانیا ـ اطریش
۵۷۲	I
	مخاصمه با انگلستان
۵۷۲	علل عمدهٔ جنگهای عهد امپراطوری . . . .
۵۷۳	علّت قطع روابط با انگلستان / مسائل تجاری . . . .
۵۷۵	مسئلهٔ جزیرهٔ مالت . . . .
۵۷۶	قطع روابط . . . .
۵۷۷	اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس / قوای فرانسه . . . .
۵۸۱	نتایج جنگ ترافالگار . . . .
۵۸۲	II
	جنگهائی که بمعاهدهٔ تیل‌سیت منتهی گردیده اند
	اوسترلیتز ، ینا ، فریدلند
۵۸۲	منشاء اتّحاد ثالث اروپا . . . .
۵۸۳	تشکیل اتّحاد دول / مکر وخدعهٔ اطریش . . . .
۵۸٤	سپاه بزرگ . . . .
۵۸٦	جنگ اولم . . . .
۵۸۷	جنگ اوسترلیتز / اوسترلیتز . . . .
۵۹۱	مصالحهٔ پرسبورگ / امپراطور غرب . . . .
۵۹۲	تغییر مملکت آلمان / اتّحاد رن . . . .
۵۹۳	انجام امپراطوری مقدّس / مذاکرات ناپلئون با روسها و انگلیسها درپاریس . . . .
۵۹٤	سیاست پروس ، فردریك گیوم ثالث . . . .

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

صفحه	فهرست مندرجات

فهرست گراورها و نقشه ها	صفحه
فصل اول	
پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه	
فلیپ دورلئان نایب السّلطنه	۵
لوی پانزدهم پادشاه فرانسه	۲۱
لامارکیزدوُ پمپادور	۲۶
فصل دوم	
انگلستان در قرن هیجدهم	
نقشهٔ انگلستان در قرن هیجدهم	٤٤
پیت اوّل	۵۳
ژرژ سوّم پادشاه انگلیس	۵۹
پیت دوّم صدر اعظم انگلستان	٦٤
فصل سوم	
امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم	
پطر کبیر	۷۳
شارل دوازدهم	۷۸
کاترین دوّم ملکهٔ روسیه	۹٦
فصل چهارم	
دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم	
نقشهٔ دولت پروس	۱۰۳
فردریك گیوم ملقّب به منتخِبِ کبیر	۱۱۲
فردریك گیوم اوّل ملقّب به شاه سلحشور	۱۱۷
فردریك دوّم ملقّب به کبیر	۱۲۵
فصل پنجم	
دولت اطریش در قرن هیجدهم	
نقشهٔ دولت اطریش درقرن هیجدهم	۱۳۱
ماری ترِزْ	۱۳۹
ژوزف دوّم امپراطور اطریش	۱٤۳
فصل هفتم	
سیاست استعماری	
نقشهٔ متصرّفات انگلیس و فرانسه در هندوستان « قرن هیجدهم »	۲۰۱

فهرست گراورها و نقشه ها	صفحه
دوپلکس	۲۱۱
فصل هشتم	
شورش مستعمرات انگلیس	
ژرژ واشنگتون	۲۳۶
بنیامین فرانکلن	۲۳۹
فصل نهم	
سیاست شرقی	
نقشهٔ اروپای شرقی و تغییرات آن درقرن هیجدهم	۲۴۸
فصل دهم	
صفات عامّهٔ قرن هیجدهم	
لاووازیه	۲۹۵
مونتسکیو	۳۰۱
وُلتِر	۳۰۳
ژان ژاك روسو	۳۰۷
مجسّمهٔ دیدرو	۳۱۰
فصل یازدهم	
لوی شانزدهم	
ماری آنتوانت	۳۲۲
تالارمنویله زیر	۳۳۳
فصل سیزدهم	
سلطنت در زمان انقلاب	
میرابو	٤۰٦
فصل چهاردهم	
جمهوری	
لوی شانزدهم	٤۳۲
محکمهٔ انقلابی	٤۳۹
ماکسیمیلین روبسْ پیر	٤٤۷
فصل پانزدهم	
جنگ با اروپا	
ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸	۵۰٦

صفحه	فهرست گراورها و نقشه ها

تاریخ
قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه
و امپراطوری ناپلئون

فصل اول

پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه

نیابت سلطنت . مجالس شوری . امور دینی . مشکلات مالی .

سلطنت لوی پانزدهم پس ازعهد پادشاهی لوی چهاردهم طولانی ترین ادوار سلطنتی تاریخ فرانسه است . مدّت آن ۵۹ سال بود (ازاوّل سپتامبر ۱۷۱۵ تا ۱۰ مه ۱۷۷٤) و بدو دوره تقسیم میگردد : اوّل از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۳ که زمان صغر لوی پانزدهم و نیابت سلطنت دوك دورلئان(۱) است ، دوّم از ۱۷۲۳ الی آخر که عهد سلطنت شخصی لوی پانزدهم است .

این پادشاه در دورهٔ سلطنت شخصی خود زمام امور را ابتدا در کف کاردینال دوفلوری(۲) ، سپس در دست محبوبه های خود از قبیل مادام دوپمپادور(۳) نهاد بقسمی که وزراء بفرمان آنها معزول و منصوب میگردیدند . در داخلهٔ مملکت این پادشاه از قدرت مطلقه که میراث لوی چهاردهم بود سوء استفاده کرد و بسبب اصراف و تبذیر در اموال دولتی مشکلات عظیمه در امور مالیه تولید نمود و باینجهت کراراً مورد اعتراض پارلمان گردید و مفاسد سلطنت مطلقه بر عموم مردم ظاهر و ثابت شد ، در روابط خارجی هیچ زمانی باین درجه برای مملکت فرانسه مشئوم وبد عاقبت نبود . در این زمان بزرگترین وعالیترین اراضی مستعمره مثل مملکت کانادا در امریکا و هندوستان در آسیا از دست فرانسه خارج شد و نسبت بمقام سلطنت هم این دوره بسیار بد نتیجه و مشئوم بود زیرا که مقدّمات انقلاب کبیر و بر باد رفتن دستگاه سلطنت را فراهم آورد .

---

(۱) - duc d' Orléans　(۲) - Cardinal de Fleury　(۳) - Mme de Pompadour

تشکیلات نیابت سلطنت

پس از لوی چهاردهم نوادهٔ او که پسر منحصر بفرد دوك ـ دوبورگونی(۱) بود وبیش ازپنجسال نداشت بنام لوی پانزدهم بسلطنت رسید ، پدرش دراینوقت درحیات نبود .

لوی چهاردهم قبل ازوفات وصیّت‌نامهٔ رسمی درتعیین نایب‌السّلطنه ترتیب داده وبپارلمان پاریس سپرد و تقلّد مهام نیابت سلطنت را بانجمنی واگذاشت که خود قبلاً اعضاء آنرا معیّن کرده بود ، ریاست این انجمن را برعهده نزدیکتر خویشان یعنی داماد خود دوك فیلیپ دورلئان گذاشت . ریاست دوك دورلئان بر انجمن مزبور بکلّی افتخاری بود و اکثرّیت انجمن صاحب قدرت حقیقی بشمارمیرفت . در این مجمع بنابر وصیّت لوی چهاردهم دوتن ازفرزندان نامشروع او موسوم به‌کنت دو تولوز و دوك‌دومن(۲) عضو بودند ، این دوفرزندرا لوی چهاردهم ازمادام دومونتسپان(۳) داشت و آنان را لقب پرنسی تفویض کرده بود . دوك دومن فی الحقیقه شخص اوّل انجمن محسوب میگشت چه بنا بر وصیّت لوی چهاردهم نظارت در تربیت پادشاه جدید باو محوّل بود و در واقع سمت اتابیکی داشت ، همچنین فرماندهی لشکر نیز باو متعلّق بود .

با وجود این پیش بینی هائی که لوی چهاردهم کرد کار بروفق خواهش او صورت نگرفت و نخستین واقعهٔ تاریخی دورهٔ نیابت سلطنت کودتائی بود که کارها را واژگون ساخت . وصیّت لوی چهاردهم نیز مثل وصایای پدرش لوی سیزدهم ملغی شد ، یکروز پس ازفوت لوی چهاردهم (۲سپتامبر ۱۷۱۵) بنا بر تقاضای دوك دورلئان پارلمان پاریس وصیّت را نقض ونایب السّلطنه را مجاز کرد که بمیل خود انجمن را تشکیل دهد و فرماندهی‌لشکر را از دوك دومن منتزع سازد .

دخالت پارلمان در امور سلطنت پادشاه صغیر یکی از وقایعی است که نتایج بزرگ داشته است ، میدانیم که سه ربع قرن پیش ازاین تاریخ در زمان صغر لوی چهاردهم پارلمان پاریس چه ادّعا های مالایطاقی مینمود و دردورهٔ فروند(٤) چه

---

(۱) ـ duc de Bourgogne (۲) ـ comte de Toulouse و duc du Maine (۳) ـ Mme de Montespan
(٤) ـ Frondes

اغتشاشاتی از آن بروز کرد . لوی چهاردهم چون بحدّ رشد رسید پارلمان را باین طریق تنبیه نمود که حقّ اعتراض را ازاو سلب کرد (۲۴ فوریه ۱۶۷۳) متجاوز از ۴۰ سال پارلمان پاریس جز بموضوعات قضائی بکاری نمیتوانست دست بزند .

درسال ۱۷۱۵ نایب السّلطنه در مقابل همراهی و همدستی که پارلمان با او کرد حقّ اعتراض را مجدّداً باو تفویض نمود : و از اینوقت پارلمان خود را قادر یافت که در امورسیاسی دخالت کنند واین حال تاپایان سلطنت لوی پانزدهم برقرار بود .

نایب السّلطنه

فیلیپ دورلئان که مطلقاً بنایب السّلطنه مشهور است پدرش موسیو برادر لوی چهاردهم و مادرش یکی از خانمهای آلمانی موسوم به پالاتین[۱] بود . این خانم درذکاوت فطری وعفّت وخشونت ذاتی وصدق و صراحت جبلّی معروف است ، روزی درحضور گروهی از درباریان پسر خود را سیلی زد چرا که میخواست مادموازل دوبلوا[۲] یکی ازدختران لوی چهاردهم و مادام دو مونتسپان را بزنی بگیرد . نایب السّلطنه هنگامی که بزمامداری رسید چهل و دوسال داشت و صاحب صفات عالیه بود ، هوش تند وسرشارش بر معضلات امور احاطه میبافت ومسائل مشکله را بسهولت حلّ وعقد مینمود ، طبعاً کریم و سخی و مؤدّب وخوش مشرب و بسیار دلیر بود واین صفت اخیر را از هانری چهارم ارث برده بود .

نخستین بارشجاعت خویشرا درسنّ هیجده سالگی هنگام جنگ اُگسبورگ[۳] بمنصّهٔ بروز رسانید ودر اشتین کرك[۴] درسنهٔ ۱۶۹۲ جراحتی یافت . سال بعد فرمانده چند ستون لشکر بود و پنج بار بقریه نروینْدن[۵] حملات مردانه کرد ، در جنگ جانشینی سلطنت اسپانی در ظاهر تورن[۶] بار دیگر مجروح شد .

بدبختانه صفات حمیده اش مقهور اخلاق رذیله بود ، مادرش میگفت : « پسرم هر هنری را داراست مگر هنر استفاده و بکار بردن هنر های خود » . مردی

---

(۱) ـ Palatine (۲) ـ Mlle de Blois (۳) ـ Augsbourg (٤) - Steinkerque
(۵) ـ Neerwinden (٦) - Turin

لا ابالی بود ، « در هیچ کار قوّهٔ مداومت و کسی دارای پشتکار باشد . » تنبل وهوس ران وعشرت طلب هم بود . این جوان هوشیار پسر عموی خود رئیس بزرگ کلیسای واندُم(۱) را بحدّی دوست میداشت که قریب بستایش و پرستش بود وسبب این محبّت فوق العاده را این میگفت که مشارٌ الیه چهل سال است هیچ شبی خالی از مستی سر بر بالین خواب ننهاده است ، چون بنیابت سلطنت نایل آمد در همین قبیل لذّات پست فرو رفت چنانکه هیچ روزی بی می و مطرب بسر نمیبرد وشبی بی محفل بزم بروز نمیآورد ، میگساران و مهمانان مجلس او هر شب چنان سر مست میشدند که هنگام خروج باستعانت ملازمان بخانه های خود باز میگشتند .



فیلیپ دورلئان نایب السّلطنه
(۱۶۷۴-۱۷۲۳)

رنود

سرمشقی که نایب السّلطنه بمردم داد بزودی پیروی شد ، دربار شاهی ناگهان برخلاف رسوم دورهٔ سابق قیام کرد ، درسی سال آخر سلطنت لوی چهاردهم ازحسن ادارهٔ مادام دو منتنن(۲) وضع دربار ورْسای در کمال اُبهّت و انتظام وموافق وقار وشرافت بود ، پادشاه اظهارقدس و تقوی میکرد و اهل دربار نیز متابع شهریار خود بودند که گفته اند : النّاس علی دین ملوکهم . لا-برو-یر(۳) که یکی ازنویسندگان بزرگ فرانسه است گوید « پرهیزکار کسی است که اگر پادشاهش کافر و خدا نشناس باشد او نیز کفر و خدای نشناسی را شعار

(۱) - Vendôme (۲) - Mme de Maintenon (۳) - La Bruyère

خود قرار دهد . » باری لوی چهاردهم اگرچه برای ظاهرسازی هم بود اظهار کمال پرهیزکاری میکرد . امّا درعهد نیابت سلطنت بجای درباریان مقدّس مآب مردمان بیعقیده و متظاهر بفسق تقرّب یافتند وخود دوك دورلئان نایب السّلطنه هم این مقلّدین عشرت رانی و شاگردان هوسبازی خود را رنود (۱) نام نهاده بود .

وقایع مهمّهٔ دورهٔ نیابت سلطنت

این تبدیل آداب ورسوم نخستین واقعهٔ اساسی بود که درزمان نیابت سلطنت وقوع یافت ، این تغییرات از دربار شروع شد ودرمیان مردم خاصّه طبقهٔ منوّره شیوع گرفت بحدّی که تمام قرن هیجدهم تاریخ فرانسه ازآن متأثّر شد وازاین جهت درقرن مزبور بیش از سایر قرون جدیده بیدینی و تظاهر بضدّیت مذهب رواج گرفت .

دو حادثهٔ دیگر نیز درعهد نیابت سلطنت رخ داد که ازمختصّات این زمان محسوب میشود یکی ارتجاع طبقهٔ عالیه برضدّ حکومت مطلقه که لوی چهاردهم تأسیس کرده بود بنحوی که دولت مجبور شد طرز دیگر از حکومت قائم کند و متشبّث بطرز پلی زی نودی (۲) بشود (۱۷۱۵-۱۷۱۸) ، دیگر مشکلات مالی که محض دفع آنها دولت بوسایل خطرناك متوسّل گردید و تشکیلات لاس (۳) را معمول ومجری داشت (۱۷۱۶-۱۷۲۰) .

مجالس متعدّده

چنانکه دیدیم لوی چهاردهم تدریجاً دست اعیان و متنفّذین را از امور دولتی کوتاه نمود و فقط پنج نفر از توانگران را بکار گماشت : یکی از آنان مفتّش کل مالیه شد وچهار تن دیگر شغل وزارت یافتند . این پنج نفر هر چند در نظر پادشاه آلات کار و ملازمان فرمانبرداری

---

(۱) - Roués وجه این تسمیه آن است که ظرفا در حقّ فسّاق و فجّار مزبور میگفتند :
این مردم برای نیل بهر مقامی ودخالت در هرمهمّی لایقند خاصّه برای بالا رفتن برماشین سیاست وچون چرخی که مقصّرین را با آن سیاست میکردند رو Roue نام داشت نایب السّلطنه از تسمیهٔ این اشخاص به روه قصدش این بود که بارها برچرخ سیاست نشسته‌اند وسالم فرودآمده اند ، فی الحقیقه معنی این کلمه باصطلاح عوام « گرگ باران دیده یا شخص بخوبر وپاردم سائیده » است و ازاین رو لفظ رنود که درصورت و معنی شباهت باروه داشت در ترجمه اختیار شد مترجم

(۲) - Polysynodie (۳) - Law

بیش نبودند لکن درچشم مردم مقامی بس ارجمند داشتند چرا که مجری ارادهٔ پادشاهی بشمار میرفتند. یکی ازنویسندگان موسوم بهدوك دوسنسیمون[1] که با این پنج تن خصومت داشت درکتاب خود آنانرا «پنج سلطان فرانسه» نام نهاده است. همچنین پوشیده نیست که درسی سال آخر عهد لوی چهاردهم افراط در استبداد و ناکامیابی هائی که در سیاست خارجی نصیب آن پادشاه شد مردم خاصّه نجبای درجهٔ اوّل را بانتقاد وعیب جوئی واداشت و جمعی کثیر برآن شدند که حکومت مطلقه نتایج ناگوار دارد واصلاح امور دولتی در نهایت لزوم است.

فنلون[2] وقتیکه درکتاب تلماك[3] شرح تشکیلات فرضیّه شهر سالنت[4] را میداد در واقع غرضش این بود که درپرده نیّات اصلاح طلبان فرانسه را بیان کند، مخصوصاً حزبی کهاشخاص عالیمقام دراوعضویّت داشتندماننددوكدوبویلیه[5] و دوك دو شوْلن[6] و دوك دوسن سیمون. این حزب اصلاح طلب به دوك دو بورگونی نوهٔ لوی چهاردهم امید داشتند که فنلون سابقالذّکر مربّی مخصوص او بود، در نوامبر سنهٔ ۱۷۱۱ که مردم حدس میزدند دوك دوبورگونی بسلطنت برسد فنلون طرحی ازکلّیّات اصلاحاتی که باید صورت انجام بپذیرد بنگارش در آورد، اساس این طرح اصلاحی آن بود که ازشدّت وقدرت حکومت مطلقهٔ پادشاه کاسته و برنفوذ وقوّت نجبا و اعیان افزوده شود. لکن دوك دوبورگونی پس از سه ماه از این مقدّمه جهان را وداع گفت و نقشهٔ اصلاح طلبان ناگهان محو و منهدم گردید فوریه ۱۷۱۲.

امّا دوك دورلئان ازاصول این طرح اصلاحی آگاهی یافت وبمحض وصول بمقام نیابت سلطنت خود را طرفدار آن معرّفی کرد و در ۱۵ سپتامبر در پارلمان پاریس فرمانی قرائت نمود که بموجب آن مشاغل مفتّش کل مالیه و چهار وزیر سابقالذّکر محذوف گردید و بجای آنها مجالسی چند تأسیس گشت و ازقول پادشاه

---

(۱) – duc de Saint-Simon (۲) – Fénelon (۳) – Télémaque (٤) – Salente
(٥) – duc de Beauvilliers (٦) – duc de Chaulnes

فرانسه بوکلای مجلس اخطار شد که « این ترتیب جدید.را شاه ماضی پیش بینی و توصیه فرموده بود و چون مرگ او را مجال نداد اینك ما بموقع اجراء میگذاریم » .

عدّهٔ این مجالس درابتداء شش بود ازاینقرار : مجلس وجدانیات مخصوص رتق و فتق امور دینیّه ، مجلس مهام خارجه ، مجلس حرب ، مجلس بحرّیه ، مجلس مالیه و مجلس داخله . پس از چندی مجلس دیگر نیز بآنها الحاق شد که آنرا مجلس تجارت نام نهادند .

هریك ازاین مجالس ده عضوداشت و باکثرّیت رئیس خود را انتخاب میکرد . اعضاء مجالس را از طبقات عالیه ونجبا اختیار نمودند وطرفداران اصلاح نخستین مقام را در آنها احراز کردند ، نایب السّلطنه که دشمن بسیار داشت باینطریق دارای هوا خواهان ودوستان فراوان شد . این طرزحکومت را که زمام امورش درکف مجالس متعدّده بود پولی زی نودی نام نهادندکه مرکّب ازدوکلمهٔ یونانی‌است و ترجمهٔ تحت اللّفظش کثیر المجالس میشود و باید دانست که این قسم حکومت تازگی نداشته وازمخترعات آن عهدنیست . در اسپانیا از قرن شانزدهم متداول بود و دولت اسپانی جز تعویق کارها و سستی جریانات نتیجه‌ای ازآن نبرد ، درفرانسه هم‌بهتر ازاسپانیا نتیجه نداد . یکی ازاهل‌آن زمان موسوم به‌مارکی دارژان‌سون(۱) گفته است که این مجالس متعدّده : « فی الحقیقه مراکز اغتشاش گشتند ، اعضاء مباحثات ومذاکرات بسیار میکردند ، ولی هیچوقت توافق نظری حاصل نمیشد و نتیجه ای جز هرج و مرج و اغتشاش بدست نمیآمد ، مینشستند و میگفتند و بر میخاستند . » لکن محض تکمیل تجربه تاسه سال این طرزرا دوام دادند ، بعد منسوخ شد . درآخر قرن هیجدهم و زمان انقلاب کبیر نیز همین طرز بنام کمیته متداول گردید . باری در ۲٤ سپتامبر ۱۷۱۸ مجالس مذکوره منحل گشتند و بجای آنها مجدداً « پنج سلطان(۲) » را بر قرار کردند .

---

(۱) ـ marquis d'Argenson

(۲) ـ مقصود مفتش کلّ مالیه و چهار وزیر است

اوضاع مالیّه

از مجالسی که نایب السّلطنه تشکیل داد هیچیك کارش بدشواری مجلس مالیّه نبود زیرا که وضع مالیّه در عهد لوی چهاردهم بسبب اسراف پادشاه و مصارف سی سال لشگرکشی بحدّی دچار اغتشاش گردیده بود که فرانسه کمتر چنان وضعی را بخود دیده است . دوك دورلئان در ماه دسامبر ۱۷۱۵ خود بپارلمان حاضر شد و اوضاع مالیّه را چنین تشریح کرد : « دیناری وجه نقد در خزاین سلطنتی و صندوقهای عایدات نداریم که لازمترین مصارف را بتوان پرداخت ، چون بامور مالی رسیدگی میکنم می بینم خالصجات دولتی فروخته شده ، عواید دولتی تقریباً معدوم گردیده وعایدات عادی نیز مساعدةً بمصرف رسیده وانواع واقسام اسناد دولتی در دست مردم است که بمبالغ هنگفت بالغ شده وحتّی محاسبه و تعیین میزان آن نیز از امکان خارج است . »

دراین بیان بهیچوجه مبالغه‌ای نیست درروز وفات لوی چهاردهم صندوقهای سلطنتی محتوی ۸۰۰،۰۰۰ لیره بود ولی قروض بسه میلیار بالغ میشد ـ تخمیناً مطابق قرضی است که دولت فرانسه در سنه ۱۹۱۴ داشت ـ ازاین مبلغ تقریباً دو میلیار و نود میلیون قرض منفعتی وثابت بود که طلبکاران حق نداشتند از دولت تأدیه آنرا تقاضا نمایند و فقط سالیانه مبلغ هشتاد و شش میلیون ربح آنرا دریافت میکردند(۱) . امّا قریب هشتصد میلیون دیگر قرض عند المطالبه بود زیرا که این قسمت از وجوه را دولت یا بمصرف خرید لوازم جنگی رسانیده یا مدّت نزدیکی برای پرداخت تعیین نموده یامحض تأدیهٔ قیمت بلیت هائی که درایّام جنگ جانشینی سلطنت اسپانی رواج داده و بجای وجه نقد بکار برده بود (چنانکه پیش از این دیدیم) . سند این قرض اوراقی بود موسوم به بلیت دولتی که طلبکاران در دست داشتند و از فرط احتیاج دست بدست میگردانند و وسیلهٔ معامله قرار میدادند

---

(۱) ـ وضع کنونی مالیّه فرانسه که نتیجهٔ جنگ عمومی است علی الظّاهر وخیم تر ازآن زمان است زیرا که قرض ملّی بمبلغی عجیب و فوق العاده یعنی دویست و هفتاد و پنج میلیار بالغ میشود که هشت برابر قرض فرانسه است درسنه ۱۷۱۵ . معذلك اگر این دین را با مبلغ کلّ ثروت فرانسه مقایسه کنیم خطر در نظر کوچکتر و متناسب تر میشود چه قبل از جنگ عمومی ثروت مجموعی فرانسه را قریب سیصد میلیار تخمین کردند ولی درسال ۱۷۱۵ محقّقاً بچهل میلیار نمیرسیده است

لکن دارندهٔ آنها ضرر های هنگفت میدید زیرا که بواسطهٔ عدم اطمینان بدولت مردم بسهولت و بدون کسربلیت را قبول نمیکردند.

ازطرف دیگر عایدات خالص دولت سالیانه مبلغ ۷۵،۰۰۰،۰۰۰ بود واین حتّی برای پرداخت ربح قروض نیز کفایت نمیکرد (۱) مخارج عمومی بانضمام ربح قروض بمبلغ صدوچهل میلیون میرسید ازاینقرار کسر سالیانه شصت وپنج میلیون بود ولی در نفس الامر بایستی کسر سال ۱۷۱۶ را صدو چهل میلیون محسوب داشت یعنی درست معادل میزان مخارج زیرا که عواید آن سال را قبلاً بمصرف رسانیده بودند (۲) و چیزی در محل نبود وبهمین جهت درسنهٔ ۱۷۱۷ نیز کسر را بایستی از همین قرار محسوب کرد.

تدابیر مالی

برای تخلیص دولت بعض اشخاص بفکر اعلان ورشکست افتادند امّا بنا بر قول سن سیمون «کسی حاضر نشد که قدم پیش گذارد و همه از عظمت ظلم و جوری که نتیجهٔ این امر میشد بوحشت افتادند» هیئت مالیّه که ریاستش با دوك دو نوای (۳) بود بنا برمشورت برادران پاری چاره ای

---

(۱) ـ عایدات واقعی ۱۶۶ میلیون بود لکن بیش از نصف این مبلغ ۸۴ میلیون دردست متصدّیان مالیات غیر مستقیم میماند.

(۲) ـ جدول ذیل خلاصه ارقام مالی است که درابتدای جلوس لوی پانزدهم معیّن شده ودر ستون دیگر میزان هر رقم به فرانك تعیین گردیده و این مطابق تسعیری است که اخیراً ازلیرهٔ آنزمان نموده اند.

نقد	۸۰۰،۰۰۰ لیره تقریباً	۹،۶۰۰،۰۰۰ فرانك
دین ربحی Dette Consolidée	۲،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ «	۲٤،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ «
قرض عند المطالبه	۷۸۱،۰۰۰،۰۰۰ «	۹،۳۷۲،۰۰۰،۰۰۰ «
دین متحرّك	۱۳۷،۰۰۰،۰۰۰ «	۱،۷۳٤،۰۰۰،۰۰۰ «
جمع کل قروض	۲،۹۱۸،۰۰۰،۰۰۰ «	۳۵،۰۱۶،۰۰۰،۰۰۰ «
منافع دین Intérêts be La Consolidée . . .	۸۶،۰۰۰،۰۰۰ «	۱،۰۳۲،۰۰۰،۰۰۰ «
عایدات خالص سالیانه	۷۵،۰۰۰،۰۰۰ «	۹۰۰،۰۰۰،۰۰۰ «
جمع کل مخارج سالیانه	۱٤۰،۰۰۰،۰۰۰ «	۱،۶۸۰،۰۰۰،۰۰۰ «
کسر سالیانه	۶۵،۰۰۰،۰۰۰ «	۷۸۰،۰۰۰،۰۰۰ «

(۳) ـ duc de Noailles

اندیشید که در مملکت سابقه داشت و بیشرافتی آن نیز چندان ظاهر و بارز نبود وآن چاره عبارت بود ازمعاینه وتجدید ضرب مسکوکات وتحقیق در منشاء عایدات و ثروت توانگران چنانکه در ادوار انقلاب معمول است .

معاینه نوعی از ورشکست بود یعنی ورشکستگی ناقص ، دارندگان بلیت دولتی بایستی اوراق خود را برای ملاحظه و معاینه ارائه بدهند ، ششصد میلیون بلیت محض معاینه بدولت تسلیم شد امّا دولت فقط دویست میلیون ازآنرا تصدیق کرده واوراق جدید بصاحبانش داد ، در واقع باین ترتیب طلبکاران از دوثلث طلب خود محروم ماندند و بجبران این محرومیت دولت بآنها وعده داد که تا موقع پرداخت سالیانه از قرار صدی چهار تنزیل خواهد پرداخت .

این ورشکست و توقیف دو ثلث از اسناد قروض هر چند مبلغ کلّ دیون عندالمطالبه را تنزّل میداد لکن وجه نقدی بخزانهٔ خالی وارد نمیساخت . ناچاردولت محض تحصیل پول نقدبتجدیدضرب مسکوکات تمسّك جست واین اقدام نیزجزاختلال امور تجارتی نتیجه نبخشید ، ازطرفی دولت اشخاصی را که از مال دولت متموّل شده بودند تعقیب کرد . در مارس ۱۷۱۶ محکمهٔ قضائی تشکیل گردید بنام محکمهٔ مشتعله (۱) سی نفر از مشاورین پارلمان در آن عضویّت داشتند باین قصد که بسابقهٔ اشخاصیکه لوازم جنگی بدولت فروخته بودند رسیدگی کنند و در احوال آنان که وُبان(۲) بهلوی چهاردهم معرّفی کرده وآنهارا « زلوهای دولت » مینامید ومستوجب « اعمال شاقّه » میدانست تحقیق نمایند . مقصود تحصیلداران وصاحبان ابوابجمعی مالیات غیر مستقیم بود که بیش از نصف مالیاتی که مودّیان بایستی بپردازند در دست آنها میماند . محکمهٔ مشتعله دامنهٔ تحقیقات را تا سنه ۱۶۸۹ که ابتدای جنگ اتّحاد اوگسبورك باشد توسعه داد یعنی شروع تحقیق را از آن سال نمود . محض رهائی از تفتیش بعضی از صرّافان و مالداران مبلغی نقد تقدیم کردند مثلاً کروزا(۳) هفت میلیون وشموئیل برنار(٤) نه میلیون تأدیه نمود . تقریباً پانزده‌هزار

(۱) - Chambre ardente (۲) - Vauban (۳) - Crozat (٤) - Samuel Bernard

نفر متّهم باختلاس و خیانت در اموال دولتی‌شدند و مبلغی که باید از آنها مسترد گردد بدویست میلیون بالغ میگشت امّا محکومین بیش از هفتاد میلیون نپرداختند و ازاین مبلغ هم بیش از پانزده میلیون بخزانه‌عاید نگردید .

لاس (۱)

چون بتجربه ثابت شد که تکرار تدابیر سابقین برای اصلاح مالیّه فایده ندارد یکنفر از اهالی اسکاتلند موسوم به لاس پیشنهادی بنایب السّلطنه تقدیم کرد که فوراً وکاملاً نقایص مالیّه را رفع نماید .

لاس پسر صرّافی بود ازاهل ادنبورگ که زرگری نیزمیکرد پس از برانداختن قسمت اعظم میراث پدری در ممالك اروپا سفر کرد و در بلاد عظیمه و مراکز تجارت و صرّافی از قبیل آمستردام و ژن و فلورانس و و نیز چندی توّقف مینمود وبوسیلهٔ قمار درصدد جبران خسارات خود برمیآمد . درسال ۱۷۰۰ نخستین بار بفکر این نقشه افتاد و خیال خود را در اسکاتلند ابراز نمود و در فرانسه به لوی چهاردهم نیز همان پیشنهاد را تقدیم داشت لکن مؤثّر نیفتاد و در سنه ۱۷۱۵ نیز عین همان طرح اصلاح مالیّه را بانجمن نیابت سلطنت تقدیم کرد وچندان وقعی بآن نگذاشتند امّا لاس دوك دورلئان را با فکر خود همراه نمود ودر نهان مقدّمات اجرای آنرا از طرق غیر مستقیم فراهم ساخت .

نقشهٔ لاس

بانك

یکی از فروع نقشه وی این بود که شیوهٔ معامله مختصّه بتجّار را تعمیم بدهد . میدانیم که تجّار همیشه قیمت مال التّجارهٔ دریافتی خودرا نقداً نمیپردازند غالباً در مواردیکه خریدار معتبر باشد پرداخت قیمت را بوعده قرار میدهند مثلاً قید میکنند که پس از سه ماه « کارسازی » خواهد شد. در این مورد خریدار سندی بفروشنده میدهد که روز انقضای وعده را در آن قید کرده است . این سند که حاکی از قبول پرداخت وجه است بلیت نام دارد . اگر بایع در این ضمن معامله ای بکند سند فوق را بطلبکار میدهد واو نیز بدیگری تسلیم مینماید وبهمین ترتیب سند بگردش میافتد تا روز وعده برسد و در واقع حکم وجه نقد پیدا میکنند . برحسب اعتبار امضای

---

(۱) ـ تلفظ صحیح این کلمه لا است ولی چون در فرانسه از قرن هیجدهم تاکنون بغلط لاس تلفظ میشود دراین ترجمه متابعت از استعمال شد (مترجم)

صاحب سند دفعةً این ورقه کاغذ بمثابه مسکوك واقعی میشود .

چیزی که هست این طرز معامله فقط میان اشخاصی صورت میگیرد که باحوال یکدیگر معرفت داشته باشند. برای اینکه سند مذکور را همه کس بجای وجه نقد بپذیرد بایستی امضای کسی را داشته باشد که نزد عموم معروف ومعتبر است .

لاس بفکر تشکیل مؤسسه‌ای افتاد موسوم ببانک مرکب ازجمعی مردمان توانگر که اهل مملکت در ثروتمندی و اعتبار آنان تردیدی نداشته باشند و بامضای آنان اعتماد کنند واین بانك پس از دریافت مختصر تنزیلی قبوض واسناد تجاررا خریده و تا انقضای مدّت نگاه بدارد . در عوض اوراقی بدارندگان قبوض بدهد بامضای مدیر بانك که بجای وجه نقد دست بدست بگردانند ومحض مزید اعتماد عمومی قید بشود که‌وجه‌این اوراق نقداً پرداخته میگردد برخلاف حواله تجار که مدّت داشت .
این‌طرز معمول بانك دوفرانس است وهمین ترتیب دربانك انگلستان نیز ازبیست سال قبل (١٦٩٤) معمول بود .

لاس درنظر داشت پس ازآنکه بنابر اطمینان عمومی بلیت بانك قایمقام وجوه نقد شد وعیناً مثل مسکوکات بجریان افتاد قروض دولت‌را باهمان اوراق بپردازد.

ایجاد بانك

بانك درماه مه ١٧١٦ باشش میلیون سرمایه تشکیل یافت این وجه عبارت بود از دوازده هزار سهام پانصد لیره‌ای که یکربع نقد و سه ربع بلیت بانك محسوب میشد . ابتدا این مؤسسه صورت خصوصی داشت و دولت در آن دخالتی ظاهر نمیساخت . فقط دولت متعهّد بود که امتیازبانك را تا بیست‌سال محفوظ داشته وازرقابت رقبا مصون نماید . مردم بزودی دریافتند که بلیت بانك ازحیث سبکی وسهولت انتقال برمسکوکات سنگین فلزّی رجحان‌دارد .
بنا بر پیشنهاد لاس ازطرف نایب‌السّلطنه مقرّر شد که دوایر دولتی بلیت بانك را بجای وجوه مالیات بپذیرند (اکتبر ١٧١٦) و در هر مورد که شخصی بلیت بانك‌را بیکی ازصندوقهای خزانه ببرد فوراً تبدیل بوجه‌نقد بکنند (آوریل ١٧١٩) از این تاریخ دیگر مردم جز بلیت بانك چیزی نخواستند . پس از دو سال که از

عمل بانك گذشت وجریان معاملاتش بدورهٔ تعالی وترقی رسید در ٤ دسامبر ۱۷۱۸ اسم آنرا بانك شاهی نهادند و کاملاً منتسب بدولت شد. در ژانویه ۱۷۱۵ لاس بسمت مفتّش کل مالیه معرفی گردید.

شرکت های تجارتی

بانك یکی ازفروع نقشه‌ای بود که لاس برای اصلاح مالیه در نظر داشت. محض توسعهٔ تجارت واحیای صناعت و رفع قروض پیشنهاد کرد که شرکت هائی ایجاد شود با حق انحصار در امور مختلفه خاصه در حق تصرّف و تفحّص اراضی مستعمره. در سنه ۱۷۱۷ لاس شرکتی بنام شرکت غرب و میسی‌سی‌پی (۱) تشکیل داد ــ که بعدها بکمپانی هند غربی موسوم گشت ــ این شرکت حق انحصاری مستعمرهٔ جدیدی را که در زمان لوی چهاردهم در امریکای شمالی کشف شده بود و لویزیان (۲) نام داشت همچنین حق مالکیت جمیع اراضی که در اطراف شط عظیم میسی سی پی بعد ها کشف بشود از دولت گرفت. همین شرکت در سنه ۱۷۱۹ صاحب امتیاز تجارت هندوستان وچین شد و پس ازچندی انحصار ضرب سکّه وفروش تنبا کو و نمك و وصول مالیات مستقیم نیز باو تعلّق گرفت.

سرمایهٔ این شرکتهای مختلف بسهامی تقسیم شده بود که هرکس میخواست ازآن میخرید وشریك منافع کمپانی میشد. لاس این اسهام را هریك ۵۰۰ لیره بفروش میرسانید ومثل اسهام بانك یکربع نقد وسه ربع بلیت بانك قبول میکرد واین قبول بلیت بجای وجه نقد متضمّن دوخدمت بدولت بودهم براعتبار اوراق بانك میافزود و هم از میزان قروض دولت میکاست.

از آنجائیکه منافع کثیره بمردم نوید میدادند و ازمعادن طلاو جبال احجار کریمه درمستعمرهٔ لویزیان سخن بمیان میآوردند همه کس طالب خرید سهام شد. از ولایات فرانسه حتّی از ممالك خارجه مثل آلمان و هلاند و انگلستان مشتریان بپاریس روی نهادند. میگویند در ظرف دو ماه سی هزار نفر واود پاریس گردید

(۱) ـ Mississipi (۲) ـ Louisiane

کالسکه های چاپاری که از ولایات بپاریس آمد و شد داشتند هفت الی هشت هفته قبلاً کرایه میشدند. لاس باکمال مهارت شرکتهای مختلف را باهم متّحد و مخلوط میکرد ولی حقّ ابتیاع اسهام کمپانی هندوستان و شرکت تنبا کو را که منافع حتمی وقطعی داشتند باشخاصی میداد که دارای سهامی از شرکت میسی سی پی باشند. هر کس چهار سهم از شرکت میسی سی پی داشت یك سهم از شرکت هندوستان باو داده میشد یا بنا بر تعبیر آن زمان « هر کس چهار مادر داشت یك دختر باو تفویض میگردید » . دلاّلان از اطراف ببازار ریخته و چنان همهمه در انداختند که نرخ سهام بزودی ترّقی فاحش کرد. در ماه سپتامبر ۱۷۱۹ لاس شروع بامر خطیری کرد وبوسیلهٔ کمپانیهای مختلف مبلغ هزارو ششصد میلیون استقراض نمود که باین وجه دولت قروض خود را بپردازد ومردم بجای دولت از کمپانی‌ها طلبکار باشند. در مقابل دولت سر و کارش فقط با کمپانی ها بوده و تنزیل این مبلغ هنگفت را از قرار صدی سه بکمپانیها بپردازد درصورتیکه بطلبکاران مختلف سابق از قرار صدی پنج وصدی شش تنزیل داده میشد. این‌عمل‌را امروزما تبدیل میگوئیم وفایده اش آن بود که تنزیل سالیانهٔ قروض دولت را از ۸٦ میلیون به ٤۸ میلیون تنزّل میداد.

سقوط تشکیلات لاس

چند هفته بعد قیمت هریك سهم کمپانی به بیست هزارلیره که چهل برابر قیمت اصل است بالغ گردید اشخاصیکه سهام را باین مبلغ ابتیاع کردند وقتیکه منافع حاصله تقسیم شد (۳۰ دسامبر ۱۷۱۹) دیدند که صدی یك بیشتر عاید نگردیده است. پس ناگهان بهمان حرارت وسرعتی که سهم خریده بودند شروع بفروش کردند قیمت سهام تنزّل نمود و اعتماد از شرکتها حتّی ازبانك هم سلب گردید. جمعی از معامله گران محتاط که اسهام شرکت را فروخته و در مقابل بلیت بانك گرفته بودند مشغول تبدیل بلیت بمسکوك شدند. درفوریهٔ ۱۷۲۰ خبری شایع شد که یکی از شاهزادگان بلافصل موسوم به‌دوك دوبوربون(۱) یکدفعه مبلغ شصت میلیون طلا از بانك خارج کرده

(۱) ـ duc de Bourbon

و در سه کاری بخانه برده است . وحشت بر همه غالب شد و هر کس محض تبدیل بلیت بنقد روی بجانب بانك نهاد .

بانك سه میلیار بلیت صادر کرده بود و در مقابل وجه نقد کافی نداشت زیرا که تمام مسکوکات مملکت فرانسه بنا بر حسابی که پانزده سال قبل وبان کرده بود بقرب ۴۸۰،۰۰۰،۰۰۰ یعنی کمتر ازنیم میلیار میرسید . پس ادای وجه بلیت ها برای بانك غیرممکن شد . درنتیجه علی رغم مساعی وتبلیغات دولت دیگر کسی بلیت نمیپذیرفت حکم عمومی دولت هم که مردم را مجبور بقبول بلیت بانك میکرد مؤثر نیفتاد و اینکه هیچکس حق ندارد بیش از مبلغ پانصد لیره طلا یا نقره نگاهدارد همچنین بیفایده شد . دولت محض مشمئز کردن ودلسرد نمودن عامه از مسکوکات دستور داد که درظرف یکسال چهارده دفعه عیار مسکوك را در ضرابخانه تغییر بدهند لکن این هم تأثیری نبخشید ومردم را ببلیت بانك متوجه نساخت . درماه دسامبر ۱۷۲۰ قیمت بلیت نود در صد تنزل کرد یعنی بلیت صد لیره ای را بده لیره قبول میکردند . نرخ سهام نیز ازپانصد لیره بدویست رسید . نقشهٔ لاس منجر بورشکست شد وخودش مجبور بفرار ازفرانسه گردید (دسامبر ۱۷۲۰) هنگام ورود بفرانسه چندین میلیون ثروت داشت و چون بیرون رفت بکلی خراب و فقیر شده بود و عاقبت در شهر و نیز در کمال فلاکت زندگانی را وداع گفت .

نتیجهٔ کارهای لاس

تصفیهٔ مطالبات و قروض بانك و کمپانیها و ختم دعاوی مردم بر آنها ببرادران پاری محوّل شد که از دشمنان و مخالفان لاس بودند . نقشهٔ لاس با اینکه منجر بورشکست گردید بالمآل نتایج خوب بخشید . اولاً از دیون دولت قریب ۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰ تأدیه شد و تنزیلی که دولت میپرداخت بنصف رسید و در سال ۱۷۱۷ دولت موفق شد که مالیات عشریه را ملغی سازد و این آخرین تحمیلی بود که در زمان لوی چهاردهم بمردم شده بود . علاوه براینها لاس چند قسم عوارض مالیاتی دیگر را هم که هیچ فایده در بقای آنها نبود حذف کرد و از جمع کل حقوق و مستمری که دولت

میپرداخت مبلغی کاست . امّا خدمت بزرگش ایجاد کمپانیها بود که موجب احیاء صنعت و ترقّی تجارت گردید . اراضی لویزیان در امریکا آباد شد و بنادر فرانسه از قبیل بُردو و نانت و هاوْر بحدّی آبادان ومعمور گشتند که حتّی دربهترین ایّام وزارت کُلبر(۱) نیز بآن درجه نرسیده بودند .

در مقابل این فوایدی که گفته شد مضرّاتی چند عاید گردید منجمله رواج اسهام معاملات را شبیه ببرد و باخت قمار نمود و چنان سهولتی در خرید و فروش و ترقّی و تنزّل ثروت ایجاد کرد که مال و ملك اشخاص بسرعت فوق العاده از دستی بدستی منتقل میشد . بقول سن سیمون یکی از نتایج مهمّهٔ تشکیلات لاس این بود « که مال عمرو را در جیب زید داخل کنند » . جای بانك در کوچه ای بود موسوم به کنکامپوا (۲) که از فرط باریکی در بعضی نقاط یك کالسکه هم بزحمت میتوانست عبور کند . این کوچه شبیه ببورس امروز شده بود و طبقات عماراتش از فرش تا بسقف منزل دلاّلان و معامله گران بود . در همین کوچه باندك مدّتی منافع بیشمار وثروتهای محیّرالعقول کسب شد . گویند شخصی که شغل سابقش خرّازی فروشی بود پس از چند هفته دارای میلیونها گردید ومرد نوکربابی در ظرف هشت روز ده میلیون بچنگ آورد وعطّاری صاحب یکصد و ده میلیون گردید . مکنت و ثروتی که باین سهولت و باین سرعت دست بدست میگشت در نفوس مردم آنزمان همان تأثیر ناپسندی را بخشید که امروز شرط بندی ها و مسابقه ها در اهل این زمان میبخشد . هر کسی میل کرد که توانگر بشود نه بکدّ یمین و عرق جبین بلکه از طریق قمار و این پیش آمد لطمهٔ سختی بر شرافتمندی وعزّت نفس عمومی زد . از طرفی نو دولتان هم جز صرف گنج باد آورد خود آرزوئی نداشتند و برای اقناع شهوات واطفای هوسهای زشت خود مثل ریگ پول پاشیدند و عامل مؤثّر فساد اخلاق شدند .

---

(۱) ـ Colbert　　(۲) ـ Quincampoix

رشد و بلوغ لوی پانزدهم

خلاصه حوادث دورهٔ نیابت سلطنت در داخله تشکیل هیئت های متعدّده واجرای نقشه‌لاس بود ودر مناسبات خارجه‌واژگون شدن ترتیبات سیاسی سابق وعقد اتّحاد با انگلستان وهلاند (۱۷۱۷) و قطع روابط با اسپانیا (۱۷۱۹) چنانکه بعد ازاین خواهیم دید.

چون در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۷۲۳ لوی پانزدهم بسنّ سیزده سالگی رسید ورشد اواعلام شد علی القاعده اختیارات نایب السّلطنه پس از هفت سال خاتمه یافت لکن بازهم چند ماهی درواقع دوك دورلئان دورهٔ فرمانروائی خود را دوام داد. باین ترتیب که صدر اعظمی انتخاب نمود موسوم به کاردینال دوبوا (۱) که فی الحقیقه کار ها را بامر او انجام میداد و چون کاردینال وفات کرد خودش صدارت یافت ومستقیماً حکمرانی نمود. امّا مرگ اورا مجال نداد بسبب افراط درفسق وفجور مزاجش علیل گردید و در سنّ ۴۹ سالگی بسکته بدرود جهان گفت (۲ دسامبر ۱۷۲۳).

وزارت دوك دو بوربون عروسی لوی پانزدهم

لوی پانزدهم آموزگاری داشت موسوم به‌فلوری(۲) که کشیش فرژوس(۳) بود. پس ازفوت دوك دورلئان پادشاه‌را واداشت که دوك دو بوربون را بصدارت بر دارد این شخص مقدّم شاهزادگان بلافصل ونوهٔ کنده‌بزرگ(۴) بود. بسبب معاملات بزرگی که در خرید و فروش سهام کرده بود ثروتی هنگفت داشت و از این جهت میان مردم نیکنام نبود. قریب سه سال صدارت را تکفّل کرد یکی ازکارهایش این بود که محض پیدا شدن وارثی برای تاج‌وتخت لوی پانزدهم را درسن پانزده سالگی با ماری‌لکزینسکا(۵) دختر استانیسلاس(۶) پادشاه مخلوع لهستان که هفت سال از داماد بزرگتر بود وادار بمزاوجت نمود: این پادشاه مخلوع در ویسمبورگ(۷) از بلاد آلزاس مسکن داشت و از خزانهٔ شاه فرانسه شهریه برایش فرستاده میشد

---

(۱) ـ cardinal Dubois (۲) ـ Fleury (۳) ـ Fréjus (۴) ـ Condé
(۵) ـ Marie Leczinska (۶) ـ Stanislas (۷) ـ Wissembourg

کسی آنوقت از نتیجهٔ این ازدواج مستحضر نبود لکن بعد ها منجر بالحاق ایالت لورن بفرانسه شد.

صدارت فلوری

ده ماه پس ازمزاوجت پادشاه غفلةً دوك دوبوربون تبعید شد (۱۱ ژون ۱۷۲۶) علّت این بود که مشارٌ الیه میخواست فلوری را که نفوذ قوی داشت ازپادشاه دور کند. اما قضیّه معکوس شد لوی پانزدهم او را تبعید کرد وفلوری را بجایش بصداوت نشانید ومقارن همانوقت وی را برتبهٔ کاردینالی ارتقاء داد.

فلوری بواسطهٔ ملایمت وسادگی که داشت عقل شاگردخود را فریفته وقلب او را مفتون خویش ساخته بود. او از جمله عدّهٔ قلیلی بود که لوی پانزدهم نسبت بآنها محبّت صمیمانه داشت واو را تا زمان مرگ (ژانویه ۱۷٤۳) بشغل وزارت باقی گذاشت. درمدّت ۱۷ سال پادشاه حقیقی او بود لکن لوی پانزدهم در ظاهر بنا براشاره وتعلیمات استاد خود «ارادهٔ سنیه» خویش را در تمشیت امور ظاهر میساخت و علناً میگفت ما مطابق سرمشقی که ازجدّ بزرگوار خود لوی چهاردهم یافته ایم جهانداری میکنیم. فلوری که طبعی محتاط و سلیم داشت و تجربهٔ ۷۳ ساله نیز وی را محتاطتر کرده بود غالباً میگفت: «من دعوی ندارم که زمان صدارتم عهدی تاریخی بشود» در امور کشور باقتصاد تمام رفتار میکرد و حتّی از تبذیر و اسراف پادشاه نیز جلوگیری مینمود وبکمك اورّی (۱) که محاسبی دانا و مدیری امین بود و از ۱۷۳۰ ببعد شغل مفتشی کل داشت در اصلاح و تنظیم مالیه بذل جهد کرد. در سال ۱۷۳۸ صدر اعظم موقةً بمقصود خود نایل گشت زیرا که در این سال بودجه تعادل یافت ونظیر این امر را ازسال ۱۶۷۲ و دورهٔ وزارت کلبر ببعد کسی بخاطر نداشت و ازآن پس هم تا قرن نوزدهم و عهد ناپلئون اوّل تکرار نشد. در دورهٔ صدارت فلوری اگرچه فرانسه واردجنگ جانشینی سلطنت لهستان گردید لکن اوضاع طوری شد که این مملکت نفسی باستراحت کشید و چنانکه

(۱) - Orry

شاتوبریان(۱) نویسندهٔ معروف گفته است « آسایش این دوره فرانسه را مجال داد که بقوّت بنیهٔ نیرومند خویش دفع کسالت و رفع ضعف از خود نماید » .

لوی پانزدهم

چون فلوری در هشتاد و نه سالگی وفات یافت مردم غالباً گمان میکردند که لوی پانزدهم عاقبت زمام امور را بدست خویش خواهد گرفت معروف شد که چون خبر فوت کاردینال را باو دادند گفته است : « بسیار خوب آقایان اینك صدارت بمن رسید . »

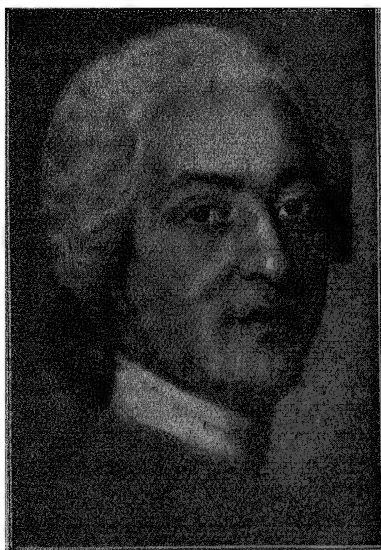
لوی پانزدهم سی و سه سال داشت وبسیار جمیل بود بنا برقول یکی ازوزرای او موسوم بمارکی دارژان سون « وقتیکه اورا حسب المرسوم برای مسح وتدهین برهنه کردند بسیار شباهت بربّ النّوع عشق داشت » عموم رعیّت محبّت و عشقی مفرط باو داشتند در ۱۷٤٤ که در متز(۲) مبتلا بمرضی سخت گردید مردان وزنان فرانسه همه جا بکلیسا شتافتند . اهل پاریس فقط درکلیسای نوتردام ۶۰۰۰ مجلس دعا برای سلامتی پادشاه نذر کردند . درهمین اوقات بود که شاه لوی محبوب لقب یافت .

هیچ پادشاهی برای چنان علاقه ومحبّت عامی بقدر او نالایق ونا سزاوار نبوده است . طرز تربیت لوی پانزدهم بسیار نا پسند بود . از بدبختی در سن پنجسالگی بپادشاهی رسید و پدر نیز نداشت . دراطرافش درباریانی بودندکه ازهمان سن قلیل هم میخواستند خودرا مطبوع شاه نمایند . ازحرکات وکلمات این متملّقان حسّ خودخواهی ونخوت در او انبساط یافت . روزی مارشال دوویلروا(۳) که للهٔ او بود ازروی ایوان عمارت اهل پاریس را که بدیدن شاه آمده بودند باو نموده وگفت « قربان ، این مردم همه مال و مملوك اعلیحضرت هستند » .

کسی آن قدرت نداشت که دررفع معایب اخلاقی او قدمی پیش بگذارد علاوه برنقص تربیت طبعاً نیز شریر و موذی بود . دردوازده سالگی هوس کرد که شخصاً بز کوهی رام وخانگی را بکشد تیرانداخت و بزمجروح شدآن حیوان دوان‌دوان

(۱) - Châteaubriand (۲) - Metz (۳) - maréchal de Villeroy

نزد او آمد و دستش ر
مدّت العمر سنگدل و
سال قبل از وفات در وصف شاه میگفت : « مردی بی عاطفه و بی‌عقل است مانند اطفال که از آزار جانوران لذّت میبرند او نیز ازارتکاب شنایع تفریح میکند گوئی تمام عیوب و نقایص پست ترین مردمان و نادان ترین خلایق در او جمع است » .



لوی پانزدهم پادشاه فرانسه
در سی و پنجسالگی
(۱۷۷٤-۱۷۱۰)

هوشیار ولی تنبل بود وبایستی فی الحقیقه بجای لوی محبوب لوی تنبل لقب میبافت مادام‌دوتانسن (۲) از قول برادرش کاردینال که عضو هیئت بود در سال ۱۷٤٤ راجع بپادشاه چنین مینویسد « که طبع جامدش او را بطرفی که‌مشکلات کمتر باشد میکشاند اگر چه آنراه بد ترین راه ها باشد . » این کمال بدبختی فرانسه‌بود که چنین‌پادشاهی بروی حکمروا باشد . در زمانی که جمیع سلاطین ممالك اروپا ازبذل جان ومال درطریق تعالی ملك ورعیّت خود مضایقه نداشتند مانند فردریك دوّم در پروس و ماری تزر (۳) و ژوزف دوّم در اطریش و کاترین دوّم در روسیه . تقصیر پادشاه فرانسه در این بود که برأی العین حدوث خطرات عظیمه را میدید و میگفت « این چرخهای محکم تا ما زنده ایم برقرار

---

(۱) - Choiseul (۲) - Mme de Tencin (۳) - Marie Thérèse

خواهند ماند! » و همینقدر که برای شخص او خطری متصوّر نباشد بباقی کارها کاری نداشت و زمام امور را بمحبوبه ها و وزراء خود وامیگذاشت و وزراء هم بنابرقول مارکی دارژان‌سون درظرف هفته نیمساعت بزحمت میتوانستند بحضورشاه رسیده و در مهام مملکت سخن برانند. نادر اتّفاق میافتاد که برشورای دولتی ریاست کند « با نهایت لاقیدی » هرچه نزد او میآوردند امضا میکرد و چنانکه مادام دوتانسن مینویسد « مثل شاگرد مدرسه‌ای است که عجله دارد زودتر تکلیف خود را انجام داده وراحت شود. »

شاه وقت خود را بچند چیز صرف میکرد: شکار و صحبت محبوبان و صرف قهوه در عمارت دختران و تماشای بافتن قالی و مطالعهٔ اخبار جزئی و راپرتهای نالایقی که از ادارهٔ پلیس باو داده میشد وقرائت مراسلات مخصوص که باوخطاب میگردید این مکاتیب را نخست دفتر خاص او که کابینهٔ سیاه نام داشت باز میکرد وبعد بنظر اومیرسید. خلاصهٔ کلام این شاه فرانسه عادات واخلاق ملازمان فرومایه و نوکران خیانت پیشه را داشت. بعد از سنه ۱۷۵۰ لوی پانزدهم در منجلاب زشت نامی فرو رفت دیگر ملّت نسبت باو جز تنفّر و کینه و تحقیر چیزی ابراز نمیداشت. درماه مه ۱۷۵۰ چهار روز در پاریس انقلابی بزرگ شد بقسمی که پلیس ازجلوگیری عاجز ماند ونظامیان مجبور بدخالت شدند اهل پاریس میخواستند بقصر ورسایّ هجوم برده وعمارات سلطنتی را بسوزانند. ازاین تاریخ آتش کینهٔ مردم دائماً رو بتزاید نهاد و شاه دیگر جرئت نکرد بپاریس بیاید و چون در ۱۰ ماه مه ۱۷۷٤ بمرض آبله وداع زندگانی گفت ممکن نشد که تابوت او را از معابر پاریس عبور داده بمقبرهٔ سلطانی سن‌دنیس (۱) برسانند ناچار شبانه از پشت حصار جسد او را گذرانیدند. دروقتی که کالسکه بتاخت تابوت را از جنگل بولونی (۲) عبور میداد درکنار جادّه تماشائیان فریاد میزدند تایو! تایو! واین بانگ مخصوص صیّادان است درموقعیکه سگ را ازپی شکار میاندازند.

---

(۱) - Saint-Denis　　(۲) - Boulogne

محبوبه های پادشاه

دوشِس دوشاتورو (۱)

از سالی که فلوری صدر اعظم فوت شد تا آخر سلطنت لوی پانزدهم یعنی مدّت سی و یکسال از ۱۷۴۳ تا ۱۷۷٤ چند تن از محبوبه های شاه بجای او فرمانروائی میکردند. وزراء عموماً دست نشانده و آلت اجرای مقاصد آنان بودند. نخستین محبوبه ای که نفوذ کامل یافت دوشِس دوشاتورو نام داشت. این زن میخواست قدرت خودرا در مصالح و فواید فرانسه صرف کند مشاور او شخصی بود موسوم به دوك دوریشلیو (۲) که نمونهٔ کامل ظرافت فاسقانه وفساد اخلاق و بی اعتقادی آن‌زمان بشمار میرود. مادام دوتانسن هم ازتحریك کنندگان اوبود ومیگفت: «نمیدانم چطور ممکن‌است مردی که میتواند در عالم چیزی باشد خود را عمداً هیچ کند.» مقصودش لوی پانزدهم بود. دوشس دوشاتورو محبوبهٔ شاه هم میخواست کاری بکندکه پادشاه بکار سلطنت‌بپردازد وشغل‌خسروی‌راانجام‌بدهد. دراینوقت‌جنگ‌جانشینی‌اطریش‌درکمال اشتداد و اشتعال بود وکار دولت فرانسه روبخرابی داشت. دوشِس مذکور شاه را وادارکردکه شخصاً ریاست قشون اعزامی به هلاند وبلژیك را عهده‌دار شود. امّا حملهٔ ناگهانی اطریشی ها بایالات آلزاس شاه را مجبور نمودکه روبجانب ِمتز گذارد. این عشق وشوق بدفاع مملکت درمردی که تا آنوقت خود را بهرچیز لاقید ولاابالی نشان داده بود محبّت سرشار ملّت را تحریك کرد بحدّی که چون شاه درشهر ِمتز مریض ومشرف بموت شد مردم عموماً نمایشهای‌شاه پرستانه دادند چنانکه سبق‌ذکر یافت. مقارن این‌حال مردم دوشِس دوشاتورو را "هو" کردند واز دربار دورساختند و ملکه را از قصر ورسای باجلال تمام بپاریس وارد کردند (ماه او ۱۷٤٤) محبوبهٔ شاه چهار ماه بعد مجدّداً قدرت کامل یافت لکن بمرگ ناگهانی درگذشت (دسامبر ۱۷٤٤).

مارکیز دو پمپادور

بعد از دوشِس دوشاتورو ژان پواسن (۳) که زنی بیست و چهار ساله ازطبقهٔ متوسّطین بود وهوش وجمال وهنر وکمالی داشت ودرآتش‌جاه‌طلبی میسوخت فرمانروای حقیقی فرانسه

---

(۱) – Duchesse de Chateauroux (۲) – duc de Richelieu (۳) – Jeanne Poisson

شد . شوهرش یکی ازصاحبان ابوابجمعی جزء مالیات موسوم به لونورمان دتیول(۱) بود . لوی پانزدهم این زن را ملقّب به مارکیز دوپمپادور ساخت . فردریك دوّم ازروی استهزاء او را « علیا حضرت کوتیون سوّم » مینامید . در دربار فرانسه نیز این رفتار پادشاه موجب غوغا وآشوب شد معذلك شاه اورا علناً « مُترس رسمی » خود معرّفی کرد و در قصر ورسای عمارتی باو تخصیص داد . این زن تا وفات یافت سلطان حقیقی مملکت بود ودورهٔ قدرتش قریب بیست سال طول کشید از ۱۷٤٥ تا ۱۷٦٤ . وزراء را عزل و نصب میکرد و هر وزیری پیش از هر کار بایستی از وی کسب اجازه نماید . فرماندهی لشکر را نیز بمیل خود باین و آن میداد . از جملهٔ کار های مهمّ این زن در داخلهٔ فرانسه انحلال حزب دینی ژزویت بود . در امور خارجه نیز اقداماتی کرد مثلاً شاه را واداشت که با اطریش هم عهد شود و درنتیجه فرانسه را وارد جنگ مشئوم هفت‌ساله نمود . ارباب صنایع و هنرمندان را بسیار مینواخت خود نیز درحکّاکی وگراورسازی مهارت داشت . نویسندگان را هم از قبیل وُلتر(۲) و مخصوصاً مؤ ّلفین دایرة المعارف بسیار اکرام میکرد و از این جهة در مجامع ادبا شهرت وخوشنامی تحصیل نمود و ادبا در باب دقّت فکر و لطف ذوق او غلو کردند . امّا ملّت اورا مسبّب مغلوبیّتهای فرانسه درسیاست خارجی میدانست و از وی متنفّر بود .

کُنتس دوباری(۳) آخرین محبوبهٔ پادشاه ژان بکو(٤) نام داشت که شغلش تهیّه و اختراع کلاه و لباس زنانه بطرز و سلیقهٔ جدید بود عاقبت با دربار شاهی راهی یافت . محض اینکه شاه بتواند مطابق رسوم جاریه این زن را علناً بدربارراه بدهد اورا بایکی از نجبا گیوم دوباری نام که ازحلیهٔ غیرت‌وشرافت عاری بود عقد بست سپس وی را لقب کنتس داد (۱۷٦۹) و بعد از آنکه شوهرش وفات یافت گویند قصد داشت او را بعقد خود در آورد (۱۷۷۲) این زن برخلاف مادام دوپمپادور چندان دخالتی در سیاست نمیکرد و میل مفرطی

(۱) ـ Le Normand d' Étioles (۲) ـ Voltaire (۳) ـ La comtesse du Barry (٤) ـ Jeanne Bécu

باین قبیل مسائل نداشت معذلك بی‌تأثیر هم نبود . هر چند معروف است که عزل و نصب آخرین وزراء لوی پانزدهم باختیار او بوده ولی چنین نیست همینقدر میتوان گفت که در عزل ونصب آنها دستی داشته و درحفظ وزیران اعمال نفوذی میکرده است . این زن تا زمان انقلاب کبیر حیات داشت و بوسیله گیوتین(۱) سیاست شد .

وزراء

بعضی از وزراء لوی پانزدهم مردان لایقی بودند مانند کنت دارژان‌سون و ماشو(۲) و دوك دوشوازُل و موپو(۳) .

کنت دارژان‌سون چهارده سال وزارت جنگ داشت (۱۷۴۳-۱۷۵۷) و در مدّت جنگ جانشینی اطریش لوازم و وسایل لشکری را بخوبی فراهم آورد و قبل از جنگ هفت ساله اصلاحات مفیده در قشون نمود .

ماشو دارنوویل مردی عفیف و سختگیر بود او را « آهنین سر » میگفتند مفتش کل مالیه (۱۷٤٥) و مهردار (۱۷٥۰) و وزیر بحریه (۱۷٥٤) شد و مدّت دوازده سال (از ۱۷٤٥ الی ۱۷٥۷) خدمت کرد باهتمام او دولت فرانسه دارای بحریه‌ای گردید که بسیار محتاج آن بود . امّا خدمت مهم اوچنانکه خواهیم دید در امور مالیه بود که افکار مبتکر و عاقلانه از خویش ظاهر ساخت .

اتفاقاً شبی ازشبهای ماه ژانویه سنهٔ ۱۷٥۷ درورسای شاه میخواست بکالسکه بنشیند دامین(٤) نام پیشخدمت که معروف بخفّت عقل بود بضرب کارد شاه را مجروح نمود قصد کشتن نداشت میخواست « شاهرا بتکالیف خود متوجّه سازد » . دامین‌را قطعه قطعه کردند و بکیفر خراشی‌که بر پهلوی شاه وارد کرد بیچاره یکساعت‌ونیم بسخت ترین عذابها گرفتار بود تا جان داد . در این حیص و بیص که شورش در دربار افتاده بود ماشو بر آن شد که مادام دو پُمپادور را از میان بردارد و تبعید کند . چون‌غوغا فرو نشست کار معکوس شد مادام دو پُمپادور شاه را واداشت که ماشو ودارژان‌سون را که اونیز نسبت بمادام ابراز خصومت مینمود معزول کند .

---

(۱) - Guillotine (۲) - Machault (۳) - Maupeou (٤) - Damiens

چون این دووزیر ازکار خارج شدند مادام دو پمپادور یکی ازطرفداران مطیع خود را موسوم به‌دوك دوشوازُل بوزارت منصوب کرد . شوازُل ازاهل ولایت لورن



لامارکیز دو پُمپادور (۱۷۲۱-۱۷۶٤) در سنّ سی و یك سالگی

بود و درقشون پادشاه فرانسه خدمت مینمود . ابتداء اورا کنت دواستن‌ویل[۱] می‌نامیدند ، دختر کروزا[۲] ازمدیران مالیّه را بزنی گرفت وازاین راه بثروت هنگفت

(۱) - comte de Stainville (۲) - Crozat

رسید و فرمانده لشکر شد اتفاقاً روزی اطلاع یافت که جمعی میخواهند شاه را معدوم نموده یکی از خویشان اورا بر تخت بنشانند او این خبر را بمادام دو پمپادور رسانید و از اینجا همای سعادت بدام او افتاد. ازشغل نظام بامور سیاسی پرداخت و مکرّر بسفارت رفت نخست در دربار پاپ (۱۷۵۳ ـ ۱۷۵۷) پس از آن در دربار ماری ترز ملکهٔ اطریش (۱۷۵۷ ـ ۱۷۵۸) عاقبت در سنهٔ اخیر وزیر امور خارجه شد و معاهدهٔ خانوادگی را میان سلاطین اروپا که از دودمان بوربون بودند.درسنه ۱۷۶۱ او منعقد ساخت وهم او بود که ازسوء حظ قرارداد پاریس را با انگلیس ها امضاء نمود و جنگ نامبارك هفت ساله را درسنهٔ ۱۷۶۳ خاتمه داد.

بعد ازاین عهدنامه شوازُل دائم بفکر انتقام بود وبااینکه وزارت امورخارجه داشت وزارت جنگ و بحریّه را نیز بدست آورد لشکر را مجدّداً تنظیم بخشید و بحریّه را ترمیم نمود وکمر بجنگ انگلیس بست. لکن چون شاه مخالف این تصمیم بود اصرار شوازُل دراجرای خیال خود موجب عزل او گردید(۱۷۷۰) این عزل و خانه نشینی شوازُل را در انظار عامّه بزرگ کرد بحدّی که بیش از اندازهٔ لیاقت ذاتی شهرت یافت و در ردیف مردان بزرگ سیاست قرار گرفت.

پس از شوازُل قدرت کامل به موپو رسید که از سنه ۱۷۶۸ منصب مهردار سلطنتی و ریاست کلّ هیئت های دولتی را داشت. موپو بشرکت دو نفر دیگر: آبه‌تری (۱) و دوك دِگویون (۲) وزارتی تشکیل داد که معروف بحکومت وزراء ثلاث است(۳) از وزرای لوی‌پانزدهم هیچیك بجسارت وقوّت عزم واراده اونبودند چنانکه بعد ذکر خواهد شد. موپو در صدد برآمد که تشکیلات عدلیّه را زیر ورو و اصلاح نماید و بهمین نظر پارلمان هارا منحل ساخت و خرید و فروش مناصب و مشاغل عدلیّه‌را موقوف نمود (۱۷۷۱) لکن مرگ لوی پانزدهم.اورا از کار انداخت و اصلاحاتش بی نتیجه و ناقص ماند.

(۱) ـ l'abbé Terray (۲) ـ duc d' Aiguillon (۳) ـ Triumvirat

طرز حکومت

اسباب حکمرانی در عهد لوی پانزدهم بعینه مثل زمان لوی چهاردهم عبارت بود از وزراء ومجالس وحکّام ونظّار همچنین تصوّرات لوی پانزدهم نسبت بمنشأ قدرت ومبنای سلطنت باتصوّرات لوی چهاردهم تفاوتی نداشت یعنی اوهم خود را آمر مطلق وفرمانروای یگانه درمملکت میدانست و در پارلمان میگفت : « این تاج را خداوند بما عطا فرموده حقّ قانون گذاری منحصر بماست ودراین حق تابع وشریك هیچکس نیستیم » (۱۷۷۱) میخواست این قدرت مطلقه را بمیل خود ومحض اقناع هوسهای خویش بکار ببرد و تاامکان داشت همین قسم رفتار میکرد .

امور دینی

ژان سِنیسم

لکن این خود رائی و خودکامی بی عایق و مانع نبود دونوع اشکال درداخله داشت که سرتاسر تاریخ سلطنت اورافراگرفت اوّل مسائل مذهبی دنباله کار ژان سنیست ها و دفع حزب ژزویت . دوّم مسائل مالی . این دوموضوع موجب مخالفت ها وجدال هائی شد که پارلمانهای پاریس و ولایات مراکز آن محسوب میگشتند .

مشکلات دینی که پیش آمد دنبالهٔ جدالی بود که دراواسط قرن هفدهم ژزویت‌ها که طرفداران تفویض واختیار بودند برخلاف طایفهٔ ژان سنیست وعقیدهٔ ضالهٔ جبر وقسمت ازلی برپا کردند .

درسال ۱۷۱۳ فتوائی از پاپ صادر گردید معروف به بول‌اونی‌ژنی‌توس (۱) که مدلول آن ردّ وتکفیر یکی از کشیشان فرقهٔ اوراتوار (۲) موسوم به پرکنل (۳) مؤلّف کتاب تفکّرات اخلاقی بود و این فتوی ضربتی دیگر برفرقه ژان سنیست وارد آورد . لوی چهاردهم با این نظر موافقت کرد ودو هزار مکتوب سربمهر نیز در تأئید فتوای پاپ ازنقاط مختلفه واصل شد .

چون لوی چهاردهم وفات کرد در زمان نیابت سلطنت محبوسین رها شدند و طریقهٔ ژان سنیسم رواج گرفت . چندین مدرسه علوم دینیّه وعلمای مدرسه سوربون (٤)

---

(۱) ـ Bulle Unigenitus (۲) ـ Oratoire (۳) ـ Père Quesnel (٤) ـ Sorbonne

و کشیشان معتبر مثل کاردینال دونوای مطران پاریس موافقت خود را نسبت بفرمان پاپ نقض کردند و مساعدةً نسبت بتصمیمات انجمن بزرگ روحانی که یقیناً برضدّ آنها رأی میداد استیناف دادند. این دسته ازمعترضین را بهمین مناسبت مستأنفان نام نهادند و در مقابل فرقه ای که نسبت بامر پاپ وفادار و راضی بودند راضیان نام یافتند.

ژان سینیسم یا فرقهٔ مخالف ومعترض

این واقعه ابتدای جدالی بود که قریب نیم قرن یعنی تا اواخر عهدلوی پانزدهم دوام یافت وممکلت را سخت منقلب ساخت. پارلمانها نیز بحکم اعتقاد مذهبی دراین کار مداخله کردند لکن علّت اصلی دخالت آنها دوچیز بود یکی میل باستقلال کلیسای گالیکان[۱] (هیئت مذهبی فرانسویان) و دیگر ضدّیت با اعتقادات ماوراء الجبل یعنی دستگاه پاپ که نسبت بخاك فرانسه در ماوراء جبل آلپ واقع است و چون ژزویت ها در فرانسه نمایندگان حقیقی پاپ بودند و پارلمانها در دفع آنان همرأی شدند ملّت هم خاصّه اهل پاریس با پارلمانها همراه بودند. یکی ازوکلای دعاوی موسوم به باربیه [۲] که خود شاهد واقعه بوده مینویسد: « جمیع اهل پاریس از مردان وزنان وکودکان خرد سال تابع پارلمانند اگرچه نمیدانند مطلب چیست. » همچنین یکی از مقاصد پارلمان این بود که شکستی بدولت بدهد زیرا که دولت با ژان سنیست ها دشمن بود و تقویت فرقهٔ ژان سنیست تضعیف دولت محسوب میگشت که گفته اند « نباشد دشمن دشمن مگر دوست ». این جدال گاهی بسیار سخت میشد. نویسندهٔ سابق الذّکر میگوید « این جمعیّت چنان دیوانه وار حرکت میکنند که گوئی شیطان در پوست دارند زنان محترم و نسوان طبقهٔ پست حتّی خدمتکاران منازل چنان گرم جدالند که از قطعه قطعه شدن باك ندارند. »

مشاجرات

یکی ازوقایع برجستهٔ این جدال درفاصلهٔ ۱۷۲۶ الی ۱۷۳۲ واقع شد. از آنجائیکه نایب السّلطنه طالب صلح و امنیّت

(۱) - Gallicane (۲) - Barbier

مذهبی بود بوسیلهٔ وزیر خود دوبوا وسیلهٔ آشتی دو فرقهٔ مستأنفان و راضیان را فراهم آورد که اصول عقاید خود را در یك مجموعه توفیق داده و رفع گفتگو بکنند. عموم کشیشان بااین نظر موافقت کردند. امّا در سال ۱۷۲۶ سونن[۱] نام کشیش سِنز[۲] که یکی از قصبات آلپ سفلی است و معروف بتقوی و پرهیز بود عهد موافقت خود را نقض کرد. این کشیش را در مجمع ملّی امور مذهبی که در امبرون[۳] تشکیل یافت و ریاست آن با کاردینال تانسن بود محاکمه و محروم از جمیع مناصب خود کردند (۱۷۲۷). تمام فرقهٔ مستأنفان بریاست کاردینال دونوای مطران پاریس بحمایت محکوم برخاستند و نمایندگانی بپارلمان پاریس فرستادند و برعدم انتظام و نامشروعیّت مجمع محاکمه اعتراض کردند.

در این اثنا شمّاس پاریس که از روحانیّون متموّل و بسیار کریم بود و در میان فرقهٔ ژان سنیست مقام قدس داشت بدرود زندگانی گفت. کمی بعد در پاریس و لوله پیچید که در سر مزار کشیش متوفی واقعه در سن مدار[٤] کرامات و خوارق عادتی مشهود میگردد. دستهٔ مستأنفان فوج فوج بمقبره رفتند و عدّهٔ کثیری بحال غش و صرع افتادند این حال تنفّر انگیز کم کم مثل امراض مسریه در تمام پاریس سرایت کرد چنانکه دولت محض سدّ منبع فساد مجبور شد درسنهٔ ۱۷۳۲ بوسیلهٔ قوای قهریه در مقبره را ببندد.

در این بین نوای و علمای مدرسهٔ بزرگ علوم دینیّهٔ پاریس که از این غش و ضعف ها منزجر شده بودند مجدّداً داخل اتّحاد اصول دو فرقهٔ سابق الذکر شدند. چند تن از روحانیّون که متّهم باعتقاد ژان سنیسم بودند از مشاغل خود محروم گشتند وشاه بوسیلهٔ اخطار عمومی جمیع روحانیّون را ملزم نمودکه بلاشرط فرمان پاپ را اطاعت کنند (مارس ۱۷۳۰) لکن پارلمان اعتراض کرد وبکشیشانی که از شغل دینی خود محروم گردیده بودند اجازه داد که بکار مشغول شوند. این رفتار پارلمان دخالت درامری بود که بهیچوجه جزء وظایفش شمرده نمیشد. چند

(۱) Soanen (۲) - Senez (۳) - Embrun (٤) - Saint-Médard

تن از اعضاء انجمن ها محبوس و بعضی نفی بلد شدند (۱۷۳۲). پس از آن شاه عفو عمومی داد و کم کم صلح وسلام برقرار شد و علی الظاهر رفع نگرانی گردید؛

مسئلهٔ اوراق اعترافیه

هفده سال بعد درسنه ۱۷٤۹ باز جدال تجدید شد و این بار بکمال سختی رسید مطران پاریس که آنوقت کریستف دوبومون[۱] نام داشت بکشیشان تابع خود امر داد که اعمال مذهبی را نسبت باشخاصیکه ورقه اعترافیه در دست ندارند بجا نیاورند حتّی از تلقین و ذکر اسرار مذهبی باموانی که دارای آن ورقه نباشند خود داری کنند این ورقه حاکی بود از اظهار اطاعت کامل بفتوای پاپ (موسوم به بول اونی ژنی توس). درآنزمان بنا بر رسم عمومی هر مرده ای که این اسرار را بشکل تلقین باو نمیگفتند از دفن شدن در خاك ممالك نصا را ممنوع بود. پارلمان این مطلب را بهانه کرد وبا اینکه مسئله بکلّی روحانی و از حیطهٔ وظایف او خارج بود درقدرت خود اسراف نمود. در مارس ۱۷۵۲ کشیش سنت اتین دومون[۲] از تلقین گفتن بر جنازهٔ یکی از روحانیان فرقهٔ مستأنفه خود داری کرد پارلمان امر بتوقیف شخص و اموال او داد. سپس حکم نمود که مال ومنابع دخل مطران بزرگ را نیزتوقیف کنند. امّا شاه احکام پارلمان را نقض کرد و اکثر اهل پاریس بمدد پارلمان بر خاستند. پارلمانهای بلاد تولوز و اِکس هم تأسّی بپارلمان پاریس کردند این زد و خورد چهارسال طول کشید وهزاران حادثه دراین ضمن اتّفاق افتاد. پارلمان درصدور احکام واعتراضات اصرار نمود وپادشاه گاهی اعضاء پارلمان وگاهی مطران پاریس را نفی بلد میکرد. این بحران داخلی تا ۱۷۵٦ باقی بود در این سال پاپ از روی کمال عقل ونهایت ملایمت واسطه شد و گفتگو را ختم نمود.

جنگ با فرقهٔ ژزویت

دوام این مناقشات موجب انزجار خاطر اعضاء پارلمان از طایفهٔ ژزویت شد زیرا که این فرقه را محرّك مطران پاریس ودامن زنندهٔ جنگ ضدّ ژان سنیست میدانستند. در فرانسه

(۱) ـ Christophe de Beaumont (۲) ـ Saint-Étienne-du-Mont

بلکه در تمام اروپا ژزویت‌ها دشمن بسیار داشتند . یکی از اعداء آنها فرقهٔ ژان سنیست بود که مدّعی بودند درظرف سی و هشت سال (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۵۳) طایفهٔ ژزویت ۴۵٬۰۰۰ مکتوب سربمهر برخلاف آنها تهیّه دیده است . دیگر از دشمنان ژزویت فرقهٔ گالیکان را باید شمرد که طرفدار استقلال روحانیّت فرانسه وعدم تبعیّت از پاپ بودند وژزویتها جدّاً بااین عقیده مخالفت میورزیدند . دیگر از مخالفین آنان عبارت بود از مردمان بیدین و بی اعتقاد و همچنین اشخاصی که بفیلسوف و انسیکلوپدیست(۱)(یعنی اتباع مؤلّفین دایرة المعارف)شهرت داشتندپیشرو این حکماء ولتر بود که در تخریب بنیان دین بجان میکوشید . دشمنان ژزویت باهم متّحد شدند و بدفع آن فرقه بوسایل مختلفه همّت گماشتند از جمله بوسیلهٔ رسالاتی که بپول اتّحادیهٔ ضدّ ژزویت طبع و نشر میشد .

در سنه ۱۷۶۰ چهار سال بعد از ختم مناقشاتی که در باب اوراق اعترافیه وقوع یافت هر دو طرف دست از کینه کشی و انتقام جوئی برداشتند . امّا دولت پرتغال اوّلین سرمشق را در سرکوبی ژزویت ها داد : در نتیجهٔ کشف سوء قصدی که نسبت بشاه پرتغال شده بود دولت امر باخراج عموم ژزویت ها صادر کرد (۱۷۵۹) . یکی از ژزویتهای فرانسه هم که در جزایر آنتیل(۲) تجارت مینمود در جنگ فرانسه و انگلیس ورشکست و سه میلیون مطالبات مردم سوخت شد ۱۷۵۵ . چون مقام روحانی پاپ همواره کشیشان را ازآلایش بتجارت وسوداگری منع مینمود و اخیراً پاپ موسوم به بنوای چهاردهم(۳) نیز این حکم را تجدید کرده بود ورشکستن ژزویت مزبور از دو لحاظ لیاقت تعقیب و توبیخ داشت هم مالی و هم دینی . تجّار مارسی که ضربت این ورشکست مستقیماً بآنان وارد شده بود برخلاف فرقهٔ ژزویت قیام کردند و عموم فرقه را مسئول قروض آن کشیش شمردند(۱۷۵۶) . چون درشهر مارسی فرقهٔ ژزویت محکوم ومحکوم شد بپارلمان پاریس التجا برد و محض اثبات اینکه عموم فرقه دخالتی در تجارت پر لاوالت(۴)

(۱) _ Encyclopédiste (۲) _ Antilles (۳) _ Benoît XIV (۴) _ père La Valette

نداشته اند و ورشکستن او امری شخصی است نه مذهبی اساسنامهٔ خود را بپارلمان عرضه داشتند. امّا پارلمان پاریس اعتنائی نکرد و فرقه را محکوم بتأدیه قروض نمود (۱۷۶۱ م). بعلاوه نسخهٔ اساسنامهٔ فرقه را تحت مطالعه قرار داد و اخطار کرد که این اصول مخالف قوانین مملکتی است زیرا که مطابق این اساسنامه طایفهٔ ژزویت جز پاپ هیچ مرکز مطاعی را برسمیّت نمیشناسند. درنتیجهٔ این اخطار پارلمان عموم فرانسویان را ممنوع کرد که من بعد داخل فرقه ژزویت بشوند و ژزویتها را هم از تدریس و تعلیم درخاك فرانس باز داشت (ماه او ۱۷۶۱).
پارلمانهای ایالات وولایات نیز دراساسنامه مطالعات لازمه نموده وبپارلمان پاریس تأسّی جستند.

پادشاه فرانسه به رُم رجوع کرد که اصلاحات لازمه در اساسنامهٔ حزب ژزویت بعمل آورند لکن ژنرال ژزویتها جواب داد: « یا همین است که هست یا هیچ نخواهد بود. » چون این پاسخ بپارلمانها واصل شد فرقهٔ ژزویت را درسر تا سرخاك فرانسه ممنوع و موقوف ساختند. از آنجائیکه ژزویتها از مسح وتدهین مذهبی مادام دوپمپادور خودداری مینمودند و از این جهة مادام نسبت بآنها کینه داشت همچنین شوازُل وزیر نظر بدوستی با فلاسفه مخالف این فرقه بود این دونفر گویا کوشش بسیار نمودند تا لوی پانزدهم پس از دو سال تردید فرمانی برطبق حکم پارلمان صادر کرد (فوریهٔ ۱۷۶۳). معذلك ژزویتها مجاز شدند که در فرانسه بعنوان شخصی ومثل کشیشان عادی مسکن نمایند.

ازاین پیش آمد دوطایفهٔ ضدّ ژزویت که گالیکان و ژانسنیست باشد شادمانی بسیار نمودند از فرط مستی ظفر و شوق کامیابی و کوری ازحس کینه خواهی از این نکته غافل بودند که در حقیقت بدشمنان و مخالفان اساسی دین خود خدمت کرده‌اند وچنانکه دالامبر[1] به وُلتر مینویسد: « طایفهٔ ژانسنیست مجری اوامر عادلانهٔ حکمت وفلسفه هستند وبدون اینکه بدانند ازاحکام حکمت اطاعت میکنند»

(۱) — d' Alembert

باین معنی که هر قدر فرق دینی ضعیف گردند علم و حکمت قوّت می یابد ومخالفت این فرقه ها موجب پیشرفت طرفداران حکمت و دشمنان دین خواهد شد.

مشکلات مالی

در وقتیکه مشاجرات مذهبی درکار بود و شاه و محبوبه های او بخود رائی و هوسبازی حکمرانی میکردند مالیّه نیز دچار مشکلات بسیار سخت گردید. یکی از آفات مالی کثرت مخارج بنّائی را باید شمرد در ظرف سی و شش سال ۳۵۰ میلیون لیره صرف ساختمان قصور وجشن های با شکوه و مواجب درباریان شد واین مبلغ با آنچه درسه جنگ بزرگ خارجی یعنی جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اطریش وجنگ هفت‌ساله خرج شد مالیهٔ مملکت را بسرعت تمام دچار اختلال و فلاکت کامل ساخت.

هرگز خزانهٔ هیچ مملکتی باینقسم بباد یغما نرفته است یکی از وزراء آن عهد موسوم به برنیس[1] مینویسد: «ما پول گزافی خرج میکنیم و کسی نمیداند بچه مصرف میرسد و هیچگاه نتیجهٔ مفیدی از این مصارف بدست نمیآید مگر تأیید آسمانی بطور خارق‌العاده ما را ازاین گرداب بیرون بکشد» نه تنها بی‌حساب خرج میکردند بلکه بنا بر ترتیبی که لوی پانزدهم داده بود در مقابل مختصری وجه نقد مفاصاحساب کلّی ببدهکاران میدادند وباین ترتیب دیگررسیدگی بحساب پرداخت خزانه هم مفید فایده‌ای نبود. اینقسم پرداخت فقط درسال ۱۷٤۵ بالغ به ۲۱۰ میلیون لیره شد. درخانهٔ پادشاه آنزمان مثل سرای سلطان عثمانی درسنوات اخیره هر سال بهترین و نقد ترین عایدات مملکت که عبارت بود از ٦۸ الی ۷۰ میلیون بمصرف میرسید در صورتیکه جمع کل عایدات از ۱٤۷ میلیون تجاوز نمینمود. شاه محض رفع دلتنگی و بیکاری علاج نا پذیر خود که نتیجه تنبلی ذاتی او بود دائم بتغییر مکان و نقل و انتقال امر میداد. در بعضی سنوات دو ماه هم در قصر ورسای نمیماند. مصارف انتقال دستگاه شاهی بطورخیلی ساده از ورسای به عمارت تریانون که درسمت دیگرباغ بود بصدهزارلیره بالغ میگردید. دارژان سون مینویسد:

---

(۱) _ Bernis

« هر وقت با اعلیحضرت از اقتصاد و صرفه جوئی و حذف مخارج دربار گفتگو میشود شاه پشت به وزیری که مشغول صحبت است میکند » وهمین شخص درسنهٔ ۱۷۵۱ مینویسد : « این دربار دخمهٔ ملّت است » مادام دوپمپادور درظرف ۱۹ سال سی و شش میلیون گرفت و مادام دوباری در مدّت سه سال ۱۸ میلیون دریافت کرد . پرنس دوکُنده سالیانه مبلغ پانصد هزار لیره مستمرّی میگرفت و دفعة هم یك میلیون و نیم لیره برای تأدیهٔ قروض خود اخذ نمود . دوك دوشارتر پسر دوك دورلئان سالی ۹۰۰،۰۰۰ لیره مأخوذ میداشت . در یك جشن که مادام دوپمپادور گرفت فقط قیمت تزئینات ظروف‌چینی آن دویست هزار لیره شد و دو میلیون بمصرف یك شب آتش بازی رسید (۱۷۵۱) .

در نتیجه حتّی درموقع صلح نیزوجهی برای پرداخت حقوق و جیرهٔ نظامیان نداشتند همانطورکه دیروزدرعثمانی اتّفاق افتاد صاحبمنصبان وافراد لشکر و بحریه چندماه درانتظار حقوق بسرمیبردند . مارکی دارژان سون دراکتبرسال ۱۷۵۳ مینویسد : « هشت ماه است ببحریه چیزی پرداخته نشده نه بصاحبمنصبان و نه بافراد ونه بملاّحان . امّا دومیلیون کنارگذاشته اندکه دروقت تفرّج فونتن بلو(۱) بمصرف جشن برسانند» حتّی مستخدمین سلطنتی هم‌گاهی سه سال حقوقشان عقب میافتاد و در ماه دسامبر ۱۷۵۳ عیالات مهتران اصطبل شاهی را دیدند که مثل زمان قحطی بزرگ ۱۷۰۹ درکوچه های ورسای گدائی میکنند . کسر و نقصان عایدات دائمی بود معذلك عواید سنوات آتیه را پیش خور میکردند . در نوامبر ۱۷۵۳ عواید مالیاتی دوسال بعد یعنی مالیات ژانویه ۱۷۵۵ را « خورده بودند » .

سعی در اصلاح مالیّه ماشو

یکی از مصلحین ماشو بود که دراصلاح امورمالیّه بذل جهد نمود . در سال ۱۷٤۵ مقارن جنگ جانشینی اطریش ماشو سعی کرد که تزاید وترقّی قروض را جلوگرفته و بارسنگین تنزیل سالیانهٔ دیون را تخفیف بدهد پس متشبّث بوسیلهٔ

---

(۱) – Fontainebleau

استهلاك یعنی پرداخت تدریجی و منظّم دیون گردید. محض حصول این مقصود مالیاتی وضع کرد که بر وضیع وشریف وعالی ودانی از طبقات سه‌گانه روحانیّون و اعیان و رعایا تحمیل شود. این مالیات عبارت بود از نیم عشر عایدات هر کس (ماه مه ۱۷۴۹). امّا اشخاصی که سابقاً مالیات نمیدادند بمخالفت برخاستند و پارلمان از ثبت وقانونی کردن این طرح مالیاتی خود داری نمود اهالی ایالت برتانی شورش کردند و انجمن دینی روحانیّون اعتراض شدید نمودند. لوی پانزدهم تسلیم شد و روحانیّون را معاف کرد و ترتیب آبونمان را قبول نمود این طرز عبارت بود از پرداخت مبلغ معیّنی وجه نقد که از میزان مالیات بمراتب کمتر میشد. نتیجهٔ این حوادث این شد که مالیات نیم عشر بالتّمام بر رعایا تحمیل گردید و دو طبقهٔ نجبا و روحانیّون معاف گشتند.

تِرّی و افلاس

چیزی نگذشت که مالیات نیم عشر مضاعف شد وحتّی درسنهٔ ۱۷۵۹ سه برابر گردید عوایدی که ازاین محلّ بدست آمد وبنا بود فقط بمصرف استهلاك قروض برسد کم کم جزء عواید عمومی مملکت و داخل مجرای مخارج سابق الذّکر گردید.

آبه دوبرنیس وزیر امور خارجه نوشته است: «چنانکه شبنم از هوا توقّع دارند همانطور هم انتظار پول میکشند.» درسال ۱۷۵۹ کسر به ۲۱۸ میلیون رسید. در آخر عهد لوی پانزدهم آبه‌تِرّی که مردی وقیح و مفتضح بود متصدّی امور مالی گردید و بزودی معروف بکیسه بر شد زیرا که در اغلب موارد دولت را بادّعای افلاس وامیداشت وهرجا وجهی سراغ میکرد دست روی آن میانداخت حتّی وجوهی را که اشخاص متفرّقه درخزانه امانت میگذاردند ضبط میکرد و در مقابل وعده میداد که منفعتی از قرار سالی چهار در صد بآنها خواهد پرداخت هر وقت او را از این اعمال شبیه بدزدی ملامت میکردند جواب میداد: «شاه صاحب اختیار همه است و الضّرورات تبیح المحذورات.» در باب اوضاع مالیّه با کمال وقاحت بشاه چنین میگفت: «طریق منحصر بفرد پرداخت دیون اظهار

افلاس است و بس . »

مخالفت پارلمانها .

سلطنت زشت لوی پانزدهم موجب وباعث حوادثی شدکه در عهد لوی چهاردهم هرگز کسی بفکر آن نمیافتاد . افراد ملّت بسختی باشاه مخالف شدند وحتّی بعد ازسنهٔ ۱۷۵۰ سعی بلیغ کردند که درمقابل ارادهٔ شاهی مقاومت کامل بخرج بدهند . مثل یکقرن پیش درعهد مازارَن (۱) وزیر مرکز مخالفت درپارلمان بود امّا درسال ۱۶۴۸ پارلمان پاریس بتنهائی علم ضدّیت را برداشته بود لکن در این وقت دوازده پارلمان ایالات فرانسه هم باپارلمان مرکز متّحد شدند و گفتند پارلمانهای ولایات شعب مختلفهٔ پارلمان پاریس هستند و جدائی ندارند و در اعتراضات ماه آوریل ۱۷۵۶ اظهار داشتند که تمام پارلمانهای خاك فرانسه « بمنزله یك پیکر متّحد ومتّفقند دارای روح واحد وپیرو اصل واحد و جویای مقصد واحد . » این مقصد بنا بر اظهارات پارلمان پاریس عبارت بود از « اجرای کلّیّه قوانین و نظامات ملکی و تطبیق سیاست و روش دولت با قوانین موضوعه . » و بنا بر این اظهارات قدرت شخص پادشاه هم مشمول نظارت پارلمان واقع میشد . دریکی از اعتراضنامه های پارلمانی بشاه چنین خطاب شده بود : « اعلیحضرتا شما ازجانب قانون پادشاه هستید وجز مطابق قانون نمیتوانید حکمرانی کنید . » پارلمان که ایجادش برای رسیدگی بامور قضائی بود کم کم مدّعی حقّ دخالت درسیاسیات شد و « علاوه برحقّ اساسی او که عبارت باشد ازرسیدگی و تفتیش قوانین موضوعه قبل از اجراء » حقّ تفتیش و تحقیق اعمال دولت را نیز ادّعا میکرد بنابراین اصل نظری پارلمان پاریس وپارلمان روان (۲) درسال ۱۷۶۳ با کمال جسارت از شاه تقاضا کردند که « صورت مقایسهٔ عایدات و قروض مملکت را بپارلمان بفرستند تا علاج و چاره ای بیندیشند . »

پارلمانها ابتداء متمسّك بوسایل مخالفتی شدند که از قدیم الأیّام مرسوم بود یعنی ازثبت فرمان های مالی واحکام مربوطه بامورمذهبی دردفتر قوانین خودداری

(۱) -- Mazarin (۲) -- Rouen

کردند ودر موارد بسیار با شجاعتی روز افزون تا سه دفعه اعتراض خود را تکرار نمودند و در اعتراضاتی که در سال ۱۷۶۳ کردند نهایت دلسوزی را نسبت بحفظ اموال عمومی و صیانت حدود منافع شاه و مملکت اظهار داشتند شاه از ترتیب معموله تجاوز کرد وبنا بر مرسوم خود در پارلمان حضور یافته بر سریری که در مواقع رسمی مخصوص بسلطان است جلوس مینمود و امر میداد درحضور خودش احکام صادره را در دفتر پارلمانی بهثبت برسانند . این سریررا کرسیعدالت میگفتند .

چون پارلمان ازاینکارهم حاصلی نبردمحض اعتراض بحضور پادشاه وترتیب «کرسی عدالت» متمسّك باعتصاب گردید . اعضاء پارلمان متّفق الـکلمه از قضاوت در امور خود داری کرده وبا هم استعفا دادند . این نوع اعتصاب ازسال ۱۷۵۰تا۱۷۷۰ پنج مرتبه درپاریس وروان و رن اتّفاق افتاد . ابتداء شاه بخشم آمده مستعفیان را نفی بلد کرد لـکن هردفعه از ترس نا خشنودی ملّت مجبور میشد تبعید شدگان را بوطن مراجعت بدهد .

قضیهٔ دِگویون و لاشالوته(۱)

امّا درسال ۱۷۷۱ مشاجرهای میان شاه وملّت اتّفاق افتاد که بطرزدیگرخاتمهگرفت . علّت این مناقشه رقابت وجاهطلبی دوك دگویون حاکم موقتی ایالت برتانی ولاشالوته مدّعیالعموم پارلمان رن بودکه مخالفتهای مسلـکی هم بآن افزوده شده بود . حاکم مزبور بجرم عدم لیاقت پسر لاشالوته را از انتخاب شدن بجای پدرش منع کرد . از طرفی هنگام جدال پارلمان بافرقهٔ ژزویت لاشالوته شکایتنامهای برخلاف ژزویتها فراهم آورد که در میان دشمنان این طایفه انعکاس و شهرت عجیبی نمود . بالعکس دوك دگویون با ژزویت ها موافقت داشت . دیگر از علل مخالفت آنکه پایهٔ جاه طلبی لاشالوته بآنجا رسیدکه کبّادهٔ وزارت میکشید وحاکم مذکوررا رقیبخود میدانست ازقضا نظربسنگینی مالیاتیکهبدون رضایت مردم وضعشده بود رعایای ایالت برتانی بهیجان آمدند وپارلمان رن هم باآنها همراهی کرد ۱۷۶۵ . مکاتیب سراپا دشنام

---

(۱) -- d' Aiguillon . La Chalotais

به‌وزراء نوشتند این تحریکات را به لاشالوته نسبت دادند و چون ثابت گردید که مشارٌ الیه وکلاء را بمقاومت واداشته است (۱۷۶۶) اورا محبوس ساختند. اگرچه دگویون والی ایالت برتانی دخالتی در این امر نداشت لکن لاشالوته بکمك فلاسفه و ولتر چنان وانمود کرد که فدای ظلم دولت وحقد و کینهٔ ژزویت ها شده است. ازطرفی هم پارلمان رِن مدّعی بود که دگویون از قدرت حکومتی خود سوء استفاده کرده ووسایل زهردادن به لاشالوته را فراهم ساخته است (۱۷۶۹) دگویون مستدعی محاکمه و تحقیق قانونی شد. چون مشارٌ الیه لقب دوکی و منصب عضویت دائمی مجلس و سمت امارت داشت شاه فرمان داد که پارلمان پاریس باین امر رسیدگی نماید (آوریل ۱۷۷۰). اتّفاقاً بدون هیچ مقدّمه وباوجود بیمیلی خود دوك دگویون شاه محاکمه را تعطیل کرد و بپارلمان امر نمود که بهیچوجه این قضیه را تعقیب نکنند (ژون ۱۷۷۰) پارلمان بر شدّت عمل افزود.

موپو — دراینوقت صدراعظم موپو بود که سابقاً ریاست پارلمان پاریس راداشت واوخوب میدانست که اعضاء پارلمان با ایندخالتهائی که در امور سیاسی میکنند قدرت شاه را بچه پایه از ضعف خواهند رسانید و او در این باب نوشته است که « این اقدامات پارلمان یك موضوع اداری نبود بلکه قوانین اساسی مملکت و تاج و تخت شاه را در خطر میانداخت مقاومت و مخالفت عجیب پارلمان بجائی رسید که شخص از خود سؤال میکرد آیا فرانسه یك پادشاه دارد یا دوازده حکمران؟ »

الغای پارلمانها — در ماه دسامبر ۱۷۷۰ شاه فرمانی صادر کرد که بموجب آن پارلمانهای ایالات ومرکز حق نداشتند با یکدیگر مکاتبه کنند و جریان قضاوت را بهیچ تأویل قطع نمایند شاه این فرمان را شخصاً بپارلمان برد و در کرسی عدالت جلوس نموده امر داد آنرا در دفتر قوانین بثبت رسانند. پارلمان اعتصاب کرد و شوازُل وزیر که متمایل بحفظ پارلمان بود مغضوب و معزول گردید (۲۴ دسامبر ۱۷۷۰). شاه امر داد که پارلمان بکار خود مشغول شود لکن عموم

اعضاء رسماً فرمان را رد کردند آنگاه شاه در شبهای ۱۹ و ۲۰ ژانویه ۱۷۷۱ دسته‌ای از تفنگداران را مأمور نمود که دوّمین بار جواب قطعی از اعضاء پارلمان بگیرند وحکم داد که باید « بدون تعلّل و ابهام صریحاً اظهار بدارند که اطاعت میکنند یا نه » باز عموماً رد کردند و شب بعد همگی تبعید شدند. موپو بجای این پارلمان شش هیئت عالیه تشکیل داد که عهده‌دار رتق وفتق امور باشند. خرید و فروش مشاغل و مناصب در این هیئت ها لغو شد. اعضاء را شاه معیّن میکرد و هیچیك حق نداشتند بهیچ اسم و رسم از عارض و معروض وجهی بگیرند (۲۳ فوریه ۱۷۷۱).

نسبت به پارلمان های ایالاتی هم که با پارلمان پاریس اتّحاد داشتند همین معامله شد و حتّی پارلمانهای روان و دوه(۱) بکلّی ملغی گشتند. این اصلاحات بد نبود لکن چون بدست وزیری اجراء میگردید که پادشاهش منفور عامّه بود حسّ انزجار عمومی را تحریك کرد. افکار عامّه طرفدار پارلمانها شد زیرا که با کمال دلیری مقاومت کرده بودند. در ابتداء مشکلاتی در تشکیل محاکم رخ داد طرفین دعوی و وکلای مرافعه هم خیال داشتند بمتابعت قضاة پارلمانی اعتصاب کنند. حملات شدیده به موپو شد وشاهزادگان بلافصل اورا دشمن منافع عمومی خواندند لکن مشارٌالیه ازجا بدر نرفت ومیکوشید تا درسال ۱۷۷۱ تمام مخالفین را مقهور کرد وتشکیلات قضائی جدید بخوبی در جریان افتاد.

امّا خشم عمومی نسبت بشاه ووزراءِ سه گانه همانطور روبافزایش بود اهل پاریس ازغضب میلرزیدند وفردای آنروزیکه شوازُل وزیر معزول شد اعلانی باین مضمون انتشار دادند « نان‌دوشاهی. صدراعظم بدار آویخته یا شورش در پاریس » و انکه برنیس نوشته است مملکت درباتلاقی دهشتناك فرورفته و دست وپامیزد و [illegible]ات جدیده ازهرطرف گسیخته میشدومردم کمابیش ازحقیقت اوضاع اطلا[illegible]ند. اشخاصیکه در اواخر دورهٔ سلطنت فرانسه بیاد داشتهای دارژان سو[illegible]ت

وچهارسال قبل نوشته بود رجوع مینمودند البتّه باکمال حیرت میدیدندکه این وزیر از آنوقت وقایع را پیش بینی کرده و افکار عمومی را خوانده بوده است مثلاً در یادداشت ماه سپتامبر ۱۷۵۲ چنین میخواندند: « رفتار ناهنجار حکومت مطلقهٔ ما بالاخره تمام فرانسه واروپا را معترف میکند که بدترین طرز حکومت است..... همه‌چیز بجانب فنای ملّی رهسپار است. همه‌چیز علی الدوام قطعه قطعه و پراکنده میشود..... فقط افکار عامه است که رو بقوّت واعتلاء نهاده و عاقبت ممکن است بیك انقلاب عمومی منجرّ شود. »

سیاست خارجی

درزمان سلطنت لوی پانزدهم فرانسه داخل سه جنگ بزرگ شد: جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اطریش وجنگ هفت‌ساله. دراین نزاع اخیر که میدانش اروپا وامریکا وآسیا بود تمام مستعمرات وسیعهٔ فرانسه از دستش رفت.

لکن دراواخر دورهٔ سلطنت‌این پادشاه زمانی که شوازُل وزارت داشت ایالت لورن و جزیرهٔ کُرس بفرانسه ملحق گردید. الحاق لورن مطابق قرار دادی بود که ۲۸ سال قبل درموقع ختم جنگ جانشینی اسپانیا منعقد گردیده بود امّا ضمّ جزیرهٔ کُرس بطریق ذیل بعمل‌آمد: این جزیره اگرچه اصولاً باهالی ژن تعلّق‌داشت لکن عملاً همواره در شورش بود و اگر یکی از ممالك صاحب بحریه نیرومند بآن جزیره دست مییافت سواحل خاك فرانسه در خطر عظیم میافتاد. چون دولت لوی پانزدهم مطّلع شد که انگلیسها خیالی دارند در سال ۱۷۳۷ با اهل ژن قراردادی بست که ببهانهٔ کمك در دفع شورشیان جزیرهٔ کرس دولت فرانسه حق وارد کردن قشون پیدا کرد. درابتدای جنگ هفت ساله موافق قرارداد جدیدی فرانسه مجاز شد که در قلاع ساحلی آن جزیره ساخلو بگذارد. در ماه مه ۱۷۶۸ مطابق عهدنامهٔ دیگر چنین مقرر شد که قلاع مزبور وثیقهٔ مخارجی باشد که پادشاه فرانسه‌برای دفع شورشیان جزیره‌خواهد کرد باین ترتیب تدریجاً فرانسه‌صاحب آن‌جزیره گردید. امّا این تصاحب‌بسهولت انجام نگرفت‌قریب یکسال قشون‌فرانسه

با پاولی (۱) که رئیس شورشیان جزیره بود و انگلیسها او را تحریک میکردند جنگ کرد. فتح جزیره در وقتی خاتمه یافت که ناپلئون بناپارت در آژاکسیو (۲) قدم بدنیا مینهاد (۱۵ او ۱۷٦۹).



(۱) - Paoli (۲) - Ajaccio

فصل دوم

انگلستان در قرن هیجدهم

تشکیل حکومت پارلمانی بحران مشروطیت

ارتجاع حزب توری (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳)

قرن هیجدهم قرن بزرگ تاریخ انگلستان است . وقوع سه واقعهٔ اساسی موجب امتیاز آن از سایر قرون گردیده است .

درخارج انگلیسان بفتح ممالك هندوستان وکانادا که بنیان مستعمرات وسیعهٔ انگلستان محسوب میگردد موفق شدند .

در داخل حکومت پارلمانی (یعنی فرمانروائی ملّت بوسیلهٔ نمایندگان) تشکیل شد . این تأسیس حکومت پارلمانی نتیجهٔ صحیحه انقلاب ۱۶۸۸ بود که بموجب تشیید مبانی حکومت ملّی و بتخت نشستن خانوادهٔ جدید سلاطین انگلیس موسوم بخاندان هانور (۱) گردید . دو پادشاه اوّل این خاندان تقریباً در انگلستان بیگانه بودند سوّمین موسوم به ژرژسوّم (۲) بر آن شد که قدرت پادشاهی را در مملکت بیفزاید : و همین اقدام باعث بحرانی در حکومت مشروطه شد که متجاوز ازبیست سال طول کشید (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳) ولی بالاخره نتیجهٔ آن استحکام طرز حکومت پارلمانی شد .

درقرن هیجدهم ترقی صنعتی انگلستان آغاز گشت بطوریکه درقرن بعد نخستین دولت اقتصادی عالم گردید .

مبادی حکومت پارلمانی

انقلاب ۱۶۸۸ عملاً ثابت کرد که ملّت انگلیس حکمران حقیقی است . ملّت خاندان سلطنتی را تغییر داد ، ماری (۳) وگیوم دورانژ (۴) را ملکه وپادشاه ساخت . قبل از انتخاب

---

(۱) - Hanovre (۲) - George III (۳) - Marie (٤) - Guillaume d'Orange

ملکه و شاه را مجبور نمود که سوگند یاد نمایند همواره حافظ حقوق ملّت باشند و شرایط و مقدّمات این قسم را در اعلامیّه رسمی ثبت نمود بنا بر این سوگند



پادشاه نمیتوانست بدون تصویب پارلمان مانع اجرای قانونی بشود یا در موقع صلح بتجهیز و ترتیب قشون دائمی بپردازد یا مالیاتی جدید وضع نماید. انتخابات و مذاکرات پارلمانی بایستی بکلّی آزاد باشد و محض رفع مناقشات و اصلاح وتقویت قوانین موضوعه بایستی پارلمان اغلب اوقات انتخاب و تشکیل گردد.

کلّیّهٔ اصول پارلمانی در همین اعلامیه منطوی بود و پادشاهان انگلیس نهایت احترام را نسبت بآن مرعی میداشتند. درابتدای قرن هیجدهم سلاطین مزبور ناچار بودند این احترام را بجا بیاورند زیرا که خاندان جدید هانور ریشه‌ای در مملکت انگلیس نداشت و دودمان پادشاهان سابق موسوم به استوارتها [1] هنوز دارای هوا خواهان بسیار بود.

جلوس سلاطین خاندان هانور

چون ملکهٔ انگلیس که آن [2] نام داشت ناگهان وفات یافت و نتوانست جاك سوّم [3] برادر خودرا که مدّعی سلطنت بود بجانشینی اعلام نماید انتخاب کنندهٔ ایالت هانور که ازطرف مادر نوادهٔ جاك اوّل بود مطابق فرمان استقرار [4] بپادشاهی انگلستان دعوت شد و ژرژ اوّل نام یافت (ماه او ۱۷۱۴).

قیام جاکوبیت ها

هوا خواهان جاك سوّم در ولایات شمالی قیام کردند و در مملکت اکوس [5] قسمتی ازرعایای کوهستانی قریب ۶۰۰۰ نفر به ادمبورگ حمله ور شدند. امّا جاکوبیت ها شجاعت و چالاکی از خود بروز ندادند وخود جاك سوّم هم که مدّعی تخت و تاج بود بسیار دیر وارد اکوس شد و بمحض ورود امر ببازگشت لشکر داد وخود بشتاب هرچه تمامتر فراراختیار کرد (سپتامبر ۱۷۱۵ ـ مارس ۱۷۱۶).

معذلك اهالی اکوس دست ازدودمان استوارت برنداشتند بطوریکه سی‌سال بعد در سپتامبر ۱۷۴۵ هنگامیکه دولت انگلیس مشغول جنگ جانشینی اطریش بود شورشی عظیم در اکوس رخ داد رئیس انقلاب شارل ادوارد [6] پسر جاك بود. پس از فتح ادمبورك بمملکت انگلیس روی آور شدند امّا بی نظمی شورشیان مانع پیشرفت شد چون به ۱۲۰ کیلومتری لندن رسیدند دیگر جلو نرفتند و همین وقفه باعث شد که در کولودن [7] شکستی عظیم بآنها وارد گردید (۲۷ آوریل

(۱) ـ Stuarts (۲) ـ Anne (۳) ـ Jacques III (۴) ـ L'acte d'Établissement
(۵) ـ Écosse (۶) ـ Charles-Édouard (۷) ـ Culloden (رجوع شود بمجلد قبل)

۱۷٤۶) . فاتحین چنان کشتاری کردند که دوك دوکمبرلند (۱) پسر ثانی ژرژ دوّم درنتیجهٔ همین قتل عام قصّاب اکوس لقب یافت . پس ازشکست کولودن حقّ استوارت ها بکلّی پامال و فراموش شد .

این شورش های بی ثمر در واقع نتایج عمده بخشید زیرا که خانوادهٔ سلاطین جدید از این وقایع درس عبرت گرفتند و دانستند که نباید با افکار و عواطف ملّت مصادمه نمود ولازم است که سیاست خود را با آمال و مقاصد ملّی وفق بدهند همین نظر که سلاطین داشتند بعلاوه خصوصیّات دورهٔ سلطنت هر یك از آنها موجب شد که حکومت پارلمانی با کمال سهولت استقرار بپذیرد .

ژرژ های نخستین پادشاهان خاندان هانور همه ژرژ نام داشتند . سه تن از آنها در قرن هیجدهم سلطنت کردند . پادشاهی ژرژاوّل از (۱۷۱٤ الی ۱۷۲۷) وسلطنت ژرژدوّم از (۱۷۲۷ تا ۱۷۶۰) وژرژسوّم از (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰) بود .

ژرژ اوّل چون بپادشاهی رسید ٥٤ سال داشت مردی عامی و درشت بود که در اطرافش همیشه جمعی پیرزن که محبوبه های ایّام جوانی اوبودند اجتماع داشتند تقریباً هر شب مست لایعقل میافتاد و عاقبت بسبب خوردن خربوزه نارس مبتلا بسوء هضم گردید و وفات یافت . ژرژ اوّل آلمانی محض بود و یك کلمه انگلیسی نمیدانست وهروقت بایستی باوزراء مذاکره کند بزبان لاتن متوسّل میشد . پسرش ژرژ دوّم انگلیسی میفهمید لکن نمیتوانست حرف بزند این پسروپدر چون پس ازعروج بر تخت سلطنت انگلستان هنوزسمت قدیم خود را که عبارت بود ازانتخاب کنندگی هانور داشتند بحوزهٔ انتخابیّه خود بیش ازمملکت انگلیس توجّه میکردند وچنانکه پیت(۲) وزیر ژرژ دوّم گفته است در نظر این دوپادشاه مملکت انگلیس یکی ازمضافات ایالت فقیرهانور محسوب میگردید . ازآنجائیکه ژرژاوّل ودوّم سخن وزراء را نمی فهمیدند و مقاصد خود راهم چنانکه شاید و باید نمیتوانستند بآنها بفهمانند و چندان ذوقی هم در مسائل مربوطه بهانگلستان نداشتند بلکه همّ خود

---

(۱) _ duc de Cumberland (۲) _ Pitt

را مصروف حوزهٔ انتخابیّه هانور مینمودند در هیئت وزراء حضور بهم نمیرسانیدند ودرمذاکرات شرکت نمیکردند وزراء مطلق العنان بکارحکومت اشتغال میورزیدند و چون این دوری و پرهیز شاه از دخالت در امور مملکت قریب سی و شش سال دوام یافت بالطبع این قول حقیقت پیدا کرد که گفته اند درانگلستان «شاه سلطان است لکن سلطنت نمیکند.»

احزاب

پس قدرت بدست رؤسای احزاب قویّهٔ مملکت که در پارلمان اکثریّت داشتند افتاد. بطوریکه گفته شد در زمان جاك دوّم دوحزب معتبر تشکیل گردید: حزب ویگ(۱) و حزب توری(۲).

حزب ویگ بهمراهی گیوم دورانژ موجب انقلاب سال ۱۶۸۸ شد. این حزب مرکّب بود از چند خانوادهٔ اشراف و متموّلین بلاد و سرمایه داران بنادر وتجّار وصنعتگران. امّا طبقهٔ صنعتگر دراوایل قرن هیجدهم چندان وسیع نبود. در تمام ممالك متّحدهٔ انگلستان فقط یك کارخانهٔ پارچه بافی در شهر نورث‌ویچ(۳) وجود داشت. دیگر ازطرفداران حزب ویگ عبارت بودند ازمخالفین مذهب رسمی از قبیل فرقهٔ پوریتن(٤) و فرقهٔ مستقلّه و پیروان کالون(٥) که از فرانسه بخاك انگلیس پناه آورده بودند و تمام این فرق در ضدّیت کاتولیك ها و آنگلیکانها(٦) متّفق الکلمه بودند. از آنجائیکه رواج صنعت وتجارت منوط بامنیّت داخلی است طرفداران حزب ویگ نفع خودرا درآزادی ملّت و مصونیّت از تعدّیات مستبدّانهٔ سلاطین میشناختند. بعبارة اخری حزب ویگ مدافع اقتدارملّت بود وبنام حفظ منافع وتشیید قدرت ملّی میخواست اقتدار پادشاه را محدود سازد.

حزب توری مرکّب بود از ملاّکین اشراف وعموم اشخاصیکه صاحب اراضی بودند همچنین نجبای ده نشین و پیروان مذهب آنگلیکان. حزب توری مدافع و محافظ قدرت پادشاه وطالب تشکیل سلطنتی بود که با کمال قوّت در سرتاسر مملکت فعّال ما یشاء باشد.

---

(۱) - whig (۲) - tory (۳) - Northwich (٤) - puritains
(٥) - calvinistes (٦) - Les anglicans

على القاعده سلاطين انگليس بايستى حزب تورى را پيش كشيده وطرفدار خود ميساختند امّا ازافراد اين حزب بعضى بهوا دارى سرّى استوارت ها يعنى سلسلهٔ سلاطين مخلوع متّهم بودند و استوارتها را وارث تاج وتخت ميدانستند بشرط آنكه مذهب كاتوليكى را رفض و انكار نمايند . پس سلاطين جديد ناچار افراد حزب ويگ را بكار گماشتند و باين ترتيب قدرت شخص سلطنت را فداى حفظ تاج و تخت خويش كردند . بعبارة اخرى راضى شدندكه سلطهٔ پادشاه انگلستان ازبين‌رفته قدرت بدست ملّت بيفتد بشرط آنكه كسى مزاحم عنوان سلطنتى آنها نگردد .

وزراى حزب ويگ

استان هوپ[1]

حزب ويگ قريب نيم قرن بلا انقطاع حكمرانى كردند . از ١٧١٤ الى ١٧٦٠ كه سال جلوس ژرژ سوّم است . وزراى مشهورى كه‌ازاين‌حزب‌برخاست‌استان‌هوپ ، روبرت‌والپول[2] و ويليام پيت[3] بودند .

استان‌هوپ درجنگ جانشينى اسپانى بثبوت رسانيدكه يكى ازسرداران بزرگ قشون انگليس است . چون ژرژ اوّل اورا بوزارت برداشت درامورخارجه نهايت سلامت روى وصلح طلبى بخرج داد . ازكارهاى اوالغاى عهد نامهٔ وداديه فيمابين فرانسه و انگليس بود (١٧١٧) . در داخلهٔ انگلستان كار عمدهٔ او عبارت بود از پيشنهاد (قانون هفت سال) كه بموجب آن مدّت دوره اجلاسيّهٔ مجالس از سه سال بهفت‌سال رسيد و پارلمان هم آن را تصويب نمود. نتيجهٔ اين قانون آن شد كه فرقه‌اى كه اكثريت راحائز بود يعنى حزب ويگ مدّت مديدى افرادش دركرسى نمايندگى ميماندند. چون استان‌هوپ درسال ١٧٢١ وفات يافت وزارت به والپول رسيد ونظر بهمين اكثريّتى كه حزب ويگ درمجلس داشت مدّت مديدى درمسند وزارت باقى ماند .

والپول

اين وزير ٢١ سال وزارت كرد . (از ١٧٢١ تا ١٧٤٢) . اصلاً از نجباى ده نشين و بالطبع جزء حزب تورى بود لكن

(١) – Stanhope (٢) – Robert Walpole (٣) – William Pitt

مرام حزب ویگ را پذیرفته و از افراد مبرّز آن فرقه شد . هوشی متوسّط و معلوماتی قلیل داشت لکن دماغ نیرومند و متفکّر و مهارت عملی او جبران قلّت معلوماتش را میکرد . چون خود اراضی بسیار داشت سیاستش هم از نوع سیاست ملاّکین و سرمایه داران بود . جدّ بلیغ کرد که انگلستان را بجلب ثروت وجمع سرمایه نایل سازد . برای اجرای این مقصود کمال مسالمت را درسیاست بخرج داد . بافرانسه عهد اتّفاق بست ودر داخله صنعت نوزاد را قوّت وتوسعه بخشید . افکار اقتصادی او نسبت بآن زمان بسیار فوق العاده ودلیرانه بود . در دوره‌ای که تمام ممالك بواسطه وضع تعرفهٔ گمرکی تجارت خود را در چهار دیوار محبوس نموده بودند و صادرات و واردات رامنع میکردند ومستعمرات سایر ممالك حق نداشتند جز با مرکز خود یعنی مملکتی که آنجارا استعمار کرده است وارد تجارت شوند والپول ابواب تجارت را برروی همه باز کرد وطرفدار آزادی مبادلات گردید ومستعمرات را ازنعمت آزادی تجارتی بر خوردار گردانید . تجار داخله را اجازه داد که هر قدر بخواهند مواد اولیّه‌را که برای صنایع لازم است وارد کنند و سهولت هائی برای صدور اشیاء مصنوعهٔ کارخانه های انگلیس ایجاد نمود . توفیقی که در این راه نصیب او شد صحّت نظر او را ثابت کرد . بلاد بریستول (۱) و لیور پول (۲) و منچستر(۳) و بیرمنگام (٤) که امروز مرکز صناعت وتجارت انگلستان هستند بهمّت این وزیر آباد شدند . از ابتدا تاانتهای وزارت اوصادرات انگلستان مضاعف شد یعنی ازشش میلیون به دوازده میلیون رسید و بهمین جهت قیمت املاك سه برابر شد .

امّا این وزیر درحینی که مردم انگلیس را متموّل میساخت در افساد آنان هم میکوشید . در مواقع مشکله رای وکلاء را میخرید . مدّعی بود که هروجدانی قابل ابتیاع است تفاوتی که هست درقیمت وجدان هاست . همچنین ادّعا میکرد که نرخ وجدان جمیع وکلارا میداند .

عاقبت مردم حتّی آنان که در ظلّ سیاست والپول غنی شده بودند سیاست این

(۱) ـ Bristol　(۲) ـ Liverpool　(۳) ـ Manchester　(٤) ـ Birmingham

وزیر را خطرناك یافتند چه دیدند طریقهٔ مسالمت والپول همانقدر که اسباب استفادهٔ مملکت انگلیس است سایر دول نیز از آن فایده میبرند . چنانکه دیدیم تشکیلات لاس فعالیّت جدیدی در تجارت فرانسه ایجاد کرده بود . در هندوستان و امریکای شمالی مؤسسات تجارتی فرانسه توسعه یافته و حسّ رقابت و حسد انگلیس‌ها را تحریك مینمود. دولت اسپانیا بهمّت وزیران کاردان مثل آلبرونی (۱) و ژوزه پاتینو (۲) ازفلاکت اقتصادی بیرون میآمد چنانکه میخواست انگلستان را مجبور کنند که کاملاً مطابق مقرّرات عهد نامهٔ اوترك (۳) رفتار نماید و چون انگلیس‌ها موافق عهدنامه مجاز بودند که فقط سالی یکدفعه کشتی موسوم به رخصت را درمقابل بنادر مستعمرات اسپانیا نگاهداشته وامور تجارتی خودرا فیصله بدهند لکن کشتی مزبور علی الدّوام در مقابل بنادرمزبوره لنگر انداخته و بقاچاق امتعه مشغول بود دولت اسپانی میخواست از این کار خلاف عهد نامه جلوگیری کند . امّا تجارت نامشروع یعنی قاچاق در مستعمرات اسپانیا واقعهٔ در امریکا یکی از منابع استفاده و شعب ترقی اقتصادی انگلستان محسوب میشد . خلاصه همانطور که کلبر وزیر فرانسه میخواست منع و جلوگیری هلندیها را که از تجارت فرانسه میکردند « بضرب گلوله توپ درهم بشکنند » همانطور هم در انگلستان قسمتی از حزب ویگ که معروف بوطن خواهان بودند بنام منافع تجارتی انگلستان طالب جنگ شدند و بالاخره موفق گشتند نخست در سال ۱۷۳۹ با اسپانیا و سپس در سنهٔ ۱۷٤۲ انگلستان را بجنگ عمومی وارد کردند .

در این وقت والپول از وزارت افتاد علّت سقوط او حملات وطنخواهان بود که حزب توری هم با آنها مساعدت کرد . وزیر مزبور یك دسته دشمن جدید هم داشت موسوم به ولِ گردها که رئیس آنها ویلیام پیت نام داشت و مخالف طریقهٔ افساد و ارتشاء و « وجدان خری » والپول بودند .

بحران درانگلستان هنگام سقوط والپول چندین سال بود که بحران مذهبی و اخلاقی درمملکت انگلیس حکمفرمائی میکرد و از این جهت

(۱) ـ Alberoni (۲) ـ José Patino (۳) ـ Utrecht

خیلی شباهت به فرانسه داشت در زمان نیابت سلطنت . یکی از هنرمندان بزرگ انگلیس هوکارث [۱] نام (۱۶۹۷ ـ ۱۷۶۴) که در نقّاشی و حکّاکی بی‌نظیر بود در آثار خود موسوم به احوالات یکنفر فاسق بیدین (۱۷۳۵) و عروسی معمول این زمان (۱۷۴۵) همچنین یکی از نویسندگان ارجمند انگلیس بنام سویفت [۲] (۱۶۶۷ ـ ۱۷۴۵) در افسانهٔ عجیب و غریب و خیالی خود موسوم به سرگذشت گولیور [۳] شرح کاملی از این پستی اخلاق و فساد دیانت انگلیس ها بیادگار گذاشته اند که هیچوقت گرد فراموشی بر آن نخواهد نشست .

مونتسکیو [۴] فیلسوف فرانسوی گوید : « هر کس در زمان اقامت خود درلندن ازدین سخن بمیان آورد تمام حضّار باو میخندند » هم او مینویسد : « اینجا نه تنها شرف و تقوی وجود خارجی ندارد بلکه وجود ذهنی را هم در اذهان مردم فاقد است » مستی یکی ازعیوب عمومی شده بود . طبقهٔ اشراف شراب‌های گرانبها ازمملکت پرتغال وارد میکردند و عوام النّاس با دهشاهی هر شب مقداری جین که نوعی از عرق حبوبات است میخریدند . در این ملّت که مبتلا بامراض مزمنهٔ قمار و فسق و فجور بود گوئی تصوّر وطن پرستی هم زوال پذیرفته بود . بیکی از انگلیس ها گفتند ممکن است قشون فرانسه بمملکت شما حمله بیاورد در جواب گفت : « من حاضرم پول بدهم امّا اگر بخواهند مرا بمیدان جنگ بفرستند هرگز هرگز ! »

یکی ازسیاسیّون موسوم به لرد چسترفیلد [۵] که دوست ولتر و مونتسکیو بود باانده وحزن فراوان مینویسد « گذشت ! ما دیگر ملّتی محسوب نمیشویم ! » اگر فرانسه غیراز لوی پانزدهم پادشاهی داشت انگلستان درقرن هیجدهم دچار بدترین مشکلات وعظیم ترین مخاطرات میگردید .

بیداری حسّ دیانت وملی

چون ناقابلی لوی پانزدهم خطری متوّجه انگلستان ننمود و آن مملکت بحال خود باقی ماند تدریجاً انقلابی دراحوال مردمش پدید آمد و حسّ دیانت و وطن پرستی از خواب گران سر بر آورد و چیزی نگذشت که نظر بهمین بیداری انگلیسها

(۱) ـ Hogarth ، (۲) ـ Swift (۳) ـ Gulliver (٤) ـ Montesquieu (٥) ـ Chesterfield

گوی سبقت و فاتحیّت را در جنگ هفت ساله در ربودند.

ابتدا حسّ دیانت بیدار شد. جمعی از طلاّب مدرسهٔ اکسفورد[1] مثل و الگر دهای سابق الذّکر از سیاست افساد و خرید و فروش وجدان و اراء و عقاید اظهار انزجار کردند. این طلاّب ابتداء بکشیشهای آنگلیکان که مخصوص مملکت انگلیس است حمله ور شدند وآنان را از تحمل فساد وبی اعتنائی نسبت بامور دینی ملامت نمودند و گفتند کشیش های آنگلیکان بالنّسبه بکشیشان سایر ممالك در امر دین غافل تر و در رفتار و اخلاق سهل انگار ترند. رئیس این دسته طلاّب که در ۱۷۳۰ تشکیل شد کشیش بیست ساله ای بود موسوم به وِسلی[2] (۱۷۰۳ - ۱۷۹۱) این دسته متشبّث بمذهب پروتستان بودند لکن ریاضات مذهبی کاتولیکها را میکشیدند و در امور معاش و معاد سختگیری فوق العاده میکردند چنانکه آنان را از فرط زهد و رعایت دقایق احکام دینی متودیست[3] نامیدند. این طایفه در سال ۱۷۳۸ بلندن آمدند و چون نمیتوانستند در کلیساها وعظ کنند در کوچه بموعظه پرداختند چنانکه امروز وعّاظ « سپاه رستگاری » درمعابر بموعظه مشغولند تدریجاً در تمام انگلستان منتشر شدند. در مزارع برای برزگران و در معادن برای عملجات ذغالسنگ وعظ میکردند ودر احوال ملّت انگلیس تأثیری عظیم نمودند. اهمیّت این طایفه درکثرت عدد نبود زیرا که هرچند امروز بچند میلیون میرسند در وقت وفات وِسلی پنجاه سال بعد از تأسیس (۱۷۹۱) عدّهٔ آنان از صد هزار نفر تجاوز نمیکرد. اهمیّت آنان در حس تقلید و رقابتی بود که در سایر فرق مذهب پروتستان تولید کردند و طوایف دیگر را نیز بتبعیّت خود در امر دین جاهد و ساعی ساختند. براثر مجاهدات این فرقه تعطیل روز یکشنبه که یکی از خصوصیّات انگلستان است در نهایت سختی تعمیم یافت و حسّ احسان و انفاق چنان رواج گرفت که اکنون بنام نهضت «نوع پرستی» معروف است. مریضخانهای بسیار با موقوفات معیّنه ساخته شد و محبس ها مرمّت و اصلاح گردید. امّا کار عمدهٔ آنها مخالفت با برده فروشی بود که بالاخره در اواخر قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم منجر بمنع تجارت سیاهان افریقائی گردید که مقدّمهٔ منع عمومی

(۱) - Oxford (۲) - Wesley (۳) - méthodistes

بر ... شود و نیز از نتایج اقدامات این فرقه تجدید خصومت و عناد با مذهب کاتولیك بود که در اثر تعقیب و بغض این طایفه کاتولیکها در غالب امور بیگانه و مستثنی شمرده شدند و این حال تا سال ۱۸۳۹ در انگلستان باقی بود .



پیت اوّل (۱۷۰۸-۱۷۷۸)

ویلیام پیت

امّا بیداری حسّ وطن - پرستی بوسیله ویلیام پیت صورت گرفت (۱۷۰۸-۱۷۷۸) . پیت هم مثل والپول از نجبا و ملاّکین ده نشین محسوب میشد . ابتداء صاحبمنصب سواره نظام بود ولی در ۲۶ سالگی مبتلا بنقرس شد وناچار خدمت قشون را ترك گفته وارد سیاست گردید وازطرف قصبهٔ الدسارم(۱) بعضویّت مجلس عوام انتخاب گردید (۱۷۳٤) .

پیت درعزّت نفس وشرافتمندی و بی طمعی سرآمد اقران شمرده میشد چنانکه مدّت ده سال صندوق دار قشون بود (۱۷٤٦-۱۷۵۵) و برخلاف دیگران دیناری ثروت نیندوخت و قناعت ذاتی که داشت اورا ازهرخیانتی بیزارو بی‌نیاز میساخت . چون نماینده مجلس عوام شد کمر بدشمنی والپول بربست و بشیوهٔ ارتشاء وافساد اخلاق که آن وزیر پیش گرفته بود حملات شدیده نمود . دراین وقت دستهٔ ولگردان سابق الذّکر اورا بریاست خود قبول کردند . نظر بحسن بیان و فصاحت گفتار معروف «بوکیل بزرگ» شدو درمیان عامّه شهرتی

---

(۱) -- Old - Sarum

فوق العاده یافت . حسّ وطن پرستی شدید و تعصّب آمیزی در قلب او زبانه میکشید . کافی نمیدانست که وطنش فاتح باشد بلکه آرزو داشت دشمنان انگلیس خاصّه فرانسه بکلّی معدوم الاثر شوند . غرورپیت بدرجهٔ وطن پرستی اومیرسید. متکبّرانه میگفت : « میدانم که رهائی وطن فقط بدست من است و جز من کسی از عهدهٔ این امر بر نخواهد آمد . » فعّالیّت و عشق او بکار چنان بود که در حال نزع امر داد او را بمجلس اشراف ببرند تا در مذاکرات شرکت بجوید . مذاکرات این جلسه راجع به پیشنهاد ترك جنگ با مستعمراتی بود که شورش کرده بودند وپیت آن پیشنهاد را برای انگلیس مضرّ ومشئوم میدانست . بعدازاین جلسه چهار روز بیشتر درحیات نبود . اقدامات پیت نیروئی جدید بانگلستان بخشید . ازکلمات اوست که گوید : « شماهم ملّتی بشوید ، هرچیزرا فراموش کنید جزسود عمومی‌را . »

مردم قول او را در گوش گرفتند . در سال ۱۷۵۷ با اینکه ژرژ دوّم اورا دوست نداشت ومایل بوزارتش نبود وزارت یافت مقارن این احوال قشون فرانسه در دریای مدیترانه و کانادا و خاك آلمان شکست های بزرگ بقوای انگلیس داده ودر حال پیشرفت بود چنانکه بعضی لشکرفرانسه‌را دردروازه لندن میدیدند یعنی در دشت « سالیسبوری (۱) » ولی پس از چهار سال (اکتبر ۱۷۶۱) که پیت دورهٔ وزارت خود را ختم کرد و مستعفی شد انگلیسها کانادا وهندوستان وتقریباً باقی مستعمرات را از چنگ فرانسویان خارج کرده بودند .

حکومت انگلیس

روزی که پیت از کار کناره جست یکسال از وفات ژرژ دوّم گذشته و سلطنت بنوهٔ او ژرژ سوّم رسیده بود (۱۷۶۰) . ژرژ سوّم خیلی با اسلافش اختلاف داشت میخواست طرز حکومتی را که سابقین مستقر ساخته بودند ازمیان بردارد از وقتی که سلاطین خاندان‌هانوربرسریرپادشاهی انگلستان‌نشستند قانون اساسی جدیدی برمجموعه قوانین اساسی انگلستان که یادگار قرون ماضیه بود افزوده نگردید . این مجموعه عبارت بود از شارت بزرگ که ژان‌سان‌تر (۲) در(۱۲۱۵) عطا کرد و قانون موسوم به

---

(۱) — Salisbury

(۲) — Jean sans Terre

درخواست حقوق که یادگار عهد شارل اوّل است (۱۶۲۸) و قانون مسمّی به اعلام حقوق که در سال (۱۶۸۸) وضع گردید. امّا علاوه براین قوانین اساسی بمرور زمان رسوم و آدابی مستحکم شده بود که فقط بحکم سابقه منزلت قوانین موضوعه داشتند و بنا براین سوابق تاریخی قوای دولتی انگلیس مشترك میان شاه و وزراء و پارلمان بود.

شاه شاه وزراء و عمّال درجهٔ اوّل دولت و صاحبمنصبان ارشد و غیره را اختیار و بکار منصوب میکرد. بنا برتصویب وزراء قوانین موضوعهٔ پارلمان را صحّه میگذاشت وقوّت قانونی میبخشید. عبارتیکه شاه در روی قوانین مینوشت این جملهٔ فرانسه بود که از قرن سیزدهم و زمان سلاطین نورمان(۱) بیادگار مانده وامروزهم متداول است: «شاه تصویب میکند» وعبارتی که بالاختصاص روی قوانین مالی مینوشت این جملهٔ فرانسه بود که اکنون نیز مرسوم است: «شاه از رعایای صدیق خود متشکر و حسن نیّت آنانرا پذیرفتار است و این قانون را تصویب میکند.» چون از سال ۱۷۰۷ ببعد سلاطین کلّیهٔ قوانین را بلااستثناء صحّه گذاشته و هیچیك را ردّ نمیکردند رسم بر این جاری شده بود که گویا صحّه گذاشتن برای شاه اجباری است وحقّ ردّ قوانین را ندارد. شاه را اصولاً جایزالخطا نمیدانستند اگردولت خطائی میکرد البته ازناحیهٔ وزراء بود نه شخص پادشاه بنا بر این شاه انگلیس هیچ نوع مسئولیتی نداشت.

کابینهٔ وزراء شاه وزراء را از میان نمایندگان انتخاب میکرد چرا که حضور وزراء در موقع مذاکرات و رأی گرفتن در باب وضع مالیات و سایر قوانین لازم بود و جز وکیل کسی حقّ حضور در پارلمان نداشت بنا بر این وزیر بایستی سمت نمایندگی هم داشته باشد تا بتواند در موقع رأی حاضر شود. طبعاً وزراء ازدستهٔ صاحب اکثریت انتخاب میشدند و تا زمانیکه اکثریت مذکور بآنها اعتماد و همراهی داشت در مقام خود ثابت میماندند. وزراء هیئتی

(۱) – normands

تشکیل میدادند که بکابینه موسوم شده و یکی از آنان بعنوان رئیس الوزراء یا شخص اوّل برآن ریاست میکرد. غالباً رئیس الوزراء لیدر وقائد اکثریت پارلمان نیز بود. چون ژرژ اوّل و ژرژ دوّم هیچوقت درهیئت وزراء حضور بهم نمیرساندند سابقه براین جاری شده بود که باید کابینهٔ وزراء دوراز حضور پادشاه تشکیل بیابد. رئیس الوزراء نتیجهٔ مذاکرات را از طرف وزراء دیگر بعرض میرسانید وزراء مسئولیّت مشترکه داشتند یعنی همه مسئول اعمال یکدیگر بودند. اگر رأی عدم اعتماد نسبت بیکی از آنها داده میشد وزراء بالاجماع بایستی استعفا بدهند. اگر وزیری متّهم بتقصیری میشد مجلس عوام میتوانست اقامهٔ دعوی نماید ومجلس اشراف بایستی محاکمه کرده حکم صادر کنند. در مقابل این حق که مجالس داشتند وزراء هم میتوانستند پارلمانها را منحل نموده وتجدید انتخاب بعمل آورند. دراینصورت اگر وکلائی انتخاب میشدند که نسبت بوزراء حسن نظر نداشتند هیئت دولت بایستی از کار کناره کنند این طرز حکومت که وزراء ازمیان اکثریّت پارلمان انتخاب شده و زمامداری نمایند موسوم است بحکومت پارلمانی و عبارت است از حکومت مملکت بوسیلهٔ نمایندگان اکثریّت اهل مملکت.

پارلمان

پارلمان درقصر وست‌مینستر(۱) لندن مقام داشت. مذاکرات وکلا تا اواسط قرن هیجدهم سرّی بود لکن بعد ها منتشر گردید. تماشائیان که در اثنای مباحثات و مذاکرات در مقام خود جای داشتند چون نوبت برأی‌دادن میرسید بایستی ازمجلس خارج شوند وتا سال ۱۷۷۱ جراید ممنوع بودند که شرح مذاکرات پارلمان را چاپ کنند.

پارلمان مرکب بود از مجلس اشراف (لردها) ومجلس عوام. انتخاب لردها باشاه بود وهرقدر اراده میکرد میتوانست منصب لردی‌عطا نماید. درسال ۱۷۱۴ عدّهٔ نمایندگان اشراف ۲۰۸ نفر بود وژرژ اوّل و دوّم نیزصدو پنجاه لرد جدید ایجاد کردند. منصب و لقب لردی موروثاً انتقال میبافت.

(۱) — Westminster

مجلس عوام تشکیل میشد از دوصنف وکیل . وکلای ایالات ونمایندگان بلاد و قصبات . جمعاً عدهٔ آنها به ۵۵۸ نفر میرسید بعد از قانونی که استانهوپ وزیر وضع کرد مدت وکالت آنها هفت سال شد هر ایالت یاشهر یاقصبه ای دونفر وکیل انتخاب مینمود .

طرز انتخابات

مجلس عوام با این طرز انتخاب کاملاً نماینده ملت انگلیس محسوب نمیشد . اولاً در خارج شهر تنها ملاک و متصرفان خالصهٔ انتقالی ودرشهر وقصبات فقط اعضاء اتحادیه ها وشهرنشینان معاف ازمالیات حق انتخاب وکیل داشتند . درخارج شهر عده متصرفان خالصه انتقالی روزبروز کم میشد زیرا که صنعتگران متمول که حق انتخاب درشهر نداشتند اراضی دهات را بقیمت گزاف خریده جزء ملاک معتبر محسوب میشدند وباینوسیله حق انتخاب میبافتند . نقص دیگر این بود که صورت قصبات وحوزه های انتخابیه درقرون وسطی مرتب شده و یادگار زمان شارت بزرگ محسوب میگردید و آخرین اصلاحی که در آن کرده بودند در ۱۶۷۳ بود . بنا براین بلاد عظیمه مانند لیورپول و منچستر و غیره که در قرن هیجدهم بعمران و آبادی نایل گشتند درآنصورت منظور نبودند ونماینده نمیدادند . بالعکس بعضی ازقصبات معموره وپرجمعیت قرون وسطی درقرن هیجدهم روبخرابی نهاده وسکنهٔ آن به پنج خانوار رسیده بود . بقسمیکه در تمام ده جز یکنفر که حائز شرایط انتخاب کنندگی باشد وجود نداشت و همان یکنفر هم بحکم قانون دو وکیل انتخاب مینمود . مثلاً قصبه یاقریهٔ الد سارم که پیت اول از انجا انتخاب شد همین حال را داشت .

این قصبات خالی السکنه را قصبات فاسده میگفتند وغالباً ملك اشراف درجهٔ اول بودند . یکی ازاشراف موسوم به دوك دونیوکاسل (۱) بقدری ازاین قصبات فاسده داشت که ثلث نمایندگان مخصوص قصبات را او انتخاب میکرد . طبعاً کار بخرید وفروش میرسید . علناً بازار بیع وشری دایر میگردید و هرکس بیشتر میداد نمایندگی مال اومیشد . قیمت هر کرسی گاهی بچهارهزار لیره بالغ میگشت . رویهمرفته از هشت میلیون جمعیت فقط صد و شصت هزار نفر حق انتخاب کردن داشتند وباقی مردم

(۱) — duc de Newcastle

محروم بودند . در زمان پیت دوّم سی قریه که جمعاً ۳۷۵ نفر انتخاب کننده داشتند شصت نفر نماینده بمجلس میفرستادند . چنین طرز انتخاباتی البته بایستی اصلاح بشود . اکثر مردم با این اصلاح موافقت داشتند معذلك پیشنهادی که پیت در سنهٔ ۱۷۸۵ ترتیب داد بتصویب نرسید و تا سنهٔ ۱۸۳۲ بموقع اجرا نیامد.

طرز عمل مجلس عوام

تشکیلات داخلی مجلس عوام و ترتیب اداری آن از اینقرار بوده وهنوز هم هست : مجلس یکنفر ناطق برای ادارهٔ جلسه وریاست انتخاب میکرد . این شخص نمایندهٔ تمام وکلا وخطیب عمومی بود . هروقت نطقی لازم میشد او بایستی حرف بزند و سایر ناطقین هم که شروع بکلام میکردند روی سخن باو داشتند . این ناطقین فقط درمحل خود ایستاده وصحبت میکردند . منبر نطق خاصی درمیان نبود . مجلس دستور اعمال ومذاکرات را خود تهیه میکرد . مسائل مهمّه مخصوصاً طرح قوانین مربوطه بمالیه و تجارت قبل از مطرح شدن در مجلس در کمیسیونها تحت مطالعه قرار میگرفت و پس از ختم تحقیقات خبر آن بمجلس عمومی تقدیم میکردید . اخذ رأی بوسیلهٔ بلند کردن دست صورت میگرفت و اگر اشتباهی رخ میداد تمام نمایندگان ازمجلس خارج شده ومجدداً باز میگشتند . موافقین از یك در ومخالفین ازدر دیگر وهنگام دخول شمارهٔ هردسته را یادداشت میکردند . اگر مطلبی فوریّت نداشت مجلس بزودی در آن رای نمیداد بلکه معمولاً طرح ها و پیشنهادها را سه مرتبه تحت شور قرارداده و در سه جلسه بفاصله چند روز سه بار اخذ رأی میکرد . پس ازاخذ رأی درمجلس عوام قانون بمجلس اشراف فرستاده میشد وعاقبت بعداز توشیح بصحه همایونی قوّت قانونی وقابلیّت اجراء میبافت .

ژرژ سوّم و سیاست شخصی او

شرایط انتخاب وکلاء بطوریکه ذکر شد کار ژرژ سوّم را که از سال ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۳ درصدد تأسیس حکومت مطلقهٔ شخصی وتغییر حکومت پارلمانی بود آسان میکرد . ژرژ سوّم خیلی با اسلاف خود اختلاف داشت . تولّد وتربیتش در انگلستان صورت گرفته و از این جهت یکنفر انگلیسی واقعی بشمار میآمد . این پادشاه بیست و دوساله

بسیار ساده بود و بهمان سادگی باقی ماند. اورا بنجبای صحرانشین تشبیه میکردند. شرافتمند و دارای رفتار پسندیده بود واز این لحاظ کاملاً با نیاکان خود اختلاف داشت هوش و فکرش محدود و خیره سری و استبدادش بکمال بود.

مادرش که زنی جاه طلب از اهالی آلمان بود شخصاً در تربیت فرزند مراقبت کرد تا زنده بود بر او تسلّط کامل داشت و این فکر را در مغز پسرش جای داد که باید «پادشاه واقعی» بشود چند لحظه قبل از وفات پسر را گفت: «سعی کن که در پادشاهی لایق این عنوان باشی» قصد مادرش آن بود که ژرژ بر خلاف اجدادش عملاً در سیاست دخالت کند و خود را بالاتر از احزاب و وزراء قرار بدهد یا بنابر قول گرین (۱) مورّخ شاه رئیس ـ الوزراء مملکت بشود. معنی این اقدام



ژرژ سوّم (۱۷۳۸ـ۱۸۲۰)
۶۰ سال در انگلستان پادشاهی راند
در سنه ۱۸۱۰ مجنون شد

تبدیل حکومت پارلمانی بسلطنت مطلقهٔ شخصیّه بود و ژرژ نهایت کوشش در نیل باین آرزو مینمود.

ژرژ سوّم و حزب توری افساد و ارتشاء

حزب توری در این مقصود باشاه مساعدت کرد زیرا که چون در سنهٔ ۱۷٤۵ جاکوبیت ها یعنی طرفداران جاك سوّم مدّعی سلطنت بکلّی مغلوب و معدوم شدند امید حزب توری در

(۱) .. Green

اعادهٔ سلطنت استوارتها مقطوع شد ومجبور گشتند که بسلسلهٔ هانوری یعنی سلطان حاضر مملکت متوسّل و متوجّه شوند. جز اینهم وسیله نداشتند تا بار دیگر زمام امور حکومت را در دست بگیرند زیرا که متجاوز از هفتاد سال دستشان از هر منصب ومقام مهمّی بریده بود. علاوه براین چون مرام آنها عبارت بود ازطرفداری قدرت ممتازهٔ پادشاه، دراین مورد از مساعدت بشهریاری که در صدد توسعهٔ اقتدار خویش است وبعنوان خشك وخالی اکتفانداشته طالب سلطنت حقیقی است نقضی درمرام آنها رخ نمیداد سهل است مادّهٔ اساسی مرام بموقع اجراء وعمل گذاشته میشد.

پس ژرژ سوّم از طرفی حزب توری را بحکم مرام خودشان بیاری خود آورد و از طرف دیگر چند نفر از حزب ویگ را نیز با خود مساعد گردانید باین طریق که طرز سیاست والپول را پیش کشید و دست بدامن ارتشاء یا « خرید وجدان » زد. محض اینکه جمیع وکلا با او همداستان باشند شاه عموم منتخبین و منتخبین را ابتیاع کرد تا صمیمانه با او یار وفا دار باشند و این را « حمایت مقام سلطنت » مینامید. شاه شخصاً هرروز بنابررأئی که وکلاء درمجلس میدادند صورت اسامی نمایندگانی که بایستی پاداش داده یاتنبیه نمود مرتّب میکرد. مناصبی که مورد دخل بود بوکلای موافق عطا میشد ودیگران ازآن مقامات محروم بودند. کاروقاحت بجائی رسید که درروز های مهمّ قبلاً آراء را بوجه نقد میخریدند. بعضی جلسات مجلس باین ترتیب بیست و پنجهزار لیره استرلینك برای شاه تمام میشد.

نتایج سیاست شخصی شاه

این طرز حکومت تقریباً از ابتدای سلطنت ژرژ سوّم شروع شد ودراین وقت پیت ازوزارت افتاد ومقام او به لُرد بیوت(۱) مربّی سابق پادشاه تفویض شد. معذلك نه سال طول کشید تا شاه هیئت وزرائی کامل عیار و مطابق دلخواه و آلت دست و مطیع ارادهٔ خویش بدست آورد. این کابینه که ریاستش با لرد نورث بود ۱۲ سال دوام یافت (۱۷۷۰-۱۷۸۲).

---

(۱) - Bute

درسیاست خارجی این حکومت شخصی نتایج وخیمه داد وموجب عدم رضایت واعتراض امریکای شمالی(۱) که آنوقت مستعمرهٔ انگلستان بود گردید (۱۷۶۵-۱۷۷۴) و کار بجائی رسید که آن مستعمره دم از استقلال زد و بکمك فرانسه مستقل شده بممالك متّحدهٔ امریکای شمالی موسوم گردید (۱۷۷۴-۱۷۸۳).

در داخله هم این سیاست شاه باعث مناقشات ملّت و سلطنت شد و یکی از مواردی که کاملاً میول ملّت ومدّعیات پادشاه باهم مقابله کردند قضیّه ویلکس(۲) است که هفت سال تقریباً طول کشید (۱۷۶۳-۱۷۶۹) ودونتیجه ازآن بدست آمد: یکی توسعهٔ مطبوعات ، دیگر اثبات لزوم تغییر طرز انتخابات.

قضیهٔ ویلکس

ویلکس نمایندهٔ مجلس عوام که مردی زشت اخلاق بود از رئیس الوزراء موسوم به بیوت تقاضا کرد که او را سفارتی بدهدوچون مقبول نیفتادبرای ضدّیت بارئیس الوزراء جریده‌ای بنام نورث بریتون(۳) تأسیس کرد. این جریده اهمیّت و مقبولیّت تمام یافت. در آوریل سال ۱۷۶۳ ویلکس نطق پادشاه‌را انتقاد کرد بعباراتی که درنظر پادشاه توهین‌آمیز بود. هیئت وزراء مشار الیه را توقیف نمود لکن چون توقیف موافق نظامات جاریه صورت نگرفت قضاة محبوس‌را رها کردندووزراء ومأمورین مربوطه را بپرداخت جریمهٔ سنگینی محکوم ساختند. مردم شهر لندن را چراغان کردند نه محض خصوصیّت و محبّت به ویلکس بلکه برای اینکه میدیدند در این قضیّه حقّ آزادی انتقاد و حرّیت مطبوعات درخطر زوال وحقوق آنها دستخوش استبداد است. دولت هم بسختی مشغول تعقیب قضیّه شد واین بار نکات قانونی‌را کاملاً رعایت نمود. ویلکس که دراین اثناء بفرانسه گریخته بود محکوم بمنع حضور گردید (فوریه ۱۷۶۴).

مشارالیه درموقع انتخابات ۱۷۶۸ به انگلستان مراجعت کرد وازطرف یکی از مهمترین ایالات موسوم به میدل سکس(۴) بعضویّت مجلس عوام انتخاب شد.

---

(۱) ـ بفصل هشتم رجوع شود — (۳) ـ North - Briton — (۲) ـ Wilkes

(۴) ـ Middlesex

شاه طرد و اخراج او را از مجلس خواست و پذیرفته شد ودر حینی که ویلکس شخصاً بمحکمه رفته و سعی میکرد که خود را از محکومیّت سابق الذّکر مبرّا سازد مجلس او را محکوم کرد و بحبس انداخت آنگاه انتخاب کنندگان بر ضدّ مجلس قیام کردند و آتش جدال بالا گرفت .

درمدّتی کمتر از سه‌ماه (از فوریه تا آوریل ۱۷۶۹) سه‌مرتبه مجلس ویلکس را اخراج کرد ومحرومیّت اورا از انتخاب اعلام نمود معذلك سه مرتبه‌ازطرف انتخاب کنندگان بر گزیده شد و هر دفعه دارای اکثریّتی بیش از پیش بود . عاقبت مجلس تهوّر بخرج داد ونمایندگی‌رقیب او را تصویب نمود .

ملّت انگلیس با دقّت وشوق تمام مراقب این جدال بود . اجتماعات عظیمه‌در هوای آزاد برای دفاع ویلکس تشکیل یافت زیراکه اهل انگلیس قضیّه ویلکس را مربوط بهیئت جامعه و متعلّق بآزادی و حقوق اساسی ملّت میدانستند . دفعهٔ اوّل کمکی که مردم باو کردندمحض صیانت آزادی مطبوعات بود لکن این باردفاع ملّت برای حفظ حقّ انتخاب طبقهٔ انتخاب کننده بود که مجلس میخواست حقّ انحصاری برگزیدن وکیل را از آنها سلب نماید . پیت که‌تازه بمنصب عضو دائمی مجلس اشراف رسیده بودولقب لرد چتام(۱) داشت مجلس عوام را در این رفتارش غاصب حقوق ملّتو پامال کنندهٔ قانون معرّفی نمود و گفت « این مجلس نمایندهٔ حقیقی ملّت نیست » و با این انتقادات فکر تغییر و اصلاح قانون انتخابات را در مردم ایجاد کرد . اهالی‌لندن ویلکس را بسمت مشاور بلدّیه انتخاب کردند و در سال ۱۷۷٤ به‌بلند ترین مقامات بلدی بالا برده ملقّب به لرد مئیر(۲) شیخ البلد ساختند سال بعد ویلکس وارد مجلس عوام شد و ملّت عاقبت الامر بر پادشاه غلبه نمود .

توسعهٔ مطبوعات هیجانی که از قضیّه ویلکس در انگلستان رخ داد موجب توسعه وتقویت مطبوعات گردید . درحینی که آتش جدال از

(۱) - Lord Chatham (۲) - Lord Maire

دو طرف مشتعل بود مطبوعات استفادهٔ عظیمی کردند و آن حقّ درج مذاکرات پارلمانی بود که تا آن زمان حقّ انتشارش را نداشتند و فقط گاهی مختصراً نتیجهٔ مذاکرات مجلس را درج مینمودند آنهم از بیم اعتراضات درهزار پرده و بعنوان اخبارواصله ازپارلمان ممالك موهومه مثلاً مذاکرات مجلس اشراف لی‌لی‌پوت(۱).

در ۱۷۷۱ مجلس عوام که گاهی از حدود خود تجاوز کرده بکارهائیکه درحیّز تکالیف او نبود دست میزد یکی ازمدیران مطابع را بجرم انتشار مذاکرات پارلمانی حبس نمود. قضاة لندن مداخله نمودند و محبوس را رهائی بخشیده درمقابل مأمور پارلمان را که بر خلاف ترتیب بتوقیف اقدام کرده بود حبس نمودند. این واقعه موجب هیجان وشوق عمومی‌شد وچون مجلس درجهٔ حرارت و اضطراب عمومی را ملاحظه کرد دست از تعقیب برداشت و اجباراً خاموشی گزید. از این تاریخ ببعد ملّت انگلیس روز بروز مراقب سیرحوادث بود واز تصمیمات مجلس ودولت آگاهی‌یافته فوراً بقضاوت‌میپرداخت و با ابرازمیل واظهار ارادهٔ خویش پارلمان را مجبور میساخت که بخواهش او رفتار نماید. جراید مهمّه که در آنزمان تأسیس یافت عبارت بودند از: نورث برایتون و مخبرعمومی(۲) در این جریدهٔ اخیره بامضای مجعول جونیوس(۳) مقالات آتش باری بر ضدّ شاه و وزراء انتشار یافت که امروز جزء اسناد مهمّهٔ ادبی محسوبند و تا حال کسی کشف نکرده است که اسم حقیقی نویسنده چیست. بعضی از روز نامهای بزرگ امروز انگلستان هم یادگار آن دوره هستند از قبیل تایمز، مورنینك پست، مورنینك کرونیکل و مورنینك هرالد(٤).

سقوط نورث وانتصاب پیت دوّم

در ایّام جنگ امریکا (۱۷۷٤ـ۱۷۸۳) نظر بحوادث جنگی و تأثیر سلطنت شخصی پادشاه در انگلستان احزاب بدسته‌های معیّن تقسیم شدند. بعضی ازافراد فرقهٔ ویگ بحزب

---

(۱) - Lilliput (۲) - Public Advertiser (۳) - Junius

(٤) - Times, Morning Post, Morning Chronicle, Morning Herald.

و توری با هم اتحادی کردند و دستهٔ

جدیدی تشکیل دادند.

یکی از جماعات متّحده مرکّب از ویگ و توری که عدّهٔ ویگ ها در آن بیشتر بود نورث را از صدارت ساقط ساخت ۱۷۸۲ . متّحدین مزبور پیشنهادی تهیّه دیدند راجع بکمپانی هندوستان که آن کمپانی را کاملاً تابع وزارت خانه قرار میداد و این پیشنهاد موجب شد که تمام تجار برضدّ متحدّین قیام کردند.



پیت دوّم (۱۷۵۹-۱۸۰۶)

در سن ۲۱ سالگی نمایندهٔ پارلمان و در ۲۴ سالگی صدراعظم انگلستان شد قریب ۲۰ سال سلطان حقیقی آن مملکت و دشمن بزرگ فرانسه بشمار میآمد

شاه این ناخشنودی تجار را بهانه کرد و وزراء را باستعفاء مجبور نمود و پسر لرد چثام را که به پیت دوّم معروف است و آنوقت بیست و چهار سال داشت (دسامبر ۱۷۸۳) بوزارت اختیار کرد . این انتخاب پادشاه قاعدةً بایستی موجب خرسندی عمومی بشود زیرا که پیت در طیّ سه سال نمایندگی با فصاحت بیان عامّه را کاملاً فریفته وبخود متمایل ساخته بود وآثار صحّت عمل واراده وعزم

راسخ از جبین او ظهور کامل داشت . امّا برخلاف این واقع شد اعضاء مجلس عوام اظهار خصومت شدید کردند ودرظرف سه ماه شانزده مرتبه آن وزیر جوان را در اقلیّت گذاشتند .

معذلك علی‌رغم رسوم جاریه پیت استعفا نداد زیرا که میدانست افکارعامّه بااو همراه است تدریجاً مخالفت نمایندگان را محو و باطل ساخت و چون یقین حاصل کرد که غلبه محقّق است بانحلال پارلمان مبادرت نمود . درانتخابات جدید دشمنان پیت ۱۶۰ کرسی پارلمانی را ازدست دادندوعدّه آنها بسیار قلیل شد و اکثریت‌مجلس عوام هوا خواه وفدائی پیت گشت (۱۷۸٤) . پس ازاین تاریخ ویلیام پیت که هم طرف توجه شاه وهم مورد اعتماد ملّت بود تقریباً حکمران حقیقی مملکت انگلیس گردید و بیست سال برآن مسند باقی ماند . در این مدّت انگلستان وارد جنگهای خونین بر ضدّ فرانسه و تشکیلات انقلابی‌آن مملکت شد .

حرّیت در انگلستان

باری بحران مشروطهٔ انگلستان که از سال ۱۷۶۰ شروع شد واقداماتی‌که ژرژ سوّم برای تأسیس سلطنت شخصی‌کرد عاقبت‌پس ازبیست وچهارسال کشمکش بغلبهٔ حکومت‌پارلمانی خاتمه یافت . باید دانست که درسخت ترین وقت بحران که پارلمان در نهایت ضعف و شاه درکمال قوّت بود باز دولت انگلیس را اگر باسایر دول آنزمان مقایسه کنیم خواهیم دید که بیش از سایر ممالك حکم قانون نافذ و هوس مستبدّانه شاه بی تأثیر بوده است . برخلاف دول دیگر در انگلستان صورت خرج سالیانه را نمایندگان تعیین وترتیب میدادند . اهالی ازنعمت نظامات مدنی برخوردار و در ادارهٔ امور مملکت سهیم و شریك و مال و عرض وحرّیت آنها در حمایت قانون از دست برد امنای دولت محفوظ بوده است . مثلاً درقضیّهٔ ویلکس دیدیم‌که چون پارلمان او را بر خلاف قانون توقیف‌کرده بود بیدرنگ رهائی یافت ووزرائی‌که بچنین توقیف غیرقانونی حکم داده بودند از طرف قاضی بتأدیهٔ جریمهٔ بسیارسنگینی محکوم‌گشتند درصورتیکه امروز هم حتّی فرانسویان چنین مصونیّت قانونی ندارند .

مقارن آن احوال در فرانسه یکی از نجبا ولتر را بچوب بست و چون او تقاضا نمود که از طریق عدالت یابقوهٔ قهریه چوب زننده را مجازات کنند خودشرا بزندان افکندند. اتباع خارجه خاصه فرانسویانی که در انگلستان اقامت داشتند بر استحکام تشکیلات و انتظام امور این مملکت غبطه میخوردند. مونتسکیو مینویسد: «هرفردی ازافراد این کشور خود را سلطانی تصوّر میکند» آزادی نطق و تحریر و طبع و حقّ تجمّع و شرکت برقرار بود این دو حق اخیر را مثلاً فرانسویان در اواخر قرن نوزدهم توانستند بدست بیاورند. مشاهدهٔ حرّیت ومساوات انگلستان موجب شد که فرانسویان حکومت استبدادی پادشاه خود را کمتر تحمّل نمایند.

دارژان‌سون وزیر درسال ۱۷۵۱ مینویسد: «از کشور انگلستان نسیمی بجانب ما میوزد که آمیخته بحکمت ونوید حکومت آزاد ومبشّر ختم دورهٔ استبداد است.»

آزادی اسباب آبادی عمومی انگلستان شد. غنای اقتصادی فوق العادهٔ اینمملکت از قرن هیجدهم خاصه از سال ۱۷۶۰ شروع گردید. کم کم این مملکت زراعتی مبدّل بکشوری صنعتی شد. یکی از علل نیرومندی او ازدیاد نفوس بود که از ۱۷۰۰ تا ۱۷۸۰ مضاعف گردید. مخترعین طریقی یافتند که فلزات را درعوض آتش هیزم بوسیلهٔ ذغال سنگ ذوب نمایند و چون انگلستان صاحب معادن وافر ذغال‌سنگ است این‌طریقه بزودی رواج یافت ومملکت انگلیس را در صنعت فلز سازی بدرجه‌ای رسانید که مدّتهای مدید هیچ دولتی رقیب اونمیشد. بعد ازسال ۱۷۶۷ مجرای رودخانه ها را اصلاح وجداول بسیار حفر کردند و جدولی عظیم فیمابین شهر لیورپول ومنچسترساختند. باین ترتیب انگلستان دارای طرق و معابر کامل گردیده وسایل ارتباطیه بنحواتم فراهم شد و مصالح بنائی و مواد و اشیاء ثقیله که سابقاً حمل آنها بعلّت گرانی ونبودن وسایط نقلیّه بسیار دشوار بود بآسانی حمل‌ونقل گردید. درهمین‌اوقات چندین ماشین پنبه‌زنی ازجمله ماشین نخ‌تابی معروف به میول جنی[1] (۱۷۶۴-۱۷۷۶) اختراع شد. وات[2] نیز با تکمیل ماشین

---

(۱) - Mule-Jenny (۲) - Watt

بخار وسیلهٔ تحریك آلات و اسباب سابق الذکر را فراهم آورد (۱۷۶۹-۱۷۷۹).
بهمّت این دانشمند ماشین بخار که تا آنزمان بازیچه‌ای بیش نبود و از اطاقهای امتحان علماء خارج نمیشد دردسترس عموم افتاد وسرچشمهٔ جاویدان تولید قوی وتحریك آلات گردید. با این اختراع وات مثل این بود که چندین میلیون کارگر توانا تقدیم ملّت انگلیس کرده است. باین ترتیب مردم انگلستان در تولید قوای صنعتی ترقی عجیب و فوق العاده نمودند واز این حیث برجمیع ملل عالم برتری یافتند.



فصل سوم

امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم
اصلاحات پطر کبیر
سلطنت کاترین دوّم

در قرن هیجدهم نقشهٔ سیاسی و توازن دول اروپای شمالی و شرقی کاملاً دیگر گون گردید و کمتر میتوان در تاریخ واقعه ای نشان داد که از حیث اهمیّت و عظمت با این وقایع برابری کند. دو دولت یعنی روسیه و پروس قدم درمدارج ترقی نهادند و دو دولت دیگر یعنی سوئد و ترکیه روی بنقص و انحطاط گذاشتند. سوئد که در اواسط قرن هفدهم بر ممالك اطراف بحر بالتیك تسلّط یافته و قریب پنجاه سال بزحمت بسیار این سلطه و اقتدار را حفظ کرده بود. دراین قرن قدرت مکتسبه را از دست داد. عثمانی هم که از اواخر قرن پانزدهم ببعد چشم اروپا را ترسانیده و برای ملل مسیحی خطری عظیم محسوب میشد با آنکه دویست سال تفوّق خود را نگاهداشت در این قرن رو بضعف وانحطاط گذاشت. سوّمین مملکتی که در این عصر ضربت مهلك یافت لهستان بود که همسایگانش پروس و روس و اطریش آنرا تجزیه و تقسیم کردند.

روسیه که قبل از قرن هیجدهم درردیف دول آسیائی محسوب میگشت در عهد سلطنت خاندان رومانف درصدد وصول بتمدّن اروپای غربی برآمد و در این قرن همدوش دول معظمه گردید. آن دولت پس ازطی دو مرحله بسر منزل مقصود نایل شد: ابتدا بشمشیر پطر کبیر رشتهٔ اقتدار سوئد را در سواحل بحر بالتیك از هم گسیخت، سپس بتدبیر کاترین دوّم(۱) دولت لهستان را ازصفحهٔ سیاست محو کرد.

پطر کبیر درحینی که روسیّه را ازحیث سیاست قرین دول اروپائی مینمود جدّ

---

(۱) ـ Catherine II

بلیغ داشت که رسوم و اخلاق ملّت را کاملاً تغییر بدهد و تمدّن اروپائی را بر اهل روسیّه تحمیل کند. کاترین دوّم کارهای پطر را تعقیب نموده باتمام رسانید.

طفولیّت پطر اوّل

تسارفئودور (۱) سوّمین پادشاه سلسلهٔ رومانوف درسال ۱۶۸۲ بلاعقب فوت شد. برادری داشت پانزده ساله ایوان نام که عاجز و علیل و تقریباً ابله و احمق بود. امّا برادر صلبی او پطر که طفل نه ساله از بطن زن دوّم تسار آلکسیس (۲) بود مغزی هوشیار ودلی بیدار داشت. تسار متوفّی غیر از این دو برادر چندین خواهر نیز داشت از جمله صوفی که دختری ۲۶ ساله وبسیار جاه طلب بود. بوئیاردها (۳) چنین مصلحت دیدند که پادشاهی از آن پطر باشد و تا بسنّ رشد نرسیده است مادرش زمام امور را در دست بگیرد. امّا صوفی سترلتسی (٤) ها را بشورش تحریك نمود و ایوان را در عنوان سلطنت با پطر شرکت داده خود نیابت سلطنت یافت وهفت سال در آن مقام باقی ماند.

این کودتائی که صوفی کرد بنفع پطر تمام شد و باب سعادت را بر روی او بگشود پس از این واقعه پطر از قصر سلطنتی کرملین (٥) که بمنزلهٔ سیاه چال اولاد تسار بود ویکی ازمورّخین روسیّه آنرا « قصر وزندان » نام نهاده است رهائی یافت و از تربیت و تعلیمی که اولاد تسار در این قصر مییافتند و در نتیجه خوی حیوانات و درایت احمقان میگرفتند معاف شد. خواهرش او را به پرِاُب - راجنسکوی (٦) که قریه‌ای بود درمقابل دروازهٔ شهر وتقریباً مجاور بامحلّه خارجیان مسکو فرستاد. این محلّه اسلوبودا (۷) نام داشت و اتباع خارجه مجبور بودند فقط در این محلّه مسکن اختیار کنند. سکنهٔ این محلّه بسیار مختلف و مختلط بود. اتباع آلمان و اکوس و هلند بیش از سایر ممالك در آن جا مقام داشتند. سیاسیّون وسرمایه داران معتبر ومعماران وصاحبمنصبان نظامی که منتظر شغل بودند

---

(۱) - Le tsar Féodor (۲) - tsar Alexis (۳) - Boïards (٤) - streltsi
(٥) - Kremlin (٦) - Préobrajenskoïé (۷) - Sloboda

وپیشه وران وعدّهٔ کثیری از مردمان فرومایه ودربدر درپهلوی هم‌منزل گرفته بودند.

پطر با چند تن ازخارجیان آشنا شد. ابتداء دو نفر هلندی را شناخت یکی معماری موسوم به تیمرمن (۱) که مختصری از مبادی علوم باو آموخت. دیگر نجّاری براند (۲) نام که محض تفریح خاطر پطر کشتی کوچك شراعی ساخته و در آب مردابی افکند واین اوّلین سفینه‌ای بود که تزاری ازتزاران روس درآن مینشست.

امّا پطر سربازی را بیش ازملاّحی دوست داشت. بامهتران اصطبل امپراطوری (که سه هزار اسب در آن بود) و با شاگرد آشپزها و اطفال همسال خود وعدّه‌ای ازجوانان خارجی فوجی بعنوان بازی ترتیب داد (۱۶۸۲). این فوج تدریجاً رو بازدیاد گذاشت تا اینکه هفت سال بعد لشکری آراسته شد دارای پیاده و سواره نظام‌وتوپخانه ودرواقع اوّلین‌هستهٔ سپاه کنونی‌روسیه گردید. روزی محض امتحان بیکی از قلاع واقعه در قریه حمله بردند و آنرا فتح کردند. بازی این اطفال جدّی بود پس از هر جنگی که واقع میشد چندین مجروح و گاهی مقتول در میدان جنگ میماند چون خبربصوفی خواهر پطر میرسید میگفت «طفل‌است‌بازی میکند.»

جلوس پطر اوّل

در ماه او ۱۶۸۹ که آن طفل جوانی هفده ساله شده بود باوخبر دادند که خواهرش صوفی پس ازآنکه خود را ملکه روسیه خوانده عزم جزم کرده است که مادام العمر سلطنت را در دست خویش نگاهدارد. پطر بکمك همبازی‌هایش ازحقوق خود دفاع نمود. استرلتسی ها که حامی صوفی بودند خود را کنار کشیدند و او را بی‌یاور گذاشتند. پطر خواهر را دریکی از صوامع محبوس کرد وخود زمام امور را در دست گرفت (سپتامبر ۱۶۸۹). این مصادف بود با سالی که گیوم دورانژ انگلستان را منقلب ساخت و لوی چهاردهم جنگ معروف به لیگ دوگسبورگ (۳) را شروع نمود.

پطر بمحض اینکه مالك الرّقاب روسیه شد بیش از پیش بمحلّهٔ اسلوبودا آمد

(۱) - Timmerman (۲) - Brandt (۳) - Ligue d'Augsbourg

و رفت کرد و رابطهٔ مستحکم با بعضی از خارجیان ساکن آن جا بست مخصوصاً با گوردون[1] و لوفور[2]. گوردون از نجبای قدیم اکوس و از سرهنگان قشون اطریش بود که سی سال اخیر را درمسکو بسرمیبرد. چون روسها اورا مردجنگ میدانستند صوفی اورا دریکی ازجنگها سرداری لشکرداد. لوفور پسر دوافروشی بود از اهل سویس که برای تحصیل معاش بروسیه آمده و پانزده سال مانده بود او نیزمثل گوردون درقشون خدمت میکرد وچون ثروتی هنگفت داشت مهمانیهای بزرگ بخارجیان هم محلّهٔ خود میداد و پطر هم هفتهٔ چند روز خود را بخانه او دعوت میکرد ودرآنجا نخستین بار منظره‌ای ازتمدّن وعیش وعشرت اروپائیان را مشاهده کرد و تفاوت آنرا با زندگانی اهل روسیه دریافت.

ارتباط پطربا اروپائیان مقیم مسکواساسی‌ترین وقایع دورهٔ جوانی ومهمترین حادثهٔ تغییردهنده زندگانی او محسوب میشود. ازاین اروپائیان کمی لغت آلمانی وهلاندی وقدری ازمبادی حساب وهندسه وسایرعلوم را آموخت واین معلومات دریچه‌ای ازتمدّن مغربی برروی او باز کردند بقسمیکه مغز جوان او فریفته شده در همان اوقات با خود عهد کرد که حتّی الامکان بهتر با آن تمدّن درخشان آشنا شود و ملّت نیمه آسیائی خود را هم طوعاً و کرهاً همرنگ اروپائیان سازد.

مقاصد پطر

محض حصول باینمقصود بایستی روسیه بسهولت وآزادی کامل بتواند بامغرب زمین مرتبط گردد. لکن دولت سوئد ایالات لیونی و استونی وانگری و کارلی وفنلاند را در تصرّف داشت ومیان روسیه وبحر بالتیك حائل بود. دولت عثمانی نیزمصب رود دنیپر ورود دون را متصرّف بود و مانع از ورود کشتی روسیه ببحر سیاه میشد. لهستان هم روسیه را از اروپای مرکزی جدا میساخت. پطرکبیر میگفت از میان یکی از این سه‌دیواریکه سوئد و عثمانی و لهستان بین ما واروپا کشیده اند بایستی « پنجره‌ای باز کنیم ».

پس انجام دوکار لازم بود: تبدیل کیفیّات داخلی وتغییر اوضاع خارجی روسیه

(۱) - Gordon (۲) - Lefort

وپطر در مدّت سی‌وشش سال سلطنت (۱۶۸۹ـ۱۷۲۵) همّ خود را مصروف نمود که این دو مقصود را با هم پیش ببرد و هر دو را یکدفعه قرین انجام سازد.

شخص و اخلاق پطر

پطر از مردانی است که میتوان گفت از وجود آنان تغییری در روی کره زمین حاصل شده است. پس لیاقت دارد که احوال او را قدری مفصّلتر بنگاریم.

پطر مردی عظیم الجثه بود قامتش بدو متر و چهار سانتیمتر میرسید. حرکاتی چست و چالاك و پشتی مختصر خمیده داشت. قوّت او مثل پهلوانان افسانه بود. در مهمانی اگوست دوساکس پادشاه لهستان بشقاب نقرهٔ مقابل خودرا برداشته وچون موم بدور انگشتان بپیچید. تحمّل او در خستگی خواه از زحمت وخواه از افراط در شرب وغیره بحدّی است که بتصوّر نمی‌گنجد. گاهی اتّفاق میافتاد که یك شبانه روز حتّی چهل و هشت ساعت بلاانقطاع درمیخانه‌ای بشرب شراب یاوُدکا (عرق روسی) مشغول میشد و چون بیرون میآمدسه چهارساعت بیشتر استراحت نمیکرد وهمین مقدارراحتی برای رفع کسالت و تجدید نشاط او کافی بود. بنیه‌ای داشت که ازهیچ صدمه‌ای بستوه نمیآمد قوّت وفعالیّت ازسرتا پای اوظاهر بود کار وکوشش برای او همانقدر لزوم داشت که تنفّس برای دیگران لازم است و غالباً اعمال او مثل عمل تنفس انجام میگرفت یعنی بی‌تفکّروتأمل. لحظه‌ای نمیتوانست بیکاربنشیند دائم در حرکت بود و از این سرحد بسرحدّ دیگر مملکت سیر مینمود یا فرمان صادر میکرد یا لشکر عرض میداد یا کشتی‌رانی مینمود یا نقشهٔ شهر میکشید یا در کارخانه‌های ساحلی تیشه ورنده برداشته نجاری میکرد. درکاربنّائی عمارات مداخله داشت باعلماء بتشریح اجساد، باسلمانیها بتراشیدن ریش، باخیاطان ببریدن لباس اشتغال میورزید بدست خود ریش و لباس روسهای کهنه پرست را کوتاه میکرد که شبیه باروپائیان شوند هنگام لزوم درمیرغضب خانه بشکنجه محبوسین و بریدن سر مقصرین بوسیلهٔ آلات مختلفهٔ سیاست مشغول بود.

پطر قریحه و رفتار وحشیان داشت ناگهان چنان بخشم میآمد که هر کس را حتّی سفرای خارجه که در مقابل خود میدید میزد. یکروز سفیر هلاندرا بباد مشت گرفت و ملازمی را که بسرعت کلاهش را برنداشته بود بضرب عصا هلاك کرد. از مسخرگیهای بسیار پست و بازیهای مضحك عامیانه که گاهی بجا های ناپسند و زشت میرسید خوشش میآمد، در سفر اروپا عماراتی را که میزبانان منزل او قرار میدادند بباد غارت میداد، پنجره را خراب میکرد، مبل و اثاثیه را میشکست، تابلوهای نقّاشی را میدرید



پطر کبیر درسن ۲۶ سالگی
(۱۶۷۲ـ۱۷۲۵)

واشیائی را که میپسندید برمیداشت واگر کسی مانع میشد آنها را ضایع وخراب مینمود. این کارچنان بالا گرفت که پادشاهان اروپا که اموال خودرا دوست داشتند مثل فردریك گیوم اوّل پادشاه پروس چون ازمسافرت پطر درسنهٔ ۱۷۱۸ خبردار شدند عماراتی را که برای پذیرائی او مهیّا کردند قبلاً امر دادند که آنچه اشیاء تجمّلی در آن است بمحلّ دیگر انتقال بدهند که از دستبرد پطر مصون باشد.

هوش تند پطر کبیر شبیه بهوش مخصوص وحشیان بود که بسوق طبیعی مفید را از غیر مفید فوراً تمیز میدهند و قیمت عملی هرچیز را بسرعت ادراك میکنند لکن نمیتوانست از ظواهر باعماق مسائل فرو رود و باین جهة چیز های جدیدی را که بر مملکت خود وارد و برمردم تحمیل کرد نتوانست با اوضاع خاص روسیه وفق بدهد و مناسب احوال روسها در اخذ آثار تمدّن انتخابی بعمل آورد فقط

تقلید میکرد و غالباً تقلید هایش سطحی بود . بقول والیس زوسکی [1] نویسندهٔ روسی کار های پطر «مثل منبّت کاری وظاهر سازی » از ابتکار خالی و عاری بود وفی الحقیقه چون کاراصلاحات بانجام رسید روسیه دارای قشونی آلمانی وجهازاتی هلندی وادارانی سوئدی گردید. بازاز آثار توحش که در پطر دیده میشد فقدان نظم و ترتیب و عجله در مبادرت بهمه چیز و بی صبری در اتمام همه کار بود .

معذلك این مرد وحشی از بزرگان عالم بود از علائم بزرگی او بقای عزم و کوشش متمادی ومستمر درانجام مقاصد را باید شمرد . نه ازشکست خارجی نومید میشد ، نه از توطئه داخلی میترسید ، نه از تنبلی وسستی زیردستان خسته و دلسرد میگردید . همیشه بمحض شکست خوردن قوّه سعی و مجاهدت او تجدید و تحریك میشد اصرار درکار ونیروی طبیعی بالاخره جمیع موانع را ازپیش پایش برداشتند . برای اینکه کاملاً بدانیم که ابرام و اصرار او در کار بچه پایه و چه اندازه بود لازم است باین عبارت دقّت نمائیم که از قول پطر نقل میکنند که بعد از یکی از سخت ترین مغلوبیّت های خود بر زبان رانده است : « سوئدی ها دیر زمانی ما را شکست خواهند داد لکن عاقبت ازبس ما را شکست میدهند طریق شکست دادن را بما میآموزند . »

دیگر ازعلامات بزرگواری اواین بود که میزان وظایف پادشاهی را احساس میکرد ودر امر مملکت داری خودرا زیربار مسئولیّتی گران میدانست وحتّی المقدور این نظر بلند را باعمل توافق میداد . پطر نیز مثل لوی چهاردهم خود را صاحب اختیار مطلق و مالك مال و جان رعایای خویش دانسته و مانند او « هر چیز را از لحاظ نفع مملکت ملاحظه میکرد » امّا از این حیث پطر از آن سلطان بزرگ فرانسه بالاتر بود که خودرا اوّلین خادم مملکت میشمرد و کلّیّهٔ قوی و وسایل و جمیع فکر و هوش وتمام نیروی کار وحیات خویش را وقف خدمت مملکت ساخته بود و فقط شخصی که از حیث عظمت فکر و بلندی همّت در آن عصر باو میرسید

---

(۱) ـ Waliszewski

فردریك گیوم صاحب پروس و براند بورگ بود. بمحض اینکه صوفی در صومعه بزندان افتاد و زمام اختیار بدست پطر درآمد نخستین کارش این بود که میراث پدری را بمملکت بخشید. این بخشش عبارت بود از پنجاه‌هزار خانوار ودویست هزار روبل عایدی سالیانه که بحساب امروز به سه میلیون فرانك بالغ میشود. فقط مزرعه ای دارای هشتصد نفر رعیّت برای خود نگاهداشت که از عواید آن و مواجبی که دولت درعوض خدماتش میداد معاش میکرد واین مواجب ازاینقرار بود: چند وقت ۲۶۶ روبل میگرفت بنام استاد نجّار یعنی بعنوان خدماتی که در نجّار خانهٔ دولتی انجام میداد و ۴۰ روبل بنام پطر میخالویچ از صندوق نظام باو میرسید وپس از آنکه در قشون بدرجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت (سنه ۱۷۰۷) این حقوق بمبلغ ۴۶۰ روبل بالغ شد. نظر باین قلّت عایدات تسار لباس ژنده ای دربر میکرد وبه‌قبائی ازماهوت مندرس ساده وچکمهٔ پاره پاره وجورابی خاکستری رنگ پراز وصله وپینه اکتفا میکرد وباز بسبب همین فقرمالی اشخاصی را که میخواست ملاقات نماید نزد خود نمیخواند بلکه بخانهٔ خدمتگزاران‌عزیز خویش دعوت میکرد از قبیل منچیکوف (۱) که سابقاً شاگرد شیرینی پز بود و لوفور و گوردون و غیره و مصارف مهمانی را صاحب خانه میپرداخت. پطر یك دینار ازوجوه مملکتی را جز در راه مملکت بمصرف نمیرسانید ویکشاهی برای کسب لذّات وارضای هوسهای خویش خرج نمیکرد. در شب تاجگذاری بعضی از زینت های نقره ای که موقّةً بلباس رسمی اودوخته بودند بزمین افتاد پطر بخشم تمام فریاد برآورد: «آه که دروقت جاروب کردن اینها را باخاك بدورخواهند ریخت درصورتیکه بااین نقره ممکن بود مواجب یکی از نظامیان خود را بپردازم!» با این صرفه جوئی وخرده بینی که موجب خنده سیاستمداران آن عهداروپا میشد روسیّه تدریجاً صاحب قشون برّی وبحری گردید ودو وسیله مؤثّرهٔ ترقّی خویش را بدست آورد.

(۱) - Menchikoff

جنگ با عثمانیان

پنج سال اوّل سلطنت پطر ایّام خوشگذرانی بود که از جمله عرض لشکر ومانور ومشق نظامی را باید شمرد. دراین زمان میل مسافرت به‌اروپا ومطالعه اوضاع آن سامان در پطر پیدا شد. امّا قبل از مبادرت بسفر لازم دید که کاری بزرگ و درخشان بکند تا در اروپا معرّف او باشد از این رو در سنهٔ ۱۶۹۵ نظری بسیاست خارجی انداخته وسعی کرد که از سمتی به‌اروپا راهی باز کند و این منظور جز با گرفتن یکی از بنادر متعلّقه بسوئد در بحربالتیك یا از متصرّفات عثمانی درسواحل بحرسیاه صورت انجام نمیپذیرفت.

پطر بدو جهت حمله بعثمانی را مقدّم داشت نخست آنکه عثمانیان را ضعیف‌تر از سوئدی ها میدانست زیرا که سلطان عثمانی با اطریش و ونیز جنگ داشت دوّم آنکه عثمانیان مسلمان بودند و کینه آن‌دولت اسلامی که شهر قسطنطنیّه یعنی مرکز مذهبی ارتدوکس ها را در تصرّف داشت عمیق ترین کینه های ملّی اهالی روسیّه مخصوصاً پیروان مذهب ارتدوکس محسوب شده وهنوزهم میشود. بنابراین جنگ با عثمانی مقبول عامّه و بمثابهٔ جهاد بود.

فتح آزوف

پطر بر آن شد که بندر آزوف را در مصبّ رود دون بچنگ آورد. در نخستین جنگ که لشکر روسیّه فقط از راه خشکی حمله بردند مجبور بعقب نشینی گشتند (۱۶۹۵). تسار سفاین چند تهیّه دید وسال بعد از طریق آب نیز قلعهٔ آزوف را در محاصره افکند و در (ژویه ۱۶۹۶) مفتوح ساخت.

فتح آزوف در سرتاسراروپا مشهور گردید. دراین لشکرکشی گوردون ولوفور فرماندهی داشتند وپطر که آنوقت ۲۳ ساله بود دریکی از چهار فوج طرز اروپائی خود سمت توپچی ساده‌ای داشت. پطر تاآخر سلطنت همین سادگی واحتیاط وفروتنی را حفظ کرد مثلاً در ترقیات نظامی درجه بدرجه مطابق قواعد معموله بالا رفت تابرتبهٔ سرهنگی نایل شد و در هیچ جنگی شخصاً فرمان نمیداد.

جنگ با دولت سوئد

تسخیر آزوف با وجود تمام اهمیّتش روسیّه را بطور خیلی ناقص به اروپا متّصل میساخت. قلعهٔ آزوف در پشت دو بندر مسدود و محصور بود یکی دریای آزوف، دیگر بحر سیاه که عثمانیان در قسطنطنیّه گذرگاه آن را در اختیار خود داشتند بعلاوه جمیع سواحل بحر سیاه در تصرّف عثمانیان بود وبالعکس بحر بالتیك فیمابین آلمان ولهستان وسوئد ودانمارك مشترك بود وجنبهٔ بین المللی داشت و بنابراین رسیدن ببالتیك درنظر پطر خیلی مفیدتر از بحر سیاه میآمد. پس چهار سال بعد از آنکه دیوار عثمانیان را از جانب دریای سیاه سوراخ کرد روی بجانب بالتیك آورد که درحصار سوئدیها نیز رخنه‌ای بکند. جنگی که در این طرف شروع شد بیست و یکسال دوام یافت از سال (۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱).

دولت سوئد

گوستاو آدلف[۱] پادشاه سوئد در قرن هفدهم آرزو داشت که بحر بالتیك دریاچهٔ سوئدی باشد یعنی تمام سواحلش بتصرّف سوئد درآید وآن دولت تقریباً آرزوی پادشاه سابق خودرا برآورده وبرآن دریا مسلّط شده بود. درساحل شرقی فنلاند و انگری[۲] و کارلی[۳] را از دولت مسکوی (یعنی روس) گرفت و ایالات لیونی[٤] و استونی[٥] را ازلهستان درربود. در ساحل جنوبی یعنی درخاك آلمان مصبّ رود اُدِر[٦] واسترال سوند[۷] و پُمرانی[۸] شرقی را مسخّر ساخت و ناحیهٔ اسکانی[۹] یعنی منتهی الیه جنوبی شبه جزیره اسکاندیناو را درمقابل تنگه‌ای که بحر بالتیك را باوقیانوس اطلس متّصل میسازد بعلاوه چندجزیره ازقبیل گوتلاند[۱۰] وداگو[۱۱] واوسل[۱۲] ازدولت دانمارك گرفت.

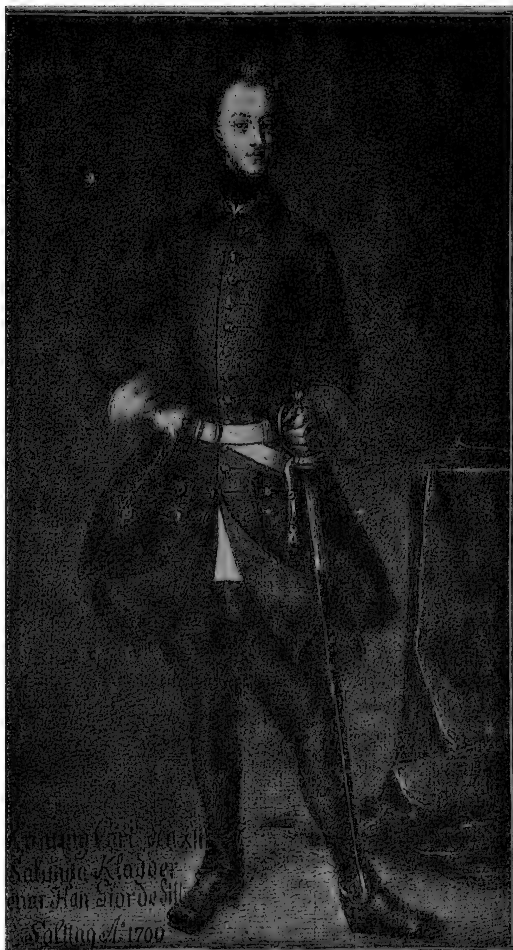
اتّحاد برضد سوئد

دولی که ایالات و نواحی مذکوره را از دست داده و مغلوب سوئد شده بودند طبعاً کینهٔ دولت غالب را در دل گرفته درپی فرصت میگشتند و این فرصت در اواخر قرن هفدهم بدست آمد چه در این وقت (۱٦۹۹) شارل دوازدهم پادشاه سوئد بیش از هفده سال نداشت وطفل محسوب

---

(۱) - Gustave Adolphe (۲) - Ingrie (۳) - Carélie (٤) - Livonie
(٥) - Esthonie (٦) - Oder (۷) - Stralsund (۸) - Poméranie
(۹) - Scanie (۱۰) - Gottland (۱۱) - Dago (۱۲) - Œsel

میشد. پس پطر اوّل تسار روسیّه و اگوست دوّم پادشاه لهستان که انتخاب کنندهٔ ساکس نیز بود و فردریك چهارم پادشاه دانمارك عزیمت بر آن نهادند که باشارل دوازدهم پنجه در انداخته و مشترکاً آن جوان را از میان بردارند پس سه پادشاه سابق الذّکر برای حمله بسوئد سه عهدنامه در کپنهاك و مسکو بستند (۱۶۹۸ـ ۱۷۰۰) و در سنهٔ ۱۷۰۰ خصومت آغاز



شارل دوازدهم (۱۶۸۲ـ۱۷۱۸)

نهادند. پطر لشکر به لیونی کشیده شهر نارووا(۱) را محاصره کرد.

(۱) – Narva

نارووا

امّا ازقضا پادشاه هفده ساله سوئدجوانی تیزهوش ودلاوری ذاتاً سلحشورو بی باك بود. بواسطهٔ سرعت حرکت و شدّت حمله تمام دشمنان را بیچاره کرد. درماه مه ۱۷۰۰ ناگهان لشکربپای حصار کپنهاك آورد ودانمارکی‌ها را بعقد قرارداد تراوندال(۱) مجبور کرد ودرماه نوامبرباستخلاص شهرمحصور نارووا شتافت و با کمتر از نه هزارنفر که دوروز بدون راحتی طی‌مسافت کرده بودند بصفوف خصم حمله برد وچون برف ودمه نیز از طرفی کار را بردشمن تنگ کرده بود چهل هزار قشون روس را که قسمت عمدهٔ آن هنوز بترتیب نظام اروپائی آشنائی نداشتند در ظرف نیمساعت در هم شکست.

نخستین فتوحات روس

اگر شارل پس از این فتح نمایان بروسیه روی میآورد پطر درخطرعظیم میافتاد امّا پادشاه سوئدبجنگ لهستان شتافت و در مدّت شش سال از ۱۷۰۱ الی ۱۷۰۶ بتعاقب پادشاه آن مملکت پرداخت. نخست او را از لهستان آواره کرد و استانیسلاس لکزینسکی را در (ژوییه ۱۷۰٤) بجای اوسلطنت داد سپس پادشاه فراری لهستان را درایالت ساکس که حوزه انتخاب او بود تعقیب کرد واو را مجبور نمود که استانیسلاس را بپادشاهی لهستان بشناسد (سپتامبر ۱۷۰۶).

پطر ازاین شش‌سال فرصت استفاده‌کامل کرد. شکست نارووا بهیچوجه اسباب دلسردی او نشده بود و چون میدانست که شارل دوازدهم در اینموقع چه اوقات گرانبهائی‌را ضایع و تلف میسازد لاینقطع موجبات گرفتاری او را فراهم میآورد و هر قدر اگوست پادشاه لهستان شکست میخورد پطر مجدّداً او را بمال و لشکر مدد میکرد و خود بتقویت و ترقی قشون همّت میگماشت و محض آسانی اخذ نفرات لشکری‌خدمت نظام اجباری‌را مرسوم کرد وبرای تهیّهٔ توپ باوجود همهمه و ممانعت روحانیّون ناقوسهای کلیسا را ذوب نمود و بلادرنگ لشکربجانب بحر بالتیك رانده ایالات انگری ولیونی واستونی را مسخّرساخت(۱۷۰۱ــ۱۷۰٤).

(۱) ـ Travendal

در این اوقات شارل باصرار و جهد هرچه تمامتر در صدد خلع پادشاه لهستان بود و از دشمن بزرگ خود غفلت داشت . پطر در ۱٦ مه ۱۷۰۳ در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود یعنی در ساحل رود نوا (۱) و منتهی الیه خلیج فنلاند شالوده و اساس پایتخت جدید خود موسوم به سن پطرزبورگ وقلعه کرنشتاد(۲) را میریخت و درعین حال چون میدانست که شارل دوازدهم او را آسوده نخواهد گذاشت به تحکیم قلاع جنگی آن نواحی میپرداخت .

حمله بروسیه پولتاوا (۳)

این حمله درژانویه ۱۷۰۸ شروع شد . شارل با ۳۳ هزار نفر روی بروسیّه نهاد پطر درخواست صلح کرد و متعهّد شد که تمام ایالات مفتوحه را به شارل پس بدهد مشروط بر اینکه بندری از بنادر بالتیك را باو واگذارد . امّا شارل در پاسخ گفت : « در مسکو قراری خواهیم داد . »

پس پطر همان خدعه ای را که چندی بعد در (۱۸۱۲) اخلافش نسبت به ناپلئون کردند پیش گرفت یعنی ازجنگ روی برگردانده بداخلهٔ روسیّه گریخت و در راه هرچه آذوقه که حملش مقدور نبود ضایع کرد و چیزی از پس خود بجای نگذاشت . لشکر سوئد بی آذوقه و بی منزلگاه مراحل دراز میپیمودند و درمانده ومفلوك میشدند . شارل بجای اینکه مستقیماً بسمت مسکو براند روی بجانب جنوب و ایالت اوکرانی نهاد چه یکی از رؤسای طایفه قزاق موسوم به مازپا (٤) او را دعوت کرده بود وشارل امید داشت که تمام طوایف قزاق را بمدد خود آماده سازد لکن مازپا بیش ازسه‌هزارسوار بیاری او نیاورد . لشکری که بریاست یکی از بهترین صاحبمنصبان شارل دوازدهم موسوم به لوون هویت (٥) بمدد میآمد درکنار رود دنیپر شکست خورد و تمام لوازم وآذوقه جنگی خود را از دست داد (نهم اکتبر ۱۷۰۸) . زمستان معروف ۱۷۰۹ درروسیّه بسختی هرچه تمامترشروع گردید . هزاران نفر از لشکر سوئد تلف و تمام اسبان قشون هلاك شد و توپ ها درصحرا

---

(۱) – Néva (۲) – Kronstadt (۳) – Poltava (٤) – Mazeppa (٥) – Lœvenhaupt

ماند بجز چهار عدد که هرقسم بود با خود میبردند . وقتی که این لشکر درمانده و خسته بپای قلعه کوچك پولتاوا رسید بیش از ۱۹۰۰۰ تن از آن باقی نبود (مه ۱۷۰۹) پطر با شصت هزارنفر و ۷۲ توپ در رسید وروز هشتم ژوییه ۱۷۰۹ جنگی خونین وصعب روی داد . تسار شخصاً ریاست فوج پیاده را داشت وجانبازی میکرد . لشکریان سوئد که باروتشان تمام شده بود بجنگ تن بتن وسرنیزه وشمشیر پرداختند و درانداك وقتی همه یاکشته ویا اسیر گشتند . خود شارل در این جنگ شرکت نداشت چرا که ده روز قبل گلوله پاشنه پایش را شکسته بود ونمیتوانست سوار شود . ازبیم گرفتاری جمعی ازسپاهیان او را برچهار چوبی نهاده بنزدیکترین سرحدّات خاك عثمانی که (بندر) نام داشت رسانیدند . شارل پنج سال دراین مکان توقّف نمود (۱۷۰۹ـ۱۷۱٤) .

کمتر جنگی چنین نتایج مهمّه داشته است . بیك ضربت شوکت و قدرت سوئد بخاك افتاد و دیگر برنخاست و روسیّه نخستین دولت اروپای شمالی و خطر ناگهانی ممالك اروپا گشت . آلفرد رامبو[1] مبالغه نکرده است دراین کلام که گوید: جنگ پولتاوا درتاریخ عمومی عالم مبداء جدیدی محسوب میشود .

تجدید جنگ با عثمانی

معذلك نزدیك بود که دو سال بعد نتایج فتح پولتاوا در یك روز بر باد برود . عثمانیها بتحریك شارل دوازدهم و تأیید و مساعدت سفیر فرانسه بروسیّه اعلان جنگ دادند (نوامبر ۱۷۱۰) . پطر بشتاب تمام حمله ور شد و چون تصوّر میکرد که جمع کثیری از مسیحیان خاك عثمانی بمدد او قیام خواهند کرد متهوّرانه بایالت مولداوی[2] داخل شد و تا ساحل رود پروث[3] پیش راند . در آنجا قشونش که قسمتی از قحط آذوقه تلف شده بود دچار لشکری پنج برابر افزونتر شد . پطر هلاکت وشکست را در برابر میدید ناگاه بخاطرش آمد که از فساد اخلاق و رشوه خواری ترکها استفاده کند زنش کاترین هم با او مساعدت کرد . این کاترین ابتداء پرستار اطفال

---

(۱) ـ Alfred Rambaud (۲) ـ Moldavie (۳) ـ Pruth

وچندی « مترس » وشش ماه قبل زن پطر شده بود . در این گیرو دار هرچه الماس باخود داشت به تسار داد واو نیز هرقدرطلادراردو بودگرفته برآن افزود وبفرمانده اردوی ترك که وزیر اعظم محمّد بلتجی بود تقدیم داشت . این هدیه یا « بخشش » دویست هزار روبل وزیر اعظم را بمذاکره وآشتی مجبور نمود و عهدنامهٔ معروف به پروث منعقد شد باین ترتیب پطر و لشکریانش از خطر جستند و بندر آزوف مجدّداً جزء ممالك سلطان عثمانی شد (۲۳ ژویه ۱۷۱۱) .

انهدام امپراطوری سوئد

پطر قوای خودرا بجانب بالتیك متوّجه ساخت . بمحض ختم جنگ پولتاوا متحدّین سنهٔ ۱۷۰۰ تجدید اتحاد کردند . امپراطور وفردریک گیوم اوّل پادشاه پروس نیز بسلاطین سابق الذّکر ضمیمه شدند و دندان برای دریدن شکار خود یعنی مملکت سوئد تیز کردند . تسار جزایر آلاند[1] را گرفته و تسخیر ایالات لیونی وفنلاندرا انجام داد . اگوست دوساکس پادشاه فراری لهستان هم وارد مملکت خود شده واستانیسلاس ـ لکزینسکی دست نشاندهٔ شارل دوازدهم را بیرون نمود (۱۷۰۹) و شاه دانمارك تهیّه سفاین میدید که بخاك سوئد لشکر پیاده کند وشاه پروس ایالت پومرانی[2] غربی را بتصرّف در آورد .

بااین تفاصیل شارل دوازدهم از عثمانی بیرون نمیآمد وسعی داشت که سلطان را بتجدید اعلان جنگ وادارد و چون مجلس سنای سوئد ازاو درخواست کرد که یاخود بوطن باز گردد یااجازهٔ نصب نایب السّلطنه بدهد جواب داد که عنقریب موزهٔ پای خودرا خواهم فرستاد که شمارا اداره کند . در نوامبرسال ۱۷۱٤ شارل از عثمانی مأیوس شد و فرار اختیار نمود لکن در این موقع از متصرّفات سوئد در جنوب بالتیك جز قلعهٔ استرال سوند[3] چیزی باقی نمانده بود و شارل این قلعه را هم که بقیة السّیف امپراطوری بزرگ سوئد محسوب میشد نتوانست نجات ببخشدو نگاهدارد . شاه پروس آنجارا محاصره کردودردسامبر ۱۷۱۵ مسخّر گردانید .

---

(۱) ـ Aladn (۲) ـ Poméranie (۳) ـ Stralsund

وفات شارل دوازدهم صلح نیشتاد[1]

شارل دوازدهم در استرداد ایالات از کف رفته کوشش نکرد و بسمت دیگر یعنی جانب اوقیانوس اطلس متوجّه شده با دولت اسپانی پیمانی بست و برآن شد که مملکت نوروژ را از تصرّف دانمارك خارج سازد امّا بمحض شروع جنگ در خندق مقابل قلعهٔ فردریك شال بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) خواهرش اولریك ـ الهاونور[2] که بجای او سلطنت یافت باسلاطین لهستان و پروس و دانمارك عهددوستی بست و اراضی را که دو پادشاه اخیر گرفته بودند بآنها واگذاشت و پس از چندی درسنهٔ ۱۷۲۱ که قشون روس درنواحی استکهلم پیاده شد سوئدی ها بتوسّط دولت فرانسه عهد نامه نیشتاد را با روس منعقد ساخته ایالات لیونی و استونی وانگری و کارلی وقسمتی از فنلاند را به پطر کبیر واگذار نمودند (۳۰ او ۱۷۲۱).

خلاصه این جنگ ۲۱ ساله بفتح درخشان پطر خاتمه یافت و خیلی بیش از آنچه درابتداء آرزو داشت نصیب او شد. اوّل میخواست پنجره‌ای بسمت دریای بالتیك بگشاید عاقبت صاحب جلوخانی بطول چندین صد کیلومتر گردید.

سفر های پطر

پطر مقارن اوقاتی که بفتح ممالك همسایه اشتغال داشت اصلاحات و تغییرات داخلی روسیه را از نظر نمیگذاشت. چند ماه بعد از تسخیر آزوف تسار محض دیدن تمدّن اروپای غربی و رفع نقایص مملکت خود سفری بممالك اروپا کرد و این عبارت را شعار خود قرار داده بود: « من محصّلم و به‌استادان محتاج » آوریل ۱۶۹۷ . بنام پطر میکائیلوویچ قسمتی ازخاك آلمان را سیاحت نمود، چهارماه در هلاند ماند وازاین مدّت فقط هشت روز در ساردم[3] توقّف کرد لکن ولتر و غیره مدّت ماندن او را در آنجا یکسال نوشته اند و این روایت مجعوله درمیان مردم شیوع تامّ دارد. چون پطر میل مخصوصی بدیدن کارخانهای کشتی سازی داشت و شنید که انگلیس ها برخلاف هلندی ها طریق علمی در ساختن سفاین دارند بانگلستان سفر کرد و سه ماه متوقّف شد و چون

---

(۱) ـ Nystadt (۲) ـ Ulrique - Éléonore (۳) ـ Saardam

لوی چهاردهم بتدابیر مؤدبانه اورا ازورود بفرانسه منع کرد بجانب وین رهسپار گردید .

چنانکه سن سیمون بعد از سفر ۱۷۱۷ پطر به پاریس نوشته است حس کنجکاوی او « بهمه جا میرسید و از دانستن هیچ چیز رو گردان نبود » و در هر موضوعی ازپی فایدهٔ عملی میگشت . با حرارتی که مخصوص سنّ بیست و پنجسالگی او بود بکارخانهای بحری و کارگاههای صنعتی و موزه‌ها و مجموعه های آثار علمی سرکشی میکرد . بعنوان نجّار در نجّارخانه و بسمت کارگر در کارخانه کاغذ سازی مشغول خدمت میشد . مجموعهٔ قوانین و ابزار و ادوات صنعتی و نمونه و نقشهٔ کشتی و ماشین های مختلف وغیره را میخرید . ازخریدن یك پوست تمساح پرکاه معلوم میشود که پطر در ضمن کنجکاوی های با فایدهٔ خود قدری بوالهوسی نیز داشته است . چندین مهندس ومعمار وصاحبمنصب وطبیب وملاّح واستاد فنّ طبع حتّی سرعمله وعمله های مختلف استخدام نمود . عدّه اشخاصی که فقط در هلاند اجیر کرد بپانصد نفر میرسید و درواقع چنانکه دراین عصر معمول است که برای آبادی و اعمار ممالك جدیده هیئتی از مراکز متمدّنه استخدام و اعزام میدارند پطر نیز برای تعلیم ملّت روس گروهی عظیم از معلمین و استادان مختلف باخود برد .

دوّمین سفر پطر پس از بیست سال درسنه ۱۷۱۶ شروع گردید . ممالك آلمان و دانمارك وهلاند را سیاحت نموده دوماه درپاریس اقامت گزید (مه وژون ۱۷۱۷) . چون در این اوقات پطر نام و شهرتی بسزا داشت رسماً سفر میکرد و در فرانسه بیشتر برای انجام مقاصد سیاسی متوقف شد شاید با نایب السّلطنهٔ فرانسه عهدنامه‌ای ببندد که دولتین در حمله و دفاع پشتیبان و مددکار یکدیگر باشند امّا جز بعقد یك معاهدهٔ تجارتی که مواد ش سابقاً در امستردام بامضا رسیده بود موفّق نگشت (او ۱۷۱۷) . دراثنای عقد این قرار داد پطر در پاریس نیز مشغول مطالعه و کنجکاوی اوضاع کلی و جزئی بود و بقول سن سیمون « تفحصات پطر در امور مربوطه بطرز حکومت و مسائل تجارت و تعلیم و تربیت و انتظامات بلدی » بعبارة اخری درمجموع وسایل حسن تشکیلات مملکتی بود .

تبدیل روسیّه

پطر کبیر اقداماتی را که برای تغییر اوضاع داخله میکرد « تبدیل روسیّه » میخواند و بنابرقول یکی از موّرخین روسی این تبدیلات نتیجهٔ اقدامات کثیره ای بود که بدون نظم و ترتیب انجام میگرفت وجز احتیاجات متفرقه وهوس نامرتّب یا خیالات اتّفاقی تسار مقیاسی نمیتوان برای آن فرض نمود . لکن محض سهولت ضبط ونظر بهدف این خیالات میتوان اقدامات پطر را در تحت سه عنوان کلّی جمع کرد .

برخی از کار های پطر متوجّه تغییر رسوم جاریه و اخلاق موروثی روسها بود ، تسار میگفت میخواهم : « گلّهٔ حیوانات خود را بلباس انسان درآورم » یعنی بجای لباس نیمه آسیائی که ازلحاظ سختی سرما بی‌تناسب هم نبود میخواست جامهٔ اروپائی متداول کند . فرمان مورّخ ۱۶۹۹ داشتن ریش وزلف‌بلندوقبای بلندرا ممنوع میداشت وپنجسال‌مهلت میداد که دراینمدّت جمیع اهالی‌روسیه شکل‌ولباس خود را مناسب میل تسار قرار بدهند امّا تسار تا انقضای مدّت صبرنکرد . قبل ازوقت مکرّرمأمورین وعمّال دولتی را بجرم تهاون دراجرای اوامرشلّاق وچوب فراوان زد . از سنهٔ ۱۷۰۵ ببعد سلمانیان و خیاطان موظّف در دروازهٔ شهر ها منتظر وارد وصادر بودند . ریش وزلفهای بلند را کوتاه میکردند و قبا ها را باندازهٔ لباس معمول اروپائیان میبریدند . بامر تسار حجاب نسوان ممنوع شد و مقرّر گردید که زنان ازحرمخانه ها بدرآمده بامردان معاشرت کنند (۱۷۱۸) . هرکس درحضور تسار مخالف رسوم جدیده رفتار میکرد فوراً بمجازات میرسید . گاهی تسار متخلّفین را شخصاً چوب میزد و گاهی آنان را مجبور میساخت که لاجرعه مقداری کثیر عرق بنوشند واین اندازه مشروب غالباً اشخاص را مست لایعقل و قریب بهلاکت میساخت .

اقدامات اقتصادی ازقبیل تشویق‌زراعت ، استکشاف واستخراج معادن وتأسیس قریب دویست‌کارخانه وحفر جداول بسیار وغیره بفرمان پطر انجام پذیرفت وباین ترتیب روسیه آباد وثروت خیز گشت وتجارتش رو بترقی نهاد . تسار منافع حاصله

ازاین اقدامات را در کار جنگ وسیاست خارجی بمصرف میرسانید . پطر درامور تعلیمات هم ازهمین قسم مساعی مبذول داشت اگرچه تعلیمات ابتدائی ومتوسطه رواجی نیافت وفقط دستور تشکیلات آن برشتهٔ تحریر درآمد لکن مدارس عملی چند مثل مدرسهٔ بحریه ومدرسهٔ جرّاحی ومدرسهٔ مهندسین تأسیس شد . ازاین مدارس هم چندان سودی حاصل نگردید چرا که شاگردان اطّلاعات ابتدائی نداشتند و بعضی از واردین بمدرسه حتّی الفبا هم نمیدانستند .

مساعی جمیله و مهمّهٔ پطر در امور سیاسی واداری و مذهبی صورت گرفت . مقصود از این مساعی آن بود که روسیه دارای تشکیلاتی بشود نظیر ممالك معظمهٔ اروپا ودرنتیجهٔ قدرت ونفوذ شخص تسار روی بازدیاد بگذارد . غالب تأسیساتیکه پطرکبیر دراین سه رشته کرد تا عصرحاضر یعنی تاسقوط سلطنت تسار های روسیه در ۱۹۱۷ باقی بود . مهمترین آنها از اینقرار است :

مؤسسات سیاسی و اداری و مذهبی

پطر حکومت مرکزی و حکومت ایالات و ولایات را متمایز ساخت ، حکومت مرکزی مرکب بود از سنا که در حقیقت منزلت شورای دولتی داشت و وظیفهٔ او مطالعهٔ امور وتهیّهٔ پیشنهاد ها وتدارك نقشهٔ تصمیمات لازمه بود ودر غیاب تسار بحلّ و عقد امور میپرداخت . بعد از سنا ده کلژ یا کمیته بجای وزارتخانه های معمول دایر بود . حکومت ایالات بولات وحکّام سپرده میشد ، درزمان پطر دوازده ایالت تعیین گردید که هر یك بچندین ولایت وناحیه تقسیم میگشت ، عموم عمّال بشدت هرچه تمامتر مربوط بحکومت مرکزی بودند .

پطرکبیر محض تهیّهٔ مستخدم امرداد که کلّیّهٔ نجبا موظّفند ازسیزده سالگی تاآخر عمر به تسار خدمت نمایند . هرکس برای گریز ازخدمت تشبّثی میکرد خائن محسوب میشد وفوراً دارائی او توقیف وخودش ازازدواج محروم میگردید . بالعکس هرکس بخدمت تسار درمیآمد سمت نجابت مییافت و نیز فرمان داد که عموم عمّال را اعم ازاصیل النّجابه یا جدید النّجابه بموجب اهمیّت شغلی که دارند بدوازده

درجه قسمت کنند که هر درجه را به روسی یك « چین » میگفتند .

برای توسعهٔ نفوذ و بسط اطلاع و تشیید مبانی حکومت پطر پلیس نیرومندی تأسیس کرد و تشکیلات قدیمهٔ روحانیّت روس را تغییر داد . ادارهٔ اصلی پلیس عبارت بود از شانسلری سرّی که ادارهٔ تحقیق و تفتیش دولتی محسوب میشد . این ادارهٔ پلیس که وظایفش مافوق قوانین جاریه بود از آن زمان تا کنون رکن اعظم استبداد و حکومت مطلقهٔ روسیّه بشمار است .

ریاست روحانیّون روسیّه با بطریق[1] بزرگ بود که از جانب طبقهٔ کشیش ها انتخاب میگردید . پطر مقام بطریقی را حذف کرده بجای آن مجمعی موسوم به سن - سینود[2] مرکّب از اساقفه مستقر گردانید که یکنفر مدّعی العموم بوکالت از جانب تسار در آنجا حضور مییافت .

باین طریق پطر روحانیّون را که در قلوب رعایا نفوذ داشتند باختیار آورده وسیلهٔ اجرای مقاصد خویش گردانید . لکن پطر اقدام بانقلاب مذهبی شبیه باقدام هانری هشتم در انگلستان ننمود و هیچ عنوان مذهبی اختیار نکرد و برخلاف آنچه معروف بود و روز بروز در اذهان راسخ تر میشود نه پطر کبیر و نه جانشینان او هیچیك ریاست کلّ مذهبی روسیّه را عهده دار نشدند .

قشون برّی و بحری

قشون روسیّه تدریجاً من البدو الی الختم تغییر یافت و بتقلید سپاه آلمان تشکیل و تربیت شد . درآخر سلطنت پطر قشون روس باستثناء قزّاق های چریکی بقریب صد هزار بالغ گردید که از این عدد پنجاه و هشت هزار نفر پیاده نظام بود و بچهل فوج تقسیم میشد و سی و شش هزار سواره نظام که بسی و سه فوج توزیع میگردید . مبالغ هنگفت در تهیّهٔ سفاین بحری بمصرف رسید و عدّهٔ کشتیهای کوچك و بزرگی را که از هر نوع و هر قسم در زمان پطر کبیر ساخته اند متجاوز از هزار میشمارند . امّا اکثر این جهازات که با شرایط نامناسب و وسایل نادرست میساختند بزودی ضایع

(۱) - patriarche

(۲) - Saint - Synode

و بیفایده میگردید . در پایان شهریاری پطر دولت روس فقط یازده سفینهٔ بزرگ و دوازده کشتی کوچك و کم ظرفیّت در بحر بالتیك داشت .

بنای سن پطرزبورگ

یکی از یادگارهای پطر شهر سن‌پطرزبورگ‌است که بتنهائی حکایت ازعزم راسخ و ارادهٔ قوی و میل عمران و مقاومت با حوادث ونا ملایمات طبیعی و سیاسی این تسار بزرگ میکنند واگر بدیده عبرت درآن پایتخت‌جدید بنگرند خلاصه‌ایست ازتمام کارهای پطر کبیر .

محلّی که پطر برای بنای‌شهر جدیدمعیّن کرد عبارت‌بود از زمینی درساحل دریای بالتیك وسر راه اروپا ودر اراضی که تازه از دشمن گرفته بود روی جزایری پست وفرو رفته که شعب پراکنده رود نوا درآنجا بدریامیریخت . درآن مکان واطرافش جز مرداب وچند قطعه جنگل و اراضی لم یزرع دیده نمیشد همه چیز را بایستی درآنجا حاضر بلکه ایجاد کرد . کارگران حتّی ابزار و وسایل حفرهم‌نداشتند ، باچوب زمین را میکندند و با چنگ و مشت خاك را بیرون کشیده و در دامن قبا بدور میریختند . عمله‌های نخستین که عبارت بودند از چهل هزار رعیّت که بجبر از دهات گرفته بودند شب بی‌غذا در زیر آسمان میخوابیدند و یکهزار یکهزار تلف میشدند و دائم مأمورین بجای آنها رعیّت تازه نفس بکار وا میداشتند . ساختمان شهر در سنهٔ ۱۷۰۳ شروع شد و تا آخر عهد پطر کبیر دوام داشت چنانکه گفته اند این شهر « بزور حکم و صدور فرمان » از خاك بالا آمد . عمارات این پایتخت ابتداء همه ازچوب بود وتسار یکخانهٔ چوبین بطرز ابنیهٔ هلاندی برای خود ساخت امّا چیزی نگذشت که فرمان صادر شد هر کس درغیر شهر سن پطرز بورگ بنائی ازسنگ بسازد محکوم بتبعید خواهد شد . هریك از ملاّکین بایستی درآنجا عمارتی دوطبقه بنا گذارند . هیچ کشتی را بآن حدود راه نمیدادند مگراینکه مقداری سنگ بنا آورده تحویل نماید . تسار خودش هم دو قصر دستور داد بسازند و یکنفر معمار فرانسوی باحقوق سنگین استخدام شدکه شهرجدیدرا ازهرحیث باشکوه وعظمت نماید . تسارکه با ارادهٔ آهنین خود مراقب کارها بود واغلب وجود خویش را هم

بخطر میافکند برهر مانعی غالب آمد . اگر برفرض درمدّت سلطنت پطر جزبنای سن پطرز بورگ کاری انجام نمیگرفت باز این مرد توانا سزاوار لقب کبیر بود که ملّت روسیه یکروز پس از انعقاد عهد نامهٔ صلح با دولت سوئد باو داد .

مقاومت طایفهٔ استرلِتْسی مقهوریّت آنها

پطر کبیر درمقابل خیره سری ومقاومت روسهای کهنه پرست که باتبدیلات اومخالفت میورزیدند سیاستهائی میکرد که واقعاً سزاوار لقب « پطر قسی القلب » میشد.

اوامر پطر کبیر راجع بترك عادات قدیمه و اخلاق موروثه به تنبلی و کهنه پرستی روسها گران میآمد متعجّبانه از خود میپرسیدند « این تسار کیست که هیچ چیز را مقدّس نمیشمارد و آنچه قرنهای متمادی اساس اعتقادات و حیات ممالك مقدّسهٔ روس بود در چشم او ارزش و مقامی ندارد ؟ » این تسار کیست که سیگار میکشد و دردریا کشتی میراند و «خوراك قورباغه صرف میکند ! » آیا اصلاً عثمانی است یا آلمانی است یا دجّال است ؟

در ۱۶۹۷ که پطر کبیر بسیاحت اروپا رفته بود طایفهٔ استرلتسی که از تشکیل افواج جدیده ونظامات مقرّره رضایت نداشتند و گویا صوفی خواهرپطرهم آنانرا تحریك میکرد سربطغیان بر داشتند . چون پطر بازگشت هرچند مدّتی ازخاموش شدن آتش عصیان گذشته بود معذلك دست بکشتار و قصّابی قوم استرلتسی برآورد . چهارده سیاستگاه دایرشد وپانصد تن از آنطایفه بانواع شکنجه وعذابهای جانگداز گرفتار گشتند . آنگاه تسارفرمان داد که محکومین را درمیدان سرخ مسکو سر ببرند و خود نیزچند سر ازتن جدا نمود ومقرّبین درگاه را جبراً واداشت که باین عمل زشت مبادرت ورزند . دویست تن ازآن قوم را در زیر پنجرههای صومعهای که صوفی درآن محبوس بود بدار آویختند . آنگاه حکم قتل عام استرلتسی صادر گردید وتاچند ماه هزار هزار از آنها بهلاکت رسیدند و سالها کلّه ها بر سر نیزه و اجساد از دار آویخته ماند . خشم تسار بخانوادهٔ محکومین هم سرایت کرد ، زنان وفرزندانشان را از مسکو خارج نمودند و امر شد کسی کاری بآنان رجوع نکند و لقمه نانی بدستشان ندهد .

پطر و پسرش

پس ازاین قتل‌عام مخالفتها صورت سرّی گرفت ، کهنه پرستان روس امید درپسر و ولیعهد پطرموسوم به آلکسیس بستند. مشارٌالیه بواسطهٔ قلّت اطّلاع وتنبلی وکودنی فطری وبسبب سختیها وبد رفتاریهائی که ازپدر میدید با افکارتسار مخالفت داشت وگاهی‌هنگام سر مستی از بادهٔ ناب میگفت که پس از وفات پطر « جهازات جنگی طعمهٔ آتش خواهند شد و سن پطرز بورگ درقعر مرداب فرو خواهد رفت » تسار ازکندی و کودنی پسر سخت غضبناك بود و در سال ١٧١٥ باو نوشت « میبینی که من بر جان خود و بر حیات هیچیك از تبعه ورعیّتم رحم نمیکنم ، گمان مدار که درحقّ تو استثنائی قائل شوم ، باید خودرا اصلاح کنی وبرای مملکت مفیدسازی وگرنه از وراثت تاج و تخت محروم خواهی‌شد . »

در ١٧١٦ که آلکسیس بسن بیست و شش رسید اقداماتی برای منزوی ساختن او دریکی از صوامع بعمل آوردند. آلکسیس فرارکرد و بامپراطور شارل ششم پناهنده‌گشت . لکن مأمورین پدرش درناپل باو رسیدند وبمسکو مراجعتش دادند (ژانویه ١٧١٨) . پطر پس ازآنکه وی را مجبور ساخت که ازوراثت تاج وتخت استعفا بدهد درسن پطرزبورگ محکمهٔ عالی تشکیل داده واو را تحت محاکمه آورد وبدون دلیل متقن و مدرك محکمی اورا بارتباط با خارجیان و آرزو کردن مرگ پدر و اندیشهٔ انهدام تشکیلات و اصلاحات جدیده متّهم و محکوم باعدام ساختند. آلکسیس در قلعه محبوس شد ودرظرف پنجروز پیش‌چشم پدر پنجدفعه او را شکنجه کردند و عاقبت در روزیکه بنا بود او را سیاست نمایند در زیر آلت شکنجه موسوم به کنوت (١) که تازیانه است بر سر آن سرب آویخته جان داد (٢٦ ژون ١٧١٨) . پس فردای آنروز جشن بزرگی بمناسبت آب انداختن جهاز بزرگی گرفته شد و بنا بر یادداشت منچیکوف که از مقرّبان حضرت تسار بود پطر در این جشن حاضر شد و شادمانی و تفرّج بسیار نمود .

---

(١) _ Knout

نتایج

آلات شکنجه مثل کنوت وتبر ودار ودولاب و غیره در دست پطرکبیر اسباب ترقّی وتعالی روسیه محسوب میشد. فردریك اوّل درست میگوید که پطر در احوال رعایای خود همان تأثیر را کرده است که « تیزاب در آهن » میکند و این تأثیر از لحاظ سیاست بسیار عمیق بود. روسیه در آخر عهد پطر در ردیف دول معظمهٔ اروپا قرار گرفت ، امّا تأثیر اقداماتیکه در تبدیل اوضاع تمدّنی روسیه کرد بالعکس چندان عمقی پیدا ننمود ، صورت ظاهر تغییر یافت وتصویری سطحی از تمدّن نمایان گشت ، لکن بنابرقول کونت دوسگور سفیر فرانسه در زیر این قشر نازك روح و قلب و ملکات ملّت بحال سابق برقرار ماند ، قبای بلند بلباس کوتاه مبدّل گشت امّا روس جدید همان مسکوی پیش بود.

جانشینان پطر

پطر در ۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ درسن پنجاه وسه بمرض ذات الریه وفات یافت و علّت مرض آن بود که در عین زمستان برای کمك در نجات قایقی که مشرف بغرق بود خودرا بر رودنوا افکند.

پطرکبیر برای اینکه مبادا پسرفرزند مقتولش آلکسیس وارث سلطنت بشود در سال ۱۷۲۱ اصول و رسوم مربوطه بوراثت تاج و تخت را ملغی کرده اعلام نمود که من بعد تعیین ولیعهد بمیل خود تسار است و در این انتخاب تابع هیچ سابقه ورسمی نخواهد بود ، لکن مرگ مجال نداد که جانشین خود را معیّن کند. زنش کاترین بمدد منچیکوف که سابقاً کاترین رخت شوی خانهٔ او بود بهر یك از افراد قراولان خاصه سی روبل رشوه داده و بکمك آنها امپراطریس یاملکهٔ روسیه شد ، تا سال ۱۷۶۲ تقریباً هر وقت تغییری در سلطنت رخ میداد بهمین روش بود و تا ۲۷ سال قانون جانشینی تسار و وراثت تخت و تاج عبارت بود از زور و رشوه و در وصف این احوال یکی از سفرای فرانسه مقیم روسیه چه درست گفته است که : « اینجا مالك الرّقاب کسی است که یا سر نیزه یا زرّناب یا انباری پر از عرق دارد. »

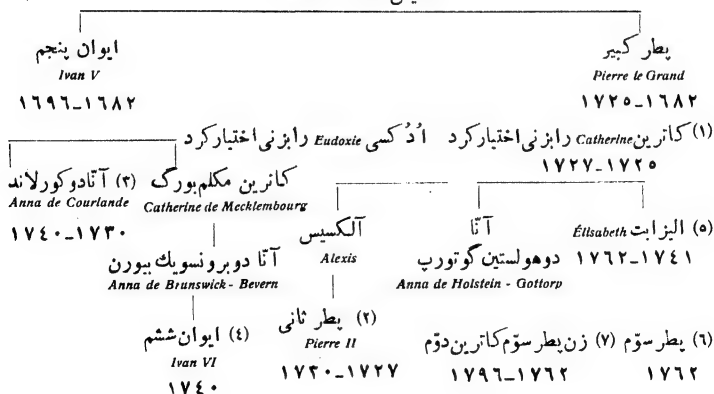
دورهٔ فرمانروائی کاترین شش ماه بود ، پس از او تاج سلطنت به پسر آلکسیس

موسوم به پطر ثانی رسید (۱۷۲۷ـ۱۷۳۰) که دوازده سال بیش نداشت و منچیکوف میخواست او را داماد خود سازد اما منچیکوف مغضوب و به‌سیبریه تبعید گردید و پطر ثانی در سنّ پانزده سالگی جهان را بدرود گفت. پس از آن جمعی از بویاردها محض شکست قدرت خانوادهٔ پطر تخت وتاج را به یکی ازاعقاب ایوان برادر پطر کبیر دادند. دختر ایوان که آنّا دوشس دوکورلاند (۱) نام داشت از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ پادشاهی کرد و نوادهٔ ایوان موسوم به ایوان ششم که طفلی دو ساله بود از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۱ سلطنت نمود جمعاً دوازده سال امپراطوری در خانوادهٔ ایوان باقی ماند (۲) آنّا همان اشخاص را که در رسیدن او بقدرت مساعدت نموده بودند ازدَم تیغ آبدار گذرانید چنانکه روسها وی را آنای خونخوار لقب داده‌اند. در این اقدامات همدست و مساعد آنا مردی بیرن (۳) نام بود که سابقاً مهتر اسبان و پس از چندی مقرّب درگاه و محرم اسرار آنا شده و جمعی مسلّح

(۱) - Anna duchesse de Courlande

(۲) - ذیلاً سلسله نسب تسار های روسیه را در قرن هیجدهم مینگاریم ، اشخاصی که بسلطنت رسیده اند در کنار اسم آنها عددی گذاشته میشود که هم از اشخاصی که سلطنت نیافته اند ممتاز باشند و هم ترتیب پادشاهی آنها پس از پطر کبیر معلوم گردد.

آلکسیس ۱۶۴۵-۱۶۷۵



(۳) - Biren

از اهل آلمان در اختیار خود آورده و اشغال مهمّهٔ مملکتی را بخود و هواداران آلمانیش اختصاص داده‌بود. نفوذ آلمانیها چنان بالا گرفت که این‌دوره تاریخ روسیّه را عهد سلطهٔ آلمانی نام داده‌اند ورسوم وآداب آلمان دراین برهه اززمان درروسیّه سخت جایگیر و مؤثرشد.

الیزابِت (۱) امّا این اقتدار اتباع آلمان دوامی نیافت. روسها انتقام سخت کشیدندودختر دوّم پطر کبیروکاترین را که الیزابت نام‌داشت بتخت نشانیدند. الیزابت درمیان نظامیان قبول عامّ داشت چرا که با صاحبمنصبان برفاقت و صمیمیّت معاشرت میکرد و محفل شرب و عیش میآراست و افراد لشکر او را روس حقیقی میگفتند. پس بااین زمینهٔ مساعد الیزابت برای عروج برسریر سلطنت مصادف بامشکلاتی‌نشد. بنابرقول‌سفیرفرانسه مشارالیهاهمینقدرکه‌بسربازخانه رفت وخود رامعرّفی کرده مبلغ قلیلی‌طلاو مقدار کثیری عرق توزیع نمود بالاتّفاق اورابپادشاهی برداشتند. امّا این‌تبدیل سلطنت مستلزم سختگیری و سیاستی‌نسبت بمخالفین نگردید. الیزابت برخلاف پدرش پطر کبیر شخصی ملایم و رحیم بود و در تمام مدّت دولتش یکنفر را بجرم سیاسی مجازات نکرد. این امپراطریس هوشی متوسّط ودانشی قلیل‌داشت واوقات را صرف آرایش‌صورت و لباس خویش‌میکرد. گویند روزی چهار پنج مرتبه جامه و زینت خود را عوض میکرد وپس ازوفاتش هزار و پانصد دست لباس در صندوقخانهٔ او یافتند. در زمانی که پطر بفرانسه رفته بود خیال داشت‌الیزابت را بحباله نکاح لوی پانزدهم در آورد و کاترین اوّل هم‌در دورهٔ سلطنتش‌چون‌فرانسه‌پادشاه‌نداشت میخواست دخترش را بیکی ازشاهزادگان درجه اوّل فرانسه موسوم به دوك دوشارتر پسر نایب السّلطنه بدهد. امّا چون فرانسویان‌ازسابقه ومبداء ومنشاء کاترین‌اطلاّع داشتند به‌پیشنهادا وقعی‌نگذاشتند. الیزابت نظر باین پیشنهادها وخیالاتی که‌پدر و مادرش‌داشتند بالطبع تمایلی‌بفرانسه پیدا کرد و چون زمام امور بدستش افتاد (از ۶ دسامبر ۱۷۴۱ ـ ۵ ژانویه

(۱) _ Élisabeth

۱۷۶۲) نفوذ فرانسه بجای سلطهٔ آلمان در روسیّه مستقر گردید و در پطرزبورگ و مسکو زبان فرانسه زبان رایج محافل عالیه و مجالس ظریفه گردید. اگرچه این امپراطریس شخصی متوسّط وعادی بود لکن سیاست روس در عهد او بالا گرفت وروسها در امورخارجه مداخلات مؤثره کردند. لشکر روس باتفاق سپاه اطریش در جنگ هفت ساله کارهای مهم انجام داد چنانکه پس از این خواهیم دید.

پطر سوّم

الیزابت پطر سوّم را که پسر خواهرش آنا بود جانشین خود قرارداد. پدر پطر پرنس هولستین گوتورپ(۱) نام داشت که از مردم آلمان بود. این پطر که نوهٔ پطر کبیر محسوب میشد جوانی دایم الخمر وکم‌عقل وخیره‌سر بود. به نسب آلمانی خود بیش ازنژاد امپراطوری روسیّه افتخار میکرد و روسها را بچشم حقارت مینگریست و فردریك دوّم را ستایش مینمود وبدون هیچ پرده پوشی دعا میکرد که فردریك درجنگ مظفّرشود. هنگامی که آتش قتال میان لشکر روس و فردریك اشتعال داشت درخفیه نقشهٔ جنگی روس را نزد فردریك میفرستاد. امپراطریس چون ازاین‌وقایع آگاهی یافت پطررا ازحضور درجلسات شورای نظامی منع نمود، چون نوبت امپراطوری به‌پطرسوّم رسیدنخستین کار او صلح با فردریك وواگذاشتن قوای جنگی روسیّه بود در اختیار مشارالیه که مطابق نظام پروس بترتیب و تنظیم آنان همّت گماشت.

جلوس کاترین دوّم

پطر سوّم شش ماه پادشاهی کرد، زنی داشت بنام کاترین که برحسب عدم تجانس فطری و بعلّت برتری فکر و هوشش پطر اورا دوست نمیداشت و اهانت و خواری بسیاربر او وارد میکرد و در ملاء عام اورا نافهم و بی شعور خطاب میکرد و میگفت روزی کاترین را از نزد خود رانده ومحبوبهٔ روسی خویش‌را بمقام او ارتقاء خواهم داد ویکی از سفرای فرانسه راجع بمحبوبهٔ مذکوره نوشته‌است که «این زن بیکی از خدمتکاران مهمانخانه‌های پست شباهت دارد.» کاترین با چند تن از صاحبمنصبان مخصوصاً سه برادر موسوم به ارلف(۲) همدست شده روز ۹ ژویه ۱۷۶۲ صبح بسیار زودی که پطر از

(۱) _ Holstein - Gottorp (۲) _ Orloff

پطرزبورگ خارج ودر یکی ازقصور اطراف ساکن بود افواج گارد را حرکت داد و بنیروی آنها خود را امپراطریس خواند.

پطر که ناگهان چنین ضربت هولناکی خورد بکلّی خودرا باخته و مقاومت چندانی نکرد از جائی که بود در کشتی نشسته رو بشهر سن پطرزبورگ نهاد چون میخواست قدم بخشکی گذارده وارد ارك شود قراولی فریاد بر آورد «سیاهی کیستی؟» پطر جواب داد «امپراطوراست» قراول گفت: «امپراطوری درکار نیست بدریا برگرد!» پطر اطاعت نمود. پس ازآن به‌کاترین پیشنهادکرد که‌سلطنت روسیّه را تقسیم کنند، کاترین جوابی نداد و پطر مجبور شد استعفا بدهد یا بقول فردریك دوّم «مثل طفلی که‌اورا بخوابگاه میفرستند» سر بزیر افکنده رو ببستر نهد، چهارروز بعد خبر مرگش منتشرشد وعلّت آن را «قسمی از قولنج بواسیری که‌عوارض آن‌متوجّه دماغ گردیده» ذکر کردند و درحقیقت اعوان کاترین اورا زهر داده بودند.

کاترین دوّم

کاترین دوّم در سی و سه سالگی بپادشاهی رسید و سی وسه سال‌هم سلطنت راند(۹ژویه۱۷۶۲ـ۱۷نوامبر۱۷۹۶).

هوشی سرشار وجسارت وعزمی بکمال وحرص وجاه طلبی فوق‌العاده داشت. در اوقاتی که ملکه الیزابت حیات داشت و کاترین زن ولیعهد بود بخیال سلطنت افتاد و بسفیر انگلستان چنین میگفت: «من مصمّم شده ام یا بمیرم یا بسلطنت برسم» پس جدّ بلیغ میکرد که نسب آلمانیش را مستور داشته خودرا محبوب القلوب روس ها کند. عاقبت بمقصود نایل شد و این زن آلمانی‌از تمام ملکه‌های روسیّه روسی تر گردید.

کاترین درزندگانی‌بسیار ساده بود، غالباً محض اینکه‌زن خدمتکار را صبح‌زود ازخواب بیدار نکند خود چراغ را روشن میساخت وهیچوقت از خاطر نمی برد که هنگام دخول بروسیّه از خانم های درجهٔ ادنی و مبتلا بفقر و فاقه بوده است واظهار خضوع وفروتنی کامل میکرد ازاین جهت ملازمانی که درخدمتش محرمیّت

و محسوب میشدند. کاترین
دموازل کاردِل (۱) او را



کاترین دوّم ملکهٔ روسیّه (۱۷۲۹-۱۷۹۶)

تربیت کرده بود باادبیّات فرانسه مأنوس وبنویسندگان فرانسه عاشق بود. درلیاقت حکمرانی هم از هیچیك از معاصرین خود مثل فردریك دوّم و ماری ترز و

(۱) - Mlle Cardel

ژوزف دوّم عقب نمی ماند . گاهی در روز پانزده ساعت کار میکرد و در تمام مدّت سلطنتش بقول یکی از شعرای روسیّه « دیده بانی بود که هیچوقت عوض نمی شد » یعنی درکارها چنان مراقبت داشت که لحظه‌ای فارغ از دیده‌بانی‌نمی گردید . درعزم و ثبات نظیر پطر کبیر بود و بعلاوه در خویشتن داری و وقار بحدّی مهارت وقدرت داشت که زیردستان را نیز باحترام اوامر و تقلید حفاظ ووقار خود وادار میکرد . نومیدی و یأس در او راه نمی یافت و حتّی در مقابل عظیمترین مخاطرات وسخت ترین شکست ها چنان ثبات وامیدی نشان میداد که اتباع مردّد خودراهم دلیر و مصمّم ساخته نایل بفتح و فیروزی میکرد .

فن تبلیغ وکسب شهرت

کاترین مثل بازیگران تیاتر در نمایش کار های خود مهارت داشت . مثلاً محض آنکه صیت قدرت و عظمت خود را در اقصای ممالك فرنگستان منتشر سازد پانزده سال مرتباً با وُلتر مکاتبه مینمود (۱۷۶۳ ـ ۱۷۷۸) و از این نویسندهٔ معروف تمجید فراوان میکرد و قیمت رسالاتی که در حقّ او مینوشت باضعاف میپرداخت و چون خبر یافت که دیدرو [۱] از نویسندگان فرانسه تنگدست شده است محض مساعدت باو کتابخانه‌اش راخریداری کردمشروط براینکه کتب مزبوردر پاریس بماندو دیدرو کماکان‌مستحفظ آن‌بوده و ازطرف امپراطریس وظیفهٔ کتابداری را منظّماًدریافت بدارد و دالامبر[۲] نویسندهٔ فرانسوی را نیز مربّی پسر خود پول اوّل[۳] قرارداده و باینوسیله تمام فلاسفهٔ فرانسه را که آنوقت مجرای نشر شهرت و تبلیغات محسوب میشدند طرفدارخویش ساخت ووافعاً فلاسفهٔ مزبور نیزاجر کاترین را ضایع نکردند و بخوبی او را پاداش دادند .

کاترین درسالهای اوّل سلطنت خود (۱۷۶۷) هیئتی مرکّب از ششصد نفر نمایندهٔ جمیع طبقات و اصناف روسیّه فراهم آورد و تشکیل این هیئت را اهمیّت بسیار داده درعالم مشهور نمود . دستوراین‌هیئت تهیّهٔ قانونی مبتنی براصول آزادی

(۱) - Diderot (۲) - d'Alembert (۳) - Paul I

وحریت مذهبی ومساوات اجتماعی بود که فلاسفه ومؤلفین دایرة المعارف فرانسه مبلّغ و ناشرآن محسوب میشدند. کاترین شخصاً مقدمه‌ای بر این قانون‌نوشته بود بنام «دستور» که مطالبش مأخوذ از کلمات مونتسکیو فرانسوی وبکاریا[1] ایطالیائی بود مثلاً این عبارت «ملّت برای سلطان نیست بلکه سلطان برای خدمت او است، مساوات افراد ملّت یعنی مطیع بودن بقانون واحد.»

یکی ازروسهائی که طرفدارحکومت قدیمه بود میگفت: «این عبارت حصارهای بلند را از پای میافکند!» در فرانسه انتشار «دستور» کاترین ممنوع شد.

این هیئت دو سال دوام یافت و چون متن دستور امپراطریس را در مجلس قرائت کردند همگی از فرط رقّت و شوق بگریه افتادند. آن انجمن دویست بار جلسهٔ رسمی تشکیل داد و در هرباب مباحثات طویل کرد لکن تصمیمی نگرفت. سفرای فرانسه وانگلستان بدون اینکه صراحةً برزبان بیاورند این هیئت را فیمابین خود انجمن بازیگران ومجمع شوخی وتقلید مینامیدند. لکن وُلتر ومؤلفین دایرةالمعارف فرانسه که ظاهر امور را میدیدند کاترین راستایش نموده ویرا سمیرامیس شمال[2] و شهریار آزادی خواه بزرگوار میخواندند.

رعایا و شورش پوگاچف[3]

امّا در نفس الامر عهد سلطنت کاترین برای رعیّت موجب مزید بدبختی و سنگینی بار اسارت شد و کار رعیّت ببندگی و بردگی کشید. مثلاً دهقانان‌را از حقّ تظلّم مستقیم‌بپادشاه محروم داشتند یعنی مردم دهات حقّ نداشتند درمقابل ظلم وجور ارباب وملاّکین خود شکایتی بپادشاه بکنند و مالکین را حقّ دادند که بلاشرط و بلاحدّ هرقسم سخره وبیکاری که بخواهند از رعیّت بگیرند و آنان را مثل حیوانات بفروشند و از زمین و زراعت خود دور سازند و بموجب فرمانهای کاترین خرید و فروش رعیّت چنان مرسوم شد که درجراید اعلان میکردند. مثلاً در ۱۷۹۸ روزنامهٔ سن پطرزبورگ این اعلان را منتشر ساخت:

---

(۱) - Beccaria　　(۲) - Sémiramis du Nord　　(۳) - Pougatchef

« یکنفر سلمانی و یك رأس گاو اصیل بفروش میرسد. »

شورش رعایا که از سنه ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۳ بالا گرفت و مشرق روسیّه را برهم زد و نزدیك بود منجر بانقلاب عمومی بشود درنتیجهٔ فقر و بدبختی طبقه موجیك(۱) بظهور پیوست. دامن زن این اغتشاش یکی ازقزاقهای فراری بود پوگاچف نام که میگفت من پطر سوّم هستم که از چنك جلاّد رها شده و باین نواحی آمده ام.

پوگاچف از ناحیهٔ اورال طلوع کرد و در اطراف رود وُلگا قریب پنج سال با سپاه روس مقاومت نمود. رعیّت آن نواحی با او یار شدند و بمدد او برخاستند. پوگاچف قسمتی از قشون دولت را مغلوب ساخت و شهر قازان (۲) را متصرّف شده بباد غارت داد و ملاّکین را بدار آویخت و هرجا گذشت حکومت ملّی تأسیس نمود. وقتی چنان قوّت گرفت که میترسیدند بمسکو حمله بیاورد و بنا برحسابی که کرده بودند اگر پوگاچف بآن حدود میآمد صد هزار رعیّت بمدد او برمیخاست. عاقبت همراهان پوگاچف خیانت کردند واو را تسلیم نمودند. مأمورین دولت او را به سن پطرزبورگ آورده بمجازات رسانیدند.

حکومت داخلی

مهمترین کار کاترین تنظیم ادارات کشوری وقضائی بود. مملکت را به پنجاه ایالت تقسیم کرد و این تقسیم تا زمان ما برقرار ماند. در روسیه مثل انگلستان امور قضائی و ادارای مخلوط ومشتبه بود. کاترین وظایف هرقسمت را جدا ومعین کرد و بمأمورین مخصوص سپرد (۱۷۷۵).

کاترین در مورد تشکیلات قضائی اصول مساوات وعدالتی را که اظهار میکرد فراموش نمود و برای هرطبقه ازطبقات مردم محاکم خاصّی تشکیل داد مثلاً نجبا و توانگران و رعایای آزاد هر یك محکمهٔ ممتاز و مخصوص داشتند امّا برای رعایای زر خزید بهیچوجه محکمه ای تعیین نشد.

استعمار

از کارهای درخشان و پرفایدهٔ کاترین مسکون کردن ولایات خالی السّکنهٔ روسیه بود، کاترین نیز بشیوهٔ امرای پروس اتباع

(۱) – moujiks (۲) – Kasan

ممالك خارجه را بمملکت خود دعوت نموده و در ایالات جنوبی مثل اوکرن[1] و ولگا[2] جای میداد. مأمورین موظف دائمی ازطرف کاترین درآلمان بدعوت مردم اشتغال داشتند و هزار هزار مردمان زارع و صنعت پیشه را بروسیه کوچ میدادند. این مهاجرین که بخرج دولت مسافرت کرده وارد خاك روسیه میشدند هر یك خانه و باغی و دوابی چند و اسباب و ابزار کشت وزرع میبافتند. پس از ده سال توقف خانه و باغ ملك طلق آنها میشد و در سال اوّل ورود کمك خرج روزانه ای که معاش آنها را تأمین کند از دولت دریافت میکردند. باین ترتیب قریب دویست شهر و قصبه در جنوب روسیه آباد شد.

مدیر امور مربوطه بمهاجرت پوتامکین[3] نام داشت که از محارم و محبوبان کاترین محسوب میشد وبعد ازپوتامکین مقرّبان و محارم ملکه سمت رسمیّت یافتند واشغال رسمی مملکتی بعهدهٔ آنان محوّل شد. چنانکه دردربار لوی پانزدهم زنان مقرّب و محبوب پادشاه زمامدار امور گشتند. پوتامکین که از دودمانی نجیب بود در موقع طلوع انقلاب ۱۷۶۲ در فوج گارد درجهٔ صاحبمنصبی جزء داشت. کاترین او را ابتداء برتبهٔ کنت سپس بمقام پرنسی رسانید و در اسرار خود محرم ساخت. افکار پوتامکین متشتت وبی‌انتظام‌بود لکن هوشی‌تند وقوّهٔ ابتکارواختراعی فوق العاده داشت. پوتامکین قورخانه خرسون[4] را درکنار رود دنیپر ساخت و شهر سباستوپول[5] را درشبه جزیرهٔ کریمه بنا نهاد. وقتیکه پوتامکین شروع بجلب مهاجرین کرد در تمام اراضی جنوبی روسیه دویست هزار نفر سکنه نبود و چون او در سال ۱۷۹۱ وفات نمود جمعیّت آن نواحی بهشتصد هزار نفر رسید.

سیاست خارجه

اهمیّت وعظمت دورهٔ سلطنت کاترین درسیاست خارجهٔ اوست. کاترین بمتابعت پطر کبیر همّت بر آن گماشت که روسیه را باروپای غربی نزدیك کند. عثمانی والهستان را که چون سدّی سدید میان روسیه واروپا حایل بودند از میان بر داشته ومملکت را ازطرف جنوب بدریای مدیترانه

(۱) Ukraine (۲) _ Volga (۳) _ Potemkin (٤) _ Kherson (٥) _ Sébastopol

و از جانب مغرب باطریش و آلمان برساند همانطور که غلبه بر سوئد پطر کبیر را دارای «جلوخانی» مشرف بر بحربالتیك ساخت در زمان کاترین دوّم هم روسیه دارای «جلوخان» دیگر شد وپس ازتجزیهٔ دولت لهستان که میان پروس واطریش و روس تقسیم گردید (۱۷۷۲ ـ ۱۷۹۵) کاملاً با اروپای مرکزی ارتباط و اتّصال یافت.

امّا درمقابل اقدامات کاترین درسمت جنوب وسرحدّات عثمانی به‌نتیجهٔ مهمّی نرسید. میخواست عثمانی را هم مثل‌لهستان تجزیه کند و دراسلامبول دولتی یونانی تشکیل بدهدکه سلطنتش با نوهٔ دوّم اوباشد. لکن موّفق‌نشد چرا که دول معظمه که از سرعت ترقی و توسعهٔ روس بیمناك بودند بالاتّفاق در صدد جلوگیری او برآمدند. عاقبت کاترین دو جنگ بزرگ با عثمانیان کرد یکی (ازسال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴) و دیگر (ازسال ۱۷۸۸تا۱۷۹۲) و اگر چه نتوانست راهی بدریای مدیترانه بازکند امّا شبه جزیرهٔ کریمه و تمام سواحل شمالی بحرسیاه را ازقفقاز الی رود دنیپر بتصرّف در آورد.

کاترین درسن ۶۷ سالگی سکته کرد. مرگ اومصادف شدبا ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ که ناپلئون بناپارت بفتح معروف آرکول (۱) نایل آمد. درعهد سلطنت این ملکه روسیه از سمت جنوب و مغرب مالك اراضی وسیعه شدکه جمعاً وسعت آن با خاك فرانسه برابر و جمعیّتش قریب هفت میلیون بود.

---

(۱) ـ Arcole

فصل چهارم

دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم

منتخب بزرك

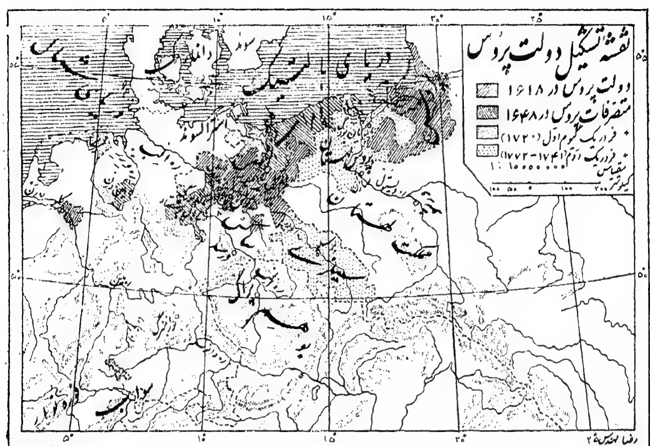
فردریك گیوم اول و فردریك دوم

دخول پروس در صف دول معظمه یکی از حوادثی است که مانند و رود روسیّه در ردیف ملل قویهٔ اروپائی در تاریخ قرن هیجدهم نخستین درجهٔ اهمیّت را حائز است .

پروس مملکتی نیست که مهندس طبیعت حدود و ثغور آنرا معین کرده باشد بلکه نتیجهٔ خیال واندیشهٔ یکی از خانوادههای بزرك است که بقوّت عزم ونیروی لشکر جرّار خویش آن اندیشه را از قوّه بفعل رسانیده و مملکت پروس را ایجاد کرده اند . رؤسای این خاندان که موسوم به هوهن زوّلرن (۱) است مثل سلسلهٔ سلاطین کاپهسین(۲) فرانسه درقرون وسطی همّ خویش را مصروف بترقّی وتوسعهٔ ملك نمودند و هریك از آنها که زمامدار امور شد کار سلف خود را تعقیب کرد ونقشهٔ پیشینیان را اجرانمود بقسمی که تمام رؤساء خاندان هوهن زوّلرن مقصد و منظور واحد داشتند و بلاانقطاع در وصول بآن میکوشیدند . این مقصد عبارت بوداز توحید ایالات متفرّقه که در تصرّف آنان بود مثل دوك نشین کلو (۳)وحوزه انتخابیّه براندبورگ(٤) ودوك نشین پروس وغیره که درچهار گوشهٔ مملکت وسیعهٔ آلمان از سواحل رود رن تاکنار شطّ ویستول واز کوهستان مرکزی اروپا تاساحل دریای شمال و بحر بالتیك متفرّق بودند . اقدامی که خانواده هوهن زوّلرن در

(۱) ـ Hohenzollern (۲) ـ Capétiens (۳) ـ Clèves (٤) ـ Brandebourg

توحید و مزج این ولایات پراکنده کردند درقرن هفدهم بدست فردریك گیّوم منتخب کبیر(۱) شروع گردید(۱۶۴۰ـ۱۶۸۸) ودرقرن هیجدهم فردریك گیّوم اوّل ملقّب بشاه سلحشور(۲) (۱۷۱۳ـ۱۷۴۰) و فردریك دوّم (۱۷۴۰ـ۱۷۸۶) آنرا تعقیب کردند لکن اتّحاد وارتباطی که درنظر داشتند بعمل نیامد و تا سنهٔ ۱۸۶۶ صورت انجام نگرفت.



این پادشاه اخیر که آلمان ها او را فردریك بیهمال لقب داده اند ولایت سیلزی را متصرّف شد و پروس را بعظمت نایل کرده از رتبهٔ دولت درجهٔ دوّم بدرجهٔ اولی رسانید. اسباب این ترقّی سپاه بود که خاندان هوهن زولرن آنرا «اصل وغایت هرچیز میدانستند» ووسیلهٔ این عظمت جنگ بود که «حرفهٔ ملّی قوم پروس محسوب میشود.»

اجزاء دولت پروس

ایالت براندبورگ

اجزاء اولیّه‌ای که دولت پروس بعدها از آن تشکیل یافت بترتیب زمانی که بتصرّف خانوادهٔ هوهن زولرن درآمدند عبارتند از حوزهٔ انتخابیّه براندبورگ ودوك نشین پروس ودوك نشین کلو.

براندبورك دراصل یکی ازاراضی جنگی وقطعات سرحدّی

(۱) – Frédéric-Guillaume, le Grand Électeur

(۲) – Le roi Sergent

بود (مارش) که ظاهراً در عهد شارلمانی برای جلوگیری از قوم اسلاو تأسیس شده بود و آنرا (مارش کهن) میگفتند . در قرن دهم زمان هانری لواز لور [۱] (۹۱۹ ـ ۹۳۶) و پسرش موسوم به اوتون کبیر [۲] (۹۳۶ ـ ۹۷۳) . مهاجرین اسلاو[۳] موسوم به وانده [۴] اراضی ماوراء رود اِلب را تا ساحل شطّ اودر[۵] بتصرّف آوردند . این اراضی دنبالهٔ (مارش کهن) شد و (مارش میانه) نام یافت . لکن قوم وانده در اواخر قرن دهم سر از اطاعت آلمـان ها باز زدند (۹۸۳) . آلمان نتوانست کاملاً آن قوم را مقهور سازد مگر صد و پنجاه سال بعد در زمان فردریك باربروس[۶] که آلبر لورس[۷] از سلسله آسکانین [۸] مارش کهن و قلعهٔ برانیبور [۹] را که اکنون براند بورگ نام دارد بتصرّف آورد و این قلعه از استحکامات معتبرهٔ قوم وانده بشمار میآمد (۱۱۵۷) آن پادشاه فاتح ساحل یمین رود اودر را نیز ضمیمهٔ متصرّفات خویش ساخته آنرا (مارش نو) نام نهاد . در ابتدای قرن سیزدهم این سه مارش را منضم ساخته ایالت براندبورگ را تشکیل دادند (۱۲۰۳) . صدو بیست سال بعد ازاین تاریخ ایالت مذکوره بفرمان امپراطور لوی دوباویر[۱۰] مبدّل بحوزهٔ انتخاب شد وچون دراواسط قرن چهاردهم امپراطور شارل چهارم فرمان موسوم به فرمان زرّین[۱۱] را صادر کرد وتقسیمات رسمی مملکت خود را معیّن ساخت ایالت براندبورگ کاملاً و بطوردائم ازحوزه‌های انتخابیّه شمرده شد .

ایالت براندبورگ یکی ازفقیر ترین نواحی دشت آلمان بود . فردریك دوّم آنجا را « ریگزار آلمان» میخواند سرتاسر آن اراضی غیر قابل زرع و سکونت وپوشیده از خار ونیزار بود . مرداب و باتلاق بسیار باآبهای راکد ومتعفّن سطح آن‌ایالت را فروگرفته بود . دربعضی نقاط درختان کم قوّت ونزاری بنظر میرسید . درعوض این اوضاع ناپسند طبیعی ایالت براند بورگ موقعی بسیار مناسب داشت که از

(۱) ـ Henri l'Oiseleur (۲) ـ Otton le Grand (۳) ـ slaves (۴) ـ Wendes
(۵) ـ Oder (۶) ـ Frédéric Barberousse (۷) ـ Albert l'Ours (۸) ـ Ascanienne
(۹) ـ Branibor (۱۰) ـ Louis de Bavière (۱۱) ـ Bulle d'Or

حیث مکان جغرافیائی کمتر زمینی بآن اهمیّت تواند بود . در دو جانب این ایالت دو شطّ بزرگ الب واودر که طرق طبیعی ارتباطیّهٔ آلمان در سمت شمال هستند در جریانند . درواقع این ایالت مرکز طبیعی مملکت آلمان محسوب میشود وجمیع طرقی که ازشرق بغرب واز شمال بجنوب اراضی رن را برود ویستول وکوهستان مرکزی اروپا را بدریای شمالی مربوط میسازد از این ایالات میگذرند .

ایالت پروس

ایالت پروس ناحیه ایست مستور از جنگل انبوه وباتلاقهای وسیع وآن هم مثل ایالت براندبورگ ابتدا مارش یعنی ناحیهٔ سرحدّی بود که محض جلوگیری از قوم بوروس (۱) که جزء طوایف اسلاو بودند تأسیس یافته بود . مؤسّسین این ناحیهٔ سرحدّی که درماوراء اراضی آلمان ولهستان جای داشت دو فرقهٔ جنگجوی مذهبی بودند موسوم به شوالیه های پورت گلو (۲) و شوالیه های توتونیك (۳) که درقرن سیزدهم میلادی ناحیهٔ مذکوره را بتصرّف آوردند . فرقه اوّل که از اهل محل بودند درنواحی پرگل (٤) مسکن اختیار کردند (۱۲۰۱) وفرقهٔ دوّم یعنی شوالیه‌های توتونیك درایّام جنگهای صلیبی درفلسطین بودند و چون از مسلمانان شکست خوردند باروپا آمده درکنار رود ویستول منزل گزیدند (۱۲۳۰) . این دو فرقه در سنهٔ ۱۲۳۷ متّحد و مخلوط شده بجهاد پرداختند وسواحل بحرالتیك را ازمصبّ شطّ ویستول تامصبّ رود نیمن (٥) مسخّر کردند . قلاع مهمّهٔ این مجاهدین یکی کونیکسبرگ (٦) بود درمصبّ پرگل (۱۲٥٤) و دیگر مارین بورگ (۷) در روی رود ویستول (۱۲۸۰) . این طایفه با دولت لهستان مدّتی مدید زد و خورد کردند و عاقبت در نیمهٔ دوّم قرن پانزدهم فرقهٔ توتونیك مغلوب گشته و بموجب عهدنامهٔ تورن (۸) (۱٤٦٦) تابع و رعیّت دولت لهستان محسوب شدند . درقرن شانزدهم رئیس کلّ این طایفه موسوم به آلبر دو براندبورگ که ازخاندان هوهن زولرن بود بمذهب لوتر (۹) گروید . دارائی واملاك شوالیه‌ها

(۱) - Borusses (۲) - les Chevaliers Porte-Glaives (۳) - les Chevaliers Teutoniques
(٤) - Pregel (٥) - Niémen (٦) - Kœnigsberg (۷) - Marienbourg
(۸) - Thorn (۹) - Luthéranisme

را از توقیف شرعی خارج کرده و ملك شخص خود ساخت. این اراضی وسیعه دوك نشین پروس نام یافت وکماکان در تحت سلطهٔ دولت لهستان باقی ماند (۱۵۲۵).

دوك نشین کْلِوْ

دوك نشین کلو از نواحی غربیهٔ آلمان و در دو جانب رود رن درمجاورت کلونی(۱) و جمهوری ایالات متحده واقع بود. وسعت بسیار نداشت لکن بر خلاف پروس و براندبورگ زمینش حاصلخیز بود وازحیث قدمت تمدن باممالك مغرب اروپا برابری میکرد.

ایالات مکتسبه

خانوادهٔ هوهن زولرن این ایالات را که نام بردیم از قرن پانزدهم تا هفدهم متدرجاً بتصرف در آوردند.

دودمان هوهن زولرن

دودمان هوهن زولرن که تا دیروز مالك الرقاب امپراطوری آلمان بودند در ابتداء امرای کوچك و حقیری درجنوب آلمان بشمار می آمدند. قلعهٔ آنها در مکانی مرتفع از روه آلپ (۲) در ولایات سواب (۳) درست در میان نکار (٤) و دانوب واقع بود. این قلعهٔ قدیم را در زمان ما تعمیر و تجدید کرده اند. در تاریخ ۱۲۷۳ یکی از افراد خانوادهٔ هوهن زولرن موسوم به فردریك ثالث هنگامیکه موقع انتخاب امپراطور شد خدمات نمایان کرد وچون رودلف دوهابسبورگ(۵) بامپراطوری آلمان رسید(٦) ایالت نورمبرگ (۷) را باو بخشید و مالکیت آنرا در دودمانش موروثی نمود.

افراد خانوادهٔ هوهن زولرن باینطریق صاحب ملکی وسیع و حاصلخیز شدند و چون طبعاً صرفه جو بودند کم کم مالی فراوان اندوختند. یکی از آنان که فردریك ششم نام داشت مبلغی خطیر بامپراطور آلمان سیگیسموند (۸) (۱۴۱۱-۱٤۳۸) که پول لازم داشت قرض داد. این امپراطور همان شخصی بود که درجنگ هوسیت ها (۹) ازاو نام بردیم (۱۰) و برای تأمین دین خود حوزهٔ انتخابیهٔ براندبورگ را درابتداء قرن پانزدهم بطلبکارخود تفویض کرد (۱٤۱۵).

---

(۱) - Cologne (۲) - Rouhe Alp (۳) - Souabe (٤) - Neckar

(۵) - Rodolphe de Habsbourg (٦) - رجوع شود به مجلد قبل

(۷) - Nuremberg (۸) - Sigismond (۹) - Hussites (۱۰) - رجوع شود به مجلد قبل

وپیش ازاین گفتیم که چگونه درقرن شانزدهم یکی ازهوهن زوّلرن ها دوک‌نشین پروس را تهیّه دید وملك خود گردانید. درآغاز قرن هفدهم (۱۶۰۹) خاندان مزبور بواسطهٔ وصلت وازطریق ارث مالك ولایت کلو شدند وده سال بعد یکی از آنان موسوم به ژان سیگیسموندایالت پروس‌را هم بارث برد (۱۶۰۸-۱۶۱۸) و در این سنهٔ اخیره ایالات براندبورگ وپروس و کلو در تحت سلطهٔ مالك واحد در آمدند.

مقارن این احوال جنگ سی ساله شروع شد و ژان سیگیسموند سابق الذکر وفات یافته حکومت به ژرژگیوم[۱] رسید (۱۶۱۸ - ۱۶۴۰) فردریك کبیر که نوهٔ ژرژگیوم است صفات جدّ خود را چنین میشمارد: « ضعیف النّفس، قابل ترحم، تنبل، کم‌هوش، دائم الخمر، مردّد و بی جُربزه » ازبدبختی ژرژگیوم بیش از ۲۳۰۰ سربازنداشت درصورتیکه ایالتش درقلب آلمان واقع ومعبر منحصر بفرد اقوام جنگی وملل محارب بود خاصّه درعهد گوستاوآدُلف[۲] وورودلشکرسوئد. در این جنگ ایالت براندبورگ ویران شد و نصف جمعیتش بهلاکت رسید. یعنی ازسیصد و سی هزارنفر یکصد وچهل هزار تلف شد و بنا بر روایت فردریك دوّم بعد از ختم جنگ ایالت براند بورگ « بیابانی دهشتناك شده بود که بزحمت کسی میتوانست آثار آبادیهای سابق را کشف کند و ازسکنهٔ نقاط مختلفه نمونهٔ ای بدست آورد. »

در سال ۱۶۴۸ که معاهدات وستفالی[۳] منعقد گردید جانشین ژرژگیوم فردریك گیوم درمقابل ضررهائی که عاید او شده بود ولایت کامن[۴] و پومرانی شرقی را در ساحل یسار رود اودر و ایالات اسقف نشین ماگدبورگ و ولایت هالبرشتاد[۵] را در کنار رود اِلب و اسقف نشین مین‌دِن[۶] را درساحل وزر[۷] متصرّف شد. این نواحی که ازمشرق ومغرب بقلمروخاندان هوهن زوّلرن افزوده

(۱) - Georges - Guillaume (۲) - Custave Adolphe (۳) - Westphalie (۴) - Camin
(۵) - Halberstadt (۶) - Minden (۷) - Weser

گردید اهمیّت فوق‌العاده درسرنوشت دودمان مزبور داشت . فی‌الحقیقه این ولایات بمنزلهٔ مراحلی بودند که میان ایالت مرکزی یعنی براندبورك و سایر ایالت متعلّقه بآنان مثل پروس وکلو واقع شده وبیش ازپیش ایالات پراکنده‌را با تّصال وارتباط نوید میدادند . خانوادهٔ هوهن زولّرن بعد از این اضافات مصمّم شدند که هرطور هست نقاط دیگر را هم بتصرّف آورند که مملکتشان یك پارچه ومتّصل بشود .

کیفیّت ایالات هوهن‌زولّرن

همان‌اختلافی که‌ازحیث‌وضع‌جغرافیائی‌میان‌ایالات‌براندبورگ و پروس وکلو.وپومرانی و غیره بنظر میرسید دراواسط قرن هفدهم ازلحاظ سیاست نیز فیمابین آنها مشهود بود . این ایالات مملکتی واحد محسوب نمیشدند بلکه ممالکی ممتاز وتابع دول مختلفه بودند . مثلاً براندبورگ وکلو جزء امپراطوری آلمان و پروس ضمیمهٔ دولت لهستان بود . میان این ایالات متفرّقه جز پادشاه مابه الاشتراکی دیده نمیشد و از این جهت هوهن‌زولّرن‌ها خیلی بخانوادهٔ هابسبورگ شباهت داشتند .

این ایالات باوجود اختلافات مذکوره اوضاع متشابهی هم دارا بودند . چون استقلال داخلی و تشکیلات اداری خاصّ داشتند هر ایالتی بجدّ و شوق تمام‌مایل بحفظ استقلال خود بود و ابداً نمیخواست با ایالت دیگر در ترتیب اداری شریك باشد بلکه میخواست بوسیلهٔ هموطنان خود اداره بشود . مایل بشناختن احوال یکدیگر و اختلاط و ارتباط‌نبودند . اهالی ایالت کلو که‌در سال ۱۶۴۸ درخطر مهاجمات‌دشمن افتادند اظهار کردند که‌در موقع لزوم دست بدامان هلندیها میزنند ولی هیچ مساعدتی از اهل براندبورگ نخواهند پذیرفت و در سنه ۱۶۷۳ که ایالت پومرانی مضرب خیام‌دشمن شد اهل براندبورگ و پروس از مدد فرستادن خود داری نمودند .

پادشاه در هر ایالتی چند هیئت از نمایندگان اهالی در مقابل خود میدید که هر هیئتی رایك اشتاند[1] میگفتند و مثل مجالس دیت[2] اطریش کارشان نظارت

---

(۱) ـ Stände (۲) ـ Diètes

در امور مالی بود. بفرمان این انجمنها مالیات وصول و ایصال و توزیع و خرج میشد. تادینار آخر نظارت میکردند که وجوه مالیاتی فقط بمصرف احتیاجات ولایت خودشان برسد. دست پادشاه از این پول ها کوتاه بود و بایستی فقط از عواید املاك شخصی خود امرار معاش نماید. چنانکه امراء قرون وسطی نیز بهمین طریق زندگی میکردند.

هیچیك ازاین ایالات سرحدّ طبیعی نداشتند. چون همه در دشت واقع بودند هیچ سدّی آنها را ازهجوم همسایگان حفظ نمیکرد امّا ازآن طرف هم هیچ سدّی همسایگان را از هجوم اینها محفوظ نمیداشت بمقتضای قوّت و ضعف نظامی ایالات گاهی کوچك وگاهی بزرگ میشدند.

باستثناء دوك نشین کلوباقی ایالات فقیر و کم جمعیّت بودند. درهر یك اراضی وسیعه غیر مسکون دیده میشد که یکی ازسلاطین آنجا موسوم بفردریك گیوم اول آنجاها را « مناطق لم یزرع و بیابان » میخواند.

از جمله وجوه مشابهت آنها این بود که هیچکدام استقلال تام نداشتند بلکه تابع مملکتی بزرگتر از خود بودند. انتخاب کنندهٔ براندبورگ و دوك کلو در تحت اوامر امپراطور وملتزم بخدمتگزاری او بودند ودوك پروس رعیّت پادشاه لهستان وخادم مطیع اومحسوب میشد. فی الحقیقه سلاطین هوهن زوّلرن درهیچیك ازایالات خود نمیتوانستند خود را پادشاه مستقل شمرده وبعد ازخدا مالك الرّقاب رعیّت بدانند.

نقشهٔ هوهن زولّرن ها

سلاطین هوهن زوّلرن دراواسط قرن هفدهم چون نظری بقلمرو خویش افکنده و از حقیقت اوضاعی که برشمردیم مستحضر گشتند بالطّبع نقشهٔ عاقلانه ای برای اعمال خود کشیدند. میخواستند قلمرو خود را از هجوم همسایگان محفوظ داشته حتّی الامکان توسعه بدهند پس بایستی لشکری نیرومند تدارك کنند. میخواستند که سپاهی بسیار فراهم آورند پس بایستی مناطق غیرمسکونه را مسکون ساخته باستعمار بپردازند. میخواستند

که در این لشکر وحدت نظم ونسق باشد پس بایستی ایالات خود را متّحد و دارای تشکیلات واحده کنند . این وحدت تشکیلات مقدّمهٔ وحدت خاك وارتباط اراضی بیکدیگر شد . مقصود اصلی ازجمیع این اقدامات آن بود که استقلال و قدرت کامل یافته و مثل امپراطور آلمان جز خدا کسی را بالا تر از خود نبینند .

خلاصه اصول این دستور ونقشه عبارت بود از لزوم قشون بعبارة اخری آغاز همه چیز را ازسپاه وانجام هرکار را ازسپاه میدانستند . سلاطین خانواده هوهن-زوّلرن که از سنه ۱۶۴۸ تا۱۷۸۶ بلاانقطاع باعزم راسخ ورأی رزین در صدد اجرای این نقشه و انجام این دستور بزرگ برآمدند از قرار ذیلند :

منتخب کبیر فردریك گیوم (۱۶۴۰-۱۶۸۸) .

فردریك اوّل (۱۶۸۸-۱۷۱۳) .

فردریك گیوم ملقّب بشاه سلحشور (۱۷۱۳-۱۷۴۰) .

فردریك دوّم ملقّب بکبیر (۱۷۴۰-۱۷۸۶) .

منتخب کبیر

فردریك گیوم معاصر لوی چهاردهم مؤسّس سلطنت پروس وسزاوار لقب منتخب کبیر است . امیری ساده و بی پیرایه ، متجسّس و مایل بکسب دانش . متکبّر و مغرور و درحفظ استقلال خویش بسیار ساعی بود و چون پیش از هرکار خود را موظّف بصیانت استقلال دولت و توسعهٔ مملکت میدانست و همسایگان قوی پنجه داشت ناچار بوسایل مختلف دست میزد و غالباً بغدر و خیانت مجبور میشد . باندك ناملایمی بخشم میآمد لکن چنان نبود که زمام اختیار ازدستش بدر رود وآرزو را ازحیّز امکان تجاوز بدهد و بکاری دست بزند که از قوّه او خارج باشد .

بیست ساله بود که بسلطنت رسید و در چهل و هشت سالی که پادشاهی کرد (۱۶۴۰-۱۶۸۸) به بسی کار های مفید دست زد و همواره جنبهٔ نفع وفایده را درکارها منظور داشت ولی مفیدترین و اساسی ترین کارهایش دوچیز بود : یکی توحید و دیگر استعمار .

توحید ایالات پروس

فردریك گیوم برای توحید تشکیلات اداری مملکت خود بیست و سه سال با اهالی ایالات زدوخورد کرد (۱۶۶۰-۱۶۸۳). بقوّت عزم ثابت عاقبت همه را مجبور بقبول تشکیلات واحد نمود وبقول خودش بایالات متفرّقه فهمانید که «همه اعضاء پیکری واحد هستند» وحقّ وصول مالیاتهای درجهٔ اوّل را از آنها سلب کرد. مثلاً مالیات آب جو و مالیات مستقیم که بتناسب جریب از اراضی اخذ میشد. این مالیاتها ابتداء بطور موقّت وبعنوان تأدیهٔ قروض شخصی پادشاه پرداخته میشد. بعدها بعنوان نگاهداری قشون دائمی بمالیات دائمی تبدیل یافتند. این لشکر دائم السّلاح را اهالی دوست نداشتند و آنرا اسباب اجرای مقاصد استبدادی پادشاه بشمار میآوردند. پدر فردریك گیوم ۲۳۰۰ نفر بیشتر سرباز نداشت. خودش یك لشکر بیست وچهارهزار نفری ترتیب داد، هیچیك از امراء مملکت آلمان چنان قشونی نداشتند.

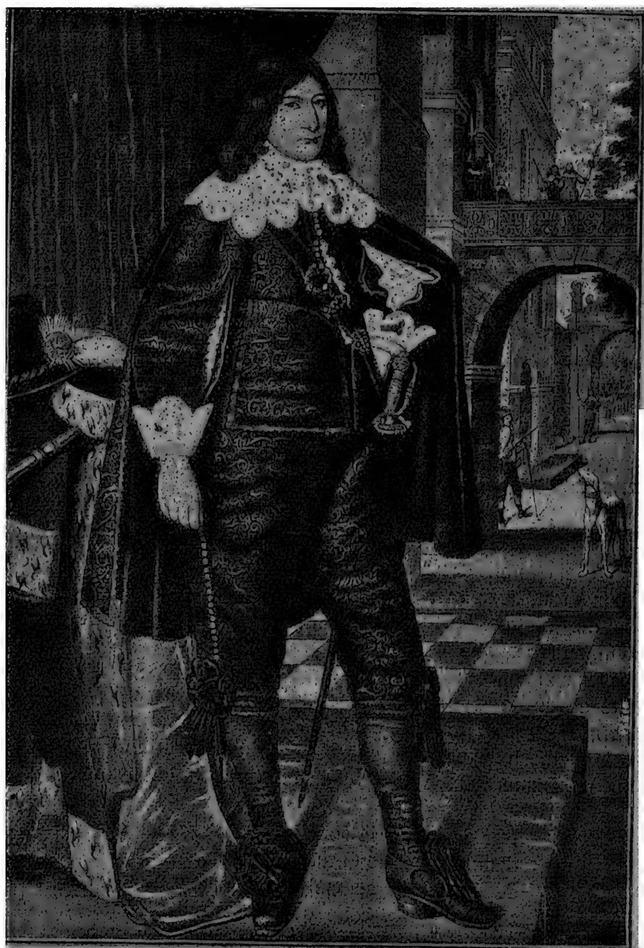
استعمار

فردریك گیوم همّ خویشرا مصروف بعمران نواحی خالی السّکنه کرد وبنحوی که امروز درمستعمرات افریقا یادرممالك وسیعهٔ امریکای شمالی و جنوبی مثل برزیل و آرژانتین و کانادا معمول است از خارجه مهاجرین بسیار جلب نمود و بوسیلهٔ اعطای امتیاز و تفویض اراضی و معافیّت از مالیات وحتّی مساعدهٔ نقدی جمعی کثیر ازخارجه بداخله آورد وایالت براندبورگ را مأمن و ملجاء فراریان و مقصّران ممالك همجوار قرار داد.

از هلند واز سایر نقاط آلمان واز فرانسه مردم بآنجا روی نهادند. یکسال قبل از نقض فرمان نانت [۱] (۱۸ اکتبر ۱۶۸۵) و فرمان پوتسدام [۲] (۲۹ اکتبر ۱۶۸۴) اعلانی چاپ کرده درفرانسه منتشر ساخت خطاب به پروتستانها که لوی چهاردهم درصدد آزار وتبعید آنان بود باین مضمون که: منتخب براندبورگ ابواب مملکت خود را گشاده است و خرج سفر مهاجرین را میدهد و تا ده سال آنانرا ازهرعوارضی معاف میکند وخانه وزمین وشغل به آنان عطامینماید. بزودی

---

(۱) _ Nantes　　(۲) _ Potsdam



فردریك گیّوم ملقب به منتخِبِ کبیر

(١٦٤٠-١٦٨٨)

براندبورگ دارای بیست هزار رعیّت مهاجر شد که ولایت را آباد کردند و در پایتخت برلن تغییرات مهمّه دادند. پنج فوج سرباز باختیار فردریک گذاشتند و اوّلین کارخانه های صنعتی را در پروس دایر کردند. از خیالات فردریک گیوم یکی این بود که درخارج از قارّهٔ اروپا هم مستعمراتی بدست آورد پس ابتداء سعی کرد که در دریای شمال بحریّه ای تشکیل بدهد و برای اکتشافات و تجارت در سواحل گینهٔ افریقا شرکت تجارتی و استعماری تأسیس نمود.

سیاست خارجه و استقلال پروس

فردریك گیوم همانقدر که درعمران داخلی مهارت وقوّت عزم بخرج داددرمهام خارجه‌نیزلیاقت ظاهرساخته ونتایج معتدبهی تحصیل کرد. چون دراین هنگام دولت سوئد و دولت لهستان باهم جنگ داشتند وقلمرو فردریك گیوم درمیان آن دوخصم واقع بود شیوهٔ دو روئی پیشگرفت وبدون هیچ ندامت وشرمی گاه با شاه سوئد شارل دهم گوستاو و زمانی با پادشاه لهستان ژان کازیمیر (۱) عقد اتّحاد بست و در ظرف یکسال از دوستی آن بموافقت این منتقل شد (۲۰ نوامبر ۱۶۵۶ ـ ۶ نوامبر ۱۶۵۷) و مزد حمایت و همدستی خود را از این و ازآن گرفت. مثلاً دولت لهستان درمقابل یاریهای فردریك گیوم اورا ازتابعیّت لهستان معاف داشته ریاست و امارت مطلقهٔ او را بر ایالت پروس رسماً شناخت. پس از آنکه صلح اولیوا(۲) (۱۶۶۰) منعقد شد این استقلال خانوادهٔ هوهن زوّلرن هم رسمی شد.

فردریك گیوم و لوی چهاردهم

پس از این وقایع منتخب کبیر محض حفظ استقلال خویش بمناسبت اینکه والی ایالت کلو بود وارد سیاست عمومی اروپای غربی شد وچنان مهارت بخرج داد که باوجود حقارت قلمروش تعادل سیاسی دول معظمه اروپا را درمقابل فرمانروائی مطلق لوی چهاردهم باختیار خود آورد. بمحض اینکه جنگ هلند شروع شد و هلندیها مشغول دفاع گشتند فردریك گیوم اوّل شخصی بود که بحمایت آنان برخاست و بقدری کوشید که

---

(۱) – Jean - Casimir (۲) – Oliva

تمام دول اروپا را باستثنای سوئد برضدّ لوی چهاردهم متّحد و متّفق ساخت. در سنهٔ ۱۶۷۴ در هجومی که بایالت آلزاس شد شرکت کرد و در پایان مصاف های مشهور تورن(۱) در تورخیم(۲) مغلوب شد (۵ ژانویه ۱۶۷۵).

فهربلین (۳) شش ماه بعد از این واقعه منتخب کبیر متوّجه سوئدی ها شد و در محلّ فهربلین در پنجاه کیلومتری برلن فتحی نمایان کرد (۲۸ ژون ۱۶۷۵). این فتح پروس و شکست سوئد همان نتایج مهمّه را داد که ظفر یافتن لشکر فرانسه برسپاه اسپانیا در محلّ روکروا (٤) داد و پس از این واقعه تفوّق و برتری آلمان چنان برسوئد ثابت شد که من بعد هیچوقت معکوس نگردید.

درظرف دو سال (۱۶۷۶-۱۶۷۸) ایالت پومرانی متعلّقه بسوئد بدست فردریك گیوم افتاد امّا بعد ازصلح نیمگ(۵) لوی چهاردهم محض رعایت دولت سوئد که نسبت باو وفاداری کرده بود فردریك گیوم را مجبور نمود که بموجب معاهدهٔ سن‌ژرمن اراضی متصرّفه‌را بدولت سوئد مسترد دارد (۱۰ او ۱۶۷۸). نتیجه‌ای که از این فتوحات برای منتخب کبیر باقی ماند همان عنوان معنوی و شهرت بزرگی بود که درسرتاسر امپراطوری آلمان کسب کرد.

تحصیل سلطنت نظر باین اقدامات عاقلانه و تدابیر و دوراندیشی که منتخب کبیر نمود پس از بیست سال در اوایل قرن هیجدهم پسرش فردریك اوّل توانست که دولت پروس را همدوش ممالك معظمه قرار دهد (۱۶۸۸-۱۷۱۳) یا بنا بر قول فردریك کبیر «پروس را برتخت شهریاران مستقر سازد.» فردریك اوّل فکری محدود داشت و بر خلاف اسلاف نه در جمع مال و نه درتجهیز سپاه کوشش ننمود. عاشق تجمّلات و سرمست از عجب و پندار بود بمحض وصول بامارت با امپراطور لئوپولد(٦) مشغول مذاکره شد که اجازه بدهد عنوان پادشاهی برخود بگذارد. لکن بااینکه درجنگ امپراطور باعثمانیان

(۱) - Turenne (۲) - Turckeim (۳) - Fehrbellin (٤) - Rocroy
(۵) - Nimègue (٦) - Léopold

مبالغ هنگفتی تقدیم داشت امپراطور تاسال ۱۷۰۰ عنوان پادشاهی را باو تفویض نکرد . در این تاریخ جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا شروع میشد و امپراطور برای تفوّق یافتن بر رقیب خود لوی چهاردهم بیش از پیش محتاج به مال ولشکر بود و فردریك اوّل که لشکری جرّار و مالی بسیار از پدر خود منتخب کبیر ارث برده بود ده هزار سرباز و شش میلیون تالر که معادل شصت میلیون فرانك است بامپراطور لئوپولد تقدیم کرد ودرعوض این مدد معتدبه امپراطور بموجب قرارداد موسوم بتاج (۱۶ نوامبر ۱۷۰۰) بفردریك اجازه داد که خود را پادشاه پروس بخواند .

پس فردریك در ۱۸ ژانویه ۱۷۰۱ درکونیگسبرگ جشنی عظیم ترتیب داد که چندین میلیون بمصرف آن رسید ، لباس ارغوانی مرصّع بالماس پوشیده و در حالتیکه صدتن پیشخدمت و خدمتکار اطراف او را داشتند تاج سلطنت را بدست خود برسر نهاد . دول معظمه در اوترك این پادشاه جدید را برسمیّت شناخته (۱۷۱۳) بااینکه خاندان هوهن‌زوّلرن شهر برلن را که کرسی ایالت براندبورگ محسوب میشد پایتخت قرار دادند مملکت آنانرا دولت پروس میگویند .

شاه سلحشور

فردریك اوّل کمی قبل از ختم قرار داد اوترك (در ۲۷ فوریه ۱۷۱۳) زندگی‌را وداع گفت و پسر بیست و پنج سالهٔ او فردریك گیوم اوّل بجای او نشست و همانروز اوّل از صد نفر پیشخدمت خاصّ سلطنت نود وشش تن را منفصل نمود و درجشن تاجگذاری بیش از ۲۵۴۷ تالرقریب سی‌هزارفرانك خرج نکرد . اسبان سلطنتی وکالسکه‌های تجمّلی واحجار کریمه واشیاء مرصعه را بمزایده گذاشت وقسمتی از ظروف زرین وسیمین پدرش را ذوب کرده بمصرف ضرب مسکوکات رسانید امّا هنوز دوماه ازجلوسش نگذشته دو فوج بمب انداز برلشکر پروس افزود .

فردریك گیوم فرد کامل خانواده هوهن زوّلرن و معرّف حقیقی جمیع صفات اعضاء آن دودمان است . ذاتاً وطبعاً سرباز بود وهرقدر بدیگران سختگیری میکرد

بخود نیز صعوبت میداد بقول خودش میخواست او را فرمانفرمای مطلق بدانند و در مقابل امرش کسی استدلال واحتجاج نکند ، میخواست فرمانش چون کوهی آهنین استوار وبی تغییر باشد ، درکارها طالب فواید عملی وحقایق محسوسه بود ودر حفظ مال وصرفه جوئی کارش بخسّت ولئامت میکشید ، ازعهد طفولیت حساب پول خود را بدقت هر چه تمامتر نگاهمیداشت و هر چه بدست میآورد بمرابجه میداد وبقول خودش همّش مصروف بودکه بچه تدبیر دیناری بردینارهای خود بیفزاید .

درسالیکه اگوست دوساکس پادشاه لهستان ببرلن آمد فردریك ازوی پذیرائی کرده ودر این باب مینویسد : « چون شاه لهستان از برلن باز گشت امر دادم که کما فی السّابق نهایت صرفه جوئی را درمخارج منظوربدارند . مقرّرکرده ام که روزی ۹۳ تالر (۳٤۰ فرانك) بیشتر بمصرف نرسانند ونظرم این است که ازاین مبلغ هم حتّی الامکان چیزی بکاهم . وقتیکه علیا حضرت ملکه‌هم اینجا بیایند این مبلغ را به پنجاه و پنج تالر (۲۰۰ فرانك) میرسانیم . »

فردریك رفتار واحوالی شبیه باوساط النّاس و ذوقی چون روستائیان داشت . جز کشیدن سیگار تفریحی نمیشناخت ، شبها در محفلی موسوم بمحفل تنباکو حضار بسلامتی اوچپق میکشیدند وحتّی المقدور برای صرفه جوئی در شرب آب جو امساك میکردند . این پادشاه هم‌مثل‌لوی‌چهاردهم نسبت بوظایف سلطنتی‌خویش تصوّراتی عالی داشت و میگفت « خداوند پادشاهان را سلطنت نمیدهد که در تحصیل لذات وقت بگذرانند ، تفویض قدرت بآنان برای تمشیت اموراست ، پادشاهان برای کار کردن خلق میشوند واگرطالبند که شرافتمندانه سلطنت برانند باید شخصاً کارهای خود را اداره کنند . » این فکر در دماغ او وجانشینانش راسخ شده بود که « رئیس کل قوی و وزیر مالیه و نخستین خدمتکار پادشاه پروس هستند » بعبارة اخری افراد خاندان هوهن زوّلرن یك سلطان خیالی تصوّر میکردند که بر ملك پروس حکمفرماست و بر خود واجب میدانستند که مانند مطیع ترین خدمتکاران باین سلطان خیالی خدمت کنند ، درواقع سلطان پروس خدمتگزار سلطنت پروس محسوب

میشد، وزراء ومستشاران درساعت هفت صبح بایستی سرکار حاضر باشند وتاوظیفهٔ خودرا بانجام نمیرسانیدند حقّ خروج ازاداره نداشتند، ازدیر باداره آمدن یازود



فردریك گیوم اوّل ملقّب به شاه سلحشور
(۱۶۸۸ ـ ۱۷۴۰)

رفتن جریمه میشدند، اگر وزیری ازیك جلسه هیئت وزراء غائب میشد شش ماه حقوق او را توقیف میکردند ودر صورت تکرار از خدمت منفصلش میساختند.

اداره و استعمار

فردریك گیوم نیز مثل اسلاف خود هیچ چیز ازوسایل ترقّی و آبادی پروس را از نظر دور نمیداشت ، در طرز تشکیلات مملکتی تغییراتی داد وجمیع شعب را تحت اختیار هیئتی درآورد موسوم به هیئت عالیه مالیه و جنگ و خالصه که خود غالباً ریاست آنرا عهده‌دار میشد. نواحی کم جمعیّت را بوسیلهٔ جلب مهاجران وفراریان ممالك اطراف آباد کرد. ازایالت سالزبورگ(۱) یکدفعه بیست وپنجهزار مهاجر به پروس کوچ نمود وفردریك این مهاجرت را « نعمت خدائی » نام نهاد. اعلانی بزبان آلمانی و فرانسه چاپ و در اطراف و اکناف اروپا منتشر کرد که هرکس مایل بمهاجرت بخاك پادشاه پروس باشد کرایه وتوشهٔ راه او پرداخته میشود و بمحض ورود وجهی بعنوان مساعده و زمین و ابزار کار ودواب وبذر کافی مجّاناً باو داده خواهد شد. فردریك گیوم باین تدبیر توانست ۳۳۲ قریه و یازده شهر فقط در پروس آباد کند وجمعیّت آن ایالت را از ۴۰۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰ برساند. کارخانه ها را توسعه وترقّی داد خاصه دستگاه‌های ماهوت بافی که بزودی رفع احتیاج لشکر را از اجناس خارجی کرد و فردریك با کمال تکبّر و افتخار میگفت امروز سپاه ما بماهوت وطنی ملبّس میشود و سالی ۴۴۰۰۰ توپ پارچه هم بخارجه میتوانیم بفروشیم ، باین تدابیر عایدات خود را باضعاف بالابرد ، سالی هفت میلیون ونیم تالر (متجاوزازصدمیلیون فرانك) بدست میآورد و بواسطه صرفه جوئی دقیقی که داشت در خزانهٔ قشون نیز همین مقدار ذخیره میکرد.

لشکر پروس

کار عمدهٔ فردریك گیوم ترقّی لشکر بود وبهمین جهت اورا شاه سلحشور لقب داده‌اند. از روزگار کودکی شوق سربازی در او پیدا شده بود و مثل پطر کبیر که در قریهٔ پرِاُب راجنسکوی فوجی از کودکان را نظام خود ساخت فردریك گیوم هم دسته ای از اطفال را فراهم آورد چون بتخت شاهی نشست چنانکه دیدیم هیچ هوس بتجمّلات سلطنتی نداشت مگر یك هوس که در راه آن دوازده میلیون تالر (متجاوز از ۱۲۰ میلیون فرانك)

(۱) _ Salzbourg

بمصرف رسانید وآن عبارت بود از جمع آوردن فوجی مردان قوی بنیه ودرشت اندام که فوج قراولان و بمب اندازان او باشند. بعضی از این غولان را با صرف سیصد هزار فرانك بدست آورد.

فردریك گیوم میخواست لشکررا بسیار نیرومند کند چرا که سپاه را اساس هر امنیّت و پایهٔ هر اطمینانی میدانست و در دستوری که راجع بطرز تربیت ولیعهد خود موسوم به فردریك ثانی نوشته است این عبارت دیده میشود: «عشق حقیقی حرفهٔ سربازی را در دل فرزند من جای بدهید و او را معتقد سازید که درعالم هیچ چیز پادشاهان را بافتخار وظفر نایل نمیسازد مگر شمشیر ــ پادشاهی که این تیغ آبدار را دوست ندارد وافتخار بی نظیر را در سایهٔ شمشیر و بوسیلهٔ شمشیر نجوید حقیر ترین و پست ترین مخلوقات روی زمین است، عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه برلب شمشیر آبدار دهد.» چون میخواست که پروس وسعت بیابد روز بروز در تقویت سپاه میکوشید و میگفت: «با قلم جهان گیری نتوان کرد، پادشاهان فتح ممالك و ضبط مسالك باستعانت شمشیر کنند.»

سکنهٔ قلمرو فردریك گیوم به دو میلیون ونیم میرسید، عدّهٔ قشون که در ۱۷۱۳ ۴۵۰۰۰ نفر بیشتر نبود بهمّت این پادشاه درسنهٔ ۱۷۴۰ بهشتاد وسه هزار بالغ شد درصورتیکه خانوادهٔ سلاطین اطریش با داشتن بیست وچهار میلیون رعیّت صد هزار نفر سرباز نداشتند.

این سپاه جرّار مثل سایر قوای نظامی آن زمان بوسیلهٔ منادیان مخصوص جمع آوری میشد، این منادیان درآلمان و ممالك همجوار خاصه ایالات شرقی فرانسه گردش کرده داوطلب میگرفتند یانظامیان دول دیگر را بفرار ازخدمت وهجرت به پروس وامیداشتند. امّا اخذ نفرات در خارجه گران تمام میشد وگاهی تولید مشکلات سیاسی میکرد. ازاین راه نتیجهٔ کافی بدست نیامد وفقط چهل هزارنفر سرهم رفته داوطلب گرفته شد. پس فردریك گیوم برآن شد که ازخود پروس سرباز بگیرد و این اصل را وضع نمود که «جمیع افراد مملکت موظّف بخدمت درنظام هستند.»

این فرمان درقرن هیجدهم مطلب تازه‌ای بود . امّا امروز اساس تجهیز نظام ملّی و تشکیلات لشکری ما محسوب میشود . لکن در عمل تمام اهل پروس مشمول نظام نمیشدند ، اکثر اهالی بلاد وارباب حرف و صنایع را معاف کردند و تقریباً فقط از دهقانان سرباز میگرفتند . از لحاظ سربازگیری مملکت را بچندین ناحیه تقسیم نمودند ، هر فوجی بیك یاچند ناحیه اختصاص داشت وهرساله بقدرلزوم ازاهل آن نواحی سرباز میگرفتند ، اشخاصی که باین طرز وارد قشون میشدند اصولاً دورهٔ خدمتشان بیست سال بود لکن در عمل بعد ازیکسال خدمت غالب آنانرا مرخص میدادند و در مقابل افراد داوطلب که هسته و مغز لشکر محسوب میشدند مدّت خدمتشان انتهائی نداشت ، چنانکه درزمان فردریك دوّم افراد پنجاه ساله درلشکر پروس بسیار دیده میشد .

این سپاه نیمه ملّی که افرادش تقریباً ازملّت گرفته میشد درنفس الامر لشکر اشرافی بود چراکه فردریك گیوم جزنجباء واشراف هیچکس را برتبهٔ صاحبمنصبی نمیرسانید . مایل نبود که سربازان عادی هرقدر هم لایق و شجاع باشند از درجهٔ صاحبمنصب جزء تجاوز کرده بدرجات عالیه ارتقاء بیابند و این ترتیب هنوز هم بدقّت کامل در نظام آلمان محفوظ و منظور است . فردریك گیوم لازم میدانست که صاحبمنصبان عالم باشند ازاین جهت مدارس چند برای تعلیمات نظامی تأسیس نمود .

بزور تمرین و مشق که هزاران بار تکرار میشد فردریك گیوم سربازان خود را مثل آلات بیروح و متحرّکین بلااراده کرد تا بحدّی که چندین هزار نفر هنگام مشق چنان باتوافق وانتظام اعمال نظامی را اجرا میکردند که گوئی نفس واحد هستند . در باب چابکی و چالاکی لشکریان و دقّت آنان در حرکات و سکنات و پر کردن تفنگ و تیراندازی مورّخین راه مبالغه واغراق پیموده اند ، آنچه مسلّم است پیش از آن زمان هیچ سپاهی بآن پایه از حسن انتظام نرسیده بود و پیشرفت پروس در جنگهای اواسط قرن هیجدهم بیشتر مبتنی بر این کار آزمودگی و پختگی نظامیان بود و دول اروپا طرز تعلیم و تربیت لشکر پروس را در نظام خود تقلید کردند .

فردریك گیّوم اوّل و سیاست خارجی

فردریك گیوم سپاهی را که با آن عشق مفرط در مدّت سی سال سلطنت خود تدارك دیده بود داخل هیچ نوع جنگ سختی نکرد و آنرا از ائتلاف قوی محفوظ داشت. مثلاً اگر با دولت سوئد وارد جنگ شد از آن جهت بود که لشکر سوئد در میدان پولتاوا (روسیه) مضمحل شده وشارل دوازدهم در عثمانی متواری بود و فردریك گیوم مانعی برای حمله به ایالت پومرانی نمیدید پس قلعه استرالسوند را (در دسامبر ۱۷۱۵) محاصره و فتح کرد و بموجب عهد نامهٔ استکهلم در سنهٔ ۱۷۲۰ بطور قطع مالك آن شد. در حقیقت این لشکرکشی را از آن جهت کرد که خطری تصوّر نمیشد واز این رو درحقّ اوگفته اند که «تصوّر جنگ را دوست میداشت لکن ازحقیقت آن گریزان و محترز بود.» همّ خود را فقط مصروف تدارك سپاه و فراهم آوردن وسایل نیرومندی پروس کرد و استعمال آن وسایل‌را به فرزند خود فردریك ثانی واگذاشت.

با وجود این کار فردریك گیوم خالی از اهمیّت نبود و فردریك ثانی درحقّ پدر خود از روی انصاف چنین میگفت: «آن پادشاه کارهای بزرگ کرد تا آب و خاك پروس را بقائی هست آثارتدابیر حسنهٔ او برملّت پروس باقی خواهد ماند.»

عهد جوانی فردریك ثانی

فردریك ثانی معاصر لوی پانزدهم ولوی شانزدهم چهل و شش سال پادشاهی راند (۱۷۴۰ـ۱۷۸۶) وی از مردانی است که صفحهٔ اروپارا تغییرداده ودولت کوچك پروس‌را بسلطنتی عظیم مبدّل ساخته است.

فردریك ثانی ایّام کودکی را در سختی گذرانید زیرا که خلق و ذوق وطرز فکر و جنس خیالات او موافق میل پدرش نبود. فردریك گیوم نمیخواست که پسرش بهر چه او مایل نیست متمایل باشد و از هرچه او میخواهد بگریزد. آن پادشاه سلحشور از لطایف و ظرایف متنفّر و از علوم و فنون بی بهره و گریزان بود، جز بحسن ترتیب امور وانشاء ساده اداری بچیزی توّجه نداشت، فلسفه‌را حقیر

میشمرد و جزء « باد هوا » میدانست . امّا هیچ چیز برای ولیعهد مطبوع تر از شعر وفلسفه نبود واز همان روزگار کودکی با وجود منع وتهدید پدر شبها درنهان کتاب میخواند ونورچراغ را در زیرروپوش بخاری مستور میداشت؛ ولیعهد بیشتر بکتب فرانسه مایل بود یکی بواسطه ذوق فطری ، دیگر بسبب آنکه دایه‌اش مادموازل راکول(۱) وللهٔاش دوهان دوژان دون(۲) پسر یکی ازمنشیان تورن هردوفرانسوی بودند . فردریك دوّم از استعمال دود و مهمانیهای مفصّل و مجالس شرب و بزم و شکار تنفّر داشت ، خسیس و صرفه‌جو نبود و عشقی مفرط بامور نظامی نداشت و معلوم است که هریك از این اخلاق وافعال درچشم پدرش خطائی منکر وجرمی عظیم مینمود و پسر را از روی تحقیر و توهین « مارکی کوچك » یعنی آقا زاده خطاب میکرد و میگفت توکارهای مرا برباد خرابی خواهی داد ومحض اینکه عادات و اخلاق فرانسویان را ترك کند پسر را در ملاء عام با مشت و عصا کتك میزد و گاهی اورا بزمین افکنده و مجبور ببوسیدن پای خود میکرد .

این رفتارخیلی برولیعهد گران آمد ، درسنّ ۱۸ سالگی عازم فرار بانگلستان شد وبا یکی از دوستانش که صاحبمنصب ژاندارمهای گارد وپسریکی ازسرداران کهن سال فردریك گیوم بود وکات نام داشت رخت سفر بربست (او ۱۷۳۰) . امّا هردو گرفتار وبعنوان فراری قشون بمحکمهٔ نظامی جلب شدند ، محکمه ازدادن رأی مضایقه واز خود سلب صلاحیّت نمود ، پس شاه شخصاً مبادرت بصدور حکم کرد و پسر را از خدمات نظامی خارج و در قلعهٔ کوسترین (۳) محبوس نمود . در موضوع کات محکمه حکم بحبس ابدی داد امّا پادشاه حکم محکمه را باعدام مبدّل ساخت ، فرمان داد محکوم را بپای قلعهٔ کوسترین برده پیش چشم ولیعهد سربریدند (نوامبر ۱۷۳۶) .

تربیت ولیعهد : چندی بعد حبس قلعه‌را مبدّل بتوقیف در شهر نمود ویکسال تقریباً ولیعهد را بشغل مستشار خالصه منصوب کرد . در این

---

(۱) - Rocoul (۲) - Duhan de Jandun (۳) - Custrin

مدّت ولیعهد یکی از اعضاء مالیّه و سر پرست املاك پدری بود. صورت محاسبات را نزد او میآوردند و او تفتیش ورسیدگی میکرد وترتیب زراعت مزارع را کاملاً میآموخت و عملاً ازرشته های مختلف امورملکی پروس استحضار یافت. پس ازآن مجدّداً وی را بادرجهٔ سرهنگیواردقشون کردند و ریاست فوج ساخلوی نیوروپین(۱) را که از بلاد صغیرهٔ ایالت براندبورگ است بوی سپردند. فردریك دوّم در این محل چون رئیس یکدسته از نظامیان بوداز جزئیّات امور لشکری وقوف یافت و بحقایق امورمطلع شد. پدرش میگفت قصدم این است که بدانی: «کفش نظامیان چطور است و در خارج چقدر دوام دارد.» فردریك شخصاً در اخذ نفرات و توزیع اسلحه و مهمّات و تقسیم غذای افراد و مشق و تعلیم و سان قشون حضور داشت. یکی ازعلل خفیّه لیاقت فردریك همین تربیت عملی بود برخلاف ولیعهد های فرانسه که در کنج خانه تعلیمات میگرفتند. بعد از آنکه کاملاً لیاقت خود را نشان داد و بکمال رسید پدر او را اجازه داد که چندی بمیل خودزندگی کند و او هم دور ازشهر برلن ودور ازپدر قلعهٔ رینس برگ(۲) را مقام خویش قرارداد.

ایّام توقّف ولیعهد در رینس برگ

فردریك دراین محل در ضمن رسیدگی بامور فوج خود که نمونهٔ عالی افواج پروس محسوب میشد ودرعین مراقبت بکاراملاك خالصه و رسیدگی باجاره و استجاره مزارع قوای جوانی و سنّ بیست و سه سالگی خویش را وقف آموختن علوم وفنون و حکمت و ادب کرد «بیش از یکنفر راهب» کتاب میخواند و از این وقت با مطالب معقول خو گرفت چنانکه بعدها درعین جنگ ولشکر کشی هم روزی یکی دو ساعت وقت خود را صرف مذاکرات ادبی و محاورات فلسفی میکرد و بصدای بلند تیاتر های کرنی(۳) و راسین(٤) شعرای فرانسه را که محبوب او بودند میخواند و تفسیر و تأویل مینمود ولغت فرانسه را هم مثل زبان مادری آموخت و از آن پس چون بپادشاهی رسید غالباً بآن زبان صحبت میکرد و گاهی احکامی

(۱) ـ Neu-Ruppin (۲) ـ Reinsberg (۳) ـ Corneille (٤) ـ Racine

هم بفرانسه صادر میئمود . شعر میساخت ، نی میزد وقطعات موسیقی ترکیب میکرد ، با ولتر مرتباً مکاتبه داشت ولی در عین جستجوی لذات و خوشگذرانی بفکر فایدهٔ مملکت بود ، یکشاهی خرج تجملات نمیکرد و دیناری به بهای تابلوی نقاشی ومجسمه نمیداد ، حتی وقتی شروع به بنای پوتسدام و قلعهٔ سان‌سوسی(۱) نمود که مبلغ وجوه پس انداز خودش کفایت آن مصارف را میکرد ، آنگاه محض افزایش جلال و شکوه مملکت دست بساختمان آن عمارت زد . تفرج و تفریح در عمارت رینس برگ او را از توجه بامور سیاسی باز نمیداشت ، بدقت تمام احوال ملل را مطالعه مینمود واز منابع ثروت ومراکز قوای آنان استخبار میکرد وازنقشه های مخفی دول استکشاف مینمود ، بقوهٔ توجه و تفکر دراین قبیل امور خود را حاضر میساخت تا چون پدرش چشم بهم گذارد و سلطنت باو برسد عاری و بیگانه از عمل نباشد .

سلطنت فردریك دوم

واقعه ای که ولیعهد انتظار داشت واقع شد وپدرش در سی‌و یکم ماه مه ۱۷٤۰ مملکت را باو گذاشت ورفت . سه هفته بعد فردریك دوم درکاغذی که به ولتر نوشته چنین مینگارد : « من از یکطرف ۱٦ « گروهان » و ٦ اسکادرون سوار و یك اسکادرون گارد بقوای خود افزوده‌ام واز طرف دیگر شالودهٔ آکادمی جدید را ریخته‌ام . » تمام شخصیت فردریك از این دو کار او معلوم میشود .

دراین وقت ۲۸ سال داشت ، فکرش در روشنی و طلاقت نظیر فرانسویان بود و مسیو لاویس در حق او گفته است : « هیچ فرانسوی ساکن در مملکت فرانسه هم باندازهٔ او دارای روح فرانسوی و صاحب ذوق در ادبیات قدیمهٔ فرانسه نبوده است . » قوای دماغ او درسرعت تصور وتصمیم وعمل بی نظیر بود ودرغالب مباحث نیشی وکنایه‌ای بکار میبرد ، ابداً وفا ومهر وعاطفه را نمیشناخت ، هیچوقت درمسائل سیاسی تصور عزت نفس و منع وجدانی ومقتضای شرافتمندی را بخاطر

(۱) ـ Sans - Souci

خطور نمیداد، تا پای نفعش در میان بود بعهد خود وفا میکرد وچون کار اندکی از
سود او منحرف میشد پیمانرا میشکست . فردریك دوّم تابع این عقیدهٔ خلاف اخلاق



فردریك دوّم ملقّب به کبیر در سن ۲۸ سالگی
(۱۷۱۲ _ ۱۷۸۶)

بود که ظفر وغلبه حق شکنی وظلم را پامال ومحو میسازد و میگفت : « در مسائل ملك و ملّت شخص باید هر وقت فرصت میبابد بهره بر دارد ، فقط وقتی مردم اورا مقصّر وخطاکار خواهند گفت که مجبور شود هرچه گرفته است مسترد بدارد . »

فردریك محیل و دسیسه کار بود ' در تحریك حسد و رقابت و بسط دایرهٔ سوء ظن و عدم اعتماد دستی قوی داشت ' بمناسبت جلوس خود سفیری بانگلستان وسفیری بفرانسه‌فرستاد ' نخستین موسوم به تروچس[1] و دوّم موسوم به‌سرهنگ کاماس[2] بود . در دستوری که بسفیر انگلیس نوشت این عبارت دیده میشد : « هر وقت بمردم فرانسه میرسی نسبت بانگلیسها خیلی اظهار دوستی بکن اگر چه عدّهٔ فرانسویان بسیارقلیل هم باشد ' مخصوصاً اعزام سرهنگ کاماس را خیلی اهمیّت بده و از روی حسد و رقابت بگوکه سرهنگ مزبور طرف توّجه ومحل اطمینان پادشاه است و مأموریتش بفرانسه بسیار اهمیّت دارد . »

و همچنین بسفیر فرانسه دستور میداد که « چون بفرانسه رسیدی بکاردینال فلوری احترام کامل بجا بیاور ' اگر تعارف و الفاظ میان تهی بخرج تو دادند تو نیز مقابله بمثل بکن و اگر دم از راستی زدند دم از صداقت بزن ' مخصوصاً آتش رقابت میان فرانسه و انگلیس را دامن زده و تحریك کن . »

پیشهٔ سلطنت

فردریك دوّم هم باندازهٔ پدرش مقتصد وصرفه جوشد وحتّی دراواخر عمرکار حرص او بدنائت ولئامت کشید . خزانهٔ دولت را بمنزلهٔ تابوت‌العهد بنی اسرائیل محسوب میداشت که « لایمسّهٔ الاّ المطهرون . »

خزانهٔ شخصی خود را گنجی میدانست که هیچوقت نبایستی دیناری از آن خرج شود مگر « محض دفاع مملکت و رفع آلام ملّت » . فردریك دوّم هم مثل پدرش خود را خدمتگزار پادشاه ذهنی وخیالی پروس معرّفی میکرد ومیگفت « من اوّلین خادم رعیّت خود هستم . »

این شهریار بسیارکار میکرد ' فصل تابستان ساعت سه بعد ازنصف شب و فصل زمستان ساعت چهار برمیخاست ومراسلات چاپاری راشخصاً بازمیکرد ومیخواند و چهار نفر منشی را که در پرکاری مثل سیاهان افریقا بودند برای صدورجواب خسته و در مانده میکرد . چون هر چیز را خود رسیدگی مینمود و در هرکاری

(۱) ـ Truchess (۲) ـ Camas

شخصاً تصمیم میگرفت اورا « وزیر واحد و وزیرعام » مملکت گفته اند. یکروز هم در مدّت عمر از این پرکاری و کوشش خسته نشد، این طرز تمرکز امور در دست شخص واحد و فلج کردن سایر مراکز مهمّات نتایج بسیار بد عاید مملکت پروس ساخت، تا دستی قوی چون دست فردریك چرخ کار ها را میگردانید همه چیز منظّم بود، لکن بمحض رفتن اوچرخ ازکار بازماند وفنرها گسیخته شد بطوری که بیست سال بعد ازوفات فردریك دوّم دولت پروس بیك ضربت ناپلئون درمحل ینا(۱) مضمحل گردید (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶).

کشورگیری

فردریك دوّم با گرفتن ایالت سیلزی از دولت اطریش و تجزیهٔ پروس لهستان از دولت لهستان مملکت خودرا وسعت کافی بخشید.

مناقشات مربوطه بالحاق ایالت سیلزی در بیست و سه سال اوّل سلطنت فردریك دوام داشت و موجب سه جنگ شد که موسوم بجنگهای سیلزی هستند (۱۷۴۰-۱۷۶۳). دوجنگ اوّل مصادف با منازعات برسرورائت تاج وتخت اطریش وسوّم معروف بجنگ هفت ساله بود. دراین زدوخورد اخیر دولت پروس با ممالك متّحدهٔ اروپا (اطریش، فرانسه و روسیه) مواجه شد و اگرچه فاتح بیرون آمد لکن قوایش ضعیف وتوانائیش مبدّل بناتوانی گردید. (۲)

امّا تصرّف پروس لهستان تا این درجه موجب دردسر برای فردریك نشد، مدّتی مدید بمذاکرات سیاسی و ارسال رسل صرف شد و جنگی اتّفاق نیفتاد، الحاق این ایالات چون اسباب اتّصال براندبورگ به پروس شد درواقع آمال خانوادهٔ هوهن زولرن را که عبارت بود از توحید قلمرو خویش بانجاح رسانید.

امور داخله

بیست وسه سال آخرعهد فردریك دوّم بجبران خسارات جنگ هفت ساله و آبادی و استخراج منابع ثروت داخلهٔ مملکت گذشت. ابتداء فردریك دوّم خزانهٔ خالی قشون را معمور ساخت وقورخانه ها و

---

(۱) - Iéna

(۲) - برای اطلاع از تفصیل این جنگها بفصل ششم این کتاب رجوع شود

انبار های جدید برای مهمّات جنگی تهیّه دید آنگاه بتبعیّت اجداد خود شروع باستعمار کرد . دومأمور دائمی درشهر هامبورگ وفرانکفورت قرارداد که کارشان جلب مهاجرین بود وباین ترتیب سیصد هزار مهاجر بداخلهٔ مملکت آورد و نهصد قریه آباد کرد . فقط در ایالت سیلزی که در جنگ هفت ساله خرابی بسیار دیده بود شصت هزارنفر جای داد و مالکین معتبر را مجبور نمود که دراراضی خود هریك قریه ای بسازند . گاهی کار استعمار و جلب مهاجرین بغارت و ترکتاز منجر میشد ، مثلاً درابتدای سال ۱۷۷۱ که قشون پروس قسمتی ازاراضی لهستان را بتصرّف درآورد فردریك فرمان داد که هفت هزار دختر از لهستان گرفته بایالت پومرانی برده و آنجا بشوهر بدهند . اولیای دختران مجبور بودند برسم جهیز یك گاو ودو خوك ویك تختخواب وسه دوکا (مسکوك طلا) بصبیّه خود بدهند .

فردریك سعی بلیغ داشت که جنس مزروعات را خوب کنند و تا ممکن است باراضی زراعتی بیفزاید ، ازاین جهت باطلاقهای وسیعی را خشك کرد وقریب پانصد کیلومتر مربّع بر اراضی قابل زرع افزود . صنایع را هم ترویج مینمود و بوسیلهٔ ازدیاد ثروت ملّی عواید دولتی را هم تکثیر میبخشید . همچنین فردریك جدّ وافی درتعلیم وتربیت ملّت بخرج میداد واین کار اودرآن عهد کمتر نظیر داشت . مدارس بسیار باز کرد و اگرچه کاملاً عملی نشد تعلیمات را اجباری نمود . ژزویت هائیکه ازممالك مغربی اروپا نفی بلد میشدند بهپروس پناه آورده درمدارس بتعلیم مشغول میگشتند . فردریك محض تکمیل وحدت ایالات خود مقرّر داشت که قوانین مختلفه و مختصّهٔ محلّی را منسوخ داشته و قانون واحد بجای آنها وضع و مجری نمایند .

اگر بدقّت دراعمال این پادشاه حکیم بنگریم می بینیم که اصلاح اساسی نکرده وتغییری عمیق دراوضاع اجتماعی سابق نداده است . ترتیب طبقات ممتازه واصناف مختلفه را کماقی السّابق محفوظ داشت بقسمی که هیچکس از طبقهٔ خود نمیتوانست تجاوز کند . رعیّت بطبقهٔ (بورژوا) کسبه و توانگران شهری نمیرسید وآنان هم برتبهٔ نجبا نایل نمیشدند . در واقع پروس مثل قرون وسطی بحال خان خانی باقی

ماند و مهمترین طبقات اهالی آن نجبا یا یونکرس بودند و اراضی و املاك مملکت بشاه و دولت و این طبقه تعلّق داشت. تمام صاحبمنصبان و عمّال درجه اوّل کماکان از این طبقه استخدام میشدند و سایر مردم (تودهٔ رعایا) که اکثریت هم داشتند درحال عبودّیت ورقیّت ماندند کارشان بیگار و سخره بود و با مزارع بمعرض بیع و شری درآمده و اباً عن جدٍّ توقف درقرای معیّنه بآنها ارث میرسید هیچوقت حقّ تبدیل مکان ومهاجرت نداشتند مگر باجازه مالك که اختیار تغییر محل ونفی ومصادره با او بود. امّا طبقهٔ بورژوا که کسبه وتوانگران مقیم شهر باشند درهیچ یك از نقاط مملکت حتّی در ولایات مشرقی هم اهمیّت سیاسی واجتماعی نداشتند زیرا که مملکت اساساً فلاحتی بود.

نتایج سلطنت فردریك

از زحمات فوق‌العادهٔ فردریك دوّم در مدّت چهل وشش سال سلطنت او نتایج ذیل بدست آمد: جمعیّت مملکت سه‌برابر و وسعت خاك دوبرابر شد، درسال ۱۷٤۰ که فردریك دوّم بتخت نشست مساحت مملکت ۱۲۰،۰۰۰ کیلومتر مربّع بود و در سال وفاتش (۱۷ او ۱۷۸٦) بدویست هزار بالغ شد. همچنین عدد سکنه از دومیلیون و نیم بسه میلیون رسید. لشکر از هشتاد هزار بصد و شصت هزار نفر بالا رفت و چون جنود متّحدهٔ ممالك اطریش وفرانسه وروسیّه را درهم شکست نخستین مقام اهمیّت را در اروپا احراز نمود. در خزانهٔ قشون ٥٥ میلیون تالر ذخیره شد که بحساب امروز ۱۷۰۰ میلیون فرانك میشود. درموقع تنظیم مسائل بین‌المللی شاه‌پروس را در ردیف سلاطین فرانسه و انگلستان واطریش و روسیه قرار میدادند. عجب این است که چنین ترّقی وافزایش قدرتی درکمتر از نیم قرن حاصل شد پس رعایای فردریك حق داشتند که او را فردریك بیهمال نام بدهند.



فصل پنجم

دولت اطریش در قرن هیجدهم
وصیت و فرمان پراگماتیک . ماری ترز .
اصلاحات ژوزف دوم

در قرن هیجدهم عادت بر آن جاری شد که مجموع ایالات و ممالك متعلّقه بخانوادهٔ هابسبورك را دولت اطریش بگویند درصورتیکه اطریش یکی از جمله ممالك کثیره ای بود که این خانواده بر آن فرمانروائی داشتند. دولت اطریش در آغاز قرن هیجدهم هنگام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا وسعت فوق العاده یافت لکن در اواسط همین قرن بنا بر مناقشاتی که راجع بوراثت سلطنت اطریش فیما بین دول معظمه بر خاست این مملکت میدان تاخت و تاز دول و مرکز سیاست اروپا گردید . در سنوات (۱۷٤۱-۱۷٤۸) پروس و فرانسه و اسپانیا و امراء آلمان برای اضمحلال اطریش متّحد شدند و اگر ثبات قدم و نیروی ارادهٔ ماری ترز نمی بود اطریش بکلّی تجزیه میشد . امّا فقط ایالت سیلزی را از دست داد و در جنگ هفت ساله کوششهائی که برای استرداد آن کرد مفید واقع نگردید (۱۷۵٦-۱۷٦۳) . درسال (۱۷۷۲) دولت اطریش قسمتی از مملکت لهستان را ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخته فقدان ایالت سیلزی را جبران نمود .

پس از ختم آن جنگهای طولانی دونفر از پادشاهان اطریش یکی ملکه ماری ترز و دیگر ژوزف دوّم (۱۷۸۰-۱۷۹۰) دست بآبادی واصلاح مملکت خویش نهادند و همانطور که خانوادهٔ هوهن زولرن در پروس موفّق باصلاحاتی شده بودند اینان نیز درکارهای خویش کامیاب گشتند . مقصود عمدهٔ سلاطین اطریش هم مثل پادشاهان پروس ایجاد تشکیلات واحده و مزج ایالات مختلف و متشتّت بیك مملکت متّحد بود و این خیال را صد و پنجاه سال قبل هنگام جنگهای سی ساله فردیناند دوّم نیز درمخیّله خطور میداد.

قلمرو دولت اطریش

درآغازقرن هیجدهم دولت اطریش مرکّب بود اوّلاً ازایالات موروثه یعنی ایالات اطریش و دوك نشینهای استی ری (۱) وکارنتی (۲) وکارنیول (۳) وکنت‌نشین تیرول (٤) . ثانیاً مملکت



دولت اطریش در قرن هیجدهم

بوهم (٥) و مملکت هنگری (٦) . درآخر قرن هفدهم بموجب عهدنامه کارلُوتسی (۷) (۱۶۹۹) مقداری از اراضی عثمانی هم باین مملکت اخیر الحاق شده بود .

(۱) - Styrie (۲) - Carinthie (۳) - Carniole (٤) - Tyrol (٥) - Bohême
(٦) - Hongrie (۷) - Carlovtsi

همچنین ولایت میلان و ایالت ناپل و ساردنی در ایطالیا و هلاند هم بموجب عهدنامهٔ اوترك و راشتات جزء قلمرواطریش محسوب میشد ودرواقع سهمی بود که از حقّ وراثت سلطنت اسپانیا باطریش رسید.

درعهد شارل ششم این تقسیمات اراضی کراراً تغییر یافت (از ۱۷۱۵ تا ۱۷٤۰). خانوادهٔ اطریش درسنهٔ ۱۷۲۰ بموجب قرارداد مادرید برای ختم مناقشات جدیده که با دولت اسپانیا پیش آمد (۱۷۱۷ـ۱۷۲۰) ساردنی را در ایطالیا با سیسیل معاوضه کرد. سپس نظر بدخالتی که اطریش در نزاع وراثت تاج وتخت لهستان کرد بموجب عهدنامهٔ وین (۱۷۳۵) سیسیل وناپل را ازدست داد امّا درمقابل دوك نشین پارم[۱] را درجوار میلان ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخت.

اطریش در جنگ جدیدی که با عثمانیان کرد (۱۷۱۵ـ۱۷۱۸) پس از فتح پرنس اوژن[۲] درظاهرشهر بلگراد (۱٦او۱۷۱۷) بنا برمقررات عهدنامهٔ پوجاروات[۳] مجبورشد که ولایت سرحدّی تمسوار[٤] را که جزء مملکت هنگری است به عثمانیان وا گذارد.

عهدنامه‌ای که حدود قطعی متصرّفات عثمانی را ساحل جنوبی رود دانوب قرار داد قسمتی ازایالت والاشی[٥] تاحدودآلوتا[٦] وساحل یمین دانوب را ازاونا[۷] تا تیموك[۸] بعبارة اخری قسمتی از بوسنی[۹] و بلگراد و تقریباً تمام صربستان کنونی را بدولت اطریش ملحق ساخت.

امّادرنتیجهٔ جنگ دیگرکه باعثمانیان پیش‌آمد(۱۷۳۷ـ۱۷۳۹) بموجب عهدنامهٔ بلگراد (۱۷۳۹) این قسمت اخیر از اراضی ملحقه از تصرّف دولت اطریش خارج شد.

خصایص دولت اطریش

پس ازاین تغییرات، مملکت اطریش دارای ۲٤ میلیون جمعیّت وششصد هزار کیلومتر مربّع مساحت شد درآن زمان جمعیّت فرانسه از نوزده میلیون تجاوز نمیکرد امّا چنانکه دیدیم

---

(۱) ـ Parme (۲) ـ prince Eugène (۳) ـ Pojarevats (٤) ـ Temesvar
(٥) ـ Valachie (٦) ـ Aluta (۷) ـ Una (۸) ـ Timok (۹) ـ Bosnie

امتیاز عمدهٔ دولت اطریش فقدان کامل وحدت بود . قطعات قلمرو اطریش درسرتاسر اروپا پراکنده بود از پادوکاله (۱) تا ابتدای دشت روسیه و از دشت آلمان شمالی تا ولایت پو (۲) در ایطالیا . حتّی بعضی از قطعاتش مثل هلاند و میلان در میان ممالك خارجه جای داشت . ناپل (۳) باسایر قسمت های مملکت اطریش جز ازطریق بحری ارتباط مستقیم نمی یافت . سکنهٔ امپراطوری اطریش دارای السنهٔ مختلفه و نژاد های متباین بودند مانند فرانسوی و فلامان و ایطالیائی و آلمانی و چك و مجارستانی وصربی و رومانی وغیره . درواقع دولت اطریش بسبب ترکّب ازاینهمه نژاد های مختلف نمونهٔ کوچکی از تمام قارّهٔ اروپا محسوب میشد .

هریك ازاین قطعات پایتخت خاص ودولت ومجلس مخصوص داشتند ، امپراطور کاملا محتاج مساعدت مجالس مختلفه ایالات بود چه در تجهیز سپاه وچه در وضع مالیات وچه دراجرای قوانین . مملکت بوهم وهنگری تشکیلات مستقّلی داشتند مثلاً در هنگری دو مجلس بود : مجلس بزرگان و مجلس نجبا (٤) دولت اجباراً بایستی نمایندگان این مجالس را سالی یکبار انتخاب کنند وحتّی گاهی دفعةً هم مجلس بطور فوق العاده تأسیس میبافت . مادهٔ ۳۱ ازفرمان زرّین مخصوصاً باهل هنگری حق میداد که اگر امپراطور بر خلاف قوانین موضوعه رفتاری بکند قیام مسلّح نمایند .

ایالات وقطعات دولت اطریش هیچ مابه الاشتراکی نداشتند جز وحدت امپراطور که صاحب تاج و تخت چندین مملکت بود . ولی در حقیقت همانطور که قطعات خاك پراکنده و مختلف بود فرمانفرمای واحدی در سرتاسر اطریش دیده نمیشد ، هرولایتی فرماندهی داشت . درواقع مملکت اطریش مرکب میشدازقطعات پراکنده‌ای که یك هیئت مرکزی مرکب از شاهزادگان وسلاطین برآن فرمانروائی داشت . امپراطور علاوه برتاج سلطنت ممالك سابق الذّکر افسر شاهنشاهی آلمان را نیز دارا بود و این افسر را در مدّت سه قرن انتخاب کنندگان ایالات آلمان مرتّباً بافراد خانواده هابسبورگ تقدیم میکردند . بعبارة اخری بنابرانتخاب امراء منتخب آلمان

---

(۱) - Pas de Calais (۲) - Pô (۳) - Naples (٤) - Nonces

از تاریخ (۱۴۳۸) ببعد یکی از اعضاء خانواده هابسبورگ عنوان شاهنشاهی آلمان را مییافت.

سرحدّات قلمرو اطریش بدولت عثمانی و لهستان و پروس وساکس و باویر و سویس و فرانسه و هلاند و دوك نشین ساووا[۱] وجمهوری و نیز میپیوست ونظر بکثرت همسایه اطریش دوچار مناقشات کثیره بود. پس بحکم احتیاط خانواده سلطنتی هابسبورگ دو منظور را تعقیب میکردند: یکی تشکیل لشکر نیرومند و دیگر توحید وتنسیق اجزاء پراکنده مملکت. امّا لشکررا دونفر از امپراطوران موسوم به لئوپلد و ژوزف اوّل بکمك پرنس اوژن شروع بتجهیز کردند. در ۱۷۱۵ عدد سپاهیان به دویست هزار رسید که ازآن جمله نود هزار پیاده بودند. امّا درباب توحید تشکیلات ممالك بنا گذاشتند که درشهر وین نمونه‌ای ازادارات مرکزی که میان جمیع ممالك امپراطوری مشترك باشد تشکیل بدهند پس یك مجمع عالی جنگی برای امورحربیّه ویك دیوان برای انجام مسائل مالی ویك انجمن برای مهام خارجه تاسیس کردند. این تشکیلات درحین عمل چندان عمومیّت ونفاذ حکمی نداشتند بلکه بمنزلهٔ بذری بودند که بایستی تدریجاً آبیاری شده ورو بکمال بگذارند.

شارل ششم

امّا شارل‌ششم باین امرتوجّهی نکرد، این امپراطور درموقع جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا بتأیید دول اروپا با فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا مقابله کرد وبعد از آنکه ژوزف اوّل (آوریل ۱۷۱۱) وفات یافت ریاست خانوادهٔ اطریش با او شد. شارل ششم شاهزادهٔ کم خرد و صاحب خیالات واهیه بود، چون میل داشت بپادشاهی اسپانیا برسد درعالم خیال وآرزو گمان میکرد که بمقصود رسیده و بر تخت اسپانیا واقعاً جای دارد و بنا براین در دربار خود هیئتی بنام شورای اسپانیا تشکیل داده بود. مردی لجوج و بی‌اراده بود مثلاً امضای یك عهدنامه را چهارماه بتأخیر میافکند واین مدّت ورقه عهدنامه را روی میزخود نهاده مردّد بود که امضا کند یامسترد دارد. تمام‌حواسش متوجّه تربیت وپرورش دخترش ماری‌ترزبود، شغل‌شاغل وجنون دائم او که محورسیاست

(۱) - Savoie

داخلی وخارجی او محسوب میشد عبارت بود ازفراهم آوردن وسایل جانشین کردن ماری‌ترز ویافتن طریقی برای شکستن سوگند خود ونقض وصایای سلاطین سلف.
تفصیل آنکه در اطریش قانونی اساسی که بموجب آن بطور حتم ترتیب توارث تاج وتخت وولایت عهد معیّن شده باشد وجود نداشت. هریك ازسلاطین اطریش مختار بودند که بنا بر مقتضیات وقت و رعایت صرفه خانوادگی ترتیب خاصّی در تعیین و اختیار جانشین خود بدهند مگر اینکه قبلاً بموجب قوانین و فرامین یا تعهّدات دیگری این حق‌را ازخودسلب کرده‌باشند. مثلاً امپراطور لئوپلد که میخواست سلطنت باولاد ذکور او برسد در سال ۱۷۰۳ وصیّتنامه ای نوشته وپسران خود ژوزف و شارل را باحترام ورعایت آن سوگند داد. مقرّر آنکه پس از او سلطنت به ژوزف برسد و اگر از او پسری بوجود نیاید پادشاهی ببرادرش شارل منتقل گردد ودرصورتیکه شارل هم پسری نداشته باشد امپراطوری بدختران ژوزف برسد برحسب ارشدیت و برفرض که از ژوزف دختری بجای نماند سلطنت بدختر شارل داده شود. بنابراین وصیّت درسال ۱۷۱۱ چون ژوزف اوّل بدرود زندگانی گفت شارل امپراطور شد و دختران ژوزف اوّل محروم ماندند و از اینقرار شارل هم بنوبهٔ خود بایستی این مقرّرات را محترم شمرده پادشاهی را پس از خود بدختران ژوزف برساند.

وصیّت شارل ششم

درسال ۱۷۱۳ شارل‌ششم سوگند خودرا نقض کرد وفرمانی صادر نمود موسوم به پراگماتیك سانکسیون [1] که برخلاف وصیّتنامهٔ پدرش حقّ وراثت برادر زادگان خود (دختران ژوزف) را سلب کرده و تقدّم را بدختر خود میداد.

شارل ششم جمیع قوای خویشرا صرف کرد که این وصیّت بعد از وفاتش محترم شمرده شود. نخست برادر زادگان را سوگند داد که آنحکم «لایتغیّر» را اطاعت کنند وچون دختر بزرگ ژوزف را به اگوست دوساکس پسر پادشاه لهستان شوهر

(۱) - Pragmatique Sanction

داد و دختر دوّم را بعقد شارل‌آلبر[۱] پسر انتخاب کنندهٔ باویر[۲] درآورد شوهران آنها را هم قسم داد که مطیع وصیّت مزبور باشند.

شارل ششم باینطریق فرمان پراگماتیك را دستور العمل خانوادگی ساخت و بر آن شد که آنرا قانون اساسی مملکت نماید. جمیع ممالك قلمرو اطریش از سال ۱۷۲۰ تا ۱۷۲۲ آن وصیّت را برسمیّت شناختند. لکن بعضی از ایالات درمقابل این شناسائی امتیازات وعطیّاتی گرفتند که موجب ضعف امپراطورمیگردید مثلاً اهل هنگری در عوض تقاضا کردند که امپراطور آنها را کاملاً مطمئن سازد که من بعد دولت مرکزی دخالتی درامور داخلی ادارات آنها که ریاست آن موروثی بود نداشته باشد.

پس شارل ششم مصمّم شد که از دول معظمه اروپا هم شناسائی وصیّت مزبور را تقاضا نماید و این قرار داد را بین المللی سازد و در ظرف ده سال تمام دول اروپا متعهّد حفظ وصیّت او شدند (۱۷۲۵ـ۱۷۳۵). امّا شارل ششم مجبور گشت که در عوض پذیرفتن بعضی دول تعهّداتی هم بکند از جمله در مقابل قبول اگوست‌ـ دوساکس و پادشاه روسیه تعهّداتی نمود که منجر بدو جنگ گردید: یکی با فرانسه و اسپانیا (از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۸) در مورد تعیین جانشین پادشاه لهستان، دیگر جنگی با دولت عثمانی (۱۷۳۷ـ۱۷۳۹). نتیجهٔ جنگ اوّل چنانکه پیش گفتیم از دست رفتن ولایت ناپل و سیسیل بود و نتیجهٔ جنگ دوّم از دست شدن ایالات والاشی و صربستان. این دوجنگ موجب اختلال عظیم در مالیه و لشکر اطریش گردید. شارل ششم در سن پنجاه و شش سالگی بمرض نقرس و سوء هضمی که از خوردن قارچ عارض شده بود وفات یافت و چندین طومار از معاهدات و اسناد راجعه بشناسائی جانشین امپراطور برای دختر خود ماری ترز بیادگار گذاشت (۲۰ اکتبر ۱۷٤۰). امّا مدارك و اسناد فوق را بایستی قوای نظامی عملی کند یعنی صاحبان امضا را باحترام امضای خویش ملزم و مجبور سازد و دولت اطریش

(۱) - Charles -- Albert (۲) - Bavière

این قوی‌را فاقد بود یعنی در سرتاسر مملکت هشتاد هزار سرباز و در اعماق خزاین سلطنتی سیصد هزار فرانك موجود نداشت .

ماری تِرِز

ازظواهر احوال چنین مستفاد میشد که دولت اطریش با این ضعف لشکر وفقر خزانه در عهد ماری ترز رو بزوال خواهد نهاد . دول پروس و باویر و ساکس و فرانسه و اسپانیا متّفقاً بجنگ کمر بستند این پیکارمعروف بجنگ وراثت امپراطوری اطریش است واز ۱۷۴۰ تا۱۷۴۸ دوام یافت . لکن اطریش جز ایالت سیلزی که فردریك دوّم تصرّف نمود یك‌ذراع از خاك خود را از دست نداد . علّت بقای دولت این بود که ممالك مختلفه قلمرو امپراطوری اطریش پشت بهم دادند و تفرقه حاصل نکردند و همچنین ماری ترز پشت کار و قدرت فوق العاده از خود بمنصّهٔ ظهور رسانید .

هنگام جلوس ماری ترز بیست وسه سال داشت وکاملاً مهیّای سلطنت و آگاه از دقایق امور بود در وقتیکه این ملکه بهیجده سالگی رسید سفیر انگلیس آثار لیاقت درچهرهٔ اویافته وچنین نوشته است : « دراین سن ماری ترز بدقایق وتفاصیل کار ها دخالت و از هرچیز کسب اطّلاع میکند . »

ازعهد کودکی ماری ترز نسبت بعظمت وشرافت خانوادهٔ خود تصوّرات عالیه داشت ، مملکت را ودیعهٔ خدائی وخود را مسئول ترقی آن میدانست ، پس شخصاً زمام امور را در دست گرفته و در کثرت کار از جمیع سلاطین زمان در گذشت . شبی که در حال نزع افتاده بود تاصبح با پسرخود ژوزف دوّم راجع بمهام مملکتی سخن میراند و چون پسر التماس میکرد که قدری استراحت کند جواب میداد : « چند ساعت دیگر من در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهم شد باز تو میخواهی که آرام باشم وبخوابم ! » فکری تند ورائی صائب ، عزمی راسخ ودلی قوی داشت ، نیروی اراده وثبات قدم اوهیچوقت متزلزل نشد ، حتّی درسخت ترین واقعات ومعضلترین مشکلات . این ملکه بسیار خیّر و منصف و خوش نیّت ومهربان بود ، درسادگی بدهقانان و اوساط النّاس شباهت داشت . بشوهرش نوشته است که : « در دوری شما من سگی ضعیف

بیش نیستم » برای سادگی اطوار و رفتار او همین بس که ولادت نوهٔ خود را شخصاً در تیاتر اعلام نمود یعنی از اطاق خود برخاسته بحضار فریاد زد که « خدا به لئوپلد پسری عنایت فرمود . » جمیع خصال حمیده و اطوار پسندیده در این ملکه جمع بود و بنا بر قول بروگلی (۱) « روز بروز همّت شاهانه و نظر و رای خسروانهٔ او در ترقی و تعالی سیر میکرد . » فردریك دوّم که مدّت بیست و سه سال از دشمنان ماری ترز محسوب میشد و طرفین در آرزوی تخریب ملك یکدیگر بودند راجع باین ملکه مینویسد : « زنی بزرگوار است که وجودش موجب شرافت جنس او وسعادت تاج و تخت اطریش است . » وهم او مینویسد : « کار هائی از این زن سر میزند که لایق مردان بزرگ عالم است » الفضل ما شهدت به الاعداء . تاریخ هم این اظهارات فردریك دوّم را تصدیق و تأیید کرده است .

چون درسنهٔ ۱۷۴۸ ولایت سیلزی ازدست رفت وجنگ وراثت تاج وتخت اطریش خاتمه پذیرفت ماری ترز قوای فوق‌العادهٔ خود را صرف اصلاح خرابیها و جبران شکستها کرد . مدّت ده سال باقی عهد سلطنت را تمام بکار اصلاح مالیه ولشکر اشتغال ورزید و عدد لشکررا بدویست هزار نفر بالغ نموده در جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ـ۱۷۶۳) پیشرفتهای مهم نمود معذلك نتوانست ایالت سیلزی را دو باره بدست آورد .

اصلاحات ماری ترز

آنگاه ماری ترز مصمّم شد که بدون ایجاد انقلاب باصلاح اوضاع داخله بپردازد . بنا بر این عناوین ومراسم قدیمه و مؤسّسات سالفه را بهمان اسم باقی گذاشت وفقط کارآنها را عوض نموده تابع اصول جدیده ساخت . این اقدام موجب افزایش قدرت مرکز امپراطوری اطریش شد و مؤسساتی در پایتخت دایر گردید که مملکت را بجانب وحدت میبرد .

مثلاً در ایالات موروثه خود ماری ترز مجالس محلّی را وادار کرد که قانونی راجع بمالیات مخصوصه بقشون وضع کنند و مدّت آنرا برخلاف سابق که یکسال بود ده‌سال

(۱) ـ Broglie

قرار بدهند. با ینطریق ماری تِرز بدون آنکه حق خاص مجالس محلّی را که عبارت از و



ماری تِرِز در سنّ ۳۵ سالگی

(۱۷۸۰-۱۷۱۷)

قوانین مالیاتی و نظارت در جمع و خرج مالیات بود لغو کنند حقّ مجالس مزبوره را موقّة
تا ده سال خنثی و معلّق ساخت و محض ازدیاد عایدات مقرّر داشت که از املاك

معافی نجبا که تا آنوقت هیچ قسم عوارضی نمی پرداختند مالیات گرفته شود و در مقابل رعایای فقیر و مؤدیان ضعیف را از مالیات معاف دارند. در دورهٔ جنگ وراثت سلطنت اطریش مالیاتی اخذ شد که مثل سرشماری فرانسه عمومیّت داشت. از نجبا سری ششصد فلورن (هیجده هزار فرانك) و از خدمتکاران و پیر زنان سری بیست وچهار شاهی مأخوذ میگردید. اجرای این اصلاحات و بهبودی وضع وصول مالیات و افزایش عوارض غیر مستقیم عایدات دولت را ترقی داد چنانکه درموقع جلوس ماری ترز (۱۷٤۰) ششصد میلیون فرانك بود و دروقت وفات او (۱۷۸۰) دو هزارو چهار صد میلیون فرانك شد.

امّا خدماتی که ماری‌ترز درباب توحید ایالات پراکندهٔ اطریش کرد ازاین قراربود: ابتدا دروین سه ادارهٔ مهم دایر نمود، یك دیوان محاسبات که جمیع دخل و خرج ایالات را بایستی رسیدگی و تفتیش کند، یك عدالتخانه که محکمه عالیه امپراطوری بود ویك هیئت مدیره داخلی که مراقب طرز اداره هریك ازقطعات مملکت بود ودرهریك ازمجالس محلّی شحنه‌ای مستقر گردانید که نمایندهٔ هیئت مدیره داخلی محسوب میشد. درسال ۱۷۷٦ پس‌از بیست سال زحمت قانونی وضع ودرتمام قلمرو اطریش مجری داشته اساس قضاوت را درهمه جا یکسان نمود.

باید دانست که اصلاحات ماری ترز بهیچوجه نتیجه نقشهٔ منظّم ومرتّبی نبود که قبلاً تهیّه دیده باشند بلکه هرطور مقتضیات زمان حکم میکرد با احتیاط تمام در مدّت چهل سال تدریجاً اجرا میشد ودر همهٔ ایالات هم یکسان و یکدفعه بموقع اجراء نیامد ودر ولایات ایطالیا و بلژیك و هلاند و هنگری ابداً معمول نگردید چرا که این نقاط خاصّه هنگری علاقه محکم باستقلال وآزادی و بقای مؤسّسات سابقهٔ خود داشتند پس سیاست ماری ترز بمقتضای مکان و زمان تغییر پذیر بود.

ژوزف دوّم امپراطور ژوزف دوّم پسر ماری ترز در ۲۹ نوامبر ۱۷۸۰ بسن سی و پنج سالگی جانشین مادر شد. اگر چه ژوزف از سال ۱۷٦۵ شریك سلطنت مادرمحسوب میگردید ولی ماری ترز اورا ازدخالت

درامور داخلی منع مینمود ژوزف فقط بکار سپاه و سیاست خارجه میپرداخت و اقدامات مهم بمنصهٔ ظهور میرسانید. ژوزف در مشاغل خود کاملاً تابع حقایق محسوسه عملی بود و ازفلسفه نظری احتراز میکرد با اینکه غالباً تکیه کلام او کلمه « عقل » بود وخود را تابع عقل میشمرد ابداً ازعقل سلیم هم تبعیّت نمیکرد. جزغلبه وکامیابی منظوری نداشت هر چند از جنایت و معاصی بزرگ حاصل شود. ژوزف بود که در ۱۷۷۲ عاقبت ماری ترز را ازتردید بیرون آورده ومصمّم نمود که شریك جرم فردریك ثانی و کاترین دوّم شده دست بچپاول مملکت لهستان وتقسیم و تجزیهٔ آن خوان یغما بگشایند.

ژوزف بسیار فعال و ساده بود و در این صفات از فردریك دوّم تقلید میکرد مادرش اگرچه شخصاً زندگانی سادهای داشت لکن تجمّلات درباری اسلاف را کاملاً حفظ کرده بود. امّا ژوزف بمحض عروج بر تخت سلطنت دربار را مبدّل بارکان حرب کرد وچند نفر نظامی را بجای هزارودویست تن درباریان عهد لئوپلد بخدمت خود آورد. همواره لباس نظام در برداشت یکی ازسفرا مینویسد «جامهٔ این پادشاه لباس نظامیان وصندوقخانه او شبیه جامه خانهٔ یکی ازصاحبمنصبان است، تفریحش کار وحیاتش عبارت ازحرکت دائم است.» غالباً تنها بهمراهی یکنفر نظامی سوار شده در سرتاسر مملکت گردش میکرد ناگهان و بیخبر وارد مهمانخانه یا قهوه خانه شده با کمال سادگی منزل میگزید. ژوزف هم مثل مادرش ومانند فردریك وکاترین با نهایت دقّت و از روی عقیده حرفهٔ سلطنت را انجام میداد.

ساعت پنج صبح بر میخاست و تا ظهر کار میکرد بعد از سه ساعت استراحت باز تاپنج بعد ازظهر مشغول کار میشد. دهسال مدّت سلطنتش تماماً وقف ترتیب اصلاحات گردید وعقیده داشت که این اصلاحات موجب سعادت مملکت خواهد شد چرا که ملهم و تلقین کنندهٔ این افکار عقل است (این کلمه را ژوزف غالباً بر زبان میراند) بزرگترین تفاوت این امپراطور با مادرش همین بودکه ژوزف موافق نقشهٔ معیّن و ازروی نظریّات کلّیه دست باصلاحات میزد ومادرش چنانکه گفتیم

نقشهٔ خاصّی نداشت . چون ژوزف با افکار نویسندگان فرانسه خاصهٔ آنانکه فلاسفهٔ قرن هیجدهم معروفند آشنائی کامل داشت میخواست که « فلسفه قانون گذاری حقیقی کشور اوباشد . » پس اصول معیّنی‌را دایر مدارسیاست خود ساخت و همان طور که ده سال بعد مجلس مؤسسان فرانسه‌درموقع انقلاب کبیر میخواست از روی اصول منطقی تشکیلات مملکتی‌را اصلاح نماید ژوزف‌هم طالب بود که وضع دولت اطریش را دراندك مدّتی بزورفرامین مکرّره مطابق نقشهٔ نظری وعقلی تغییر بدهد بدون ملاحظه حقایق جاریه و رسوم و عادات سالفه و احساسات و عواطف اقوام مختلفه و بدون توّجه باین قول کاترین که به دیدرو نوشته است « فرق است میان آنچه شخص بر کاغذ مینگارد با تأثیری که واقعاً در روی پوست بدن انسان بایدبکنند . » باری اگرنقشهٔ ژوزف کاملاً عملی میشد موجب تقویت حکومت‌مرکزی وافزایش عایدات وپیشرفت سیاست خارجی میگردید و درواقع فلسفهٔ نظری نتایج عملی میداد . اصلاحات او بر سه نوعند : اجتماعی ، سیاسی ، دینی .

اصلاحات اجتماعی

ژوزف ابتدا شروع باصلاحات اجتماعی کرد . در اطریش هم مثل‌پروس‌اوضاع ملوك‌الطوایفی‌برقراربود . رعایا عبید مالکین بودند و هفتهٔ سه روز لا اقل بایستی بسخره بروند جز مالك و ارباب خود مرجع تظلّمی‌نداشتند وحتّی درموقع ازدواج هم بایستی کسب اجازه ازاو بکنند . این مثل که در آنزمان رایج بوده خوب وضع حقارت رعایا را نشان میدهد « دهقان برای گریه خوب است ولی هنگام خنده تنفّر انگیز است . »

ژوزف یك ماه و نیم پس ازجلوس بحکم « عقل و انسانیّت » عبودّیت رعایا را لغونمود « زیرا که منافی حرّیت نوع بشر بود » (۱۵ ژانویه ۱۷۸۱) . مقارن این احوال رعایا را مالك اراضی خود ساخت یعنی مزارعی که قرنها محل کشت و زرع رعایا بود وحقّی ازآن نداشتند بآنها تعلّق گرفت فقط مقّررشد که حقّی بمالکین سابق خود بدهند پس ازآن ژوزف تساوی جمیع افراد مملکت را درمقابل قانون اعلام داشت . فردریك دوّم که درپروس جرئت نکرده بود بچنین اصلاح مهمّی دست بزند

میگفت « این کار موجب انتظام و
خواهد شد . »



ژوزف دوّم

(۱۷۹۰-۱۷٤۱)

امپراطور اطریش که از سلاطین
منوّر الفکر قرن هیجدهم بشمار است

اصلاحات سیاسی

موضوع اصلاحات سیاسی ژوزف این بود که در ایالات مملکت وحدتی برقرار سازد و قدرت امپراطور را مثل سلاطین فرانسه در تمام قلمرو خود نافذ کند و میگفت « ممالکی که تابع سلطنت اطریش هستند همه اعضای پیکری واحد محسوب میشوند و من بمنزلهٔ سر آن تن هستم . » پس جز یك تاج و یك پاتخت که شهر وین باشد نمیخواست . قصر سلطنتی پراك(۱) پاتخت بوهم(۲) را مبدّل بمرکز صاحبمنصبان وارکان حرب نمود . تاج سلطنت هنگری را از بوداپست کرسی آن مملکت به وین انتقال داد که جزء مجموعهٔ تاج ها قرار گیرد .

چون ژوزف عنوان امپراطوری آلمان داشت و اکثر اهل ایالات موروثی او آلمانی بودند عزم کرد که ولایات خود را که دارای السنه و نژاد مختلف بودند متّحد ساخته ویك امپراطوری آلمانی تشکیل بدهد پس زبان آلمانی را رسمی کرده و بر مجارها و کرواتها و صربی ها و ایطالیائیها آموختن آن زبان را اجباری نمود . در مقابل اعتراض طوایف مجار ژوزف جواب داد که : « هر اعتراضی باید متّکی بدلایل متقنه ومبتنی بر برهان عقلی باشد . . . . اگر ایالت هنگری بزرگترین و مهمترین قسمت ایالات امپراطوری ما بود البته مابلاشك زبان هنگری را بر دیگر ولایات تحمیل میکردم . » ژوزف کم کم از انتخاب مجلسهای ایالات خودداری کرد و تقسیمات جدید در

(۱) - Prague (۲) - Bohême

سرحدبندی ولایات ونواحی معمول ساخت ، مملکت را بسیزده والی‌نشین که هریك بچندین حوزه تقسیم میشد بخش کرد ، جمیع عمّال ومأمورین محلّی از کار بر کنار شدند و شغل آنها بعمّال پادشاهی واگذار گردید.

اصلاحات مذهبی

ژوزف در ۲۰ اکتبر ۱۷۸۱ قریب یکسال پس از جلوس با اینکه پیرو مذهب کاتولیك و دارای اعتقاد و ایمان کامل بود فرمان آزادی مذاهب را صادر کرد ، خلاصه اینکه مذهب کاتولیك مذهب رسمی مملکت است لکن اتباع سایر مذاهب نیز در معتقدات و اعمال دینی خود آزادند و ممکن است بمشاغل دولتی برسند زیرا که « عقل حکم میکند که افکار و اعتقادات واعمال مذهبی هر کس را محترم بشماریم . »

امّا این آزادی مطلق نبود و امپراطور بنا بر مقتضای « عقل » خود بعضی حدود وقیود درآن قائل میشد . چون در بوهم جمعی بودند که خود را « الهیّون » خوانده و جز بخدا بهیچ چیز اعتقاد نداشتند ژوزف فرمان ذیل را راجع بآنان صادر نمود : « اگر مردی یا زنی بخواهد اسم خود را بعنوان فرقهٔ الهی در دفتر ایالتی ثبت کند بایدبلادرنگ ۲٤ شلاق باوزدنه‌ازاین‌جهة که ازفرقهٔ‌خداپرستان‌است بلکه چون مدّعای خود را نمیفهمد وطالب مجهول مطلق است . » همچنین درهای صوامع سلسلهٔ متاملین(۱) را بست باین بهانه که « چون ازاینفرقه نفعی بنوع نمیرسد البتّه خداوند هم از آنان راضی و خرسند نیست . »

ازجمله اصلاحات مذهبی‌مهمتر ازهمه این بود که قدرت امپراطور را درهیئت روحانیّون وتشکیلات کلیسا نافذ و جاری سازد . ژوزف میخواست همانطورکه در فرانسه فرقهٔ گالیکان موجود است و سلسلهٔ آنان مستقل از پاپ شمرده میشود در اطریش هم هیئت روحانی مخصوصه باطریش تشکیل گردد که ازلحاظ اصول مذهبی تابع پاپ وازحیث تشکیلات مطیع اراده امپراطوری باشد این‌اصلاح را درتاریخ ژوزفیسم (منسوب به‌ژوزف) نامیده اند . پس کشیشهای جدید را مجبور نمود که قبل از سوگند خوردن درخدمت پاپ در حضور او قسم یاد کنند همچنین قدغن

(۱) _ Ordres Contemplatif

کرد که هیچ حکمی از طرف پاپ درقلمرو او انتشار نیابد مگر آنکه قبلاً بنظر او رسیده باشد و تمام رؤسای صوامع و کنایس را ازمکاتبه با مراکز روحانی خارجه ممنوع داشت واز فِرَق مختلفهٔ مذهبی جزفرقه‌ای که‌کارشان تعلیم و تربیت یاپرستاری مرضی بود بقیه را منحل ساخت. دوهزار صومعه بسته شد و از مجموع اوقاف آن صوامع خالصه مخصوصی مهیّا شدکه آنرا (اوقاف مذهبی) نام نهاده مختص بتأسیس مدارس طلاب دینی برای تربیت وتعلیم کشیشان کرد و ازاین محل‌قریب ۱۵۰۰ دارالخوری (مسکن کشیشان) در دهات ایجاد نمود.

این اقدامات ازسال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۲ انجام گرفت، فردریك دوّم مینویسد که: «برادرم ژوزف سزاوار لقب قیّم کنیسه و ناظر کلیسا است.»

پاپ پی ششم ازاین رفتار امپراطور مضطرب وشخصاً درفوریه ۱۷۸۲ به‌وین آمد مگر شاه را از بعضی تصمیمات خود منصرف سازد. امپراطور وی را با کمال احترام پذیرفت امّا هیچ یك از تصمیمات خود را باطل نکرد.

مقاومت

اصلاحات سریع و عمومی ژوزف دوّم نه تنها پاپ را پریشان کرد بلکه ازخیلی جهات با رسوم و عادات ملل تصادم نمود. هیجان و اغتشاش بسیار تولید کرد که عاقبت منجر بقیام هنگری و شورش اهل هلاند گردید.

مردم هنگری نمیخواستند که زبان آلمانی برآنها تحمیل شود و مملکتشان از استقلال سابق افتاده درهرچیز تابع پاتخت وین باشد که جمعی آلمانی در آنجا زمام امور را در دست گرفته اند. چون مقارن این احوال امپراطور سرگرم جنگ عثمانیان بود اهل هنگری لشکر و آذوقه باو ندادند. ناچار ژوزف مجبور شد که اجرای احکام خود را در هنگری موقوف ساخته (۲۰ ژانویه ۱۷۹۰) و تاج سلطنت را مجدّداً به بوداپست بازگرداند.

علّت شورش هلاند (ژانویه ۱۷۸۹) آن بود که اجرای اصلاحات مذهبی و سیاسی موجب تقیید آزادی بلادفلاماند و والون میشد درصورتیکه قرنها امور

اداری ومالی آنان دردست خود شان حل وعقد می پذیرفت . ژوزف تصمیم گرفت که بهر قیمت باشد مقاومت آنان را در هم شکنند این عبارت را او مینویسد که : « باید یکباره بکارهای دینی آن نواحی خاتمه داد ، در چنین اقدامی هرقدر خون ریخته شود قابل اعتنا نیست . » امّا شورشیان برلشکر اطریش غلبه کردند (۲۷ اکتبر ۱۷۸۹) و استقلال خود را اعلان نموده مصمم شدند که ممالك متّحدهٔ بلژیك را تشکیل دهند (ژانویه ۱۷۹۰) بالاخره خاتمه شورش باین نحو شد که امپراطور لئوپلد برادر وجانشین ژوزف پس از غلبه برشورشیان آزادی قدیم را مجدّداً بآنها تفویض کرد ..

نتایج

گویند ژوزف دوّم وصیّت کرد که این عبارت را بر سنگ مزارش بنویسند « اینجاست آن پادشاهی که نیّت خالص داشت امّا ازسوءِ حظ تمام اصلاحاتش عاطل وباطل ماند . » لکن ژوزف راه مبالغه میپیمود اصلاحاتش فقط در دو نقطه هنگری و هلند بهدف کامیابی نرسید ولی در ایالات موروثی ومملکت بوهم (یعنی درنقاطی که تاسال ۱۹۱۸ مملکت اطریش را تشکیل میداد) قرین انجام شد این ایالات را که قبل ازماری ترز دارای استقلال بودند وهیچ ارتباطی باهم نداشتند بسعی این ملکه وژوزف دوّم مبدّل بیك امپراطوری آلمانی شدند . این اتّحاد چنان استوار و مستحکم بود که طوایف چك با آنکه یك قرن تمام مجاهدت ورزیدند نتوانستند خود را ازسلطهٔ اطریش رهائی بخشند تا اینکه ازحسن اتّفاق « متّفقین » درسال ۱۹۱۸ ممالك ژرمانی را در هم شکسته و چك ها را آزاد ساختند . بعلاوه از نتایج اصلاحات مالیاتی و اقتصادی این بود که عایدات دولت چهار برابر گردید و قشونی نیرومند و مجهّز تشکیل یافت این مالیه وقشون جانشینان ژوزف دوّم را قادرساختند که دول اروپا را متّحد ساخته و دو سال بعد از وفات آن امپراطور بسرحدّات فرانسه روی آورده و در اطفای نایرهٔ انقلاب کبیر فرانسه بجان بکوشند .

فصل ششم

سیاست دول در داخلهٔ اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳

سیاست دولت فرانسه ـ خصومت پروس واطریش ـ رقابت فرانسه و انگلستان ـ پلیتیك فرانسه ـ تصفیه نزاع وراثت سلطنت اسپانیا ـ جنگ توارث لهستان ـ رقابت پروس واطریش وفرانسه وانگلیس

قرن هیجدهم یکی ازقرونی است که جنگ بسیار در آن واقع شده است ، مهمترین آنها گذشته از جنگ وراثت تخت و تاج اسپانی که در آغاز این قرن درگرفت (۱۷۰۱-۱۷۱٤) وجنگهای انقلاب فرانسه که در پایان قرن رخ داد (۱۷۹۲-۱۸۰۲) عبارت بودند از : جنگ توارث سلطنت لهستان (۱۷۳۳-۱۷۳۸) جنگ وراثت تاج وتخت اطریش (۱۷٤۱-۱۷٤۸) جنگ هفت ساله (۱۷۵٦-۱۷٦۳) جنگ استقلال ممالك متّحده امریکای شمالی (۱۷۷٦-۱۷۸۳) و محاربات ترکیّه ولهستان (۱۷٦۸-۱۷۷۲) (۱۷۸۷-۱۷۹۲).

ابهام و پیچیدگی سیاست اروپا در قرن هیجدهم

تاریخ جنگهای این قرن خیلی پیچیده تر ازتاریخ حروب قرن هفدهم است بعلل ذیل : اوّل آنکه در قرن هیجدهم دولت مقتدر و مسلّطی وجود نداشت . در قرن هفدهم زمان لوی چهاردهم فرانسه بر سیاست اروپا مسلّط و مشرف و محور و مرکز یگانه پلیتیك بود . امّا درقرن هیجدهم قوای فرانسه و انگلستان واطریش و روسیه تقریباً تساوی داشت و هریك از این دول از طریقی در فکر پیش بردن مقاصد خود بودند چنانکه در اروپا چهار کانون سیاست دیده میشد .

دوّم آنکه دراین قرن عدّد مبارزین افزوده شده بود . درقرن پیش بازیگران

معتبر سیاست اروپا فرانسه واطریش واسپانیا و انگلستان وهلاند بودند و در قرن هیجدهم روسیه و پروس با آنها ملحق گشتند.

فرق سوّم آنکه میدان جنگ توسعه یافته و حتّی بخارج قارّه اروپا هم رسید در قرن هفدهم بزرگترین محاربات در عرصه اروپای مرکزی و غربی رخ میداد لکن درقرن هیجدهم علاوه بر این اراضی مشرق اروپا وامریکای شمالی وجنوب آسیا نیز آوردگاه مبارزین شد.

چهارم رقابت هائی که قبل از قرن هیجدهم میان فرانسه وانگلستان وفرانسه و اطریش وجود داشت در این قرن دنباله آن کشیده شد و مناقشات فرانسه و انگلیس حتّی از اروپا هم تجاوز کرده بجنگ مستعمراتی تبدیل یافت علاوه بر خصومت قرون سالفه دشمنی های جدید هم میان ملل بظهور پیوست و مسائل تازه ای افکار مردم را متوجّه خویش ساخت: من جمله عداوت پروس و اطریش و مسئلهٔ لهستان و عثمانی که میان دول روسیه و اطریش و پروس موضوع مناقشات گردید.

علّت عمده پیچیدگی اموز سیاسی در قرن هیجدهم این است که فرانسه و انگلستان اگرچه درخارج اروپا سرگرم جدال بودند دست از مداخله در سیاست اروپا برنمیداشتند و در اغلب منازعات دول دخالت میکردند مخصوصاً در مجادلات پروس و اطریش. باین جهت مسائل مربوطه بمستعمرات باوقایع داخلی اروپا به یکدیگر مخلوط شدند میتوان جنگ وراثت سلطنت اطریش و جدالهای هفت ساله را بمنازعه فیمابین انگلیس و فرانسه و فرانسه و اطریش و پروس تعبیر نمود و محض تکمیل اشکال وابهام دول اسپانیا و روسیه و امراء آلمان و هلاند و خانواده ساووا نیز بعنوان متّحد و یاور در یکی از دو صف مبارزین قرار گرفته بودند. خانواده ساووا درشمال ایطالیا شروع بدست اندازی کرده وهمان بازی را که پروس در شمال آلمان میکرد او در شمال ایطالیا انجام میداد.

صفات کلیهٔ سیاست خارجی فرانسه

اگر از دورهٔ انقلاب فرانسه صرف‌نظر کنیم این دولت در سیاست اروپا در قرن هیجدهم کامیابی حاصل نکرده و دوره‌های سختی را گذرانده است.

فرانسه در چهار جنگ عظیم دخالت نمود از این قرار: جنگ وراثت سلطنت لهستان (۱۷۳۳-۱۷۳۸)، جنگ جانشینی امپراطور اطریش (۱۷۴۱-۱۷۴۸)، جنگ هفت‌ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳) و جنگ استقلال امریکا (۱۷۷۶-۱۷۸۳) درزمان لوی شانزدهم. دراین منازعات فرانسه قوای خود را صرف کرده وجز یك ایالت «لورن» چیزی بدست نیاورد امّا درمقابل خسرانی عظیم یافت ومستعمرات هندوستان وکانادارا ازکف داد. درقرن هیجدهم دو سیاست برای فرانسه پیش آمد که زمامداران امور نتوانستند حسن انتخاب بکنند یکی سیاست داخلی اروپا دیگر سیاست مستعمرات.

سیاست داخله اروپا سابقهٔ طولانی داشت و از دو قرن پیش در جریان بود و بدو جمله میتوان آنرا خلاصه نمود یکی «تنزّل دادن خانواده امپراطوری اطریش» این عبارت از قرن شانزدهم ورد زبان سیاسیون فرانسه شده بود. دیگراین جمله که از ریشلیو بیادگار مانده است: «باید فرانسه را بحدودی رسانید که سابقاً دولت گُل بآنجا میرسید.» یعنی فرانسه‌را چندان باید توسعه بخشید که بحدود طبیعی برسد وسه ایالتی را که در دست بیگانگان بود یعنی لورن وساووا وهلند را بفرانسه ملحق ساخت. این دو منظور سیاسی لوی پانزدهم را در جنگ وراثت اطریش و وراثت لهستان وارد کرده و ایالت لورن را نصیب فرانسه کرد.

امّا سیاست مستعمراتی موضوع جدیدی بود هر چند ریشلیو بفکر آن افتاده و کُلبر دست بکار استعمار زده بود. مقصود ازاین سیاست بسط مستملکات فرانسه بخارج اروپا و ماوراء بحار و تصرّف قسمتی از امریکای شمالی (کانادا و لویزیان) و افتتاح راه تجارتی در هند بود که بزرگترین بازار های عالم محسوب میگردید. بنا براین مرام دولت فرانسه درحینی که سرگرم جنگ وراثت امپراطوری اطریش و جدال هفت ساله بود (۱۷۶۳) با انگلستان هم که رقیب منافع و مانع تعالی او بشمار میآمد دو مرتبه مصاف داد.

درست دروسط قرن هیجدهم (۱۷۴۸-۱۷۵۶) که جنگ وراثت اطریش خاتمه پذیرفته و جدال هفت ساله در شرف افتتاح بود دولت فرانسه بایستی از دو سیاست سابق الذکر (پلیتیك داخلی اروپا وپلیتیك استعمار) یکی را اختیار کند.
جمعی ازعقلا برآن شدندکه سیاست سابقین که عبارت ازشکستن امپراطوری اطریش باشد موضوعی ندارد چرا که اطریش دیگر برای فرانسه خطر محسوب نمیگردد و هر کوششی که در تنزیل قدرت او بعمل آید مددی است بترقی دولت جدید پروس پس بایستی فرانسه فقط بنظارت و حفظ تعادل سیاسی اروپا اکتفا کرده و همّ خود را کاملاً مصروف سیاست استعماری ساخته و بدفع انگلستان بپردازد.
بنا بر همین نظر سیاسی یکی از وقایع مشهوره تاریخ آن عهد که معروف به انعکاس اتّحاد ها (۱) است واقع گردید و دو خصم قدیم مثل فرانسه و اطریش با هم دست اتّحاد داده و در یك صف بجنگ پرداختند.
امّا چون در رأس دولت فرانسه یك ارادهٔ نیرومند و ثابتی وجود نداشت که بدون فتور مراقب مسائل استعماری باشد وسیاست کهنه سابق الذکر هم هنوز در فرانسه طرفدار بسیار داشت دولت مزبور بی‌اختیار درجنگ بین اطریش وپروس مداخله کرد. این جنگ مشهور بهفت ساله است و هم در داخلهٔ اروپا و هم در خارج برای فرانسه گران تمام شد ومستعمرات کانادا وهند ازدست آندولت رفت.
ملّت وشاه فرانسه ازاین خسران‌عظیم بینهایت اندوهگین وخشمناك شدند وبدولت اطریش که باعث این شکست محسوب میشد نفرین کردند وانزجار عمومی بجائی رسید که اطریش را « زلوی خونخوار فرانسه » نام دادند ومسئول خسارات خودشمردند وکینهٔ دیرین ملّت نسبت به اطریش چنان تحریك شد که عاقبت بقتل ملکه ماری- آنتوانت که ازخاندان اطریش بود منجر گردید. همچنین نسبت بانگلیس حسّ انتقام فرانسویان بجوش آمده و لوی شانزدهم برای کشیدن انتقام ساکنین مستعمرات انگلیس را مدد فرستاده و بشورش وا داشت و بجنگ جدیدی که منتهی باستقلال ممالك متّحدهٔ امریکا گردید مبادرت ورزیده و فاتح گردید.

---

(۱) - renversement des Alliances

اگر فقط از لحاظ سیاست داخلی اروپا بتاریخ فرانسه بنگریم میبینیم که روز بروز سلطه و اقتدار آن دولت درحیازت و تمشیت سیاست بین المللی روی بنقصان گذاشته است. درعهد لوی پانزدهم فرانسه مبادرت بجنگ وراثت تاج وتخت لهستان نمود و درجنگ تعیین جانشین امپراطور اطریش هم بزرگترین عامل اتحاد دول بود لکن درنفس الامر هنگام جنگ هفت‌ساله فقط معاون و یاور اطریش محسوب میگشت و چون نوبت بتجزیهٔ دولت لهستان رسید ابداً فرانسه را ببازی نگرفته و هیچ سهمی برای او منظور نداشتند.

یکی از مشخصات سیاست خارجی فرانسه در عهد لوی پانزدهم این بود که در هر پیش آمدی و در هر عقد قرار دادی روز بروز ضعف دولت فرانسه ظاهر تر ونفوذ سیاسی اوناقص ترمیگردید. دراتحادی که با انگلستان واسپانیا و اطریش کرد همواره منافع فرانسه در درجه دوم بود واین کاملاً با جریان قرن هفدهم که منافع فرانسه درهرمورد مقدم محسوب میگردید مباینت داشت. درحقیقت اتحاد فرانسه با اسپانیا بجای قوت مورث ضعف فرانسه گردید وفشار دشمنان وبار خسارات و تلفات جنگی بیشتر بر فرانسه وارد شد مثلاً در پایان جنگ وراثت امپراطوری اطریش که فرانسه مملکت هلاند را بتصرف آورده بود محض همراهی با اسپانیا در معاهدهٔ اِکس لاشاپل [۱] (۱۷۴۸) مجبور بترك ولایات مسخره گردید.

I

سیاست فرانسه ـ تنظیم قطعی طرز توارث سلطنت اسپانیا ـ جنك وراثت تاج و تخت لهستان

علل دوستی فرانسه و انگلیس

بعد از وفات لوی چهاردهم تا ده سال که فرانسه پادشاهی نداشت ونایب السلطنه برتق وفتق امورمیپرداخت (۱۷۱۵ و ۱۷۲۵) تاریخ اروپای غربی درنهایت تیرگی و ابهام است. وقایع عمدهٔ این مدت اتحاد فرانسه وانگلستان وقطعی شدن

(۱) ـ Aix-la-Chapelle

طرز وراثت خانوادهٔ سلطنتی اسپانیا بود . این دو واقعه کاملاً بیکدیگر ارتباط داشتند ویکی علّت دیگری شمرده میشد یعنی موجب اصلی اتّحاد فرانسه و انگلستان این بود که بطورقطع ترتیب توارث پادشاهی اسپانیا را معلوم نمایند و نتیجهٔ منظوره هم بدست آمد .

چون صلح اوترك صورت گرفت فرانسه وانگلیس که درجنگ جانشینی اسپانیا دو مبارز عمده بودند دریافتند که احتیاج کامل باستراحت وصلح دارند . چنانکه پیش ازاین گفتیم درهمین اوقات فرانسه شش میلیارد فرانك مقروض بود ودیون انگلیس هم اگر چه ظاهراً نمایش نداشت درباطن به بیست و چهارمیلیارد فرانك میرسید و اندولت را مثل فرانسه درفشار داشت مخصوصاً ازاین لحاظ که انگلستان در آنزمان ثروت و جمعیّتش خیلی از فرانسه کمتر بود . پس عهد نامه های اوترك و راشتات که بنا بر تقاضای اکثر دول اروپا طرز انتخاب پادشاه اسپانیا را معیّن میکرد بالطبع ثابت و استوار میماند چرا که دول جنگجو از کار زار خسته شده بودند . امّا دو پادشاه ذی نفع که مدّعی حقیقی بودند یعنی شارل ششم امپراطور اطریش و فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا باین قراردادها رضایت نداشتند . دول اروپا آن دومدّعی را مجبور بسکوت کردند . ولی میان آنها پیمانی بسته نشد وآشتی صورت نگرفت امپراطور اطریش که درایطالیا سیسیل را از دست داده و بجای آن ساردنی را قسمت برده بود رضایت نداشت و بادّعای خود یعنی تقاضای تاج وتخت اسپانیا برقرار بود وچنانکه گفتیم دراطریش وزارتخانه‌ای بنام وزارت اسپانی تشکیل داد . ازطرف دیگرفیلیپ پنجم نمیخواست ولایات ایطالیارا مثل ناپل وسیسیل وساردنی ومیلان که دول اروپا ازاسپانی منتزع ساخته وبه امپراطور اطریش ودوك ساووا داده بودند از دست بدهد .

یکی دیگر ازمواد عهدنامهٔ اوترك این بود که پادشاه اسپانی من بعد حق ندارد ادّعائی نسبت بتاج و تخت فرانسه بکند . این ماده را قدرت و نفوذ فوق العاده لوی چهاردهم تحمیل کرده وقبولانده بود وچون لوی چهاردهم وفات یافت پادشاه

اسپانی حاضر نمیشد که بمادّهٔ مزبور تن بدهد. نایب‌السّلطنهٔ فرانسه دوك دورلئان این مطلب را میدانست وبسیار بیمناك بود چرا که بموجب این ماده پس ازوفات لوی پانزدهم سلطنت باو میرسید. پس ابتداء نایب‌السّلطنه روابط حسنه با فیلیپ پنجم مستحکم گردانید ولی هز حسن استقبالی را که نایب السّلطنه میکرد پادشاه اسپانیا با سوءِ نیّت تلقّی مینمود مثلاً قلاع سرحدّی اسپانیا را بحال دفاع قرار داد و امتیازات و تسهیلاتی را که سابقاً تجّار فرانسه در قلمرو اسپانیا داشتند ملغی ساخت وبا انگلستان قرارداد تجارتی که مقدّمهٔ معاهدهٔ سیاسی‌بود منعقد گردانید (دسامبر ۱۷۱۵).

نایب السّلطنه چون اوضاع را باین منوال مشاهده کرد درصدد عقد اتّحاد با انگلستان برآمد. ژرژ اوّل شاه انگلیس از طرف مادر با نایب السّلطنه قرابت داشت و قبل از وفات لوی چهاردهم پیشنهاد بستن قراردادی باو کرده بود در این وقت حال وموقع ژرژ شباهت تامّی بوضع نایب السّلطنه داشت زیرا که دوك دورلئان ازپادشاه اسپانیا میترسید وژرژ ازشورش اهل اکوس وحملهٔ ژاك استوارت مدّعی‌سلطنت بیم داشت. پس نظر بشباهت وضع وسنخیّت خطرهای طرفین حاضر شدند که عقد دوستی ببندند.

اتّحادهانور اوّل کسی که باین خیال افتاد یکی از محارم دوك دورلئان موسوم به دوبوا بود که سابقاً سمت معلّمی اورا داشت. راجع بشخص دوبوا واحوال وصفات او اهل فرانسه تامدّتی دراز دراشتباه بودندزیرا که او را از روی توصیفات سن‌سیمون میشناختند. درحقیقت دوبوا مردی بیوجدان و عاری از ندامت اخلاقی بود امّا فکری متین و آرام ورائی صائب ونافذ داشت دراین اقدام که کرد هم منافع شخصی نایب السّلطنه وهم سود عمومی ملّت فرانسه را درنظر گرفت. نایب السّلطنه دوبوا را که دراین وقت شصت سال داشت مأمور مذاکره بادولت انگلیس نمود واو بالباس مبدّل به‌هلاند رفته و استان هوپ وزیر انگلیس را ملاقات نمود (ژوینه ۱۷۱۶) سپس در حوزهٔ انتخابیّهٔ هانور بخدمت

ژرژ رسید (۱۰ اکتبر ۱۷۱۶). دراینجا قراردادی منعقد گشت که سه ماه بعد مبدّل باتّحاد دول ثلاثه گردید و هلاند هم که تا آنوقت بنا بر قول فردریك دوّم «دنبالهٔ انگلستان محسوب میشد ومثل قایقی ازپی کشتی جنگی روان بود» تشخّص یافت (٤ ژانویه ۱۷۱۷).

شرایط عمدهٔ قرارداد ازقرارذیل بود: نایب السّلطنه متعهّدشد که ژاك استوارت مدّعی سلطنت انگلستان را مجبور بترك آن مملکت وفرار بایطالیا نماید. دول ثلاثه تعهّد نمودند که سلطنت انگلیس را در خانوادهٔ هانور موروثی شناخته و وراثت تاج وتخت فرانسه را مطابق مقرّرات عهدنامهٔ اوترك محترم بشمارند. این عهد اتّفاق مدّت یکربع قرن (تا ۱۷٤۰) فیمابین انگلستان و فرانسه برقرار ماند.

چون خبر اتّحاد هانور در میان اهالی فرانسه مشهور شد واز دوستی فرانسه با دشمن قدیم و رقیب بزرگش یعنی انگلستان اطّلاع حاصل گردید عموماً این اقدام را خیانت محسوب داشتند و بخطا معروف گردید که دوبوا از انگلیس پول گرفته و مملکت فروشی کرده است امّا حقیقت بعکس این بود اتّحاد هانور بنفع فرانسه بود و پولی که دراینکار بمصرف رسید مبلغی بود که خود دوبوا بانگلیسها و هلاندیها رشوت داد. امّا نفع شخصی دوبوا این شد که نایب السّلطنه وی را بعضویّت شورای مهام خارجه انتخاب کرد وچندی بعد بمقام کاردینالی وصدارت عظمی رسید (۱۷۲۲).

اتّحاد دول ثلاث و ترتیب توارث تاج وتخت اسپانیا

موجب حقیقی اتّحاد هانور اغراض شخصی و حفظ منافع سلسلهٔ سلاطین بود. امّا ازابتداء دوبوا درنظر داشت که این اتّحاد را وسیله صلح کلّ قرار بدهد و یکماه پس از مبادله عهدنامه ها در مکتوبی که به استان هوپ فرستاده مینویسد:

«بهترین ثمرهٔ این اتّحاد آن خواهد بود که سعی کنیم میان امپراطور وشاه اسپانیا دوستی ثابتی برقرار گردد.»

امّا این دوستی ثابت ظاهراً بمشکلات جدیدی مصادف میشد. در ایطالیا دو

نزاع پی در پی راجع بوراثت دوك دوپارم و دوك بزرگ تُسکان(۱) اشتعال یافت.
زن فیلیپ پنجم موسوم به الیزابت فارنز (۲) در این دو میراث سلطنتی حقّ ثابت و مشروعی داشت و چون اولاد الیزابت امید وصول بسلطنت اسپانیا را نداشتند چرا که فیلیپ پنجم از زن اوّل خود (ماری لویز دوساووا (۳)) دو پسر داشت و طبعاً جانشین او محسوب میشدند. پس الیزابت میخواست هرقسم هست امارت پارم یا تُسکان را برای اولاد خود متصرّف شود. امّا امارت های مزبور ورّاث ومدّعیان دیگر نیز داشت که امپراطور اطریش محض رقابت با شاه اسپانیا آنها را تقویت میکرد.

پس علی الظّاهر این ادّعا های متقابل موجب ازدیاد اشکال و تأخیر مصالحهٔ امپراطور و شاه اسپانیا میشد. لکن دوبوا و استان هوپ مصمّم گشتند که همین وقایع جدیده را وسیلهٔ عقد اتّفاق و پیشرفت مقصود قرار دهند. پس دول معاهد مقرّر داشتند که کدورت و نزاع اطریش و اسپانی بطریق ذیل تصفیه شود. بپادشاه اسپانیا وعده دادند که مسئلهٔ وراثت امارات پارم و تُسکان را بمیل او خاتمه بدهند مشروط براینکه از مستملکات خود در قطعهٔ ایطالیا بکلّی دست بکشد. بامپراطور اطریش ولایت سیسیل را میدادند بشرط آنکه هیچوقت نسبت بسلطنت اسپانیا ادّعائی نکند و فیلیپ پنجم را رسماً بشهریاری آن مملکت بشناسد. در این میان تمام فشار را بپادشاه ساووا که سیاست دو پهلو و مکر و غدر او تمام دول اروپا را خشمناك کرده بود وارد کردند و ایالت حاصلخیز وثروتمند سیسیل را از او گرفته سرزمین بی حاصل ساردنی را بوی واگذاشتند.

فرانسه بعهده گرفت که فیلیپ پنجم را مجبور بقبول کند وانگلیس ملزم شد که شارل ششم را بپذیرفتن این مقررات وا دارد. امّا شارل این اقدامات انگلیس را بسردی تمام تلقّی کرد و فیلیپ پنجم مقرّرات پیشنهادی دولت فرانسه را اصلاً رد نمود. هر یك از طرفین ادّعا های بزرگتر داشتند.

(۱) _ Toscane (۲) _ Élisabeth Farnèse (۳) _ Marie - Louise de Savoie

آلبیرونی

درآنوقت وزیر فیلیپ پنجم مردی ایطالیائی موسوم به آلبیرونی (۱) بود این شخص پسر باغبانی از اهل پارم بود که فرقهٔ ژزویت او را تربیت وداخل مسلك خود نمودند. درایام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا با دوك واندم روابط صمیمانه حاصل کرد و بتوسط او جیره خوار لوی چهاردهم گردید و باین وسایل در حوزهٔ خدّام خاص پادشاه اسپانیا در آمد. چون زن فیلیپ پنجم فوت شد آلبیرونی بیش از هر کسی کوشید تا الیزابت فارنز را بحبالهٔ نکاح او درآورد (۱۷۱٤) و از آنجائیکه این ملکهٔ جدید در پادشاه نفوذ قوی داشت آلبیرونی را بصدارت رسانید. آلبیرونی مردی بسیار فربه وکوچك اندام وفوق العاده فعّال و مصّر وجدّی بود. در این وقت پنجاه سال داشت میخواست اسپانیا را از رخوت و کسالت بدرآورده مجدّداً همدوش دول معظمه سازد. پس درظرف دوسال لشکری دارای شصت هزار سرباز تدارك دید، توپخانهٔ مفصّل وبحریهٔ نیرومند فراهم آورد و در تشکیلات عمومی ادارات خاصّه مالیّه و فلاحت و صنعت ترقّیات نمایان ظاهر ساخت. چنان مینماید که آلبیرونی بیش از هر چیز حبّ وطن خود ایطالیا را در دل داشت میخواست وطنش را صورت وحدانی بدهد و از سلطهٔ خارجیان خلاصی بخشد پس دولت اسپانیا راوسیلهٔ دفع امپراطور اطریش قرارداده میخواست سلطنت ایطالیا را باولاد الیزابت فارنز که ایطالیائی نژادند برساند.

از ماه آوریل ۱۷۱۷ آلبیرونی شروع باجرای نقشهٔ خود کرد در موقعیکه امپراطور اطریش با عثمانیها سرگرم جنگ بود ببهانهٔ اینکه اتباع اطریش یکی از روحانیّون اسپانیول رابقتل رسانیده اند نه هزارسرباز بجزیرهٔ ساردنی پیاده کرده و آن نواحی را متصرّف شد (۱۲ اوت ۱۷۱۷). چون انگلیس و فرانسه اعتراض کردند آلبیرونی برای مشغول کردن آن دول وازکارانداختن آنها دسیسهٔ غریبی نمود. اولاً ژاك استوارت مدّعی سلطنت انگلیس و شارل دوازدهم پادشاه سوئد را

---

(۱) – Alberoni

ازدوطرف بمقابلهٔ دولت انگلیس واداشت . درفرانسه سفیر اسپانی موسوم به سلامار (۱) را مأمور نمود که با تّفاق شاهزاده خانم مِنْ (۲) اهالی برتانی و پواتو و ناوار را بدولت بشورانند و حتّی در صدد قتل و از میان بر داشتن نایب السّلطنه برآیند . علّت مخالفت شاهزاده خانم مذکوربا نایب السّلطنه این بودکه شوهرش را ازعضوّیت شورای نیابت سلطنت معزول کرده بود و این پیش آمد بحسّ جاه طلبی و غرور فوق العادهٔ او گران میآمد .

عزل آلبیرونی

دراوّل ژویه ۱۷۱۸ سی هزار نفر اسپانیولی بسیسیل وارد شده پالرم و مِسین را بتصرّف درآوردند .

امّا این آخرین فتح و پیشرفت آلبیرونی بود . امپراطور اطریش ازجسارت وتهوّر اسپانیولی ها بیمناك شده بشرایط متّحدین ثلاثه رضایت داده جزء اتّحادیهٔ مذکورگردید . ازآن پس آنها را متّحدین اربعه یا اتّحاد دول اربعه خواندند (دوّم اوت ۱۷۱۸) . چند روز بعد دردریای جنوب سیسیل (دماغهٔ پاسارو (۳)) بینگ (۴) امیر البحر انگلیس ۲۳ کشتی اسپانیولی را غرق یا دستگیر کرد (۱۱ اوت ۱۷۱۸) وازطرفی هم عثمانیان شکست یافته و عهدنامهٔ پوجاروات را با امپراطور اطریش امضا نمودند (۲۱ ژویه ۱۷۱۸) شارل دوازدهم نیز در نوروژ بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) .

در فرانسه هم خیانتکاری ودسایس سلامار کشف گردید (۵ دسامبر ۱۷۱۸) و نایب السّلطنه بنا بر اصرار وتحریك انگلیس به فیلیپ پنجم اعلان جنگ داد (۲ ژانویه ۱۷۱۹) . قشون فرانسه بخاك اسپانیا وارد شد و لشکری که فیلیپ پنجم بقصد پیاده کردن به اِکوس اعزام داشت بسرنوشت آرمادا (۵) دچار گردیده مغلوب شد پس ناچار شاه اسپانیا درخواست صلح کرد و آلبیرونی را که دول اربعه متّحده او را مانع صلح و عایق آرامش عمومی میدانستند معزول ساخت (نوامبر ۱۷۱۹) و مقرّرات دول اربعهٔ متّحده را راجع باوضاع ایطالیا پذیرفتار شد (۲۶ ژانویه ۱۷۲۰) .

---

(۱) - Cllamare (۲) - Maine (۳) - Passaro (۴) - Bing (۵) - Armada

صلحنامهٔ وین

معذلك كار بكلّی خاتمه نیافته بود بایستی مشكلات درجهٔ دوّم و جزئیّات مصالحه و طرق اجرای آن تصفیه یابد. برای این مقصود هیئتی در كامبره تشكیل دادند. محض تثبیت صلح ودوام آشتی فرانسه واسپانیا مقرّرشد كه لوی پانزدهم بادختر كوچك فیلیپ پنجم و الیزابت فارنز ازدواج كنند پس عروس را كه سه سال بیش نداشت برای تربیت وتعلیم بفرانسه بردند.

هیئت سابق الذّكر بعدازسه سال مذاكره ومباحثه كارش بجائی نرسید وعاقبت (در ماه فوریه ۱۷۲۵) دوك دو بوربون محض تحصیل اطمینان از امر وراثت تاج و تخت مزاوجت مذكور را بهمزده و دختر فیلیپ را باسپانیا باز گردانید. فیلیپ بخشم آمد و نمایندهٔ خود را از پاریس خواسته سفیر فرانسه را اخراج نمود ومستقیماً با امپراطور اطریش عقد اتّحاد بست. این عهد نامه كه در وین منعقد شد نسخه بدل قرار داد دول اربعهٔ متّحده بود و جمیع مشكلات درجهٔ دوّم را از بین بر میداشت (۳۰ آوریل ۱۷۲۵) بموجب این عهد نامه پس از ۲۵ سال جنگ ومذاكرات سیاسی ترتیب وراثت تخت وتاج اسپانیا معلوم ومنظّم گردید.

اتّفاق فرانسه و اسپانیا

دوسال میان فرانسه واسپانیا متاركه بود چون فلوری بصدارت رسید چندان كوشید تا فیلیپ پنجم و لوی پانزدهم را آشتی داد (۱۷۲۷) آنگاه دو مملكت نیز بموجب معاهدهٔ سویل اتّفاق كردند (۹ نوامبر ۱۷۲۹). این قرار داد چون حاكی از امر جدیدی نبود و همان مقرّرات دول اربعهٔ متّحده را تكرار وتأیید میكرد پس اصلاً اهمیّتش در درجهٔ دوّم محسوب میشود لكن برای فرانسه نتایج فوق العاده عظیم داشت زیرا كه اوّلین ظهور اتّفاق واتّحاد بین فرانسه واسپانیا بود كه نیم قرن یعنی تا آخر سلطنت فرانسه دوام یافت ودر سرتاسر عهد لوی پانزدهم دولت فرانسه فقط محض حفظ منافع معاهد خود (اسپانیا) جنگ میكرد وبادول اروپا زدوخورد مینمود.

وراثت سلطنت لهستان

اگر چه معاهدات وین وسویل علی الظّاهر اروپا را بآرامش دائم نوید میداد لكن درحقیقت این صلح دوامی نیافت وبیش از ۸ سال باقی نبود (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۳) سبب عمدهٔ

این صلح موقّت هم دوستی فرانسه وانگلیس و عقل و متانت و صلح طلبی وزراء دو مملکت والپول و فلوری بود . این شخص که وزارت فرانسه را داشت کراراً میگفت « من نمیخواهم دورهٔ وزارتم تاریخی باشد » لکن چون سال ۱۷۳۳ فرا رسید اوضاع چنان شد که صلح طلبی فلوری هم کاری ازپیش نبرد و دولت فرانسه در جنگ وراثت تاج و تخت لهستان داخل شد .

تفصیل آنکه پس از وفات اگوست دوّم (فوریه ۱۷۳۳) سلطنت لهستان بی پادشاه ماند ، دو نفر نامزد این مقام شدند یکی اگوست سوّم پسر اگوست دوّم که در ولایت ساکس منصب انتخاب کنندگی داشت که از اقربای شارل ششم امپراطور اطریش بود . دیگر استانیسلاس لکزینسکی پدر زن لوی پانزدهم که سی سال قبل شارل دوازدهم چنانکه دیدیم او را بر جای اگوست دوّم نصب کرد و پس از جنگ پولتاوا معزول گردید . استانیسلاس بشتاب تمام خود را به ورشو رسانیده و با کثرّیت ۶۰،۰۰۰ رأی منتخب شد . اگوست سوّم فقط چهار هزار رأی داشت (سپتامبر ۱۷۳۳) .

امّا دو دولت قوی مثل روسیّه واطریش طرفدار اگوست سوّم بودند . روسها ازهمین اوقات نسبت به لهستان نظری داشتند و نمیخواستند پادشاهی در آن کشور حکمرانی کند که بدولت فرانسه متّکی است . امّا علّت حمایت امپراطوراطریش این بود که اگوست سوّم بسلطنت لهستان رسیده و از ادّعائی که ممکن بود نسبت بوراثت تاج و تخت امپراطوری بنماید صرف نظر کند و وصیّت پراگماتیك را امضا نماید . قشون روس واطریش وارد خاك لهستان شدند ، استانیسلاس لکزینسکی پس از مختصر مقاومتی در دانزیك محصور شد و بعد از شش ماه محاصره بزحمت بسیار توانست راه فرار پیش گیرد و جان از ورطهٔ هلاك برهاند (فوریه تا ژوبه ۱۷۳٤) .

مداخلهٔ فرانسه لوی پانزدهم بحمایت پدر زنش برخاست امّا علّت این مداخله فقط عواطف قرابت نبود بلکه علل مهمّهٔ سیاسی در زیرپرده وی را بجنگ وا میداشتند . از قرن شانزدهم جریان سیاست بر این بود که دولت

فرانسه همواره همعهد و یاری در اروپای شرقی داشته باشد که در مواقع لازمه از
طرف شرق بدولت اطریش حمله کند پس گاهی با عثمانیان و زمانی با سوئدی‌ها عهد
اتّفاق بست. چون عثمانیان عقب نشستند و بموجب معاهدات کارلوتسی (۱۶۹۹)
و پوجاروات (۱۷۱۸) از متصرّفات خود دست کشیده و بضعف خویش اقرار
نمودند و همچنین دولت سوئد مضمحل شد و مستملکات خود را از دست داد
(۱۷۲۱) دولت فرانسه درمشرق اروپا بی یار و یاور ماند و از طرفی هم امپراطوری
اطریش بر قوّت سابق افزوده و دولتی جدید بنام روسیّه قدم درعرصهٔ سیاست نهاد.
پس فرانسه بایستی برای حفظ سوابق سیاسی نفوذ خود را در لهستان بسط بدهد.

جنگ با امپراطور

اعزام قشون به لهستان از راه دریا ممکن نمیشد چرا که مستلزم
مخارج گزاف و مشکلات مالایطاق بود پس فرانسه مستقیماً
با امپراطور حمله برد و درماه اکتبر ۱۷۳۳ اعلان جنگ داد لکن فرانسه و ممالك
امپراطوری اطریش در هیچ نقطه سر حدّ مشترك نداشتند مگر ازطرف هلاند که
اگر لوی پانزدهم بآنجا لشکر میفرستاد موجب اضطراب و نگرانی خیال انگلستان
که دولت متّحد فرانسه بود میگردید پس میدان جنگی باقی نمیماند مگر ایالات ایطالیا.

محض تسهیل لشکرکشی بایطالیا لوی پانزدهم از طرفی با دوك دوساووا که
شاه ساردنی بود و از طرف دیگر با پادشاه اسپانیا پیشنهاد عقد معاهده کرد. شاه
ساردنی میخواست انتقام از دست رفتن سیسیل را بکشد و ایالت میلان را بدست آورد
و لوی پانزدهم بموجب قرارداد تورن متعهّد شد که ولایات مطلوبه را باو تفویض
کند بشرط آنکه ولایت ساووا بفرانسه ملحق شود (۲۶ سپتامبر ۱۷۳۳).

امّا فیلیپ پنجم و الیزابت شاه و ملکهٔ اسپانیا هرچند فرزند آنها دون کارلوس از
۱۷۳۱ ببعد پارم و پلزانس را در تصرّف داشت بهیچوجه راضی و خرسند نبودند
و میخواستند مملکتی عظیم را به پسر خود بدهند و بموجب قرار داد خانوادگی

اسکوریال[1] (۷ نوامبر ۱۷۳۳) ناپل و سیسیل نیز به دون کارلوس بایستی تعلّق بگیرد.

این جنگ اگرچه نسبت بمحاربات سابقه بسیار کوتاه بود و دو سال بیشتر طول نکشید (اکتبر ۱۷۳۳ ـ اکتبر ۱۷۳۵) دراطراف رودرن و در ایطالیا بشدّت هرچه تمامتر اشتعال یافت و با وجود امداد چندین فوج لشکر روس شارل ششم در تمام مصافها مغلوب شد. درنواحی رن قشون فرانسه کهل[2] و فیلیپسبورگ[3] (ژویه ۱۷۳٤) را مسخّر کرد. در ایطالیا که مهمترین میدان های جنگ بود آتش محاربات هم درسمت شمال یعنی دشت پو و هم درجنوب یعنی شبه جزیرهٔ ایطالیا مشتعل بود. در جبههٔ شمالی فرانسویان ولایت میلان را بدست آورده و در حوالی پارم در گاستالا[4] (۱۹ سپتامبر ۱۷۳٤) فتحی نمایان کردند. درجنوب لشکر اسپانیا بسهولت ناپل و سیسیل را مسخّر ساخت (از مارس تا سپتامبر ۱۷۳٤) پس در سال ۱۷۳۵ شارل ششم تن بمغلوبیّت داده و مقدّمات صلح را با فرانسه در وین فراهم آورد (۳ اکتبر ۱۷۳۵) امّا صلح قطعی نظر بحسد و رقابت شاه اسپانی و شاه ساردنی تا سه سال بتأخیر افتاد.

صلح وین

این مصالحه که بموجب عهدنامهٔ دوّم وین برقرار شد (۱۸ نوامبر ۱۷۳۸) شامل مواد ذیل بود: استانیسلاس لکزینسکی از ادّعای سلطنت دست برداشته و فقط باسم بلارسم پادشاهی اکتفا نمود و بجبران تخت و تاج لهستان ولایت نانسی و دوك نشین لورن و کنت نشین بار را باو دادند. این دو محلّ اخیر بدوك فرانسوا دو لورن تعلّق داشت که تازه با ماری ترز دختر امپراطور شارل ششم عقد مزاوجت بسته بود و نیز مقرّر شد که پس از فوت استانیسلاس تمام ولایات مفوّضهٔ باو بپادشاه فرانسه تعلّق بپذیرد.

شارل ششم ناپل و سیسیل را به دون کارلوس داد باین طریق مشار الیه پادشاه هردو سیسیل گردید ولی از ایالات پارم و پلزانس و از حق خود نسبت بامارت

---

(۱) ـ Escurial　(۲) ـ Kehl　(۳) ـ Philipsbourg　(٤) ـ Guastalla

تسکان صرف نظر نمود. این چند ولایت اخیر را درعوض ولایات مأخوذه به دوك فرانسوا دولورن سپردند.

امپراطور، نوار[1] را بشاه ساردنی داد وباین ترتیب سرحدّ شرقی قلمرو این پادشاه بساحل راست رود تسن رسید امّا چون نقاطیکه بایستی بموجب عهد نامهٔ تورن باو تعلّق بیابد نیافت ولایت ساووا را بفرانسه نداد.

دولت فرانسه هم وصیّت (پراگماتیك سانکسیون) امپراطور را بعدازسالها تأخیر ومسامحه پذیرفتارشد وحتّی متعهّد صیانت وحسن اجرای آن گردید.

نتایج جنك وراثت لهستان

در واقع جمیع خسارات جنگ را امپراطور ادا نمود و در ایطالیا بهترین ایالات قلمرو خود را از دست داد. جنگ وراثت تاج وتخت ایطالیا نتایج غیر مترقّبه داد اوّلاً سوّمین شعبهٔ خانواده بوربون در ناپل پادشاهی یافت. ثانیاً دولت فرانسه ازجانب مشرق بسرحدّ طبیعی خود رسید وایالت لورن را ملحق بمملکت ساخت اگرکاردینال دوفلوری صدراعظم فرانسه متابعت ازهوس وجاه طلبی خود نکرده و در عقد مصالحه با امپراطور عجله بخرج نمیداد وقول وقراری را که میان فرانسه و شاه ساردنی رفته بود محض خاطر امپراطور بهم نمیزد ولایت ساووا هم بمملکت فرانسه ملحق میشد تکمیل و توحید سرحد آن مملکت در سمت مشرق صدسال پیشتر انجام میگرفت. خلاصه اینکه جنگهای جانشینی سلطنت لهستان برای فرانسه منافع کثیره داشت واین واقعه درعهدلوی پانزدهم مستثنی وبی نظیر بود.

II

خصومت پروس و اطریش و فرانسه وانگلستان با یکدیگر

امپراطور و جنك باعثمانیان

اگرچه علی الظّاهر نتایج وخیمهٔ جنگ وراثت لهستان برای امپراطور اطریش با صلح وین خاتمه یافت لکن در حقیقت باز وخامت آن جنك باقی بود. امپراطور درمقابل مددی که

---

(۱) - Novar

لشکر روس باو نمود ودر ۱۷۳۶ درجنگ با فرانسه ویرا کمك کرد وعده داد که هنگام بروز جنك روس وعثمانی قشون بمدد روسیّه بفرستد . اتّفاقاً در همان سال جنگ شروع شد وروسها وفای وعده را ازامپراطور خواستند اونیز بامید اینکه در بالکان بعضی ولایات را بتصرّف آورده جبران اراضی از دست رفتهٔ ایطالیا را بکند بطیب خاطر پذیرفت . امّا لشکر اطریش بواسطهٔ عدم مهارت و لیاقت سرداران خود خاصه پرنس دو هیلدبورقوسن(۱) پی درپی شکست خوردند وعثمانیان تا پشت دیوار بلگراد رسیدند . چون امپراطور مملکت هنگری را در خطر دید استدعای صلح کرد دولت فرانسه بمیان افتاد و در بلگراد دو دولت را صلح داد امّا با شرایطی که برای امپراطور درنهایت وخامت بود (۲۱ سپتامبر ۱۷۳۹) . تمام ولایاتی که بموجب قرار داد پوجاروات بیست سال قبل باطریش تعلّق گرفته بود با والاشی و بلگراد و صربستان از دست رفت . فقط ولایت سرحدی تمسوار باقی ماند آنهم بشرطی‌که تمام قلاع و استحکامات نظامی آنجا را خراب کنند ودر واقع مملکت هنگری را بلامانع وبی‌حفاظ نمایند . دشوارتر از تجزیه قطعات ولایات این بود که لشکر اطریش پس از جنگ عثمانی بکلّی مضمحل و بی پا شده و خزانهٔ سلطنتی در وین کاملاً خالی و فقیر گردیده بود .

وراثت سلطنت اطریش

با وجوداین شکست‌ها و خسارات و تلفات شارل ششم‌خرسند بود که در نتیجهٔ عهد نامهٔ وین جمیع دول اروپا حتّی فرانسه وعثمانی وصیّتنامهٔ رسمی اورا درباب جانشینی دخترش‌ماری‌ترز پذیرفته‌اند امّا چون پس از دو سال از عهدنامهٔ وین شارل ششم ناگهان وفات یافت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰) جانشین او ماری ترز دفعةً مواجه شد با دول متّحده که بالاتّفاق کمر بجنگ او بستند و هشت سال تمام این محاربه را ادامه دادند (دسامبر ۱۷۴۰ ـ اکتبر ۱۷۴۸) .

علل جنگ

این منازعه‌سه علّت عمده‌داشت : اوّلاً قانون اساسی که بموجب آن‌طرز توارث وترتیب جانشینی‌امپراطوران اطریش رامعلوم

(۱) ـ le prince de Hildburghausen

کند وجود نداشت بالعکس نظامات خاصی هم قبل از شارل ششم وضع شده بود که منافی انجام مقصود این امپراطور بشمار میآمد، ثانیاً سابقهٔ قدیمهٔ سیاست فرانسه، ثالثاً جاه طلبی و حرص فردریك دوّم.

نظامات خاصّی که گفته شد عبارت بود از یك وصیّت و یك قرار داد.

در قرن شانزدهم امپراطور فردیناند اوّل برادر شارل کن (۱۵۲۶-۱۵٦٤) وصیّت کرد که اگر در خاندان سلطنتی اولاد ذکور نباشد اناث باید بپادشاهی برسند ودرقرن هفدهم امپراطور فردیناند دوّم نمایندهٔ شعبه خانوادهٔ هابسبورگ اطریش (۱٦۱۹-۱٦۳۷) با فیلیپ سوّم نمایندهٔ شعبهٔ هابسبورك اسپانیا (۱۵۹۸-۱٦۲۱) قراردادی منعقد کردند که بموجب آن هرگاه دریکی از دو شعبهٔ مزبوره اولاد ذکوری نباشد سلطنت باولاد ذکور شعبهٔ دیگر باید برسد.

درسنهٔ ۱۷٤۰ شارل آلبر انتخاب کنندهٔ باویر بموجب وصیّت فردیناند اوّل مدّعی امپراطوری شد زیرا که نسب او بدختر فردیناند می پیوست و فیلیپ پنجم از اعقاب فیلیپ سوّم که جانشین شارل دوّم شده بود مطابق قرار داد سابق الذّکر دعوی امپراطوری داشت ونیز بموجب همین « قرار تبدیل میراث » شارل امانول پادشاه ساردنی که از اعقاب فیلیپ دوّم بود مدّعی امپراطوری شد یعنی قرار داد فیلیپ سوّم را معطوف بماسبق کرد.

مرام سیاسی فرانسه از قرن شانزدهم ببعد ضعیف کردن خانوادهٔ اطریش بود که حتّی درسال ۱۷٤۰ هم این سابقه دوام داشت. مارکی دارژان سون که در این اوقات بوزارت خارجه رسید مینویسد: « برای سیاسیّون این نکته در کمال اهمیّت است که باید امپراطور اطریش را چنان ضعیف و ناتوان کرد که بیش از یکی از امراء آلمان نفوذ و قدرت نداشته باشد.»

امّا فردریك دوّم که در این وقت ۲۸ سال داشت میخواست خود را لایق جانشینی نیاکانش نماید و بافتخارات عظیمه نایل گردد « نظر بقوّتی که در لشکر و ثروتی که در خزانه و ضعفی که در کار دشمن خود » میپنداشت مانعی برای

حمله به اطریش نمیدید زیرا که ملکهٔ اطریش « زنی جوان وبی تجربه ودوچار مدّعیان بیشمار و گرفتار فقر مالی وضعف نظامی بود. » فردریك بنظیر این عبارت استدلال نموده و خود را در حملهٔ باطریش محق میشمرد.

دشمنان و دوستان ماری تِرِز

ماری ترز با دو تن از مدّعیان سلطنت (یعنی انتخاب کنندهٔ باویر وشاه اسپانیا) و پادشاه فرانسه وسلطان پروس و انتخاب کنندهٔ ساکس و شاه لهستان و چندین امیر از امراء آلمان بایستی جنگ کند.

پس برای مقابلهٔ بااین همه دشمن در صدد تهیّهٔ معاهدین و متّحدین بر آمد و روسیه و انکلستان و هلاند را باخود یار نمود و یکی از مدّعیان امپراطوری راهم که پادشاه ساردنی باشد بزور رشوه با خودهمراه کرد. روسیّه محض آن وارد جنگ شد که در زمرهٔ دول معظمه داخل شده و از عوامل مهمّهٔ سیاست اروپا محسوب گردد. انکلیس چون فرانسه را دشمن ماری ترز دید بااو دم ازدوستی زد وهمانطور که دیدیم دوستی میان انکلیس و فرانسه که مدّت یك ربع قرن بواسطه مراقبت والپول و فلوری وزراء طرفین ثابت و برقرار مانده بود بواسطهٔ رقابت های اقتصادی و مستعمراتی درشرف تبدّل بدشمنی بود اتّفاقاً مقارن این احوال جنگ وراثت اطریش هم شعله‌ور گردید. در این وقت یکسال بود که انکلیس بدولت اسپانیا دوست و متّحد فرانسه اعلان جنگ داده بود (اکتبر ۱۷۳۹) و فرانسه هم در نظرداشت که باسپانیا مدد بفرستد. هلاند نیز پس از قلیل مدّتی نظر باصرار دولت انکلیس جزو یاران اطریش گردید زیرا که می‌ترسید نظر بسابقهٔ تاریخی فرانسه در صدد تصرّف آن برآید.

این محاربه از جملهٔ پیچیده ترین وقایع تاریخی محسوب میشود چرا که دشمنان متّحد اطریش هریك پیرو هوای نفس ومقصود خاص خود بودند. فردریك ایالت سیلزی را میخواست، فیلیپ‌پنجم ولایات جدیدی‌را درایطالیا طلب میکرد، لوی پانزدهم میخواست درهلاند لطمه‌ای باطریش وانکلیس متّفقاً وارد آورد. بنابراین

در نزاع جانشینی اطریش میتوان سه جنگ مجزّی و معیّن تشخیص داد: جنگ اطریش وانگلیس وفرانسه، جنگ اطریش و پروس و جنگ اطریش واسپانیا.

ازاین حروب سه‌گانه پیکاراطریش و پروس مهم‌تر از همه بود چرا که نتیجهٔ اساسی آن که عبارت از الحاق ایالت سیلزی بپروس باشد موجب عظمت وشوکت دولت پروس گردید وتعادل ایالات آلمان را بر هم زده ومقدّمهٔ جنگ عظیم دیگری شد که بجنگ هفت ساله مشهور است.

فردریك در سیلزی

خصومت از جانب فردریك دوّم شروع شد همان روزی که خبر فوت شارل ششم باو رسید با اینکه جانشینی ماری ترز را تصدیق داشت فرمان داد که لشکر بقصد تصرّف ایالت سیلزی حرکت کنند.

خانوادهٔ هوهن زولرن اززمان پیشین حقّی براین ایالت داشتند امّا درموقع معاهدهٔ تاج(۱) فردریك اوّل رسماً ازحقوق مزبورصرف نظرنمود. چون نوبت شاهی بنوهٔ او فردریك دوّم رسید بهیچوجه اعتنائی باین صرف نظر رسمی نکرد و بوزیر خارجه که بیش ازپادشاه مراعات حق وعدالت را میکرد نوشته است: «سیاست‌رانی کار وزراء است، مافرمان حرکت بقشون داده‌ایم، شماهم بکارها رنگ وروی سیاسی داده وسایل مطلاّ سازی را فراهم آورده حبّ های خود را زرنگار بسازید که ظواهر امر آراسته باشد.»

الحاق ایالت سیلزی برای فردریك دوّم بسیار لازم بود زیرا که مقدار کثیری بوسعت خاك وقریب یك میلیون برجمعیّت قلمرو او میافزود و از همه‌مهمتر دولت پروس را صورت وحدانی میداد زیرا که پروس در سواحل دو رود خانهٔ اودر و کوسترین واقع بود و بایستی بهر قیمت هست قسمت علیای آن دو رود خانه را نیز که عبارت از خاك سیلزی باشد بآن ملحق سازد تا از هر حیث کامل عیار و دور از گزند و دستبرد دولت امپراطوری اطریش باشد.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۱۱۵ رجوع شود

پس فرودریك ناگهان بدون مقدّمه و اعلان جنگ در آخرین روز های سال ۱۷٤۰ (۲۲ دسامبر) لشکر به سیلزی داخل کرد و به ماری ترز پیشنهاد نمود که اگر این ایالت را باو واگذارد جزء همراهان و یاران او خواهد شد و چنین نوشت : « رجاء واثق و افتخار کامل دارم که آن علیا حضرت از اقدامات من کمال رضایت را خواهند داشت و این خدمتگزاری من موجب سرور خاطر ایشان خواهد شد » ماری ترز جواب داد : « مادام که یك تن از نظامیان پروس درخاك آن ایالت باقی است ما هلاکت را بر دوستی و عقد قرار داد ترجیح میدهیم » پس بزحمت فراوان لشکری فراهم آورد و سه ماه بعد از این واقعه در محلّ مولویتز (۱) به فردریك حمله برد لکن لشکرش مغلوب وفراری شد (٤ آوریل ۱۷٤۱) .

دخالت فرانسه سیاسیّون فرانسه باین سرعت تصمیم نگرفتند، ابتداء بنابر سیاست حقّه و نظر صائبی که بدان اشاره کردیم لوی پانزدهم دخالت در جنگ را جایز نشمرد و گفت خانوادهٔ اطریش مثل سابق خطری برای فرانسه محسوب نمیشود که ما کما فی السابق درصدد سرکوبی او برائیم . فلوری هم بااین نظر موافقت داشت بدوعلّت : یکی آنکه طبعاً مردی صلح جو بود دیگر اینکه چون دوسال قبل دولت فرانسه وصیّت پراگماتیك را امضا کردهٔ بایستی اگر در حفظ آن کوشش نمیکند لااقل بیطرف بماند. پس به ماری ترز اخطار نمودند که دولت فرانسه برسر قول و پیمان خود خواهد ایستاد .

امّا چنانکه گفتیم در فرانسه طرفداران جنگ با خاندان اطریش وحفظ سابقهٔ خصومت بین دولتین بسیار بودند وفلوری را که طالب صلح بود استهزاء میکردند . قائد طرفداران جنگ با اطریش مارشال دوبل ایل (۲) نوهٔ فوکه (۳) بود که پنجاه و شش سال ازعمرش میگذشت . فعّالیّتی فوق العاده ، هوش سرشار و قوّهٔ تخیّلی تند وتیز داشت . عاقبت فلوری را متقاعد کرد که بایستی امپراطوری اطریش بانتخاب کنندهٔ باویر داده شود وبرای حصول مقصود لازم است که با فردریك دوّم همدست گردند .

---

(۱) - Molwitz (۲) - le maréchal de Belle - Isle (۳) - Fouquet

پس خود او را مأموریت دادند که به آلمان رفته انتخاب کنندگان را ملاقات نموده راضی بانتخاب شارل آلبر بنماید. از جمله اقدامات این سفیر آن بود که بنا بر توسط فرانسه در نمفن بورگ(۱) بین شاه اسپانیا و انتخاب کنندهٔ باویر قرار دادی منعقد شد (۱۸ مه ۱۷٤۱) و عهدنامه‌ای هم میان فرانسه و فردریك دوم بسته شد (۵ ژون ۱۷٤۱) و انتخاب کنندهٔ ساکس هم جزو متحدین قرار گرفت. بموجب این معاهدات انتخاب کنندهٔ باویر صاحب تاج و تخت امپراطوری و سلطنت مملکت بوهم میگردید وشاه اسپانیا نیز در ایطالیا ولایاتی را متصرف میشد که سلطنت آنرا به پسر دوم الیزابت فارنز موسوم به‌دون فیلیپ میداد وفردریك هم ایالت سیلزی را بمملکت خود ملحق میساخت.

محض اجرای این مقررات دولت فرانسه بدون اینکه اعلان جنگی بمملکهٔ اطریش بدهد یا سفیرخود را ازپایتخت آن مملکت احضار کند دو لشکر وارد آلمان کرد که بمعاهدین او یاری بدهند یکی از این دو لشکر که مرکب بود از چهل هزار نفر سپاهی بفرماندهی مارشال دوبل ایل بقشون شارل آلبر ملحق گردید و در اول سپتامبر ۱۷٤۱ لنز(۲) و اطریش علیا را متصرف شد اما بجای اینکه مستقیماً به‌وین روی آورده و ماری ترز را مجبور بمصالحه کند مارشال دوبل‌ایل بنا براصرار شارل آلبر کمر بفتح مملکت بوهم بست. دراواخر نوامبر ۱۷٤۱ شهر پراگ مسخر شد وعوامل این فتح سرهنگ شور(۳) وموریس دوساکس(٤) بودند که تهور فوق‌العاده بخرج‌دادند. انتخاب کنندهٔ باویر بسلطنت بوهم معرفی گردید (۱۹ دسامبر) و چندهفته بعددر فرانك‌فور امپراطور شدو شارل هفتم نام‌یافت (۲۴ ژانویه ۱۷٤۳).

ماری تِرِز و اهالی هنگری

علی‌الظاهر ماری ترز بکلّی مغلوب ومضمحل شده بود زیرا که سه قسمت بزرگ از قلمرو امپراطوری مثل سیلزی واطریش علیا و بوهم را دشمنان گرفته و تاج امپراطوری را هم برسر

(۱) _ Nymphenbourg (۲) _ Linz (۳) _ Chevert (٤) _ Maurice de Saxe

شارل آلبر نهادند لکن در باطن برخلاف این بود ، ارادهٔ قوی و چابکی ملکهٔ اطریش راه نجات را برای او باز گذاشت .

ملکه نخست از رعایای هنگری استمداد کرد و بمجلس ملّی هنگری که در شهر پرسبورگ(۱) تشکیل گردید چنین خطاب نمود « اکنون که یاران مرا ترك کرده اند پناهی جز وفا داری و دلیری سلحشوران نامدار هنگری ندارم و امید ببازوی توانای آنان بسته ام » بنا بر حکایتی که ولتر جعل نموده اهل مجلس نجبا و توانگران از شنیدن سخنان تضرّع آمیز ملکهٔ جوان و مشاهدهٔ بدبختی او چنان بهیجان آمدند که بالاتّفاق شمشیر از نیام بر کشیده و فریاد بر آوردند « که در راه ملکهٔ خود ماری ترز جان بر کف دست نهاده ایم » امّا حقیقت امر قدری با حکایت مجعولهٔ ولتر اختلاف دارد . سه ماه تمام میان ملکه واهل هنگری ارسال رسل و مکاتبه شد تا اینکه مصمّم گشتند و عبارت مذکور را بر زبان راندند و صد هزار سپاهی بمدد او فرستادند مشروط براینکه مملکت هنگری کاملاً مستقل شود و از تحت الشعاع ممالك موروثهٔ امپراطوران اطریش بدر آید .

خروج ساردنی و پروس از صف محاربین

تدبیر دیگر ماری ترز این بود که با بعضی از دشمنان خود مذاکره نموده آنانرا ازصف خصومت خارج ساخت مثلاً شاه ساردنی را بدشمنی اسپانیا برانگیخت و وعده دادکه قسمتی از میلان را باو واگذارد (فوریه ۱۷۴۲) از طرفی هم با فردریك دوّم در برسلو معاهده‌ای بست و ایالت سیلزی را باو واگذاشته او را بنقض پیمان با فرانسه وادار کرد (ژویه ۱۷۴۲) . فردریك دوّم محض حفظ احترام معاهدین خود تفصیل معاهدهٔ برسلورا به فلوری صدراعظم فرانسه اطّلاع داد وبدون هیچ شرمی از شکستن عهد و میثاق ، چنین نوشت : « معذلك من بیش از پیش حاضر مساعدت با شاه فرانسه وحفظ منافع آن مملکت هستم . »

جنگ فرانسه

تمام بارجنگ بردوش فرانسه افتاد . قشون فرانسه مجبورشد که اطریش‌علیا وبوهم را تخلیه کند . بل ایل فرمانده قشون

(۱) _ Presbourg

فرانسه در پراك محصور گشت و بزحمت فوق‌العاده با ۱۴۰۰۰ نفر توانست راه گریز را پیش گرفته و هشت روز تمام ازطرق کوهستانی پوشیده از برف و در زیر حملهٔ دائمی لشکر دشمن طی طریق نموده عقب بنشیند (۱۷ ـ ۲۵ دسامبر ۱۷۴۲) واین عقب نشینی یکی ازمشهورترین ومهمترین اعمال‌نظامی قرن هیجدهم محسوب میشود . اطریشی‌ها ایالت باویر را گرفته شهر مونیخ را اشغال کردند (ژون ۱۷۴۳) و تا سواحل رود رن رانده ایالت آلزاس را تهدید نمودند .

فردریك از این پیشرفت سریع قشون اطریش برخود بیمناك شده در پاریس با فرانسه مجدّداً عهدی بست (ژون ۱۷۴۴) . لوی پانزدهم با شاه اسپانیا نیز بموجب عهد نامهٔ خانوادگی فونتن بلو تجدید مودّت نمود (۲۵ اکتبر ۱۷۴۳) ورسماً با انگلستان متارکه کرد (۱۵ مارس ۱۷۴۴) چرا که سپاهیان این مملکت در آلمان با اعداء فرانسه همدستی داشتند و چون تا آنوقت قشون فرانسه بعنوان امداد بدشمنان ملکهٔ اطریش وارد جنگ شده و دولت فرانسه به ماری ترز رسماً اعلان جنگی نداده بود لوی پانزدهم جنگ رسمی را اعلان کرد و ماری ترز را (ملکهٔ هنگری) خطاب نمود . (۲۷ آوریل ۱۷۴۴) .

چند ماه بعد از تجدید عهد فرانسه و پروس امپراطور شارل هفتم بدرود زندگانی گفت (۲۰ ژانویه ۱۷۴۵) . پسرش که سمت انتخاب کنندگی باویر داشت بشتاب هرچه تمامتر با ماری ترز قرارداد بست ازهرادعائی نسبت بوراثت شارل ششم وتاج وتخت امپراطوری صرف نظر کرد حتّی در موقع انتخاب فرانسوا دولورن که بنام فرانسوای اوّل بامپراطوری رسید رای موافق داد (ژون ۱۷۴۵) . از این تاریخ ببعد جنگ وراثت امپراطوری فی الحقیقه خاتمه یافت و جنگهائی که شد برسر تصرّف سیلزی و هلاند متصرّفی اطریش و ایطالیا بود .

جنگ دوّم سیلزی

درباب سیلزی دو مرحله باید تشخیص داد : در مرحلهٔ اوّل فردریك بسرعت فوق‌العاده وارد بوهم شده هم شهر پراگ را بتصرّف آورد وهم ایالت الزاس را که نزدیك بود بچنگ سپاه

اطریش[1] بیفتد نجات داد (سپتامبر ۱۷۴۴) . سال بعد فردریك پس از فتح نمایانی در فریدبرگ[2] (۴ ژون ۱۷۴۵) . ایالت ساکس را که امیرش از همدستان ماری ترز بود مسخر ساخت و پس از فتح جدیدی در ظاهر شهر درسد[3] (درکسلسدورف[4]) ۱۵ دسامبر ۱۷۴۵ بار دیگر با فرانسه نقض عهد کرد و با ملکهٔ اطریش عهد نامهٔ تازه ای در درسد بسته و مفاد قرار داد برسلو را تأیید و تجدید نمود (۲۵ دسامبر ۱۷۴۵) .

جنگ هلاند درهلاند قوای لوی پانزدهم با لشکراطریش وانگلیس وهلاند مقابل شد .

اگرچه فرمانده قوای فرانسه یکی از جنگ آوران بزرگ موسوم به موریس دوساکس بود معذلك چهار سال این جنگ دوام یافت چرا که برخلاف فردریك دوم وتعلیمات سرداران قدیم مثل تورن و ویار وعلی رغم میل موریس دوساکس که میگفت باید بقلع و قمع سپاه خصم همت گماشت لشکر فرانسه محض اینکه شاه مثل لوی چهاردهم با شکوه و جلال خسروانه در میدان حضور بیابد ، بمحاصرهٔ قلاع دشمن پرداخت وبتأنی وطمأنینه هرچه تمامتر مبادرت بجنگ حصاری نمود . و تدریجاً جمیع قلاع هلاند را مسخر ساخت . منازعات عمده عبارت بودند از جنگ فونتنوا[5] (۱۱ مه ۱۷۴۵) و جنگ روکو[6] (۱۱ اکتبر ۱۷۴۶) وجنگ لاوفلد[7] (۲ ژویه ۱۷۴۷) که بیشتر بقصد تسخیر استحکامات بعمل میآمد .

فونتنوا بزرگترین این فتوحات جنگ فونتنوا است که آخرین فتح نمایان دولت استبدادی فرانسه شمرده میشود . در آخر ماه آوریل ۱۷۴۷ مارشال دوساکس با نود هزار سپاهی بسرعت از رود اسکو گذشته تورنه را بمحاصره افکند . این محل یکی از قلاع کثیره ای بود که مجموع آنها را (سد) مینامیدند و مقصود از ایجاد آنها حفظ هلاند از تطاول فرانسه بود و از سال ۱۷۱۴ ببعد لشکر هلاند بخرج دولت اطریش در آن قلاع مسکن داشتند . قلعهٔ تورنه تسلیم گردیده

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۳ رجوع شود (۲) ـ Friedberg
(۳) ـ Dresde (۴) ـ Kesselsdorf (۵) ـ Fontenoy (۶) ـ Rocoux (۷) ـ Lawfeld

و خندق آن بتصرّف در آمده بود که موریس دوساکس از ورود ۵۱۰۰۰ نفر لشکر انگلیسی و هلاندی آگاهی یافت. این قشون در تحت فرماندهی دوك دو کمبرلند پسر دوّم ژرژ ثانی که بیست و دوسال داشت از فاصلهٔ خطّ سرحدّی و اردوگاه فرانسه یعنی از طریق مونس (۱) پیش آمد.

موریس بدون اینکه دست از محاصره بردارد با پنجاه هزار نفر بمقابلهٔ خصم شتافت و سی هزار نفر را در اطراف حصار باقی گذاشته خود در یکفرسنگی شهر تورنه رو بطرف خاك فرانسه بحال دفاع ایستاد. در این محل دشتی سراشیب بود ازطرفی محدود برود اسکو وازسمتی بجنگلی انبوه که لشکر انگلیس بایستی از آنجا گذشته خود را بشهر تورنه برساند.

موریس سپاه خود را صلیب وار قرار داده معبر را مسدود ساخت، یکی از جناح های لشکر او بطور عمودی برود خانهٔ اسکو اتّصال مییافت و میدانی را بطول ۱۶۰۰ متر ازقریهٔ آنتوان تا رود اسکو فرامیگرفت. این قریه برجسته ترین نقطهٔ میدان و بمنزلهٔ مفصل اساسی صفوف فرانسه محسوب میشد. سه برج وسنگر مرتفع ساخته و خانه های فونتنوا را هم بشکل جان پناه کنگره دار کردند بقسمی که آتش توپ و تفنگ سنگر ها تقاطع نمایند.

جناح دوّم در میدانی بطول یك کیلومتر بموازات رود اسکو امتداد یافت. منتهی الیه آن جنگلی بود موسوم به (باری) که دو برج در آنجا ساخته و درختان جنگلی را از محاذات آن افکنده بودند.

دراین میدان اکثرقوای موریس تجمّع داشت و در پشت یك برآمدگی مختصری که از جنگل به فونتنوا میرسید صف پیاده نظام بانضمام بریگاد گارد همایونی شاه واقع بود و بمنزلهٔ قلب لشکر بشمار میآمد. پانصد متر پشت سر این صف پیاده دو صف سواره نظام جای داشت که آنها هم پانصد متر از یکدیگر فاصله داشتند. قسمت ذخیره هم بموازات سواران وپیادگان ایستاده وپشت جنگل راحفظ میکردند.

---

(۱) - Mons

این قسمت احتیاطی مرکّب بود از افواج پیاده نظام قدیم و اسکادرون خانوادهٔ شاهی و قراولان خاصه وامنیه و بمب اندازان وتفنگداران و زره پوشان. درجلو این صف سواره نظام محل مرتفعی بود که سیاستگاه قریهٔ آنتوان(۱) محسوب میشد و از بالای این محل شخص میتوانست تمام میدان جنگ را که بیش از دو کیلومتر درازا نداشت بیك نظر به بیند. لوی پانزدهم که خبر مقابلهٔ دو لشکر را شنید از قصر ورسای خود را بمیدان جنگ رسانیده و تا آخر زدوخورد بر فراز آن بلندی قرار داشت.

در ساعت پنج صبح سه شنبهٔ ۱۱ مه ۱۸٤۵ نایرهٔ جنگ اشتعال یافت.

هلاندیها بایستی جبههٔ جنوبی لشکر فرانسه را که قراء آنتوان و فونتنوا باشد مورد حمله قرار دهند در ساعت ۹ با کندی و سستی هر چه تمامتر روی بهآنتوان نهادند و بزودی از پیشرفت باز ایستادند زیرا که ازقضا درسر راه آنها و درکنار رود اسکو توپ بزرگی واقع بود که مهاجمین را در زیر آتش شدید گرفت. پس هلاندیها با حرارت وقوّت فوق‌العاده به فونتنوا حمله آوردند وسه مرتبه حملاتشان بی‌نتیجه ماند آنگاه ازساعت ده تا پایان روز فقط به‌تیراندازی بیهوده اکتفا کردند و کار مهمّی از پیش نبردند.

دراین‌ساعت پیادگان قشون انگلیس که عدّهٔ آنها به شانزده هزار میرسید واز وزون(۲) میآمدند بسه ستون تقسیم شده و در فاصلهٔ جنگل باری و فونتنوا حملهٔ شدید نمودند. ارتفاعاتی‌که ذکرشد پیاده نظام طرفین را ازیکدیگر مستور ومحجوب میداشت. انگلیس ها چون ازآن ارتفاعات گذشتند ناگهان دستهٔ قراولان را درپنجاه قدمی خود یافته وایستادند. یکی ازصاحبمنصبان انگلیس ازصف جدا شده وسلام داد صاحبمنصبان فرانسه هم کلاه از سر بر داشته باستقبال او رفتند. صاحبمنصب انگلیسی گفت: « آقایان بنظامیان خود فرمان شلیك بدهید. » فرانسویان جواب دادند: « خیر شما بفرمائید. » این تعارف خشك و خالی یا ادب و احترام نظامی

(۱) - Antoing (۲) - Vezon

نبود بلکه تبعیّت ازفرمان موریس بود که گفته بود درموقع شلیك عمومی بایستی قسمتی از نظامیان از خالی کردن تفنگ خود داری کنند مبادا که دشمن پس از شلیك با سرنیزه و اسلحهٔ غیرآتشی حمله بیاورد وقشون مستأصل و مضطرب گردد. شلیك انگلیس ها قریب نهصد نفر را بخاك هلاك افکند، قراولان رو بفرار نهادند وازمحلّی که تخلیه کرده بودند انگلیس‌ها پیش رفتند ناگاه بصف سواره‌نظام برخوردند از یکطرف تیر باران سواران و از طرفی آتش توپ و تفنگ برج ها باعث شد که جناحین قشون انگلیس عقب نشست و محض مقاومت در مقابل حملات پیاده نظام فرانسوی بشکل مربّع که ضلع پشت سر آن باز بود قرار گرفتند.

افواج فرانسه این مربّع را لاینقطع هدف‌تیر ساختند وحتّی بعضی دسته های قشون تا هشت مرتبه بخالی کردن تفنگ خود موّفق‌شدند امّا چون میانهٔ ستونهای انگلیس فاصله خالی بود تیر باران فرانسویان بجائی نرسید و فقط پیش آمدن آنها را منع کرد چنانکه انگلیسها در ظرف دو ساعت بیش از ۵۰۰ متر جلو نیامدند معذلك چون ساعت یك بعد از ظهر شد از فونتنوا هم تجاوز کردند و اطرافیان لوی پانزدهم زمزمهٔ فراررا شروع نمودند. دلاوری موریس وقوّت قلب پادشاه قشون را نجات داد. مارشال دوسا کس که استسقا داشت و تازه اززیر عمل اطبّا برخاسته بود و او را درسبدی نهاده بمیدان آورده بودند دراینموقع براسب نشست و فرمان داد که جمیع قوی دفعةً بدشمن حمله کنند وخود فرماندهی عدّهٔ احتیاط را گرفته وامر بشلیك داد. چهار توپ بزاویهٔ ستونهای انگلیس شلیك کردند وآنرا سوراخ نمودند مقارن همانوقت ازطرف دیگرسواره‌نظام روی‌آور شد پس از دوساعت ونیم جنگ مربّع انگلیس‌ها آشفته شد وروی بفرار نهادند لکن تاآخر جنگ باز عدّه‌ای ازآنها دلاورانه ایستادگی میکردند. تلفات اردوی انگلیس عبارت بود از ۹۰۰۰ نفر مقتول و دوهزار اسیر وچهل عدد توپ، فردای آنروز سه هزار نفر دیگر باسارت گرفته شد. امّا از فرانسویان فقط ششهزار تن از کار افتاده بود.

فتوحات دیگر

فتح فونتنوا تصرّف قلاع جنوب و مغرب خاك بلژیك را آسان کرد و فتح روکو در شمال لیژ موجب تسخیر حصار های سمت مشرق گردید و فتح لاوفلد باب دخول بداخلهٔ مملکت هلاند را باز کرد. مستحکمترین حصار های آنجا مائستریك [1] بود که یکماه محاصرهٔ آن طول کشید (۱۲ آوریل تا ۱۰ مه ۱۷۴۸) و چون مفتوح گردید موجبات ترك جنگ و انعقاد صلح فراهم شد.

صلح اِکْس لاشاپل

مبارزین مدّتی بود که بترك جنگ میل داشتند مخصوصاً دولت انگلیس زیرا که شارل ادوارد مدّعی سلطنت آتش جنگ را در جزایر انگلستان روشن کرده [2] و اهالی مستعمرات علم استقلال طلبی برافراشته بودند و قشون دولت ازسرکوبی آنان عجز داشت. با این ملاحظات انگلیس مایل بصلح بود، همچنین ماری ـ ترز بختم جنگ علاقه داشت چرا که فتوحات اطریش را در خاك ایطالیا نسبت به هلاند که از دست میرفت بچیزی نمیشمرد.

بنا براین قبل از سقوط حصار مائستریك هیئتی در شهر اِکس لاشاپل تشکیل یافت که در شرایط صلح گفتگو کنند، فرانسه موقع بسیار خوبی داشت زیرا که مملکت هلاند در دست او بود و نفاق در دشمنانش راه یافته هر یك میخواست در عقد دوستی بافرانسه برسایرین سبقت بجوید، نماینده مختار انگلستان لردسندویچ [3] و نماینده مختار اطریش کونیتز [4] بودند و مأمور لوی پانزدهم موسوم به کنت دوسن سورن [5] محلّ شور طرفین وصاحب نفوذی فوق العاده بود بحدّیکه میتوانست مقاصد خود را بنمایندگان مختار فوق تحمیل کند امّا نتوانست ازاین حسن موقع استفاده نماید وتااندازه‌ای هم ارادهٔ لوی پانزدهم آزادی را ازاوسلب میکرد واورا وامیداشت که بنابرمیل دولت اسپانیا مسائل را بجریان انداخته وبعجله خاتمه دهد.

این صلح در ۱۸ اکتبر ۱۷۴۸ انجام گرفت و از تمام معاهداتی که فرانسه بادول عالم منعقدساخته شرم‌آورتر و بی معنی‌تر است. لوی پانزدهم از جمیع متصرّفات

---

(۱) - Maëstricht

(۲) ـ بصفحهٔ ٤٥ رجوع شود

(۳) ـ lord Sandwich

(٤) ـ Kaunitz

(٥) ـ Saint-Séverin

خود در هلاند و ساووا و نیس و آلات و ادوات جنگی که در قلاع و سنگر ها نصیب قشون فرانسه شده بود صرف نظر نمود و متعهّد شد که بنا بر تقاضای دولت انگلیس شارل ادوار مدّعی سلطنت را از خاك فرانسه طرد کنند و در دونکرك بندر نظامی نسازد و سیاست مستعمراتی موافق ترتیب قبل از جنگ برقرار دارد.

در عوض ولایات پارم و پلزانس از طرف ماری ترز به دون کارلوس پسر دوّم الیزابت فارنز ملکهٔ اسپانیا تفویض شد و فرانسه در مقابل همین تفویض دست از متصرّفات هلاند برداشت. سرحدّات شرقی مملکت شاه ساردنی برود تسن رسید و فردریك بتملّك قطعی ایالت سیلزی نایل آمد.

چون مواد این عهد نامه در فرانسه انتشار یافت مردم بخشم آمدند و گفتند این عهدنامهٔ یك دولت فاتح نیست بلکه دول مغلوبه چنین قرارداد میبندند و بیشتر علّت غضب عامّه این بود که میگفتند شاه فرانسه این همه اموال و نفوس را تلف کرد که پادشاه پروس بمنظور خود نایل شود. در پاریس زنان دربازار بسر یکدیگر کوبیده وبجای دشنام یکی بدیگری میگفت «تو مثل صلح دولت بی معنی و بیشعور هستی.» مارشال دوساکس بپاداش هنگفت فتوحات خود نایل شد لکن چون ازاو کیفیّت جنگ را میپرسیدند باتلخکامی فوق العاده واز روی انصاف میگفت: «چنین که فرانسه دست از تصرّفات و فتوحات خود برمیدارد درواقع باخود بجنگ است، دشمنان فرانسه بهمان قوّت ونیروی سابق باقیند وفرانسه تنها دوچار ضعف شده است، یك میلیون از جمعیّتش کم گشته و تقریباً خزانه اش هم تهی شده است.»

صلح مسلّح

این صلح برای امضا کنندگان اصلی و مبارزان درجه اولی بمنزلهٔ تنفّس وتعطیل موقّتی جنگ بود، هیچیك از مسائل مبتلا به مستعمرات میان فرانسه و انگلیس حل نگردید و نظر بجاه طلبی و غیرت ذاتی و علاقه ای که ماری ترز بشئون خانوادگی و شرافت امپراطوری داشت هیچوقت راضی نمیشد که ایالت سیلزی در دست فردریك دوّم بماند، قلباً این عهد نامه را باطل میدانست واز او نقل میکنند که هروقت یکتن از اهالی سیلزی

را میدید از گریه خود داری نمیکرد و همانوقت که عهد نامهٔ اکس لاشاپل را امضا مینمود درفکر این بود که بچه تدبیر میتواند ایالت سیلزی را از چنگال خصم بیرون آورد ، پس در اینصورت صلح مذکور فقط مهلت کوتاهی بود که در آن مدّت مبارزین بتجدید قوی و تکمیل سلاح خود پرداخته آمادهٔ کار زار جدیدی شوند .

تهیّهٔ جنگ در فرانسه

فرانسه کمتر از سایر دول در فکر تجهیزات تازه بود زیرا که لوی پانزدهم ومادام دوپمپادور ومقرّبان حضرت عموماً صلح طلب بودند و همه کس در مملکت از تنبلی و بیکارگی پادشاه تنفّر داشت ، لوی پانزدهم تمام همّت خود را بتهیّهٔ وسایل اقناع شهوات و هوی و هوس خودمیگماشت ودرهیچ کاری از کارهای مملکت ثبات قدم و جدّ و جهد دائم نشان نمیداد ، یکی از اعضاء شوری موسوم به مارشال دونوای در سال ۱۷۵۶ هنگامی که وقایع جدیده پیش آمد تنبلی شاه را چنین توصیف کرده است : در دربار شاهی « کسی بفکر کاری نیست و اگر یکی باشد که نسبت بمجاری امور تأمّلی کرده واظهاری نماید همه اورا تکذیب میکنند . »

با وجود این احوال مساعی جمیله درتوسعهٔ بحریه بکار رفت ، درزمان دوتن از وزراء صاحب فطانت یکی رویه [1] (۱۷۴۷ ـ ۱۷۵۴) و دیگر ماشو (۱۷۵۴ ـ ۱۷۵۷) قریب پنجاه کشتی ساخته شد . لکن نسبت بکلّیات امور قشون برّی هیچ کاری صورت نگرفت فقط کنت دارژان سون که آنوقت وزیر جنگ بود بعضی خدمات مفیده انجام داد . مثلاً پیاده نظام را توسعه بخشید و دستهٔ بمب اندازان شاهی را تأسیس نمود و از افواج چریکی که بنا بر تجارب جنگ جانشینی اطریش عدم لیاقت آنها ثابت شده بود وجز برای بدرقهٔ موکب سلطنتی بکاری نمیآمدند گروهی را برگزیده و دسته منتخبی تشکیل داد . افواج پیاده نظام را دارای اسلحهٔ متّحد الشّکل کرد و همه را بیك قسم تفنگ نوع ۱۷۵۴ مسلّح نمود . پیش از این اقدامات در

---

(۱) ـ Rouillé

سنهٔ ۱۷۳۲ مطابق نقشهٔ ژنرال والیر (۱) آلات توپخانه و توپ ها را متّحدالشّکل کرده و پنج قسم توپ اختیار نموده بودند که هرچند نسبت باسلحهٔ سابق خفّت و سهولتی داشت لکن بقیاس توپخانهٔ پروس بچیزی شمرده نمیشد. برای تربیت مهندسین نظامی مدرسهٔ مخصوص در مزیر (۲) تأسیس گردید (۱۷٤۹). امّا مدرسهٔ نظام پاریس که از مؤسّسات مخصوصهٔ مادام دوپمپادور بود مدرسهٔ متوسّطهٔ عادی بشمار میآمد و فارغ التّحصیل های آن حاضر برای دخول در مدرسه صاحبمنصبی بودند.

در مقابل این کار های مفید اقدامات بدنتیجه و مضرّی نیز شد. قوای فرانسه که در موقع صلح تقریباً به (۱۸۰،۰۰۰ نفر) میرسید پراکنده و درنقاط ساخلوی متلاشی بودند و انتظام سابق را ازدست دادند بنابراین رؤسای قشون که اشخاصی متوسّط و کم لیاقت بودندو بنابراستبداد لوی پانزدهم یاجانبداری مادام دوپمپادور یا دسایس درباریان بمقامات عالیهٔ نظامی میرسیدند بهیچوجه قشونی را که در تحت فرمان داشتند نمیشناختند مثلاً سوبیز (۳) از صاحبمنصبانی بود که هیچوقت فرمانی بلشکر خود نمیداد و طریق سوق الجیش وا ابداً نمیدانست. از طرف دیگر بتقلید فردریك دوّم وبنابر اصرار وکوشش مارشال دوساکس طرز جدیدی برای جنگ سوار وپیاده نظام اتّخاذ شد ودرحینی که مشغول آموختن این طریقهٔ جدیده بودند ناگهان جنگ هفت ساله شروع گردید و سپاهیان فرانسه در اثناء تحوّل و تبدّل دوچار جنگ شدند و بنابر قول ناپلئون دوعلّت عمده برای مغلوبیّت لشکر فرانسه میتوان تصوّر کرد: اوّل بی لیاقتی کامل صاحبمنصبان، دوّم همین عدم استقرار طرز جدید نظام و ناپختگی سپاهیان.

تجهیزات جنگی در پروس

این صلح فردریك دوّم را مجال داد که تدارکات جنگی را کامل نموده افراد قشون را کار کشته ومنظّم ساخته اسلحه را باعلی درجه اتّفاق استحکام برساند. مثلاً عدّهٔ قشون بصد و چهل و هفت هزار مرد رسید و ۶۵،۰۰۰ از آنچه هنگام جلوس فردریك بود

(۱) - Vallière (۲) - Mézières (۳) - Soubise

بیشتر شد. صاحبمنصبان ارشد وصاحبمنصبان جزء قشون پروس از جمیع دول فرنگستان بهتر بودند. در توپخانه طرز جدیدی اتخاذ نمود، توپ‌ها را طوری سبك وزن ساخت که توپچی و رانندهٔ اسب هم سوار میشدند، درسایر ممالك توپچی واشخاص راننده بایستی لگام اسب را گرفته و در پهلوی عرّاده توپ پیاده طی طریق نمایند باین ترتیب توپخانه هم در سرعت بپای سواره نظام میرسید وبتاخت چهار نعل ممکن بود که عرّادهٔ توپ را از یکطرف میدان بجانب دیگر برد و نظر بهمین سرعت که درآن زمان محیّر العقول بود توپخانهٔ فردریك معروف به توپخانه طیّار گردید ویکی از علل مهمّهٔ فتوحات پروس محسوب شد.

پادشاه پروس برای اینکه نظامیان خود رابه جنگ عادت دهد اردوگاه هائی تشکیل داد که سالی چند مرتبه جمیع افراد لشکر باعمال جنگی مبادرت میورزیدند و درواقع قشون پروس همیشه مجهّز ودر حال جنگ بود وبنا برقول خود فردریك لشکرش « هرساعت حاضرند که بفرمان او وارد میدان جنگ شوند. »

تدارکات جنگی اطریش

در اطریش بایستی هرچیزرا ازنو تدارك دید. ماری ترز بنیروی عزم راسخ و جهد مستمر علی رغم تباین نژاد اهالی قلمرو امپراطوری و اختلاف تشکیلات و آداب ورسوم آنها موفّق شد که تمام نقایص را مرتفع سازد و لشکری مرکّب از صد و سی هزار مرد جنگی درسرحدّ پروس متمرکز ساخت و توپخانه ای بقشون خود داد که ازحیث کمیّت و کثرت نظیرش در اروپا نبود. صاحبمنصبان درمدرسهٔ حربیّه که از مؤسّسات خود ملکه بود تربیت میشدند و بتقلید فردریك که اردوگاه هائی در ایّام صلح تعیین کرده بود اونیز میدانهائی برای تعلیمات نظامی معیّن نمود که رؤساء وافرادقشون در آنجا مشق میکردند و ترتیب استفاده از اراضی جنگی را میآموختند بقسمی که چالاکی و زبردستی آنها در این رشته موجب حیرت وشگفت فردریك شد. افراد نظام را تجدید کردند وجوانان را بکار گماشتند و صاحبمنصبان خارجی را مناصب

عالیه بخشیدند . از جمله لودون (۱) از اهل لیونی و لاسی (۲) از مردم ایرلاند و دون (۳) اطریشی که تربیت یافتهٔ پرنس اوژن بود از صاحبمنصبان بسیار لایق آن زمان محسوبند .

امّا دولت انگلیس چون اهتمامی درتوسعهٔ قشون برّی بخرج نمیدادهمّ خودرا مصروف تقویت قوای بحری نمود و در ظرف چهار سال صد و پنجاه کشتی بسفاین خود افزود .

انعکاس اتّحاد ها

همانطور که اولیاء امور حربی در فکر تکمیل قوای جنگ بودند سیاسیّون نیز از پای ننشسته و قبل از اشتعال جنگ هفت ساله ترتیب اتّحاد های سابق را بکلّی بهم زدند .

در سال ۱۷٤۸ که صلح اکس لاشاپل واقع شد ترتیب اتّحاد دول بقرار ذیل بود : در یك صف فرانسه و پروس ودر صف دیگر اطریش و انگلستان قرار داشتند امّا در سنهٔ ۱۷۵۶ فرانسه با اطریش متّحد شد و پروس دست اتّحاد بانگلستان داد .

این تبدیل اتّحادیه‌های سابق و انعقاد اتّفاق فیمابین فرانسه واطریش که دوقرن بخون‌هم تشنه بودندموجب حیرت عامّه شد و همان قسم که درمورد دوستی‌فرانسه با انگلستان جمعی اظهار تعجّب میکردند در این موقع نیز مردم بهیجان آمدند و دیری نگذشت که در فرانسه مناقشات ومجادلات قلمی وکینه ورزی شدید راجع بهمعهدی فرانسه واطریش رخ داد . این اتّحاد هرچند علی‌الظّاهر درمدّت کوتاهی صورت گرفت (از ژانویه تا مه ۱۷۵۶) لکن در نفس الامر اثر تکامل تدریجی ونتیجهٔ هشت سال گفتگو بود که بطریق ذیل انجام گرفت :

همعهدی فرانسه و اطریش

جمعی ازدرباریان ورسای متوجّه‌این مطلب بودند ومیدانستند که اگر فرانسه سیاست مستعمراتی را تعقیب کند دارای چه‌مقام ارجمندی در عالم خواهد شد و میخواستند بهر نحو

(۱) - Loudon (۲) - Lascy (۳) - Daun

هست دولت را منحصراً متوجّه این سیاست کنند. این کار مستلزم صلح درداخلهٔ اروپا بود که انگلیس نتواند اخلالی کرده و فرانسه را از آن سمت مشغول سازد. اگر ممکن میشد که دوستی باپروس را حفظ کرده و درعین حال بااطریش نیز عهد اتّفاق ببندند مسئله حلّ و مقصود حاصل میگردید.

درجنب آن دسته که طرفدار سیاست مستعمراتی بشمار میرفتند گروهی بودند که از ترقّی سریع فردریك اظهار اضطراب کرده ودر وفاداری و ثبات دوستی او تردید مینمودند و موافق قول یکی از وزراء خارجه بودند که میگفت: « دیر یا زود باید اقداماتی کرد که جلوگیری ازخیالات جاه طلبانه وحرص و آز فردریك بشود » پس بایستی با اطریش دراین باب قراری داد.

از طرفی درباریان ورسای معتقد بودند که برای پیشرفت سیاست استعماری باید اطریش را از انگلستان برید وازطرف دیگر ماری‌ترز اندیشه میکرد که برای پس گرفتن ایالت سیلزی لازم‌است فرانسه را از دوستی‌پروس بر کنار داشت. همچنین ماری ترز از انگلیسها خرسند نبود زیرا که آن دولت علناً از وجوهی که در ایّام جنگ وراثت امپراطوری باطریش قرض داده‌بود سخن بمیان آورده ومکرّر اهمیّت این قرضه‌را خاطر نشان میکرد ودر ایّام جنگ هم ملکهٔ اطریش را مجبور کرده بود که بتقاضای پادشاه پروس سر فرود آورده سیلزی را باو واگذارد. علّت دیگر این است که ملکهٔ اطریش در مذهب تعصّب فوق العاده داشت و قلباً مردّد بود آیاازلحاظ دیانت‌چه‌صورت‌دارد که باانگلستان‌پروتستان‌یارشده‌وکمر بخصومت‌فرانسهٔ کاتولیك بسته است بنابراین مقدّمات ماری‌ترز درسال (۱۷۴۹) بنمایندهٔ لوی پانزدهم میگفت: « از قول من بدربار ورسای بنویس که اوضاع امروزه بادویست سال قبل بکلّی تفاوت کرده وقوای طرفین تعادل کامل یافته و اگر برخلاف سابق عقد دوستی ببندیم صلح عمومی تأمین خواهد شد. » از دربار ورسای در سنهٔ ۱۷۵۰ چنین جواب آمد که « شاه فرانسه بهیچوجه دارای افکار سابقین نیست و معتقد است که اگر پای دوستی صمیمانه در میان بیاید اطمینان کافی و مودّت

وافی برقرار خواهد شد. »

باوجود این اظهار میل که طرفین بدوستی میکردند واز ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۵ مکرّر بطور رسمی و من غیر رسم ابراز میداشتند کسی احتمال نمیداد که اتّحاد فرانسه واطریش سربگیرد. دولت پروس عایق بزرگ این اتّفاق محسوب میگردید زیرا که اصل مقصود ماری ترز این بود که لوی پانزدهم دست ازفردریك بردارد و پادشاه فرانسه مایل باین امر نبود. ملکه اطریش محض حصول مقصود خویش حاضربود که مملکت هلاند را بفرانسه تقدیم ودرماه او ۱۷۵۵ که فیمابین فرانسه و انگلیس جنگ شروع گردیده بود این پیشنهادرا بفرانسه کرد امّا لوی پانزدهم عطیّهٔ ملکهٔ اطریش را ردّ کرد.

اتّحاد انگلیس با پروس

فردریك چون بادولت انگلیس متّحد شد فرانسه را واداشت که با اطریش عقد اتّفاق ببندد.

ازآنجائیکه انگلیس هامیخواستند بهرقسم هست مستعمرات فرانسه را از دستش بگیرند درژون ۱۷۵۵ بدون اعلان جنگ خصومت را شروع کردند ودر مستعمرهٔ امریکا بتاخت وتاز مشغول شدند وازبیم اینکه مبادا فرانسه بولایت هانورکه خالصهٔ شخص ژرژدوّم پادشاه انگلیس ودرچشم او ازسایر قطعات مملکت عزیزتر ومهمتر بود حمله ببرد یافردریك را بتصرّف آنجا وادارد ازماری ترز تقاضا کردندکه قشونی به هلاند بفرستند تاچشم فرانسه را بترساند واز دست اندازی به هانور باز دارد و محض اینکه فردریك هم نتواند از محلّ خود حرکتی بکند در صدد عقد اتّحاد با دولت روسیه بر آمدند که از پشت سر فردریك را تهدید نماید. ماری ترز ازاعزام قشون خود داری کرد امّا وزراء الیزابت ملکهٔ روسیه در مقابل مبلغی هنگفت که گرفته حاضر شدندکه ۵۰۰۰۰ سپاهی آمادهٔ همراهی با انگلیس کنند (۳۰ دسامبر ۱۷۵۵).

چون فردریك از اتّحاد انگلیس وروسیه خبردار شد ازبیم حملهٔ آن دومملکت واطریش باندیشه افتاد. از تنبلی و بی لیاقتی لوی پانزدهم خشمگین بود ومیدانست

همعهدی چنین پادشاهی برای صیانت ملك او کافی نیست باین لحاظ در صدد تقرّب بانگلستان برآمد . مذاکرات بین الدولتین در سال ۱۷۵۶ به معاهدهٔ وایت هال ختم گردید وهریك ازسلاطین معاهدین ملزم شدندکه مملکت دیگری را از دستبرد اجانب محفوظ بدارند و مخصوصاً فردریك متقبّل گردید که هانور را از هجوم هر مهاجمی صیانت کند (۱۶ ژانویه ۱۷۵۶) .

معاهدهٔ ورسای

هرچند ماری ترز قبلاً خبرداده بودکه فردریك با انگلیسها قراردادبستهاست لکن هنگامیکه فردریك شخصاً خبرمعاهدهٔ وایت هال را بفرانسه داد حیرت و وحشت عظیمی دربار را فروگرفت . نوبت ترس بپادشاه فرانسه رسید که ازاتّحاد دول انگلیس وپروس و اطریش و روسیه برضدّ خود بیمناك گردد . در اوّل مه ۱۷۵۶ آبه برنیس (۱) وزیر خارجهٔ فرانسه و استارم برگ (۲) سفیر اطریش اوّلین عهد نامهٔ ورسای را امضا کردند طبعاً در اینموقع فرانسه خود طالب اتّحاد بود بر خلاف سابق که اطریش از او استدعای عقد اتّفاق میکرد در اینصورت فرانسه هیچ حقّ و امتیاز خاصّی نمیبرد وجانب او بهیچوجه رعایت نمیشد . فقط ماری‌ترز متقبّل شدکه درجنگ انگلیس وفرانسه بیطرفی اختیار نماید وطرفین متعهد شدندکه درحفظ ممالك‌یکدیگر کوشیده وهنگام لزوم تا بیست و چهارهزار قشون بمدد یکدیگر بفرستند .

قراردادی چنین نامتساوی تا آنوقت کسی بخاطر نداشت تمام مخاطرات متوجّه فرانسه ومنافع متعلّق باطریش میشد ودولت فرانسه درجنگی که با انگلیس شروع کرده بود هیچ استفادهٔ واقعی ازاین معاهده نمیکرد ودرآتیه هم‌امید سودی نداشت زیرا که درداخلهٔ اروپا بیم هیچ‌حملهای نمیرفت وسروکار اودرمستعمرات بود امّا بالعکس اگرمیان ماری‌ترز و فردریك جنگ شروع میشد فرانسه بدون هیچ نفعی مجبور بود که قشونی بداخلهٔ اروپا سوق دهد .

---

(۱) - l'abbé de Bernis (۲) - Stahremberg

هنوز سه ماه ازمعاهدهٔ ورسای نگذشته نزاع پروس واطریش آغاز نمود (۲۸ اوت ۱۷۵۶) وفرانسه قشون مددی را اعزام داشت. فردریك ابتدا ولایت ساکس وشهر درسد را مسخرساخت چون دختراگوست سوّم انتخاب کننده و امیرساکس عروس لوی پانزدهم بود از خبر حملهٔ فردریك به ساکس دربار ورسای بهم بر آمد واغلب بتقلید شوازل گفتند که: « این دزد تاجدار را (مقصود پادشاه پروس است) باید چنان سرکوبی کرد که من بعد نتواند آسایش عمومی را برهم بزند» جمعی دیگر از سیاستمداران برآن شدند که محض دفع انگلستان بهتر است که به هانور حمله کنند تا در ممالك بعیدهٔ کانادا و هندوستان از پی سپاه انگلیس بشتابند. با این مقدّمات میل جنگ با آلمان در دلها قوّت گرفت و بوسیلهٔ معاهدهٔ دوّم ورسای عهد مودّت را با اطریش مستحکمتر ساختند (اوّل مه ۱۷۵۷) ماری ترز ملتزم شد هرگاه مجدّداً بیاری فرانسه ایالت سیلزی را بدست آورد قسمتی از بلژیك را به فرانسه ملحق سازد و لوی پانزدهم درمقابل متقبّل گردید که صد و چهل هزار مرد جنگی و سی میلیون لیره درکار جنگ آلمان بمصرف رساند در واقع تمام قوائی را که بایستی نگاهداشته و درجنگ مستعمراتی با انگلستان بکار ببرد بدون هیچ استفاده در جنگ آلمان مصرف کرد.

جنگ هفت ساله

ماری ترز با تحاد فرانسه اکتفا نکرد با اگوست سوّم انتخاب کنندهٔ ساکس وشاه لهستان واغلب امراء آلمان وپادشاه سوئد و ملکهٔ روسیه عقد اتفاق بست. الیزابت ملکهٔ روسیه که کینهٔ فردریك را در دل داشت و از سخریه و استهزاء وی خشمناك بود بمحض استحضار ازدوستی ژرژ دوّم وپادشاه پروس پیمان خود را بادولت انگلیس شکست و بلادرنگ بدست اندازی و ترکتاز شروع کرد و انتظاری که داشت این بود که قشون اطریش کاملاً حاضر شود آنگاه بجنگ بپردازد.

در اینوقت فردریك بوسیلهٔ یکی از منشیان سفیر اطریش مقیم برلن که اجری خوار او بود از اتحاد دول آگاهی یافت ازآن جائیکه میدانست اگر دشمنان را

زمان بدهد که تجهیزات خود را کامل سازند. خرابی و هلاك او حتمی است فوراً به ماری ترز اعتراض نموده خواستار شد که علّت تجمّع قوای اطریش را در مملکت بوهم توضیح بدهد. چون ملکه از جواب دادن مسامحه نمود فردریك بدون اعلام جنگ مبادرت بلشکر کشی کرد (۲۸ او ۱۷۵۶) شهر درسد را بچنگ آورد و قشون ساکس رادر میدان پیرنا درمدخل درّه های کوهستان بوهم محاصره نمود و بمهلت یکماهه آنها را مجبور بتسلیم کرد (۱۵ اکتبر ۱۷۵۶) و باکمال بی انصافی هفده هزار تن از مغلوبین را در لشکر پروس وارد نمود.

میدان های جنگ

این محاربه که بنابر تسمیه مورّخین آلمانی سوّمین جنگ سیلزی نام دارد فی الحقیقه عبارت بود از دو جنگ متضایف یکی بین پروس وروسیّه، دیگر میان فرانسه وانگلستان و ازاوّل تاآخر هفت سال طول کشید. میدان این صف آرائی و نبرد آلمان غربی و اراضی میانهٔ رود رن و الب و همچنین آلمان مرکزی وبوهم وساکس وسیلزی و پروس وغیره بود.

جنگ در آلمان غربی

زد و خورد های مغرب آلمان عبارت از مقابلهٔ قوای فرانسه و انگلیس بود ونتیجهٔ آن فتح ایالت وحوزهٔ انتخابی هانور شد. مهمترین وقایع دراوایل جنگ یعنی درسنهٔ ۱۷۵۷ رخ داد. دوك دوریشلیو بیك حمله سرتاسر هانور را بتصرّف آورد، درآخر ماه او. قشون انگلیس بفرماندهی دوك دوُ کمبرلند درشمال هانور محصور و تسلیم گردید و بموجب قرارداد کلوسترزون(۱) متعهّد شدکه تاآخر جنگ پادر میدان نگذارند. ریشلیو هم پذیرفته و ازخلع سلاح کردن آنها صرف نظر نمود لکن بنابر دسایس فردریك این قشون انگلیس خلاف عهد کرده مجدّداً وارد جنگ شدند و ناگهان لشکر فرانسه را در میان گرفتند بقسمی که مجبور بتخلیهٔ هانور گردید.

بعد ازاین واقعه حوادث مهمّه جنگی درفاصله رودرن ومین و وزِرْ رخ داد و از طرق مختلفه قشون فرانسه را از ورود به هانور مانع شدند چند مرتبه قلاع

---

(۱) _ Closterzeven

کاس و مین‌دن بدست فرانسه افتاد و باز پس گرفته شد (۱۷۵۸ ـ ۱۷۵۹ ـ ۱۷۶۰ ـ ۱۷۶۲) سردار فرانسه مارشال دوبروگلی و سرکرده فردریك فردینان دو برونسویك بود که بیاری قشون انگلیس بافرانسه جنگ میکرد ، باوجود مجاهدات بسیار قشون لوی پانزدهم دیگر موفّق بفتح ایالت هانور نگردید.

جنگ در آلمان مرکزی

مهمترین عرصهٔ جدال آلمان مرکزی یعنی ایالات ساکس و سیلزی بود.

در ابتداء بهمان حملهٔ اوّل فردریك به بوهم وارد شده شهر پراگ را در محاصره افکند امّا دون او را در محلّ کولین[۱] شکست داده و مجبور بتخلیهٔ بوهم نمود (۱۸ ژون ۱۷۵۷). فردریك چون از طرف قشون فرانسه در مغرب و لشکر اطریش در ساکس مورد حمله واقع شده بود بسهولت بوهم را تخلیه نمود. قشون روس هم در پروس شرقی یکدسته از سپاهیان فردریك را شکست داد و شهر برلن را تهدید نمود. امّا از خوشبختی فردریك دشمنانش نتوانستند بالاتّفاق حمله کنند و اقدامات خودرا توافق بدهند و فردریك راامجال دادند که گاهی بمقابلهٔ این وگاهی بمقاتلهٔ آن پردازد و فرانسه را در روسباخ[۲] و اطریش را در لوتن شکست بدهد (۵ دسامبر ۱۷۵۷).

جنگ روسباخ

در آغاز ماه نوامبر قشون فرانسه و آلمانی های متّحد اوشهر لایپزیك را تهدید نمودند و ۲۲،۰۰۰ لشکریان پروس محض دفاع وحفظ شهر مزبور بسه ستون از رود سال[۳] گذشته در سوّم نوامبر سه‌ستون مذکور در حوالی قریهٔ روسباخ بهم پیوسته و در مقابل قشون فرانسه صف قتال آراستند. قشون فرانسه مرکّب بود از ۵۰،۰۰۰ فرانسوی که مختصر نقصی در تربیت نظامی داشتند و سی هزار آلمانی که عبارت بود از چندین گروه نامرتّب و بی‌تعلیم که ازسی چهل ناحیهٔ آلمان فراهم‌آمده بودند. رئیس کلّ این قوی یکی ازپرنسهای آلمانی موسوم به هیلدبورك قوسن[٤] بود ، فرمانده قشون‌فرانسه نیزدر تحت‌ریاست پرنس‌مزبور بود. این فرمانده سوبیز[٥] نام داشت ، ازدرباریان بود وچون آجودان

(۱) ـ Kollin (۲) ـ Rossbach (۳) ـ Saale (٤) ـ Hildburghausen (٥) ـ Soubise

لوی پانزدهم محسوب میگشت ریاست قشون باو تفویض گردید. ناپلئون او را نمونهٔ کامل: « بی‌لیاقتی و بی استعدادی » خوانده است.

قشون متّحدین (مقصود فرانسه و امراء آلمان است) دربالای تپّه‌ای که در شمال غربی قریهٔ روسباخ واقع شده سنگر بندی کامل نمودند. فردریك چون میدانست که موّفق براندن دشمن از ارتفاعات مذکوره نخواهد شد در شب چهارم ماه قوای خود را به پشت رود خانه باتلاقی کشید که از روسباخ بقریهٔ برونسدورف درطرف شمال میرود.

این اظهار ترس و عقب نشینی عمدی فردریك متّحدین را دلیر کرد وبرآن شدند که از جناح چپ پیش رفته از پشت سر راه فرار را برلشکر فردریك قطع کنند.

درروز شنبه پنجم نوامبرساعت ده صبح متّحدین یکدسته ازقشون را درمقابل فردریك بجا گذاشته وبقیّه ازمأمن خارج شدند وبسه ستون سنگین ونامنظّم تقسیم گشتند. سواره‌نظام درجناح یمین وتوپخانه درپیش وپیاده‌نظام درعقب براه افتادند بدون طلایه و پهلوداربشکل نیم دایره علناً شروع به پیشرفت کرده اراضی جنوب روسباخ را پیمودند. چون ساعت دو بعد ازظهر شد قشون فردریك کاملاً از نیّات دشمن و خطّ سیر آن استحضار یافت و بحرکت آمد.

فردریك فوجی را بسمت روسباخ روانه کرد و بقیّهٔ لشکر را از اردوگاه شب گذشته رو بعقب رانده و درجانب شمال روسباخ بموازات خطّ مشی دشمن شروع بطیّ طریق نمود وبرخلاف متّحدین که آشکار درحرکت بودند پادشاه پروس پیادگان خود را باستتار حرکت مأمور کرد. درآن حوالی تپه‌ای است موسوم به‌ژانوسبرگ(۱) که دامنهٔ آن بطور ملایم فرود آمده و باندازهٔ بیست متر بر سطح دشت روسباخ مشرف است. پیاده‌نظام پروس خود را بآن نقطه‌رسانیده وفردریك ۳ ۵ عرّاده توپ درآنجا مستقر گردانید. سواره‌نظام با توپ هائی که اسبان قوی آنها را میکشیدند مقدّمهٔ اردو را تشکیل میدادند ودرپناه تپّه ها بسمت جنوب غربی رو نهاده و در پناه بعضی نقاط از ستون قوای متّحدین جلو افتادند.

---

(۱) ـ Janusberg

در ساعت چهار و نیم سواره نظام پروس از زره پوش و سنگین اسلحه و غیره شمشیر ها ازنیام کشیده نا گهان بسواران متّحدین که نزدیك تپّهٔ مذکور آمده بودند حمله ور گشتند . این سواران بدون اینکه بتوانند آماده جنگ شوند ازحملهٔ سواره نظام پروس ترسیده رو بعقب نشینی گذاشتند و دو ستون پیاده نظام را هم از گریز خود بوحشت انداخته پرا کنده ساختند . از طرفی پیاده نظام پروس جناح چپ و مقدّمهٔ این پیاده نظام را مورد حمله قرار داده و در زیر آتش توپ خانه بالای تپّه ژانوسبرگ پیشرفت‌میکردند ، سپس قسمتی ازسواران هم بآنجا روی‌آورشدند . آلمانی ها در اوّلین صدای تفنگ رو بفرار نهادند و بقول رئیس خود شان مثل گوسفند پابگریز گذاشتند ، فرانسویان با سرنیزه خواستند پیش بروند امّا درچهل متری پیاده نظام پروس متوّقف گشتند و تاشب مقاومت کردند ، تمام صاحبمنصبان فرانسوی کشته یامجروح شدند . در ساعت شش بعد ازظهر که پردهٔ سیاه ظلمت هر لحظه بر تیرگی خود میافزود سواران پروس از پهلو شلیك سختی کردند و صفوف فرانسه پاره شد و هفت‌هزار اسیر ، ۶۳ توپ و ۲۷ بیرق نصیب لشکرفردریك گردید و از لشکر پروس نهصد نفر هم صدمه ندید در صورتیکه از فرانسویان سه هزار تن بر خاك هلاك خفته بودند .

جنگ روسباخ که بطور نا گهان شروع گردید بیش ازیکساعت ونیم طول‌نکشید علّت فتح فردریك حسن سوق الجیش او بود که قسمتی از قوای خود را از محلّی مستور پیش راند و از جائیکه دشمن ابداً انتظار نمیبرد بر او حمله کرد این سبك جنگ مخصوص فردریك است که اگر چه مخترع آن محسوب نمیشود لکن در تمام جنگهای بزرگ خود آنرا بموقع اجرا گذاشت ، این طرز حمله در قرن هیجدهم معروف به « حملهٔ مورّب » شد .

جنگ لوتن (۱) یکماه بعد در سیلزی فردریك با سردار اطریشی موسوم به دون مقابل شد و بهمین طریق حملهٔ روسباخ را تکرار نموده

---

(۱) — Leuthen

و لشکر خصم‌را شکستی فاحش داد. این جنگ بنابر قول ناپلئون « شاهکار حرکات جنگی و لشکر کشی و عزم راسخ است و برای ابقای نام فردریك همین یك واقعهٔ کفایت میکند. »

دروقتی که پادشاه پروس از ساکس بازمیگشت قشون اطریش در ماه نوامبر در نزدیکی برسلو یکی از سرداران فردریك را شکست داده هشتاد توپ از او گرفته وشهر برسلو را بدست آورده ده هزار تن ساخلوی آنجا را باسارت بردند (۲۲ - ۲٤ نوامبر ۱۷۵۷).

فردریك بقیّةالسّیف این لشکرشکست خورده را جمع‌آوری کرد وبا سی‌وسه هزار قشون که در فرمان داشت با هفتادهزارتن اطریشی مقابل‌شد. دوشنبهٔ پنجم‌دسامبر ۱۷۵۷ درساحل یسار رود اودر در پانزده کیلومتری غرب برسلو بدشمن‌مصادف شد که جناح چپ خود را روی تپّهٔ مرتفعی قرار داده بود که از نظر نظامی کلید میدان جنگ محسوب میگردید. قلب لشکر اطریش در قریهٔ لوتن وجناح راست در پشت جنگل مستور بود. فردریك تمام سواره‌نظام خود را پیش انداخته و از مقابل صفوف خصم عبور داد و وا نمود کرد که چون قوّت دشمن و استحکام‌موقع نظامی او را در یافته از میدان روی برتافته است. دون رئیس کلّ قوای اطریش فریب خورد وگفت: « این آقایان تشریف‌میبرند، آنها را بحال خود بگذاریم. »

بمحاذات این‌صف سوار که مثل پردهٔ طولانی درصحرا گسترده بود پیاده نظام ازپشت ارتفاعات زمین‌وحجاب مه طیّ طریق کرده خودرا بجناح چپ سپاه اطریش نزدیك میساختند تا اینکه از آخر جناح مزبور هم تجاوز کرده و پیچی خورده پس از یکساعت ناگهان از پهلو حمله ور شدند. دون از این حرکت خلاف انتظار حیران شد ولی تمام بعد ازظهر را ایستادگی نمود ومصمّم شدکه صف جنگ را تغییر داده قشون را بمحاذات سپاه خصم وادارد یعنی دایره وار بدور مرکز به پیچاند. امّا در هر قدم قشون پروس بر او سبقت میجست، مواقع جنگی او یکی پس از دیگری بدست دشمن افتاد و سپاهیانش بجانب لیزا عقب نشستند و تا ساعت هشت

بعد از ظهر در تیرگی شب روی در فرار نهادند. جنگی که فردای آنروز شد قریب سی هزار اطریشی را از کار انداخت از این عدّه هفت هزار تن مجروح یا مقتول بودند و یکصد و سی توپ و پنجاه بیرق بدست پروس افتاد. ده روز بعد فردریك برسلو را پس گرفت و هفده هزار نفر اسیر بچنگ آورد (١٦ دسامبر ١٧٥٧).

جنگ از ١٧٥٨ تا ١٧٦٢ کونرسدرف

درباقی مدّت جنگ که فردریك از سمت جنوب دوچار حملهٔ اطریش و از جانب شرق گرفتار تاخت و تاز روس بود بحالت دفاع ایستاد، همواره مجبور بود که از ساکس به سیلزی و از آنجا به براندبورگ بتازد وچنانکه خودش مینویسد نجات او بسبب «خطای دشمنان و کندی حرکت آنان بود که موجب مزید پیشرفت او میگردید و همچنین بواسطهٔ غفلت خصم بود که هیچوقت از فرصت و مجال مساعد استفاده نمیکرد» مخصوصاً در ١٧٥٩ که لشکر او نزدیك بهلاکت و مملکت در سرحد فنا بود باز غفلت دشمن موجب رهائی او گردید.

روسها بفرماندهی سولتی کف (١) بعد از آنکه یکی از سرداران فردریك را دربراندبورگ نزدیك رود اودر شکست دادند (٢٣ ژویه ١٧٥٩) بقوای اطریش که تحت ریاست دون پیش میآمد متّصل گردیدند. این دوسپاه باتّفاق شهر فرانکفورت را که درروی رود اودر است وسه روز تابرلن فاصله دارد متصرّف گشتند. فردریك برای استخلاص پایتخت خود بعجله رو بدشمن آمد و در محل کونرسدرف برلشکر خصم که دارای ٦٣٫٠٠٠ سپاهی و دویست وپنجاه توپ بود حمله آورد. دراوایل محاربه همان خدعهٔ جنگی روسباخ ولوتن را تجدید نمود وموّفق شد امّا قلب سپاه اطریش او را از حرکت باز داشت و پایداری واستقامت سربازان روسی باعث شد که فتح وغلبهٔ فردریك ناتمام ماند وبشکست تبدیل یافت. راجع بمقاومت و لجاج سربازان روسی ناپلئون میگوید «باید آنها را دو بار هلاك کرد» در این جنگ فردریك سعی بسیار و کوشش مالایطاق نمود و دو اسب در زیر او بهلاکت رسید

---

(١) – Soltykoff

لکن سودی نبخشید و از چهل و هشت هزار لشکریانش بیش از ده هزار نفر در اطراف او باقی نماند نوزده هزارتن کشته وزخمی وگرفتار شدند و باقی روی بفرار نهاده یکصدوهفده توپ بجای گذاشتند. فردریك درعصر همان روز بیکی از وزراء خود چنین مینویسد: «برای من چیزی باقی نمانده و راستی گمان میکنم کار تمام است، من پس از تسخیر وطنم زنده نخواهم ماند، با شما وداع ابدی میگویم.»

پیش قراولان روس به برلن رسیدند امّا انبوه لشکر بآنجا واردنگشت وبزودی اطریشی‌ها وروسها از هم جدا شدند. اطریشی‌ها به‌سیلزی وساکس رفتند ومشغول محاصره وفتح قلاع شدند و روسها بسمت رود ویستول و مملکت لهستان شتافتند. فردریك از این حسن اتّفاق حیران و مبهوت شده آن را «کرامت خاندان براندبورگ نام نهاد» و تدریجاً لشکر خود را آماده کارزار ساخت. سال بعد نظر بپراکندگی لشکر اطریش به‌سیلزی روی آورد ودر لیگ نیتز[1] و تورگو[2] واقعهٔ در ساکس با آنان بقتال پرداخت (۲ نوامبر ۱۷۶۰).

صلح هوبرتسبورگ[3] امّا فتح و ظفر هم موجب اتلاف قوای فردریك بود چنانکه درسال ۱۷۶۱ شصت هزارنفر سرباز از روستائیان نیازموده و مشق نادیده بیشتر نداشت وبنابر قول خودش «بزحمت میتوانست خود رابدشمن بنماید» در اینموقع وفات الیزابت ملکهٔ روسیه و جلوس پطر سوّم موجب نجات فردریك شد. پطر سوّم که دلباخته و مجذوب فردریك بود همان افواجی را که تا آنوقت مأمور فتح پروس بودند باختیار فردریك گذاشت. عهد شکنی روسیّه از یك طرف و خستگی دولت فرانسه که مشغول امضای مقدّمات معاهدهٔ فونتن بلو با انگلستان وعقد قراردادپاریس (۱۰ فوریه ۱۷۶۳) بود ازطرف دیگر ماری‌ترز را مجبور بمصالحه کرد. در ۱۵ فوریه ۱۷۶۳ عهدنامه‌ای در هوبرتسبورگ بامضا رسید و فردریك ایالت سیلزی را کمافی‌السّابق در تصرّف خود نگاهداشت.

---

(۱) - Liegnitz (۲) - Torgau (۳) - Hubertsbourg

علل فتح فردریك

دراوایل جنگ هنگامی که لشکر پروس در کولین بوهم مغلوب شد (ژون ۱۷۵۷) فردریك بیکی از سفرای خود نوشته است : « شما چه میگوئید در حق این دول متّحده که غرضی جز اضمحلال و شکست امیر براندبورگ ندارند . اگر انتخاب کننده کبیر زنده بود تعجّب میکرد که چگونه نوهٔ او در آنِ واحد با روس و اطریش و تقریباً تمام آلمان و صد هزار قشون امدادی فرانسه مقابله میکند . من نمیدانم در صورت مغلوبیّت باید شرمسار باشم یا نه ، ولی میدانم که شکست دادن من این دول متعدّده را سرافراز و مفتخر نخواهد ساخت . »

دول متّحده هفت سال کوشیدند ونتوانستند فردریك را مغلوب سازند ، این مقاومت اروپا را بحیرت افکند امّا اگر بدقّت بنگریم غلبه اخیر فردریك چندان حیرت‌آور نیست زیرا که علل آن واضح است . نخستین علّت آن هوش ومهارت نظامی او واختراع فنون لشکرکشی وجلادت در راندن قشون بود ، دوّم ثبات قدم وابرام و اصرار و شجاعت با دوام او که بقول ناپلئون « در سخت ترین مخاطرات عظمت فردریك را بمنصّه بروز رسانیدند » مثلاً هنگام شکست زولیشو(۱) دیدیم که عزم کرد اگرمملکت بدست دشمن بیفتد دست اززندگانی بکشد . در ۱۷۶۰ که باردیگر از پیشرفت نا امید گردید چنین نوشته است : « هیچوقت آن روزی را نخواهم دید که مجبور بمصالحهٔ بیفایده یازیان آورباشم ، بلاشك این جنگ‌را بیکی ازدونحوبآخر خواهم رسانید یاشاهد مقصود را دربر میگیرم یا شرافتمندانه هلاك میشوم وبرای تحصیل مقصود از تشبّث بهر حشیش و از اقدام بهر کاری باك ندارم . »

همچنین از علل پیشرفت او چنانکه خود قبل از هر کسی گفته است رفتار دشمنانش بود زیرا که اعدای اوجز درجنگ زولیشو در سایر محاربات با یکدیگر همدست ومتّفق نمیشدند وکاملاً قوای‌خودرا بکارنیفکندند . مثلاً صاحبمنصبان روس ازیکطرف میخواستند علی‌الظّاهر مورد توجّه ملکهٔ الیزابت که‌دشمن‌خونی‌فردریك

(۱) - Zullichau

بود بشوند و ازطرف دیگر وارث الیزابت موسوم به پطرسوّم که دلباخته و مفتون اعمال نظامی فردریك بود میل نداشت که قشون روس به پروس بروند وصاحبمنصبان ازاو احتیاط میکردند وبقول ناپلئون «خود را بگردش مشغول میکردند وزمستانها در دشت پربرف ویخ خود مقام میگزیدند» که حتّی الامکان باقشون فردریك مقابله نکنند. دو مرتبه قشون روس وارد برلن شد (۱۷۵۹ـ۱۷۶۰) امّا در هیچ دفعه آنجا مسکن نگزید و بجمع سورسات اکتفا کرد.

سرداران اطریش هم مقصودی جز فتح سیلزی و مرمّت قلاع آن و تهیّهٔ وسایل دفع مهاجمات فردریك نداشتند وهمّتشان از اینجا تجاوز نمیکرد. حتّی بعد از فتح زولیشو باوجود اصرار سولتیکف دون سردار اطریش بدفع الوقت قائل شده و از حمله به برلن خود داری نمود و سولتیکف در حقّ او گفته است که «بدست دیگران شاه بلوط را از آتش بیرون میآورد و افراد قشون خود را از صدمات محفوظ میدارد.» اطریشیها بنابرقول فردریك بقدری محتاط بودند که هیچ وقت جرئت نداشتند ضربت قطعی بخصم وارد آورند و در این صفت به ذوك ـ ذوبرونسویك (۱) شباهت داشتند که ناپلئون در حقّ او گفته است «برونسویك همیشه درفکر شکست خوردن است وهیچوقت اندیشه غلبه‌را درخاطر نمیگذارند.»

امّا لشکریان فرانسه باستثناء جنگ روسباخ هیچوقت بافردریك مقابله نکردند و درهانور سرگرم جنگ با انگلیسها بودند. علّت اخیر فتوحات فردریك مساعدت و یاری انگلیس است که تا ۱۷۶۰ دقیقه‌ای از تقدیم کمك خرج و ارسال مال خود داری نکرد.

افکار عامّه در ۱۷۶۳ متوجّه این نشد که علل فتوحات فردریك را باین تفصیل کشف کند فقط بتماشا و استعجاب در اعمال او مشغول بود. خلاصه نتیجهٔ جنگ هفت ساله این شد که پروس بطور قطع جزء دول معظمه محسوب گردید و لشکر فردریك اوّلین نظام اروپائی بشمار آمد.

---

(۱) ـ duc de Brunswick

کار های فرانسه

بنا بر قول فردریك « قربانی این جنگ فقط فرانسه بود » هم در اروپا و هم در امریکا و هم درآسیا مغلوب گردید و بقول یکی از اولیاء امور آن زمان موسوم به آبه برنیس « کار های فرانسویان در این جنگ بوالهوسانه و شرم آور بود » ونیز او گوید که فرانسه « خود را بآخرین قدم اضمحلال خودنزدیك ساخت . »دولت خیانتکارفرانسه دراین جنگ چندان کوشید که از ملّت قریب نیم میلیار فرانك وصول کرده و رایگان به اطریش تحویل داد و دویست هزارسرباز را درخاك آلمان بخاك هلاك افکند . امّا ازاین همه فدا کاری چیزی عاید نشد زیرا که سپاهیان سردار نداشتند ورؤسای قشون درباریان ومقرّبان پادشاهی بودند که فرماندهی داشتند و نظامیان خوب میدانستند که یا مثل سوبیز نالایق و بیکاره هستند یا مثل ریشلیو غارتگر ومختلس زیرا که اینشخص از منافع فرماندهی وغارتگری خود مبالغی جمع کرد و در پاریس قصری عالی بنام « کوشك هانور » بر افراشت . بنا بر این در قشون فرانسه نظمی موجود نبود و دزدی در داخلهٔ اردو و چپاول درممالك مفتوحه رواج کامل یافت .

علاوه بر این سرداران با هم رقابت وحسد بلکه خصومت سخت میورزیدند و رفتار آنها تأثیر عجیبی در نظم قشون نمود . کار حسادت وخصومت بجائی کشید که آن صاحبمنصبانی که تادرجه ای طالب انتظام لشکری بودند خودباعث اختلال امور میشدند ومفهوم وظیفه وشرافت نظامی را از یاد میبردند . مثلاً کنت دوسن ژرمن که از سرداران خوب محسوب میگردید و تحت فرماندهی مارشال دو بروگلی از صاحبمنصبان مجرّب واقع بود خیمهٔ صاحبمنصب کل را بسربازان خود نشان داده و میگفت : « دشمن آنجاست . »

معذلك افراد نظام و صاحبمنصبان از حسّ فدا کاری و ملکه شجاعت بالکل خالی نبودند . ناپلئون راجع بآنها گفته است : « سربازان فرانسه درآنزمان ازحیث لیاقت و شجاعت چیزی از قشون دشمن کم نداشتند ، شاهد این مدّعا پیشرفت و کامیابی است که درحفظ نقاط قراولی وطلایه داری برای آنها حاصل گردیده است . »

هنوز فرانسویان فتوحات و شجاعتهای سابقین خود را در خاطر داشتند.

در ۱۶ نوامبر ۱۷۶۰ سپیده‌دم، قشون انگلیس بفرماندهی فردینان دوبرونسویك لشکر فرانسه را که بقیادت مارکی دوگاستری(۱) مشغول جنگ بود مورد حمله قرار داد.

فوج اوِرْنی که در منتهی الیه یکی از جناحین لشکر فرانسه بود و در تاریکی شب به تیراندازی اشتغال داشت ناگاه صدائی شنید که دوست است شلیك مکنید آنان هم بگمان اینکه قشون فرانسه است دست از کارباز داشته ودو تن ازصاحبمنصبان را پیش فرستادند. چون صاحبمنصبان قدمی چند جلورفتند لشکرانگلیس آنها را محصورنموده وگفتند اگربانگی بزنید شمارا بقتل میرسانیم آنان فریادی بلندبرآوردند که «بداد برسید ما فوج اوِرْنی هستیم ودرچنگ دشمن گرفتاریم!» بواسطه این فریاد لشکریان فرانسه مطلع شده بمدد آمدند



(۱) - marquis de Gastries

فصل هفتم

سیاست استعماری

مناقشات درامریکا تاسنهٔ ۱۷۶۳ . کمپانی های تجارتی هندوستان تشکیل امپراطوری انگلستان

مقارن همان اوقات که اطریش و پروس در اروپا صف قتال میآراستند میان فرانسه و انگلستان نیز از سال ۱۷۴۲ تا ۱۷۶۳ هم در اروپا و هم در خارج این قطعه نایرهٔ جنگ افروخته بود . این جنگ که بیست سال طول کشید قسمتی از نزاع ممتد و مستمرّی است که یکی ازنویسندگان انگلیس سیلی [۱] نام آنرا جنگ صدساله دوّم نامیده است و فی‌الحقیقه طول این نزاع از یکقرن هم تجاوز کرد زیرا که در اواخر قرن هفدهم (۱۶۸۸) و عهدسلطنت لوی چهاردهم شروع وبعد از انجام قرن هیجدهم در سنهٔ ۱۸۱۵ با جنگ ناپلئون در واترلو ختم شد .

قسمتی ازاین مدّت خصومت که مقارن عهد لوی پانزدهم است علّت خاصّش همان رقابت اقتصادی واستعماری بود چراکه توسعهٔ تجارت بحری وامپراطوری استعماری فرانسه موجب نگرانی دولت انگلیس میگردید .

میدان جنگ این دودولت در اروپا چنانکه دیدیم دوقسمت بود : یکی هنگام نزاع وراثت تاج و تخت اطریش و یکی جنگ هفت ساله که نخستین در هلاند و دوّمین در هانور و سواحل رن در آلمان واقع گردید .

امّادرخارج اروپافرانسه‌وانگلیس درکانادا (امریکای‌شمالی) وهندوستان مصاف دادند . بواسطهٔ خطای‌حکومت فرانسه درعصر لوی‌پانزدهم که جانفشانی مأمورین خود را قدر ندانست و مساعدت لازمه به مونکالم [۲] درکانادا و دوپلکس [۳] در

---

(۱) ـ Seeley (۲) ـ Montcalem (۳) ـ Dupleix

هندوستان نکرد این جنگ دراز بسود انگلیس و بخرابی دولت استعماری فرانسه ومعاهدهٔ خسران آور پاریس منجر شد (فوریهٔ ۱۷۶۳) .

انگلستان و علل عمدهٔ منازعه

منازعاتی که میان فرانسه وانگلیس واقع شد بنابر میل انگلستان اتّفاق افتاد . این نکته را باید نصب العین قرارداد که سیاست انگلستان تابع وضع جغرافیائی آن است . چون مملکت انگلیس جزیره است طبعاً اهالی آن ازهجوم بیگانگان درامانند اگرچه دو مرتبه درقرون وسطی مورد حمله واقع ومفتوح گردید لکن عادتاً ازاین خطر بیمی ندارند پس هرگاه مناقشات داخلی اورا از کار بازندارد ومنصرف نسازد همّ اساسی انگلستان متوجّهٔ توسعهٔ قدرت وگستردن دامنهٔ مستملکات خود است . در خارج جزایر انگلیس ودر اثنائیکه دول دیگر قسمتی از قوای خویش را مصروف حفظ سرحدّات میکنند این دولت تمام وسایل را میتواند در یك طریق که راه استعمار است بکار بیندازد .

در سرتاسر قرن هفدهم طرفیّت شاه با ملّت موجب شد که دولت انگلیس از خارج چشم پوشیده منحصراً بامور داخلی خود بپردازد لکن انقلاب ۱۶۸۸ که ملّت را بر شاه تفوّق قطعی داد این نگرانی را ختم کرد . در قرن هیجدهم قوّهٔ استملاك او متوجّهٔ قارّهٔ اروپا شد لکن نتوانست از اراضی آنجا بتصرّف بیاورد چرا که محلّ بلامتصدّی و بی صاحب باقی نبود . در قرون وسطی انگلیس ها همّ خویش را بتسخیر فرانسه مصروف کردند که آنجا را جزء مستملکات جزیرهٔ خویش کنند وعاقبت توفیق نیافتند . درقرن هیجدهم چون این قبیل مداخلات امکان نداشت روی خودرا بسمت آسیا وامریکا برگردانیدند چرا که افریقا در آن زمان هم جزء اماکن مدهشه وطلسمات غیرمفتوحه محسوب میشد وکسی بآن سمت توجّهی نداشت پس بالطبع انگلیس هر دولتی را که میدید در خیال تأسیس مستعمرات ماوراء بحار است دشمن میداشت وهر ملّتی را که در بازار عمومی عالم از حیث تجارت و صناعت وبحریّه دارای نفوذی بود رقیب تجارت وصنعت و بحریّهٔ خود میپنداشت

و این قول مجلس کنوانسیون فرانسه درحقّ آنان مصداقی مییافت که گفته اند : «سیاست انگلیسان در دفاتر تجّارشان منطوی است و جنگ و صلح خود را تابع افزایش و نقصان گمرکات ساخته اند . »

در اواسط قرن هیجدهم فرانسه درصدد استملاك بهترین مستعمرات عالم بود و بهترین جزایر آنتیل و امریکای شمالی و هندوستان را درتصرّف داشت . اما در پهلوی متصرّفات فرانسه انگلیس ها هم جای مهری گذاشته بودند . نظر باجرای تشکیلات لاس و سیاست صلح جویانهٔ فلوری حیات اقتصادی فرانسه تجدید یافت ودرهیچ‌زمان بنادرساحلی اقیانوس ازقبیل بوردو و نانت وسن مالو و دون کرك بآن درجه روی آبادی ندیده بودند . همچنین در اسپانیا که دوست فرانسه محسوب میشد روح اقتصادی وتجارتی تازه‌ای دمیده بود اگرامروز ملاحظه کنیم که از مشاهدهٔ ترقیات صنایع و بحریهٔ آلمان چگونه انگلیس که نخستین دولت اقتصادی است باضطراب وهیجان آمده است معلوم میشود که درقرن هیجدهم ازملاحظه وسعت دامنهٔ تجارت وصنعت فرانسه انگلیسها درچه حالی بوده اند . پس انگلیس هم برای وسعت دادن بمستملکات خود و هم برای ذلیل کردن رقیب تجارتی و افزودن مبلغ عواید گمرکی خویش بجنگ مبادرت جست .

آغاز تجارت بحری و استعماری

انگلستان وپس ازاو فرانسه دراواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم درصدد برآمدند که نفوذ خویش را ازاروپا بآسیا وامریکا بسط دهند . صد سال قبل از این تاریخ انگلستان درعهد هانری تودور[۱] (۱۴۹۷) وفرانسه درزمان فرانسوای اوّل (۱۵۲۴) دست باین کار زده بودند . دونفر ایطالیائی ژان و سباستین کابو[۲] بامر پادشاه انگلیس به دریانوردی شروع کرده درپایان قرن پانزدهم بجزیرهٔ کاپ بر تن[۳] درمدخل سن لوران رسیده و آنجارا یکی ازجزایر آسیا پنداشتند . سی سال بعد یکی ازاهالی فلورانس ورازانو[۴] نام بامر فرانسوای اوّل مصب رود هودسن را کشف کرده وسواحل را تا

---

(۱) ـ Hanri Tudor (۲) ـ Jean et Sébastien Cabot (۳) ـ Cap Breton (٤) ـ Verazzano

شبه جزیرهٔ آکادی سیاحت نمود. ده سال بعد درموقعی که مناقشات فرانسوای اوّل و شارل کن درنهایت شدّت بود ملاّحی از اهل سن مالو ژاك کارتیه(۱) نام در رود سن لوران کشتی رانی کرد (۱۵۳٤) واراضی منکشفه را فرانسهٔ جدید نام نهادند. معذلك درسر تاسر قرن شانزدهم تجارت عمدهٔ دریائی منحصر به پرتغالی ها واسپانیولیها بود. پرتغالی ها بیشتر در آسیا وجزایر جنوبی آن تجارت میکردند واسپانیولی ها درامریکا مستعمرهٔ عظیمی که دنباله ومتمّم مملکت اسپانیا محسوب میشد تشکیل دادند.

درعهد الیزابت دولت انگلیس ودر زمان هانری چهارم دولت فرانسه شروع بتقلید ازاسپانیولی ها وپرتغالی ها کرده درهندوستان تجارت خودرا رواج دادند ودرامریکا بفتح اراضی پرداختند. امّا بااین تفاوت که مساعی در ترویج تجارت هند بوسیلهٔ مؤسسات غیر دولتی وشرکت های ملّی صورت گرفت و اراضی امریکا را دولت بقوّهٔ قهریه بتصرّف آورد. این اختلاف ابتدائی را باید درنظر گرفت زیرا که منشاء تفاوت فاحشی درطرز منازعات مستملکات گردید یعنی درهند وامریکا کشمکش دول یکسال جریان نیافت.

تشکیل شرکتهای تجارتی

شرکتهای تجارتی فرانسه وانگلیس وهمچنین هلاند دراین زمان اسهامی بود. اشخاص مختلف مخصوصاً تجار بنادر و صرّافان و توانگران گاهی بلدیهٔ شهرها سرمایه های خود را روبهم میریختند این وجوه برای تجهیز جهازات واستخدام ملاّحان ومأمورین ونمایندگان تجارتی بکار میرفت که یا در اروپا میماندند یا بمستعمرات رفته مشغول تجارت میشدند. کمپانیها بموجب قرارداد ازدولت حقّ انحصاری تجارت درمستعمرهٔ معیّنه و تشکیل پلیس و مستحفظ مسلّح در محل کسب میکردند و در مستملکات هم از پادشاه یا امیر محلّی با تقدیم مالیات یا پیشکش حقّ ساختمان دارالتجاره یا بندرگاه را تحصیل میکردند. این مراکز تجارتی درتحت ادارهٔ هیئت ومدیر خاصّی بود و مرکّب بود ازدکاکین و انبارهای مال التجاره و خانهٔ مسکونی مأمورین که آنرا

(۱) - Jacques Cartier

حصاری مستحکم با برج و باروی استوار احاطه میکرد تا درهنگام جنگ وهجوم دشمنان ساکنین بندر گاه مصون از تعرّض بمانند تمام این مؤسسات و هیئتهای تجارتی در تحت فرمان حاکم عامی بودند که نمایندهٔ بزرگ کمپانی محسوب میشد. ادارهٔ امور اساسی شرکت با هیئتی بود مرکّب از نمایندگان صاحبان اسهام که در وطن تشکیل شده مراقب جریان امور بود. کار عمدهٔ کمپانیها خرید مال التجارهٔ خارجی وفروش دراروپا بود وکمتر بصدور متاع داخلی بخارجه میپرداخت. مهمترین امتعه‌ای که از هندوستان وارد میکردند پارچه‌های پنبه‌ای معروف بجنس هندی واجناس ابریشمی و چای و برنج وادویه بود. منافع این تجارت را هرسال بنسبت سهام میان شرکاء قسمت میکردند وغالباً مبالغ گزافی نصیب میشد. منافع شرکت هلاندی هندوستان غالباً در هرسالی از نصف مبلغ سرمایه میگذشت و گاهی بسه ربع اصل سرمایه هم میرسید.

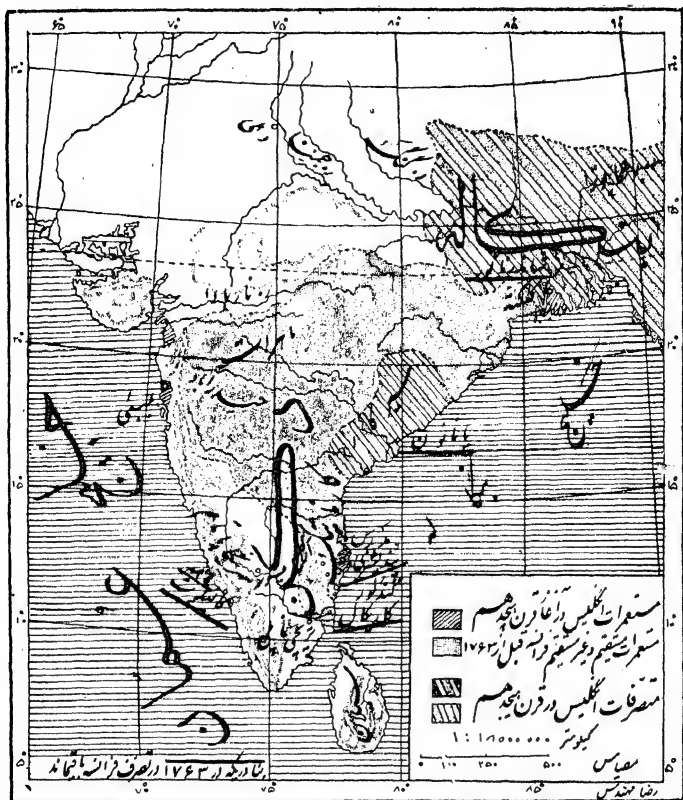
آغاز شرکتها انگلسیان وفرانسویان تقریباً دریک زمان شروع بتجارت کردند. اوّلین شرکت انگلیسی برای تجارت هند شرقی درسنهٔ ۱۵۹۹ در پایان سلطنت الیزابت تشکیل یافت ونخستین کمپانی فرانسه در ۱۶۰۴ درزمان هانری چهارم بوسیلهٔ تجّار سن مالو تأسیس شد.

در ۱۶۳۹ کمپانی انگلیس در ساحل خلیج بنگاله بندر مدرس را بنانهاد که بزودی شهری عظیم و مرکز عمدهٔ تجارت کمپانی شد.

فرانسه ابتداء متوّجه جزایر اقیانوس هند گردید و در ماداگاسکار درعهد ریشلیوبندر «ولیعهد» را ساخته و اراضی مجاور را بنام جزیرهٔ بوربون و جزیرهٔ فرانسه موسوم ساخت که اکنون رئونیون (۱) و جزیرهٔ موریس نام دارد. کلبر مجدّداً کمپانی را درسال (۱۶۰۵) تأسیس نمود ومصمّم شد که تمام ملّت را در آن ذینفع کنند ونه فقط تجّار بنادر بلکه عموم اهل فرانسه را درآن سهیم سازد. پس ابتداء شاه وخانوادهٔ سلطنتی را باین امرمایل ساخت. یکی ازاعضاء اکادمی موسوم

(۱) - Réunion

به‌شارپانتیه مأمور شد که رساله‌ای برای تبلیغ و تشویق تهیّه کند و وزیر مزبور متّحدالمآلی خطاب به بلدیّه‌ها و مراسلاتی بعنوان توانگران مملکت بآن جزوه الحاق کرد



نقشهٔ متصرفات انگلیس و فرانسه در هندوستان «قرن هجدهم»

و چنین نوشت «آقایان شما باید در افتخارات و منافع اینکار شرکت بجوئید و هر کس بقدر وسع خود درکمپانی سهیم شود. من شخصاً بقدری ازفواید این امر مطمئن هستم که برای اطمینان شما حاضرم سوگند یاد نمایم» پس سرمایهٔ ابتدائی را پانزده

میلیون لیره قرار داده ازقرار سهمی هزارلیره . شاه سه هزار سهم و خانوادهٔ شاهی و درباریان نیز همین مقدار برعهده گرفتند .

بلدیهٔ لیون هزارسهم ، بلدیهٔ روان پانصد وبلدیهٔ بوردو چهارصد سهم پذیرفت .

باین ترتیب اساس محکمی در اینکار نهاده شد که تا پنجاه سال تجارت هند در دست این کمپانی اداره میشد . کمپانی بندری در ایالت برتانی ساخت موسوم به لوریان(1) که امروز از بنادر جنگی است و از اسم او که بمعنی مشرق است مقصود از بنای آنرا میتوان در یافت (۱۶۶۶) در این بندر کارخانه های کشتی سازی و قورخانه و مغازه ها و انبار های تجارتی او تمرکز داشت .

پس از این مقدّمات کمپانی روی بتسخیر بازار های تجارتی هندوستان آورد وبهمّت یکی ازمأمورین خود فرانسوا مارتن نام که شاگرد عطّاری بود پوندیچری(2) را متصرّف شد . ۲۵ سال بعد فرانسوا مارتن پوندیچری را مبدّل بشهری زیبا ساخت دارای چهار هزار سکنه که مدرس فرانسوی محسوب میشد و کمپانی مرکز شرقی خود را آنجا قرار داد . دیگر از مراکز تجارتی که بعدها بدست آمد شاندرناگور(3) بود در مصبّ یکی از شعب گنگ .

درسال ۱۷۱۹ لاس مجدّداً باصلاح امورکمپانی پرداخت ودورهٔ ترقّی فوق‌العاده برای او پیش آورد واین ترقّی مربوط بدوعلّت بود : نخست آنکه اتّحاد انگلیس و فرانسه موجب امنیّت طرق بحری شد(4) ، دوّم آنکه اوضاع سیاسی هندوستان بی اندازه با دخول خارجیان مساعد و با توسعهٔ سیاست بیگانگان موافق بود .

هندوستان در قرن هیجدهم

هندوستان که هفت برابر فرانسه وسعت دارد شامل فلاتی مرتفع موسوم به دکن و دو درّهٔ بزرگ موسوم بدرّهٔ گنگ و درّهٔ سند است . در قرن شانزدهم و هفدهم سرتاسر هندوستان بدست یك سلسله سلاطین مسلمان ازنژاد مغول افتاد ازاین جهت پادشاهان هند را مغول کبیرنام داده‌اند . پایتخت هند دهلی درساحل رود جمنا که یکی ازشعب گنگ است

(1) ـ Lorient (2) ـ Pondichéry (3) ـ Chandernagor (4) ـ بصفحه ۱۵٤ رجوع شود

واقع و از بنا های شاه جهان محسوب است (۱۶۲۷ ـ ۱۶۵۸) . حصار عظیم سرخ رنگ ومساجد و معابد و قصورعالیه که بعضی دارای هزار ستون مرمر بود بواسطهٔ سبك بنا و عظمت ساختمان مسافرین را بحیرت میافکند . از جمله عجایب قصورسلطنتی دهلی تالار تختگاه بود که یکنفرزرگرازاهالی بوردو موسوم به اُستن(۱) سایه بانی سیمین و زرّین در آن ساخته بود که دوازده ستون ضخیم طلادر زیر آن واقع و جمله بر روی تختی از طلای قطور با پشتی و متکاء مرصّع بجواهر ومینا استوار بود ونیز ازعجایب این شهر کثرت جمعیّت بود که بدو میلیون بالغ میشد .

قدرت و شوکت سلاطین مغول کبیر در اواخر قرن هفدهم زمان پادشاهی اورنگ‌زیب (۱۶۵۸ـ۱۷۰۷) وپسرش شاه‌جهان بدورهٔ تعالی رسید . این پادشاه که همعصر لوی چهاردهم بود مثل پادشاه فرانسه با کمال غرورخود را « خداوندگار عالمیان میخواند که جمیع افراد بشر در ظلّ ظلیل او غنوده اند . » پس از فوت او مملکت هند نیز مثل دولت فرانك بعد از عهد شارلمانی رو بتجزیه و انحلال نهاد . عمّال دولت و کارگزاران سلطنت از قبیل نوّاب و راجه ها دم از استقلال زدند و بریختن خون یکدیگر مشغول شدند .

ترقّی کمپانی فرانسه

این اوضاع بعضی از نمایندگان کمپانی را واداشت که طرز کار خودرا تغییر دهند . نخست آنکه شرکت رااز قید اطاعت وبندگی امپراطور هند برآورده و قلمرو تجارتی ومراکز وبنادر را استقلال بخشند ، دیگر اینکه درامورداخلی امراء هند مداخله کرده آتش عناد ولجاج را میان آنان دامن بزنند و در مقابل تقویت از این و آن بکنند و قشونی که بحمایت آنها میفرستند مبالغ هنگفت یااراضی وسیعه بدست‌آورند . باین ترتیب کم کم کمپانی صاحب اختیار هندوستان شده ومنافع گزاف میبرد ، نه فقط ازمال التجاره بلکه ازمالیات وباج داخلی هندوستان .

این مقاصد سیاسی کمپانی بزودی انجام نگرفت بلکه در اواسط قرن هیجدهم

(۱) ـ Austin

۱۷۵۲ هنگام اشتعال نایرهٔ جنگ هفت ساله دوپلکس عملاً شروع باین اقدام کرد. سابق براین دوپلکس شخصاً اقدامات جزئی و کوچك در این باب کرده بود لکن از این تاریخ خیالات خود را تعمیم داد. فرانسوا مارتن هم در اوایل امر اشاره بفواید سیاست مداخله در امور داخلهٔ هندوستان نمود و حاکم عام موسوم بهدوما از سال ۱۷۳۵ تا سنهٔ ۱۷٤۱ شروع بانجام نظریّات سیاسی او کرده و لشکری از بومیان تجهیز نمود که بطریق نظامی اروپا مشق یافته بودند و موسوم به سپاهی شدند و همین لشکر را بامراء محلّی کمك داد و در مقابل کاریکال و کلکتّه‌را مالك شد وخود ملقّب بنوّاب گردیده باین ترتیب شخص او وکمپانی ازجملهٔ اعیان و وجوه مملکت هند محسوب شدند

از طرفی تجارت داخلی هندوستان را نیز کمپانی باداره خود آورد و آنچه از بندری به بندری حمل میشد باختیار او بود.

در این موقع کمپانی انگلیس جز دو نقطه در خلیج بنگال مالك نبود یکی مدرس که قریب صد و پنجاه کیلو متر با پوندیچری فاصله داشت و دیگر کلکتّه که ۲۵ کیلومتر از شاندرناگور دور بود. قرب جوار اسباب اشتداد رقابت بین شرکتها و موجب نزاع بود.

مستعمرات

اوّلین اقدامی که انگلستان وفرانسه برای استعمار کردند مقارن شروع بتجارت بود. انگلیسها بتوسّط والتررالی(۱) در عهد الیزابت (۱۵۸٤) مستعمرهٔ ویرژینی را در مرکز سواحل امریکای شمالی بدست آوردند. فرانسویان در عهد هانری چهارم (۱٦۰٤) بوسیلهٔ شامپلن قدری در شمال مستعمرهٔ انگلیس یعنی در مصبّ رود سن لوران و شبه جزیرهٔ آکادی و در پورروایال (که امروز اناپولی نام دارد) درخلیج فوندی اراضی وسیعه متصرّف شدند.

مستعمرات انگلیس

انقلابات داخلی انگلستان درقرن هفدهم موجب تکثیر مهاجرین و توسعهٔ مستملکات انگلیس درسواحل شرقی امریکای شمالی

(۱) _ Walter Raleigh

شد . در زمان جاك اوّل و شارل اوّل مخصوصاً در فاصلهٔ ۱۶۲۷ و ۱۶۳۷ و همچنین دراوان سلطنت شارل دوّم فرقهٔ مذهبی پوری‌تن که ازقتل عام فرقهٔ آنگلیکان میگریختند عدّهٔ کثیری مهاجرت کردند و در جنوب آکادی متعلّق بفرانسه پنج مستعمره بنا نهادند که مجموع آنها را انگلستان جدید نام داده اند . درجنوب نزدیك ویرژینی سه مستعمرهٔ دیگر بتوسّط نجبای آنگلیکان وکاتولیك که بعد از مغلوبیّت شارل اوّل غالباً فرار اختیار کرده بودند بنا شد . درمیان این مستعمرات جنوبی وانگلستان جدید سه قطعه از سواحل واقع بود که سابقاً تعلّق بهلاند داشت و در زمان شارل‌دوّم بنا برعهد نامهٔ بردا (۱) جزء مستملکات انگلیس شد (۱۶۶۷) ودرقرن هفدهم هنگام سلطنت ژرژدوّم مستعمرهٔ جدیدی نیز برمتصرّفات انگلیسی افزوده شد .

درسنهٔ ۱۷٤۰ انگلیسها درفاصلهٔ کوهستان الگانی و اقیانوس اطلس دارای سیزده مستعمره بودند که مجموع جمعیّت آن بیك میلیون مردمان فعّال ونیرومند میرسید . این مستعمرات اگرچه هم سرحد بودند لکن از یکدیگر امتیاز داشتند هر یك دارای حکومتی بود ازطرف پادشاه انگلیس ودارای مجلسی که از نمایندگان مهاجرین تشکیل مییافت . شهرهای عمده از قبیل بوستون ، نیویورك و فیلادلفی درآن اراضی بنا شد .

انگلیسها درشمال‌کانادا اراضی وخلیج هودسن ودرمشرق‌جزیرهٔ ترنو واکادی را مالك بودند ، این قسمت اخیررا فرانسه درپایان جنگ وراثت اسپانیا بموجب عهد نامهٔ اوترك بآنها وا گذاشت (۱۷۱۳) و پس از تملّك این محل ورود به سن لوران که بندر بزرگ کانادا بود برای آنها آسان شد .

مستعمرات فرانسه کانادا

بمحض آنکه آکادی بدست فرانسویان افتاد بنای سیاحت در داخلهٔ کانادا گذاشته ازرود سن لوران بالا رفتند ، این نقاط را ژاك کارتیه در ۱۵۳۵ بفرمان فرانسوی‌اوّل گردش کرده بود .

(۱) – Bréda

درسال ۱۶۰۸ ساموئل شامپلن[۱] در روی مکان مرتفعی مشرف بر رود خانه که دنبالهٔ آن درمصب رود فشرده وباریك میشود قلعه ای برای حفظ دکان‌ها وانبارها ساخته و آنرا بلغت بومیان کبك نامید که معنی آن فشردگی و باریکی است و سر زمینی که باین ترتیب بدست آمد بنا بر تسمیهٔ عهد فرانسوای اوّل فرانسهٔ جدید نامیده شد . سرتاسر این خاك پوشیده از جنگل و مرغزار بود که گلّه های گاو وحشی‌درآن میچرید ورود خانه‌های پرآب مملوّ ازحیوانات مختلفه ازآن میگذشت .

ابتداء جز ماهیگیران وصیّادان و تله گذاران وتجّار پوست یا مرسلین مذهبی بآنجا آمد و رفت نمیکردند . معذلك در عهد لوی سیزدهم چون ریشلیو میخواست فرانسه را دولتی بحری نماید اهمّیت بسیار بمستملکات ماوراء بحار میداد . مثلاً هنگام محاصرهٔ ثانوی بندر روشل[۲] که انگلیسها فرصت غنیمت شمرده مستعمرهٔ آکادی را تصرّف کردند کاردینال ریشلیو استرداد آنجا را یکی ازشروط عمدهٔ صلح ۱۶۳۲ قرار داد .

استعمار حقیقی با کُلبر شروع شد ، او کانادا را نه فقط مستعمره بلکه یکی از ایالات فرانسه ساخت ومثل ایالات وطن والی و پیشکاری برای آنجا فرستاد . این وزیر صاحب تدبیر از ۱۶۶۶ تا ۱۶۷۲ چهار هزار دهقان از دهاقین نورمان وبرتانی وآنژو بفرانسهٔ جدید گسیل داشت . فرانسویان‌بابومیان‌سرخ‌پوست برخلاف سیاست اسپانیا که قتل عام طوایف بومی امریکای جنوبی بود رفتار کردند و در عیسوی کردن وجلب قلوب آنها جدّ بلیغ مبذول میداشتند و هرکس بدین نصارا در میآمد او را دارای حقوق و شئون فرانسوی میشناختند . این سیاست در دو طایفهٔ بزرگ موسوم به آلگون‌کن و هورون[۳] که درسواحل دریاچه‌های بزرگ مسکن داشتند تأثیر خوب بخشید .

اکتشافات

فرانسویان بتوقّف در این سر زمین اکتفا نمیکردند بلکه سیّاحان و مکتشفین دلیر بداخلهٔ ممالك و اقالیم امریکا گسیل

(۱) - Samuel Champlain (۲) - Rochelle (۳) - Algonquins et Hurons

داشته و سواحل دریاچه ها و نواحی اطراف را سیاحت میکردند و با مشکلات وحوادث طاقت فرسا مقاومت میورزیدند ازقبیل اراضی باتلاقی وجنگلهای انبوه و شطوط عظیم و امراض تب و غیره وهمچنین دستبرد بومیان سرخ پوست که در دوروئی وغدّاری ودلیری وچالاکی توانا بودند وسورت سرمای سخت زمستان که شبیه باراضی قطبی میشد و حدّت تابستان شدید که هوا چون کورهٔ حدّادی تافته میگشت و بارانهای طوفانی و قس علی ذلك .

باوجوداین مشکلات سیّاحان فرانسه ازقبیل ژولیو ، پرمارکت ، کاولیه دولاسال[۱] ازپای ننشستند وبقوّت عزم بر موانع غالب آمده ومقدار کثیری بر وسعت مستملکات فرانسه در امریکا افزودند .

تصوّراتی که محرّك این مکتشفین بود وامیدی که این سیّاحان را بکاروامیداشت عین تصوّر و امیدی بود که بعد از کریستف کلمب جمیع سیّاحان اروپائی را بتحمّل مشاق و مقاسات رنج وادار میکرد و عبارت بود از « یافتن راهی از جانب امریکا بسمت ژاپون وچین . » درسال ۱۶۷۲ حاکم کانادا موسوم به کنت دوفونتناك[۲] که مردی صاحب ابتکار وبلند همّت بود یکی ازتجّار کبك[۳] را باتّفاق یکنفر ژزویت موسوم به پرمارکت بسیاحت رود خانهٔ عظیمی گماشت که بنا بقول حاکم مزبور « بومیان آنرود را میسی‌سیپی میخوانند وگمان میرود مصب آن درسمت کالیفرنی باشد » این دومسافر با دوازده نفر دیگر بر دوقایق که ازتنهٔ درختان ساخته شده بود نشسته و ازجانب دریاچهٔ میشیگان داخل رود میسی‌سیپی شده ومجرای آن شط را تاملتقای رودآرکانزاس[٤] طی نمودند (ژون وسپتامبر ۱۶۷۳) . دراینجا بومیان که مسلّح بتفنگهای اسپانیولی ابتیاعی از مکزیك بودند اظهارخصومت کرده و مانع سیرشدند . مسافرین باز گشتند وحاکم را از فواید ومنافع تصرّف سواحل این رود و اعزام مهاجرین باین نقاط مستحضر ساختند .

---

(۱) - Jollit, le Père Marquette, Cavelier de la Salle
(۲) - le comte de Frontenac
(۳) - Québec
(٤) - Arkansas

کاولیه دولاسال اکتشاف لویزیان

قبل از سیاحت ژولیو جوانی از توانگران روان موسوم به کاولیه دولاسال (۱۶۴۳ - ۱۶۸۷) که برای کسب ثروت در کانادا اقامت گزیده بود نواحی اوهیو[۱] را کشف نمود (۱۶۶۹). چون جوان مزبور در نتیجهٔ این اکتشاف بدرجهٔ نجبا نایل شد بعد ازمراجعت ژولیو و پرمارکت مصمّم گردید که سرزمین اکتشافی آنان را برای لوی چهاردهم مسخّر سازد. شاه او را تشویق کرد، در ۱۶۸۱ کاولیه دولاسال باتّفاق چهل و یکتن که یکی از آنها نوتر (ثبات امور شرعی و محرّر قباله) بود حرکت کرد. مقصود از بردن ثبّات ومحرّر مزبور آنکه اراضی مفتوحه را بنام شاه فرانسه قباله کنند وهیجده نفر ازبومیان رانیز باخود برد. ما ازتفصیل این مسافرت قصدداریم که نمونه‌ای ازاین قبیل سیاحت‌ها بدست بدهیم. ۷آوریل ۱۶۸۲ مشارالیه بمصبّ میسی سیپی رسیده وارد خلیج مکزیك شد و مملکتی را که از آن گذشته بودند بنام لوی چهاردهم لویزیان نام نهاد. علی‌الظّاهر همه‌کس اطمینان داشت که ازاین سفرنتایج مهمّه بدست خواهدآمد. کاولیه‌دولاسال بفرانسه رفت لوی چهاردهم و وزیر بحریّه سین لی[۲] رسماً از او شکرگزاری کردند و حکومت تمام اراضی مکتشفه باو واگذار گردید و امر شد که در مصبّ میسی‌سیپی بندرگاهی بنا کنند و درعوض دوکشتی که استدعا نمود شاه چهار کشتی برای حمل عمله وآذوقه باوداد. ازسوءِ حظّ چون کاولیه دولاسال کشتی رانی نمیدانست فرماندهی جهازات به‌کاپیتان دوبوژو[۳] سپرده شد که از صاحبمنصان طبقهٔ نجبا بود و بر او گران میآمد که تحت فرمان یکی از اوساط النّاس باشد که تازه بدرجهٔ نجبا رسیده است. دوکشتی از چهارکشتی مزبور از دست رفت یکی بسبب نافرمانی بوژو و دیگری بعلّت خیانت یکی ازناخدایان همدست مشارالیه. مسافرین چون بمحاذات محلّ مأموریّت رسیدند از آنجائیکه مصبّ رود میسی سیپی ارتفاعی ونشانه ندارد و آنروزابر و مه غلیظی سواحل را مستور داشت کشتی ها از آنجا رد شدند و هنگامیکه خطای ملاّحان

---

(۱) - Ohio (۲) - Seignelay (۳) - le capitaine de Beaujeu

کشف شد بوژو از مراجعت مضایقه کرد و کاولیه مجبور گردید که خود و ۲۵۰ تن از همراهانش بساحل قدم گذارند (مارس ۱۶۸۵) و بوژو فقط قسمتی از ملزومات و آذوقه را بآنها داده بقیّه دریا مراجعت کرد . کاولیه در ساحل تکزاس چهارصد کیلومتر درمغرب میسی سیپی سرگردان ومتحیّر ماند وبسی سعی بیحاصل کرد که خود را برود میسی‌سیپی رسانیده با کانادا ارتباط پیدا کند . دو سال تمام کوشید و عاقبت بدست یکی از همراهان خود که از طول مدّت توقّف و سوءخلق کاولیه بجان آمده بود کشته شد (۱۹ مارس ۱۶۸۷) و تقریباً تمام هیئت‌اعزامی عرضه هلاك شدند .

ایبِرْویل (۱)
تصرّف لویزیان

تصرّف حقیقی دوازده سال بعد صورت گرفت بدست شخصی ایبرویل نام که نوهٔ یکنفر مهمانخانه چی وناخدای کشتی بود . درایّام جنگ اتّحاد اکسبورگ ایبرویل با ۹۰ نفر خلیج هودسن را که از طرف انگلیس ها استحکامات داشت و ۱۶ توپ در آنجا بود مسخّر نمود . دراین واقعه با یك کشتی که داشت بسه کشتی انگلیسی حمله برد یکی را اسیر ، دوّمی را غرق وسوّمی را مجبور بفرار نمود (٤ سپتامبر ۱۶۹۷) . این شخص معتقد بود که شرط عمدهٔ بقای متصرّفات فرانسه در امریکا تصرّف لویزیان است و مینویسد « اگر نه مستملکات انگلیس چنان توسعه خواهد یافت که در مدّتی کمتراز صد سال سر تا سر امریکای شمالی را فرو گرفته وانگلیسها ملل دیگر را بیرون خواهند راند » پس سه قلعهٔ محکم در سنه ۱۶۹۹ و ۱۷۰۱ بنا نهاده وبر مصبّ میسی‌سیپی مسلّط ومشرف‌شد . امّا شروع بآبادی لویزیان در زمان‌لاس و دورهٔ نیابت سلطنت بود (۱۷۱۷) که مهاجرین بسیار بآنجا اعزام و شهر نوول اورلئان بنا شد .

امریکای فرانسوی

ازسوءِ اتفاق درمستملکات امریکائی فرانسه مهاجرین بسیار قلیل وپراکنده‌بودند . در(۱۷٤۰)درسر تاسر کانادا بیش از ۸۰،۰۰۰ فرانسوی که بیشتر زارع بودند بشمار نمیآمد . در

(۱) – Iberville

کانادا دو شهر مستحکم وجود داشت : کبک و مونترآل[1] بعلاوه در مصب رود سن لوران و جزیرهٔ کاپ بروتن قورخانهٔ دریائی عظیمی موجود بود بنام لویزبورگ که لاس تأسیس نموده و برای حفظ کانادا ازجانب دریا و محض تکیه گاه بحریهٔ فرانسه در استحکام آن اهتمام بخرج داده ودرظرف بیست سال قریب سی میلیون لیره بمصرف رسیده بود . این قلعهٔ عظیم که حصار آن ازسنگ تراش بارتفاع ۱۲ متر و خندقش بعرض ۲۵ متر بود و دویست توپ داشت مهمترین مرکز نظامی « ینگی دنیا » محسوب میشد .

اگرچه جمعیّت مستعمرات فرانسه کم بود باز بواسطهٔ احاطه وحسن موقع بر مستملکات انگلیس تسلّط داشت . در کوهستان آلگانی راه را برانگلیس سد کرده ازورود باراضی ساحلی منع مینمود . مهاجرین انگلیسی نیزحسن موقع فرانسویان را دانسته وخطررا احساس میکردند پس منازعه فیمابین دولتین چه درامریکا وچه درهندوستان حتمی وقطعی بود .

جنگ ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۸

نزاع من غیرمستقیم شروع شد ، ابتداء انگلیسها بااسپانیولی‌ها وارد جنگ شدند زیرا که تجار انگلیسی از والپول صدراعظم خواسته بودند که اعلان جنگ بشود . تفصیل آنکه بنابر معاهده میان دولتین انگلیسها حق داشتند یك کشتی درسواحل مستعمرات اسپانیا نگاهدارند و بعنوان این کشتی مجاز در سواحل مستملکات مزبوره بقاچاق امتعه پرداخته از حق خود سوء استفاده میکردند و تجار اسپانیولی را بصدا در آورده بودند . دولت اسپانیاهم میخواست این قاچاق را خاتمه بدهد . فرانسه که متّحد با اسپانی ودشمن ماری ترزبود مجبور شد که باانگلیس وارد جنگ گردد ودر ۱۷۴۴ اعلان حرب داد .

تنها واقعهٔ مهمّی که در امریکا رخ داد تصرّف قلعهٔ لویزبورگ بود (آوریل و ژون ۱۷۴۵) که انگلیسها مقارن محاربهٔ فونتنوا آنرا مسخّر ساختند .

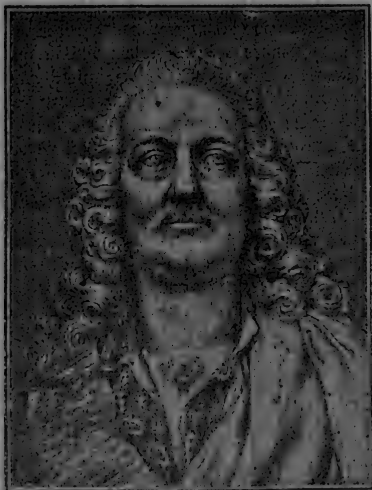
---

(۱) – Montréal

قشونی که حمله کرد از طرف دولت انگلیس مأموریت نداشت بلکه حاکم انگلیسی دربوستون و نمایندگان ماساچوستس (ازایالات امریکا) لشکر فرستادند. مهاجرین انگلیسی چهارهزار مرد وصد جهاز و قایق برای حمل ونقل و محاصرهٔ قلعه کسیل داشتند. ازاینجا خوب معلوم میشود که مهاجرین انگلیسی چه نظریات سیاسی دارا بودند وچگونه بمصالح پلیتیکی خود آشنائی داشته اند.

دوپلکس

مهمترین ضربتهای این زد و خورد بدست دوپلکس و لابوردونه (۱) در هندوستان زده شد.



دوپلکس
(۱۷۶۳-۱۶۹۶)
مساعی جمیله‌ای که دراستعمار هندوستان بکار برد وی را مشهور ساخته است

این دو نفر که از مستخدمین کمپانی بودند ازمردمان بسیار لایق وکارآمدبشمارند. ماهه‌دولابوردونه (۱۶۹۹-۱۷۵۵) که‌حکومت جزیرهٔ فرانسه را داشت آنجارا یکی ازغنی ترین و مهمترین مستملکات مراکزتجارتی کمپانی ساخت و باعواید ناچیزخود یك دسته جهازات جنگی ترتیب داد. امّا دوپلکس اصلاً ازاهالی شاتل‌رو وپسر یکی از نظار اداره‌خالصه‌بود که‌بعدازمدیران کمپانی هندوستان شد. دوپلکس در سنّ بیست وپنج سالگی رئیس قشون پوندیچری و بعد از چندی مدیر مستعمرهٔ

(۱) - La Bourdonnais

شاندرناگور گردید (۱۷۳۰). مشار الیه این محل را که تا آنوقت بایر و بیمصرف بود مرکز تجارت داخلی هندوستان و یکی از عمده ترین مراکز تجارتی گردانید.
دوپلکس دختر یکی از جرّاحان کمپانی را که ژان آلبر نام داشت و در هندوستان تولّد یافته بود بحبالهٔ نکاح در آورد. این زن از آنجائیکه برسوم و آداب و زبان و لهجات هندی‌ها کاملاً آشنا بود و هوشی سرشار و عزمی فوق‌العاده داشت از یاران و همدستان بسیار مفید دوپلکس بشمار آمد.

دوپلکس درسال (۱۷۴۱) بعد ازفوت دوما حکومت کلّ مؤسسات کمپانی را درهندوستان یافت.

فتح مدرس

مدیران کمپانی درپاریس باکمال ساده لوحی تصوّر میکردند که باوجود جنگ ژرژ دوّم ولوی پانزدهم درهندوستان صلح و صفا کما فی السّابق باقی مانده و میان کمپانیهای انگلیس و فرانسه نزاعی نخواهد شد وبنابراین خیال واهی به‌دوپلکس امردادند که من بعد از ساختن جهازات وصرف وجوه برای استحکامات خودداری نماید (سپتامبر ۱۷۴۶). امّادوپلکس چون خودرا مجبور بمدافعه میدید اندیشه کرد که تامدرس را از انگلیسها نگیردکمپانی فرانسه قادر بتوسعه وترقّی نخواهد شد. برای انجام این مقصود کشتی جنگی لازم بود پس ازبوردوّنه درخواست مساعدت کردوبا ۱۵۰۰ نفروهفت کشتی درظرف چهار روز محاصرهٔ بندر مدرس را بتصرّف آورد (۲۱ سپتامبر ۱۷۴۶). عقیدهٔ دوپلکس براین بود که آن بندر را باخاك یکسان کنند امّالابوردوّنه بعد از آنکه غلبهٔ فرانسویان برانگلیسها مسلّم شد از تخریب آن بندر صرف نظر کرده و باخذ ده میلیون غرامت جنگ اکتفاکرد. علّت این عدم موافقت لابوردوّنه بادوپلکس آن بود که اولاً بسبب نخوت راضی باطاعت دوپلکس نمیشد ثانیاً بنابر کشف اسناد صحیحه از منابع انگلیسی نفع شخصی لابوردوّنه درامان دادن بدشمن بود چراکه

درخفیه یك میلیون باو داده بودند . (۱)

درسنهٔ ۱۷۴۸ انگلیسها بکین خواهی برخاسته و هشت هزار نفر باسی کشتی بریاست امیرالبحر بوسکاون بمحاصرهٔ بندر پوندیچری فرستادند . امّا باوجود دو ماه محاصره وچهل ودو روز جنگ و ۲۲۰۰۰ گلوله که دریك روز بحصار پرتاب کردند بردوپلکس فایق نگشتند ومجبور به عقب‌نشینی شدند . چهار روز بعد از ختم محاصره پوندیچری عهدنامه اکس لاشاپل امضا شد و بموجب آن مدرس بانگلیسها مسترد گردید و فرانسه مجدداً مالك لویزبورگ شد .

فتوحات دوپلکس

چون صلح استقرار یافت دوپلکس بسیاست مداخله که دوما شروع کرده بود مبادرت جست وطرز و نقشهٔ معیّنی برای آن ساخته تاشش‌سال لاینقطع درصدد اجراء نقشهٔ خویش برآمد از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵٤ .

دراینموقع که منازعه بین امراء هندوستان مشتعل بود یکی نزاع وراثت‌امارت اناواردی‌ها که نوّاب کارناتیك بودند و دیگر جانشینی نظام دکن که مقتدر ترین امارتهای آن شبه جزیره ودارای چهل‌میلیون جمعیّت بود . دوپلکس ازاین‌فرصت استفاده کرد ، دوتن از مدّعیان امارات مزبوره را تقویت نمود وغلبه داد نخستین را درشهر آرکوت کرسی ایالت کارناتیك ودیگری را درحیدرآباد پایتخت دکن مستقر گردانید درعوض نواب آرکوت شاهنشاهی کمپانی را پذیرفت وامیردکن تحت‌الحمایگی اورا قبول کرده وولایت سیرکار را باوتفویض نمود (۱۷۴۹ـ۱۷۵۱) . اتّحادیه

---

(۱) ـ لابوردونه رابفرانسه‌خواسته بجرم خیانت درباستیل‌محبوس‌ساختند(۱۷۴۸) ودرسنهٔ ۱۷۵۱ بسبب کوشش دوستانش که مقدّم برهمه وُلتر بود ازحبس رهائی یافت . هنگامی که او در زندان بودطرفدارانش افسانه هائی‌راجع باو درافواه انداختند که هنوز هم مشهوراست میگویند وی را در سخت‌ترین سیاه‌چال ها افکندهو از دادن وسایل تحریر و مدافعه مضایقه نمودند مشارالیه از سوخته قهوه مرکب ساخت و از یك‌پول سیاه قلمی تعبیه کرد و دستمالی چند در آب برنج آهار زد وبرآن چیز نوشت امّا این افسانه هم مثل سایر روایات مربوطه بباستیل است و حقیقت برخلاف این‌بوده حاکم باستیل لابوردونه را اجازه دادکه باعدّه‌ای ملاقات‌کنند ووسایل نوشتن باو داد که بنگارش سرگذشت خود بپردازد

مهرات ها که قصد دخالت درامور دکن داشتند بادوپلکس مقابل شدند ولشکرشان مغلوب و پراکنده شد وخود تابع کمپانی گشتند.

در سنهٔ ۱۷۵٤ اراضی مستملکه کمپانی و ولایاتی که تحت الحمایگی او را پذیرفته بودند تمام عرض شبه‌جزیره را از خلیج بنگاله تاعمّان فروگرفته وسعتش دو برابر خاك فرانسه و جمعیّتش سی میلیون بود. این فتوحات نمایان و نتایج حیرت انگیز باوسایل وعدّهٔ خیلی قلیل انجام گرفت. مجموع قوای دوپلکس عبارت بود از دو هزار اروپائی و چهار هزار سپاهی بومی. معاون دوپلکس موسوم به مارکی دوبوسی (۱) که از جنگ‌آوران دلیر بود بامعدودی همراهان خویش کارهای محیّر العقول کرد. در جنگ کارناتیك درظرف ۲٤ ساعت از حصن حصین معروف بجنگی بالا رفت و آن قلعه راکه دارای چهار دیوار بود و گرفتن آن در انظار محال مینمود بتصرّف آورد (سپتامبر ۱۷٤۹). ایالت دکن را با یك آتشبار توپخانه و سیصدسربازفرانسوی وهزار وهشتصد سپاهی مسخّر کرد وباهمین عدّهٔ قلیل صدهزار سوارمهرات‌ها را شکست داد. لکن سبب عمدهٔ پیشرفت دوپلکس اطّلاعی بود که‌از اخلاق‌هندوها داشت وحسن تدبیری که در هرمورد بکارمیبرد. انگلیسهادرهرنقطه که خواستند اقدامات وی را باطل کنند مغلوب شدند فقط دریك محل از ایالت کارناتیك موسوم به تری‌چی ناپالی نظر به بی‌لیاقتی صاحبمنصب فرانسه لاس نام که برادر زادهٔ لاس معروف بود انگلیسها پیشرفت معتد بهی کرده ولشکر فرانسه را شکست دادند (ژون ۱۷۵۲).

عزل و احضار دوپلکس

امّا اجرای سیاست دوپلکس مستلزم مخارج گزاف بود و صاحبان‌سهام‌را رنجیده‌خاطر میساخت. مدیران کمپانی میگفتند «ما مستعمراتی میخواهیم که کمتر از این درخشان و نمایان بوده‌قرین‌آسایش وامنیّت‌باشد» میخواستند تجارت کنند نه‌جهانگیری، میخواستند در عوض کشوری پهناور چند مرکز و بندر تجارتی داشته باشند مشروط براینکه

---

(۱) - marquis de Bussy

هرسال مبلغی برعایدات آنها افزوده گردد بعبارة اخری زمین را طالب نبودند و پولرا اهمیّت میدادند (سپتامبر ۱۷۵۲) . ازطرفی هم دولت انگلیس که درحفظ منافع کمپانی ملّت خودکمال وفا داری وجهد بلیغ داشت مکرّر بدربار ورسای شکایت کرده و اظهار میداشت که روش سیاست دوپلکس عاقبت منجرّ بتجدید جنگ بین مملکتین خواهد شد . لوی پانزدهم و وزراء او طالب صلح بودند ودرجهٔ عظمت و اهمیّت اعمال دوپلکس را نمیدانستند ُولتر باکمال تحقیر این اقدامات را « جنگ تجّار » مینامید . پس همه موافق شدند که دوپلکس را فدای صلح کنند . نظر بشکست تری چی ناپالی و تقاضای کمك و مساعدت مجدّدی که دوپلکس نمود او را احضار کردند (او ۱۷۵٤) .

این مردی که کشوری بزرگتر از فرانسه را مسخّر ساخته بود چون بفرانسه رسید دوچار دعاوی برعلیه کمپانی گردید و چون نتوانست مطالبات هنگفتی را که از کمپانی داشت وصول نماید پس از ده سال در نهایت فقر وفاقه بدرود زندگانی گفت (نوامبر ۱۷٦۳) .

عهد نامهٔ گودهو

کمپانی بجای دوپلکس مردی گودهو (۱) نام را منصوب کرد که از احوال هند اطّلاعی نداشت و شخصاً از مردمان متوسّط بلکه پست تر از متوسّطین هم بود . بمحض ورود با حاکم مستعمرات انگلیس مشغول مذاکره شده مقاولهٔ مدرس یا عهدنامهٔ گودهو را منعقد ساخت . بموجب این قرارداد کمپانی فرانسه متعهّد شد که از حقوق خود درامور داخلی ایالات هندوستان دست بردارد . علی الظّاهر این تعهّد خیلی مشروع مینمود لکن بدترین ضربت وسخت ترین فریبی بود که بکمپانی فرانسه وارد آمد . درواقع کمپانی بیك حرکت قلم خودرا ازتمام منافع شبه جزیرهٔ هندوستان محروم میساخت امّا کمپانی انگلیسی که در مقابل از مداخلات صرف نظر کرد ضرر نمیبرد زیرا که حقّی و نفعی نداشت که ترك آن موجب خسرانی شود فقط مراکز و بنادر تجارتی

(۱) - Godeheu

را دارا بود که بنا بر قرار داد کاکان در دست او میماند (۲۶ دسامبر ۱۷۵۴) .

جنگ هفت ساله از دست رفتن هند

مورّخ انگلیسی میل نام که صد سال بعد از این وقایع تاریخ فتوحات هند را برشتهٔ تحریر آورده مینویسد : « باید اعتراف کرد که کمتر ملّتی محض ابقای صلح و عشق بسکونت وآرامش چنین فداکاری بزرگی نموده است » امّا این فداکاری که از تأثیر ضعف نفس وجبن بود موجب دوام صلح نگردید و ششماه بعد از آن جنگ بشدّت تمام شروع شد . انگلیسها بدون اعلان جنگ دست بچپاول نهادند ومبادرت بجنگ کردند . در دهم ژون ۱۷۵۵ نزدیك ترنو سه کشتی فرانسه حامل قشون اعزامی بکانادا مورد بمباردمان توپ های انگلیسی شد که ناگهان بفرمان امیر البحر بوسکاون[۱] شلّیك کردند . چندروز بعدبیش از سیصد کشتی تجارتی را انگلیس ها دربنادر خودتوقیف یا در دریا بوسیلهٔ سفاین جنگی خویش دستگیر کردند .

بعد از تردید و تأمّل بسیار دولت فرانسه سه هزار نفر بسرداری لالی ـ تولاندال[۲] (۱۷۵۸) بهندوستان گسیل داشت . لالی مردی دلیر امّا خشن و کم هوش بود و نسبت باعتقادات و عواطف هندو ها تحقیر فراوان میکرد و آنان را « سیاهان فرومایه » میخواند . ابتداء پیشرفت مهم کرد وبمحاصره مدرس شتافت (دسامبر ۱۷۵۸) امّا خشونت وسختگیری او تمام اقوامی را که چند سال قبل دوپلکس مطیع و معاهد فرانسه ساخته بود براو بشورانید . از طرف دیگر کمکی هم به لالی تولاندال فرستاده نشد . عاقبت قوای او به ۷۰۰ تن رسید و دشمن با بیست و دوهزار لشکر وچهارده کشتی جنگی او را در بندر پوندیچری محصور ساخت . بعد از پنج ماه مقاومت ودفاع دلیرانه ناچار تسلیم شد (۱۸ ژانویه ۱۷۶۱) تسلیم پوندیچری آخرین مرحلهٔ تسلّط فرانسه برشبه جزیرهٔ هندوستان محسوب میشود .

در این وقت اهل فرانسه باهمیّت واقعه برخوردند و افکار عامّه بر ضدّ لالی شد .

---

(۱) ـ Boscawen　　(۲) ـ Lally Tollendal

اگرچه عمدهٔ تقصیر اوعدم لیاقت وبدرفتاری بود معذلك ویرا بزندان افکندند ومحاکمه کردند وپس ازدوسال محکوم بمرگ نمودند واورا نسبت بحفظ منافع شاه و مملکت وکمپانی خائن محسوب داشتند. وی را در گردونه نهاده بپای دار بردند. چند سال بعد لوی شانزدهم نظر به پیشرفتی که پسر لالی درجنگ کرد ونظر بمساعدت ولتر خانوادهٔ اورا تبرئه کرده واز وصمت ولکهٔ بیشرفی وخیانت پاك ساخت.

جنگ درامریکا مهاجرین فرانسه وانگلیس درامریکای شمالی صلح اکس لاشاپل را بمنزلهٔ تنفس موقت و فرصتی پنداشتند که در آن بتجهیز وسایل جنگ وتکمیل قوای خویش بپردازند زیرا که عهدنامهٔ مزبور بهیچ امری خاتمهٔ قطعی نداده وحتی خط سرحدی کانادا ومستعمرات انگلیس را معین نکرده بود.

این مسئله دردرهٔ اوهیو اشتداد خاصی داشت. این دره را که ابتدا فرانسویان کشف وسیاحت کرده بودند راه مستقیم کانادا به لویزیان محسوب میشد وفرانسویان بالطبع مایل بداشتن آن بودند و مساعی مکرره در تصرف آن مبذول داشتند ویکی از حکام آنجا موسوم به لاگالی سونیر (۱) در سرتاسر آن قلاع و برجهای محکم بنا نهاد. اما انگلیس هاهم میخواستند این دره را متصرف شده ودایره‌ای را که فرانسه بواسطهٔ مستملکات خود دور آنها کشیده بود بشکافند و مخرجی بیابند و برای اینکه راهی به‌اوهیو پیدا کنند مهاجرین ویرژینی درپایان سال ۱۷۵۳ درصدد ساختن قلعهٔ محکمی در ساحل رودخانه برآمدند فرانسویان آن محل را محاصره و عملجات را خلع سلاح کردند وکار ناتمام را خود ادامه داده آنجارا قلعهٔ دوکسن (۲) نامیدند.

در سال ۱۷۵٤ یکنفر صاحب منصب فرانسه ژونویل نام باسی نفر بعنوان رسالت بقلعهٔ نسه سیته (۳) رفته و مستحفظین آنجا را دعوت بتسلیم کرد. رئیس ساخلو قلعه ماژور واشنگتون که آنوقت بیست ودوسال بیش نداشت چون ازآمدن فرانسویان آگاهی یافت درنهان بسر راه رفته درکمین نشست وهنگامی که ژونویل

(۱) – La Galissonnière (۲) – Duquesne (۳) – Nécessité

موضوع آمدن خودرا که ایلچی گری بود اظهار میکرد واشنگتون امر بشلیك داد . ژونویل وده تن ازهمراهانش بخاك هلاك افتادند . فرانسویان این جنایت رابزودی کیفر دادند . در اوّل ماه ژویه ششصد نفر کانادائی قلعهٔ نسه سیته را که واشنگتون و پانصد نفر درآن بودند محاصره و مجبور بتسلیم نمود بنابراین درحالیکه دولتین فرانسه وانگلیس بخیال خود درصلح بودند جنگ درامریکا شروع گردید .

دفاع از کانادا

انگلیسها چه درمستعمرات وچه درمرکز سعی بلیغ و کوشش فوق العاده برای تصرّف کانادا کردند و پس ازچندسال ۶۰،۰۰۰ لشکری فراهم آوردند . درکانادا فرانسویان بایستی سرحدّی بطول ۱،۵۰۰ کیلومتر را حفظ کنند و بیست قلعه را نگاه دارند در صورتیکه قوای فرانسه عبارت بود از ۵،۳۰۰ تن نظامی ودوهزارنفر بحریه وسه هزارچریکی یعنی دهقانان تحت السّلاح جمعاً ده هزار وسیصد نفربودند وچریکی ها فقط چند ماه ازسال درخدمت میماندند و بقیّهٔ سال دهقانان را برای امور زراعتی مرخص میکردند چرا که بایستی آذوقهٔ ساکنین کانادا ازهمانجا تهیّه شود وممکن نمیشد ازجای دیگر حمل کنند . افراد قشون فرانسه بی کفش و بی اسلحهٔ کامل بودند و بزحمت قوت لایموت بدست میآوردند . کانادا درتمام این مدّت محصوربود ، قیمت نان درآنجا ترقی فاحش کرد وگوشت منحصر به گوشت اسبان شد . حاکم آنجا مارکی دو ُودروی(۱) دلیر بود امّا لیاقت حکمرانی نداشت . ناظر ارزاق عمومی بیگو(۲) نام خیانت را باعلی درجه رسانید . بجای تهیّهٔ آذوقه آتش قحط و غلا را دامن میزد واز قیمت آرد مبالغ هنگفت فایده میبرد .

مون کالم

امّا قشون کوچك فرانسه دارای سرداری لایق وجنگجوئی ماهربودموسوم به مارکی «مون کالم» که اورا مقدّمهٔ سرداران دلیرعهد انقلاب باید شمرد . مون کالم مردی چهل وچهارساله ، صاحب نیروی خستگی ناپذیر وشجاعت بسیارساده وخلق حسن وتدبیر جنگی بود . درفرانسه صاحبمنصبان بزرگ اورا به لوی پانزدهم چنین معرّفی کردند که صاحبمنصبی بینظیر وقابل ترقی است.

(۱) – marquis de Vaudreuil

(۲) – Bigot

درآن واحد از سه نقطه خطّ دفاعی مورد حملهٔ دشمن شد یعنی ازساحل اوهیو در جنوب غربی و در شمال شرقی در کنار رود سن لوران و در قلب نزدیك دریاچهٔ شامپلن . این سردار نامدار قلّت عدد را با سرعت حرکت و چالاکی در لشکرکشی جبران کرد . تا سه سال (تا سنهٔ ۱۷۵۸) هرجا که بدفاع پرداخت کامیاب ومظفّر باز آمد .

در سنهٔ ۱۷۵۷ بیك حملهٔ مردانه قلعهٔ ویلیام هانری را که در مدخل ایالت ماساچوستس واقع بود تسخیر کرده دوهزاروپانصد نفر ساخلوی آنجا را اسیر نمود . درخشان ترین فتوحات او در کنار دریاچهٔ شامپلن در قلعهٔ کاریون اتّفاق افتاد (۸ ژویه ۱۷۵۸) دراین محل با سه هزار نفر بر بیست وپنج هزار قشون انگلیس غلبه کرد و چهارهزار تن دشمن را از میدان جنگ خارج کرد واین عدد بیش از مجموع قوای خود او بود .

از دست رفتن کانادا

امّا چند هفتهٔ بعد انگلیس ها قلعهٔ فرون تناك(۱) را درسواحل دریاچهٔ اوهیو بدست آوردند و همچنین قلعهٔ دوکسن را که فرانسویان بواسطهٔ قلّت نفرات خالی گذاشته بودند اشغال کردند باین ترتیب میان کانادا ولویزیان خطّ ارتباط منقطع گشت وهمچنین دست فرانسویان ازاقیانوس اطلس هم کوتاه شد چرا که قلعهٔ بزرگ لویزبورگ که چندی قبل بدست انگلیسان افتاده ونیمه خراب بود دراین هنگام ازطرف چهارده هزارقشون انگلیسی مجدّداً محصور گردیده و چهل و دو جهاز جنگی آنرا بباد گلولهٔ توپ گرفتند وبعد از دو ماه مقاومت دلیرانه مستحفظین آن مجبور بتسلیم شدند (۲۵ ژون ۱۷۵۸) .

آخرین ضربت را انگلیسها در ۱۷۵۹ زدند وقشون جدیدی بفرماندهی وُلف که سرداری سی و دو ساله و بسیار متهوّر بود اعزام داشتند . وُلف عازم شد که مستقیماً از سن لوران گذشته بشهر کبك در آید و در آخر ماه ژون بظاهر شهر مزبور رسید امّا مون کالم کاملاً مواظب ومراقب بود چنانکه بعد از دوماه حملات

(۱) – Frontenac

پی در پی وُلف خود را مجبور بباز گشتن میدید که ناگاه از حسن اتفاق در ۱۳ سپتامبر قشون اوپای بساحل رود خانه گذاشته ارتفاعات (ابراهام) مشرف بر شهر کبك را بدست آوردند پس جنگی عظیم افتاد و دو سردار بسختی مجروح گشتند. عاقبت چریکی های فرانسه در مقابل حملات لشکر انگلیس تاب مقاومت نیاورده مغلوب شدند و شهر کبك بدست دشمن افتاد.

باوجود این یکی ازنایبان مونکالم، شوالیه دولویس درمون رئال یکسال دیگر هم مقاومت کرد ودر دروازهٔ کبك بفتحی درخشان نایل گردید (آوریل ۱۷۶۰). امّاچون ازجانب دولت فرانسه هیچ امدادی نمیشد وسه قشون انگلیسی مون رئال را در محاصره افکندند و محصورین اسلحه و آذوقه و افراد جنگی نداشتند امان آوردند. پس از این واقعهٔ اخیر وُدروی مجبور شد که مملکت کانادا را بانگلیسها واگذار کند (۸ سپتامبر ۱۷۶۰).

جنگ در اروپا
معاهدهٔ پاریس

مقارن اوقاتی که فرانسه وانگلیس درهندوستان وامریکا مصاف میدادند در دریا های اروپا هم آتش جنگ مشتعل بود. پس از فتح درخشانی که بحریّهٔ فرانسه در مدیترانه کرد و سفاین لاگالی سونیر در مقابل جزیرهٔ مینورك بر انگلیسها ظفر یافته وقلعهٔ ماهون را که تکیه گاه بحری انگلیس درجزایر بالئار بود بدست آوردند (مه و ژون ۱۷۵۶). جنگ دریائی نظر بعدم لیاقت امیرالبحر های فرانسه وکثرت عدد سفاین انگلیسها بمغلوبیّت و شکست پی در پی فرانسه خاتمه یافت.

در ۱۷۵۹ فرانسویان بر آن شدند که بجزایر انگلیس حمله بیاورند پس کلّیّهٔ سفاین را خواستند در دریای مانش متمرکز بسازند امّا هنوز قوای بحری بهم نپیوسته یکان یکان درنقاط مختلفهٔ دریا دوچار حملهٔ جهازات انگلیس گشتند. یك جنگ در لاگوس ساحل اسپانیا (۱۷ او ۱۷۵۹) ویك جنگ در بل ایل (۲۰ نوامبر) رخ داد که مجموع تلفات فرانسه به ٦٤ کشتی بالغ شد.

اتلاف بحریّهٔ فرانسه و از دست رفتن کانادا وهندوستان جنگ را خاتمه نداد

بلکه نظر بدخول اسپانیا از نو مجادلات تجدید شد. شوازُل وزیر امور خارجه خانوادهٔ بوربون اسپانیا و ناپل را وا داشت که با لوی پانزدهم معاهدهٔ خانوادگی جدیدی منعقد سازند (۱۵ او ۱۷۶۱).

این اتّحاد نتیجه ای بجز اتلاف قطعی و کامل مستعمرات فرانسه نداد زیرا که در حین جنگ شبه جزیرهٔ فلورید متعلّق باسپانیا بدست انگلیس افتاد و لوی پانزدهم محض جبران خسارت آن دولت آخرین قطعه و بقیّة السّیف مستعمرات فرانسه یعنی لویزیان را باسپانیا تقدیم نمود چنانکه گفتیم اِتّحاد فرانسه و اسپانیا در قرن هیجدهم همیشه منجر بنفع اسپانیا و خسارت فرانسه میشد.

مقدّمات این معاهده درماه نوامبر ۱۷۶۲ درفونتن‌بلو تهیّه شده و در پاریس بصورت عهدنامهٔ قطعی درآمد (۱۰ فوریه ۱۷۶۳). لوی پانزدهم تمام کانادا و سواحل یسار میسی‌سیپی را بانگلیسها واگذاشته و از هر ادّعای سیاسی نسبت بهندوستان صرف نظر نموده فقط پنج شهر که امروز هم در تصرّف فرانسه است (پوندیچری ـ شاندرناگور ـ کاریکال ـ یانائون ـ ماهه) بکمپانی فرانسه مسترد شد مشروط براینکه هیچوقت در آنجا تجدید استحکامات نشود و فرانسه هرگز قوای جنگی در آنجا نگذارد. علاوه براین انگلیسها جزایر آنتیل فرانسه وبنادری را که ریشلیو و کُلبر در سواحل سِنگال افریقا بنا نهاده بودند در سال های اخیر جنگ تصرّف کردند.

علل شکست فرانسه

فرانسه که در سال ۱۷۵۳ نزدیك بود دارای بزرگترین و بهترین مستعمرات عالم بشود ده سال بعد ابواب توسعه براو مسدود شد و در تنگنای چهار دیوار اروپا محصور گردید. عهدنامهٔ پاریس (دهم فوریهٔ ۱۷۶۳) سخت ترین وخسران آمیزترین معاهداتی‌است که فرانسه تا کنون بسته است و مبداء تغییراتی در تاریخ عمومی محسوب میشود زیرا که‌این عهدنامه منشاء قدرت جهانگیر انگلستان است.

ازعلل مغلوبیّت فرانسه نخست بی‌لیاقتی اولیاء امور را باید شمرد. برنیس گوید:

« نه حکومت داریم ، نه تشکیلات اداری و نه لشکر ، هرچه هست در حال انحلال و انقطاع است . » صلح جوئی لوی پانزدهم وعمّال او واین اعتقاد ساده‌لوحانه که برای ادامه صلح کافی است که شخص طالب جنگ نباشد پیش بینی بلکه غیبگوئی وزراءِ دل آگاه مثل رویه و ماشو را باطل و بیفایده کرد . تجهیزاتی که میکردند بواسطهٔ عدم استمرار وفقدان اعتبار هیچ دردی را دوا نمینمود . در موقعیکه شاه فرانسه اعلان جنگ داد فرانسه فقط ٤٥ کشتی داشت درصورتیکه انگلیس ٣٤٥ سفینهٔ جنگی‌دارا بود . قورخانه های فرانسه بتجهیز سفاین جدید وفا نمیکرد ناچار توپخانهٔ کمپانی هند را دولت باختیار خود آورد . همچنین در قشون بحری مثل لشکر برّی صاحبمنصب وجود نداشت و در تمام بحرّیه یك مرد لایق دریا نورد نشان میدادند که گالی سونیر نام داشت واو نیز درآغاز جنگ پس از فتح مینورك وفات یافت ، وزیر بحرّیه‌هم موجود نبود . درسال ١٧٥٧ پس‌از عزل ماشووزارت بحرّیه برئیس پلیس برّیه نام مفوّض شد که چندان در کار مستعمرات و بحرّیه بی‌علاقگی نشان داد که قسمتی ازذخایر وموادّ قورخانه‌ها وجباخانه ها رابفروش رسانید . بالاخره علّت عمدهٔ ضعف فرانسه را این باید شمرد که انگلیسها قبل ازاعلان جنگ ناگهان سیصد کشتی وهزاران ملاّح فرانسوی را توقیف کردند وتأثیر این واقعه درسر تاسر جنگ محسوس بود . وسایل ارتباط بحری نیزبکلّی مغشوش ونامرّتب گردید .

بی اعتنائی بمستعمرات

ملّت فرانسه هم کمتر ازدولتش دراین امر مسئول نیست ، تودهٔ مردم نسبت بامور مستعمرات بی‌علاقه و بی اعتنا بودند ، جز بمحاربات وفتوحات اروپا به هیچ چیز اهمّیّت نمیدادند ، مثلاً شوازُل مینویسد : « یك فرسنگ مربّع ازخاك هلاندگرانبهاتر ازیك مستعمره است » واین بیان عقیدهٔ عموم ملّت بود . جزمعدودی تجّار کسی‌حاضر نبود که درهندوستان یا امریکا توّطن اختیار کند ، مردمان منوّر و دانشمند بیش ازسایرین این امر را بی‌فایده میدانستند . دارژان‌سون مینویسد « تمام‌مستعمرات پیش من‌بقدرسر سوزنی قیمت ندارد » وُلتر اظهار تعجّب میکرد که برای تملّك چند جریب برف با دولت

انگلیس باب مجادلات را گشوده‌اند. مقصود ولتر درهٔ پرعجایب وسرزمین دلفریب اوهیو بود که سا کنین کانادا آنرا رود زیبا لقب داده وفریفتهٔ حسن مناظر وقوّت خاك و کثرت منافع آن بودند وامروز یکی ازمراکز صنعتی بسیار عظیم و معتبر روی زمین محسوب است. شوازل در موقع فتح مون رئال بدست انگلیس بطور مزاح به ولتر مینویسد: «اگر شما امسال زمستان‌هم ازما پوست‌خز وسنجاب توقّع دارید اینك اطّلاع میدهم که من بعد بایستی از انگلستان بخواهید» بعقیدهٔ همین نویسنده عهد نامهٔ پاریس «کلاهی بود که برسر انگلیسها گذاشته شد.»

بنا براین عقاید مستعمرات را تقریباً بحال خود وا گذاشتند. دوپلکس در ۱۷۵۱ که هنوز جنگی در میان نبود شکایت میکرد که فقط سیصد نفر «اطفال و وا کس چیان و قطّاع الطّریق» را جمع آورده و بکمك او فرستاده اند و واقعاً همینطورهم بود زیرا که اغلب را ازگدایان ومحبوسین زندان بی‌ستر(۱) تحت سلاح میآوردند. در تمام مدّت جنگ فقط ۱۷ نفر بمدد لالی تولاندال فرستادند و ۳۲۶ تن بکمك مون کالم روانه نمودند. مون‌کالم بوزیربحریه نوشته است «لااقل قدری باروت برای ما بفرستید» بوگن‌ویل که بعدها ازدریا نوردان معروف شد در این زمان ازجانب مون‌کالم بفرانسه رفت که احتیاج فوق الطّاقهٔ مهاجرین را گوشزد سازد. بریه وزیر بحریّه باوجواب داد: «آقا وقتی که کاشانه طعمه حریق باشد کسی متوجّه اصطبل نمیشود» مقصود ازحریق خانگی جنگ آلمان بود که صدها میلیون لیره وصدها هزار مردان‌جنگی را درآن عرصه بیفایده بباد فنا میدادند.

کوشش انگلستان

انگلیس بالعکس با شوق و جدّ تمام مراقب جنگ ما وراء بحار و زد و خورد عرصه دریا بود. ازهمان ابتدای جنگ صاحبمنصبان انگلیس بتجربت دریافتند که یا باید فتح کنند یا بمیرند. تفصیل آنکه امیر البحر بینگ پس ازمغلوبیّت در مینورك دستگیر و تیرباران شد. در ایام جنگ لاینقطع دولت انگلیس برعدّهٔ جهازات خود میافزود

(۱) – Bicêtre

و در همانوقت سفاین را از ۳۴۵ به ۴۲۲ بالغ ساخت . پیت علی الدّوام بامریکا قشون میفرستاد مثلاً در ۱۷۵۷ بیکدفعه ۲۵٬۰۰۰ نفر گسیل داشت و در ۱۷۵۹ قوای جدید روانه کرد.

بر این نظامیان مسلّح و آزموده که از انگلستان میآمدند در مستعمرات عدّهٔ کثیری از مهاجرین چریکی افزوده میشد . این قشون چریك خیلی از انگلیسها پرهیجان تر و شائق‌تر بودند وهمین قشون محلّی ازاوایل جنگ وراثت تاج وتخت اطریش شروع بحملهٔ بلوزیان نمودند وقلاع نسه سیته و دو کسن را بنا نهادند. علّت این کوشش آن بود که میدانستند حیات وممانشان بسته به پیشرفت است . فرانکلن که یکی ازاین افراد بود عقیدهٔ عمومی را چنین خلاصه کرده است : « تا فرانسه‌ها درامریکا هستند سیزده مستعمرهٔ ما روی آسایش نخواهد دید . » از حیث عدّه هم برتری داشتند . مهاجرین انگلیس ۱٬۲۰۰٬۰۰۰ و مهاجرین فرانسه ۸۰٬۰۰۰ بودند . مون کالم آن سردار دلیر درهیچ میدانی کمتر از پنجاه هزار نفر در برابر خود نداشت و بیست هزار تن از این عدّه همیشه از مهاجرین بودند .

تسلّط انگلیس بر هندوستان

چون کمپانی انگلیس بموجب عهد نامهٔ پاریس از رقابت کمپانی فرانسه فراغت یافت باستوار کردن بنیان سلطنت خود درهندوستان مشغول شد وچنانکه مالسون(۱) نویسندهٔ انگلیس مینویسد: « انگلیس برای انجام این امر جز طی طریقی که سابقاً هوش وعقل فرانسویان یافته و هموار کرده بود چاره‌ای نداشت » پس انگلیس عین همان روش و دستوری را که دوپلکس پیش گرفته بود سر مشق قرار داد و آن عبارت بود از تهیّهٔ قشون محلّی مطابق نظام اروپائی . دخالت درمنازعات امراء هندوستان وامداد بطرفی که بیشتر اراضی بکمپانی وا میگذارد یا بیشتر پول میدهد . پس کمپانی در کمتر از پنجاه سال بوسیلهٔ خود هندو ها هندوستان را مسخّر کرد و وسیلهٔ پیشرفت او دومرد توانا بود یکی کلایو(۲) و دیگر وارن هاستینگس(۳) .

---

(۱) – Malleson (۲) – Clive (۳) – Warren Hastings

کلایو
فتح بنگاله

در واقع قبل از مغلوبیّت بحریّه و ازدست رفتن مستعمرات فرانسه و درابتدای جنگ هفت ساله انگلیس ها بوسیلهٔ کلایو شروع بفتح هندوستان کردند. کلایو (۱۷۲۵-۱۷۷٤) در سن ۱۸ سالگی بعنوان منشی وارد خدمت کمپانی شد. چون از دفتر به لشکر انتقال یافت دراوّلین محاصرهٔ پوندیچری (۱۷٤۸) لیاقت ودلیری خویش را ظاهر ساخت. دراینوقت ۲۳ سال بیش نداشت بعد چند مرتبه درکارناتیك باتحت الحمایه های دوپلکس جنگ نموده و پیش برد امّا وقایع لشکر کشی بنگاله باو فرصت دادند که لیاقت عدیم النّظیر خویشرا بمنصّهٔ بروز و ظهور رساند.

در ماه ژون ۱۷۵٦ سوباب بنگاله بندر کلکتّه را که مهمترین مرکز کمپانی درمصبّ رودگنگ است بتصرّف آورد و۱٤٦ نفر در آنجا اسیرگرفت و بدون قصد قتل امر داد شب آنها را در سیاه چالی تنگ و تاریك که هوای خارج فقط ازیك منفذ باریك بآنجا وارد میشد محبوس کنند. چون صبح شد۱۲۰ نفر بدرود حیات گفته بودند، مستحفظین درهنگام شب گوش بفریاد تضرّع محبوسین نداده و آنها را گذاشتند که تدریجاً خفه شوند.

کلایو مأمور انتقام کشیدن آنها شد، با سه هزارتن که ۹۰۰ نفر آنها انگلیسی بودند روی برزم نهاد و در طیّ طریق شهر شاندرناگور را مسخّر ساخت (مارس ۱۷۵۷) و در خفیه با یکی از سرداران سوباب که میر جعفر نام داشت همداستان شد و ۲۳ ژون ۱۷۵۷ سوباب را با هفتاد و هشت هزار مرد در پلاسی ملاقات نمود. چون اوّلین توپ صدا کرد میرجعفر واتباعش باردوی انگلیس ملحق شدند عاقبت سوباب رو بگریز نهاد و دستگیر شد و بدست میر جعفر سرش از تن جدا گردید. کلایو میرجعفر را بمقام او منصوب داشت و شش میلیون لیره نقد برای کمپانی گرفت ومقرّر داشت که سالی ۷۵۰،۰۰۰ لیره نیز بخودکلایو برسانند. دولت انگلیس بپاداش این خدمت کلایو را ملقّب بباورن دوپلاسی (۱) و دارای منصب لردی کرد.

(۱) – Plassey

بعداز فتح پلاسی ده سال تمام در ایالت گنگ بازار افساد واغوی رواج داشت و انگلیسها سیاست دورویه تعقیب میکردند ، گاهی میرجعفر و زمانی داماد اورا بر میکشیدند و زمانی با پادشاه مغولی هندوستان همراهی میکردند . کلایو از سال ۱۷٦۵ حاکم عام شد و دوسال بعد بانگلستان رفت در این وقت خلاصه اوضاع بقرار ذیل بود :

کمپانی اگرچه سوباب را بحال سابق گذاشت لکن پادشاه حقیقی هندوستان او بود ، ادارهٔ امور مالی و وصول مالیات باو تعلّق داشت ، قشونی که بسوباب میداد ظاهراً بعنوان حفظ او و باطناً برای مراقبت وتفتیش احوال و افعال او و اشغال پایتخت مرشد آباد بود . باین ترتیب کمپانی پادشاه همان شخص محسوب میشد که چندی قبل براو ریاست داشت ، تمام نواحی وسطی و سفلای رود گنگ و ایالت سرکارها تحت الحمایهٔ او بودند .

کلایو درا یّام حکمرانی خود را فراموش نکرده وثروتی عظیم فراهم آورده بود امّا زیردستانش را جدّاً از تعدّی وارتشاء منع کرده ووجوهی را که سابقاً بکیسهٔ عمّال کمپانی میرفت قطع کرده بود از اینجهت کینهٔ اشخاص نسبت باو تحریك شده وچون بانگلستان بازگشت اطّلاعاتی ازرفتار واعمال او دادند که منجرّ باقامهٔ دعوی از جانب مجلس عوام شد (۱۷۷۳) .

استفاده های کلایو باثبات رسید ، امّا خدمات مهمّه ای که کرده بود مانع از محکومیّت او گردید . نظر بتلخکامی که از این محاکات در او پیدا شد و بیکاری و افراط در کشیدن تریاك عاقبت کارش بانتحار کشید و در سنّ پنجاه سالگی رشتهٔ حیات خود را قطع نمود (۱۷۷٤) .

قانون تشکیلات کمپانی

در اثنائی که مجلس عوام مشغول تحقیقات وتفتیشات مالی ایّام حکومت کلایو بود ازطرفی هم در صدد برآمدند از طریق قوّهٔ مقنّنه ترتیب متینی در تشکیلات کمپانی هند بدهند .

پس قانون تشکیلاتی وضع کردند که در عین اینکه جمیع شعب و مراکز کمپانی

را در تحت اختیار حکمران عام واحدی قرار میداد هیئتی هم معیّن میکرد که مراقب اعمال حکمران مزبور باشد. شخص حاکم اگرچه خود در این مجلس عضویت داشت لکن بی تصویب آن مجمع حق اتخاذ هیچ تصمیمی نداشت علاوه بر این در کلکتّه یك عدالتخانه ایجاد نمودند که بکلّی از حکمران و هیئت مزبور استقلال داشت. علی الظّاهر این نظامات بایستی موجب حسن جریان امور اداری و تضمین شرافت سیاسی در هندوستان بشود.

ارن هاستینگس نخستین حکمرانی که با این ترتیب مأمور شد وارن هاستینگس بود (۱۷۳۲-۱۸۱۸) او نیز مثل کلایو شروع بخدمت خود را در کمپانی از مقام منشی کرده بود.

این مردی بسیار هوشمند و دلیر وفعّال وکاردان بود و چنان دراجرای تدابیر سیاسی تخصّص داشت که هندو ها او را بیوجدان و بی عاطفه میدانستند. بعمّال خود دستور داده بود که «کدخدا منشانه حکومت کنند و تامیتوانند پول بفرستند.»

وارن هاستینگس حقّ اداری سوباب را که درداخلهٔ بنگاله داشت وکلایو همین یك حق را برای او باقی گذاشته بود سلب کرد امّا نسبت برعایا فشاری وارد نیاورد. درسایر نقاط نسبت بامراء باکمال وقاحت رفتار نمود مثلاً راجهٔ بنارس چون درخزاین خود چیزی نیافت که تقدیم کند کمپانی شهر را ازاو منتزع کرد. شاهزاده خانمهای عود نیز که صاحب خزاین مشهور بودند بهمین بلا مبتلا گشتند. انگلیس ها خدام ومقرّبان خدمت آن شاهزاده خانمها را بزندان افکنده وپس از اخذ یك میلیون و دویست هزار لیره آزاد نمودند (۱۷۶۲)

این وجوهی که با چنان طرز زشتی بحیطهٔ وصول میآمد میان صاحبان سهام قسمت میشد جنگ مهراتها (۱۷۷۸-۱۷۸۱) ومنازعه باحیدرعلی حکمران میسور و تیپوصاحب، پسراو (۱۷۸۰-۱۷۸۳) نتیجهٔ همین سختگیریهای کمپانی بود. این جنگ اخیر مصادف شد بادعوی استقلال امریکا وحیدرعلی بافرانسه همعهد شده و از آن دولت مدد گرفت. انگلیسها در اینوقت تقریباً دستشان از کارناتیك

خارج شد و پنج مرتبه هم در جنگ دریائی شکست خوردند لکن صلح ورسای (۱۷۸۳) تعقیب اعمال نظامی را در دکن ممنوع ساخت. تیپو صاحب آنچه گرفته بود بانگلیسها باز داد و انگلیسها نیز هرچه فتح کرده بودند بوی مسترد داشتند. مجدّداً در اوان انقلاب کبیر فرانسه جنگ هند شروع شد و تا ۱۷۹۵ خاتمه نیافت. در این مدّت دو جنگ سخت و خونین رخ داد، قشون تیپو صاحب بکلّی مغلوب و خودش درمحل سرینگا پاتام محصور و مقتول گردید.

وارن هاستینگس را درسنهٔ ۱۷۸۵ بانگلستان احضار کردند، حزب ویگ بقیادت فوکس تقاضا کردند که حکمران مزبور را نیز محاکمه نموده و در باب رفتار او با راجهٔ بنارس و شاهزاده خانمهای عود تحقیقاتی بکنند، محاکمه در مجلس اعیان ۹ سال طول کشید، درسنهٔ ۱۷۹۵ وارن هاستینگس تبرئه شد، چون مخارج محاکمه بکلّی او را از پا درآورده وفقیر کرده بود کمپانی هند نظر بخدمات سابقهٔ او مستمری برای او قرار داد.

قانون هندوستان

چون کمپانی انگلیس ازیك مؤسّسهٔ تجارتی مبدّل بیك کانون سیاسی شده بود وبرقومی پنج شش برابر ملّت انگلیس حکمرانی میکرد پارلمان انگلیس تصمیم گرفت که در اعمال و احوال او مراقبت و تفتیشی بنماید. پس بنا بر پیشنهاد پیت که آنوقت رئیس الوزراء بود پارلمان (قانون هند) را وضع نمود. این قانون اگر چه حقّ انتخاب حاکم هند را برای کمپانی باقی میگذاشت لکن بشاه انگلستان نیزحق میداد که هروقت لازم بداند او را عزل نماید. از طرفی هیئت تفتیشیّه هم در لندن معیّن کرد که جمیع اعضاءِ او را شاه منصوب میساخت. کمپانی بایستی هیئت مزبور را از تمام مکاتباتی که با عمّال خود مینماید مطّلع سازد. این تشکیلات تا آخر عمر کمپانی یعنی تا سنهٔ ۱۸۵۷ باقی ماند. دراینوقت چند فوج از سپاهیان هندی شورش کردند و نزدیك بود هندوستان از دست برود ناچار دولت کمپانی را ملغی ساخت.

فصل هشتم

شورش مستعمرات انگلیس

تاسیس دول متحدهٔ امریکا تا سنهٔ ۱۷۸۷

بیست سال بعد ازعهد نامهٔ پاریس دولت فرانسه انتقام خودرا گرفته وانگلستان را مغلوب ساخت. موجب غلبهٔ او همان مهاجرین امریکائی بودند که در جنگ هفت‌ساله وسایل غلبهٔ انگلستان رافراهم ساختند. ازآنجاکه دولت انگلیس میخواست قسمتی ازقروض خود را که درایام جنگ پیدا شده بود برمهاجرین مزبور تحمیل کند سیزده مستعمرهٔ امریکا دست اتحاد بهم داده و بر دولت انگلیس شوریده و بمدد فرانسه پس از هشت سال زد و خورد فاتح شدند. بموجب عهد نامهٔ ورسای ۳ سپتامبر ۱۷۸۳ استقلال آنها اعلام شد ودولت جدیدی که در امریکا تأسیس کرده بودند ونخستین دولت آزاد قارهٔ امریکامحسوب میشود ازطرف دولت انگلیس رسماً شناخته گردید.

سیزده مستعمرهٔ امریکا

دیدیم(۱) که ازاواخر قرن شانزدهم تا اواسط قرن هیجدهم بچه ترتیب مستعمرات سیزده گانهٔ انگلیس در سواحل شرقی امریکای شمالی تشکیل گردید. قدیمترین آنها عبارت بودنداز ایالت ماساچوستس و سه مستعمرهٔ انگلستان جدید و پن سیلوانی که بانی آنها فراریان فرقهٔ پوری‌تن وساکنین آن قومی زارع وهیزم شکن وصیّاد بودندکه بخشونت آب و هوا و سختی کار عادت داشتند و در حفظ آداب و رسوم خویش نهایت جدّ و تعصّب نشان میدادند و عاشق مساوات و حرّیت بودند. تعلیم و تربیت در میان آنها رواج داشت، بموجب قانون هرپنجاه‌خانوار بایستی یك‌باب مدرسه باز کنند و همچنین مدارس عالیه نیز مثل هاروارت و غیره دایر بود که امروز مبدّل به دارالعلوم گردیده اند.

---

(۱) - بصفحهٔ ۲۰۴ رجوع شود

معذلك ثروت عمومی درجهٔ عالی نداشت ، در تمام ماساچوستس و پن سیلوانی که آباد ترین ایالات بودند فقط دو شهر بزرگ وجود داشت که کرسی آن دو ایالت محسوب میگردیدند. فیلادلفی در پن‌سیلوانی دارای بیست‌هزار سکنه و بوستون در ماساچوستس صاحب پانزده هزار جمعیّت. این شهر اخیر بندر تجارتی و صیّادی مهمّی بود.

امّا مستعمرات جنوبی از هر حیث با قطعات شمالی تفاوت داشتند ، بانی آنها اشراف و نجبای انگلیکان و کاتولیك بودند و محلّ آنها در منطقهٔ گرم و اراضی حاصلخیز بود. صاحبان املاك در وسط مزارع خویش مقام داشتند و برفاهیّت کامل زندگی میکردند. در قدیمترین مستعمرات جنوبی که ماری‌لاند و ویرژینی باشد بیشتر زراعت تنباکو و ذرّت رواج داشت و در کارولین برنج و نیل میکاشتند. زارعین نه فقط مهاجرین اروپائی بودند بلکه گروهی سیاهان افریقائی را نیز بکمك خود میاوردند. در سال ۱۷۷۵ جمعیّت این مستعمرات دو میلیون و هفتصد هزار نفر برآورد شد که بیش از یکربع آن یعنی ۶۰۰،۰۰۰ نفر از همین سیّاهان بودند.

امّا سه مستعمرهٔ وسط که سابقاً به هلاند تعلّق داشت بیشتر در صدد تجارت برمیآمدند نیویورك که پرجمعیّت ترین بلاد امریکای شمالی بود و بیست و پنج هزار سکنه داشت بندر مهمّ این نواحی محسوب میشد و از این نقطه بیشتر صادرات بانگلستان ارسال میگردید.

تشکیلات سیاسی هریك از این سیزده مستعمره استقلال خاصّی داشت و بموجب فرمانی که هنگام تأسیس مستعمرهٔ مزبوره از جانب شاه انگلیس صادر میشد دارای حکومت مستقلّی میگردید. اجزاء حکومت این مستعمرات در همه‌جا یکسان و عبارت بود از حاکم و هیئت دولت و مجلس. در نه مستعمره مرسوم بود که حاکم و اعضاء هیئت از طرف پادشاه انگلیس معلوم گردد. در چهار مستملکهٔ دیگر حاکم و اعضاء هیئت را اهالی یا ارباب انتخاب میکرد (مقصود از ارباب اولاد اوّلین مؤسّس مستعمره است) امّا نمایندگان مجلس در همه جا از طرف

مهاجرین مبعوث میگشتند و از یك تا دو سال وکالت میکردند . از وظایف خاص مجلس وضع مالیات و اجازهٔ مخارج محلّی بود . قضات را نیز مهاجرین انتخاب میکردند . باری از نقطه نظر اداری و سیاسی مستعمرات امریکا تا درجهٔ مهمّی دارای آزادی و استقلال بودند .

اوضاع اقتصادی امّا از نظر اقتصادی کار بر این منوال نمیگذشت ، از این لحاظ انگلیسها هم مثل فرانسه و اسپانیا با مستملکات خود رفتار میکردند . این دول مهاجرین را مجبور مینمودند که حتماً با بازار مرکزی یعنی با دولت مستملك معامله داشته باشند . تجّار بایستی بمستعمرات رفته و موادی را که انگلستان فاقد است و در کارخانه های وطنی بکار میرود خریده حمل کنند از این حیث بزرگترین وزیر انگلستان مثل پیت با کوچکترین وزراء بی لیاقت اسپانیا تفاوتی نداشت و میگفت : « اگر امریکا بخیال ساختن یك جفت جوراب یا یك میخ نعل بیفتد من تمام قوای نیرومند انگلستان را بر سر او فرود میآورم . »

علّت نهانی نزاع مستعمرات با مرکز خود همین طرز فکر اولیاء امور انگلیس بود زیرا که مهاجرین نمیتوانستند خود را راضی کنند که موادّ فراوان امریکا را باروپا فرستاده وپس از تبدیل بلوازم زندگانی مجدّداً خریداری نمایند درصورتیکه ساختن آنها در خاك امریکا کاملاً مقرون بصرفه بود . از اواسط قرن هیجدهم تمام مستعمرات یقین کردند که باید با هم متّحد شده و برضدّ انگلستان صف آرائی کنند . در ١٧٥٤ مجلس عمومی نمایندگان مستعمرات در نیویورك تشکیل یافت و در صدد تهیّه نظامنامهٔ اتّحاد عمومی برآمد امّا خطر فرانسه را احساس کرده و در درّهٔ اوهیو بجنگ پرداختند و مذاکرات داخلی قطع شد .

مبداءِ شورش فتوحاتی که انگلستان درجنگ هفت ساله کرد اسباب اختلاف نظر میان آن دولت و مستعمراتش گردید . چون مستعمرات ازخطر هجوم فرانسه رها شدند دیگر موجبی نبود که مراعات جانب انگلستان را بنمایند . جنگ مزبور مبالغ گزافی برقروض انگلستان افزوده ودین آن دولت را

به ۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۵۰۰،۳ لیره رسانیده بود. مالیاتهای مختلف بدرجه‌ای بالارفته بود که دیگر بر آن چیزی نمیتوانستند بیفزایند. ژرژ سوّم و وزیرش گرن ویل (۱) بر آن شدند که بجبران زحماتی که انگلیس‌ها کشیده اند تا ممکن است از مستعمرات خود منافع تجارتی بردارند یعنی مستعمرات هم بسهم خود مقداری از بار انگلستان را تحمّل کرده ومخارج قشون ساخلوی امریکا را که محض حفظ آنان گذاشته شده است بپردازند. پس وزراء امر دادند که قوانین راجعهٔ بانحصار تجارت دریائی بکشتیهای انگلیس را در کمال دقّت و شدّت مجری بدارند. پارلمان حکم داد که هر حکمی که ازعدلیه های مرکز ومستملکات صادر میشود باید درروی کاغذی بانشان مخصوص دولتی نوشته شود وقیمت تهیّهٔ آنقسم کاغذ بخزانهٔ دولت عاید گردد. این قانون را مالیات تمبر نامیدند (۱۷۶۵) و موجب مناقشاتی شد که شانزده سال طول کشید از این مدّت هشت سال آن دعوای قضائی و حقوقی بود و بقیّه جنگ سیاسی شده منجر بشورش مستعمرات گردید ۱۷۷٤ وعاقبت پس ازهشت سال جنگ منتهی باستقلال امریکا شد.

تمبر و چای

تصمیماتیکه راجع بانحصار تجارت گرفته شد موجب هیجان امریکائیان نشد زیرا که نظر بوسعت خاك و طول سواحل اطمینان داشتند که ازطریق قاچاق جبران تضییقات را خواهند نمود. امّا مالیات تمبر را نتوانستند تحمّل کنند، نمایندگان ایالات مختلفه در فیلادلفی انجمن کرده وبنام آزادی ملّت انگلیس براین قانون اعتراض نمودند (اکتبر ۱۷۶۵). میگفتند که مهاجرین اگرچه قدم از خاك انگلستان بیرون نهاده اند ازملّت انگلیس خارج نیستند و درممالك بعیده نیزحقوق ملّی خویش را دارا هستند و نمایندگان ایالت ماساچوستس مخصوصاً این نکته را بیان کردند که اُسّ اساس حرّیت ملّت انگلیس که انکار آن مستلزم انکار حقّ آزادی است این است که هیچ مالیاتی بی رضایت مالیات دهندگان یانمایندهٔ آنها در مجلس عوام نبایستی وضع ووصول شود وچون

(۱) – Grenville

مهاجرین نماینده بپارلمان انگلیس گسیل نمیدارند نمیتوانند مالیاتی هم برعهده بگیرند .

این نظر در نزد خود انگلیسها نیز مقبول افتاد و در پارلمان افراد حزب ویگ مخصوصاً پیت طرفدار آن گردیدند . ژرژ سوّم که فکر استبدادی او از این مقاومت مهاجرین بهیجان آمده بود میخواست هرطور هست قانون را اجرا کند امّا در امریکا کسی پیدا نشد که فروش کاغذ تمبردار را بعهده بگیرد و پارلمان انگلیس مالیات مزبور را نقض کرد (مارس ١٧٦٦) . لکن در اثنای الغای مالیات تمبر پارلمان حقّ وضع مالیات مستعمرات را بخود اختصاص داد و در (ژون ١٧٦٧) تعرفهٔ جدید گمرکی برای اشیاء صادره از انگلستان معیّن کرد مثل آهن وکاغذ و شیشه و رنگ وچای . امریکائیها اتّفاق کردند که اشیائی را که مورد مالیات جدید هستند ابتیاع نکنند در نتیجه تجارت صادرات انگلیس یك ثلث نقصان یافت و مخارج اداری وصول مالیات مزبور سه چهار برابر عایدات آن شد .

پس از سه سال زدو خورد دولت مالیات اشیاء فوق را نسخ کرد مگر چای که مشروب عمومی ملّت بود (١٧٧٠) امریکائیها مصمّم شدند که از ورود چای جدّاً ممانعت کنند . در دسامبر ١٧٧٣ سه کشتی با ٣٤٠ کیسه چای به بوستون رسید امریکائیها با لباس سرخ پوستان ناگهان حمله ور شدند و مال التجاره را بدریا ریختند (١٨ دسامبر) ژرژ از اینواقعه بسیار خشمگین شد و در انتظار بهانه ومستمسك نشست ومیگفت « مستملکات یا باید کاملاً مرا مغلوب کنند یا سر اطاعت فرود آورند » پس امر بمحاصرهٔ بندر بوستون داد که تاقیمت چای مزبور را ندهند بندر بکلّی بسته باشد . مقارن اینحال پارلمان انگلیس قانون مربوطه بماساچوستس را تغییر داد وحقّ انتخاب قضاة و اعضاء هیئت دولت را ازسکنهٔ آنجا سلب نمود .

اتّحادیهٔ منع واردات

بوستون و ماساچوستس از سایر مستملکات مدد خواستند . پس پنجاه نماینده در فیلادلفی جمع شده کنگرهٔ برّی را تشکیل دادند و رسماً از نو قانون اساسی امریکا و حقوق ملّت را اعلام نمودند . لبّ مطلب دراین عبارت مندرج بود : «اساس آزادی اهل انگلیس

و هر ملّت آزادی عبارت از حقّ اشتراك آن ملّت است در وضع قوانین خود.» سپس کنگره رسماً مال‌التّجارهٔ انگلیس را تحریم نموده اتحادیهٔ منع واردات را تأسیس کرد. در هر مستعمره هیئتی مأمور مراقبت اعمال تجّار و اهالی شد و برای کمك باین هیئتهای تفتیش قشون چریکی گرفته وقورخانه درنقاط مختلفه ساختند.

در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ گروهی از قشون انگلیس که مأمور تصرّف یکی از این مراکز اسلحه بودند در لکزینگتون ۱۶ کیلومتری بوستون بقشون چریکی مصادف شدند از دو طرف جمعی بقتل رسید تلفات انگلیس بدویست نفر بالغ شد. ازاین تاریخ جنگ شروع گردید و تا هشت سال دوام یافت (۱۷۷۵-۱۷۸۳).

اعلان استقلال

امریکائیها با اینکه قشونی بریاست واشنگتون ترتیب دادند وبندر بوستون را که انگلیسها مرکز قوای خود ساخته بودند ازطرف خشکی محاصره کردند و قشونی بکانادا فرستادند که اهل آنجا را بشورش وادار نماید ودرحوالی کِبك مغلوب گردید (ژانویه ۱۷۷٤) معذالك میگفتند که «ما قصد شورش بر ضدّ انگلستان وتشکیل سلطنت مستقل نداریم» ژرژ سوّم در جواب این اظهارات قشون امیرهس‌کاسل را ازآلمان استخدام کرده واین لشکررا که بپانزده هزار میرسید بامریکا گسیل داشت.

در این حیص و بیص مستعمرهٔ ویرژینی استقلال خود را اعلان کرد (مه ـ ۱۷۷٦) سایر مستعمرات هم که دیرزمانی در تردید بودند از وی تقلید نمودند و روز چهارم ژویه ۱۷۷٦ کنگره در فیلادلفی استقلال عمومی‌را اعلان کرد.

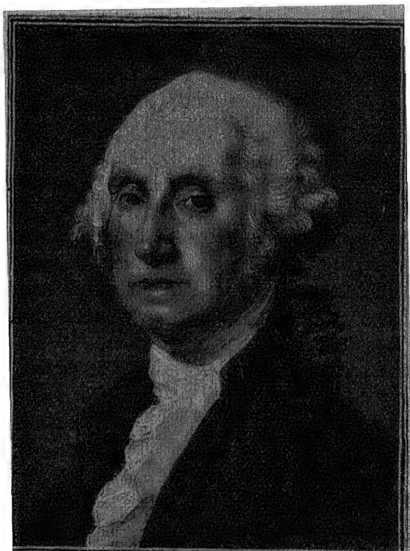
اعلامیّهٔ مزبور مقدّمه‌ای داشت بقلم یکی ازنمایندگان جوان ویرژینی موسوم به توماس ژفرسون وعبارت‌بود ازیك طرح فلسفی درباب حقوق بشری واصول کلیه‌ای که باید مبنای هر حکومت مشروطه قرار گیرد. در این شرح اظهار نموده بود که جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و «خالق بهر فردی حقوق ثابت و لایتغیّری تفویض فرموده‌است مثل حقّ حیات وحقّ آزادی» وعلّت غائی تشکیل حکومت‌ها حفظ حقوق مزبور است وقوّت حکومت ونفوذ کلمهٔ اومنوط برضایت ملّت خواهد

بود « هروقت حکومتی برخلاف اصل و غایت خود رفتار کرد ملّت حق تغییر و نسخ آنرا خواهد داشت ومیتواند حکومت جدیدی جای گزین او سازد » درواقع این خلاصهٔ اصول حکومت ملّی و اعلام مبادی مساوات وحرّیت بود که پانزده‌سال بعد سرلوحهٔ قانون اساسی فرانسه ودیباچهٔ اعلان حقوق بشری گردید .

جنگ اگرچه انقلابیّون درابتداء فایق آمدند وواشنگتون شهر بوستون را درمارس ۱۷۷۶ تسخیر نمود معذلك جنگ بسختی هرچه تمامتر مدّت مدیدی دوام یافت و مکرّر کار بجائی رسید که هر کسی بمغلوبیّت امریکائیان معتقد میگردید . درآغاز کار امریکائیها حکومت مرکزی نداشتند کنگره فقط بمنزلهٔ رابط بین ایالات بود و نمیتوانست هر سیزده مستعمره را تحت فرمان داشته باشد . بعلاوه جمیع اهالی امریکا اعلان استقلال را تصویب نمیکردند . در ایالات مرکزی خاصّه شهر نیویورك تجّار و ملاّك درجه اوّل طرفدار حفظ ترتیب قدیم و اطاعت دولت انگلیس بودند . از طرف دیگر در امریکا اسلحه و آذوقه حتّی کفش ولباس وپول وجود نداشت ، اسکناس رواج دادند امّا جز درامریکا مصرف نمیشد باری مشکلات عظیمه درتشکیل قشون داشتند . چریکی‌ها مردمان داوطلبی بودند که با وجود تشویقات و چیدن مرغّبات بسیار بزحمت ۱۶،۰۰۰ نفر آنها راضی بخدمت شدند . مدّت خدمت خیلی کوتاه بود ، حدّاکثر ازشش ماه تجاوز نمیکرد بقسمی که نظامیان درحینی که کار آزموده ولایق انجام خدمت میشدند مدّت کارشان بسر میآمد . معذلك امریکائیان مظفّر شدند بسه علّت : اولاً واشنگتون را داشتند ، ثانیاً مملکت دردست آنها بود ، ثالثاً فرانسه مساعدت میکرد .

واشنگتون ژرژ واشنگتون یکی از دهقانان و زارعان متموّل ویرژینی و عضو کنگرهٔ نمایندگان بود . در این موقع سنّش بچهل و سه سال میرسید . چنانکه دیدیم در اثنای جنگ کانادا زد و خوردی با قشون فرانسه کرد ودرجنگ های بعد مقامی ارجمند یافت معذلك درهیچ میدانی لیاقت فوق العاده و بی‌نظیری ازخود بمنصّهٔ بروز نیاورد بقسمی که چون کنگره اورا بریاست کلّ

قوای شورشیان برگزید جمعی با او رقابت کرده حسد ورزیدند و در پیشرفت او اشکال تراشی نمودند . لکن واشنگتون مردی قوی الاراده ، محتاط و بیطمع و مخصوصاً مصرّ و نومیدی ناپذیر بود .



ژرژ واشنگتون در سنّ ۵۰ سالگی
(۱۷۳۲-۱۷۹۹)

واشنگتون در فنون نظام رتبهٔ عالی نداشت اما بواسطهٔ لیاقت فطری موفق شد که پس از هر شکستی بشتاب تمام قشون جدیدی فراهم آورده باین طریق هسته و مغز یك لشکر ورزیدهٔ نیرومندی را ایجاد کند . واشنگتون نه تنها در جنگ ابراز لیاقت نمود بلکه درمسائل سیاسی نیز قدرت نمائی کرد چنانکه کنگره درموارد بسیار خود را از شنیدن نصایح وپیشنهادات او ناگزیر دید .

تسلیم ساراتوگا(۱)

از علل پیشرفت امریکائیان در دست داشتن سر زمین امریکا بود که درآنوقت طول متصرّفات بهشتصد کیلومتر میرسید . در این اراضی جادهٔ خوبی دیده نمیشد ، رود خانهٔ بسیار بدون پل و جنگل های کثیر بی معبر دشمن را از پیش آمدن باز میداشت و محتاج بمصارف گزاف میکرد . امریکائیان نظر بهمین سختی میدان جنگ بعد از دو سال شکست عاقبت در سنهٔ ۱۷۷۷ بفتحی نمایان نایل آمدند .

(۱) – Saratoga

علی الظّاهر این جنگ بایستی ازسایر محاربات بیشتر برای امریکائیان خطرناك باشد، انگلیسها دولشکر یکی درنیویورك ودیگری در کانادا داشتند و میخواستند مستعمرات منقلبه را ازوسط تسخیر کرده و با تصرّف درّهٔ هودسن روابط ایالات شمال را از جنوب منقطع سازند. گروهی ازلشکر انگلیس بفرماندهی ژنرال هاو(۱) بوسیلهٔ کشتی بخلیج چساپیك درآمده و شهر فیلادلفی را که کنگره بعجله تخلیه نموده بود بدست آورد. واشنگتون دو مرتبه بقصد پس گرفتن شهر حمله کرد و دو مرتبه مغلوب شد (۱۶ سپتامبر و ٤ اکتبر).

لکن این حمله بفیلادلفی خدعهٔ جنگی بود، انگلیسها میخواستند توّجه انقلابیّون را بسمت جنوب معطوف داشته و نقشهٔ اصلی خود را که تصرّف نواحی هودسن بوسیلهٔ قشون کانادا باشد اجراء نمایند. قشون کانادا بفرماندهی ژنرال بورگوین از سمت دریاچهٔ شامپلن بدرّهٔ علیای هودسن وارد شد. در این محل نظر بتلفات و خسارات فوق العاده که بواسطهٔ سختی راه و جنگل و باتلاق و طول طریق بلشکر وارد شده وآذوقه به آخر رسیده بود اجباراً متوّقف شدند و ناگهان دوچار طوفانی عظیم وبارانی سیل آسا شدند ودر محلّ ساراتوگا نزدیك شهرآلبانی قشون مزبور بمحاصره افتاد چون بیش ازسه روز آذوقه نداشت. قحط اورا مجبور کرد که بی جنگ تسلیم شود (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷). این واقعه پانزده روز بعد ازدوّمین شکست واشنگتون در ظاهر شهر فیلادلفی اتّفاق افتاد.

دولت فرانسه و شورشیان

تسلیم شدن لشکری منظّم بیکعدّه چریك محلی شهرتی عظیم کرد وفتح ساراتوگا موجب نجات شورشیان گردید زیرا که دولت فرانسه را بالاخره مصمّم ساخت که با آنها متّحد شود.

از ابتدای شورش دولت فرانسه متوّجه جزئیات حوادث بود. بطوری که مذکورافتاد(۲) بعد ازصلح پاریس شوازُل وزیر درصدد تجدید حیات قشون وسفاین برآمد و باین امید که انگلیسها در امریکا سرگرم هستند و مواظبت کافی نسبت

---

(۱) ـ Howe

(۲) ـ بصفحه ۲۷ رجوع شود

بجزایر خود ندارند بفکر حمله بمملکت مزبور افتاد .

با وجود این مقدّمات لوی شانزدهم چون بجای پدر بر تخت نشست سه سال بعد از اعلان استقلال امریکا بتردید گذرانید و علناً با شورشیان اظهار موافقت ننمود . جمعی از وزراء فرانسه ازجمله تورگو نظر بسوء حال مالیهٔ مملکت جنگ را مصلحت نمیدانستند . چند تن دیگر مثل کنت دوورژن وزیر امور خارجه این عقیدهٔ صواب را چنین اظهار میکردند که فرانسه هرقسم هست باید ازطریق جنگ ننگی را که در نتیجهٔ انعقاد معاهدهٔ پاریس و هنگام تقسیم لهستان باو رسیده است جبران کند .

معذلك فرانسه ابتدا بامداد نهانی شورشیان اکتفا کرد و بوسیلهٔ یکی از نویسندگان هنرمند که مردی فعّال وکارپرداز بود موسوم به بومارشه(۱) ودرامریکا موّقةً تجارتخانه مفتوح ساخته بود دولت فرانسه کمکهای مهمّ بانقلابیّون نمود و از ۱۷۷۶ ببعد دو میلیون وجه نقد و دویست توپ و چهار هزار چادر و سی هزار لباس نظامی را از قورخانه و مخازن دولتی بیرون آورده بامریکائیان داد . چند نفر ازصاحبمنصبان و درباریان جوان و نجیب مثل مارکی دولافایت ودوك دو لوزون ودوك دونوای داوطلبانه بامریکا رفته خود را باختیار واشنگتون گذاشتند (مارس ۱۷۷۷) .

فرانْکلَن
اتّحاد با فرانسه

بعدازفتح ساراتوگا طرفداران جنگ دردربارورسای پیشرفت حاصل کردند . شورشیان نمایندهای ازطرف خودبفرانسه فرستادند موسوم به بنیامین فرانکلن . مشارالیه درسال ۱۷۰۶ درشهر بوستون متولّدشده ودراین اوقات هفتادویکسال داشت . پسرپانزدهم یکنفر تاجر شمع ریز وصابون ساز بود که بنیروی عزم وپشت کار ترقی نموده و پیش خود تعلیم یافته وبدون معلّم فرانسه وایطالیائی واسپانیولی ولاتینی را آموخته بود . در واقع اورا نمونهٔ کامل « مردان خود ساخته » یعنی اشخاصیکه پروردهٔ افعال و اعمال

(۱) ـ Beaumarchais

خویش هستند باید شمرد. گاهی چاپ چی و زمانی روزنامه نگار ووقتی نمایندهٔ مجلس از طرف ولایت پن سیلوانی وایّامی مدیر کل پست شد. زحمات او در باب الکتریسیته واختراع برق گیر آوازهٔ دانش وهنر اورا باروپا هم رسانید.

در سالهای اوّل نزاع امریکا و انگلیس دومرتبه بلندن سفرکرد (۱۷۶۶_۱۷۷۴) مگر صلح را میان مرکز و کوچ نشین های امریکابرقرار سازد امّا نتیجه نگرفت. در فیلادلفی او و جفرسون صورت اعلان استقلال را تهیّه کردند. چون بفرانسه رسید مردم اورا باعزاز واکرام تمام تلقّی نمودند وهرکسی طالب ملاقات اوشد و مجامع ومحافل علما و ظرفا برسر دعوت او با یکدیگر جدال میکردند وچون فرانکلن سابقاً مقالات خود را



بنیامین فرانْکْلَنْ درسنّ ۷۵ سالگی
(۱۷۰۶_۱۷۹۰)

بامضای مجعول بونُ هم ریشار منتشرساخته بود همه اورا باین اسم میخواندند وازطرز لباس وکلاه پوست وگیسوان بلند وعینک های درشت اوسخن میراندند. مذاکرات فرانکلن باوِرژن(۱) وزیر خارجه بزودی منتهی بعقد قرار داد تجارتی و عهد نامهٔ سیاسی گردید (۶ فوریه ۱۷۷۸).

جنگ فرانسه و انگلیس

نزاع امریکا و انگلیس در این وقت مبدّل بجنگ انگلیس و فرانسه شد وبتدبیر ورژن وزیرخارجه بزودی مبدّل به جنگ اروپا با انگلیس شد. تفصیل آنکه ورژن ابتداء دولت اسپانیا

(۱) _ Vergennes

را باخود همراه کرد (ژون ۱۷۷۹) وچون دولت انگلیس بعنوان حق معاینه و تفتیش حمل اسلحه بامریکا در کلیّهٔ سفاین تفحّصات میکرد وحتی جهازات دول بیطرف را هم معاینه مینمود و از این رهگذر عموم دول را از خود نا خشنود کرده بود و ژن بواسطهٔ کاترین دوّم ملکه روسیّه دانمارك وپروس وسوئدوهلاند و پرتغال و اطریش را متّحد ساخت و نام آن را اتحاد بیطرفانهٔ مسلّح نهاد باین ترتیب انگلیس بکلّی تنها ماند (او ۱۷۸۱).

جنگ مدّت پنجسال درایالات متّحدهٔ امریکا ودرجزایر آنتیل ودربحار اروپا دراقیانوس هند دوام یافت.

جنگ درامریکا یورك تون (۱)

درامریکا نتیجهٔ اتّحاد فرانسه این شد که شورشیان ازجوش وخروش سابق افتادند بگمان اینکه من بعد دولت فرانسه موظّف بدفاع آنها است. پس قشون انگلیس پیشرفت کرد و ایالات جنوب را شروع بتسخیر نموده ایالت ژورژی و یکی از ولایات کارولین را با کرسی آن موسوم به چارلستون بتصرّف آوردند (۱۷۷۹ـ۱۷۸۰).

درسنهٔ ۱۷۸۱ دولت فرانسه ۷،۰۰۰ نفر بریاست روشامبو(۲) و سی و هشت کشتی تحت فرماندهی امیرالبحر گراس اعزام داشت. این قوای جنگی را لوی شانزدهم از روی ادب کاملاً باختیار واشنگتون گذاشت و او نیز در ساحل خلیج چساپیك قلعهٔ یورك تون را که جزء ایالت ویرژینی بود محاصره کرد و ۸،۰۰۰ نفر قشون انگلیس را در تحت فرماندهی کورنوالیس حصاری نمود (۲۹ سپتامبر ۱۷۸۱). بعد از بیست و پنج روز محاصره که قشون خیال حملهٔ آخر را داشت کورنوالیس امان آورد (۱۹ اکتبر ۱۷۸۱) این فتح کاملاً امریکا را استقلال بخشید.

جنگ بحری

درخارج امریکا محاربات فقط بحری بود، دراین اوقات بحریّهٔ فرانسه حیات جدیدی یافت زیرا که در عهد وزارت کلبر بدرجهٔ عالی رسید ودر قرن هیجدهم نظر بلطماتی که از اتّحاد باانگلیس وجنگهای برّی بفرانسه واردگردید بحریّهٔ او بدرجهٔ صفر رسید. درفاصلهٔ سنوات ۱۷۷۷

(۱) - Yorktown (۲) - Rochambeau

و ۱۷۸۳ جهازات بسیار ساخته شد (مثلاً در ۱۷۸۳ دولت فرانسه دارای ۳۲۵ کشتی مختلف بود) این بحریهٔ جدید که بشتاب تمام آماده شد وصاحبمنصبان برگزیدهٔ توانا پیدا کرد توانست بابحریهٔ انگلیس که نخستین مقام را درعالم داشت رو برو شده و بفتوحاتی هم نایل گردد .

در یکی از جنگ های اوّل در حوالی برست کشتی فرانسه موسوم به بل پول سفینهٔ انگلیسی آرتوز نام را فراری کرد. این فتح مردم فرانسهرا بشوق آورد وآن را مقدّمهٔ رفع بدنامی وشرمساری جنگ هفت ساله شمردند (۱۷ ژون ۱۷۷۸) .

ماه بعد امیر البحر دورویلیه[1] با ۳۲ کشتی در مقابل بندر کسان فاتح شد (۲۷ژویه۱۷۷۸) . در دریای مدیترانه دوك دو کریّون مینورك و پورماهون را گرفت (۱۷۸۲) .

درامریکای مرکزی مارکی دوبویه[2] وامیرالبحر استنگ[3] وامیرالبحر گیشن[4] اغلب جزایر آنتیل را که در ۱۷۶۳ ازدست فرانسه رفته بود مجدداً بتصرف آوردند . امّا درخشان ترین فتوحات بوسیلهٔ بیلی دوسوفرن[5] درسواحل هندوستان نصیب بحریهٔ فرانسه شد ، درجنگی که هفت ماه دوام یافت (فوریه تاسپتامبر ۱۷۸۲) مشارالیه چهارمرتبه قوای بحری انگلیس را شکست داد. دراوّلین غلبه که درمقابل مدرس نصیب او گردید موفّق شد که بندر پوندیچری را که انگلیس ها در آغاز جنگ اشغال کرده بودند پس بگیرد و پس از آن با حیدر علی عقد اتّحاد بست . کامل ترین فتوحات سوفرن درگوندلور[6] بود (۲۰ ژون ۱۷۸۳) و بعد ازآن چیزی نگذشت که صلح صورت گرفت .

صلح ورسای

اگرچه یکدسته ازسفاین انگلیس بفرماندهی امیرالبحر رودنی[7] دردریای آنتیل قوای امیرالبحر دوگراس[8] را درجزایر سنت درهم شکست (۱۲آوریل۱۷۸۲) و اگرچه انگلیسها جبل الطارق را که دوسال

(۱) – d'Orvilliers (۲) – marquis de Bouillé (۳) – Estaing (٤) – Guichen
(۵) – bailli de Suffren (٦) – Gondelour (۷) – Rodney (۸) – Grasse

تمام در تحت محاصرهٔ فرانسه و اسپانیا بود خلاص نمودند امّا از آنجا که قروض دولت انگلیس در ظرف هفت سال پنج میلیار افزوده شده بود ناچار در اواخر ۱۷۸۲ پیشنهاد صلح کردند. فرانسه درخواست انگلیس را بحسن قبول تلقّی نمود زیرا که پولی در بساط نمانده‌بود و اقدامات کاترین دوّم وژوزف ثانی درعثمانی نظر فرانسه را بخود متوّجه میساخت. با اینکه امریکائی ها متعهد شده بودند که بدون رضایت فرانسه باانگلیس وارد مصالحه نشوند معذلك فرانکلن و نمایندگان مختار امریکا مقدّمات صلح را امضا کردند(۳۰ نوامبر ۱۷۸۲). امّا صلح تام نه ماه‌بعد درورسای صورت گرفت(سوّم‌سپتامبر ۱۷۸۳). انگلیس استقلال امریکارا شناخته و اراضی داخلی آنجا را تا رود میسی‌سیپی در اختیار آندولت گذاشت و فرانسه را مجازنمود که بندر دون کرك وبعضی ازجزایر آنتیل وسنگال را مستحکم سازد و جزایر مینورك و فلورید را باسپانیا باز داد. فواید بزرگی از این جنگ بفرانسه نرسید ولی چیزی که خیلی اهمیّت داشت رفع ننگ و عار عهدنامهٔ پاریس بود که صورت گرفت.

نتایج جنگ امریکا

نتیجهٔ این محاربات نه‌فقط ایجاد دولت جدیدی موسوم بدول متّحدهٔ امریکایاضعیف شدن‌انگلیس یااسترداد‌بعضی‌مستعمرات حقیر بدولت فرانسه بود بلکه درفرانسه نتایج بسیار سخت داد و سرمشق سیاسی شده اشتعال نایرهٔ انقلاب کبیر را پیش انداخت. فرانسویانی که در امریکا خدمت نظامی کرده بودند چون بوطن بازگشتند فکر آزادی و مساوات درسر داشتند، اعلان آزادی حقوق‌بشر بوسیلهٔ این‌اشخاص درمیان عامّه انتشار یافت و بحسن قبول تلقّی شد زیرا که عبارت آن اعلان در کمال سادگی و ایجاز و اختصار ازافکار فلاسفه ونویسندگان فرانسوی در قرن هیجدهم مثل مونتسکیو، وُلتر و روسو حکایت میکرد وصورت عملی آن نظریات فلسفی را نشان میداد. عموم کسبه و توانگران از حقوق ملّت و حکومت ملّی دم میزدند.

از طرف دیگر این جنگ خیلی مخارج برداشت. متجاوز از یك میلیارو نیم

بمصرف رسید و کسر عایدات را بالا برد واستقراض جدید را ایجاب نمود ورشتهٔ امور مالی را بکلّی گسیخته ساخت و پادشاه را مجبور کرد که دست بدامن ملّت زده و تشکیل انجمن نمایندگان ملّت را تقاضا نماید.

بحران حکومت امریکا

پس از استقرار استقلال امریکائیان دوچار بحران جدیدی شدند که چهارسال دوام یافت ومکرّر بجائی رسید که وجود آن دولت جوانرا ازصفحهٔ سیاست محوسازد. علّت این بحران گفتگوی طرز حکومتی بود که بایستی در ممالك متّحده مستقر شود.

درامریکا دو حزب مهم موجود بود: یکی جمهوری طلبان که طرفدار استقلال کامل ایالات مختلفه بودند وبا وجود اختلاف ثروت و سکنهٔ ایالات بتساوی مطلق اعتقاد داشتند، حزب دیگر که بعدها فدرالیست یا هواخواهان اتّحاد نام یافتند میگفتند که بایالات باید استقلال داخلی داد لکن حکومت مرکزی نیرومندی نیز باید قائم ساخت که این کوچ نشین های پراکنده را وحدت بخشیده و درسیاست عالم صاحب مقامی بنماید.

درایّام جنگ جمهوری طلبان پیشرفتند وهمان کنگره‌ای که استقلال را اعلام داشت در صدد تهیّهٔ نظامات حکومتی هم بر آمد. این کنگره در ۱۷۷۸ مواد اتّفاق ایالات را تنظیم کرده و برای تصویب بایالات مختلفه ارسال داشت که درسال ۱۷۸۱ قبول عموم یافت. بموجب این مواد کوچ نشین های سیزده گانهٔ امریکای شمالی دولت متّحدی تشکیل میدادند موسوم با تّحادیهٔ دول امریکا. ایالات مزبور استقلال مطلق و کامل داشتند و نمایندگانی بکنگرهٔ مرکزی گسیل مینمودند. اختیارات کنگره منحصر بامورنظامی وسیاسی بود ولی هیچ وسیله‌ای برای اجراء تصمیمات خود در ایالات نداشت و حتّی ترتیب معیّنی برای اخذ مالیات عمومی داده نشده بود که هنگام احتیاج عمومی بمصرف برسد.

نتیجه این شد که پس ازختم جنگ امریکائیان وجهی که کفایت حقوق عقب افتاده قشون را بکند نداشتند و چهل و هشت میلیون قرضی را که در فرانسه و

اسپانیا وهلاند بهم زده بودند نمیتوانستند بپردازند. جمعی از اعضاء کنگره معتقد باظهار ورشکست بودند. امّا قشون تهدیدات شدیده کرد و بنا بر اصرار واشنگتون کنگره مصمّم شد که حقوق لشکریان را بپردازد وهمچنین اکثر نمایندگان دریافتند که اگر دولت امریکادر اوّلین قدم ازعهدهٔ تعهّدات خود نسبت بدول اروپائی برنیاید بی اعتبار خواهد شد و لطمهٔ بزرگی تا چند سال بتجارت او وارد خواهد آمد.

پس بر آن شدند که مواد اتّحادیهٔ فوق را تغییر داده ویك حکومت مرکزی ثابتی تشکیل دهند امّا نظر باکثریّت جمهوری طلبان کنگره تا سه سال نتوانست اغراض خاصّهٔ آنان را دفع نموده وکار را بجائی منتهی سازد.

مجلس ۱۷۸۷ استقلال ایالات طوری بر قرار مانده بود که هر ایالتی گمرك مخصوصی داشت وتجارت داخلی امریکا چنان درمضیقه افتاده بود که بالاخره ایالت ماری لاند در ۱۷۸۷ پیشقدم شده ایالات دیگر را دعوت نمود که اتّحادیّهٔ تجارتی تشکیل شود. انجمن نمایندگان درشهر آناپولیس فراهم آمد (سپتامبر ۱۷۸۷).

بمحض شروع بمذاکرات نمایندگان اتّفاق کردند که اساس اصلاحات تغییر طرز حکومت است پس بتمام ایالات اخطار کردند که نمایندگان خود را بفیلادلفی بفرستند تاراجع بوسایل تهیّهٔ مقدّمات اصلاح حکومت دول متّحده مذاکرات شود.

ایالات پذیرفتند، در ماه مه ۱۷۸۷ انجمنی مرکّب از ٥٥ تن درفیلادلفی فراهم شد که بالاتّفاق واشنگتون را بریاست برگزیدند. قریب پنجماه گفتگو دوام یافت و محض اینکه افکار عامّه درآراء وکلا تأثیر نکند جلسات سرّی تشکیل دادند. بعداز جرّ وبحث بسیار انجمن موفّق شد که طرح حکومت جدیدی بیندازد واین کامیابی بواسطهٔ اعتدال و نفوذ اخلاقی واشنگتون واقع شد. طرح مزبور در ۱۷۸۸ بامضاء جمیع ایالات رسیدهٔ طرز قطعی حکومت شد که امروز هم اساس آن استقرار دارد (۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷).

قانون اساسی ۱۷۸۷

قانون اساسی ۱۷۸۷ حق حکومت و استقلال مخصوص هر ایالت را محترم شمرد ، در مسائلی که مربوط بسیاست عمومی نیست هر ایالتی برحسب قوانین خاصّه خود اداره میشود . هر ایالتی قوّهٔ مجریه و قوّهٔ مقنّنه و محاکم و قوانین قضائی مخصوص دارد .

قانون اساسی مزبور سه قوّهٔ مجریه و مقنّنه و قضائی تشخیص میدهد که قوّهٔ مجریه در دست رئیس جمهور ومقنّنه متعلّق بکنگره است وقدرت این دو قوّه منحصر بامور خارجه و سیاست و قشون و مسائل تجارتی و تعرفهٔ گمرکی است .

مدّت ریاست رئیس الجمهور چهار سال است و ممکن است مجدّداً انتخاب شود وانتخاب اوبوسیلهٔ مجلسی از نمایندگان ایالات که دوبرابر وکلای عادی کنگره است صورت میگیرد . مسئولیّت کامل بارئیس الجمهور است ، وزرائی که او بکار میگمارد بمنزلهٔ منشیان او هستند که بنا بر میل او عزل و نصب میشوند و کنگره حقّ دخالت ندارد . رئیس قوای برّی وبحری وامضا کنندهٔ معاهدات اوست ولی بایستی بعد بتصویب مجلس سنا هم برسد ، سفرا ومأمورین وغیره را اومأموریّت میدهد . نایب رئیس الجمهور هم باتّفاق او انتخاب میشود که اگر رئیس الجمهور وفات یابد امور مربوطه باو را اداره کند ، ریاست مجلس سنا با نایب رئیس جمهوری است .

کنگره ای که قوّهٔ مقنّنه با اوست مرکّب است ازدومجلس سنا ومجلس مبعوثان ملّت . اعضاء مجلس سنا از طرف قوای مقنّنهٔ خاصّهٔ هر ایالتی انتخاب میشوند و بدون ملاحظهٔ کثرت وقلّت جمعیّت هر ایالتی دونفر سناتور بکنگرهٔ مرکزی گسیل مینماید .

مدّت وکالت مبعوثان مجلس ملّی دو سال است و عدّهٔ آنها در هر ایالتی بنسبت جمعیّت متفاوت است . کنگره در تاریخ معیّن منعقد میگردد . رئیس الجمهور حقّ انتخاب یا تمدید مدّت کنگره را ندارد امّا میتواند اجرای قوانین مصوّبه را موقوف نموده تقاضای شور مجدّد کند .

قوّهٔ مقنّنه دردست دیوان عالی مرکّب از نه قاضی است که رئیس جمهوری آنها را مادام الحیات انتخاب میکنند . این دیوان عالی که از مختصّات دولت متّحدهٔ

امریکا است هنگام وقوع اختلاف نظر میان ایالات یافیمابین رئیس جمهوری و کنگرهٔ حکم اوقاطع و نافذ است . میتواند هر تصمیم دولتی وهرقانونی را کهبنظرش مخالف اساس حکومت باشد بنا بر میل خود یا بتقاضای یکی از افراد مملکت ملغی نموده و موقوف الاجراء سازد .

قانون اساسی ۱۷۸۷ امریکامثل انگلستان حکومت پارلمانی قائم نساختهبلکه حکومت جمهوری دایر نمود ورئیس الجمهور را قدرت وسلطنتی بدرجات ازاقتدار سلاطین ممالك مشروطهٔ اروپا بیشتر تفویض نمود .

ازآغازسال ۱۷۸۹ قانون مزبور مجری شد ، درماه فوریه واشنگتون بلامنازع وباتفاق آراء ریاست جمهوری یافت .



فصل نهم

سیاست شرقی

تاریخ لهستان و عثمانی تا سال ۱۷۹۵

اروپای شرقی درنیمهٔ دوّم قرن هیجدهم محلّ ارتکاب بزرگترین جرم‌بین‌المللی بوده است ، جرمی که تاریخ نظیر آنرا نشان نمیدهد . مقصود تجزیه وتخریب دولت لهستان است . نظر بهرج و مرج داخلی این مملکت فردریك دوّم و کاترین دوّم متّحد شده با تّفاق دولت اطریش نقشهٔ‌ارتکاب این جرم را طرح کردند . نخست در سال ۱۷۷۲ یکبار آن دولت را تجزیه کردند وازاین عمل خود بشوق آمده درسنهٔ ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ هنگام انقلاب فرانسه آن مملکت را بکلّی تجزیه و میان خود تقسیم نمودند .

مقارن این اوقات عثمانی‌هم دوچارهمین مخاطره گردید ، درنتیجهٔ شکست فاحشی که از لشکر روس بقوای عثمانی رسید در قینارجی[1] (۱۷۷٤) مجبور بامضای عهد نامهٔ مشئومی شد که هم قسمتی از خاك او بروسیّه رسید و هم جمعی از عثمانیان تحت الحمایهٔ آن دولت قرار گرفتند .

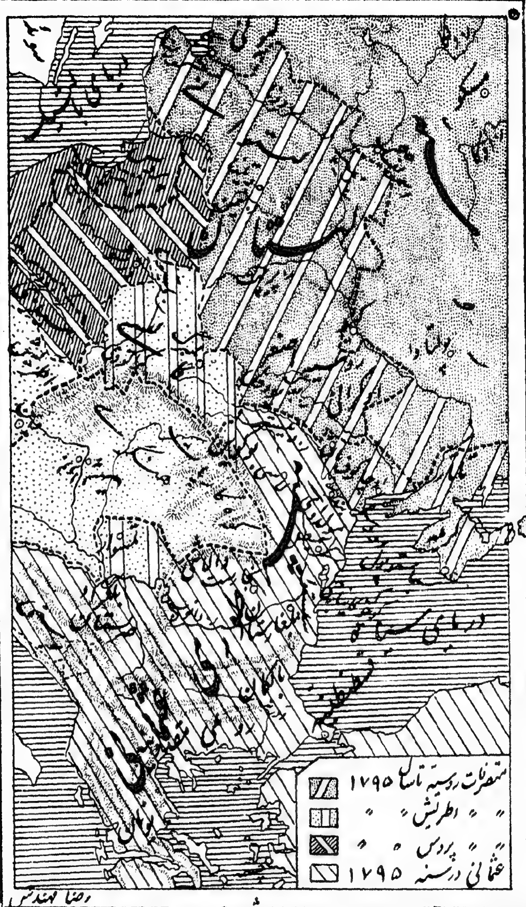
عثمانی بار دیگر باروسیه واطریش بجنگ مشغول شد (۱۷۸۷ـ۱۷۹۲) و مجدّداً شکست یافت . از سال ۱۷۸۲ ببعد ژوزف دوّم وکاترین دوّم نقشهٔ تجزیهٔ مملکت عثمانی را بتفصیل رسم کرده بودند امّا نظر بانعطاف توجه عموم دول‌بانقلاب کبیر فرانسه اجرای نقشه مزبور معوّق ماند .

جمهوری لهستان

دولت لهستان در پایان قرن چهاردهم در صحاری شمال شرقی اروپا تشکیل و از وجه تسمیه پولونی که بلغت اسلاو بمعنی دشت است معلوم میشود که وضع جغرافیائی آن کشور چیست . در ۱۳۸٦

(۱) - Kaïnardji

ولادیسلاس - ژاژلون (۱) مملکت لهستان یعنی اراضی اطراف رود ویستول که کرسی آن ورشو است و اراضی شرقی دوك نشین بزرگ لیتوانی بعبارة اخری ولایت نیمن وپریپت را که شهر عمدۀ آن ویلناست تحت اقتدار خویش آورد. اگرچه دوك نشین لیتوانی از حیث مساحت بزرگتر از کشور



– – – حدود روسیه و اطریش و لهستان و عثمانی درسال ۱۷۰۰

نقشه اروپای شرقی و تغییرات آن در قرن هیجدهم

اصلی پولونی بود معذلك اسم این قطعۀ اخیر برجمیع خاك لهستان اطلاق شد. این

---

(۱) – Vladislas Jagellon

دولت در قرن شانزدهم بفتوحات پرداخت و در قرن هیجدهم ولایات مفتوحهٔ او بدست سوئدی ها و روسها و عثمانیان افتاد معذلك در اواسط قرن هیجدهم حدود لهستان بقرار ذیل بود : درشمال بحر بالتیك ، درجنوب سلسلهٔ کارپات ورود دنیستر که حدّ فاصل این مملکت ازهنگری وعثمانی محسوب میشد ، ازجانب مشرق مسافت بعیدی درداخل روسیهٔ حالیه پیش میرفت واز رودهای دونا ودنیپرگذشته تقریباً با سمولنسك می پیوست . از سمت مغرب درطرف آلمان خط سرحدّ قراردادی او بمحاذات رود اودر پیش رفته باایالات سیلزی ، براندبورگ وپومرانی ملحق میشد. در واقع مملکت پروس درقسمت شمالی لهستان محصور بود .

این مملکت که سرحدّ طبیعی نداشت بمثابهٔ چهارراهی بود که ملل مختلفه درآنجا بیکدیگر تلاقی میکردند ، درمرکز لهستانی ها ودر مغرب (یعنی پروس لهستان) آلمانی ها ، درمشرق روسها و لیتوانی ها اکثریّت داشتند وقوم یهود در تمام نقاط ساکن بودند . مجموع اهل لهستان تقریباً هفده‌میلیون بود ، هرقومی مذهب خاصی داشت ، آلمانی‌ها پروتستان ، روسها اورتودکس ولهستانی ها ولیتوانیها کاتولیک بودند وفقط کاتولیک‌ها اکثریّت ونفوذکلمه داشتند . دراوایل قرن‌هیجدهم‌ازسال ۱۷۱۹ تا ۱۷۳۳ تصمیماتی گرفته شد که هرچه غیر کاتولیک بود از مشاغل دولتی بلکه از جمیع حقوق ملّی وسیاسی محروم شدند .

اوضاع جامعهٔ لهستانی دهقانان

جامعهٔ لهستانی مثل ملّت روس دوطبقه بود : نجبا و دهاقین . دهقانان مملوك و مطیع و منقاد نجبا بودند که بقول فردریك دوّم « مثل چهارپایان با آنها رفتار میکردند » بهرنوع سخره و بیگار که میخواستند رعیّت را محکوم میکردند ، تمام مالیاترا بررعایا تحمیل مینمودند وهیچ حقوقی برای آنان قائل نبودند ، رعایا هرگز ازطبقه وزیّ خود نمیتوانستند خارج شوند ؛ منزل آنان درکوخ‌های گلی بود ، همگی گدا و ژنده پوش ودارای کفشی ازپوست درخت بودند وچنانکه مورّخ انگلیس کوکس (۱)

(۱) - Coxe

نام که درسال ۱۷۷۸ ازآن مملکت میگذشت نوشته است : « فقیرتر و ستمدیده تر و بدبخت تر ازاین رعایا درعالم وجود ندارد » و قبل ازاین مورّخ هم فقر و فلاکت آن قوم درامثال سایر شده بود . درسال ۱۶۷۵ یکی ازنظار برّی[1] درعریضه‌ای که راجع بفقر اهالی حوزهٔ نظارت خود به لوی چهاردهم نوشته میگوید این مردم « ازممالیك ترکیّه و رعایای لهستان بدبخت ترند . »

نجبا نجبا مالك اراضی وطبقهٔ آزاد مملکت محسوب میشدند ، عدّه آنها بیك میلیون و نیم میرسید ، اگرچه اصولاً نجبا از یکدیگر امتیازی نداشتند لکن درعمل آنان را هم بسه دسته تقسیم میکردند : نجبای درجهٔ اولی (ماگنا)[2] ونجبای درجهٔ وسطی و نجبای درجهٔ ادنی .

ماگنا ها بیشتر در لیتوانی ساکن بودند و عدّهٔ آنها بسیصد دودمان میرسید ازجمله سه یاچهار خانواده مثل کزارتوریسکی[3] رادزی‌ویل[4] که ازنسل ژاژلونها بود وپوتوکی ولوبومیرسکی[5] مالك ایالات وسیعه بودند . رؤسای‌این خانواده‌ها صاحب قدرت پادشاهانه ودارای پایتخت وحکومت وعمّال وقشون مخصوص بودند . کزارتوریسکی‌ها مالك یازده قلعه وپانزده شهر بودند ولوبومیرسکی ها بیست و دو شهر داشتند ، قشون رادزی ویل بده هزار نفر بالغ میگردید .

نجبای متوسّط ازسی‌هزار خانوار بیش نبودند وهرکدام یك الی دو قریه در تصرّف داشتند امّا نجبای درجهٔ ادنی که شمارهٔ آنان بیك میلیون و سیصد هزار نفر میرسید جز عنوان و امتیاز نجابت و رخصت پوشیدن لباس آبی ونصب مهمیز بچکمهٔ خود چیزی نداشتند ، ما یملك آنها منحصر بشمشیری و اسبی وچند قطعه مزرعه بودکه بایستی خودشان شخصاً کشت وزرع نمایند ، گاهی فقر آنها بدرجه‌ای بودکه مهمیز را روی پاشنهٔ برهنه و بی کفش می‌بستند . راجع بکوچکی مزارع این نجبا گفته اندکه اگر سك آنها درمرکز ملکشان بنشیند دم او درمزرعه همسایه قرارخواهدگرفت . این طبقه نجبا نجابتشان بمعرض بیع و شری درمیآمد و هرکس

---

(۱) – Berry　(۲) – Magnats　(۳) – Czartoryski　(٤) – Radziwill
(۵) – Potocki　Lubomirski

وجهی بآنان میداد ومعاش آنها را تأمین میکرد خدمت اورا کمر می بستند .

روحانیون

روحانیّون طبقهٔ خاصی نبودند، کشیشان بزرگ را از خانواده‌های بزرگ انتخاب میکردند امّا عدّهٔ کثیری از کشیشان درجهٔ ادنی بودند که اطاعت از کشیشان بزرگ کرده و در نهایت سختی میزیستند، در حقیقت نسبت آنان بکشیشان بزرگ نسبت نجبای طبقه ادنی بود به ماگناها . طبقهٔ توانگران شهری وجود نداشت، در مملکت لهستان علاوه بر ورشو بیش از دو شهر بزرگ نشان نمیدادند : یکی دانزیك درساحل بحربالتیك ودیگر کراکوئی در سرحد اطریش . تجارت را بالتمام یهودیها در دست داشتند .

تشکیلات سیاسی شاه

اسم رسمی دولت لهستان جمهوری پولونی بود وپادشاهی بر این جمهوری حکمروائی داشت . ابتداء سلطنت موروثی بود امّا درقرن شانزدهم هنگام انقراض سلسلهٔ ژاژلون‌ها (۱۵۷۲) نجبا سلطنت را انتخابی کردند وچنانکه دیدیم نخستین پادشاهی که انتخاب شد یکی از پرنس های فرانسه برادر شارل نهم بود که بعد ها هانری سوّم شد .

اصولاً طرز انتخاب چنین بود که تمام نجبا مسلحاً و سوار اسب در میدان ُولا(۱) در مجاورت شهر ورشو جمع میشدند، در وسط میدان خندقی دایره وار حفر کرده بودند که نمایندگان طبقهٔ ماگنا وسایر نجبا در آنجا حضور می‌یافتند، این دایره را کولو(۲) میگفتند . در حضور این جمع مرکزی اسم نامزدهای سلطنت قرائت میشد و نجبا که بصفوف منظّم در خارج دایره حاضر بودند بصدای بلند انتخاب خودرا اظهار میکردند مثلاً درسال ۱۷۳۳ درمورد انتخاب استانیسلاس - لکزینسکی شصت هزار تن از نجبا اظهار رأی کردند .

در سال ۱۵۷۲ که دوك دانژو بسلطنت انتخاب میشد چون عدّهٔ رعایای پروتستان زیاد شده بود واهل لهستان درآنوقت آزادی مذهبی را بیش از زمانهای بعد محترم میشمردند مخصوصا از دوك دانژو (فرانسوی) تقاضا کردند که تعصّب

(۱) - Wola (۲) - Kolo

کاتولیکی را بکنار گذاشته و آزادی وجدانی و مذهبی رعایا را محترم شمارد. این نخستین دفعه بود که در انتخاب پادشاه شرطی وقرار دادی بسته میشد و بعد ها در هر انتخابی منتخبین با منتخب خود شرایطی میکردند واین ترتیب هم برای پادشاه وهم برای مملکت لهستان نتایج وخیمه داد زیرا که درهرمورد پادشاه مجبور بقبول شرایط وقیودی میشد وباین ترتیب روزبروز قدرت پادشاه محدودشد تاپس ازدوقرن بدرجهٔ صفر رسید. پادشاه هیچ حقّی در وضع قوانین واعلان جنگ وامضاء صلح وتجهیزقشون ووضع مالیات نداشت و تمام این اختیارات دردست مجلس دیت(۱) بود حتّی پادشاه نفوذی دروزراء وعمّال دولت هم نداشت زیرا که وزراء وعمّال مزبور مادام‌الحیات انتخاب میشدند. درواقع پادشاه عنوان و زینتی بیش نبود و چنانکه گفته اند پادشاه « تصویر و نقش بیروح وخادم ملّت بود. »

مجلس دیت

در ردیف پادشاه دو مجلس بود یکی سنا دارای ۱۴۰ عضو که پادشاه ازمیان ماگناها ووجوه واعیان بزرگ مملکت انتخاب میکرد، دیگر مجلس نوُنس که از وکلاء نجبای درجهٔ وسطی و درجهٔ ادنی تشکیل میشد. اعضای این مجلس که ۱۷۰ نفر بودند هردو سال یکبار در انجمنهای محلّی موسوم به دیه تین(۲) انتخاب میگشتند وهریك اعتبار نامه‌ای دردست داشتند که پس از انقضای مدّت بایستی خلاصهٔ اعمال و خدمات خود را راپرت بدهند.

مجلس سنا و مجلس نوُنس هر دو سال یکبار مدّت شش هفته انجمن کرده و مشترکاً در مهام مملکت شور مینمودند و این اجتماع آنها را دیت مینامیدند. پادشاه بمعاونت یکنفر نایب که از طرف دیت انتخاب میشد برآنها ریاست میکرد ولی جزتصویب قوانین وآراء صادره حقّی نداشت. جلسات دیت علنی بود وتماشاچیان آزادانه داخل مجلس شده و در ردیف سناتور ها یا نوُنس ها مینشستند.

در اواسط قرن هفدهم (۱۶۵۲) رسم براین جاری گردید که مصوّبات دیت بایستی باتّفاق آراء باشد. مخالفت یك‌فرد برای منع یالغو قوانین کافی بود، وقتیکه

(۱) - Diète (۲) - diettines

یکی از نمایندگان مخالفت خود را اظهار داشته و از حقّ وِتو (۱) استفاده میکرد مجلس پراکنده میگشت ودیگر نمیتوانست کاری بکند، دراینوقت میگفتند که مجلس گسیخته شد. از ۱۶۵۲ تا ۱۷۶۴ از پنجاه و پنج دیت که تشکیل یافت ۴۸ مجلس آن گسیخته گردید وفقط هفت مجلس بانتهای مدّت رسید. با این ترتیب طبعاً حکومت و ادارهٔ مملکت محال بود. پس قرار گذاشتند که هنگام گسیختگی دیت نجبا انجمن اتّحادیه تشکیل بدهند. دراین هیئت حقّ وِتو درکار نبود وا کثرّیت نمایندگان کار را قطع میکرد.

لشکر

اصولاً مقرّر بود که مملکت دارای لشکر باشد امّا درعمل از آنجائیکه دیت میترسید که پادشاه لشکری قوی تشکیل داده و تسلّطی بیابد در ۱۷۱۷ مقرّر داشت که قشون مملکت پولونی از ۱۸،۰۰۰ نفر و قشون دوك نشین بزرگ از ۶،۰۰۰ تجاوز نکند. بعلاوه دو نفر فرمانده عالی لشکری موسوم به هتمان(۲) از طرف دیت مادام العمر انتخاب میشد که بهیچوجه جز مجلس مقامی را مافوق خود نمیشناخت. نجبا فقط همّشان منحصر بصاحبمنصب شدن بود و سعی بسیار در اینطریق میکردند چنانکه در بعضی افواج بهر سه نفر سرباز یکنفر صاحبمنصب میافتاد. مخصوصاً نجباطالب خدمت سوارهنظام بودند ودر نتیجه پیاده نظام عبارت بود ازعدّهٔ قلیلی رعایای فقیر وبینوا یاجمعی ازاتباع خارجه که بوسیلهٔ دلاّلان وجارچیان از ماوراء سرحدّات استخدام میشدند. توپخانه بیش از ۱۰۰ نفر عضو نداشت و رئیس این صنف که ارباب بزرگ باو میگفتند جوانی پانزده ساله بود. در قور خانه و جبا خانه اگر مسافری تفتیش میکرد میدید جز چند توپ کهنهٔ صد سالهٔ زنگ زده موجود نیست که چوب و چرخ آنها را هم مستحفظین بجای هیزم سوزانیده اند. امید لهستان درموقع هجوم دشمن فقط بنهضت عمومی نجبا بود که آنهم خیال باطلی محسوب میگردید.

---

(۱) – veto (۲) – hetmanns

لهستان و همسایگانش

با این تشکیلات البتّه لهستان محکوم باضمحلال بود. در قرن هفدهم وابتدای قرن هیجدهم چهار مرتبه همسایگان او مثل سوئد وپروس و اطریش وروسیه تصمیم گرفتند که این دولت ضعیف را تجزیه کنند.

بنا برقول فردریك گیوم پادشاه پروس در ۱۷۲۱ دولی که بیش از همه تقسیم این « نان شیرینی » را تقاضا داشتند روسیه و پروس بودند. روسها محض نزدیك شدن باروپا و پروسی‌ها برای توحید ممالك خود ودوختن پروس لهستانی به‌پروس و براندبورك که در دو جانب او واقع بودند.

برای امکان تجزیه بایستی لهستان بهمین حال هرج ومرج مانده وهیچ قوّه‌ای در نجات او سعی نکند. امّا در همین اوقات جمعی از ما گنا ها که احساس خطر کرده بودند بفکر افتادند که تغییری درتشکیلات مملکتی بدهند و وطن را خلاص کنند. کاترین وفردریك چون از این مقصود مستحضرشدند بعداز وفات اگوست سوّم (اکتبر ۱۷۶۳) با یکدیگر قرار دادی بستند که نگذارند هیچ اصلاحی و تغییری در اوضاع لهستان وارد شود (۱۱ آوریل ۱۷۶٤). همچنین مقرّر داشتند که تاج سلطنت لهستان را بیکی‌ازنجبای جوان لهستانی که ازمقرّبان کاترین ملکهٔ روسیه و موسوم به استانیسلاس پونیاتوسکی بود تفویض کنند، ملکه این شخص را خدمتگزار مطیع و آلت سیاسی خوبی میدانست. برای اجرای مقصود کاترین چند فوج بداخلهٔ لهستان راند که تا ورشو پیش رفتند (مه ۱۷۶٤) وباین ترتیب جوان مشارٌالیه بسلطنت انتخاب گردید (۷ سپتامبر ۱۷۶٤).

روسها در لهستان

استانیسلاس پونیاتوْسکی هرچند دست نشاندهٔ کاترین بود لکن ازاقربای خانوادهٔ بزرگ کزار توریسکی‌محسوب میشد. پس این طبقه نجبای لهستانی را از تعقیبِ اصلاحاتی که شروع کرده بودند منع نکرد. نخستین اصلاح این بود که حقّ اعتراض یا وِتو را از نمایندگان دیت سلب نموده وعمّال دولت را مسئول پادشاه قرار دهند. امّا حزب

وطنخواهان با این اصلاح مخالفت ورزیدند زیرا که نمیخواستند پادشاه جدید که دست نشاندهٔ ملکهٔ روس است صاحب قدرتی بشود . با اینکه دولت اطریش که از عمق قضایا استحضار داشت کوشید که دولت فرانسه را ازحقایق مستحضر سازد لکن وزراء این دولت مخصوصاً شوازُل مقصود را نفهمیده فقط بعنوان مخالفت با روسیه حزب وطنخواه لهستان را تقویت و در جلوگیری اصلاحات تشویق کردند ، شوازُل جدّ بلیغ نمود که محض شکست سیاست روسیه طبقات قدیمهٔ لهستان بهمان حال بماند ونداسنت که این لطمه‌ای است بوحدت واستقلال این مملکت . معذالك نجبای لهستان انجمن اتّحاد تشکیل داده واصول اصلاحات را گذرانیده و مستقر نمودند .

پس کاترین و فردریك دوّم بعنوان حفظ ودفاع ملل متنوّعه لهستان از قبیل ارتودوکس ها و پروتستان ها دخالت کردند و گفتند باید قوانینی که حقوق ملل متنوعه را پایمال میسازد ملغی گردد ومجدّداً قشون روس وارد لهستان شد و بقول فردریك که به وُلتر مینویسد « حجّت وبرهان با تّفاق توپ وسرنیزه وارد آن مملکت شد » در تحت نظر این قشون انتخابات مجلس دیت انجام یافت . سفیر روس کنت رپ نین (۱) که مردی خشن و تند خوی بود و چنان با لهستانی‌ها رفتار میکرد که گوئی رعیّت روس هستند . ازجمیع وکلای نوْنس طوعاً وکرهاً التزام گرفت که در موقع تشکیل مجلس کاملاً مطیع ارادهٔ کاترین دوّم باشند .

امّا سولتکی (۲) کشیش بزرگ کراکوئی که مرکز دینی لهستان بود با کمال جرئت برخاست وبمداخلات اجنبی اعتراض نموده پیشنهاد کرد که تقاضای کاترین و فردریك را رد کنند . سفیر روس اورا با چند وکیل دیگر دستگیر کرده بانظامیان روس تحت الحفظ از لهستان خارج و به سمولنسك تبعید نمود .

جمعی کثیر از سناتور ها و نوْنس ها از دیت خارج شدند . سفیر روس حکم داد که باقی نمایندگان باید قوانین راجعه بملل متنوّعه‌را ملغی ساخته واصلاحات اساسی

(۱) — Repnine (۲) — Soltyk

را نقض نموده وحق اعتراض یعنی لیبروم و تو[1] را مجدداً مستقر سازند. رپ نین سفیر روس این حق اعتراض را (پیرایهٔ قانون اساسی) می نامید عاقبت نمایندگان ازبیم جان ومال اطاعت کردند (۲٤ فوریه ۱۷٦۸).

اتحادیهٔ بار

وقایع سابق الذکر ازهرحیث موجب رضایت حزب وطن خواه شد امّا الغاء قوانین راجعه بملل غیر کاتولیک ورضایت آمرانهٔ اجنبیان درامور لهستان غرورملّی را برانگیخت ودرشهر بار قرب سرحدّ اطریش جمعیّتی بنام حفظ دین وآزادی تشکیل شد (اول مارس ۱۷٦۸). مقصود این جمعیّت تجدید وضع قوانین منسوخه و خلع استانیسلاس پونیا توسکی بود لکن در همان اوقات در ایالت اوکرانی روسیّه ارتدوکس ها نهضت کردند و میان این دو طایفه جنگ داخلی شدید وخونریزی فوق العاده درگرفت و پنجاه هزار وبقولی دویست هزار نفر عرضهٔ هلاك شد و روسیّه هم بنام حفظ پادشاه وتدمیر شورشیان (مقصود جمعیّت بار بود) قشون به لهستان فرستاد.

جنگ عثمانی و روسیه

در ایّام هجوم قشون روس بجنوب لهستان جمعی از اهالی از سرحدّ گذشته بشهر بالتا[2] که در قلمرو عثمانی بود پناه بردند. روسها آنان را تعاقب کردند وگروهي ازمسلمانان را بخاك هلاك افكندند (سپتامبر ۱۷٦۸). از آنجائیکه شوازُل صدر اعظم فرانسه میخواست هرقسم هست دولت عثمانی را هم وارد جنگ کرده وباین وسیله شاید لهستان را نجات ببخشد دراین موقع سفیر فرانسه را دراسلامبول که کنت دو ورژن نام داشت و بعدها بوزارت لوی شانزدهم نایل شد واداشت که سلطان عثمانی را بهیجان آورده واداًر باعلان جنگ کند (٦ اکتبر ۱۷٦۸).

قشون ترك

ورژن در باب فوایدی که از دخول عثمانی بجنگ تصوّر میکرد چندان بخطا نمیرفت امّا امید فتح هم از آنها نداشت چنانکه به شوازُل نوشته است «من عثمانیها را مسلّح میکنم امّا شکست خواهند خورد»

---

(۱) - liberum veto (۲) - Balta

سلطان عثمانی مصطفی ثالث که مردی هوشیار وکار آگاه بود و اوست که خیال حفر کانال سویز راداشت باوجودکمال سعی و کوشش از عهدهٔ تنسیق و تنظیم قشون برّا کننده و بحریّهٔ ازهم گسیختهٔ عثمانی برنیامد. پیاده نظام ینیچری که درسوابق ایّام محلّ رعب و بیم دول بود در این موقع بیك قشون چریکی مبدّل شده بود که افراد آن در خانه ها بمیل خود زندگانی کرده وجز در وقت پرداخت حقوق روی سربازخانه را نمیدیدند. بهیچوجه انتظام و اطاعتی درمیان نبود، افراد پیاده بنام مساوات اسلام اخطار میکردند که صاحبمنصبان هم باید مثل پیادگان باشند و حقّ سوار بودن ندارند. طرز اسلحه بسیار کهنه بود حتّی سر نیزه هم بر سر تفنگ نداشتند. صاحبمنصب فرانسوی بارون دوتوت(۱) که مأمور تنظیم قشون ترك بود در یادداشتهای خود چنین مینویسد: در موقع پاك کردن توپها توپچیان چون دیدند که آلت پاك کردن توپ را از موی خوك ساخته اند نظر بنجاست این حیوان در دین اسلام همگی بهیجان آمده و نزدیك بود شورش برپا کنند. بیکی از پاشایان گفتند که محلّ آتشبار توپخانه را تغییر بدهد تا دشمن از عبور تنگه منع و دفع شود امّا او توپها را بحال خود گذاشت و گفت « اگر خدا بخواهد درهمین حال هم گلولهٔما بدشمن خواهد رسید وازتغییر وضع توپها نتیجه حاصل نخواهد شد » دربحریّه هم نظر بارتفاع جهازات استقراری نبود و بسهولت سفاین غرق میشدند همه کس علّت را میدانست و لااقل میتوانستند که در جهازات جدید این عیب را رفع کنند امّا این اصلاح ممکن نشد زیرا که عملجات میگفتند اگر کشتی را کوتاه بسازیم باید از بزرگی و بلندی عمّامه هم کاسته شود تا شخص بسهولت عبور و مرور کنند و این امکان پذیر نیست و برخلاف رسم قدیم است فردریك راجع بعثمانیان گوید « کوری چند از جمعی احول شکست خوردند. »

جنگ

شوازُل برای انجام مقاصد خود و حفظ متّحدین لهستانی گروهی ازصاحبمنصبان فرانسه را بریاست دوموریه(۲) اعزام

(۱) – baron de Tott　　(۲) – Dumouriez

داشت (۱۷۷۱) روسها با جلادت هرچه تمامتر مقام حمله گرفتند و از خشکی ودریا بعثمانی روی‌آور شدند در خشکی قشون‌کاترین آزوف‌وینگی قلعه وشبه‌جزیرهٔ کریمه‌را متصرّف گردیده وبایالات رومن وارد شده تا بخارست پیش رانده پس از تسخیر اسمعیل از رود دانوب گذشتند (۱۸ ژوبه ۱۸۷۰).

در دریا سفاین روس از بحر بالتیك گذشته در انگلستان تجدید آذوقه‌جنگی کرده وارد دریای مدیترانه شد رئیس این سفاین الکسیس‌اورلوف(۱) مینویسد : « اگر حریف غیرعثمانیان بود کارما خیلی طول نمیکشید » لکن عثمانیها هیچ قدمی برای جلوگیری برنداشتند چنانکه قشون بحری روس بساحل یونان رسید وچون پیشتر اهل پلوپونز یونان را روسها تحریك کرده بودند دراین موقع شوریدند ، این نخستین جنبش‌ملل عیسوی قلمرو دولت عثمانی بود که درقرن‌نوزدهم منجربتجزیهٔ آن دولت بزرگ شد . امّا شورش یونانیان بزودی خاموش‌گردید ، اورلوف روسی نتوانست از شورشیان حمایت کافی بنماید ، عثمانیان بسختی وقساوت هرچه تمامتر با انقلابیّون رفتار کردند ، سفاین روس ببحریّهٔ عثمانی درسواحل آسیای صغیر مصادف شد و در حوالی ازمیر (خلیج چشمه) جنگی سخت افتاد .

جنگ چشمه

اگرچه بحریّهٔ عثمانی ۵۰ کشتی جنگی و بحریّهٔ روس مرکّب از ۲۰ جهاز بیشتر نبود معذلك عثمانیها باقصی نقطهٔ خلیج گریختند . درشب هفتم تاهشتم ژوبه ۱۷۷۰ ساعت دوبعد ازنصف شب روس‌ها دو کشتی نفت انداز پرازمواد محترقه تهیّه دیدند ، این قبیل کشتی درآن عصر که جهازات را ازچوب میساختند حکم توربیل اندازهای امروز را داشت ، توپخانهٔ روس هم مشغول باریدن گلوله و بمب شدند چیزی نگذشت که بحریّهٔ عثمانی مثل تنوری گداخته شد که سفاین یکی پس از دیگری در آن مشتعل میگشتند و چون سفاین عثمانی تنگ بهم چسبیده بودند تاصبح از ۵۰ کشتی ده‌عدد برروی آب باقی ماند . قریب نه هزارنفر هلاك شد ، بعد ازاین واقعه ممکن بود که روسها بقسطنطنیّه حمله

(۱) — Alexis Orloff

ببرند امّا اورلوف با وجود اصرار امیرالبحر انگلیسی الفینستون[1] مدّتی بتردید گذرانید، در این مدّت توت[2] مجال یافته سواحل بوسفور را مستحکم ساخت و حملهٔ باسلامبول را محال نمود.

فردریك و تقسیم لهستان

شکست پی درپی عثمانی که بفاصلهٔ ده روز درچشمه و اسمعیل مغلوب گشتند دول را برای تجزیهٔ لهستان مصمّم ساخت.

غلبهٔ قشون روس و تسلّط بر ایالات رومانی (مولداوی و والاشی) ماری ترز و پسرش ژوزف دوّم را سخت باضطراب آورد. ژوزف میخواست تمام سواحل رود دانوب جزء اطریش باشد و سرحدّ امپراطوری ببحر سیاه برسد و تسلّط روسها بررومانی مانع انجاح مقصود او بود.

پس ماری ترز و ژوزف دوّم خود را بعثمانی نزدیك کرده وطرح عهدنامه ریختند که روس را اگرچه بجنگ هم باشد مجبور بتخلیهٔ ممالك متصرّفه نمایند (ژویه ۱۷۷۱).

این نزدیکی اطریش بعثمانی فردریك دوّم را بسیار بوحشت انداخت زیرا که بی اندازه مایل بصلح بود و میترسید بواسطهٔ عهدی که با کاترین دوّم در ۱۷۶۴ بسته است مجبور شود وارد جنگ بزرگی گردد.

اضطراب دیگر فردریك از این راه بود که مبادا روسها و اطریشی ها با هم ساخته وعثمانی را میان خود قسمت کنند وقوای همسایگان پروس بدرجات افزوده شود وپروس بهمان حال بماند و رشتهٔ تعادل دول بضرر او گسیخته گردد. تنها راه دفع این خطر آن بود که روسیّه واطریش خسارت جنگ خود را از طریق تقسیم لهستان بدست بیاورند وباین ترتیب نظر بهمسایگی پروس بالهستان سهمی هم باو برسد.

فردریك این پیشنهاد را اوّل بوسیلهٔ برادرخود هانری دوپروس بملکهٔ روسیّه کرد و بعد جهد بسیار نمود که ماری ترز را هم بقبول آن وادارد. چون این کلام بگوش ماری ترز رسید حس شرافت وغیرت ذاتی او بهیجان آمد و گفت من حاضر نیستم « شریك جنایت آن دو عفریت شوم » و مینویسد: « من این سیاست را نمی فهمم که چون دو دولت بحکم زورمندی خود درصدد خفه کردن دولت بدبخت

(۱) – Elphinstone (۲) – Tott

بیگناهی برآمدند دولت ثالثی هم بنام احتیاط آتیه ورعایت شئون حالیهٔ خود ازآن دو دولت ظالم تقلید نموده مرتکب همان ظلم شود » ومکرّر میگفت من مصمّم هستم که شرافت خود و « احترامات اروپا » را برباد ندهم .

لکن ژوزف دوّم طرفدار پیشنهاد فردریك شد ، ژوزف که باندازهٔ مادر خود ندامت وجدانی وشرم و عزّت نفس نداشت میخواست تامیتواند نفع ببرد ، کیسه را پر کنند ، پس رفته‌رفته مادر را موافق کرد . نخست بااصل تقسیم لهستان اورا همراه نمود و گفت ممکن است دراین حیص و بیص ایالت سیلزی هم بما برگردد زیرا که پادشاه پروس هرگاه دولت اطریش مانع تجزیهٔ لهستان نشود حاضر خواهد بود که سیلزی را پس بدهد پس این پیشنهاد را بفردریك هم عرضه کردند ، چون فردریك ازسفیر اطریش این کلام را شنید جستنی کرد وگفت : « خیر آقا من قبول ندارم پایم مبتلا بنقرس است اگر مغزم هم نقرس میداشت شاید این پیشنهادات در من تأثیری میکرد . من در باب لهستان صحبت میکنم و شما از ممالك خود من سخن بمیان میآورید ! »

پس از تردید بسیار و « نوحه سرائی » بیشمار عاقبت در ۱۹ فوریه ۱۷۷۲ ماری ترز مصمّم شد وچنین گفت : «باید تدبیر وحسن عمل بخرج داد وبرای سود مختصر نام نیك را نباید برباد داد ودرپیشگاه عدل الهی وانسانیّت خویشتن را نباید شرمسار و محکوم کرد » مقصودش از این عبارت خوش ظاهر این بود که نام نیك وعدالت را نباید برای سود جزئی ازدست داد مگر اینکه فایدهٔ هنگفتی عاید شود آن وقت جایز است .

معذلك قلباً هم ماری ترز ازشرکت دراین امر نادم بود و میگفت « شرم‌دارم که بعدازاین واقعه روی خودرا بمردم بنمایم . » وبه پسر خود نوشته‌است : «دراین مسئله که حقّانیّت اظهرمن‌الشّمس است من بقدری نادم ومضطربم که هیچگاه در عمر نظیر آنرا ندیده‌ام . . . . آیا در معامله‌ای که شرافت خودرا درمقابل مقداری خاك لهستان برباد میدهیم چه سرمشقی بآیندگان خواهیم داد ! » امّا فردریك دوّم

بهیچوجه نظیر این دغدغه و اضطراب خاطر را احساس ننمود و به پرنس هانری ازروی استهزاء چنین نوشت: « این اقدام موجب اتّحادمذاهب سه گانه کاتولیك و ارتودوکس وکالوینیست خواهدشد زیرا که آن مذاهب مختلفه درسرزمین لهستان تلاقی نموده و توحید می یابند و این اتّحاد مذهبی و تصالح عمومی اگر اسباب نجات روح ما نشود البتّه منجر بخیر و سعادت ممالك ما خواهد گردید . »

اوّلین قرارداد تقسیم

قرارداد تقسیم درسن پطرزبورگ بتاریخ ۲۷ ژویه ۱۷۷۲ بامضاء رسید ، تقسیم کنندگان « بنام مقدّس اقانیم ثلاثه. . . . و محض حفظ مملکت لهستان ازفساد و انحلال کلّی » بترتیب ذیل کشور لهستان‌را میان خود بخش نمودند : ماری‌ترز کنت‌نشین زیپس وگالیسیرا با ۲٬٦۰۰٬۰۰۰ سکنه و فردریك دوّم پروس لهستان‌را باستثناء دانزیك وتورن با ۷۰۰٬۰۰۰ جمعیّت وکاترین دوّم قسمتی از لیتوانی واقعهٔ درساحل رود دونا و دنیپر را با ۱٬٦۰۰٬۰۰۰ سکنه تصرّف کردند .

متّحدین دیت لهستان را مجبور بتصویب این قرارداد نمودند ، مجلس مزبور یکسال مقاومت کرد ، عاقبت قشون روس و پروس و اطریش جمیع ایالات را فرو گرفت و مجلس را در ورشو بمحاصره افکند . شاه و دیت ناچار قرارداد را امضا کردند و متعهّد شدند که طرز حکومت و تشکیلات سیاسی لهستان را کماکان باقی گذارند بموجب همین مادّهٔ اخیر بیست سال بعد دول متّحده بهانه پیدا کرده جنایت را کاملاً بانجام رسانیده و لهستان را بالقطع تقسیم نمودند .

صلح قینارجی

چون کار لهستان باین منوال خاتمه یافت بعثمانی عطف توجّه کردند ، قشون روس ازدانوب گذشته ودرخاك بلغار ترکتازی می نمود . اطریش دراین موقع بعنوان میانجی وارد عرصه شد ، روس وعثمانی در شهر کوچك قینارجی در حوالی سیلیستری (بلغارستان) صلح کردند (۲۱ ژویه ۱۷۷٤) . روسیّه از جمیع اراضی متصرّفی خود صرف نظر نمود باستثنای آزوف . شبه جزیرهٔ کریمه از امپراطوری عثمانی مجزّی و مستقل گردید و سلطان متعهّد

شد که همواره در حفظ عیسویان و صیانت کلیساها بذل مساعدت نماید و اقدامات دولت روسیّه را که در حقّ سکنهٔ ارتودوکس ایالات رومانی یا در باره کلیسای یونانی بعمل میآورد بحسن قبول استقبال کند. این مقرّرات اخیره که تحت مادّه ۷ و ۸ مندرج شد اهمیّت فوق العاده درسیاست اروپای شرقی داشت. درنظر اقوام مسیحی خاك عثمانی که ازقرن شانزدهم ببعد مملوك مسلمانان محسوب میشدند دولت روسیّه حامی طبیعی ومنجی آینده بشمار آمد. همگی روی نیاز بسمت روسیّه کردند وامید بآن دولت بستند. بموجب قرارداد قینارجی روسیّه مکرّر در سیاست عثمانی دخالت کرد و از این تاریخ نفوذ آن دولت در بالکان شروع شد و در قرن نوزدهم آثار غریب از آن ظاهر گردید.

امّا اطریش حقّ میانجی گری خودرا بطریق ذیل از سلطان عثمانی دریافت کرد و ناحیهٔ بوکوین را که جزء ایالات رومانی و در جنوب گالیسی واقع است متصرّف شد و بدون انداختن یك توپ بیش از سایر دول باو رسید.

طرح ریزی تجزیهٔ عثمانی

بعقیدهٔ کاترین دوّم قرارداد قینارجی بمنزلهٔ تنفّس و توقّفی بود که روسیّه درسیر خود بجانب دریای سیاه وبسفور مینمود. باعتقادژوزف دوّم موضوع ناحیهٔ بوکوین چون در متن قرارداد قینارجی قیدنشده وباصطلاح درضمن عقدخارجی صورت گرفته عثمانیان حتّی الامکان در عمل آنرا باطریش وا گذار نخواهند کرد و این تعلّل عثمانیان را میخواست بهانه ساخته «بلگراد وقسمتی ازایالت بوسنی را در جیب خود جای دهد.» این اشتراك منافع کاترین و ژوزف را بهم نزدیك کرد.

پس از ملاقات درسن پطرزبورگ ۱۷۸۰ سلاطین مذکور در آوریل و مه ۱۷۸۱ عقد اتّحاد بسته و بنا بر اصطلاح خودشان «قرار داد بزرگ یونانی» یعنی طرح تجزیهٔ عثمانی رامنعقد ساختند. بنابر این قرارداد متصرّفات عثمانی در ساحل دنیستر بروسیّه تعلّق میگرفت بعلاوه یکی دو جزیره دردریای مجمع الجزایر واطریش هم تمام ممالکی که شصت سال قبل بموجب عهدنامهٔ پوجاروات (۱۷۱۸)

باومتعلّق شده بود بتصرّف میاوردیعنی قسمتی ازوالاشی تا آلوتا درساحل ایمن رود دانوب - بلگراد وشمال صربستان وبوسنی - ونیزمقرّر شد که مولداوی و والاشی را مملکت خاصّی قرار داده و تحت حمایت اطریش بگذارند (این مملکت جدید درست مطابق خاك رومانی در ۱۹۱٤ بود) باقی ممالك عثمانی از قبیل بلغارستان وروملی ومقدونیّه و یونان مملکتی میشد که پایتختش اسلامبول بود وتحت الحمایهٔ روسیّه میگردید و قرار گذاشتند که دول فرانسه و انگلیس و اسپانیا هم هر قسم بخواهند متصرّفات عثمانی را درآسیا و افریقا فیمابین خود منقسم سازند و ظاهراً بنا بود مصر نصیب فرانسه شود .

این طرح بمقام عمل نیامد ، ورژن بربعضی ازین مقررات استحضار یافت و وزیر لوی شانزدهم را واداشت که در مصالحهٔ با انگلستان شتاب نمایند تا هر چه زودتر فرانسه از جنگ امریکا آسوده شده و در صورت لزوم بتواند امپراطوری عثمانی را در مقابل تطاول روس و اطریش حفظ کنند . معذلك کاترین از خیال خود منصرف نمیشد ، درسال ۱۷۸۷ شبه‌جزیرهٔ کریمه را بروسیّه ملحق ساخت . در مسافرت پر هیاهو و پر غوغائی کاترین بایالات جنوبی روسیّه کرد و تا سباستوپول پیش آمد طاق نصرت‌هائی که در معبر او برافراشتند که در روی آنها عبارت « طریق مملکت بیزانس » نقش شده بود (اشاره بدولت قدیم بیزانس است که روسیّه میخواست مجدداً در عثمانی قائم ساخته و خود سرپرست آن گردد) کاترین درین سفر مجدداً با ژوزف دوّم ملاقات کرد .

جنگ دوّم عثمانی

عثمانیها درمقابل این تظاهرات خشم‌انگیز اعلان جنگ دادند (۱٦ اوت ۱۷۸۷) . ابتداء در چند محل برقشون اطریش غالب شدند خاصه در ظاهر شهر بلگراد و ترکها از دانوب عبور کرده در ایالت تمسوار ترکتازی نمودند (او ـ سپتامبر ۱۷۸۸) لکن روسها درمصبّ رود بوگ دردریای سیاه بحریهٔ عثمانی را درهم شکسته وبحمله حصن حصین اوتچاکف را تسخیر نمودند (۱۷ دسامبر ۱۷۸۸) . بعد از چندی اطریشی ها

انتقام خود را گرفته بلگراد را متصرّف شدند (اکتبر ۱۷۹۰). روسها بوکارست وسوورف [۱] را مسخّر ساخته بیك حمله شهر اسمعیل را گرفته بیست وشش هزار نفر از قشون عثمانی را کشته ومعبر رود دانوب را باختیار خود آوردند.

این فتوحات برای روس و اطریش چندان مفید نیفتاد زیرا که انگلستان و پروس را بهم نزدیك کرد. پروس مثل همیشه از توسعه و ترقّی ممالك همجوار بیم داشت بلکه بر همسایگان حسد میبرد. این دو دولت پادشاه سوئد گوستاو سوّم را تحریك کردند که بایالت فنلاند روسیّه هجوم کرد ونزدیك شد که سن‌پطرزبورك را بچنك آورد (ژویه ۱۷۸۸) وپروس هم ملّیون لهستان را بر ضدّ روسیّه بهیجان آورد و حسّ ملّی آنان را تحریك نمود.

امّا انقلاب فرانسه که در این هنگام مشتعل شد تمام نقشه ها وقرار دادها را بهم زد. گوستاو سوّم برای اینکه از جنگ فارغ شده وبتواند بکمك لوی شانزدهم بیاید با روسیّه صلح کرد (او ۱۷۹۰). اطریش هم که از رفتار دولت پروس وشورش رعایای بلژیك بیمناك شده بود باعثمانی درسیستووا [۲] صلح نمود (٤ او ۱۷۹۱) علّت هیجان اهالی بلژیك تغییرات وبدعتهائی که ژوزف دوّم در آن مملکت معمول داشت [۳]. کاترین هم در ژاسّی باعثمانی مصالحه نمود (۹ ژانویه ۱۷۹۲) وبتصرّف قلعهٔ اوچاکف اکتفا کرده تمام همّت خود را بجانب اوضاع لهستان معطوف ساخت و درنتیجه اراضی و نواحی وسیعه نصیب او گردید.

دوّمین تقسیم لهستان

تجزیهٔ سال ۱۷۷۲ اکثر نجبای لهستان را آگاه ساخت که باید تشکیلات مملکت عوض شود و مجلس دیت محض اجرای این قبیل تغییرات اساسی در سنهٔ ۱۷۸۸ خود را مجلس مؤسّسان معرّفی کرد. فردریك گیوم ثانی جانشین فردریك دوّم هم این منظور را تقویت نمود و دیت را نوید داد که اگر لازم باشد قشون پروس را برای حفظ اصلاح طلبان بلهستان خواهد فرستاد. بعد از دو سال کوشش دیت در ۱۷۹۱

---

(۱) - Souvorof (۲) - Sistova

(۳) - بصفحه ۱٤٥ رجوع شود

قانون اساسی را بانجام رسانید ودولت لهستان را حکومت مطلقه موروثی ومتمرکز ساخت و علّت العلل ضعف و ناتوانی را که حق اعتراض یالیبروم ـ وتوی نمایندگان بود ملغی ساخته ومقدّمات تدارك شصت هزار لشکر را فراهم گردانید.

کاترین معترض شد و بموجب قرار داد ۱۷۷۲ بخاك لهستان لشکر کشید، چون اهل لهستان بفردریك گیوم متوسّل شدند پادشاه پروس با کاترین اظهار موافقت نمود زیرا که ازاهل لهستان رشوه وتقدیمی که انتظار داشت دریافت نکرده بود. مقصودش ازابرازهمراهی ومساعدت درسابق این بود که مجّاناً صاحب اراضی مصبّ رود ویستول وقلعهٔ دانزیك شود امّا دیت تقاضای او را رسماً ردکرد (۲۳ مه ۱۷۹۱).

لهستانی‌ها از دوجانب باقشون روس وپروس مواجه شدند وجمعی ازهموطنانشان که از روی جهالت خود را طرفدار آزادی مشئوم و بی‌اساس سابق معرفی میکردند بمهاجمین کمك کرده و برای احیاء طرز حکومت قدیم اتّحادیهٔ تارگوویتز[1] را تشکیل دادند (مه ۱۷۹۲). درنتیجه چون سال ۱۷۹۳ فرا رسید بار دیگر لهستان میان روس وپروس تقسیم شد، تورن ودانزیك بپروس رسید و قسمت اعظم ایالات لیتوانی نصیب روسیّه گردید.

برای اینکه تقسیم دوّم را نیز صورت قانونی بدهند روسیّه و پروس اتّحادیهٔ تارگوویتز را مجبور بتصدیق و امضای تقسیم نامه کردند و مجلس دیت مرکّب از نمایندگان این فرقه تشکیل شد. نمایندگان ازاین تکلیف مالایطاق بدهشت افتادند، سربازان روس مجلس را محاصره کردند و توپها را بجانب محل جلسه استوار نمودند معذلك نمایندگان بیست روز تمام مقاومت ورزیدند. محاصرین راه آذوقه را بر وکلا بسته وآنها را درفشار گرسنگی افکندند، عاقبت درشب ۱۳ ژوئیه بمب‌اندازان روس بمجلس هجوم آوردند ویکی از صاحب‌منصبان فریادزد: « آیا دیت قرارداد را امضا میکنند یانه؟ » هیچکس جواب‌نداد. روسها این سکوت‌را موجب‌رضاشمردند.

(۱) _ Torgovitz

سوّمین تقسیم لهستان

چند ماه بعد وطنخواهان درکرا کوی شورش کرده و اسلحه برداشتند (۲۴ مارس ۱۷۹۴) . دراین دفعه دهقانان بحمایت اشراف و نجبا برخاستند و داسهای زراعتی را برداشته بدشمن روی آوردند. رئیس شورشیان کوسیوسکو (۱) بود از صاحبمنصبانی که درامریکا با اتفاق لافایت فرانسوی داد شجاعت داده وشهرت بزرك یافته بود. سه لشکر از روسیّه وپروس واطریش بر لهستان هجوم آورد. جنگ سه ماه دوام یافت وعاقبت کوسیوسکو در ماسیجویتز(۲) شکست سختی خورد (۱۰ اکتبر ۱۸۹٤) چون روسها بسرداری سووروف قصبهٔ پراگا را در نزدیکی ورشو بحمله گرفتند ودوازده هزار نفر را بقتل رسانیدند جنگ خاموش شد (٤ نوامبر ۱۷۹٤) .

در اینوقت بار سوّم لهستان تجزیه شد و سر تا سر آن مملکت میان سه دولت مزبور تقسیم گردید ، پروس شهر ورشو را بخاك خود ملحق ساخت و روسیّه بقیّة السّیف ولایت لیتوانی را گرفته و اطریش کرا کوی را ضمیمه مملکت خود نمود (۳ ژانویه ـ ۲٤ اکتبر ۱۷۹۵) .

نتایج تقسیم لهستان

بطوری که بعد خواهیم دید(۳) تجزیهٔ لهستان ازلحاظ سیاست فرانسه اهمیّتی زایدالوصف داشت زیرا که سه دولت بزرك شمالی مشغول و سرگرم این تقسیم شده و مجال دادند که انقلاب کبیر فرانسه قوّت یافته و در اروپا منتشر گردد. نتیجهٔ دیگر این بود که دول روسیّه وپروس واطریش که شرکاء جرم بودند بایکدیگر متّحد شده و اتّحادیهٔ دول ثلاثه را تشکیل دادند. این اتّحادیه درمدّت امپراطوری ناپلئون سخت‌ترین دشمن فرانسه محسوب میشد و چون در سنهٔ ۱۸۱۵ ناپلئون مغلوب گردید این اتّحادیه بر اروپا تسلّط کامل یافت. بعد ازآن تاریخ اتّحاد مزبور کراراً منحل و باز پیوسته گردید تا سنهٔ ۱۸۷۸ که بکلّی منحل گردید.

---

(۱) ـ Kosciusko (۲) ـ Meciejovitz

(۳) ـ بفصل پانزدهم کتاب رجوع شود

فصل دهم

صفات عامهٔ قرن هیجدهم

جامعهٔ فرانسه ـ محافل ـ مصادر امور مالیه ـ صنایع ـ علوم ادبیات ـ افکار فلسفی و اقتصادی «استبداد منور» ادارهٔ نظار

جامعهٔ فرانسه در قرن هیجدهم با قرن هفدهم تفاوتی نداشت و بسه طبقه تقسیم میشد: دو طبقه ممتازه یعنی روحانیّون و نجبا و یکی غیر ممتازه یعنی رعایا و سنگینی بار بالتّمام بر این طبقه سوّم وارد میشد. در عهد لوی پانزدهم بهیچوجه تغییری در این طبقه بندی رخ نداد فقط باید گفت که بعد از مساعی لاس در اصلاح امور مالیّه صنف جدیدی در پاریس روی کار آمد که آنان را ارباب مالیات یا مستوفیان باید نامید و این صنف تشکیل میشد از تحصیلداران بزرگ مالیات غیر مستقیم و مستأجرین جزء و کلّ مالیاتهای مختلف و صرّافان. این صنف در پاریس اهمیّت خاصّی یافت.

اگرچه در خارج اوضاع اجتماعی بهیچوجه تغییری نکرد معذلك طرز فکر مردم تبدّل و تحوّل عمیقی یافت. حکماء وعلمای اقتصاد مثل مونتسکیو، ولتر، روسو و مؤلّفین دایرة المعارف از قبیل دالامبر و دیدرو مفاهیم جدیده آزادی و عدم تعصّب دینی ومساوات‌را منتشر ساخته و اصولاً عیوب ونقایص حکومت مطلقه‌را اثبات نمودند ووقایع واعمال حکومت مزبور هم مویّد نظر فلاسفه بود. آثار این نویسندگان وافعال‌ادارات‌تابعهٔ‌پادشاه مقدّمات‌انقلاب ۱۷۸۹ را فراهم‌میساخت.

I

اوضاع اجتماعی فرانسه ـ محافل ـ عمال مالیات ـ صنایع ـ علوم

وضع دهقانان

اکثر ملّت‌فرانسه‌قریب‌هفت‌هشتم‌اهالی‌درخارج‌شهر میزیستند، راجع بوضع زندگانی سکنه و دهات ومزارع فرانسه درقرن

هیجدهم نمیتوان نظر جامع و دقیقی اظهار داشت زیرا که جهت جامعه که بتوان انتزاع کلیّت ازآن نمود در بین نبود ، درهر ناحیه قسمی و در هر بلوك طوری بود ، مثلاً در ایالات فلاندر و ارتوا و نورماندی و آلزاس و روسیون و دشت لیمانی در اُورنی زراعت کامل میشد وروستائیان تا اندازه‌ای درخصب نعمت میزیستند . امّا بقیّهٔ ایالت اورنی و لیموزن و پریگور و گاسکونی و برتانی وغیره عبارت بود از اراضی لم‌یزرع و بایر که سکنهٔ آنها در کمال فقر زندگی کرده و جز شاه بلوط یا چغندر یا یونجه وگندم سیاه غذائی نداشتند ودر بعضی نقاط این قوت لایموت‌هم همیشه بدست نمیآمد . درایالت اُورنی درسال ۱۷٤۰ بنا برقول ماسیون کشیش کلرمون اکثر دهقانان « در نهایت پریشانی بودند نصف سال نان جو هم بدست نمی‌آوردند ، درخانهٔ آنها اثاث البیت یافت نمیشد » خانه‌های دهات‌مثل قرون‌وسطی در اطراف کلیساهای کوچکی دایره‌وار ساخته شده و قبرستانی آنرا احاطه میکرد و دیوار آنها از چینه وگل بنا میشد . لکن استثناءً در بعضی نقاط عمارات‌سنگی هم‌بنظر میرسید . دراین ابنیه در و پنجره‌کمتر میساختند و اگر مخرجی بازمیکردند دری محکم و بی‌منفذ برآن نصب مینمودند . شیشه مرسوم نبود وجزء اشیاء تجمّلی منزل توانگران محسوب میگردید . در بعضی کلبه‌های دهقانی اثاثیه بقدری ساده و ابتدائی بود که شخص گمان میکرد در قرون وسطی زندگی میکنند . کف اطاق‌را بجای چوب از گل فرش میکردند و ظروف را غالباً از چوب میتراشیدند امّا در برخی نقاط‌عمارات عالیه دیده میشد‌که کف اطاقها را از چوب یا آجر وسنگ مفروش ساخته و تخت خواب و نیمکت و میز وصندلی وگنجه و قفسه و دولابچه پر از ظروف چینی ناهموار گذاشته بودند . در این نواحی روستائیان لباس ماهوت میپوشیدند وزنان در ایّام مهمانی واعیاد البسهٔ فاخره در بر میکردند . بعکس‌سایر نقاط‌که رعایازمستان وتابستان جز یکدست لباس ژنده ازپارچه‌ٔدرشت در برنداشتند وفقط‌درزمستان کفشی چوبی‌بپامیکردند . درموقع زراعت پارا تازانوبرهنه‌مینمودند و بقدری ناتمیز و کثیف بودند که یکی از سیّاحان انگلیسی‌آرتور یانگ در سنهٔ

۱۷۸۸ آنها را « مزبلهٔ متحرّك » نام نهاده است و در بعضی ایالات هنگام عید نوئل هیچ دهقانی نبود که هر سال لااقل خوکی قربان نکند و در ایالات دیگر اشخاصی که درظرف سال بخوردن گوشت موفّق میشدند و حتّی در مواقع عید هم دستشان بگوشت میرسید انگشت شمار بودند .

من حیث المجموع اگر احوال رعایای فرانسه را ملاحظه کنیم می بینیم درعهد لوی پانزدهم بهتر ازدورهٔ لوی چهاردهم بوده‌اند . معذلك درنصف اوّل قرن هیجدهم مکرّر قحط وغلا رخ داد . از ۱۷۲۳ تا ۱۷۵۶ که سی و سه سال میشود نه مرتبه قحطی بزرگ واقع شد که اگرچه درفرانسه عام نبود ولی ایالات کثیره را فرو گرفت . ایالت اُوِرنی سه سال پی در پی دوچار قحطی شد . بقول دارژان سون در ایالات مِنْ وشارتر واورلئان « مردم قوتشان گیاه بود و مثل مگس گروه گروه میمردند»

در سال ۱۷۷۰ ایالت اُوِرنی بارِ دیگر گرفتار قحطی شد ومونتیون ناظر ایالت مزبور شرحی نظیر گفتار دارژان سون در این باب نوشته است .

زراعت

معذلك بعداز ۱۷۶۰ وضع دهقانان روببهبودی نهاد ، جمعیّت فرانسه که ازاوایل قرن هیجدهم روبافزایش داشت درظرف سی سال (۱۷۶۰-۱۷۸۹) از هفده به بیست وپنج ملیون رسید . قیمت غلّات تغییر کرد و نرخ ترّقی نمود ، مردم بزراعت مایل شدند و برخی از نجبا و اعیان بزرگ در دهات خود ساکن شدند و مراقب زراعت گشتند و نسبت بکار دهقانان و حیات برزیگران تعلّق خاطر پیدا کردند . در چندین ایالت بنا بر امر ناظر کل مالیات برتن (۱) (۱۷۵۹) تحصیلداران و نظّار ایالات امور فلاحتی را بمسابقه گذاشته و تشویقات فوق العاده کردند و حتّی محلّی هم برای تعلیم فلاحت ترتیب دادند . پارمانتیه (۲) زراعت سیب زمینی را رواج میبخشید و این محصول مکرّر دهقانان را از چنگال قحط نجات داد . معذلك اراضی محصول بسیار نمیآورد زیرا که احشام در دهات زیاد نبود و دهقانان نمیتوانستند کود کافی تهیّه کرده زمین را

(۱) - Bertin (۲) - Parmentier

رشوه بدهند. ابزار و اسباب کار قدیمی و ناقص بود، گاوآهن که عبارت از قطعه چوبی بود پوشیده از لوح آهن انقدر قوّت نداشت که زمین را شیار نماید. از طرفی هم وسایط نقلیّه برای حمل محصولات وجود نداشت اگرچه در سرتاسر خاك فرانسه شوارع بزرگ بود و در عهد لوی پانزدهم قریب بیست هزار کیلومتر راه ساختند لکن از قریه بقریه دیگر جز طرق باریك وجود نداشت که باندك بارانی از حیّز انتفاع خارج میشد و عبور و مرور از آنها امکان نداشت.

از طرف دیگر دهقانان از مالیات جدید ترسیده و چندان اهتمامی در بهبودی زراعت خود نداشتند زیرا که تا اولیاء دولت میشنیدند که فلان ناحیه قدری از صعوبت خارج شده و فراخی یافته است فوراً مالیاتی جدید وضع میکردند. دارژان سون حکایت میکند که «یکی از مأمورین مالیه بده‌هی که خانه ییلاقی من آنجاست آمده و اظهار داشت که باید بر مالیات این ده افزود زیرا که دهقانان فربه در آن دیده و در مدخل بعضی خانها پر مرغ مشاهده کرده است.» آدام اسمیث(۱) که از علمای اقتصادی بزرگ انگلستان است در ۱۷٦٤ گردشی در خاك فرانسه نموده و چنین مینویسد: «دهقانان ازبیم آنکه مبادا آنهارا قوی دانسته و محکوم بمالیات جدیدی کنند در نمایش فقر خود مبالغه نموده و هنگام زراعت بدترین وسست ترین اسباب شیار را بکار میبرند که دلیل بی چیزی آنان باشد» امّا بمحض اینکه موقع وضع مالیات میگذشت روستائیان بسرعت و شدّت هرچه تمامتر بکار میپرداختند. لوی شانزدهم چون در سال ۱۷۷٦ مقرّر داشت که هر قدر از اراضی لم‌یزرع وباتلاقی شیار شود تا ۱۵ سال ازپرداخت مالیات معاف خواهند بود، رعایای ایالات فقیر بیش از دویست هزار هکتار زمین را قابل زراعت کردند.

شهرها مجموع سکنهٔ بلاد از سه میلیون تجاوز نمیکرد یعنی یك ثمن کلّ جمعیّت فرانسه، امّا امروز بیش از سه ثمن درشهر منزل دارند. علّت آن بود که صنایع وکارخانها وسعتی نداشت ومثل امروز هزاران‌هزار

(۱) – Adam Smith

صحرا نشینان را برای عملگی بشهر نمیکشید.

سکنهٔ شهر عبارت بودند از نجبا که در عمارات شهری خود منزل داشتند و دیگر مایل بسکونت در قلعه های کهنه و ناراحت خود نبودند و کسبه و توانگران که از عواید خود معاش میکردند و صاحبمنصبان یعنی عمّال دولتی و قضات و تجّار و صنعتگران و پیشه ورانی که مصنوعات آنها از ملزومات روزانه مردم محسوب میگردید مثل خبّاز و قصّاب و خیّاط و بنّا و نجّار و قفل ساز و غیره.

جمعیّت شهرها نسبةً بسیار کم بود، پاریس که سواد اعظم محسوب میشد درسال (۱۷۵۰) ۶۰۰،۰۰۰ سکنه داشت ودر ایّام انقلاب پنجاه هزار برآن افزوده گشت. شهر لیون که بواسطهٔ صناعت ابریشم بعد از پاریس بزرگترین بلاد فرانسه بود صدهزار نفربیش نداشت، جمعیّت بلاد عظیمهٔ دیگر مثل بنادر مارسی وبوردو و نانت و روان و هاور از ۵۰،۰۰۰ هزار تجاوز نمینمود. بعد از بنادر مذکوره مهمترین بلاد کرسیهای ایالات بود که پارلمانهای ولایات در آنجا منعقد میگشت مثل متز و استراسبورگ و نانسی و دیژون و کائن ورن و کلرمون و تولوز و مون پلیه و غیره.

اغلب این شهرها وسعت یافته و رو بتغیر نهادند، خندقهای قدیم را انباشته و خیابانهای مشجّر ساختند. در ردیف محلاّت قدیمه و کوچه های کج و تنگ یادگار قرون وسطی محلاّت جدیده دارای معابر وسیعه وعمارات عظیمه بسبك تازه و ترتیب خاص تدارك گردید. نانسی که پاتخت استانیسلاس لکزینسکی بود و همچنین رنس وبوردو ونانت وغیره ابنیه‌ای دارند که هنوزهم از ترقّیات آن ایّام حکایت میکنند.

پاریس

در پاریس بیش از سایر بلاد تغییرات بعمل آمد. از باستیل تا میدان سنت هونوره خندقهای قدیم را انباشته و خیابانهای بزرگ که هنوزهم باقی است ساختند. این خیابانهای مشجّر دارای دکّاکین شیرینی فروشی و رستوران و بازیگر خانه شدند و قهوه خانه های مجلّل که غالباً نوای ساز وآواز از آنها بلند بود تفرّجگاه مطلوب اهالی پاریس گردید. قهوه خانه های

آنزمان که شبیه باطاق چای‌خوری امروزه اروپائیان است درآن‌عهد تازگی‌داشت. اگرچه شراب وسایر مسکرات درآن فروخته نمیشد مردم‌بقدری بآنها اقبال‌نمودند که از ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۸ عدهٔ آنها از چهارصد باب بیك هزارو هشتصد رسید. در منتهی الیه خیابانها کوچه شاه و میدان لوی پانزدهم که اکنون بمیدان کنکرد معروف است ساخته شد و گابریل دو هتل با ستونهای بسیار درآن بنا گذاشت. باغ پاله روایال که ملك دوك دورلئان بود دارای ساباط و دکاکین بسیار قشنگ‌شد و جوانان و ظرفای شهر آنجا را وعده‌گاه قرار دادند و در مرکز پاله روایال قهوه‌خانهٔ معروف روتوند(۱) مرکز نویسندگان وارباب قلم محسوب گردید. بعضی از شاهزادگان بزرگ و مستوفیان توانگر قصور عالیه بنا نهادند مثل عمارت بیرون و عمارت روهان و عمارت سوبیز(۲) که امروز محل ضبط ملّی شده است.

امّا مرکز شهر تادیرزمانی بحال‌قدیم باقی‌ماند، قبرستان اینوسان که درحوالی بازار بود تا ۱۷۸۶ دیده میشد. تا زمان انقلاب کبیر خانه های بسیار در روی پلها باقی بود، در وسط کوچه های تنگ و تاریك بجای مجاری زیرزمینی کنونی برای دفع کثافات وفضولات شهر نهر های سرگشاده بنظر میرسید، پیاده رووجود نداشت، درکنار دیوارها سنگهای بزرگ گذاشته بودند که پیادگان هروقت کالسکه میگذرد خود را به‌پناه آن بکشند و از چرخ کالسکه در امان باشند.

معذلك ترقّی روزافزون بود، در دوانتهای کوچه اسم کوچه را درسنگ کنده ونصب کرده وخانه‌ها را نمره زدند. درشب چراغهای نفتی که بوسیلهٔ طناب میاویختند روشن شده واز فواصل بعیده جزئی روشنائی پیش پای عابرین میافکند. بعد از خروج از تیاتر یا قهوه خانه شخص با چند شاهی وسیلهٔ نقلیه از قبیل کالسکه و غیره‌بدست میاورد، یکی‌ازاهالی پاریس چندین قوطی درمعابر نصب کرده‌ومراسلات شهری را روزی سه مرتبه بوسیلهٔ فرّاشان خود توزیع مینمود، این مؤسّسهٔ را پست کوچك مینامیدند. هیچ شهری باندازهٔ پاریس آمد و رفت وهیاهو وجنجال

(۱) — Rotonde (۲) — Biron, Rohan, Soubise

نداشت ، در کوچه ها دوره گردها و کسبه طواف نموده و بفریاد بلند متاع خودرا میفروختند . سیب‌زمینی فروش ، بستنی فروش و آب‌کش و غیرذلك باقسام‌واطوار مختلفه بانگ‌میزدند وهریك بنحوی امتعهٔ خودرا وصف‌نموده وبفروش میرسانیدند . اهالی شاد و خندان و بسیار مؤدّب بودند بحدّی که خارجیان از فرط ادب اهل پاریس در عجب میماندند .

نویسندگان

درقرن‌هیجدهم دوطبقه جدید مقامی ارجمند درهیئت جامعه حائزشدند یکی‌نویسندگان ودیگر مستوفیان . طبقات مختلفه و اصناف متباینه‌اهالی که جهت جامعه نداشتند از حیث اشتراك در مسائل ادبی کم‌کم بهم نزدیك شدند ومردمان گوناگون ازهر حرفه و پیشه و هرطبقه‌و هرزی با یکدیگر رابطه یافتند مثل درباریان و نجبا و عمّال دولت و ارباب سیف و قلم و مستوفیان وتوانگران (بورژوا) وفلاسفه وعلمای اقتصاد ودانشمندان وصنعتگران وغیره بطوری که ازمجموع آنها یك طبقه مخصوصی‌بنام منوّرین یا متفکّرین پیدا شد که احترام فضل وهنر تا اندازه ای حدود و امتیازات طبقاتی سابق را محو و زایل نمود . در میان‌این جمع ادبا ومتفکّران درجهٔ اولی مهمترین مقام‌را حائز شدند . تفاوت میان‌نویسندگان قرن هفدهم و قرن هیجدهم آنکه آنان‌بیشتر درپی زینت الفاظ وتعبیرات لطیفهٔ ادبی بودند و اینان قوای خویش را مصروف بحث در مسائل عمومی و مابه الابتلای جمهور خلق میکردند و در مطالبی قلمفرسائی مینمودند که افکارعامّه‌را بهیجان آورد مثلاًمطالب کلّیّه‌ای که قرنها اساس حیات اجتماعی‌بشمار میآمد از قبیل مسائل اخلاقی و سیاسی و اجتماعی. مرکز این طبقه‌از دانشمندان پاریس بود لکن درکرسی‌ولایات نیز اعضائی داشتند که‌در اکادمی های محلّی‌حضور بهم میرسانیدندواین اکادمی ها کانون علم وفضل محسوب میشدند .

متصدّیان امور مالی

نفوذ علمای ثروت واقتصاد هم کمتراز ادباء وفلاسفه نبود بلکه افکارآنان تازه تر ازگفتارحکما بنظرمیآمد . متصدّیان امور مالی درعهد لوی چهاردهم نیز بسیار بودند که بعنوان دلاّلی

یا اجاره و استجاره منابع عایدات مملکت دست درکار بودند و با فروش مشاغل و مقامات دولتی یا معاملات در مالیاتهای غیر مستقیم ثروت هنگفتی فراهم میآوردند و چون این طبقه پست تدریجاً بعلت تموّل وارد طبقات عالیه شده و با نجبا وصلت میکردند طرف بغض وکینه عامّه قرارگرفته بودند. وضیع وشریف متّفقا وبا این اشخاص نو دولت دشمن بودند وچون غالباً در زمان سابق سمت ملازمت و نوکری داشتند این منشاء خسیس را ننگ و عار آنان میدانستند و بنا بر قول ُوبان این اشخاص‌را « زالوهای خونخوار مملکت » میگفتند. در ربع اوّل‌قرن هیجدهم زحماتی که لاس برای احیای اقتصادیّات و مالیهٔ مملکت فرانسه کشید مراکز تموّل را تغییرداد یعنی بسیاری ازمتموّلین را فقیر وجمعی ازبینوایان‌را ثروتمند کرد ومتصدّیان امور مالی هم بیش ازپیش مورد توّجه طبقات عالیه‌شده ودختران خود را بنجبا دادند زیرا که نجبا و اعیان میخواستند باینوسیله مواجب و مستمرّی دیوانی خود را تثبیت واحیاء کنند. کم‌کم مردمانیکه ازخانوادههای قدیم و نجیب بودند وارد صنف عمّال مالیه شدندوحتّی نجبای درجه اولی که نام‌نیك‌وشرافت موروث داشتند درزمرهٔ مأمورین مالیه‌داخل گشتند وثروت خودرا درطرق پسندیده بکار بردند. این وقایع حسن ظنّ طبقهٔ منوّره را نسبت بمتصدّیان مالیه خاصه مهمترین صنف آنها که وزراء (یعنی مستوفیان کل ایالات) بودند وحق افزودن وکاستن مالیات را داشتند.

عمّال بزرك مالیه

مأمورین مالیه‌که عدّهٔ آنها روز بروز زیاد میشد درمیان‌خود مراتبی‌داشتند. بالاتر ازهمه مستوفیان‌بزرك یا (وزراء) بودند ومادون آنان معاونین مستوفیان ودلاّلان کل و دلاّلان‌جزء و تحصیلداران‌و پیشکاران‌و امناء بودند که جمعاً در تمام فرانسه عدّه آنها بسیصد هزار نفر بالغ میشد. مستوفیان‌درجهٔ اوّل را کاردینال دوفلوری «ستونهای‌ملك» لقب داده بود و مردم آنان را غارتگران ملك میخواندند (بنا بر تشابهی‌که میان لغت ستون و غارتگر درزبان فرانسه‌است) در ۱۷۷۰ چهل تن ازاین مستوفیان

اتّحادیه‌ای تشکیل دادند و بعد عدّه آنها بشصت رسید. وصول مالیاتهای غیر مستقیم و حقوق گمرکی و عایدات فروش نمك و توتون و رسوم مسکرات وا وراق قمار وغیره بااین اتّحادیه بود. ازاین ممر بقدری منفعت میبردند که نخست درسال ۱۷۲۶ مبلغ پنجاه و پنج میلیون مال الاجاره بدولت میپرداختند و در سنهٔ ۱۷۵۵ پذیرفتند که صد و ده میلیون تأدیه کنند، در آغاز انقلاب این مبلغ بیکصد و هشتاد میلیون هم رسید. بعضی از این مستوفیان صاحب ثروت هنگفت شدند که آنوقت در انظار بسیار گزاف مینمود. دو نفر دارای سی و سه میلیون شدند که امروز معادل ۲۵۰ میلیون است. بالطّبع زندگی خیلی عالی و تجمّل فوق العاده مثل شاهزادگان بسیاربزرك داشتند. عمارات عالیه وقصور مزیّنه میساختند وآثار صنعتی گرانبها درخانهٔ خود گرد میآوردند وتالارهای مخصوص مزیّن بنقّاشی وغیره میپرداختند که باصطلاح آنزمان «کابینه» مینامیدند. صنعتگرانرا تشویق وترغیب میکردند وخود را محور صنایع وآداب معرّفی مینمودند (مثل صرّافان فلورانس در دورهٔ تجدّد بزرك اوایل‌قرون جدیده). مثلاً یکی ازمستوفیان کروزا نام(۱) واتو(۲) نقّاش‌را که درابتدای‌کارخود بود تشویق‌بسیارنمود. اطاقها ومخازن‌خودرا که بیش از چهارصدپرده‌نقّاشی‌ازاستادان‌بزرك‌مثل‌روبن(۳) وتی‌تین(٤) وواندیك(٥) وورونز(٦) درآن بود باختیارآن نقّاش جوان‌گذاشت، همچنین دیگری ازاین‌رجال مالیه موسوم به‌هلوتیوس(۷) پسر یکی ازاطبّای مشهور که‌مادموازل دولینه‌ویل(۸) ازاهل لورن وازمنسوبان امپراطور فرانسوای اوّل را بزنی گرفته بود سالی سیصد هزار لیره به صنعتگران و ادبا صله و انعام میداد واطاق زن اورا که انجمن فضلابود در آنزمان «مجلس عمومی فلاسفه اروپا» میخواندند. خود هلوتیوس هم چیز مینوشت کتاب اورا که موسوم به «روح بود» چون‌ازعقاید مادیون حکایت مینمود بامر پارلمان درسال ۱۷۵۹ یکنفر دژخیم درآتش افکند. لاووازیه که موجد علم شیمی‌جدید است از زمرهٔ این رجال بزرك مالیه محسوب میگردید.

(۱) - Crozat (۲) - Watteau (۳) - Rubens (٤) - Titien (٥) - Van Dych
(٦) - Veronèse (۷) - Helvétius (۸) - Mlle de Ligniville

مستوفیان بقدری اهمیّت حاصل کردند که شاه نه فقط خود را در امور مالی بآنها محتاج میدید بلکه گاهی آنان را مأمور وزارت مالیه یا وزارت داخله هم میکرد. یکی ازصرّافان موسوم به پاری‌دووِرْنی مأمورشد که بعد ازورشکست لاس محاسبات اورا تصفیه کند وآخرین وزیر پادشاه که قبول عامّه داشت ومیتوان گفت که بواسطهٔ همین قبول عام در ژوئیهٔ ۱۷۸۹ خاك مذلّت وسوگواری برسر سلطنت استبدادی فرانسه ریخت نِکر(۱) بودکه از جمله صرّافان بشمار میآمد(۲).

کلوب آنتروسول(۳) مجامع ادبی وصنعتی که درمنازل اعیان تشکیل مییافت موجب تشیید روابط نجبا و نویسندگان و صنعتگران و مستوفیان گردید. این مجامع یا سالون که ازمختصّات قرن هیجدهم بنظر میآید ازمخترعات این قرن نیست بلکه درقرن هفدهم مجامع مهمّی درخانهٔ رامبویه وغیره تشکیل مییافت. این انجمنها موضوع بحث مختلف داشتند، درانجمن نسوان مطالبی ودر انجمن رجال مسائل مخصوصی گفتگو میشد، درقرن هفدهم نمونهٔ این اختلاف را بیشتر در مجمع دوستان کونرار(٤) و کلوب آنتروسول میتوان دریافت.

در مجمع دوستان کونرار درباب مسائل ادبی مثل بیان‌عواطف و احساسات و محاسن و قبایح اشعار وحسن استعمال اصطلاحات ادبیّه و معانی لغات وغیره بحث میکردند، در واقع همّشان مصروف تحسین و تنقیح زبان بود، ریشلیو صدر اعظم فرانسه بطوری که‌در تاریخ قرن‌هفدهم مذکور شد از این مجمع غیر رسمی استفاده کرده و آنرا مبدّل بیك هیئت رسمی موسوم به آکادمی فرانسه نمود، نخستین کار آکادمی انتقاد تیاتر سید(۵) تألیف کورنیّ شاعر فرانسوی بود.

امّا کلوب آنتروسول بیشتر مذاکراتشان علمی بود و صد سال بعد از تشکیل آن کاردینال فلوری مصمّم شدکه آن مجمع را مبدّل بآکادمی علوم اخلاقی وسیاسی

---

(۱) - Necker

(۲) - بفصل سیزدهم رجوع شود

(۳) - Entresol (کلمهٔ آنتروسول بمعنی طبقهٔ اوّل عمارت است)

(٤) - Conrard (۵) - Cid

نماید . منشاء این هیئت چنین بود که در سالهای ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۱ آبه آلاری چند تن را در اطاق کوچك خود واقع در طبقهٔ اوّل یکی ازعمارات قرب میدان واندم هفتهٔ یك دفعه از ساعت پنج تاهشت بعد ازظهر پذیرائی میکرد . اعضاء این کلوب عبارت بودند از مارکی دارژان سون ، مارشال دوکوانی ، هوراس والپول انگلیسی ، آبه دوسن پیر که طرفدار صلح دائمی بشمار میرفت و مونتسکیو وغیره . این اشخاص سخنی از مسائل ادبی و لطایف غزلیّات بمیان نمیآوردند بلکه بحث خود را در باب مندرجات جراید مثل روز نامه های هلاند و وقایع سیاسی قرار میدادند و یاد داشتهای اعضاء را که در خصوص تاریخ سیاسی یاعلم ثروت ترتیب میدادند اصغاء میکردند .

محافل موضوع مباحثات کلوب آنتروسول که عبارت بود از تاریخ سیاسی و فلسفه و صنایع و بعضی از علوم سرمشق مذاکرات غالب محافل ادبی گردید . معروفترین محافل قبل از ۱۷۵۰ انجمن مادام دولامبر و مادام دوتانسن بود . بعد ازسال ۱۷۵۰ محافل مادام ژوفرن و مادام دودفان و مادموازل دولسپیناس وسه نفر ازخانمهای مستوفیان مثل مادام هلوتیوس اپینی و نکر معروف شدند .

مارکیز دولامبر (۱۶۴۷ـ۱۷۳۳) که تاریخ تشکیل محفل او از سایرین مقدّم است هرروز سه شنبه چند تن ازدوستان صمیمی خود را بصرف غذا دعوت میکرد . این‌دوستان را عقلای سبعه مینامیدند ازجملهٔ آنها یکی فونتنل منشی آکادمی علوم بودکه هم درعلوم وهم در ادبیّات دست داشت و اوّل شخصی است که مسائل علمی را درلباسی که عامیانرا بکارآید نشرداده‌است . دیگرماریوو[1] که ازنویسندگان تیاتر و مردی بسیار ظریف و با هوش بود . پس از صرف غذا سایر اعضاء محفل ازطبقات مختلفهٔ نظامیان ودرباریان وروحانیّان ومستوفیان وادبا حضور میبافتند .

پس از وفات مادام دو لامبر مادام دوتانسن بجای او مشغول پذیرائی شد

---

(۱) – Marivaux

(۱۶۸۱-۱۷۴۹) این زن دختر یکی از مستشاران پارلمان گرنبل و خواهر کاردینال دوتانسن بود. ازآنجائیکه بسیار جاه طلب و کینه جو بود درصدد دخالت در اوضاع سیاسی برآمد(۱) و دراین راه تا اندازه ای کوشش نمود، اعضاء مبرّز محفل او مونتسکیو، مارمون‌تل، هلوتیوس، فونتنل و ماریو بودند.

مادام ژوفرن (۱۶۹۹-۱۷۷۷) که زنی توانگر بود جانشین مادام دوتانسن شد، این زن بسیار نیکو سیرت وصاحب فطانت بود و شعار خود را دو کلمه عطا وعفو یا (بخشیدن وبخشودن) قرارداد. منزلش درکوچهٔ سن‌هونوره بود وهفته ای دو بار به صرف غذا دعوت میکرد، دوشنبه صنعتگران و چهارشنبه ادبا و نجبا را میهمان میکرد. محفل او دراواخرعهد لوی‌پانزدهم (بین‌سنوات ۱۷۵۰و۱۷۷۵) بنهایت شهرت رسید و مرکز حکماء و علمای لغت بشمار آمد. معاریف اعضاءِ این محفل‌دالامبر ودیدرو وموراِله وبارون دوهولباخ‌بودند. این‌شخص‌آلمانی اخیرالذّکر تبعیّت فرانسه را پذیرفته و هوادار فلسفهٔ مادی وانکارخدا بود وروزهای پنجشنبه درمنزل خود پذیرائی‌عمومی میکرد وبسبب حسن پذیرائی اورا «میزبان‌حکمت» لقب دادند. دیگر ازاعضاءِ آن محفل گریم(۲) بودکه ازکاترین دوّم ملکهٔ روسیه وظیفه میگرفت وبایستی شرح مذاکرات‌محفل را بتفصیل‌تمام بملکه بنویسد. کاترین خودهم‌بامادام‌ژوفرن مکاتبهٔ‌ادبی‌داشت واورا (دوست‌عزیز) میخواند. استانیسلاس-پونیاتوسکی پادشاه لهستان هم با مادام ژوفرن ارسال مرسول داشت و او را مادر خطاب میکرد. این زن درتمام اروپا شهرت فوق‌العاده یافت، درسفری که به‌لهستان و اطریش کرد مورد احترام پادشاهان و وزراء گردید.

امّا پذیرائی روزشنبهٔ مارکیزدودفان (۱۶۹۷-۱۷۸۰) اشرافی‌تربود، فلاسفه درآن محفل راه نداشتند مگر درمدّت بسیارقلیلی، این خانم کور بود ولذّت وحظّی جز صحبت ومباحثه نمیشناخت، حدّت ذهن وحضور جوابی که داشت او را درانظار شبیه به‌ولتر ساخته بود چنانکه اورا (ولترخانم) میخواندند. مارکی

(۱) - بصفحه ۲۳ رجوع شود

(۲) - Grimm

و کنت دارژان سون وشوازل ومونتسکیو بیش از دیگران در این محفل حضور میبافتند . مدّت ده سال مادموازل دولسپیناس کتاب خوان او بود (۱۷۳۷-۱۷۷۶) روزی بفراست دریافت که بعضی از حضار خاصه فلاسفه صحبت مادموازل دولسپیناس را بر کلام او ترجیح میدهند از این سبب آتش حسد او شعله کشید و خوانندهٔ خود را اخراج نمود (۱۷۶۳).

لکن دوستان مادموازل دولسپیناس وفاداری کردند وخانهٔ اورا ترك نگفتند چون مادموازل ثروتی نداشت که بتواند غذا بمهمانان خود بدهد آنها را بسخن غذا میداد و هر روز از پنج تا نه بعد از ظهر پذیرائی میکرد . محفل این دختر ومحفل مادام ژوفرن از جمیع مجامع فلسفی مهمتر بود و در عالم ادبیّات بحدّی نفوذ این دو انجمن تأثیر بخشید که آنها را « دهلیز آکادمی » گفتند .

طرز اجتماع و وضع جلسات این محافل در همه جا یکسان بود ، بهیچوجه مذاکرات خصوصی در آن نمیشد سخن در مسائل کلیّه بود که صاحبخانه با کمال تسلّط و قدرت درحسن جریان آن مواظبت میکرد . مثلاً مادام ژوفرن هروقت که میدید یکی از حضّار از حدّ لزوم و مصلحت تجاوز کرده است میگفت (بسیار خوب) و این کلام ساده هر ناطقی را اگرچه جسورترین و بیباکترین مردم بود ازسخن باز میداشت زیرا که دراین دوره ادب وحسن معاشرت رواج کامل داشت و مغرور ترین مردم که عاشق افکار خود بودند نیز درمحافل کلام دیگران را قطع نمی نمودند و سخن درمیان سخن نمیآوردند ، عموم حضّار باحترام گوش میدادند وجز بنوبت خودسخن آغاز نمیکردند . درواقع اینزمان دورهٔ کمال حسن معاشرت ورواج بازار آمیزش واختلاط بشمار میآید . مذاکرات مردم درهیچ عهدی باین اندازه مقرون بادب و لطافت و دارای افکار عالیه نبوده است .

آداب و رفتار

همچنین درهیچ عهدی مردم باین درجه طالب حیات اجتماعی وسهولت ولطافت زندگانی وخوشگذرانی ومخالف با تضییقات سیاسی و اخلاقی نبوده‌اند باین سبب خفّت و سادگی رفتار وصمیمیّت تام درمیان

مردم رواج یافت و جانشین وقار و طمأنینهٔ قرن هفدهم شد و بیدینی بشدّت تمام ترویج گردید چنانکه میتوان این کلام مسیو لانسون را که درحقّ ولتر گفته‌است بر تمام مردم قرن هیجدهم اطلاق کرد زیرا که ولتر نمونهٔ کامل و جامع معاصرین خویش بوده است . لانسون گوید ولتر « طبعی حریص و مولع بکسب لذّات داشت و اگر عایقی در طریق التذاذ خود میبافت آتش خشم او شعله ور میگشت »

در نصف اوّل قرن هیجدهم بواسطه بد اخلاقی نایب السّلطنه و لوی پانزدهم مردم در آداب و رسوم خود لجام گسیخته شدند و هیچ چیز را مانع اجرای هوی وهوس خود ندانسته پس از سال ۱۷۶۰ در اواخر عهد لوی پانزدهم بنابر تأثیر گفتار یکی از نویسندگان بزرگ موسوم به ژان ژاك روسو مردم بجانب تقوی و پرهیزکاری باز گشتند . درزمان لوی شانزدهم که پادشاهی شرافتمندبود اهل‌فرانسه تقوی و سادگی طبیعی را با هم وفق دادند و مرسوم داشتند دراین‌جا باید گفت که تودهٔ ملّت فرانسه خاصّه طبقهٔ کسبه ودهقانان درهیچ زمانی تقوای‌طبیعی را از دست نداده بود و اینکه از فساد اخلاق مردمان قرن هیجدهم در فوق سخن راندیم مقصود جمعی مردمان بیکار و شهرت طلب است که این قبیل تظاهرات را هنر میشمردند .

صنعت معماری

ذوق و خلق جدید طبقهٔ عالیهٔ قرن هیجدهم در صنایع مختلفه منعکس شد معذلك باید گفت که ظاهراً معماری از این‌حکم مستثنی بود و قبول تأثیرات جدید ننمود زیرا که عمارات این قرن بهمان سبك باشکوه قصور عالیهٔ لوی‌چهاردهم ساخته شد . معماران درظاهر بهیچ وجه گرد تجدّد نگشتند و بتقلید اسلاف خود اکتفا کردند . ازجمله معماران معروف یکی گابریل بود (۱۷۱۰ـ۱۷۸۲) که‌قصور مجلّل میدان لوی پانزدهم‌را در پاریس بنانهاد (امروز بمیدان کنکرد معروف است) و مدرسهٔ نظام و تریانون کوچك را در ورسای‌وعمارات‌میدان‌بورس‌رادرشهربوردوساخت . دیگرلوی(۱۷۳۵ـ۱۸۰۰) بود که گالری های عمارت پاله روایال را در پاریس و تیاتر بزرگ شهر بوردو را

بنا نهاد . دیگر سوفلو (۱۷۱۹ـ۱۷۸۶) که بانی کلیسای سنت ژنویو است که امروز به پان تئون معروف گردیده . دیگر از جمله معماران هره را باید شمرد (۱۷۰۵ـ۱۷۶۲) که موجد میدان استانیسلاس درشهر نانسی محسوب میشود .

تمام این استادان تابع سبك معماری عهد لوی چهاردهم بودند ، پرّو ومانسار[۱] بتقلید ستونهای لور وورسای وکلیسای انوالید بناهای ستون‌دار بسیار ساختند . حتّی درساختمان عمارات کوچك که بفرمان لوی پانزدهم وبدستور مقرّبان درگاه ومحبوبه‌های پادشاه و متموّلین عدّهٔ کثیری ساخته شد مانند عمارات شوازی ، بل‌وو ، له لوژ ، برنبوریون[۲] وغیره که امروزهمه منهدم گشته‌اند . معماران هیچ طرز جدیدی بکار نبردند ، مثلاً در قصر معروف به تریانون کوچك که از تمام ابنیهٔ آن زمان با شکوه‌تر و زیباتر است کلیّات معماری تقلید قرن هفدهم است و ترتیب ستون ها مأخوذ از لوور است . معذلك در تمام ابنیهٔ قرن هیجدهم تجدّدی دیده میشود ، آن ظاهر مجلّل و خشك و خنك که درابنیهٔ قرن‌سابق بنظر میرسید در این قرن تغییر یافته و ظرافت هائی درظواهر ساختمان ها بکار رفت ، جلوخان و کتیبه عمارات را دقیق‌تر و مرتفع تر ساختند و لطایفی در آن بکار بردند و در تزئین آنها سعی بلیغ نمودند ، تغییرات معماری قرن هیجدهم از این حدود تجاوز نکرده است .

امّا چون نظری بقصر تریانون کوچك بیندازیم می بینیم که شبیه بعمارات ییلاقی است و ظرافت و حسن تناسب آن نشان میدهد که برای زندگانی خصوصی ساخته شده و شاه میخواسته است در این عمارت طوری زندگی کند که ازرسوم واحترامات رسمی محفوظ مانده وآسوده باشد . چون بداخل عمارات نگاه کنیم آثار ذوق وسلیقهٔ اهل آن قرن‌را از اثاث‌البیت وتزئینات در ودیوار استنباط مینمائیم . ابنیهٔ قرن هفدهم دارای اطاقهای بزرگ و تو در تو بود که بکار پذیرائیهای مهم و بارعام و عید و جشن میآمد امّا کوچکترین عیب آنها این بود که در مواقع عادیه شاه غالباً در اطاق خود محبوس میماند و چون شخص غریبی بدربار وارد میشد و

(۱) – Perrault , Mansard

(۲) – Choisy , Bellevue , les Loges , Brimborion

دراطاق مینشست راه آمد وشد شاه بکلّی مسدود میگشت ، مثلاً لوی پانزدهم بمحض اینکه از اطاق خود بیرون میآمد تمام درباریان مستحضر میشدند. درقرن هیجدهم بجای این عمارات عظیمه که بهیچوجه وسایل آسایش در آنها دیده نمیشد و در زمستان بهیچ وسیله ازعهده گرم کردن اطاقهایش بر نمیآمدند بناهای کوچکتر ساختند که بکلّی از یکدیگر مجزّی و دارای ایوانها و راه روها و پلّه های مخفی بودند. این بناها را عمارات کوچك نام نهادند ، شاه در ورسای چند قطعه از این عمارات کوچك فرمان داد ساختند که در آن بسهولت وسادگی زندگانی کرده ومثل مردم عادی از راحتی و آزادی بهره‌مند باشد.

تزیینات و اثاث البیت

بهمین ترتیب درطرز تزئین اطاقها و ساختن اثاثه خانه تغییراتی رخ داد ، اشیاء مرمر و تزئینات سبك رومی و یونانی وقالیها و تابلوهای بزرگ که در عهد لوی چهاردهم زیور عمارات محسوب میشد منسوخ گردید. در عوض آئینه واثاثه چوبی رنگارنگ (خاکستری و سبز و آبی آسمانی) و گچ بری ظریف با نقش های عجیب تیر و کمان و چنگ و مشعل وروبان وگل وبرگ وغیره معمول شد. همه‌چیز رابطرز منحنی ساخته حتّی زوایا را هم قوس‌وار نمودند. این سبك را (روکای) یاطرز (روکوکو) نامیده‌اند. میتوان گفت که فرانسه بعد از سبك اوژیوال طرزی با این ابتکار نداشته است و بحدّی در این هوس کاری افراط نمودند که بخارجه نیز سرایت کرده و در آلمان منشاء سبك نازیبائی در بنّائی گردید ، نمونهٔ این سوء سلیقه کوشك معروف زوین‌گر در شهر درِسْد آلمان است.

همین ذوق بوالهوسانه موجب تکثیر و تنوّع اثاث البیت از قبیل میز و صندلی و غیره گردید چنانکه هم در شکل و هم در مادّهٔ این اشیاء تصرّفات نمودند مثلاً چوبهای نایاب ممالك بعیده مثل درختان جزایر دور دست و چوب گل سرخی و بنفشه رنگ وغیره معمول شدوانواع واقسام میز وصندلی های خفیف وقفسه های ظریف مزّین بمفرغ و مس و منقّش بنقوش طلائی متداول گردید. این نقّاشی‌ها

را بنام مخترع آنها ورنی مارتن میگویند. محض ازدیاد راحتی شکل صندلی ها و و نیمکت ها را تغییر داده دستهٔ صندلیهای راحت را نرم تر ساخته و تکیه گاه آنها را سراشیب‌تر کردند ونازبالش و مخدّه های نرم در تخت ها گذاشتند.

بعد از ۱۷۶۰ درعهد لوی‌شانزدهم تااندازه‌ای ازاین بوالهوسی وتنوّع‌مفرط کاستند و اجازه داده شد که اشیاء با خطوط مستقیم و زوایای قائمه ساخته شود. در تزئینات طریق اقتصاد و سادگی پیش گرفته و مجدّداً ستون سازی و کتیبه‌های مضرّس را از سبك های قدیم اخذ کرده و معمول داشتند.

نقّاشی و حجّاری

نقّاشی وحجّاری درقرن هیجدهم کاملاً مجلی و مظهر ذوق‌اهل آنزمان بود. در این قرن حاضر در اواخر عهد لوی پانزدهم نقّاشان و حجّاران بکلّی تقلید صنایع عهد لوی چهاردهم را ترك کردند و در واقع طرز با وقار وسنگین ونجیب صنایع قرن هفدهم که هرچند غالباً خشك و بی‌لطف بنظر میآمد لکن عموماً شکوه و عظمت فوق العاده داشتند در قرن هیجدهم بکلّی فراموش شد. اغلب صنعتگران این دوره بدرجه ای ازانحطاط ذوق وسلیقه رسیدند که لطایف صنعت دورهٔ رنسانس (تجدّد کبیر) را درك نمینمودند مثلاً بوشه که از نقّاشان معروف آن عهد بود بشاگرد خود فراگونار که عازم روم بود چنین گفته است: « تو میروی آثار رفائل و میکل آنژ را تماشا کنی امّا بدان که اگر بآثار این‌اشخاص ازروی جدّ بنگری ونسبت بآنها اعتقادی جازم حاصل کنی کارت‌خراب و نقشت بر آب است. »

در مزاج اهل این قرن که مردمانی سبکسار و طالب لذایذ سهل المؤنه‌بودند مشاهدهٔ آثار بلند پایهٔ قدیم که حکایت از جمال مطلق و افکار اخلاقی درجهٔ اعلی مینمود چنان گران میآمد که گوئی بمزاجی ضعیف شرابی کهن‌سال ونیرومند داده‌اند. بجای جمال وعظمت و نجابت عموماً خواستار زیبائی وزیور و پیرایهٔ ظاهری بودند اگرچه استادان این قرن هم مثل قرون سابقه موضوع نقّاشی را از حکایات و افسانه های اساطیریونانی مأخوذ میداشتند لکن‌تمثال ارباب‌انواع یونان را ازقبیل

ژوپیتر و ژونون و مینروْ ترك کرده و بجای آنها نقش وِنوس و کوپیدون و اتباع آنها را که جمعی فرشتگان و پریان باشند میساختند . در واقع ارباب انواع نقّاشان قرون سابقه مظهر وقار وقدرت بودند وارباب انواع نقّاشان قرن هیجدهم خدایان خندان وظریف ومظاهر عشق وجمال بشمار میآمدند . همچنین دراین عصر درعوض پردههای بزرگ که برای عمارات عالیه ساخته میشد ودیوارهای پهناور رامیپوشانید و بجای تصویر جنگهای اسکندر کبیر و سلحشوران زره پوش و سواران با لباس و کلاه خود طرز یونانی و رومی نقّاشان قرن هیجدهم تابلو های کوچك و ظریف مخصوص دیوار عمارات و سر در ها میساختند و موضوع نقش آنها عبارت بود از مناظر و وقایع سبك و بیوقار مثل منظرهٔ عیدها و مجالس طرب و تفرّج دربیرون شهر واحوال چوپانان ودهقانان . اگرچه این آثار هم مثل آثار عهد لوی چهاردهم مخلوق خیال استادان ماهر بود امّا لباس ووضع زندگانی که در این تصاویر نقش میشد مأخوذ ازسبك وسلیقهٔ زمان بود وگاهی چنان با نفس الامر مطابقه میکرد که بیننده را مجذوب خویش میساخت .

نقّاشان مخترع واستاد این سبك نقّاشی درعهد نیابت سلطنت واتّو (۱) بود (۱۶۸۴ ـ ۱۷۲۱) که رسماً او را نقّاش مجالس جشن و مناظر بزم لقب دادند . پدرش از اهالی والانس وکارش پوشیدن سقف عمارات بود . واتّو درسن ۱۸ سالگی بپاریس آمد ومشغول بنقّاشی پردههای تیاتر گردید سپس بفرمایش یکی ازتجارپرده های نقّاشی تجارتی دارای تصاویر بزرگان وپیشوایان دین مسیح میساخت . از حسن اتّفاق یکی از مستوفیان بزرگ موسوم به کروزا بتشویق او همّت گماشت و شهریه برای او مقرّر داشت . یکی ازآثار مشهور او که هنوزهم معروف عالم صنعت است دراین زمان که واتو ۳۳ سال بیش نداشت ساخته شد ۱۷۱۷ اسم این پرده معروف (کشتی نشینی بقصد سی‌تر) است و واتّو پس از اتمام آن مشهور گردید امّا چهارسال بعد جهان را وداع گفت . واتو درصنعت یگانهٔ روزگاربود ، درواقع شاعر فن نقّاشی محسوب میشد ، تأثیر سبك رو‌بن که اونیز

(۱) – Watteau

ازمعاریف نقّاشان است درآثار واتّو ظاهراست زیرا که بسیار درکیفیّت نقّاشی روبن مطالعات و تحقیقات میکرد . اشخاصی که او کشیده است دارای اندام ظریف ولطیفند و مناظر را بسیار غم انگیز طرح میکرده است ، در واقع حقایق عالم خارجی را با رقایق عالم خیال آمیخته است ، اگر چه جمعی کثیر بتقلید او پرداخته و آنان را باصطلاح استادان خُرد میگویند لکن فقط یکی ازاهالی پاریس لانکره[1] نام (۱۶۹۰-۱۷۴۳) تا اندازه‌ای باسرار صنعت و هنرنمائی واتّو آگاهی یافت اگرچه او نیز بلطایف شاعرانهٔ آن نقّاش بزرگ کاملاً واقف نگردیده است .

فرانسوابوشه (۱۷۰۳-۱۷۷۰) ازاهالی پاریس وجیره‌خوار مادام دوپُمپادور بود ، این استاد اگرچه از واتّو بدرجات پست‌تر محسوب میشد امّا درزمان خود معروفترین نقّاش مجالس بزم وجشن وتفرّج گردید . سهولت وروانی فوق‌العاده در عمل نقّاشی داشت و قوّهٔ تخیّل او نامتناهی و بی نظیر بود . علاوه برنقّاشی بمعنای اخص چندین فنّ دیگر نیز ازقبیل گراور سازی ونقشه کشی ورنگ آمیزی وطرح تصاویر برای کتب میدانست ودرنقّاشی پابند موضوعات خاصی نبود ، گاهی وقایع مذهبی و زمانی افسانه ها واساطیر یونانی میساخت ونقوش مقدّسهٔ دینی با تصاویر وقیحه اساطیر در نظر او یکسان مینمود ، زندگانی دهقانان و تفرّج کنندگان خارج شهر را بخوبی رسم میکرد ، هزار تابلو و ده‌هزار تصویر از آثار کلك خود بجای گذاشت وخود را پرکار ترین وتوانا ترین نقّاشان وسبکسار ترین وکم عمق‌ترین استادان قرن هیجدهم معرّفی نمود .

شاگرد فرانسوا بوشه فراگونار[2] نام داشت (۱۷۳۲-۱۸۰۶) پسر یکی از پیله وران نواحی گراس بود این شاگرد بدرجات از استاد خود بالاتر شد ، خیال سرکش و هرجائی او قرین دست و پنجه بسیار چابك و بی نظیری بود ، در حسن رنگ آمیزی وسایه وروشنی که درمناظر طبیعی میپرداخت وشیوهٔ خوش ودلپذیری که بزادگان خیال خود میداد چنان مهارت و استادی ظاهر ساخت که وی را باید

---

(۱) - Lancret (۲) - Fragonard

از استادان بزرگ شمرد و او نزدیکترین نقّاشی است بسبك واتّو سابق الذّکر.
فراگونار علاوه بربوشه استاد دیگرداشت موسوم بشاردن[۱] (۱۶۹۹-۱۷۷۹)
که بکلّی مباین و مخالف استاد نخستین بود و او را مقدّس ترین و صدیق ترین
صنعتگران قرن هیجدهم مینامند. پدرش نجّاری پاریسی بود، شاردن استادی جز
خود نداشت، بدقّت تمام وضع زندگانی طبقهٔ متوسّط وتوانگران پاریس را مطالعه
و ملاحظه نمود و وقایع حیات این طبقه را با چنان سادگی و حقیقتی رسم کرد که
وی را از این لحاظ جزء اساتید بزرگ و مصوّران حقایق خارجی میشمارند و در
عهدی که تصاویر سبك و خوش ظاهر پسند عام بود آثار متین و استوار شاردن
مقبولیّت کامل یافت و چون در اواخر قرن هیجدهم تقوی و پرهیزکاری درطبقهٔ
عالیه بازگشت کرد و مردم از تشکیك و تردید و بیدینی عدول کردند سبك شاردن
مقلّدان بسیار یافت ازجمله گروز[۲] (۱۷۲۵-۱۸۰۵) که ازاهالی بورگونی بود.
امّا این استاد مثل شاردن سادگی و صدق نمایش در آثار خود نداشت و تصاویر
معروف اوازقبیل کوزهٔ شکسته‌وزن‌شیرفروش وغیره‌ونقّاشیهای اخلاقی او مانند تصویر
پدر خانواده در حال خواندن انجیل، عروسی روستائیان، بازگشت طفل بدخو
و غیر ذلك که در آن زمان اعصاب مردم را بلرزه درآورد و خلقی عظیم را متأثّر
ساخت امروز بنظر ما متصنّع و خالی از سادگی صادقانه میآید.

امّا مصوّرانی که کارشان ساختن تصاویر اشخاص بود معروفترین آنها ریگو[۳]
ولارژیلر[٤] بودند که اگرچه ازاساتید قرن هیجدهم بشمارند (ریگو در ۱۷٤۳ و
لارژیلر در ۱۷٤۶ فوت شده اند) لکن بهترین آثار خودرا درعهد لوی چهاردهم
ساخته اند، بنا بر این از مفاخر عهد آن پادشاه محسوبند. دیگر ناتیه[۵] (۱۶۸۳-
۱۷۶۶) که مجذوب زیبائی زنان درباری بود، آثارش اگرچه باصطلاح قدری نرم
و ضعیف هستند لکن از دقّت ورقّت خالی نیستند. دیگر از استادان بزرگ این
فنّ موریس کانتن دولاتور است[۶] (۱۷۰٤-۱۷۸۸) که درشهر سن کانتن توّلد

---

(۱) – Chardin (۲) – Greuze (۳) – Rigaud (٤) – Largillère
(۵) – Nattier (۶) – Maurice Quentin de La Tour

یافت پدرش مهندس وجغرافی دان بود این نقّاش درمعرفت النّفس هم مثل نقّاشی مهارت داشت و بقول خودش چون بکشیدن صورت اشخاص میپرداخت در ضمیر آنها رسوخ یافته و بدون اینکه خودشان التفات بیابند قلب آنها را میخواند. فی الحقیقه در تصاویری که از معاصرین خود رسم کرده روح اشخاص را از زیر خطوط و نقوش نمایان ساخته است(۱).

حجّاران

معروفترین حجّاران قرن هیجدهم عبارتند از لولورن، گیوم- کوستو، بوشاردون، پی گال، فالکونه، هودون(۲). لکن دونفر اوّل لولورن وگیوم کوستو بیشتر مدّت عمرخود رادرعهد سلطنت لوی چهاردهم گذرانیدند و از این جهت آثارشان دارای عظمت وشکوه است. لولورن درپاریس تو لّد یافت (۱۶۶۶-۱۷۴۳) شاگرد ژیراردون بود. این استاد مجسّمهٔ معروف اسبان آفتاب را که حیرت انگیز ترین حجّاری فرانسویان است ساخت و درعمارت روهان که امروز مطبعهٔ ملّی است جای داد.

گیوم کوستو (۱۶۷۷-۱۷۴۶) از اهالی شهر لیون و شاگرد و برادرزادهٔ کوازوکس(۳) بود از جمله آثار مشهورهٔ او مجسّمهٔ زیبای رون است و در اواخر عمر مجسّمهٔ اسبهائی را که اکنون درخیابان شانزه لیزه پاریس نهاده اند وعامّه آنرا اسبان مارلی میگویند ساخت. امّا حجّارانی که تمام عمرشان درقرن هیجدهم واقع شده بنا بر تأثیر محیط دارای آثار ظریف و متنوّع بودند و مجسّمه های کوچك و دقیق ومجسّمه های بزرگ وعظیم از دست آنها بیرون آمد. منجمله بوشاردون از اهل شامپانی (۱۶۹۴-۱۷۵۲) که شاگرد کوستو محسوب میشد مجسّمهٔ سوارهٔ لوی پانزدهم را ساخت که درزمان انقلاب کبیر منهدم گردید. اشکال اساطیری حوض نپتون را نیز در پارك ورسای او ساخته است و مجسّمهٔ عیسی و مریم را در کلیسای سن سوپلیس پاریس و مجسّمهٔ فرشتهٔ عشق که مشغول تراشیدن کمان خود است ومجسّمه های فواره کوچهٔ گرنبل را نیزاو درست کرده است.

---

(۱) - بگراور لوی پانزدهم صفحه ۲۱ - گراور لامارکیز دو پمپادور صفحه ۲۶ رجوع شود

(۲) - Le Lorrain, Guillaume, Coustou, Bouchardon, Pigalle, Falconet, Houdon (۳) - Coysevox

پیگال (۱۷۱۴ـ۱۷۸۵) و فالکونه (۱۷۱۶ـ۱۷۹۱) که هر دو از اهالی فقیر پاریس بودند شاهکارهای تاریخی بیادگار گذاشتند. پیگال قبر دوك دار کور را در کلیسای نتردام پاریس ومقبرهٔ مارشال دوساکس را درکلیسای سن توماس در شهر اسطراسبورغ بنیاد نهاد و فالکونه مجسّمهٔ عظیم پطر کبیر را سواره در شهر سن پطرزبورگ ساخت. هم چنین چند مجسّمهٔ دیگر ازاین دواستاد باقی مانده است که هنوز سر مشق استادان حجّاری است وگوئی موجودات زنده هستند.

امّا حجّاری که باید نام وی را در صف اساتید بزرگ قرار داد هودن است (۱۷٤۱ـ۱۸۲۸) که ازاهالی ورسای وشاگرد پیگال بود. علاوه برمجسّمه های نیم تنه که همه حاکی از مسائل اخلاقی هستند دو مجسّمه ساخته است که از تمام آثار او معروف تر و در عالم خود بی نظیرند یکی ربّة النّوع شکار موسوم بدیان که از مرمر ساخته وتقدیم کاترین دوّم نموده و درموزهٔ لوور نمونهٔ آن از مفرغ موجود است. دیگر مجسّمهٔ ولتر که درحال استهزاء است و در تیاتر کمدی فرانسه دیده میشود. این مجسّمه جاذب ترین صورتی است که تا کنون از مرمر ساخته شده است.

صنعت در اروپا

حجّاران و نقّاشان و بطور کلّی تمام صنعتگران و هنرمندان فرانسوی قرن هیجدهم نه فقط درفرانسه معروف بودند بلکه صیت هنرمندی آنها در تمام اروپا منتشر بود. پادشاهان اروپا خاصّه فردریك دوّم و کاترین ثانی بیش ازهمه طالب و مشتری آثار آنها بودند. کاملترین مجموعهٔ آثار واتّو ولانکره واستادان خرد درشهر پوتسدام است. سلاطین سعی میکردند که بعضی ازاستادان فرانسوی را بخدمت خود آوردند. در واقع نفوذ صنایع فرانسه سرتاسر اروپا را گرفت وتاریخ قرون وسطی ازاین حیث تکرار یافت زیرا که درآن دوره هم درزمانی که سبك معروف باژیوال در فرانسه بکمال رسید اشعهٔ ذوق و هنر فرانسوی دراطراف و اکناف اروپا انتشار یافت و تمدّن فرانسه درقرن هیجدهم هادی ملل دیگرشد چنانکه یکی ازحجّاران فرانسوی که در آلمان

بکار مشغول بود دراین تاریخ مینویسد که « پاریس امروز همان مقام را دارد که یونان در زمان ترقی صنایع خود داشت ، اکنون فرانسه بتمام عالم صنعتگر و استاد میدهد . »

فقط انگلستان دارای صنعتگران ونقّاشان مبتکر ومستقل بود مثل رینولد[۱] (۱۷۲۳ــ۱۷۹۲) و گینس بورو[۲] (۱۷۲۷ــ۱۷۸۸) وقبل ازاین دو نفر استادی بودموسوم به هوگارس[۳] (۱۶۹۷ــ۱۷۶٤) که صاحب هنری شگفت آور و دارای نظری ثاقب و نقّاد بود اگر چه آثار او از خشونتی خالی نیست لکن از جنبهٔ تاریخی و نمایش آداب و رسوم انگلیسها در آنزمان استاد بی بدیلی محسوب میگردد مثلاً پردهٔ انتخابات و عروسی متداول و غیرذلك .

فنّ موسیقی

در تاریخ موسیقی قرن هیجدهم از قرون بسیار مهم محسوب میشود . چنانکه در باب نقّاشی و حجّاری فرانسه اوّلین مقام را حائز بود . درموسیقی آلمان صاحب مقام ارجمند است زیرا که دراین عهد پنج نفر از استادان معروف موسیقی در آلمان ظهور کرده‌اند : هندل ، باخ ، گلوك ، هئیدن ، موزار[٤] .

هیندل (۱٦۸٤ــ۱۷۵۹) و باخ (۱٦۸۵ــ۱۷۵۰) در موسیقی مذهبی متخصّص بودند . هیندل غالباً در لندن میزیست و عاقبت در آنجا بدرود زندگانی گفت و باخ دائماً در شهر لیپزیك آلمان زندگانی میکرد .

گلوك (۱۷۱٤ــ۱۷۸۷) از اهالی باویر اوپراهائی ترتیب داده است که تقریباً تمام آنها از قطعات معروفه جاودانی بشمار میآید . گلوك درسنهٔ ۱۷۷۷ بنا بدعوت ملکه ماری آنتوانت بپاریس آمد و دو قطعه از آثار معروف خود را نمایش داد امّا بعضی ازمتذوقین آثار یکنفر ایطالیائی موسوم به پیك سینی[۵] را براو ترجیح دادند کم کم نزاع بالا گرفت و دو دسته در پاریس تشکیل شد جمعی ازاهل شهر ودرباریان طرفدار گلوك شدند وگروهی هواخواه پیك سینی گشتند .

(۱) ــ Reynolds (۲) ــ Gainsborough (۳) ــ Hogarth

(٤) ــ Haendel, Bach, Glück, Haydn, Mozart (۵) ــ Piccinni

اتّفاقاً در همین عصر ما هم نظیر این جدال تجدید شد یکدسته دوستدار موسیقی واگنر و گروهی هوادار موسیقی سبك ایطالیائی شدند.

هئیدن (۱۷۳۳-۱۸۰۹) اطریشی موجد سبك (سن فونی) است و با ترکیب چند آلت مختلف موفّق شد که احساسات وهواجس بشری را ترجمانی کند.

موزار (۱۷۵٦-۱۷۹۱) که درشهر استراسبورگ توّلدیافت نابغه موسیقی محسوب میشود، درتنوّع آثار و کمال هنر بی‌نظیر است، در آغاز کودکی شاهکارهائی بمنصّه ظهور رسانید که او را از عجایب روزگار و نوابغ زمانه معرّفی میکنند، در هشت سالگی قطعات تألیفی او در میان خاص و عام منتشر گشت، چون در سنّ سی و پنجسالگی جهان را وداع گفت عدّهٔ کثیری ازقطعات موسیقی مذهبی وغیر مذهبی بعلاوه ده‌قطعه تیاتر بیادگار گذاشت من جمله عروسی فیگارو، دون‌ژوان و نی مسحور که معروفترین آثار او بشمار میآیند.

علوم

حرکت قویّهٔ علمی که در قرن هفدهم شروع شد بهمان کیفیّت در قرن هیجدهم نیز دوام داشت. بطور عموم میتوان گفت که علماء این دوره در یك رشته تخصّص نداشتند و هنوز تقسیمات و تشخیصات امروزه در مواضیع علوم وارد نگردیده بود. جمیع علوم را شعب وفروع یك علم کلّی میدانستند و آنرا حکمت میگفتند، اغلب اشخاص که در آن دوره معروف بفلسفه و حکمت بودند از جمله علماء بمعنی اخص محسوب میگشتند. مثلاً دالامبر ریاضی دان و مهندس و طبیعی بود، ولتر که وسیلهٔ نشر اقوال و عقاید نیوتون انگلیسی در میان فرانسویان شد خود در علم فیزیك کار میکرد و لابوراتواری (معمل) داشت که درآنجا شخصاً بتجربه و امتحان مسائل فیزیکی مشغول بود. مطالب علمی وتجربیات فیزیکی دراین زمان مرسوم ومتداول بود و غالب‌اشخاص همانطور که اطاق نقّاشی مخصوصی برای خود ترتیب میدادند اطاق امتحانات فیزیکی نیز میساختند. نسوان هم باین آزمایشها اشتغال میورزیدند، ولتر باتّفاق مارکیز دوشاتله مدّتی درباب طبیعت آتش تجربیات نمود. در این قرن هم مثل قرن سابق

علماء بنا بر هوس شخصی و محض اشتغال خاطر بکار های علمی مشغول میشدند . لاووازیه که موجد علم شیمی جدید محسوب میشود خود از ارکان مالیّه مملکت وصاحب تیولات بود . این علماء کسی را تعلیم نمیدادند ووسیله برای نشر معلومات خود جز رسایل و کتب نداشتند .

دول هم روز بروز بیشتر بترّقی علوم مایل میشدند . در پروس فردریك دوّم آکادمی برلن را که از مؤسّسات جدّش فردریك اوّل بود اصلاح کرد و بطوری تشکیلات آنرا تغییر داد که حقّاً میتوان آنرا ازتأسیسات مختصّهٔ فردریك ثانی دانست .

فردریك جمعی ازعلماء فرانسه را وظیفه داده وبعضوّیت آکادمی منصوب نمود یکی ازاین فرانسویان موپرتویس (۱) نام که درهندسه دست داشت بریاست آکادمی نایل شد . دولت انگلیس وسایل سیاحت سیّاح معروف جیمس کوك را فراهم آورد (۱۷۲۸ـ۱۷۷۹) که درسه نوبت (ازسال ۱۷۶۸ تاسنه ۱۷۷۱) دریا های نواحی قطب جنوب را سیاحت نمود واوقیانوس کبیر را در نوردید وجزایر زلاند جدید وقسمتی ازسواحل استرالیارا کشف نمود . دولت فرانسه درزمان لوی پانزدهم مبلغی برای انجام تحقیقات آکادمی تخصیص داد وهیئت‌های علمی را که ازطرف آکادمی علوم بکار گماشته میشدند بمال مدد نمود . من جمله دو هیئت که بقصد شناختن شکل حقیقی کرهٔ زمین در ۱۷۳۵ مأمور شدند و اکتشافات آنها گفتگو وجرّ وبحث علماء را درباب شکل کرهٔ خاك خاتمه بخشید زیرا که بنا باعتقاد نیوتون کرهٔ زمین در قطبین مسطّح ودر استوا برآمده است امّا کاسینی بموجب تحقیقاتی که سابقاً در فرانسه شده بود قول نیوتون را مردود میدانست (۱۷۲۰) . درسال ۱۷۳۵ هیئتی که یکی ازاعضاء آن کوندامین بود (۱۷۰۱ـ۱۷۷٤) مأمور شد که به پرو در امریکای جنوبی رفته درنواحی خطّ استوا یك قوس نصف النّهار را اندازه بگیرد کار این هیئت ده‌سال طول کشید . در سال ۱۷۳۶ هیئت دیگر مأمور شد که در لاپونی مشغول اندازه گیری یك قوس نصف النّهار شود یکی از اعضاء این هیئت موپرتویس سابق الذّکر و دیگر کلرو (۲) (۱۷۱۳ـ۱۷۶۵) بود که از

(۱) ـ Maupertuis (۲) ـ Clairaut

ریاضیّون مشهور بشمار میآمد و او نیز مثل پاسکال درعنفوان جوانی حائزمقامات عالیه‌علمی شد و در ۱۸ سالگی بعضویّت آکادمی علوم نایل آمد . باری مدّت‌کار این هیئت علمی یکسال بود .

غیر از کلر و سه نفر از ریاضیّون فرانسوی این قرن را میتوان در ذکاء و فطنت همدوش ریاضیّون و نوابغ قرن هفدهم قرار داد . یکی لاگرانژ (۱۷۳۶ـ۱۸۱۳) که بعد ازموپرتویس ریاست آکادمی برلن یافت ، دیگر مونژ (۱۷٤٦ـ۱۸۱۸) و سوّم لاپلاس (۱۷٤۹ـ۱۸۲۷) امّا باید گفت که کار های مهمّ این علماء که مذکور شدند بیشتر در زمان انقلاب کبیر بمنصّهٔ ظهور رسید و در حقیقت جزء قرن نوزدهم باید آنها را بحساب آورد .

فیزیك

دوعلم ترقی فوق‌العاده کرد فیزیك وشیمی . مطالعاتیکه درباب طبیعت حرارت شد منجر باختراع الت میزان الحراره گردید که ازآلات سابقه بدرجات بهتر بود . در اروپا سه قسم میزان الحراره ساخته شد . فارنهیت(۱) درانگلستان ۱۷۲٤ و رِئومور(۲) درفرانسه (۱۷۳۰) وسلسیوس(۳) درسوئد(۱۷٤۲)سه آلت میزان الحراره اختراع نمودند شخص اخیرالذّکرتقسیمات سانتی‌گراد را معیّن کرد که امروز بیش از اقسام دیگر متداول است . درهمین اوقات برادران مون‌گولفیه(٤) که پسران یکنفر تاجرکاغذ فروش ازاهالی آنونی بودند در صدد تجربه نحوهٔ صعود ابخره بر آمدند و اوّلین بالون را اختراع کردند و این بالون عبارت بود از یك کره کاغذی که در آن بواسطهٔ سوختن پشم و کاه مرطوب تدریجاً تولید هوای گرم شده وبهوا صعود مینمود . تاریخ صعود اوّلین بالون درشهر آنونی روزپنجم ژون ۱۷۸۳ است . پنج هفته بعد ازاین تاریخ پیلاتر دو روزیه(۵) (۱۷۵٦ـ۱۷۸۵) نخستین بار موّفق بطیران گردید (۲۱ نوامبر ۱۷۸۳) وهمین‌شخص دوسال بعد چون‌میخواست ازبالای دریای‌مانش‌طیران کند تلف شد .

---

(۱) - Fahrenheit (۲) - Réaumur (۳) - Celsius (٤) - Montgolfier
(۵) - Pilâtre de Rozier

بخار

درقرن هفدهم اوّل شخصی که بفکر استفاده ازقوّهٔ بخار افتاد دنی پاپن فرانسوی بود که درزمان لوی چهاردهم (۱۷۰۷) اوّلین ماشین‌را ساخت. درقرن هیجدهم یکی ازاهالی اسکاتلند (انگلستان) موسوم به وات مطالعات بسیار درطبیعت بخار نمود وکیفیّت تکاثف بخاررا بواسطهٔ برودت و کیفیّت انبساط آنرا کشف نمود ودرظرف ده سال اجزاء مختلفهٔ ماشین بخار رااختراع کرده آنرا یکی از عوامل تولید ثروت و پیشرفت اقتصادی قرار داد. در ابتداء ماشینهای بخار ثابت بودند وفقط درحفر معادن یا ریسمان تابی وغیره بکارمیرفتند. دونفر فرانسوی یکی کونیو (۱) ودیگر مارکی دوژوفروا(۲) این اختراع را تکمیل نمودند. نخستین درسنهٔ ۱۷۶۹ قوّهٔ بخاررا برای تحریك ارابه‌هادرخشکی استعمال نمود و دوّمین درسال ۱۷۷۶ با بخار کشتی حرکت داد لکن ارابه اختراعی کونیو که اوّلین اتومبیل محسوب میشود سرعتش ازیکنفر پیاده کمتربود یعنی ساعتی چهار کیلومتر طیّ طریق میکرد. کشتی بخار ژوفروا در رود دانوب و سائون وسن حرکت نمود (۱۷۸۳) لکن فقرمخترع مانع شدکه اختراع خود را تکمیل کند. بعضی از مردمان خرده گیر هم بانتقاد او پرداختند وانقلاب فرانسه هم که دراین اوقات اشتعال‌یافت‌مانع تعقیب‌این‌امر گردید. بایددانست که اختراع کونیووژوفروا کشف جدیدی در متن علوم و خواص اشیاء بشمار نمیآید بلکه توسعه و استفادهٔ عملی است که این دو مخترع از اصول و قواعد پیشنیان کردند. همچنین هرشل(۳) منجّم (۱۷۳۸-۱۸۲۲) که اوّلین تلسکوب بزرگ را اختراع کرد. اگر چه اکتشاف اساسی‌نبود لکن چون اجرام‌سماوی‌را بدرجات بزرگ‌نشان‌میدادمنجّمین را موّفق ساخت که لکه های قرص خورشید را ملاحظه کرده و هزاران کوکب جدید در آسمان بیابند.

برق

اکتشافات و ترقیات مهمّهٔ علمی در قرن هیجدهم در باب قوّهٔ برق بظهورپیوست. علماء بواسطهٔ تجربیّات عملی موّفق بکشف

(۱) - Cugnot (۲) - marquis de Jouffroy (۳) - Herschell

حقیقت بسیار مهمّی شدند که عبارت از وحدت طبیعت شرارهٔ الکتریکی و برق آسمانی است . در اواخر قرن هفدهم اوتودوگریك[1] مخترع ماشین تخلیه هوا ماشین بسیار ناقصی اختراع کرد که بواسطهٔ آن تولید قوّهٔ الکتریك میکردند . درمیان این ماشین کره ای از گوگرد بود که شخصی آنرا بوسیلهٔ دسته ای بسرعت حرکت میداد و ذرّات اجسام خفیفه را جذب مینمود این جذب و انجذاب را قدما نیز درك کرده بودند تدریجاً علماء کرهٔ گوگردی را مبدّل بکرهٔ بلور نمودند و قطعات پشم یا پوست را برای اصطکاك بکار بردند و دراثر این تغییرات شراره های طویلتر احداث نمودند . از طرفی هم علماء کشف کردند که بعضی از اجسام مثل مایعات و فلزّات هادی الکتریك هستند واجسام دیگر مثل شیشه و چینی هدایت نمیکنند و اجسام عائقه محسوب میشوند . در سال ۱۷۴۰ یکی از علماء هلاند در شهر لید آلتی برای جمع و حفظ قوّهٔ الکتریك اختراع کرد که آنرا بطری لید میگویند . این آلت تولید شراره های الکتریکی میکرد که قوّت آن برای کشتن حیوانات ضعیفه کفایت مینمود . در امریکا فرانکلن متوجّه شد که شرارهٔ الکتریك با برق ابر مشابهتی دارند پس بتجربه پرداخت و روزی که هوا بشدّت منقلب بود باد بادکی بهوا فرستاد که بر سر آن پیکانی از فلزّ نصب بود ناگهان دید شرارهٔ چند از ریسمان باد بادك نمودار شد (۱۷۵۲) فرانکلن پس از این تجربه آلت برق گیر راساخت (۱۷۶۰) که اوّلین آلت مفیدی است ازجنس آلات الکتریکی که در حیات عملی بکار رفته است .

شیمی بانی اساس علم شیمی جدید لاووازیه فرانسوی (۱۷۴۳-۱۷۹۴) بود . درزمان او وقبل از او علمای شیمی بسیار بظهور آمدند که چند قسم املاح و آسید های منفرد کشف کردند از جمله پریستلی[2] انگلیسی (۱۷۳۳-۱۸۰۴) اکسیژن را تحصیل نمود و شیل سوئدی (۱۷۴۲-۱۷۸۶) کلور را اختراع کرد که در همان ایّام برای سفید کردن منسوجات بکار

(۱) – Otto de Guericke (۲) – Priestley

رفت . امّا هیچیك از علماء طریقهٔ عمومی کشف نکرده بود که اکتشافات علمی بر طبق آن انجام گیرد . لاووازیه افتخار کشف قواعد اساسی این طریقهٔ علمی را یافت . مبنای تحقیقات لاووازیه قضیّهٔ ذیل است که «اگر چه ماده را میتوان صورةً تغییر داد لکن هیچوقت وزناً قابل تغییر نیست» پس ترازوی دقیق را اسباب عمدهٔ تفحصّات و تفتیشات علمی قرار داد . لاووازیه در سن ۲۷ سالگی شروع بتحقیقات مهمّهٔ خود راجع بترکیب هوا و احتراقات و ترکیب



لاووازیه
(۱۷۴۳-۱۷۹٤)

آب نمود ، پنجسال متوالی درباب تنفّس حیوانات تحقیق وتجربه کرد ، عاقبت میزان ترکیب هوا را دریافت و اهمیّت اکسیژن را درجملهٔ احتراقات معیّن نمود (۱۷۷۰-۱۷۷۵) پس بتجزیه وترکیب آب نایل گردید (۱۷۸۳) . دیگر از خدمات مهمّهٔ او این بود که بشرکت کوتیون دومورو جدول اسامی اجسام را ترتیب داد که جمیع علماء فرنگستان آن تسمیه را پذیرفتند و بمثابهٔ زبان بین المللی علمای شیمی شد . این اقدام ازآنجائیکه وسیلهٔ تفهیم وتفاهم گردید وعلماء را از زحمات یکدیگر مستحضر ساخت خدمت بزرگی بترقّی وتعالی علم شیمی نمود .

علوم طبیعی تحقیقات مهمّه در علوم طبیعی نیز از قرن هیجدهم شروع گردید . یکی ازدانشمندان سوئدموسوم به لینه (۱) (۱۷۰۷-۱۷۷۸) که او را « مقنّن ومجدّد نبات شناسی » لقب داده اند در تعقیب زحمات

(۱) - Linné

تورن فور[1] فرانسوی (۱۶۵۶-۱۷۰۸) طبقه بندی نباتات را انجام داد و در کتاب خود موسوم به اساس علم نبات شناسی (۱۷۳۷) تسمیهٔ نباتات را معلوم ساخت وچنان مطبوع واقع شدکه درهمه جا رواج گرفت وهنوز هم متداول‌است.

یکی ازدانشمندان فرانسوی موسوم به برنارد دوژوسیو[2] (۱۶۹۹-۱۷۷۷) که زحماتی در علم نبات شناسی کشید و برادر زاده اش لوران ژوسیو (۱۷۴۸-۱۸۳۶) در تعقیب کار های او طبقه بندی جدیدی طرح کرد که بیشتر مقرون بمنطق بود واز این رو آنرا دسته بندی طبیعی نام کرده‌اند. لینه خود نیز موافقت داشت که از لحاظ علمی و نظری این ترتیب بر طبقه بندی او تفوّق دارد.

معروفترین علمای طبیعی کنت دوبوفون[3] (۱۷۰۹-۱۷۸۸) پسر یکی از اعضاء پارلمان دیژون و از نویسندگان و علماء عالیمقدار بود. بوفون بکمك چند نفر دیگر کتاب تاریخ طبیعی خود را که ۲۹ مجلّد است تألیف نموده و انواع و اجناس موالید ثلاثه حیوان و نبات و جماد را دسته بندی و تعریف نمود. بوفون در آخرین سال عمر خود که پس از آن انقلاب فرانسه شروع شد کتاب دیگری بنام ادوار طبیعی که فلسفهٔ تاریخ کرهٔ زمین است نشر نمود. از خدمات او تأسیس و تنظیم باغ شاه است که امروز بباغ نباتات شهرت دارد. این مؤسّسه که از آثار بوفون است درزمان انقلاب ترقّی کرد ویکی ازمراکز عمدهٔ علمی عالم شد. صیت دانش و شهرت فضایل او بحدّی رسید که در زمان حیاتش مجسّمه اش را ساختند و هنوز هم در مدخل باغ نباتات پاریس دیده میشود.

II

ادبیات ـ افکار فلسفی و اقتصادی ـ استبداد منور ـ ادارهٔ نظار

اختصاصات ادبیّات فرانسه در قرن ۱۸

نفوذ صنعتی فرانسه درقرن هیجدهم هر قدر دراروپا زیاد بود تأثیرادبیّات آن بمراتب بیشتر واقع شد. پاریس درقرن هیجدهم بمنزله مغز اروپا محسوب میگردید وزبان فرانسه تقریباً جنبه بین المللی یافت. یکی از شعرای ایطالیا در ۱۷۵۸ گوید:

---

(۱) - Tournefort (۲) - Bernard de Jussieu (۳) - comte de Buffon

« زبان فرانسه وسیله ارتباط افراد ملل است زیرا که هرجا برویم فرانسه میخوانند و فرانسه مینویسند » .

آثار نویسندگان قرن هیجدهم تفاوت اساسی باتألیفات نویسندگان قرن هفدهم دارد . ادبیّات قرن هفدهم جنبهٔ معرفة الرّوحی داشت . ادبا قبل از توجّه کامل به صحّت وانسجام الفاظ وحسن تراکیب سعی میکردند که کلّیات احوال روحی بشر را که در تمام ازمنه وامکنه یکسان است تشریح نموده وصفات ذاتیه نفس ناطقه ومیول وشهوات انسانی را درمؤلّفات خود توصیف وتعریف کنند . امّا درقرن هیجدهم این قسم تشریحات روحی وتعاریف راجعه بشهوات وخواهش های نفسانی چندان مورد توجّه ادبا نبود بلکه درجهٔ دوّم را حائز میگشت فقط بعضی افسانه سرایان مانند لوساژ[1] (۱۶۶۸ـ۱۷٤۷) مؤلّف ژیل بلاس و آبه پرُوست(۱۶۹۷ ـ ۱۷۶۲) مؤلّف مانون لسکو وبعضی از نویسندگان تیاتر این‌قسم تشریحات روحی را معمول میداشتند من‌جمله لوساژ سابق الذّکر که درتیاتر تورکاره[2] وصف‌الحالی از مستوفیان مالیّه نموده وولتر در تیاتر زائیر (۱۷۳۲) ومروپ[3] (۱۷٤۳) و ماریو (۱۶۸۸ ـ ۱۷۶۳) که تیاتر های مضحك ساخته است ، لکن سایر نویسندگان چندان توجّهی بتوصیفات روحی وبیان حالات وشهوات انسانی نداشتند مثلاً بومارشه در تیاتر عروسی فیگارو (۱۷۸٤) بهیچوجه توجّهی باین مطالب نداشت و همّشان مصروف توضیح مسائل سیاسی و اجتماعی بود . ادبا نظری و اعتنائی بصنعت نداشتند وادب را ازحیث ادب نمیخواستند بلکه آنرا وسیلهٔ ابراز عقاید سیاسی میدانستند وانسان را با تعلّقات او بجامعه وروابط او با مملکت مورد مطالعه قرار میدادند و بحث خود را بیشتر متوجّه تشکیلات و تنظیمات کشور میساختند . جمیع عقاید سیاسی را که میراث گذشتگان بود ومثل وحی منزل مطاع ومتّبع بشمار میآمد یکان‌یکان تجزیه و تحلیل کردند وبنظر انتقاد بمبادی آن عقاید نگریسته صحیح را از سقیم و زشت را از زیبا جدا کردند و بجای اصول منسوخهٔ

---

(۱) ـ Lesage (۲) ـ Turcaret (۳) ـ Mérope

سیاسی اصولی جدید پیشنهاد کردند که اساس تشکیلات تازه و عمومی شود.

اصول قدیمه

تا آن زمان عموم مردم بر این عقیده بودند که سلطنت ودیعه‌ای است الهی و شاه نایب خدا و ظلّ الله است بنا بر این قدرت پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و ارادهٔ او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلّط است. اصل عدم تساوی حقوق در افراد ملّت و طبقات جامعه مقبول عام بود یك طبقه را دارای امتیازات مخصوصه و طبقهٔ دیگر را محکوم بتحمّل بار های گران مالیات و ظلم و جور میدانستند، هر کس در طبقهٔ نجبا متولّد میشد از هر تعرّضی مصون و هر کس در زمرهٔ رعایا وارد بود بهر ذلّت و اجحافی محکوم میگردید. همچنین این اصل متّفق علیه بود که جمیع افراد مملکت بایستی در اصول عقاید یکسان باشند و در هر مطلب اساسی خاصّه در اعتقادات مذهبی بایستی تابع (النّاس علی دین ملوکهم) باشند. در مملکت جز یك دین نباید رایج شود، در باب صنایع معتقد بودند که دولت باید در کسب و کار مردم مراقبت کامل نماید و مزدوران و صاحبان کارخانه را مجبور برعایت نظامات دقیقه میکردند، وارد شدن مال التّجاره و اجناس خارجی را موجب فقر کشور دانسته و با وضع قوانین گمرکی ورود اجناس خارجه را مشکل بلکه غیر ممکن میساختند. مطابق این اصول در فرانسه و در سایر ممالك اروپا حکومت پادشاه بعنوان ودیعهٔ مطلقهٔ الهی در انظار جلوه میکرد و در نظام اجتماعی امتیازات طبقاتی و عدم تساوی حقوق و وظایف معمول بود و در مسائل مذهبی تعصّب و عدم تسامح و منع حرّیت دینی رواج داشت و در موضوع اقتصاد و تجارت نظامات سخت گمرکی در میان بود.

مبادی اصول جدیده

از اواخر قرن هفدهم مردم با این اصول ضدّ آزادی اظهار مخالفت میکردند. بواسطهٔ فقر عمومی ملّت فرانسه در اواخر عهد لوی چهاردهم و بعلّت نهضت ملّت انگلیس در عهد سلاطین اخیر استوارت خاصّه در زمان جاك دوّم فرانسویان چشم از خواب گران گشوده و باوضاع اجتماعی بنظر انتقاد مینگریستند. وبان حملهٔ سختی بر اصل عدم تساوی

مالیاتی کرد وتمام افراد ملّت را موظّف بشرکت درتأدیهٔ مالیات شمرده وهرقسم امتیاز و معافیّت را منافی عدالت و حقّانیّت محسوب نمود . فِنلون حکومت مطلقه را « خیانت نسبت باخوّت افراد بشر » معرّفي کرد . اغلب دانشمندان موافقت داشتند که بایستی قوانینی وضع شود که با رضایت ملّت بطور ثابت حدود وظایف عمومی را معلوم نموده و هیچ قوّه‌ای در نقض آن قوانین قدرتی نداشته باشد بلکه جمیع مراکز قدرت مملکت بحکم آن قانون زمامدار امور گردند . فِنلون بامید اینکه روزی آرزوهای سیاسی او مقرون به انجاح شده وشاگرد او دوك‌دوبورگونی بر تخت سلطنت فرانسه نشیند تشکیلات حکومت انتخابی را طرح ریزی کرد . در انگلستان لاك فیلسوف معروف در کتاب حکومت ملّی ۱۶۹۰ مبادی اقسام مختلفه حکومات را تشریح نموده و این اصل را اظهار داشت که آزادی و برابری از حقوق ذاتیهٔ بشر است و دول بمنزلهٔ نمایندگان و خدمتکاران ملّتند که برای پاسبانی حقوق خود تعیین مینمایند و همین فیلسوف سلطنت حقیقی ملّت را ثابت دانسته و بملّت حق میدهد که هرگاه دولت برخلاف وظایف خود رفتار کند « بخدا شکایت نماید » یعنی شورش و نهضت انقلابی کند .

بنابر این مقدّمات مسلّم است که قرن هیجدهم در ضمن ارث هائی که ازقرن هفدهم برده است یکی هم افکار جدیده انقلابی بوده است از قبیل عدم حقّانیّت امتیازات طبقاتی وسلطنت مطلقه بی‌تفتیش ملّت وهمچنین اصول جدیده‌ای ازقرن هفدهم گرفته است مانند لزوم برابری مردم در تحمّل بار مالیات و لزوم شرکت ملّت در امور دولتی و مخصوصاً این اصل مهم که منبع هر قدرتی در مملکت ملّت است و بس .

فلاسفه و علمای اقتصاد

چون هیچیك از موجباتی که در قرن هفدهم موجد افکار جدیده گردید در قرن هیجدهم از میان نرفته بود بلکه نظر بصلح و صفا و عهد و وداد فرانسه و انگلیس در مدّت یکربع قرن فیمابین این دو ملّت آمد و رفت آزادنه متداول بود بیش از پیش حسّ انتقاد

دانشمندان تحریك شد و افکار لاك سابق الذّکر هم بفرانسه ترجمه شده درطبقات جامعه رسوخ یافت .

جانشین متفکّرین قرن هفدهم مانند ُوبان و ِفنلون و لاك در قرن هیجدهم دو دسته ازدانشمندان شدند : یکی فلاسفه و دیگر علمای اقتصاد . فلاسفه همّ خود را به بحث درمسائل پلیتیکی واخلاقی ومذهبی و اجتماعی مقصور ساختند ، سه تن از مشاهیر این حکماء مونتسکیو ، ُولتر ، روسو بیش از همه نافذ گشتند . معروفترین علمای اقتصاد ِکسنی (۱) و گورنی (۲) بودند که مبادی ثروت وشرایط کار وصنعت و تجارت و نظامات مالیاتی را مورد دقّت قرار دادند . امّا لغویون یا نویسندگان دایرة المعارف را هم میتوان در دستهٔ فلاسفه و هم درصنف علماء اقتصاد محسوب داشت . دوقائد این هیئت لغویون دالامبر و دیدرو بودند که پیشرو نهضت برخلاف اصول قدیمه و علمدار رواج عقاید جدیده بشمار میآیند .

ما به الاشتراك این سه دسته یعنی حکماء و اقتصادّیون و ُلغوّیون (۳) اعتقاد راسخ ویقین جازمی بود که بقدرت وعصمت ونزاهت ذاتی عقل داشتند بنا برطریقه فلاسفه مدرسیون قرون وسطی که مسائل را از لحاظ تجرّد و اطلاق مورد بحث قرار میدادند این علماء هم در قرن هیجدهم مطالب را بدون توّجه بجنبه عملی و احتیاجات جزئی و تجارب استقرائی قطع و فصل میکردند وهمینقدر که از حیث تجویز عقلی و صحّت منطقی نقصی نمیدیدند آن مطلب را حق میدانستند و بحکم عقل نظری هرمطلبی را تعمیم میدادند . این عبارت تورگو که قبل از وزارت جزء نویسندگان دایرة المعارف بود کاملاً احوال علمای این قرن را توضیح میدهد : « حقوق افرادی که یك جامعه را تشکیل میدهند مبتنی بر سوابق تاریخی نیست بلکه مبتنی برطبیعت بشری است . » تمام دانشمندان این عصررهنمای خود را فقط عقل میدانستند و برآن بودند که جمیع اصول سابقین را لغو کرده عقل را برتخت بنشانند . مادام دولامبر دراوایل قرن مینویسد : « حکمت یعنی حقوق حقیقی عقل را شناختن وقدرت از دست رفته عقل را باو باز گردانیدن وطوق عرفیات وسلطهٔ

---

(۱) - Quesnay (۲) - Gournay (۳) - Encyclopédistes

صاحبان حکم و ریاست را از گردن افکار برداشتن » درواقع این شعار متفکرین قرن هیجدهم دانست .

مونْتِسکیو

ازحیث قدمت زمانی نخستین فیلسوف قرن ۱۸ است (۱۶۸۵-۱۷۵۵) که در حوالی



مونْتِسکیو
(۱۶۸۹-۱۷۵۵)
ازنویسندگان بزرگ فرانسه
درقرن هیجدهم

و بلقب بارون دو لابرد(۱) ملقب گشته و از طبقهٔ نجبا محسوب شده وبریاست پارلمان بوردو نایل گردید. اشتهار او درابتدا بواسطه مجموعه رسائل ایرانی صورت گرفت (۱۷۲۱) بعنوان مکاتبه دو نفر ایرانی که بپاریس آمده و دوستان خود رادیدارمیکردند مونتسکیو انتقادات عمیقه ازاوضاع اجتماعی فرانسویان نموده و از زبان این دو نفر ایرانی مجهول رسوم و آداب و عقاید و تشکیلات فرانسه را استهزاء و انتقاد کرد. ۱۳ سال بعدازاین تاریخ کتاب مهمّی در فلسفهٔ تاریخ بنام تحقیق در علل عظمت و انحطاط رومیان منتشرساخت(۱۷۳٤). درحقیقت این کتاب فصلی بود از یك تألیف مهمتر و عظیمتری که شاهکار مونتسکیو محسوب میشود و موسوم است بروح القوانین(۲) . برای تدارك این تالیف منیف بیست سال تمام بلاانقطاع رنج کشید . قسمتی ازاروپارا سیاحت کرد . مدّتی درهنگری

---

(۱) - baron de la Brède (۲) - l'Esprit des Lois

و دو سالی در انگلستان رحل اقامت افکند تا اینکه کتابرا درسنهٔ ۱۷۴۸ بانجام رسانید . روح القوانین کتابی است درفلسفه سیاسی وتجزیهٔ دقیق ومنظّم کلیّهٔ اشکال حکومتها و شرایط و معدّات تولید و استقرار هر یك از این اقسام حکومت . بنابر رأی مونتسکیو بهترین صورت حکومت طرزحکومت انگلیس است که حافظ آزادی سیاسی افراد است « شاه این مملکت هیچ ظلمی نمیتواند نسبت بفردی از افراد بکند چرا که قدرت او در تحت تفتیش و نظارت دیگری است » همچنین بر حسب رای مونتسکیو بایستی در ممالك معظمه سه قوّهٔ متمایز و مستقل از یکدیگر وجود داشته باشد : مقنّنه ، اجرائیّه وقضائیّه واین تمایز واستقلال را وثیقه حتمیّهٔ آزادی میدانست . در حقیقت افکار مونتسکیو درست‌مقابل ومخالف طرز حکومت فرانسه بود که این قوای سه گانه درآن تمایزی نداشتند . مونتسکیو ناشر این فکر شد که نمایندگان ملّت بایستی‌سلطنت فرانسه را محدود ساخته وتحت مراقبت ونظارت قرار دهند .

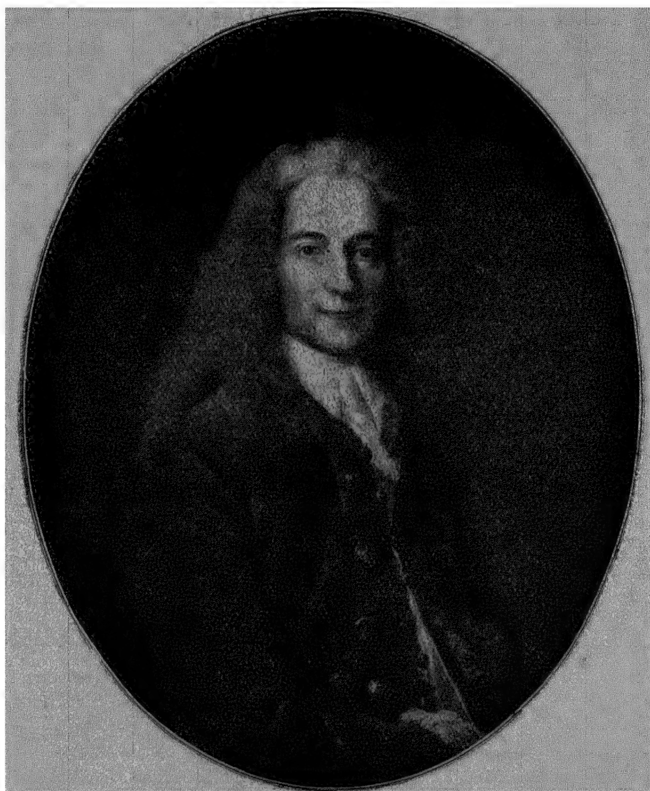
کتاب روح القوانین اشتهار فوق‌العاده گرفت ، درظرف ۱۸ ماه بیست و دو دفعه بطبع رسید وبتمام السنهٔ اروپائی ترجمه شد . امیل‌فاگه(۱) درست گفته است که : « این تألیف کتاب ساده‌ای نیست بلکه قانون وسجلّ بزرگ تاریخی محسوب میشود که در افکار و اعمال اهل عالم بتدریج رسوخ یافته و تا مدّتی مدید در نفوس خلایق آثار او جاودان خواهد ماند » این تألیف بمحض انتشار عملاً مؤثر نیفتاد بلکه چهل سال بعد نخستین مجالس دورهٔ انقلاب سرمشق رفتار خود را از آن مأخوذ داشتند و از ۱۷۸۹ تا امروز هر قانونیکه در فرانسه وضع میشود مبتنی بر اصل اصیل انفکاك قوای ثلاثه است .

وُلتِر
آغاز کار او

برخلاف مونتسکیو که تألیفاتش بقصد التیام وعمران خرابیها بود وُلتر(۱۶۹۴ـ۱۷۷۸)جز تخریب کاری نداشت . پدرش یکی از ثباتان امور شرعیّه پاریس بود . در طفولیّت وُلتر را آروه(۲) میگفتند ، درایام جوانی ازسخت گیری اولیاء امر بسیار رنج کشید ، دربیست و

(۱) ـ Faguet (۲) ـ Arouet

سه سالگی بجرم هجو نایب السّلطنه یازده ماه درباستیل محبوس شد،



وُلْتِرْ نویسندهٔ معروف فرانسوی درسنّ ۲۴ سالگی

(۱۶۹۴-۱۷۷۸)

غیر موثقه وُلتر را بعلّت هجوی که از لوی چهاردهم کرده به‌حبس انداختند لکن این روایت اصل ندارد و گویندهٔ هجای لوی دیگری بوده است . باری چون وُلتر اززندان برآمد نایب‌السّلطنه هزار و دویست لیره مستمرّی برای او مقرّر داشت .

هشت سال بعد مجدداً مدّت شش ماه در زندان باستیل توقیف گردید زیرا که روزی یکی از نجبا موسوم به شوالیه دوروهان ُولتر را چوب زد و او با اینکه رعیّت بود وحقّ اقامه دعوی بر نجبا نداشت تقاضای جبران یا تصفیهٔ امر بوسیله استعمال اسلحه کرد (۱۷۲۶) . چون بار دوّم از حبس رهائی یافت بانگلستان گریخت و چهار سال درآنجا اقامت گزید و مانند مونتسکیو آزادی ملّت انگلیس را مشاهده کرده و اعجاب تمام نمود و چون بفرانسه بازگشت مجموعهٔ نامه های فلسفی (یا رسائل مربوطه بانگلیسها) را نشر کرد (۱۷۳٤) . دراین رسائل تمجید وتوصیف بسیار از تشکیلات انگلستان کرده و گوید : « شاه انگلیس بر اعمال نیك قدرت تام دارد وچون قصد شر میکند دست های خود را بسته می بیند . » همچنین ُولتر اصول عقاید لاك انگلیسی را دراین مجموعه وارد کرده حکومت مطلقه عصبیّت مذهبی و نفوذ و سیادت فوق العادهٔ روحانیّون را انتقاد نموده است . این کتاب را مخرّب ومضل محسوب داشتند و بنام حفظ اخلاق واحترام مذهب وصیانت قدرت پادشاه پارلمان امر داد که آن را طعمهٔ آتش ساختند . نزدیك بود باز ُولتر دوچار حبس شود لکن فرار جان او را خرید .

ُولتر در این اوقات چندان اهمیّتی در طبقات عالیه نداشت و در محافل فلسفی اورا لایق نام حکیم ندانسته بچشم حقارت مینگریستند واز ظرفا میشمردند تابیست سال هم که از این مقدّمه گذشت کار بر همین منوال بود در این مدّت ُولتر گاهی مورّخ دربار لوی پانزدهم وگاهی ندیم فردریك دوّم بود (از ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۳) و بعضی اوقات در صدد وصول بمقامات عالیهٔ پلیتیکی برمیآمد ولی در این باب تیر آرزویش بهدف مراد نمیرسید و ناچار باز بنوشتن تیاتر و بحث در علوم و تواریخ میپرداخت و در هیچ موقع منافع شخصی خود را از نظر نمیگذاشت زیرا که بنابر قول برون تیر(۱) « ُولتر میدانست که برای ورود بمحافل عالیه چون دارای نجابت نژادی نیست بر وی لازم است که ثروتمند شود . » پس دست بمعاملات مختلفه زد

(۱) - Brunetière

و توفیق کامل یافت چنانکه در پایان عمر سالی یکصد و شصت هزار لیره عایدات او شد. توقّف ولتر در پوتسدام (دربار فردریك) اسباب شهرت او شد. ندیمی پادشاه پروس موجب گردید که از نام بلند و آوازهٔ فردریك قسمتی هم به ولتر تعلّق گیرد بعبارة اخری ندیمی و رفاقت با پادشاه بزرگی مثل فردریك موجب ازدیاد شهرت او شد بعلاوه در همین ایّام ولتر کتب معتبرهٔ خود را نوشت که عبارتند از قرن لوی چهاردهم و بحث در آداب و رسوم و رمان های بسیار که بیشتر درنفوس عوام تأثیر بخشیده است. در این وقت نفوذ ولتر در سرتاسر اروپا منتشر شد و برنفوس و عقول مردم تسلّط یافت بقسمی که او را «ولتر شاه» لقب داده بودند اشاره باینکه در قلمرو سخن مقام پادشاهی دارد. ولتر در این وقت متجاوز از شصت سال داشت.

چون میان ولتر و فردریك شکرآب شد و لوی پانزدهم نیز از وی ظنین بود ناچار در ملك و مزرعه خود که در سرحدّ سویس و فرانسه واقع است مسکن گزید و باین حیله از دستبرد مأمورین لوی پانزدهم که قصد توقیف او را داشتند مصون ماند (۱۷۵۵). در مدّت اقامتش در این گوشه انزوا که بیست و سه سال باقی عمرش را شامل بود علی رغم ضعف پیری پشت‌کار و فعّالیّت فوق‌العاده ظاهر ساخت. در واقع کارش جنگ دائمی با اسراف و تبذیر دولت، اختیار مطلق شاه، شکنجه وسیاست، عصبیّت وفجایع تعصّب دینی وظلم‌های قضائی بود. یکی از تجّار پرتستان شهر تولوز که پسرش متّهم بقتل شده بود بامر پارلمان محکوم باعدام شد (۱۷۶۲) چون این خبر به ولتر رسید ابتداء بحال تردید باقی ماند چون عاقبت یقین حاصل کرد برای دفاع ازمقتول واعاده شرف وحقوق او باپارلمان بنای جدال قلمی گذاشت و آخر الامر در (۱۷۶۵) پارلمان را مغلوب و مجبور بامتثال تقاضا های خویش کرد و همچنین ۱۳ سال بعد در موضوع تبرئه و اعاده حقوق و ارجاع شرافت

لالی تولاندال[1] با دیگر طرفداران او شرکت جست (۱۷۷۸).

در این ایّام پیری ولتر کتب مفصّل کم نوشته است بیشتر همّ خود را مصروف بنوشتن نامه و مکتوب نمود و آنچه از او باقی مانده و طبع شده است امروز قریب ده هزار مکتوب است. علاوه بر نامه رسایل بسیار هم نشر داده است که مربوط بحوادث عصر و پیش آمد های زمان بوده اند. در واقع کار یکنفر جریده نگار را کرده است امّا جریده نگاری که تا امروز بشدّت لهجه و تیزی قلم و بیان او چشم روزگار ندیده است. قصد ولتر ترتیب دادن شالودهٔ معیّن و اساس مرتّبی در سیاست یا در حکمت نبود، همّش مصروف و مقصور بجدال و دفاع بود، خود بمادام دودفان مینویسد « من مخرّب بزرگی هستم » در مسائل مذهبی برضدّ دین مسیح بجان میکوشید و کینه ای که نسبت باین آئین داشت چشم خرد او را بپوشید چنانکه در ردّ دین کارش بتعصّب کشید و از هیچ وسیله برای انجام مقصود خود روی گردان نبود حتّی تهمت و دروغ و جعل و افترا. از آنجائیکه ولتر ذاتاً لامذهب و بیدین بود هر چند علی الظّاهر خود را موحّد میگفت و بخدای یگانه اظهار ایمان میکرد و خود را پیرو (دین طبیعی) میشمرد لکن در واقع هیچ دینی نداشت و با جمیع ادیان مخالف و معاند بود. در باب سیاست اعتقادی باصول دموکراسی نداشت در یکی از مراسلات (۱۷۶۹) مینویسد « ملّت احمق و وحشی مانند چارپایان سزاوار یوغ و سیخك و ینجه است » معذالك مردم را بخصوص با مراکز قدرت مملکت و بی احترامی بمقدّسات تشویق و تعلیم میکرد.

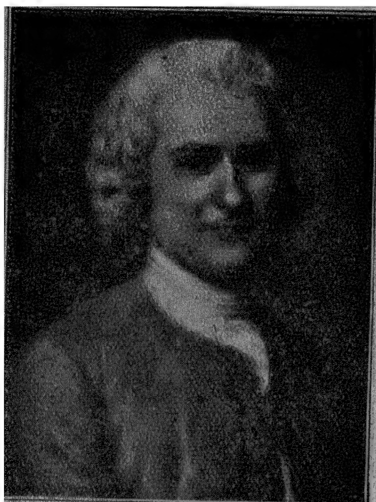
روسو

در مقابل ولتر که جز تکثیر خرابی و افزایش ویرانه های اجتماعی کاری نداشت ژان ژاك روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) پیدا شد که بانی طرز نوی در حکومت و مؤسّس تشکیلات جدیدی در جامعه گردید. مونتسکیو و ولتر که هردو از طبقات ممتازه بودند در پیشنهاد اصلاحات بتغییراتی چند در اصول سیاسی و محدودیّتی در حکومت مطلقه اکتفا میکردند. اما روسو که پسر ساعت

---

(۱) - Lally Tollendal

سازی از اهل ژنو بود و از طبقهٔ رعایا محسوب میگردید و ایام جوانی را بفقر وفاقه بسر آورده بود بنابر رنجها وصدماتیکه باو وارد شده بود براین عقیده شد که باید دولت و جامعه را اساساً زیر و زبر کرده و طرح نوی در انداخت. در سن ۳۷ سالگی جوابی بسؤالات علمی اکادمی دیژون داد که موجب اشتهار ناگهانی او گردید. در این جواب مبسوط ثابت کرد که ترقی فنون وعلوم اسباب افساد اخلاق نوع بشر گردیده است. سپس در کتاب (علل عدم تساوی بشر) (۱۷۵۵) و در تألیف معتبر خود موسوم بمیثاق اجتماعی(۱) (۱۷۶۲) عقاید سیاسی خویش را انتشار داد. در این تألیفات روسو هم مثل لاك بحرّیت و مساوات افراد بشر قائل گردیده و ثابت نمود که کلّیهٔ تشکیلات سیاسی واجتماعی باید از لحاظ حفظ حقوق افراد دایر گردد وازطرف دیگر افراد نیز بایستی خودرا محکوم ارادهٔ اکثریت بدانند درواقع حکومت حقیقی را مخصوص ملت میدانست. این افکار روسو منجر بتأسیس جمهوری گردید یعنی سی سال بعد در ایام انقلاب کبیر بمعرض عمل آمد. امروز هم اساس جمیع عقاید سوسیالیست گفتار روسو است امّا درزمان خود روسو تأثیر سریع وعمیقی نکرد. لکن افکاری که درباب تعلیم و تربیت اطفال بشکل رمانی که موسوم است به امیل تنظیم کرد و در



ژان ژاک روسو

نویسندهٔ معروف فرانسوی

(۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)

(۱) - Contrat social

همان سال انتشار میثاق اجتماعی منتشرساخت اثرعجیبی بخشید . دراین کتاب روسو لزوم تقوی ومحاسن پرهیزکاری واحترام خانواده را خاطرنشان کرد ومنشاء انقلاب اخلاقی وبازگشت تقوی وصفات حمیده درطبقه عالیه ملّت فرانسه‌شد . همچنین کتابی که موسوم است (بشهادت واعتراف دینی کشیش ساووا) ومتمّم کتاب امیل محسوب میشود جمعی کثیر را مجدّداً بحبّ دیانت بازگردانید وعکس العملی برضدّ ارتداد و خدا نا پرستی و مادّیت دیدرو و هلوتیوس و سایر مؤلّفین دایرة المعارف ایجاد و تحریك كرد .

علمای اقتصاد

دو نفر ازعلمای اقتصاد کسنی وگورنی هم مثل فلاسفهٔ سابق‌الذّکر بنقض و تخریب اساس تشکیلات اجتماعی قیام نمودند با این تفاوت که حکماء مذکور ازلحاظ عقل نظری وکلّیات مجرّده حکم میکردند و این علماء از نظر تجربه و استقراء در جزئیّات حوادث و اوضاع مملکت اظهار رأی مینمودند .

کسنی (۱۶۹٤ ـ ۱۷۷٤) پسر یکی از وکلای پارلمان پاریس بود و ایام جوانی را دریکی ازقرائی که مادرش بتمشیت امور دهقانی آن اشتغال داشت بسربرد . چون در علم جرّاحی مهارتی بکمال داشت در دربار لوی پانزدهم صاحب مقامی ارجمند شد وسپس طبیب مخصوص پادشاه گردید . شاه باو «فکر کنندهٔ من» خطاب میکرد و غالباً بصحبت او میل نموده ساعات دراز با وی گفتگو میکرد . دو کتاب عمده کسنی که‌حاوی اصول عقاید اقتصادی اوست موسوم بجدول اقتصادی (۱۷۵۸) و قواعد کلّیهٔ حکومت اقتصادی درمملکت فلاحتی ۱۷۶۰ دراین ایام نوشته شد ومیتوان گفت غالب اوراق او بدست لوی پانزدهم تحریرگردیده است . خلاصه و اصل عقاید اقتصادی کسنی عبارت بود از اینکه: زمین مخزن ثروت است و جز از طریق کشت وزرع اراضی وحفر واستخراج معادن هیچ ثروتی برای ملّت بدست نخواهدآمد . ازاینرو یکی از شاگردانش موسوم به دوپون دونامور مسلك اورا فیزیوکراسی یا (حکومت اراضی) نامیده است وپیروانش را فیزیوکرات گفته‌اند .

گورنی (۱۷۱۲ـ۱۷۵۹) پسر یکی از تجّار سن مالو بود وتاچهل سالگی بشغل تجارت اشتغال داشت وباین عنوان اغلب مراکز مبادلات اروپا را تفرّج کرد . مورپا وزیر بحریه وی را ناظر تجارت ساخت (۱۷۴۶) گورنی با کسنی آشنائی یافت وتابع عقیدهٔ او گردید بااین تفاوت که علاوه بر منبع ارضی که کسنی منحصراً خزینه عایدات میدانست وی صنعت را هم جزء منابع ثروت قرارداد . گورنی کتابی تالیف ننمود لکن یکی از شاگردانش موسوم به‌تورگو افکار وی را منتشر ساخت .

کسنی و گورنی و شاگردان وپیروانشان که متعدّد بودند و اغلب شهرتی بسزا یافته مثل تورگو و غیره بر این عقیده متّفق گشتند که سختی گمرکات و صعوبت اجرای نظامنامه‌هائی که برای دستجات واصناف کارگر تدوین شده موجب تحدید زراعت و تخریب صناعت است . علماء اقتصاد عموماً تحقیقات خود را باین نتیجه منتهی میساختند که بایستی آزادی تجارتی وصنعتی و فلاحتی داده شود ودر واقع افکار خود را در اینخصوص بدو عبارت ذیل خلاصه مینمودند کسنی می گفت : « درحکومت وفرمانروائی نباید افراط کرد وبحکم حکمرانی نظامات طاقت فرسا وضع نباید نمود . » گورنی میگفت : « بگذارید انجام دهند و بگذرند » و قصدش آزادی صنعتی وسهولت عبور ازگمرکات سرحدّی بود .

لغویّون

عقاید فلاسفهٔ سابق الذّکر و علماء لغت (۱) بوسیلهٔ کتب و رسالات انتشارگرفت وتوسعهٔ این انتشارات به نسبت سختگیری پارلمان که در صدد منع و توقیف آنها بود تفاوت میکرد . هرقدر بیشتر پارلمان سختگیری میکرد مردم و محافل ادبی وعلمی بیشتر توجه مینمودند و مبلّغ و ناشر آن میشدند ، دایرة المعارف هم که چاپ شد افکار علماء ومؤلّفین خود را در جامعه رواج بخشید .

مؤلّف حقیقی دایرةالمعارف دیدرو (۱۷۱۳ـ۱۷۸۴) بود که نخست بفکر این تالیف‌عظیم افتاد وباوجود مشکلات طاقت فرسا سالیان‌دراز باحوادث‌مقاومت

(۱) ـ Encyclopédie

ورزید و کار خود را تعقیب کرد وهم خود مقالات متعدّده نوشت و در آن درج نمود وهم سایرین را وادار بشرکت ومساعدت کرد . دیدرو از اهالی لانگر بود و پدرش در آنجا شغل چاقوسازی داشت مثل تمام اهالی جنوب دارای طلاقت بیان وقدرت اختراع و انشاء و سهولت استحضار مطالب مشکله واقتباس مسائل مختلفه بود . او نیز مثل ولتر در دفع ورفض عقاید قدیمه مجاهدت وتعصّب داشت بااین تفاوت که او صراحت لهجه نشان میداد و ولترجای آشتی باقی گذاشته



مجسّمهٔ دیدرو
(۱۷۱۳-۱۷۸٤)

غالباً در لفّافه تملّق و مجامله عداوت خود را پوشیده میداشت . دیدرو در سنهٔ ۱۷٤۹ مکتوبی باین عنوان نوشت : « این مکتوبی است در باب کورها برای استفادهٔ اشخاصی که چشم دارند » در این رساله به بیدینی و مادّیت اعتراف کرده و بهمین ملاحظه چندی در قلعهٔ وَنسن محبوس شد .

دایرة المعارف بنابراعلامیّه‌ای که مژده انتشار آنرا میداد عبارت بود « از فهرست مجاهدات و مساعی مغز بشری که در قرون ماضیه برای اکتساب مسائل مختلفه نموده است » بعبارة اخری فرهنك جامع و مفصّلی بود حاوی جمیع معلومات آن عصر که در خصوص جزئیّات و کلیّات مطالب و موضوعات خرد و بزرگ سخن میراند . ازطرز ساختن سرخاب وغازه تا ترتیب تشکیل دول وتنظیم طبقات اجتماع را ذکر میکرد ، مسائل تاریخ وغوامض علوم واصول وفروع ادیان وصحیح وسقیم رسوم و آداب و غیره را تشریح و تعریف میکرد . معاون دیدرو دالامبر نام داشت

که مؤلّف فرهنگ مقدّماتی و نویسندهٔ غالب فصول راجعه بریاضیّات و فیزیك کلّی است. لکن سایر فلاسفه وعلماء بزرگ ونویسندگان عصرهم باآنها کمك میکردند. درهرجا شخصی را مییافتند که دریکی از شعب تخصّص داشت ویرا بمساعدت خود دعوت مینمودند. مونتسکیو و وُلتر و روسو و بوفون و کسنی و تورگو ونکر ومارمون تل وهلوتیوس وهولباخ وغیره مقالات متعدّده بدایرةالمعارف فرستادند.

بالطبع اجزاء این تألیف بزرگ بایکدیگر اختلاف بسیار داشتند. دالامبر در نامه‌ای که به وُلتر نوشته «دایرةالمعارف را ازحیث تباین اجزاء وپست وبلندمندرجات بجامهٔ بازیگران (یاخرقهٔ درویشان) تشبیه کرده است که‌چند قطعه ازپارچهٔ گرانبها در آن دوخته اند و مابقی قطعات بی قیمت وناچیزند» این کتاب بسهولت منتشر نشد، تاریخ شروع سال ۱۷۵۱ بود وبیست ویکسال بعد درسنهٔ (۱۷۷۲) انتشار پذیرفت، علّت این طول زمان این بود که دومرتبه دوچار توقیف گردید یکی هنگام نشر دو جلد اوّل بجرم اینکه «مردم را بعصیان پروردگار و نا فرمانی شهریار وا میدارد» دفعهٔ دیگر پس از وقوع حادثه آمین، در اینوقت دیدِرو مدّت هشت سال ازطبع کتاب ممنوع شد. دیدِرو این تألیف راسلاح قاطعی‌میدانست که بوسیلهٔ آن هر چه خود وسایر فلاسفه نمی پسندیدند ومانع ترقی مملکت میدانستند بایستی قطع و معدوم شود وعمده چیزی که محرّك بغض وکینهٔ آنها بشمارمیآمد یکی دین بود که آنرا عایق انبساط قوای بشری و مانع التذاذ وخرسندی میول‌نفسانی وشعور حیوانی انسان میدانستند. دیگر قدرت مطلقهٔ پادشاه که آزادی افراد را تهدید نموده و متفکّرین را از نشر افکار وطبع گفتار خود جلو میگرفت، دیگر آن که دیدِرو و یارانش طرفدار آزادی صنعت و تجارت بودند و این مطالب را نیز در دایرةالمعارف درج و در جامعه نشر کردند.

استبداد منوّر فلاسفه ومؤلّفین دایرةالمعارف وعلمای اقتصاد بااینکه دشمن بزرگ وخصم‌صریح حکومت استبدادی بودند هیچیك بابودن پادشاه درمملکت مخالفتی نداشتند وعلمدار مرام دموکراسی بشمار نمیآمدند. غالب

آنها در این باب با ولتر همرأی بودند که ملّت بواسطهٔ جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد زیرا که بنا بر قول ولتر « در مملکت وجود جهّال واجب و لازم است . » مونتسکیو طرز حکومت انتخابی انگلستان را بالاترین اقسام حکومتها میشناخت و ولتر هم باین نوع حکومت تمایل داشت لکن روسو ابداً آن حکومت را نمی پسندید وملّت انگلیس را در قبول این شیوه گول واحمق میشمرد وحکومت انتخابی را یکی ازشقوق وفروع ملوك الطّوایف دانسته ومبتنی برظلم و بیخردی محسوب میکرد . امّا جمهوری وفرمانروائی ملّت را برای ممالك صغیره مناسب میدانست که بشکل بلاد عهدقدیم خودرا اداره کنند . در حقیقت شعار علماء و فلاسفه را میتوان این عبارت قرارداد : « همه چیز برای ملّت و هیچ چیز بتوسّط ملّت » یعنی وظیفهٔ هرشخصی آن است که جمیع خیرات وترقّیات را برای ملّت خود بخواهد لکن نباید خود ملّت را وسیلهٔ کسب این خیرات بکنند وآنرا درامر دخالت بدهد زیرا که جهل ملت موجب ندامت خواهدشد . مرام آنان سلطنت پادشاه عادل بود ، شاهی که بنا برتعریف مارکی دارژان سون « قدرت مطلقهٔ سلطنت را بانیروی عقل وفرط خرد قرین سازد » بعبارة اخری همه طالب « فرمانروای منوّرالفکری » بودند زیرا که بنا برقول دوپون دونمور (۱) « متقاعد کردن و براه آوردن یك شخص آسان تر از یك ملّت است » و « حصول نتایج وآمال بوسیلهٔ قدرت سلاطین زود تر میسّر میشود تا بانتظار ترقّی عقلانی مردم . »

فلاسفهٔ فرانسه طالب پادشاهانی مثل فردریك ثانی و کاترین دوّم و مخصوصاً ژوزف دوّم بودند و نام این پادشاهان را غالباً بر زبان داشتند لکن باید دانست سلاطین مزبور دراصلاح امور و ترقّی ملّت خود منحصر نبودند بلکه در آن دوره پادشاهان ممالك دیگر مثل پرتغال و اسپانیا وایالات ایطالیا ناپل و پارم و تسکان هم عادلانه و خردمندانه باصلاح قلمرو خود پرداختند و وزرای حکیم و دانا اختیار کردند . در پرتغال ژوزف اوّل (۱۷۵۰ ـ ۱۷۷۷) خود چندان لیاقتی نداشت

(۱) ـ Dupont de Nemours

لکن وزیر مقتدر و مستبدّ او موسوم به کاروالو (مارکی دوپمبال [1]) کار های بزرگ کرد . در ناپل و در اسپانیا دون کارلوس فرزند فیلیپ اوّل که ابتداءً پادشاه ناپل بود و از ۱۷۳۵ تا ۱۷۵۹ شارل چهارم لقب داشت و پس از آن در مادرید مستقر شد خود را شارل سوّم خواند (۱۷۵۹-۱۷۸۸) . وزراء او عبارت بودند از آراندا وفلوریدا بلانکا . در تُسکان آرشیدوك لئوپولد (۱۷٦۵-۱۷۹۰) برادر ژوزف دوّم سلطنت راند و پس از چندی جانشین برادر خود امپراطور اطریش گردید .

مابه الاشتراك این سلاطین مستبدّ و مصلح در تمام ممالك اروپا چند چیز بود یکی افزودن قدرت پادشاه ، دیگر تکثیر ثروت و عواید مملکت و دیگر کاستن قدرت ونفوذ روحانیّون . دراسپانیا دولت بترّقیات اقتصادی بسیارمهم توفیق یافت ، تجارت غلاّت را آزاد کرد ، شرکتهای تجارتی تشکیل داد و بانك فلاحتی موسوم به بانك سن شارل تأسیس نمود و کار خانه های مهمّ ماهوت و پارچه و اسلحه ساخت و جداول و قنوات کثیره احداث کرد که موجب تزئید فواید شد بنحوی که عایدات عمومی سه برابر شد وسکنهٔ مملکت از هفت بیازده میلیون بالا رفت . اقداماتی که بر ضدّ روحانیّون در ناپل و تُسکان معمول شد باین نتیجه رسید که عدّهٔ کشیشان محدود گردید و آن سلسله از روحانیّون که دست ازهر کسب وکاری کشیده ومدّعی تأمّل در آثار صنع بودند بکلّی از میان برداشته شد و در اسپانیا پادشاه متوّلی موقوفات کلیسا گردید لکن مهمترین و معروفترین کارهائی که بمنصّهٔ ظهور رسید قلع و قمع طایفهٔ ژزویت بود .

الغای فرقهٔ ژزویت

پُمبال صدر اعظم پرتغال که در استبداد و اصلاح امور نظیر پطر کبیر در روسیّه بود اصلاحات را بضرب تبر و تبرزین پیش میبرد . این وزیر شروع بقلع وقمع ژزویتها کرد ، هرسری که باطاعت او خم نشد با خاك راه یکسان گشت ، ازقضا این وزیر بردسیسه و توطئه‌ای

[1] - Carvalo (marquis de Pombal)

که بقصد قتل پادشاه فراهم شده بود وقوف یافت و این امر را بهانه قرار داده در سنهٔ (۱۷۵۶) اشراف پرتغال را متّهم ساخت وطایفهٔ ژزویت را سرکوبی کرد. بصرف افتراء وتهمت این فرقه را هم دخیل درامر توطئه شناخته وهمه را دستگیر نموده و نفی بلد نمود (۱۷۵۹) و دارائی آنها را بنام شاه ضبط کرد.

یکی از بزرگان ژزویت موسوم به پرمالاگ ریدا (۱) که پیری ۷۲ ساله بود توقیف شد و بحکم وزیر اعظم بمحکمهٔ تفتیشیّه که قضاة آن دست نشانده و منتخب او بودند فرستاده شد، محکمه اورا محکوم نمود ووزیر امر داد که زنده زنده وی را بسوزانند (۱۷۶۱).

دراوایل این کتاب دیدیم (۲) که قلع وقمع ژزویتهای پرتغال درفرانسه چه انعکاسی کرد وچگونه فرقهٔ مزبور ملغی شد. دشمنان فرقهٔ مزبور دولت اسپانی را هم واداشتند که مانند پرتغال وفرانسه باژزویت ها معامله کنند. درسال ۱۷۶۶ درشهرمادرید شورشی برخاست، مردم با مقرّرات نظمیه که پوشیدن کلاه های بزرگ و پهن را ممنوع میداشت مخالفت ورزیدند و طغیان نمودند. دولت ژزویت ها را محرّك این انقلاب شمرد وآراندا صدراعظم اسپانیا آنان را توقیف و تبعید نمود. شاهزادگان بوربون که حکمران ناپل و پارم بودند بسلاطین اسپانیا و فرانسه (شارل سوّم و لوی پانزدهم) تأسّی جسته و در دفع ژزویت ها سعی بلیغ کردند (۱۷۶۸).

پاپ کلمان سیزدهم (۳) اعتراض کرد، لکن دولت فرانسه و اسپانیا دو قطعه از املاك او را که عبارت از ولایات آوینیون (٤) و بنوانت (٥) باشد متصرّف شدند دراین اثناء پاپ هم زندگانی را وداع گفت (۱۷۶۹).

سلاطین وشاهزادگان خانوادهٔ بوربون مجمع بزرگی را که علی‌الرّسم برای انتخاب پاپ ازکاردینال‌ها تشکیل میشود مجبور ساختند یکنفر ازکشیشان فرانسیسکن (٦) را موسوم به لوران گانگانلّی (۷) را که معروف بمخالفت بافرقهٔ ژزویت بود بپاپی

---

(۱) - Le père Malagrida

(۲) - بصفحهٔ ۳۱ « جنگ با فرقهٔ ژزویت » رجوع شود

(۳) - Clément

(٤) - Avignon (٥) - Bénévent (٦) - franciscain (۷) - Laurent Ganganelli

انتخاب کرده کلمان چهاردهم نام بدهند . امّا این پاپ جدید درعمل چندان ابراز خصومتی با ژزویت ها نکرد ، چندانکه دراسپانیا جمعی کثیر از روحانیّون در صدد انفصال ازاطاعت پاپ بر آمدند ناچار کلمان چهاردهم رسماً فرقهٔ ژزویت را ملغی ساخت (۲۱ ژون ۱۷۷۳) . ژزویت ها که ازهمه جا رانده شدند فقط درپروس که فردریك پادشاه آنجا پروتستان بود و در روسیه که کاترین ملکهٔ آن مخالف پاپ شمرده میشد مأمن و ملجائی یافتند. درروسیه ۲۷ سال بعد از این واقعه یعنی در آغاز قرن نوزدهم فرقهٔ ژزویت مجدّداً رسمیّت پیدا کرد (۱۸۰۱) .

امناء

موضوع سلطه واقتدار امناء یا نظّار مالیهٔ فرانسه راهم میتوان از ملحقّات طرز حکومت سابق الذّکر محسوب داشت . این امناء هر یك حوزهٔ عملی داشتند که خود ایالتی بزرگ بشمار میآمد و درآن دایره بهر اصلاح و تغییری مجاز بودند بلکه عقاید خود را هم در دایرة المعارف انتشار میدادند . پایهٔ قدرت و اختیار این امناء در حوزه های آنها بحدّی بود که حتّی حقّ فراهم آوردن لشکر و پرداخت حقوق افراد قشون هم داشتند ، بمیل خود محاکم قضائی تأسیس کرده وگاهی درموقع احتیاج خود نیز حکم صادر میکردند . درتوزیع مالیات مستقیم وتهیهٔ پلیس واداره کردن بلاد وقصبات وکارخانه ها وجریان تجارت و جمیع امور عمومی مثل مرمّت یا بنای عمارات وطرق و پل ها و سد ها وجدول ها وغیره قدرت واختیار مطلق داشتند تا بحدّی که آنانرا سلاطین کوچك میگفتند ودرحقیقت پادشاه هم بودند زیرا که نه فقط مأمورین جزء را بمیل خود عزل و نصب میکردند ، نه تنها بکارهائی دست میزدند که امروز جز وزراء قادر بمبادرت آن نیستند بلکه گاهی فرمان پادشاه را زمین زده وبکارهائی میپرداختند که جز قانون مجلس در عصر حاضر مجوّز آن نتواند بود مثل تغییر میزان و طرز پرداخت مالیاتها و غیره . بیگانگان ازاین قدرت بی انتهای امناء شگفتی میکردند ، لاس بمارکی دارژان سون میگفت : « هنگام تصدّی شغل مفتّش کل مالیّه چیزهائی دیده ام که باور کردنی نیست ، بدانید که فقط سی نفر امین و ناظر درمملکت فرانسه

حکومت میکنند ، فقط همین سی نفر تحصیلدار ایالات هستند که سعادت و فلاکت یالات وترقی وانحطاط ولایات را سبب میشوند . »

علّت عمدهٔ نفوذ فوق العاده امناء در قرن هیجدهم این بود که مدّت مدیدی در مأموریّت خود باقی میماندند و عادةً کمتر معزول میشدند مثلاً ایالت شامپانی در مدّت هشتادسال یعنی از سال ۱۷۱۱ تا ۱۷۹۰ که حکومت انقلابی عمل امناء را ملغی ساخت فقط پنجنفر از امناء بخود دید و اگر این مدّت را بتساوی میان آن پنج تن امناء قسمت کنیم بهر یك سیزده سال میافتد ، حوزه امانت والانسین در مدّت دوازده سال یك امین داشت (۱۷۷۵ ـ ۱۷۸۷) و ولایت تور در ۱۷ سال یك ناظر داشت (۱۷۶۶ــ۱۷۸۳) تورگو مدّت ۱۲ سال امین لیموزن بود (۱۷۶۱ــ۱۷۷٤) .

یکی از مصلحین نظّار تورگو

تورگو (۱۷۲۷ــ۱۷۸۱) نمونه نظّاری است که دست بکار اصلاحات زده‌اند . تورگو پسر رئیس التّجار پاریس بود ، نخست میخواستند او را در سلك اهل کلیسا وارد کنند ، مدّتی جزء مستشاران پارلمان پاریس شد ، بعد مخبر شورای دولتی گردید ۱۷۶۱ . در سنّ ۳٤ سالگی حوزهٔ نظارتی لیموژ ازطرف لوی پانزدهم باوعطا شد ، تورگو تاجلوس لوی شانزدهم دارای مشاغل فوق بود ، چون در علوم اقتصادی مطالعات کافیه داشت و مدّتی شاگردی ـکسنی و گورنی کرده بود در سالهای نخستین نظارت خود ۱۷۶۶ کتاب مهمّی بخواهش دو تن از اهل چین که محض تحصیل بفرانسه آمده بودند تألیف کرد موسوم به : بحث در تشکیل و توزیع ثروت . تورگو سعی نمود که در حوزهٔ نظارت خود بعضی از اصول خود و استادانش را عملاً تجربه کند . ایالت لیموزن هنگام ورود تورگو یکی ازفقیرترین ولایات فرانسه بود ، درظرف سیزده‌سال بهمّت تورگو ولایتی حاصلخیز و ثروتمند شد .

تورگو در لیموزَن

نگارش اسامی و شرح فهرست کار هائی که تورگو در لیموزن کرده است برای بیان بسط ید وقدرت کامل نظّارکافی است . تورگو محض رفع فقر وفاقه روستائیان بکاشتن سیب زمینی که

درآن زمان از محصولات جدیده بشمار میآمد شروع نمود. بیشه های مفصّل برای تربیت نهال درختان میوه‌دار غرس کرد ونقشهٔ فلاحت بررعایا داد. ازمملکت اسپانیا گوسفند خواست که نژاد اغنام محلّی را تغییر بدهد، در سال ۱۷۷۲ قحطی رخ داد که دوسال طول کشید، تورگو وسایل حمل ونقل غلاّت را بخوبی فراهم نمود، دارالمساکین بسیارساخت که فقرا ازدسترنج خود کسب نان میکردند، مالکین اراضی را مجبور ساخت که وسایل زندگانی مزدوران خود را فراهم آورند و کشیشان صوامع را واداشت که فقرارا نان بدهند، متجاوزاز ۷۰۰ کیلومتر راه شوسه‌ساخت بدون اینکه رعایا رادراین امر رنج وآزاری برسد وضعفا پامال بشوند. توضیح آنکه درآن زمان علی‌الرّسم رعایا موظّف بودندکه مجّاناً بیگاری کرده این قبیل خدمات را انجام دهند لکن تورگو کسی را بسخره نگرفت وعمله را مزدداد ووجوه لازمه را از راه افزایش مالیات تهیّه دید باین معنی که مالیات جنسی طرق را مبدّل بنقد نمود و فی الحقیقه امتحانی بود که برای تغییر مالیاتهای مملکتی بعمل میآورد.

مهمترین کار تورگو این بود که ترتیب توزیع مالیات را تغییر داد. در ولایت لیموزن مثل‌اکثر نقاط فرانسه مالیات دل بخواه بود یعنی‌بنا بمیل موزّعین مالیات هر کسی بمیزان غیر معیّنی محکوم بپرداخت مالیات میشد. بعبارهٔ اخری هر قدر مأمورین مالیه میخواستند دارائی برای مؤدّیان‌فرض کرده و از روی آن فرض مالیات‌میبستند بالطبع ظلمهای‌فاحش‌بمردم میشد. ناظری که قبل از تورگو متصدّی امر نظارت ولایت لیموزن بود موسوم به تورنی[1] بود وپس‌ازعزل بنظارت ولایت بوردو رسیداین شخص دست باصلاحات زد باینطریق که مالیات دلبخواه‌سابق‌الذّکر را مبدّل بمالیات بر آوردی کرد یعنی قیمت املاك مردم را تخمیناً بر آورد نموده برآن مالیات بست. این‌مقدّمهٔ ممیزی املاك بود که وسعت ووضع وقیمت اراضی تدریجاً تعیین میشد. تورگو بر آن شد که کار های سلف خود را تعقیب نماید امّا بواسطهٔ نداشتن پول کاملاً بمقصود نرسید معذلك بطور معتنابهی بار سنگین رعایا

(۱) – Tourny

تخفیف یافت و تورگو قبول عامه و وجاهت فوق العاده پیدا کرد چنانکه وقتی که بمقام وزارت رسید و عازم پاریس شد اهل لیموزن از کار های او قدر دانی بسیار نمودند و از این عبارت دهقانان که در حقّ او گفته اند درجهٔ تأسف رعیّت را از فقدان این ناظر محبوب و مصلح میتوان فهمید : «برای شاه خوب شد که مسیو تورگو را اختیار کرد امّا برای ما موجب غم وحسرت است که اورا ازدست میدهیم . »

وجاهت تورگو درامر نظارت امری استثنائی بود؛ اگر چه نظّار دیگر هم در حوزهٔ نظارت خود بکار هائی دست زدند که متوجّه اصلاحات بود مثلاً در ایالت شامپانی و حوزهٔ پاریس وحوزهٔ کائن دفتر ممیزی برای تجدید توزیع مالیات رعایا تأسیس یافت و در ایالات و الانسین و تور و روشل و گرنبل و غیره طرق شوسه احداث گردید . با وجود این تودهٔ ملّت از اختیارات مطلقهٔ نظّار خشمگین بودند ونسبت بآنها کینه ورزی میکردند چنانکه نمایندگان طبقات ثلاثهٔ ملّت در ۱۷۸۹ بلوی شانزدهم گفتند : « علامت توجّه و مهربانی صادقانهٔ اعلیحضرت نسبت بملّت این خواهد بود که مردم را از چنگال نظّار خلاص نمایند . »

نباید نسبت بنفوذ فلاسفه وعلمای اقتصاد ومؤلّفین دایرة المعارف مبالغه کرد و نهضت افکار عمومی را که بالاخره منجر بسرنگونی حکومت استبدادی شد فقط تبلیغات آنان منسوب دانست . در واقع نویسندگان وحکمای مزبور مجلی و مظهر افکارعامّه بوده اند نه موجد و مبتکر آن افکار . اختلال اوضاع مالیه ، شکستهای خارجی وننگهای سیاسی وهوسرانی وخودرائی اولیاء امور استبدادی معایب حکومت مطلقه را در انظار عامّه تجسّم داده و مردم را بضدّیت وادار کردند . ازآنجائیکه عمّال دولت هم کاملاً پیرو عقاید قدیمه بوده و اغلاط اسلاف خود را تکرار میکردند روز بروز مایهٔ خلاف ونفاق ملّت با شاه غلیظ تر میشد ودارژان سون مینویسد : « دولت در انظار مردم احترام و عظمتی ندارد بعلاوه خود دولت بانواع و اقسام وسایل مختلفه سلب احترام خویش را فراهم میآورد . (۱۷۵۱) روحانیّون وسپاهیان و پارلمان ها و طبقات عالیه و دانیهٔ ملّت همگی زمزمهٔ خلاف و شقاق دارند و از

اطاعت دولت گردن میکشند و حق دارند . » و هم او در سنهٔ ۱۷۵۳ مینویسد «دربار شاهی وملّت بقدری ازهم دورندکه اتّصال نمی‌پذیرند، هر روز دولت‌قدمی برمیدارد که بر تباعد و تنافر طرفین میافزاید . »

روز بروز طبقات مختلفهٔ ملّت ملتفت میشدندکه امتیاز بعضی‌طبقات ظلم فاحش وبی انصافی است . مارکی دارژان سون از خود چنین سؤال میکند : « چرا دولت حامی طبقهٔ نجباست در صورتیکه این طبقه زنگ ملّت محسوب میشوند و بمنزلهٔ زنبوران درشت هستندکه درکندو عسل نمیگذارند ولی تمام عسل‌را میخورند . » و نیز او مینویسد : « تا زمانی که بکلّی آثار این اختلاف میان و ضیع و شریف، نجیب و غیر نجیب برداشته نشود وملّت مساوات نیابد آسایش وسکون محال‌خواهد بود . » روستائیان هم ازیکدیگر معترضانه سئوال میکردند : «چرا هرکس غنی‌تراست کمتر مالیات میدهد و آنانکه مستمند تر و فقیر تر هستند بیشتر میپردازند ؟ آیا هرکسی بقدر وسع و استطاعت خود نباید مالیات بدهد ؟ » از طرف دیگر ملّت متوّجه قدرت ولیاقت خودشده ودر کوچه‌های پاریس‌نظیر این‌عبارات رامیگفتند (۱۷۷۰) : « اگر قیمت‌نان‌را تنزّل ندهند وامور مملکت را منظّم نسازندماهم میدانیم چه کنیم زیرا که هنگام مقابله بیست تن از ما با یك سرنیزه قشون دولتی مصادف خواهد شد و سود با ما است . » غالب متفکّرین ظهور حادثه عظیمی را پیش‌بینی‌میکردند، دارژان سون‌مینویسد : «انقلاب‌ملّی عنقریب‌رخ میدهد . » وُلتر (در ۱۷٦٤) مینویسد : « انقلاب لازم وحتمی بوقوع خواهد پیوست . » ودر جای دیگر مینگارد : « بمحض فراهم شدن مقتضیات اوّلیّه انقلابی‌عظیم مشتعل خواهد شد و واقعاً آنوقت هنگامهٔ غریب و غوغائی عجیب خواهد بود ! »

فصل یازدهم

لوی شانزدهم

بحران مالی

جانشین لوی پانزدهم نوهٔ اولوی شانزدهم شد که آخرین پادشاه دورهٔ استبداد فرانسه محسوب میگردد. سلطنت اوهیجده سال دوام یافت (از ۱۰ ماه مهٔ ۱۷۷٤ تا ۱۰ ماه او ۱۷۹۲) که بواسطهٔ ظهور انقلاب ۱۷۸۹ آنرا بدو قسمت میتوان تقسیم نمود . در دورهٔ اوّل سلطنت که مدّتش چهارده سال بود لوی شانزدهم مثل اجداد خود سلطنت مطلقه داشت وبدست تورگو وزیر در صدد اصلاحاتی برآمد لکن نظر بمخالفت عموم اعضاء خانوادهٔ سلطنتی و طبقهٔ ممتازه لوی شانزدهم مجبور شد که بعداز دو سال از کلّیهٔ اصلاحات خود چشم بپوشد (۱۷۷٤ــ۱۷۷٦). دوازده سال بقیّهٔ این دوره را لوی شانزدهم مثل نیاکان خود برتق و فتق امور پرداخت و عیناً رفتار شاهان قدیم را تکرار نمود ، مخارج جنگ امریکا ومصارف بی حدّ وحصر دربار شاهی قروض جدیدی بردیون زمان لوی پانزدهم افزودواین اختلال امورمالی بدرجه‌ای رسید که درسنهٔ ۱۷۸۹ شاه مجبورشد بملّت متشبّث شده ونمایندگان طبقات ثلاثه ملّت‌را دعوت کند ، انقلاب کبیر ازاینجا ناشی شد .

لوی شانزدهم لوی‌شانزدهم هنگام جلوس براریکهٔ سلطنت قریب بیست‌سال و زنش ماری‌آنتوانت(۱) نوزده سال داشت . این زن و شوهر جوان چون خبر وفات لوی پانزدهم را شنیدند متّفقاً فریاد برآوردند : « آه خدایا ما را نگاهدار ! ما برای پادشاهی خیلی جوانیم . » فی‌الحقیقه لوی شانزدهم ازکار مملکت داری ورسم جهانبانی بکلّی عاری و بی اطّلاع بود و مربّی‌او دوك دولا-وُگویون (۲) بهیچوجه وی را برای پادشاهی تربیت نکرده بود فقط بعضی اصول

(۱) ـ Marie -- Antoinette (۲) ـ duc de La Vauguyon

را در دماغ وی راسخ کرده بودند که اغلب عصاره استبداد و خلاصه خود رأئی بشمار میآمد مثلاً : « هر قوّه و قدرتی در مملکت متعلّق بپادشاه است و هیچ فرد یا جماعتی را حقّ آن نیست که در برابر فرمان شاه دم از استقلال بزنند . »

لوی جوانی تنومند وقوی و سنگین بود ، اشتهائی وافر و میلی مفرط بشکار و عشقی بصنعت قفل سازی وآهنگری داشت ، شرافتمند ورحیم و خوشخو ومایل به نیکوکاری بود ، یکی از نخستین عبارات او که بمفتّش کلّ مالیه آبه ترّی گفت این جمله بود که : « اصل بدست آوردن دل ملّت است . »

لکن لوی شانزدهم با وجود این خصال حمیده مردی لیّن الاریکه بود و زنش او را « مرد بیچاره » میخواند . هوشی کند و ضعیف داشت و بسیار خجول و محجوب بود زیرا که بنابرقول برادرش کنت دو پروانس ویکی ازوزراء موسوم به مالزرْب(۱) شاه میدانست که لیاقت سلطنت ندارد و مسئول مهمّی عظیم است . کنت دوپروانس که بعدها لوی هیجدهم لقب یافت میگفت برادرم لوی شانزدهم هر وقت می‌شنید که او را اعلیحضرت خطاب میکنند پیشانی را میان دو دست فشرده ومیگفت : « آه‌چه بار سنگینی ! افسوس که هیچ‌بمن تعلیم ندادند! » مالزرْب میگوید : « شاه چون توجّه میکرد که هریك از اعمال و اقوال او در سر نوشت بیست و پنج میلیون مردم مؤثّر است بوحشت میافتاد . » بنابراین ترس وخجلت لوی شانزدهم کمتر تصمیم قطعی میگرفت و در تمام مدّت عمر تحت تأثیر دیگران واقع بود . در ابتداء سلطنت نفوذ پرفایده و مصلحانه تورگو درکار بود و عاقبت نفوذ مضرّ و نا مبارك ماری آنتوانت در مزاج او حکمفرما شد .

ماری آنْتوانِت ملکهٔماری آنتوانت دختر امپراطریس ماری ترز ملکهٔاطریش بود .عروسی او با لوی شانزدهم درسال ۱۷۷۰ واقع شد و منظور ازاین وصلت این بود که اتّحاد دولتین را که بموجب عهد نامهٔ ورسای (۱۷۵۶) صورت گرفت و مخالف افکار ملّت فرانسه بود مستحکم ترکنند و

(۱) – Malesherbes

کدورترا کاملاً مرتفع سازد. ماری آنتوانت برخلاف شوهرش بسیار تند وچالاك بود امّا اخلاق ثابت وراسخ درطبیعت او وجود نداشت و از این جهت بهیچوجه شباهتی بامادرخودماری ترزنشان نمیداد. نادان و بواهوس و درمقابل موانع وحوادث ناشکیبا بود. اگر چه شرافت و عفّت داشت لکن از بس هوس ران و لذّت جوی بود فریب



ماری آنْتوانِتْ
(۱۷۵۵-۱۷۹۳)

مصاحبان را خورده با کمال بی احتیاطی خود را درکارهای بدنام کننده ومکانهای نا مناسب داخل نمود مثلاً شبی در اپرا که مجلس بال ماسکه دایر بوداو را در میان رقّاصان شناختند. او هم مانند شوهرش تأثیر اطرافیان ودوستان را قبول میکرد.

گروهی از درباریان یغماگر وحریص اورا احاطه نمودند منجمله پولینیاك ها(۱) که ازاسراف و تبذیر دربار سود فراوان میبردند. ماری آنتوانت براثر تحریکات این اشخاص دشمن اصلاحات مملکت شد و بدون اینکه از نتایج امور مستحضر باشد بر بدبختی مالی وفقر خزانه دولت افزود وزمان اشتعال انقلاب کبیر را پیش انداخت.

لوی شانزدهم هنگام جلوس بر تخت سلطنت ازآنجائیکه خود را آگاه ازرموز مملکت داری نمیدانست یکی از درباریان پیر و وزیر سابق بحرّبه را که مورپا نام داشت ودر این وقت ۷۳ سال از عمرش میگذشت بصدارت نصب کرد. مورپا اگرچه بنا بر روایات و قصص مشهوره او را شخصی سبکسار میدانند لکن صاحب فطانت وزیرکی کامل بود. ازمضایق امور بسهولت خارج میشد ووجه حلّ معضلات را بسرعت میبافت. چون بمقام صدارت رسید جز نام چیزی نپذیرفت، حقوق و مواجبی را که خواستند در حقّش برقرار دارند ردّ کرد، بلوی شانزدهم گفت: «من خدمتگزار وفرمانبردار اعلیحضرت هستم لاغیر، وزراء دیگر هم مستقیماً خدّام پادشاهند و من هرگز از قول اعلیحضرت بآنها دستوری نمیدهم وخود را واسطهٔ اوامر شاهانه بوزراء نپنداشته ازجانب وزراء هم مطلبی بعرض نخواهم رسانید.» معذالك طرزعملش ثابت میکرد که واجد مقام صدارت است وبروزراء دیگر تسلّط دارد. درابتدای امر مورپا دو پیشنهاد بپادشاه کرد: یکی تجدید انتخاب پارلمان ها که بنا برامر موپو(۲) منحل شده بودند، دیگرعزل وزراء لوی پانزدهم ومقصودش ازاین دو امر جلب توّجه مردم واسکات اضطراب عاّمه بود. لکن افتتاح پارلمان بطوری که بعدها معلوم شد خطا بود و نتایج بسیار سخت داد. درشب باز شدن پارلمان پاریس (۱۲ نوامبر ۱۷۷٤) مردم چراغان و آتشبازی کردند و تا صبح برقص و شاباش مشغول شدند.

همچنین عزل وزراء لوی پانزدهم نیزچندان افکارعاّمه را جلب نساخت. مورپا

(۱) – les Polignac

(۲) ـ بصفحهٔ ۳۹ «الغای پارلمانها» رجوع شود

صدر اعظم بجای موپو و دکویون و آبه تری سه تن از معاریف را که تا حدّی مقبولیّت عامّه و نیکنامی داشتند بوزارت نصب کرد، شاه چند ماه بعد از جلوس بنا برقول یکی از ظرفای زمان در اطراف خود حصاری از مردمان نیکنام برآورد و خود در میان نشست.

این وزراء جدید عبارت بودند از: ورژن سفیر سابق فرانسه مقیم اسلامبول که ازسیاسیّون چالاك بشمار میآمد واوآخرین وزیرخارجه معتبر ومهمّ دورهٔسلطنت استبدادی فرانسه محسوب میگردد، دیگر سارتین وزیر بحریّه و مالزرب وزیردربار و کنت دوسن ژرمن که از سربازان کار آزموده و خشن بود وزیر جنگ و تورگو که در ابتداء بسمت وزیر بحریّه مشغول کار شد سپس مفتّش کلّ مالیه گردید (او ۱۷۷٤).

وزارت تورگو

شبی که تورگو بوزارت رسید مردم در اوپرا صدر اعظم را با حرارت وشوق فراوان تمجید وتبریك گفتند. مادام دودفان تورگو را «سولی[۱] جدید» میخواند و ملّت انتظارات فوق العاده از او داشت. تورگو از حوزهٔ نظارت خود بپاریس آمده بر مسند وزارت نشست و میخواست اصلاحاتی را که در حوزهٔ محدوده خود شروع کرده بود در سرتاسر مملکت تعمیم داده مخصوصاً بنا برعقیدهٔ عامی‌کسنی وگورنی آزادی تجارت را اعلام دارد و معتقد بود که باین وسایل میتوان رشتهٔ گسیخته مالیّه مملکت را اتّصال داد.

وضع مالیّه
مقاصد تورگو

اختلال اوضاع مالیّه فرانسه که میراث لوی پانزدهم محسوب میشد بدرجه ای بود که حلّ مشکلات آن محال مینمود. مصارف عادی درسال ۲۲ میلیون از عایدات فزونی داشت، این در صورتی است که مصارف وعواید را بطور عادی محسوب داریم لکن معادل ۷۸ میلیون ازعایدات آتیه را هم دولت پیش خور کرده بود بعلاوه قروض دولت بمبلغ ۲۳۵ میلیون لیره عند المطالبه بالغ میگشت، روی هم که حساب کنیم کسر

(۱) – Sully

به سیصدو سی و پنج میلیون لیره میرسید، چنانکه سابقاً گفته شد[1] آبه‌تری وجه رهائی مملکت را منحصر باعلان ورشکست میدید.

امّا تورگو چون بوزارت رسید در دستور العمل رسمی خود که بعرض پادشاه رسانیداین‌عبارت راقیدکرد: « نه‌اعلان‌ورشکست، نه‌افزایش‌مالیات، نه‌استقراض.» امیدوار بود که مملکت را از گرداب فقر بدو وسیله نجات بخشد یکی صرفه جوئی وکاستن مخارج تا حدّی که میزان آن‌کمتر از جمع عایدات بشود، دوّم افزایش ثروت ملّی بقسمی که بدون وضع مالیات جدید از اقلام جزو جمع سابق مبلغ بیشتری عاید مملکت شود زیرا که فزونی عواید مالیاتی با ازدیاد ثروت مردم متناسب است و تزیید مکنت ملّی را مربوط بآزادی فلاحت و صناعت و تجارت و اصلاح اساسی این امور میدانست.

صرفه جوئی

تورگو با کمال شجاعت و فصاحت لزوم صرفه جوئی را بلوی شانزدهم خاطر نشان کرد و استدعا نمود که « پادشاه ملاحظه بفرمایند این وجهی که بدرباریان توزیع میشود از کجا میآید.» و بار دیگر بشاه گفت: که « نبایدمقرّبان درگاه خودرا غنی ساخته وملّت را که ریشهٔ سلطنت است فقیر نمود.» تورگو موفّق نشد که شاه را بقطع تمام مستمرّیاتی که پیشنهاد میکرد وادارد لکن ۲۴ میلیون از جمع مواجب و مستمرّی کسر کرد واز این راه مبلغی معادل کسر دخل عادی مملکت صرفه جوئی شد. از این بیست و چهار میلیون ده میلیون از حذف مخارج در خانهٔ شاهی و قشون مخصوص پادشاه بدست آمد این قشون مخصوص جز برای تشریفات سلطنتی بکاری مأمور نمیشد.

اصلاحات

فرمان غلّات

نخستین اصلاحی که تورگو کرد راجع بفلاحت بود، فرمانی در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۷۷٤ درباب تجارت حبوبات بامضای شاه رسانید. دولت فرانسه از چند قرن پیش محض جلوگیری از قحط وغلا رسوم و قوانینی جاری کرده بود که بنا برقول مسیو فون‌سن[2] منتهی

(۱) ـ بصفحهٔ ۳٦ « ترّی و افلاس » رجوع شود

(۲) – Foncin

« بحبس گندم » میشد. پلیس از اطراف مواظب تجّار گندم بود که تجّار جز در ساعت وروز و مکان معیّن بخرید غلّه نپردازند و الاّ جرم سنگینی تعلّق میگرفت. ازطرف دیگر گمرك مانع بود که بسهولت گندم را ازایالتی بایالات دیگر حمل نمایند در نتیجهٔ این تضییقات بعضی سنوات گندم در انبارهای ایالتی که حاصل خوب عمل میآمد میپوسید و ایالات دیگر که محصولش خوب نبود دوچار قحط میشد. درایالات حاصلخیز دهقانان بیش ازحدّ کفاف خود زراعت نمیکردند زیرا که امید فروش مازاد غلّه خودرا نداشتند. فرمان ۱۳ سپتامبر ۱۷۷٤ جمیع نظامات سابقه را ملغی ساخته تجارت وحمل ونقل گندم را درسرتاسر خاك فرانسه آزادی بخشید.

این فرمان دوطبقه را رنجانید: یکی رعایا ودیگر درباریان. امّا رعیّت ازبیم قحط و غلا آزادی تجارت غلاّت را مضرّ میدانست. امّا درباریان که رئیس آنها یکی ازشاهزادگان بلافصل موسوم به کونتی بود ازآنجهة مخالفت داشتند که بترتیب سابق از معاملهٔ خرید و فروش غلاّت منافع هنگفت میبردند و این فرمان دست آنها را کوتاه میکرد پس در بهار سال ۱۷۷۵ که قدری قیمت نان ترقی کرد موقع را مغتنم شمرده مردم را بشورش بر انگیختند، از اوّل تا چهارم ماه مه ۱۷۷۵ دستجات منظّمه در بلاد اطراف پاریس و وِرسای و عاقبت در خود پایتخت بغارت دکانهای خبّازی مبادرت کردند. دولت ۲۵،۰۰۰ نظامی در پاریس تمرکز داد و محکمهٔ موقّتی بلااستیناف تشکیل داده چهل تن ازقائدین شورشیان را تسلیم آن محکمه نمود وبزودی غائله راخاتمه بخشید، این نهضت بنام « جنگ آرد » مشهور است.

الغای نظامات اصنافیّه وحقّ سُخره

تورگو دو سال بعد از آزاد کردن تجارت غلات بدو اصلاح اساسی دیگر دست زد: یکی الغای نظامات اصنافیّه، دیگر نسخ حقّ سُخرهٔ سلطنتی (۵ ژانویه و ۹ فوریه ۱۷۷٦). وجود تشکیلات صنفی کارگران موجب محدودیّت کارخانه های صنعتی میشد. همچنین نظاماتی که اصناف در قرون وسطی وضع کرده و دایرمدار امور آنها محسوب میشد شرایط ومقدّمات صنعتگری را معیّن وانواع مصنوعات را بدقّت تمام محدود

و مشخّص میساخت . بموجب این قوانین هرشیئی مصنوعی که از روی نمونه های قدیم ساخته نمیگردید محکوم باتلاف واعدام بود ، بالطبع این مقررات اسباب منع هراختراع جدید و خفه کردن هرابتکار و ابداعی بود . فرمانی که اصنافیه های محدوده را ملغی ساخت همان آزادی را درعالم صنعت واردکرد که فرمان حرّیت خرید و فروش غلاّت در عالم زراعت وفلاحت وارد ساخت .

امّا سُخرهٔ سلطنتی یعنی اجبار رعایا بساختن ومرمّت طرق وشوارع بدون اخذ اجرت در واقع باری گران بر عهدهٔ رعایا محسوب میشد ، اگر ظلم بالسّویه میکردند جمیع مردم در زحمت میافتادند و اگر تبعیض مینمودند عدّهٔ قلیلی بایستی تحمّل بارگران بیگار را بنمایند . بسیار اتّفاق میافتاد که یکنفر دهقان را سه روز متوالی مجبور بکارمینمودند . هرکس تخلّف وتعلّل میورزید بمبلغی جریمه محکوم میگشت ، درزمان لوی پانزدهم دریك حوزهٔ نظارت ۲٬۷۰۰ نفررا درظرف پانزده روز محکوم کردند . بنا برفرمان الغای بیگار هررعیّتی که بکارگماشته میشد اجرت خود را دریافت میداشت ، برای اجرای این تصمیمات دولت محتاج بپول بود ، بنابراین تورگو مالیات جدیدی وضع کرد که بلاتفاوت از طبقات ممتازه و عادّیه دریافت شود . باین ترتیب تساوی عموم مردم را در مقابل مالیات عملی کرد .

پیشنهاد بلدیه

تورگو اصلاحات دیگر نیز در امور کرد که بدرجات مهمتر بشمارمیآمد منجمله حذف گمرکات داخلی وتشکیل انجمنهای بلدی . اینموضوعرا فنلون درشصت سال قبل پیشنهادکرده بود . انجمنهای بلدی که اعضاء آنها از جانب ملّت انتخاب میشد بترتیب از بلوکات و ایالات شروع شده و بیك انجمن مرکزی موسوم به بلدیهٔ ملّی منتهی میگردیدند . چون تورگو جسارت و تهوّر فنلون را نداشت تا اندازه‌ای احتیاط وحزم بخرج داد وحدود اختیارات این انجمنها را بتوزیع مالیات وتنظیم نظمیه‌ها و امور عام‌المنفعه محدود ساخت . این تشکیلات اگرچه ناقص‌بود ولی بازملّت فرانسه را تاحدّی شریك امورعمومی مملکت میکرد .

مخالفت با تورگو

لکن این نقشه هیچوقت از قوّهٔ بفعل نیامد، تورگو مجال نیافت که آنرا عملی کند، هنوز دوسال از دورهٔ تصدّی این وزیر نگذشته جمعی کثیر با او دشمنی آغاز نهادند، زیرا که این وزیر مردی تند خوی بود و با اشخاصی که شریك قول او نمیشدند بالحنی درشت و حقارت‌آمیز مکالمه مینمود. یکی از دوستانش موسوم به آبه وری(۱) وی را ملامت میکرد و میگفت: «شما درکلام خود نرمی و لطف ندارید و برخلاف اخلاق ملّت فرانسه که نسبت بهرکس با کمال ادب رفتار میکنند شما توّجه واعتنائی بافکار مردم ظاهر نمیسازید، درکارها بسیار عجول هستید.» صمیمی ترین دوستان تورگو که مالزرب باشد باو میگفت: «شما با این طرزعمل نسبت بمصالح عمومی ابراز محبّت نمیکنید بلکه مثل اشخاص کینه ورز ودشمنان خشمگین رفتار مینمائید.» لکن با تسلیم باین درشتیهای اخلاقی باید گفت که علّت حقیقی عدم کامیابی تورگو کوتاهی زمان ورنجش جمعی کثیر ولطمه بمنافع اشخاص مختلفه بود. صرفه‌جوئیهای تورگو درباریان را بخشم آورد، آزادی غلاّت دلاّلان ومعامله‌گران را رنجانید و آزادی صنایع موجب ضجرت و دلتنگی ارباب صنایع ومعتادین باوضاع قدیمه گردید، این اشخاص مثل سگیه(۲) که از وکلای دعاوی بود میگفتند: «مشکلات وموانع محدودیّت ومحرومیّت موجب رواج بازار صنایع فرانسه شده و افتخار فرانسویان را در عالم ثابت نگاه داشته است.» فرمان نسخ بیگار ووضع مالیات جدید ارضی که مخصوص مرمّت طرق بود جمیع افراد و طبقات ممتازه را که معافیّت داشتند آزرده خاطر ساخت.

اعتراضات پارلمان

در اینموقع دولت دریافت که انتخاب پارلمان خطای بزرگی بوده است. تفصیل آنکه فرمانهای راجع بالغای اصناف ونسخ حقّ سُخرهْ را حسب‌المعمول بپارلمان فرستادند که دردفاتر قانونی ثبت شود. مجلس یکماه تصویب آنرا بتعویق انداخت و در ٤ مارس پارلمان از پادشاه درخواست نمود که لوایح مزبوره را که منافی عدالت هستند پس بگیرد. سپس اعتراضنامهٔ رسمی

(۱) ـ l'abbé de Véri (۲) ـ Séguier

در این باب تهیّه دیده و بشاه عرضه داشت .

« هر قانونی که درلباس خیر عمومی وصلاح انسانیّت بخواهد در ممالك منظّمه افراد مردم را متساوی الوظیفه قرار دهد و تشخیصات و تمیّزات لازمه را ازمیان بردارد آن قانون بزودی موجب اغتشاش اوضاع خواهد گشت زیرا که تساوی مطلقه افراد منجر باختلال امور و سرنگونی کشور خواهد شد ، پس این لایحه که مساوات غیرعملی و قبول ناکردنی را میخواهد معمول بدارد اوّلین نتیجه‌اش بر هم زدن نظامات مملکت و تحمیل مالیات متّحدالشکل ارضی است ! »

« وظیفهٔ شخصی هرکشیشی آن که اعمال مربوطه بتعلیم وتربیت وآداب دینی‌را بجای آورده و بینوایان را با خیرات و مبرّات دستگیری کنند . »

« نجبا خون خویش را در راه دفاع ملك نثار کرده و پادشاه را بوسیله اندرز و نصیحت مدد میدهند . »

« آخرین طبقهٔ ملّت که مثل دو طبقهٔ روحانیّون و نجبا نمیتوانند خدمات برجسته و لایق بمملکت بکنند وظیفه خودرا با ادای مالیات و تهیّهٔ مصنوعات و کدّ یمین و اعمال بدنی‌بجا میآورند . »

شاه در جواب این اعتراضات مجدّداً پارلمان را دعوت بتصویب و ثبت فرامین سابقه‌کرد ، پارلمان‌هم برشدّت‌اعتراض افزود ، برای‌غلبه برپارلمان‌شاه حسب‌المعمول در جلسه حاضر شده وبرکرسی عدالت قرار گرفته وحضوراً امر به ثبت فرمان‌ها داد (۱۲ مارس ۱۷۷۶) .

عزل تورگو

این مسئله آخرین غلبه تورگو بود . سفیر سوئد مقیم پاریس بپادشاه خود چنین مینویسد (۱٤ مارس ۱۷۷۶) : « مسیو تورگو با هیئت قوی پنجه‌ای طرف است ، این هیئت مرکّب است ازوجوه اعیان مملکت و تمام پارلمان های مرکزی و ایالتی وجمیع اعضاء مالیّه و کلیّهٔ نسوان دربار وهمهٔ مقدّسین وروحانیّین . » پیشوای حمله کنندگان به‌تورگو ملکهٔ ماری‌آنتوانت و کنت دوپروانس برادر شاه بودند .

« رساله‌ای در این وقت منتشر شد که آنرا منسوب بکنت دوپروانس میکردند و ظاهراً همین طور هم بود. این رساله شاه را فریب خوردهٔ تورگو محسوب داشته وثابت میکرد که لوی شانزدهم فریب این پیغمبر دروغی را خورده و در دست او بازیچه‌ای بیش نیست و مملکت بخطری عظیم افتاده است. اتّفاقاً محض تأیید این پیش بینی کارگران اعتصابی نموده بودند و چون این مطلب تا آن وقت پیش نیامده بود مردم تعجّب کرده و دوچار اضطراب شدند و میگفتند این اعتصابات درنتیجهٔ آزادی صنعتی است که تورگو بکارگران داد.

ازطرف دیگر مورپا صدر اعظم از زبان شاه شنید که تورگو در غیاب وی را بتهاون و سستی منسوب ساخته است و باین جهة با مخالفین تورگو همدست گردید.

شاه درابتداء خیلی نسبت باین اصلاحات حسن نظر وموافقت داشت ومیگفت: « جز من و مسیو تورگو کسی دوستدار ملّت نیست لکن کم کم نفوذ این دشمنان قوی پنجه شاه را بعزل تورگو واداشت. وزیر خودنیز ببدبختی خویش مدد فرستاد، مدّتی با گروه دشمنان مجادله کرد وبدّقت تمام شاهرا از قبول سعایت اعداء مانع شد و راه نفوذ دشمنان را در مزاج شاه مسدود کرد. امّا چنانکه دیدیم تورگو در مکالمه تند و بی پروا بود و رعایت مقتضای حال را نمیکرد پس در حضور شاه هم نصایح مفیده وافکار پسندیده خویش‌را باعباراتی درشت بیان مینمود مثلاً هرلحظه لوی شانزدهم را یاد آور میشد که سنّش ۲۲ سال است و تجربه ندارد و محتاج بهادی ومشاور است ودر پایان کلام خود این جمله‌را که ازحوادث آتیه پیش‌بینی میکرد و در مطابقه با واقع از کرامات شمرده میشد بزبان میآورد اعلیحضرتا:

« فراموش مکنید که‌ضعف نفس موجب‌شد که سرشارل اوّل‌برسه پایه‌سیاست‌گاه قرار گیرد. » (۳۰ آوریل). بعد ازاین مکالمات ماری آنتوانت بسهولت موّفق شد وزیر را معزول کنند (۱۰ مه) پس شاه در روز ۱۲ مه ۱۷۷۶ وقتی تورگو استدعای شرفیابی کرد با خشونت تمام وی را رد کرده و فرمان داد که دستگاه وزارت را گذاشته برود ودیگر بدربار ورسای حاضر نشود.

نِکر (۱) چون تورگو معزول شد کارهای او هم در بوته اجمال ماند و اکثر منسوخ شد. وزارت مالیّه را بیکی از دشمنان وی که صرّافی از اهل ژنو بود و نکر نام داشت سپردند. نکر پنجسال دراین شغل باقی ماند، مردی شرافتمند و محاسبی چالاك بود، زنش محفلی داشت که هرروز جمعه مفتوح میشد و ازاین جهت نکر کسب شهرتی کرد که مافوق لیاقت ذاتی او بود. نکر دریك مورد با تورگو توافق عقیده داشت: و آن در صرفه جوئی بود. از سال ۱۷۷۸ ببعد جنگهای امریکا مستلزم مخارج گزاف شد و دولت فرانسه مجبور باستقراض گردید، در سال ۱۷۸۱ جمع کلّ قروض به ٤٥۰ میلیون لیره بالغ شد.

صورت محاسبه دشمنان نکر از طرق مختلفه میخواستند اعتبار وی را درهم شکسته و بدنامش کنند، نکر هم محض جلب اعتماد عامّه برآن شد که خلاصه‌ای ازاقلام جمع وخرج سال ۱۷۸۱ را تهیّه دیده منتشر سازد، دراین صورت حساب نکر جمع عایدات را ۲٦٤ میلیون ومخارج را ۲٥٤ میلیون قلمداد کرده بود که علی الظّاهر دولت ده میلیون اضافه عایدی داشت لکن این مقایسه بکلّی ظاهر سازی بود و عواید و مخارج فوق العاده جنگی را منظور نداشته بود و اگر فی الحقیقه کسی آن مخارج را هم برآورد میکرد کسر کلّ به نود میلیون لیره بالغ میگشت.

این صورت حساب مطلوبیّت فوق‌العاده حاصل کرد، فقط درروز انتشار شش هزارنسخهٔ آن بفروش رسید وچند هفتهٔ بعد صد هزارنسخهٔ آن مصرف شد (فوریهٔ ۱۷۸۱) این قبیل انتشارات درآن عهد تازگی داشت، تمام دربار وخود صدراعظم سخت غضبناك شدند که چرا وزیر مالیه اسرار مملکتی را در دسترس عوام النّاس گذاشته است و علّت عمدهٔ این غضبناکی آن بود که درصورت حساب مزبور اقلام مستمرّی و مواجب درباریان آفتابی شده بود. ملّت فرانسه استحضار یافت که درباریان که دارژان‌سون آنها را زنبور کافر میخواند بدون آنکه خدمتی بکنند

(۱) - Necker

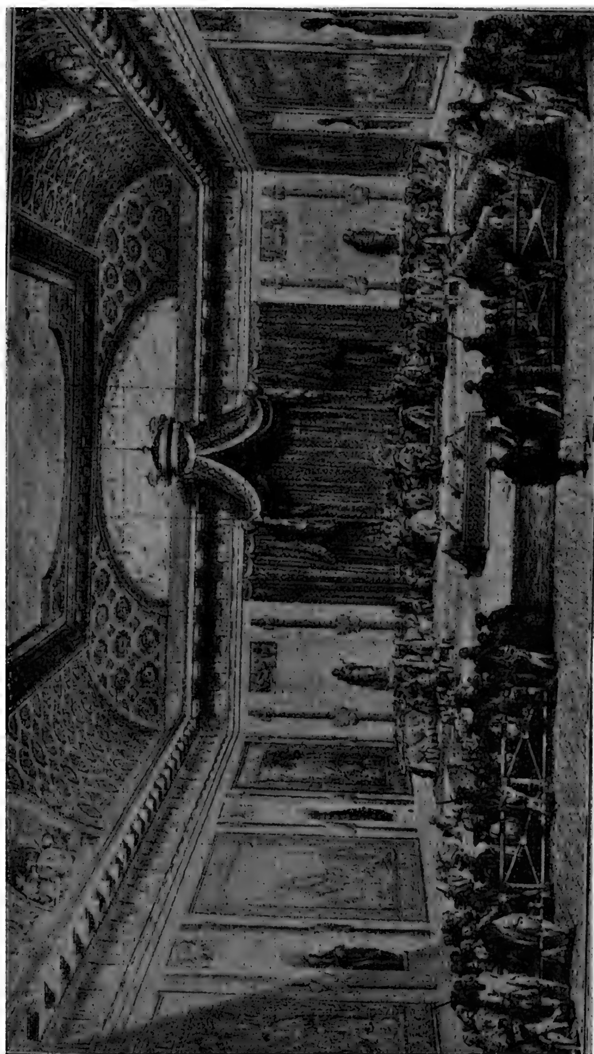
و سودی برسانند مبلغ بیست و هشت میلیون لیره از مال او را تلف میکنند و این مبلغ تقریباً میزانی بود که برای بحریه و مستعمرات خرج میشد. خلاصه بعد از نشر این صورت محاسبهٔ زنبوران کافر یعنی درباریان وخود صدراعظم (مورپا) کمر بعزل و تخریب بناهای آن وزیر بستند ویکی از اصلاحات مفیده او را بهانهٔ تخریب او قرار دادند.

انجمنهای ایالتی نکر تنها بامور مالیه مشغول نبود، مانند تورگو اعتقاد داشت که ملّت فرانسه را باید تا درجه ای شریك امور و سهیم مهام مملکتی کرد تا هم بار سنگینی که بر دوش نظّار ایالات افتاده است تخفیف بپذیرد و هم قدرت فوق العاده نظّار مزبور تقلیل بیابد. پس طرح پیشنهادی ریخت که بنا بر آن در هر ایالتی انجمنی تشکیل پذیرد و حدود اختیارات مجمع مزبور را تقریباً همان قرارداد که سابقاً تورگو برای انجمنهای بلدی پیش بینی کرده بود. لکن حجب وحزم لوی شانزدهم مانع تصویب واجراء این قبیل تصمیمات متجدّدانه بود و در باب پیشنهاد تورگو پادشاه چنین نوشت: « مقصود شما را میفهمم امّا بنظر من این مطالب جز صورت ذهنی ندارند و درخارج موجود نتوانند شد و شخص تا عاقبت امور را ننگرد نباید در کارهای خطرناك شروع کند.» در خصوص پیشنهاد نکر هم شاه موافقت تام نکرد فقط اجازه داد که دریکی از ایالات انجمنی محض امتحان تشکیل شود مرکّب از نمایندگان سه طبقهٔ روحانیّین و نجبا و رعایا (۱۷۷۸).

این انجمن که در بری تشکیل یافت از جمله کارهایش دو پیشنهاد بود که مهمترین اعمال آن محسوب میشود:

« افراد ملّت بار مالیات وسایر تکالیف را بالسّویه وبرادروار تحمّل کنند.»

و دولت بجای بیگار و سخره که معمول است مالیات فرعی وضع کند که بر اصل مالیات افزوده شود وچنانکه معلوم است این پیشنهاد اصلش ازتورگو است. امّا پیشنهاد ثانی از آنجائیکه اعضاء این مجلس بامر پادشاه انتخاب شده بودند نه برأی طبقات سه گانهٔ مذکور پیشنهاد کردند که من بعد « انتخاب عمّال ملّت برأی اکثریّت



یکی از تالارهای قصر ورسای که موسوم به تالار منوپله زیر است

La Salle des Menus-Plaisirs

مردم صورت بگیرد. » مقامات عالیه ناگهان دیدند که فکر تساوی مالیاتی و حقّ

شرکت ملّت بوسیلهٔ نمایندگان خود درامور مملکتی توسعهٔ غریبی یافته و درنفوس ملّت نفوذ فوق العاده پیدا کرده است .

در سنهٔ ۱۷۷۹ انجمن ایالتی جدیدی در مونتوبان (۱) تشکیل شد وبتجربه رسید که این قبیل انجمن‌ها امکان عملی دارند . پس نِکر هنگامی که صورت حساب سابق الذّکر را انتشار داد از لوی شانزدهم تقاضا کرد که تشکیل انجمن مزبور را در تمام ایالات مجاز فرموده و تعمیم دهد . در اینموقع موریا صدر اعظم فرصت غنیمت شمرده حُجب وحزم لوی شانزدهم را مورد استفاده قرار داده وانمود کرد که اگر این امر صادر شود پارلمانها مقاومت فوق العاده خواهند کرد وعزل غالب وزراء را خواستارخواهند شد . شاه پیشنهاد نِکررا ردکرد واو استعفا داد (۱۹ مه ۱۷۸۱) .

کالون (۲) بعد از استعفاء نکر اصلاحات کشوری یکباره درطاق نسیان‌ماند . دراواخر ۱۷۸۳ بنا باصرار کنت دارتوا(۳) وماری آنتوانت شاه یکی از نظار قدیم را که کالون نام داشت مفتّش کلّ مالیه کرد وچون او بمسند خود مستقر شد غارت مالیه شروع گردید .

کالون مردی هوشیار وصاحب دماغ روشن وفطانت کامل بود امّا میل داشت که محبوب‌القلوب عموم واقع شود . بالطبع درباریان ازوجود چنین وزیری شادکام شدند وهمه باو میگفتند : چون بدست آمدی ای لقمهٔ از حوصلهٔ بیش . هر یك از آنها تقاضائی میکرد حاجتش را نا گفته بر میآورد . از اینقرار مبلغ مستمرّی درباریان از ۲۸ میلیون به ۳۲ میلیون بالغ شد . پول مثل رود خانه جاری بود و از طریق استقراض بدست میآمد ، برای آنکه بسهولت استقراض صورت بگیرد بسهولت خرج میکردند ، کالون مثل تمام مردمان حیله‌گر وخائن برای گشاد بازی واسراف خود باینطریق استدلال میکرد « شخصیکه بخواهدقرض کند باید علی‌الظاهر اعتبار بخرج بدهد و دو دستی پول بپاشد وچشم مردم را خیره کند . » در ظرف سه

(۱) — Montauban (۲) — Calonne (۳) — comte d' Artois

سال با اینکه صلح کامل حکمفرما بود کالون مبلغ ۴۸۷ میلیون قرض کرد و این مبلغ بیش از آن مبلغ بود که نکر در تمام مدّت جنگ امریکا از مردم وام گرفت.

بحران مالیه

چون خزانه تهی شد و امکان استقراض باقی نماند در تاریخ ۲۰ او ۱۷۸۶ کالون با شجاعت فوق العاده پیشنهادی بعنوان «نقشهٔ بهبودی اوضاع مالیه» بپادشاه تقدیم نمود و مالیات ارضی که تمام افراد مملکت بلا امتیاز در آن شرکت جویند وضع کرد، در این پیشنهاد افکار تورگو ونکر را بخود اختصاص داده الغای سُخره و گمرکات داخلی و آزادی جریان غلات و تعمیم انجمنهای ایالتی را در سر تا سر مملکت پیشنهاد کرد. لوی شانزدهم چون نظری باین لایحه انداخت متعجّبانه فریاد زد: «اینکه سر تا پا اقوال نکر است.» کالون جواب داد: «اعلیحضرتا با این اوضاع بهترین پیشنهاد همین است که تقدیم شد.» وزیر کاملاً میدانست که مالیه در چه حال است و چه نتایجی بر آن مترتّب خواهد شد. چند هفته بعد بلوی شانزدهم گفت: «اعلیحضرتا نجات مملکت بوسیلهٔ اصلاحات جزئی و فرعی میسّر نخواهد شد باید اصلاحات را از شالوده و پایه گرفت و بنا را بالا آورد تا منتهی بویرانی نشود.»

مجلس بزرگان

وزیر مالیّه چون میدانست که پیشنهادش مثل لوایح تورگو در پارلمان مورد اعتراض خواهد شد مصمّم گردید که مجلس بزرگی از اعیان و معاریف مملکت (۱) فراهم آورده لوایح خویش را بتصویب آن برساند و گمان میکرد که چون اعضاء این مجلس را خود انتخاب میکنند نسبت باو وفادار خواهند بود.

مجلس بزرگان در ۲۲ فوریهٔ ۱۷۸۷ در وِرسای انعقاد یافت. کالون در نطق افتتاحیّهٔ خود طرز ادارهٔ مالیّه را مورد انتقاد قرار داد و از اسراف و تبذیر که سنگینی آن بر دوش طبقهٔ مولّده و عمّاله وارد است سخن گفت و از معافیّت بعض طبقات که موجب تحمیل مالیات بر دیگران میشود انتقاد کرد و اظهار داشت که

(۱) - Les Notables

« شرکت در پرداخت مالیات دین عمومی افراد ملّت است . » مجلس بزرگان ازمیان پیشنهادات وزیر آنچه راجع به تشکیل انجمنهای ایالتی والغای سُخره وآزادی غلاّت بود تصویب کرد لکن با کمال تعجّب وزیر مالیّه ومردم پاریس مجلس از مذاکره در خصوص وضع مالیات جدید مضایقه کرد و گفت تازمانی که معلوم نشود کسر حقیقی خزانه چقدر است وعلّت این کسر چیست دست باین کار نخواهد زد . بعضی ازاعضاء منجمله لافایت سخن را بجائی کشیدند که ازدولت تقاضای انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه ملّت کردند . پیشنهاد مالیات جدید تمام صاحبان امتیازرا باوزیر مالیّه دشمن ساخته بود پس ماری آنتوانت و کنت دو پروانس درحضور شاه مقاومت ومخالفت مجلس بزرگان را تأیید کردند وکالون را دیوانهٔ خطرناك ومضرّ بحال مملکت وانمود ساختند ، لوی شانزدهم پس ازاین وقایع کالون را معزول نمود (۸آوریل ۱۷۸۷) .

بری ین
مخالفت پارلمان

شاه بجای وزیر مستعفی بنابر تعیین ماری آنتوانت اسقف شهر تولوز را که لومنی دوبری ین(۱) نام داشت وازقائدین معترضین بشمار میآمد بوزارت نصب کرد . این وزیر جدید چون دید که شاه لزوم اصلاحات را درك کرده همان پیشنهاد های کالون را تکرار نمود و علاوه بر مالیات ارضی جدید مالیات دیگر نیزبنام مالیات تمبروضع کرد لکن مجلس بزرگان بمخالفت باقی ماند و بری ین ناچار آنرا منحل ساخت (۲۵ مه ۱۷۸۷) .

طریقی جز تقدیم لوایح به پارلمان بنظر نمیرسید . امّا پارلمان هم خود را نمایندهٔ ملّت خوانده و تقاضا کرد که صورت دخل وخرج مملکت را باطّلاع او برسانند وچون طبعاً دولت مضایقه کرد پارلمان اخطار نمود که شاه حق ندارد به‌تنهائی وضع مالیات جدید کند وبنا بر تقاضای مجلس بزرگان از دولت خواستار شد که مبعوثان ملّت را از طبقات ثلاثه دعوت نماید (۳۰ ژوییه ۱۷۸۷) . بری ین اعضاء پارلمان را بشهر تروا تبعید کرد ، اهل این شهر پارلمان پاریس را مانند فاتحین پذیرائی کردند ، درپاریس شورش شروع شد ، مردم ملکه را دشنام میدادند و وی را مادام

---

(۱) – Loménie de Brienne

دفی سیت (۱) یا (زبان خانم) میخواندند و او را خانم اطریشی خطاب میکردند و عروسك هائی بشکل دوستان ملکه ساخته در نهر ها میکشیدند . سفیر اطریش مرسی آرژان تو (۲) نوشته است : « اگر هزاران نفر را هم بزندان بیفکنند قلع ماده فساد نخواهد شد ، احترام شاه کاملاً متزلزل شده و فقط با زحمات بسیار و مدّت دراز ممکن است آنرا مجدّداً استواری بخشید . » دولت پیشنهاد مالیات را مسکوت گذاشت و پارلمان را بپاریس باز گردانید (سپتامبر ۱۷۸۷) .

چون درهر حال پول لازم بود وبایستی بزودی مبلغی بدست بیاید بری ین لایحهٔ استقراض ۴۲۰ میلیون تهیّه دید که باقساط پنجساله از ملّت وصول شود مشروط بر آنکه در آخر سال پنجم دولت مبعوثان طبقات سه گانه ملّت را دعوت نماید . روز ۱۹ نوامبر ۱۷۸۷ شاه و بری ین بپارلمان رفتند وفرمانها را عرضه کردند ، جلسه نه ساعت طول کشید ، اعضاء پارلمان ازشاه استدعا کردند که مبعوثان ملّت را در سنهٔ ۱۷۸۹ دعوت کنند نه سنهٔ ۱۷۹۲ لکن شاه با خشونت هر چه تمامتر امر داد که فرمان را به ثبت رسانند . در این وقت پسر عموی شاه دوك دورلئان فریاد برآورد که: « این قانونی نیست ! » شاه جواب داد : « خیر قانونی است زیرا که اراده من چنین تعلّق گرفته است . » پس از خروج پادشاه پارلمان اعلام نمود که ثبت فرمان مزبور مخالف قانون وباطل است . بری ین دو تن از مستشاران پارلمان را بوسیله دستخطهای ممهور توقیف کرد ودوك دورلئان را نفی بلد نمود وامیدوار بود که باین طریق مخالفین را از میدان بیرون کنند و خاموش سازد .

بیانیّهٔ ۳ مه ۱۷۸۸

امّا مخالفت سخت ترشد ، پارلمان از دستگیری دو تن ازاعضاء خود اعتراض کرد و برای صیانت حقوق افراد ملّت اخطار نمود که صدور دستخط های ممهور منافی حقوق « اجتماعی و طبیعی مردم است . » این دستخط ها در آن زمان معمول بود وبوسیله آنها مردم را بحبس سخت میانداختند چنانکه غالباً رهائی ازآن محال میگشت . بری ین تصمیم

---

۱) – Mme Déficit

(۲) – Mercy – Argenteau

گرفت که مثل موپو درهفده سال قبل پارلمان‌را منحل سازد. چون پارلمان از این مطلب وقوف یافت در تاریخ ۳ مه ۱۷۸۸ بیانیّه ای صادر کرد که بمنزلهٔ اعلان جنگ بسلطنت مطلقه و اعلام حقوق ملّی بود.

در این بیانیّه اظهار شده‌بود که « مملکت فرانسه درتحت فرمان پادشاهی است که‌مطابق قانون حکمرانی کند، در میان این قوانین چند قانون اساسی هست که‌ملّت را موّظف بپرداخت مالیات مینماید لکن این وجه باید آزادانه بوسیله مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه تأدیه شود واین مجلس‌هم باید منظماً ازطرف دولت انتخاب گردد.... یکی از حقوق ثابته که‌بی آن‌سایر حقوق بیفایده اند این‌است که مردم را بهیچ امری نمیتوان توقیف کرد وبمحض دستگیری بایستی محبوس‌را فوراً تسلیم قضات صالحه نمود.»

اهالی پاریس این بیانیّه را با شوق و شعف مالا کلام استقبال کردند و پارلمان را حامی آزادی خواندند. بری ین بخشم آمد و دو تن دیگر از اعضاء پارلمان را که سردستهٔ معترضین بودند حکم بتوقیف داد، دو نمایندهٔ مزبور که دِپرِ مِنیل(۱) و مونت‌سابر(۲) نام داشتند بپارلمان پناه بردند وپارلمان اعلام کرد که این دوشخص « تحت حمایت شاه و قانون هستند » و تصمیم گرفتند که جلسهٔ خود را دائمی سازند. هنگامی که صاحبمنصب مأمور دستگیری پناهندگان وارد شد و گفت مقصّرین را نشان بدهید تمام اعضاء همصدا فریاد زدند: « ما همه دِپرِ مِنیل و مونت سابر هستیم.» بعد ازآنکه جلسهٔ پارلمان مدّت سی‌ساعت دوام یافت دونفر نمایندگان پناهنده عاقبت خود را معرّفی کرده و تسلیم شدند (پنجم و ششم مه ۱۷۸۸).

دو روزبعد شاه پارلمان را مجبور به‌ثبت چندین فرمان‌کرد که اساس‌تشکیلات قضائی را واژگون میساخت وپارلمان را « مرخّص مینمود » وبجای پارلمان مجلس عام مقرّر میداشت.

---

(۱) - d' Epresménil (۲) - Montsabert

لکن فریاد اعتراض و مخالفت از هر جانب برخاست ، در ولایات پارلمانهای محلّی بپارلمان پاریس تأسّی جسته و اعلام کردند که ثبت اجباری فرامین خلاف قانون است ، چندین نهضت ملّی در تولوز و دیژون و بئارن و برتانی شروع شد ، در ایالت دوفینه کار بالاتر گرفت ، در ۲۱ ژویه ۱۷۸۸ ششصد تن از نمایندگان نجبا و روحانیّون و رعایا در قلعهٔ ویزیل نزدیک گرنوبل جمع شده و اهالی سایر ایالات را بوسیلهٔ اخطاریّه دعوت کردند که با استبداد مقاومت ورزیده و از پرداخت مالیات خود داری نمایند تا زمانی که دولت مجبور بدعوت مبعوثان ملّت گردد .

دعوت مبعوثان

سقوط بری ین

درخزانهٔ دولت بیش از ۴۰۰،۰۰۰ فرانك وجه نقد موجود نبود ، بری ین بامید اینکه مجلسی از روحانیّون تشکیل داده و آنها را وادارد که مساعدةً مبلغی بپردازند دست بکار زد لکن روحانیّون هم به مجلس بزرگان و پارلمان ها تأسّی جسته و تقاضای انتخاب مبعوثان ملّت کردند ، پس یا بایستی این تقاضا را پذیرفت یا اعلان ورشکست داد . ناچار بری ین در هشتم ماه او اعلان نمود که مجلس مبعوثان در اوّل مه ۱۷۸۹ تشکیل خواهد یافت . معذلك چون بکلّی اعتبار و احترام این وزیر از دست رفته بود هیچکس پیدا نشد که وجهی قرض بدهد پس در ۱۶ او ورشکست اعلان شد .

بازگشت نِکِرْ

نمایندگان طبقهٔ سوّم

پس شاه بری ین را معزول کرد و مقام کاردینالی بخشید و نکر وزیر اسبق را بروی کار آورد (۲۵ او ۱۷۸۸) . صرّافان و تجّار بزرگ فوراً هفتاد و پنج میلیون بدولت تقدیم کردند.

تشکیل مجلس مبعوثان نخستین مرهمی بود که بر جراحات مردم گذاشته میشد پس با شوق هرچه تمامتر در این باب مذاکرات و مباحثات نمودند که طبقهٔ رعایا چند نفر نماینده بمجلس باید بفرستد ؟ و ترتیب انتخاب مبعوثان چگونه است ؟ دولت نظر پارلمان راخواست و او جواب داد که بترتیب سنهٔ ۱۶۱۴ باید انتخابات جریان بیابد . در سال ۱۶۱۴ هر یك از طبقات سه گانه جدا جدا نامزد های خود را معیّن کرده و رأی داده بودند پس با این طریق رعایا با اینکه ۹۸ صدم

ملّت بودند یك ثلث مجموع نمایندگان را میدادند و در مقابل هر وکیل رعیّت دو وکیل از نجبا و روحانیّون واقع میگردید و هیچ دردی دوا نشده و هیچ اصلاحی صورت نمیبست . پس برای اینکه مجلس مبعوثان حقیقتی داشته باشد و بکلّی مورد استهزاء نشود بایستی ازرعایا دو برابر عدّهٔ سابق انتخاب شوند بعبارة اخری رعیت باندازهٔ دوطبقهٔ روحانیّون ونجبا وکیل بدهد . برای حصول این مقصود قرار گذاشتند که هرسه طبقه مختلطاً رأی بدهند نه جداگانه و اکثریّت را بطور سرشمار افراد معلوم کنندنه بطورطبقاتی . اتّفاقاًاین دو ترتیب انتخاب که مضاعف شدن نمایندگان رعیّت واکثریّت سرشماری افراد باشد ده سال قبل بفرمان نکر هنگام تشکیل انجمن ایالتی در دو ایالت معمول شده بود معذلك نکر دراین موقع جرئت نکرد که همین طرز را برای انتخاب مجلس مبعوثان قرار بگذارد فقط برعایا حق داد که باندازهٔ هر دو طبقه دیگر وکیل انتخاب کنند (۲۷ دسامبر ۱۷۸۸) از همین تاریخ و بمحض اتّخاذ همین تصمیم انهدام اساس سلطنت استبدادی و طغیان آتش انقلاب شروع گردید .



فصل دوازدهم

فرانسه در ۱۷۸۹

دربار ـ دولت ـ ادارات ـ مالیّه ـ عدلیّه

اوضاع اجتماعی ـ روحانیّون ـ نجباء ـ بلاد ـ دهقانان

I

دربار ـ دولت ـ ادارات ـ مالیه ـ عدلیه

محض استحضار از اهمیّت حوادث انقلاب کبیر فرانسه و اصلاحاتی که شد بایستی بطور تحقیق اوضاع این مملکت را در ۱۷۸۹ مطالعه کرد و بر چگونگی تشکیلات سیاسی و احوال اجتماعی آن آگاهی حاصل نمود.

ازحیث خاك مملکت فرانسه تقریباً حدودش مطابق حدود امروز بود، بعلاوه آلزاس و لورن و بعضی مواقع مستحکمه درسمت شمال از قبیل قلعهٔ لاندو که خاك اطریش آنرا احاطه کرده بود و فیلیپویل(۱) که اراضی بلژیك برآن احاطه داشت، لکن درآنزمان دو ولایت ساووا وکنت نشین نیس جزء فرانسه شمرده نمیشد.

ازلحاظ سیاست فرانسه دولتی استبدادی ومتمرکزبود، جمیع رشته‌های قدرت در دست شاه و ناشی از شاه و منتهی بشاه بود، کنت دو وِرژن در سال ۱۷۸۳ چنین‌مینویسد: «درفرانسه نه‌طبقهٔ روحانیّون هست نه نجباونه طبقهٔ‌سوّم، سلطان فرمان میدهد و افراد مملکت همه رعیّتند و اطاعت میکنند.» اگر چه ظاهراً مطلب بقراری بود که گفته شد یعنی شاه قدرت مطلقه داشت و اسماً تمام منابع قدرت منتهی بشخص‌سلطان میشد لکن درباطن تشکیلات اداری مملکت درنهایت اختلال و ایالات درکمال تفرقه و تشتّت بود.

(۱) ـ Philippeville

مبنای هیئت جامعهٔ فرانسویان بر عدم تساوی بود، ملّت را بسه طبقه تقسیم میکردند: روحانیّون و نجبا و طبقهٔ سوّم. دو طبقهٔ نخستین صاحبان امتیاز بودند و سوّم بهیچوجه امتیازی نداشت و تقریباً تمام بار دولت را بردوش او مینهادند. مجملاً باید گفت که فرانسه در ۱۷۸۹ بهمان حال بود که ۷۵ سال قبل هنگام وفات لوی چهاردهم.

شاه و قدرت او

سلطنت فرانسه در اعقاب ذکور سلاطین بر حسب ارشدّیت موروث بود، نسوان خاندان شاهی از عهد قرون وسطی ببعد بموجب رسمی که آنرا قانون سالیك(۱) میگویند از سلطنت محروم بودند.

شاه من‌جانب الله صاحب تاج وتخت میشد ومردم سلطنت را در دست پادشاه ودیعهٔ الهیّه فرض مینمودند، بنا براین هیچ آفریده‌ای در روی زمین حق نداشت در اعمال شاه چون و چرا کنند و برای قدرت او حدّی فرض نماید و چنانکه لوی شانزدهم درماه اکتبر ۱۷۸۷ درپارلمان پاریس اظهار داشت «شاه دراعمال خود مسؤل هیچکس نیست جزخدای تعالی»(۲) بنابراین ازاوایل عهدلوی سیزدهم تا این دوره که ۱۷۵ سال میگذشت دولت مجلس مبعوثان ملّت را دعوت نکرده بود ومردم باور نمیکردند که درصورت تشکیل مجلس مبعوثان جزمشاوره درامور کاری بتواند انجام بدهد.

بالجمله حکومت شاه مطلقه‌بود، ارادهٔ‌او فقط حکم قانون داشت و مثل امپراطوران روم شخص‌سلطان «قانون زنده» محسوب‌میشد. بنابر قول لوی چهاردهم «دولت و مملکت خود اوست، ارادهٔ افراد رعیّت در مشیّت قاهره وی منطوی است.» این عبارت لوی شانزدهم که بدوك دورلئان گفت: «این مطلب قانونی است زیرا که من چنین خواسته‌ام.» درواقع حاکی ازاساس حکومت استبدادی سلاطین فرانسه بود. مطابق آنچه گذشت شاه بمیل خویش اموال دولتی را خرج میکرد، اعلان

(۱) – la loi Salique

(۲) – بصفحهٔ ۳۳۷ رجوع شود

جنگ میداد، صلح میکرد، با دول عقد اتحاد میبست.

سلاطین مستبدّ فرانسه مدّعی بودند که برعقاید مردم نیز حاکمیّت دارند، هم مال رعیّت و هم عقیدهٔ رعیّت تابع ارادهٔ پادشاه است، هیچ کتابی یا جریده‌ای بی رخصت سانسور انتشار نمییافت. شاه میتوانست دارائی اشخاص را ضبط کند و بوسیلهٔ احکام ممهوره بدون محاکمه و رسیدگی هرکس را میخواست در یکی از قلاع دولتی بمدّت نامعیّنی حبس مینمود. لوی چهاردهم بهمین ترتیب یکی از درباریان خود را موسوم به دوك دولوزون مدّت ده سال درسیاه چال قلعهٔ پی نیرول محبوس ساخت و اجازهٔ ارتباط با خارج بوی نداد. درعهد لوی چهاردهم حبس استبدادی ازاین طویلتر دیده نشد، لکن صدور احکام ممهوره یا دستخطهای سربسته درعهدآن پادشاه هم معمول بود، از ۱۷۷٤ تا ۱۷۸۸ قریب هزار طغرا ازاین احکام بامضاء رسید.

دربار اگرچه پایتخت مملکت پاریس بود ولی شاه درورسای منزل داشت، در اطراف جمعی کثیر بعنوان درباری با تجمّلات فوق العاده میزیستند، عدّهٔ این درباریان بشانزده الی هیفده هزارتن میرسید که ۱٦،۰۰۰ نفر از آن مخصوص خدمات شخص پادشاه و خانواده او بودند و هزار یا دو هزار نفر بدون شغل ثابت ومعیّن عنوان درباری داشتند ومنتظر انعام یا مستمرّی یامشاغل دیوانی بودند.

شاه یك موکب لشکری و یك موکب کشوری داشت، موکب لشکری را در آغاز سلطنت لوی شانزدهم تقلیل داده و به ۹،۰۰۰ نفر رسانیدند وعبارت بود از سواره‌نظام یعنی قراولان سوار وژاندارم وچابك سواران وپیاده نظام یعنی قراولان فرانسوی وقراولان سویسی.

امّا موکب کشوری مرکّب ازچهارهزارنفر بود، ملکه‌واولاد شاه وبرادران و خواهران و عمّه ها و خاله ها و پسر عموها و دختر عموهای او جزء این هیئت محسوب میشدند وهریك ملازمان وبستگان خاصّی داشتند که عدّهٔ آنها جمعاً بسه هزار نفر میرسید و از این ملازمان پانصد تن بخدمت ملکه و هفتصد تن بخدمت

کنت دارتوا و زنش مشغول بودند. دختر بزرگ لوی شانزدهم که او را شاه خانم میگفتند وبعد ها دوشس دانگولم شد در سنّ دو سالگی هشتاد نفر خدمه داشت. مرسی آرژان تو سفیر دولت اطریش در این باب مینویسد « ملازمان دختر شاه خیلی قلیلند و مخصوصاً شاه منع کرده است از اینکه عدّه کثیری بخدمت دخترش بپذیرند تا غرور در وی راه نیابد و بقناعت وسادگی عادت کنند.»

تجمّلات دربار انتظامی نداشت، اصطبل شاهی حاوی هزارونهصداسب ودویست کالسکهٔ مختلف بود و هرسال مبلغ ۷٬۷۰۰٬۰۰۰ لیره بمصرف اصطبل میرسید و این بیش از آن چیزی است که برای موکب لشکری وقراولان خاصّه شاهی خرج میشد. خرج سفره شاه بعد از آنکه بفرمان لوی شانزدهم صرفه جوئی کامل در آن کردند وزواید آنرا حذف نمودند هرسال ۲٬۹۰۰٬۰۰۰ لیره بود وبدیهی است که ازاین مبلغ مختصری صرف شخص شاه میشد ومابقی بکار اطعام گروه کثیری که از مطبخ سلطانی روزی میبردند میرفت.

دزدی بنهایت شدّت رسیده بود، ملازمان شاهی با کمال وقاحت دست بسرقت گشوده بودند، زنان خدمتکار سالی ۵۰٬۰۰۰ لیره ازطریق فروش ته شمعهای قصر شاهی دخل میکردند، هفته‌ای چهارجفت کفش بحساب ماری آنتوانت میگذاشتند، بواسطه این تبذیر و اسراف جمع کلّ مخارج موکب لشکری و کشوری در ۱۷۸۹ به سی و سه میلیون لیره رسید.

مخارج دربار منحصر بهمین نبود، درحقیقت مملکت فرانسه بیش ازاینها نثار دربار ودرباریان میکرد، زیرا که برادران پادشاه و خدم و حشم آنها نیز ضمیمهٔ دربار بودند و سالیانه مبلغی بعنوان انعام و مستمرّی بدرباریان و دوستان ملکه وخانواده های صیّاد پرداخته میشد. مقصود ازخانواده‌های صیّاد عائله هائی است که بلطایف الحیل مداخل میکردند مثل دودمان پولینیاك که اعضاء آن سالی ۷۰۰٬۰۰۰ لیره بچنگ آورده و فیمابین خود قسمت میکردند و کار غارتگری آنان بجائی کشیده بود که سفرای دول خارجه هم فریاد برآورده بودند. موافق حساب

و برآورد نِکر وزیر مالیّه شاه ازسنهٔ ۱۷۷٤ تا ۱۷۸۹ مبلغ ۲۲۸ میلیون لیره بخانواده خود و درباریانش عطا فرموده بود. رفتار لوی پانزدهم و لوی شانزدهم و دربار این دو پادشاه مصدّق قول و مؤیّد گفتار دارژان‌سون بود که میگفت: «دربار قبر ملّت است.»

حکومت مرکزی

تشکیلات دولتی دراین زمان هم مثل عهد لوی چهاردهم بود، شاه شش وزیر وچهار هیئت داشت از اینقرار: وزیر عدلیّه که در غیاب شاه ریاست هیئتهای مختلف را نیز داشت، مفتّش کلّ مالیّه، وزیر دربار، وزیر خارجه، وزیر جنگ، وزیر بحریّه. در زمان لوی چهاردهم وزراء شش گانه با هم برابر بودند. در دورهٔ لوی پانزدهم که بعلّت تنبلی بکار نمیرسید و در عهد لوی شانزدهم که محجوب بود یکنفر رئیس الوزراء منصوب میگشت که برسایر وزراء تسلّط داشت. گاهی یکی از وزراء که درحضور شاه مقرّب‌تر وبیشتر محلّ اعتماد بود برهمکارانش تفوّق مییافت ومقام رئیس الوزراء کنونی دول را احراز میکرد، مثلاً در ۱۷۸۷ مهمترین وزیر نِکر بود. حقوق هروزیر درسال ۲۲٦،۰۰۰ لیره بود که معادل مواجب ده وزیر امروز است. هیئت های چهارگانه عبارت بودند از شورای دولتی یا شورای عالی که کارش رتق وفتق امور کلّی خاصّه مهام خارجه بود وشورای مالیّه، شورای مکاتبات که کارش تحقیق مکاتیب واخبار نظّار ولایات بود وشورای دیوانی که وظایفش مرکّب بود از وظایف شورای دولتی درعصر حاضر ووظایف دیوان تمیز درواقع محکمه عالی بود برای رسیدگی بامور اداری وامور قضائی ودر فرانسه آنرا CONSEIL DES PARTIES میگفتند.

حکومت مرکزی مشتمل بود بر وزراء و هیئت های چهارگانه، جمیع امور از آنها صادر و بآنها منتهی میشد و بمثابهٔ مغز و قلب مملکت بودند.

حکومت ایالات

امروز تشکیلات ولایات وایالات فرانسه درکمال سادگی است لکن در سنهٔ ۱۷۸۹ تشکیلات حکومتی ایالات در نهایت پیچیدگی و ابهام بود، زیرا که بیك اعتبار مملکت فرانسه بچندین دایرهٔ حکومتی

منقسم میشد و بیک اعتبار بچندین حوزهٔ نظارتی انقسام مییافت .

فرانسه دارای ۴۰ حاکم نشین بود که سی و دو از آنها تقریباً با تقسیمات قرون وسطی مطابق میگشت و بهمان اسامی قدیم هم خوانده میشد وهشت حکومت نشین بقدری کوچك بودند که حدود آنها از حصارقلعهٔ آنها تجاوز نمیکرد ، حکّام قاطبةً از نجبا انتخاب میشدند و از عهد لوی چهاردهم ببعد جز اسمی و عنوانی نداشتند و جزء جلال موکب سلطنتی بودند واغلب عمر خود را در وِرْسای میگذرانیدند .

شمارهٔ حوزه های نظارتی به سی و شش میرسید و باسم کرسی حوزه خوانده میشدند ، در هرحوزه ناظری فرمانروائی داشت . نظّار از طبقهٔ متوسّطین بودند وچشمشان بدست پادشاه بود وسعادت یافلاکت خودرا ازارادهٔ خسروانه میدانستند وشاه بواسطهٔ آنها اوامر خویش را دراقطار واکناف مملکت جریان داده ودربار خود را مرکز رتق وفتق امور میکرد چنانکه گفته شد[۱] حدود اختیارات نظّار بسیار وسیع و شامل جمیع مسائل عمومی بود . بقول مسیولاویس[۲] « ناظر بمنزلهٔ شخص شاه بود که درایالات حضور داشته باشد » وبگفتهٔ لاس : « نیکبختی و شوربختی کشور بسته بنظّار » بود .

حوزه های نظارت مثل ایالات امروزه فرانسه دارای تقسیماتی بود با این تفاوت که ایالات منظّماً بولایات وبلوکی چند تقسیم شده اند ولی اجزاء حوزه های نظارت از هر حیث با یکدیگر اختلاف داشتند چه از لحاظ طبیعت خاك و چه از حیث اسم ووسعت و غیره . در هرحوزه چند قریه متعلّق بروحانیّون موجود بود که آنها را پارواس[۳] میگفتند و بمنزلهٔ بلوکات امروز است . در هر قسمتی از قطعات حوزهٔ نظارت نایبی ازجانب ناظرکل حکومت میکرد وعزل ونصبشان باختیار ناظر بود ، ازاینجا میتوان درجهٔ قدرت ونفوذ نظّاررا فهمید . دربعضی نقاط حدود بلوکات چنان معیّن شده بود که قریه های سرحدّی نصف در این بلوك و نصف در بلوك دیگر واقع میگردید و دربعضی حوزه ها اصلاً حدود معیّنی در میان قطعات

---

(۱) ـ بصفحه ۳۱۵ رجوع شود

(۲) ـ Lavisse (۳) ـ paroisses

آن وجود نداشت ، چنانکه در موقع لزوم بعضی قری را هر قدر تحقیق میکردند معلوم نمیشد جزء کدام ولایت محسوب میشود ، اهل آن درقلمرو کدام محکمهٔ قضائی واقعند و مالیات را مطابق مرسوم و معمول کدام حوزهٔ نظارت باید بپردازند .

عدم وحدت

فرانسه اگرچه مملکتی متمرکز بود لکن وحدت نداشت . امروز مال‌التجاره بآزادی تمام درسرتاسر خاك فرانسه جریان مییابد ، قوانین ونظاماتی که حقوق افراد را نسبت بیکدیگر معیّن میسازند و اقسام مالیات و طرز وصول و ایصال آنها و اوزان و مقادیر در جمیع ایالات یکسانند .

امّا در ۱۷۸۹ کار براین منوال نبود ، اوزان و مقادیر در هر ایالت بلکه در هر بلوکی اسم و میزان و معیار خاص داشتند ، مثلاً نیزه که یکی از مقیاسهای مساحت محسوب میگردید در پاریس معادل ۳٤ مترمرّبع بود و در یکی ازایالات ٥١ متر ودر ایالت دیگر ٤۲ متر بود . هنوز درعرف دهقانان فرانسه یادی ازاین مقیاسها موجود است و اسامی جریب و طناب و ذراع و غیره را بکار میبرند . . .

درایالاتیکه موسوم بایالات منتخبین بودند وجمعاً یکربع خاك فرانسه مساحت داشتند توزیع مالیات بوسیلهٔ منتخبین همان ایالات بعمل میآمد و درایالات موسوم بایالات مأمورین مالیات مستقیماً بوسیلهٔ مأمورین پادشاه توزیع میگردید . مالیات نمك هفت قسم بود و در هر قطعه از فرانسه بیکی از این هفت طرز وصول میشد مثلاً درشمال وجنوب ایالت اُوِرْنی این مالیات بدوطرز متفاوت بحیطهٔ وصول میآمد .

اگرخطّی فرض کنیم که از ژنو شروع شده و بمصب رود شارانت منتهی گردد ولایاتیکه در جنوب این خطّ واقع شده بودند یك قانون مدنی متّحدی داشتند که از روی قوانین رومی تدوین گردیده بود و آن ناحیه را ایالات قانون مدوّن میخواندند . بالعکس درشمال خطّ مزبور بقدری اختلاف موجود بود که بقول وُلتر « شخصی که از این ولایات بگذرد همان اندازه که اسب چاپاری عوض میکند همان اندازه هم قوانین و نظامات قضائی تبدیل مینماید » این ناحیه را که عبارت باشد از اراضی رود لوار و رود سائون و رود سِن نواحی حقوق اعتیادی میگفتند

و در آنجا ۲۸۵ مجموعه قوانین عادیه موجود بود . در ایالت اُورنی دو قسم قانون مجری بود ، درشهر اوریاك قوانین مدوّنه و درشهر کلرمون قوانین عادیه جریان داشت در صورتیکه هردوشهر مزبورجزء حوزهٔ یك پارلمان بودند که پارلمان پاریس باشد.

در اراضی رود لوار و رود سِن سیزده ایالت بود که مجموع آنها را پنج مزرعه آبستن میگفتند ، دراین ناحیه مال‌التجاره آزادانه درجریان بود و ۱۹ ایالت دیگر که با یالات غریبه موسوم بودند هریك گمرك خاصّی داشتند که ازاجناس و امتعهٔ ایالات مجاوره در صدور و در ورود حقوق گمرکی دریافت میکردند بهمان قسم که اکنون درسرحدّات دول نسبت بامتعهٔ ممالك خارجه معامله میشود.

این خطوط گمرکی واختلاف قانونی و تفاوت اوزان و مقادیر یادگار قرون وسطی وباقی مانده عهد فئودالیته بشمار میآمد . اگرچه سلاطین کاپسین در فرانسه قدرت سلطنتی را درتمام ایالات بسط داده وصاحب اختیاران محلّی را خاضع وخاشع کرده بودند لکن بعضی رسوم وآداب را کماکان بحال خود باقی گذاشته ومحترم شمرده بودند چنانکه در اواخر قرن هیجدهم چون نظری باوضاع فرانسه افکنده میشد شخص میدید که ازبعضی اعتبارات شباهت تام بقرون وسطی دارد واز لحاظ استقلال داخلی ایالات گوئی مملکت فرانسه ازچندین دولت مستقلّه تشکیل یافته است . در واقع ازاین لحاظ فرانسه نمونه‌ای ازقارهٔ اروپا بود بااین تفاوت که قطعه اروپا قطعات مستقلّه ای که دارد مملکت خوانده میشوند و فرانسه قطعات مستقلّه اش را ایالات و ولایت میگفتند . بنا بر قول میرابو که از رجال نافذالکلمهٔ عهد انقلاب است فرانسه در سنهٔ ۱۷۸۹ « مجموعه‌ای از ملل واقوام منفصله وغیر متّحده بود . »

بیشتر این اقوام صاحب فکر تفرّق وتشخّص بودند ، باصرار وابرام تمام بعادات قدیمهٔ خویش متشبّث شده و امتیازات و اختصاصات محلّی خود را محترم شمرده و میخواستند بهر قیمت باشد استقلال خودرا حفظ کنند ومملکت مستقل کوچکی شوند در داخل مملکت بزرگ فرانسه . مثلاً اهالی آرتوا اگرچه ظاهراً خود را فرانسوی میشمردند لکن در دستور العملی که بمبعوثان خود نوشته و سپردند

تقاضا کردند که جز همولایتان آنها مأموری بایالت آرتوا اعزام نشود . سکنهٔ ایالت پروانس اظهار میداشتند که ماشاه فرانسه‌را فقط بسمت والی پروانس اطاعت میکنیم . مردمان دوفینه میگفتند ولایت ما در مملکت فرانسه واقع است ولی از مملکت فرانسه نیست . انقلاب کبیر تمام این اختلافات‌را برطرف کرده وفرانسه را توحید بخشید .

قضاوت

تشکیلات قضائی هم در پیچیدگی و ابهام کمتر از تشکیلات اداری نبود ازاین لحاظ هم آثار قرون وسطی مشاهده میافتاد .

محاکم متعلّقه بسینیور[۱] و بیی[۲] و سنشال[۳] که ازطبقات اعیان ووجوه قرون وسطی محسوب میکردند هنوز دایر بود . در اغلب دهات محکمه سینیوری بمنزلهٔ محاکم کنونی صلحیّه ادارات پلیس است ، قضات این محکمه جرم های مختصر وخلاف های کوچك را مجازات میکردند مثل دشنام دادن و ضربت زدن و مستی و غوغا طلبی و غیره و محاکم متعلّقه به بیی و سنشال بمسائل حقوقی بطرز قرون وسطی رسیدگی میکردند ، درخصوص دعاوی مربوطه بمالیات محاکم خاصّی بود بنام محاکم امدادیه .

ترتیب محاکم داوری که کلّیات آن با ترتیب امروز یکسان است عبارت بود ازمحاکم ابتدائی و پارلمان ها .

محاکم ابتدائی که درتمام فرانسه عدّهٔ آنها بیکصد میرسید شبیه به (۳۶۲) محکمهٔ بدایتی بود که اکنون دایر است . ازمطابقه این دوعدد معلوم توان کرد که باقلّت محاکم درآن زمان امور قضائی ودعاوی حقوقی باچه کندی پیشرفت میکرده است .

پارلمانها سیزده عدد بودند که دفعةً درحدود محاکم بدایت وصلحیّه واستیناف رسیدگی بدعاوی میکردند ، حوزهٔ قضاوت آنها بی‌اندازه متفاوت ومختلف‌بود ، دایرهٔ صلاحیّت پارلمان پاریس مثلاً از پادوکاله تا لو[۴] میرسید بعبارة اخری ازولایت شمال تا ایالت کانتال یعنی پانزده ولایت که مساحت آن یك ثلث خاك فرانسه بود

---

(۱) – Seigneur (۲) – Bailli (۳) – Sénéchal (٤) – Pas-de-Calais au Lot

جزء حوزهٔ قضاوت پارلمان پاریس محسوب میگشت ولی دایرهٔ داوری پارلمان روان منحصر بیك ولایت بود که نورماندی باشد و پارلمان متز جز در همین شهر واطراف آن حقّ دخالت در جای دیگر نداشت .

قضات این محاکم مالك منصب خود بودند خواه بوسیله خریدن شغل از پادشاه قاضی میشدند خواه بحکم رسم پولت(۱) ازپدر خود ارث قضاوت میبردند. خرید و فروش مشاغل منحصر بمحاکم عدلیّه نبود ، در جمیع ادارات کشوری و لشکری معمول و متداول بود .

بعضی رسوم و عادات قدیمه جریان داشت که برای قضات نعمتی محسوب میگشت مثلاً معمول بود که متداعیین قبلاً نزد قاضی آمده استدعای رسیدگی بعمل کنند و محض جلب توجه قضات بجانب خود ارمغانی هم میآوردند که باصطلاح آن زمان « ادویه » نامیده میشد ومقصود چاشنی کلام یارشوه است .

درباب جنایات قوانین موجوده سختگیری ومجازات را بدرجهٔ توحش وبربریت میرساندند ، اموری که این زمان بزحمت میتوان آنها را در ردیف جنحه و خلاف قرار داد و مجازات آنها بچند فرانك میشود در آن عهد جنایت عظیم و گناه کبیر شناخته میشد مثلاً تخطّی بصیدگاه غیر یا کشتن صید دیگران که اکنون مجازاتش ۲۵ فرانك است درآن دوره مرتکبین را بحبس ابد با اعمال شاقّه محکوم میساخت وبنا برمسطورات یکی ازدستورالعملهای مبعوثان ملّت «محاکم عدلیه بدون تردید انسانی را درمقابل قتل خرگوشی براه عدم میفرستند . » درآن‌دوره هرکس متّهم میشد اصل را بجرمیّت میدانستند ، شکنجه های ابتدائی واستنطاقات سخت که بر متّهمین وارد میکردند تا بجرم خود اقرار کنند در سال ۱۷۸۰ ملغی شد امّا شکنجهٔ که قبل از اجرای حکم محکمه مینمودند کماکان باقی بود و اگرچه شاه در ۱۷۸۸ رسماً آنرا منع فرمود لکن عملاً متروك نشد .

مالیه

در آغاز افتتاح مجلس مبعوثان اوضاع مالیه بقرار ذیل بود .
مخارج پیش بینی شده برای تمام سال بمبلغ ۵۳۰ میلیون

(۱) – Paulette

وعواید به ٤٧٥ میلیون و کسر دخل به ٥٥ میلیون بالغ میگشت لکن بعضی از مطّلعین حدس میزدند که کسر حقیقی ٩٠ میلیون لیره باشد، منافع قروض دولتی را اگر تنها حساب کنیم در سال به ٢٠٦ میلیون لیره یعنی قریب نصف کلّ عایدات میرسید.

این وضع نا هنجار و حال نا گوار تنها گناه لوی شانزدهم نبود بلکه نتیجهٔ صحیحه منطقی رفتار پادشاهان بود که بعد از فرانسوای اوّل معمول داشتند وجز هانری چهارم تمام سلاطین فرانسه مالیه را باینقسم اداره میکردند وحقیقت امر و خلاصهٔ عمل این سلاطین را اگر بخواهیم بدانیم همان است که کنت دارتوا در حضور مجمع بزرگان ١٧٨٨ اظهار داشت وگفت: «مصارف شاه را نباید بقیاس عواید او بحساب آورد بلکه بقیاس احتیاجات وی باید مخارج او را پرداخت.»

نتیجهٔ این قسم عمل آن بودکه هرسال کفّهٔ خرج از کفّهٔ دخل سنگینترمیشد ودولت مبلغی کسر محل داشت ومحض جبران این نقصان شاه بفروش مشاغل ومناصب میپرداخت وقروض را زیاد میکرد. در دوازده سال ازسلطنت لوی شانزدهم (از ١٧٧٦تا١٧٨٨) مبلغ ١١٤٠ میلیون لیره بر قروض افزوده شد.

بااین وضع کسی حاضرنمیشد بشاه وجهی قرض بدهد ودولت هم قادربافزایش مالیات نبود.

مالیاتهای مستقیم

مالیات دوقسم بود، مستقیم وغیرمستقیم. مالیات مستقیم عبارت بود ازمالیات ارضی و مستغلات که ازقرون وسطی و جنگ صدساله بیادگار مانده بود وسرشماری وخمس. این دو مالیات اخیر را در زمان لوی چهاردهم جعل کرده بودند.

مالیات ارضی ومستغلات درهمه جا یکسان نبود، درولایات جنوبی اززمین و خانه میگرفتندواین‌را مالیات مستقیم حقیقی میخواندند ومأخذ عادلانه هم داشت زیراکه از روی اشیاء محسوسه اخذ میگردید. درسایر ایالات همین مالیات را به نسبت دارائی برآوردی ومکنت حدسی اشخاص بدون هیچ ممیّزی وتحقیقی دریافت

میکردند و غالباً بجزئی علامتی میزان آنرا تغییر میدادند مثلاً اگر مؤدّی مالیاتی را میدیدند که قدری فربه‌تر شده یا پر مرغ درحوالی منزل او افتاده حکم بر تموّل و رفاهیّت او کرده مالیات شخصی او را بالا میبردند[1].

این مالیات را که تایّ میگفتند از رعایا و عملجات و کسبه و تجار میگرفتند، نجبا و روحانیّون از آن معاف بودند، لکن دو مالیات دیگر که سرشماری و خمس (یا عشرینیه) باشد قانوناً عمومیّت داشت.

سرشماری یاطبقه شماری مالیاتی بود که از ۱۶۹۵ ببعدوضع‌شد، درآن زمان تمام فرانسویان را به بیست و سه طبقه تقسیم کردند که هرطبقه به نسبت مکنت خودمالیات بدهد، ولیعهد درطبقهٔ نخستین‌بشمار میآمد وسالی ۲۰۰۰۰ لیره بایستی بپردازد، رعایای طبقه بیست وسوّم چیزی نمیدادند. امّا در اواخر قرن هیجدهم ازاین‌طبقه بندی اثری نمانده و اوضاع اختلال یافته‌بود بنابراین طرز ثابتی برای اخذ این مالیات نداشتند، مالیات طبقاتی مزبور را بشکل مالیات تایّ سابق‌الذّکر مأخوذ میداشتند و در واقع از عوارض و فروع خراج محسوب میگردید و غالباً از هرکسی به نسبت مال الاجاره ملك ومستغل او دریافت میکردند.

مالیات خمس یا (عشرینیه که بیست صدم باشد) از عایدات اشخاص دریافت میگردید، مخترع این مالیات وُبان بود که درزمان لوی چهاردهم عشریه وضع نمود وبعد آنرا مضاعف کرده دوعشر عواید افراد را گرفتند.

اگرچه گفتیم که مالیات طبقاتی وخمس عمومیّت داشت لکن این تعمیم برحسب قانون و بفرض صحّت اجرا بود عملاً جز طبقهٔ رعیّت وکاسب از کسی وصول نمیشد مثلاً روحانیّون در سال ۱۷۱۰ مالیات طبقاتی خود را از دولت خریدند باین معنی که دفعةً وجهی که معادل مالیات شش سال آنها میشد پرداخته و معاف گشتند. اهالی (ایالات منتخبین) که ذکر آن قبلاً گذشت مالیات طبقاتی خود را از دولت اجاره کرده بودند، هرسال ازاین‌بابت مبلغی معیّن وخیلی کمتر از مأخذ بخزانه داده واز تعرّض مامورین مالیّه وتغییرات مالیاتی مصون میماندند. مالیات

---

(۱) ـ بصفحه ۲۷۰ رجوع شود

طبقاتی و خمس بیك منوال از نجبا ورعایا وصول نمیشد بلکه همیشه بدهی نجبا را کمتر از اندازه و بدهی رعایا و کسبه را بیشتر ازمیزان محسوب میداشتند، مبعوثان طبقهٔ سوّم ولایت نِمور دردستور العملهای خود چنین یاد داشت کرده بودند که در سنهٔ ۱۷۸۹ مالیات طبقاتی مأخوذه از نجبا یك صدم عواید آنها بوده و مالیات طبقاتی رعایا را قریب ده صدم وصول کرده اند. شاهزادگان بلا فصل که بایستی ۲،۴۰۰،۰۰۰ لیره ازبابت مالیات خمس بپردازند بیش ۱۸۸،۰۰۰ لیره نمیدادند. درایالت شامپانی مالیات خمس را بتفاوت وصول میکردند، ده درصد از نجبا وشصت در صد ازکسبه و رعایا. درولایت پاریس یکنفر مارکی بجای ۲،۵۰۰ لیره که حقّاً بایستی مالیات خمس بپردازد چهارصد لیره میداد. امّا یکنفرتاجر وکاسب ۷۶۰ لیره میپرداخت در صورتیکه بیش از ۷۰ لیره باو تعلّق نمیگرفت.

جمعاً ببهانهٔ اخذ سه مالیات مذکورکه مالیات ارضی و مستغلات (تایّ) و مالیات طبقاتی و عوارض خمس باشد پنجاه الی پنجاه و هفت صدم کلّ عایدات طبقهٔ غیر ممتازه را ازدستش میگرفتند. لااقل نصف مداخل کسبه وتجّار وعملجات و دهقانان از این بابت بکیسهٔ دولت میرفت امّا دخل دولت منحصر بهمین نبود.

مالیاتهای غیر مستقیم

مالیاتهای معتبر غیر مستقیم عبارت بود از مالیات نمك ورسوم شراب. بطوریکه دیدیم[1] این قبیل اخراجاترا دولت وصول نمیکرد و بعهدهٔ نظّار ایالات بود که از شاه اجاره میکردند (مثل سلطان عثمانی که در همین اواخر مالیاتها را مقاطعه میداد) از این جهت وصول این اخراجات باکمال وقاحت و سختگیری بعمل میآمد زیرا که ناظر محل مواظبت تام میکرد و بوسایل مختلفه در صدد ازدیاد عواید خود بر میآمد.

وصول مالیات نمك که آنرا گابل[2] میگفتند وظاهراً این لغت مأخوذ ازکلمهٔ قبالهٔ عربی است بهانهٔ ظلم و وسیلهٔ عاجزکشی های فوق العاده میشد مثلاً مأمورین دولت غالباً ظروف و آلاتی را که مالکین برای نمك سود کردن گوشت داشتند

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۷۵ رجوع شود

(۲) ـ La gabelle

شکسته و منهدم میساختند مگر اینکه از اهالی ایالتی باشند که جواز نمك مجّانی ازدولت میگرفتند. قیمت نمك باختلاف ولایات مختلف میشد، درنقاطی که مالیات نمك را بازخریده یا بسببی ازاسباب معاف‌شده‌بودند نرخ نمك فرق میکرد، همچنین بعضی ولایات که مالیات نمکشان سنگین بود نمك گران تر ازایالاتی میخوردند که این مالیات در آنجا سبك تر محسوب میگردید. در ولایات معاف و مجاز بهای یك من نمك از ٥ تا بیست سانتیم بود امّا در نقاطی که مالیات نمك سنگین بود بهای یك من نمك به یك فرانك و شصت سانتیم میرسید (امروز در فرانسه باین مبلغ میتوان ٢٥ من خریداری کرد). هرشخصیکه عمرش ازهفت‌سال‌متجاوز بود بایستی سالی هفت من لا اقل نمك بخرد (در بعضی ایالات نه من) و این را نمك وظیفه میگفتند. تخلّف از خرید جرمی بزرگ بشمار میآمد ومرتکب را اگر چه در کمال افلاس و نهایت فقر و فاقه هم بود بسختی تعقیب میکردند. پارلمان رُوان در آغاز انقلاب کبیر در باب آن ایالت چنین اظهار میداشت: «هر روز میبینیم اشخاصی را که‌نان ندارند بخورند بجرم نخریدن‌نمك توقیف یاسیاست میکنند یامیفروشند.»

این نمك وظیفه را مردم بایستی فقط در سر سفره غذا بکار ببرند و از اینجهة آنرا «نمك کوزه ونمکدان» هم میگفتند، اگر کسی‌این نمك را درنمك سود گوشت ذخیره زمستان بکارمیبرد گوشت قورمهٔ اورا ضبط و شخص اورا بپرداخت سیصد لیره مجبورمیکردند، قسمی‌نمك‌پست موجود بود که دولت‌آنرا برای دباغی‌میفروخت و محض اینکه این نمك ارزان را رعایا بجای نمك گران طعام‌مصرف نکنند مقداری مواد سمیّه در آن میریختند چنانکه امروز برای فروش الکل چراغ و غیره نظیر همین کار را میکنند و آلکل را مخلوط بمواد خارجی میسازند.

مفتّشین نمك که عدّهٔ آنها به‌پنجاه هزار تن‌میرسید حقّ دخول بمنازل مردم و تفحّص اطراف واکناف خانه ونقیر وقطمیر را داشتند تایقین کنند که صاحبخانه جز نمك دولتی نمکی ندارد و آن نمك را هم ازبدی جنسش میشناختند وتشخیص میدادند، قاچاقچی را بسختی‌مجازات میکردند. کالون‌وزیرمالیه در ١٧٨٧ بانجمن

بزرگان اظهار میداشت که هر سال قریب سی هزار نفر را حبس میکنند و پانصد نفر را لااقل باعدام و اعمال شاقه محکوم مینمایند و تمام اینها بجرم قاچاق نمك است.

کنت دارتوا میگفت : « نتایج این مالیات بقدری مدهش است که هیچ شخص غیوری نیست که برای الغای این طرز و ترتیب خون خود را نثار نکند. »

در وصول رسوم شراب (یا امدادیه) هم بهمین اندازه سختگیری میشد، در وقت ساختن مشروب و در موقع فروش شیرکچی و در اثنای حمل و نقل رسوم و عوارضی وصول میشد مثلاً در فاصلهٔ لانگدوك تا پاریس در سی و پنج الی چهل نقطه مالیات راه ازشراب میگرفتند، بمحض ورود شراب بشهر یك مالیات و در دکان مشروب فروشی یك مالیات دیگر مأخوذ میشد. یك قرابه شراب که در مون پلیه ۱۵۰ فرانك تمام میشد چون در پاریس بدست مشتری میرسید ۱۲۲ فرانك مالیات باو تعلّق گرفته بود. ازاین مالیات سخت تر و زشت تر تفتیش مصرف شراب است بهر خانواده اعم از بزرگ یا کوچك دولت حق میداد که چهار قرابه شراب درسال مصرف کنند اگر کسی بیشتر صرف میکرد آن شراب زاید را «بیش نوش» مینامیدند ورئیس خانواده بایستی مبلغی جریمه بدهد زیرا که ازدیاد مصرف علامت قاچاق بود.

رسوم شراب هم مثل عوارض نمك در هرجا قسمی خاص بود، در بعضی بلوك مثلاً که رودخانه ازمیان شهر میگذشت مثل شهر بورگونی سکنهٔ ساحل چپ مالیات امدادیه (رسوم شراب) میدادند و مردم ساحل راست معاف بودند.

رنجش عمومی آنچه بیان شد اگر چه نسبةً مفصّل است لکن مشتی است از خروار و برای درك انحاء جور و ظلم تشکیلات سیاسی و اداری و مالی واقسام استبداد وابهام امور و عدم تساوی کافی است. وخامت اوضاع بدرجه‌ای بود که اشخاصی هم که از بقای آن منتفع میگشتند فریاد برآورده وچارهٔ درد را خواستار بودند مثلاً از طبقهٔ نجبا آنانکه درولایات مسکن داشتند و باملّت مصادف و معاشر بودند کاملاً پایهٔ ظلم واعتساف را دریافته بودند. مبعوثان نجبای ولایت آلبر در دستور العملهای نمایندگی خود نوشته بودند که : « این حقیقت

تلخ وصعب است ولی باید گفته شود که انحطاط ملك وفقر زارعین و فاقهٔ مالکین نتایج طرز مالیات کنونی است . . . در هرکاری استبداد وظلم فاحش و تعدّی زشت و ننگین حکمفرماست. »

II

اوضاع اجتماعی ـ روحانیون ـ نجباء ـ بلاد ـ دهقانان

تشکیلات اجتماعی در سال ۱۷۸۹ عیناً نظیر پانصدسال قبل یعنی دورهٔ پادشاهی فیلیپ لوبل درقرن سیزدهم بود و اصل اصیل جمیع تشکیلات عدم مساوات بود. ملّت فرانسه بسه طبقهٔ بزرگ منقسم میگشت: روحانیون، نجبا ورعایا (یا طبقهٔ سوّم). دو طبقهٔ اوّل ممتاز بودند و این امتیازات یا افتخاری وعنوانی بود مثل حق ورود بدربار شاهی یا امتیاز حقیقی و مادّی بود مثل معافیّت از مالیات تایّ (ارضی ومستغلّات). روحانیّون حقّ وصول مالیات دیم (۱) یاعشر "یه محصولات راداشتند ونجبا عوارض مالیاتی قرون وسطی راهنوزاز رعیّت میگرفتند. طبقهٔ سوّم مرکّب از توانگران و عملجات و دهقانان بود و بعضی از توانگران امتیازاتی داشتند و سنگین ترین بار مالیات بدوش تودهٔ ملّت یعنی کارگران فقیر وزارعین بینوا میافتاد.

نظر بفقدان احصائیّه در آن زمان درست نمیدانیم جمعیّت فرانسه چقدر بوده وعموماً بطور تخمین بیست وپنج میلیون حدس میزنند، طبقهٔ روحانیّون و نجبا هریك دارای صدوسی تا صد وچهل هزار جمعیّت بود وجمعاً به ۲۷۰،۰۰۰ میرسید همین مقدار هم توانگران و کسبه را که معافیّت های مهم یافته و امتیازاتی تحصیل کرده بودند اگرمحسوب بداریم مجموع افرادطبقات ممتازه به ۶۰۰،۰۰۰ بالغ میگردید ولی افراد عادی و بی امتیاز از بیست و چهار میلیون تجاوز میکرد.

روحانیّون روحانیّون بحکم شرافت و قدس مشاغلی که داشتند اوّل طبقهٔ اهل مملکت محسوب میشدند و بدو صنف تقسیم میگشتند: کشیش های قانونی وغیر قانونی (مقصود از غیر قانونی آنکه رسماً جزء یکی از فرق

(۱) – Dime

دینی بشمار نمیآمدند) . کشیش های قانونی از رجال و نسوان بالغ به شصت هزار نفر بودند و رو بانحطاط میرفتند، ازسنهٔ ۱۷۷۰ تا این سال قریب ده هزار نفر از مجموع عدّهٔ آنها کم شده بود، کشیشان غیر قانونی یعنی روحانیّون قری و دهات به ۷۰،۰۰۰ نفر میرسیدند.

از میان طبقات ملّت فرانسه فقط روحانیّون را میتوان طبقه شمرد زیرا که فقط روحانیّون دارای تشکیلات حزبی منظّم وارتباط محکم بین الافراد بودند. نمایندگان تمام روحانیّون هر پنجسال یکمرتبه مجلسی عظیم تشکیل داده ودر باب مسائل معضلهٔ مذهبی و کارهای اجتماعی فرقه خود بحث و شور مینمودند و قرار توزیع مالیاتهائی را که شاه تقاضا میکرد میدادند. در اوقاتیکه مجلس عام روحانیّون تشکیل نمیشد دونفر نمایندهٔ آنها در دربار حاضر بود و از منافع آنها درحضورشاه دفاع میکرد. طبقهٔ روحانی محاکم خاصّی داشتند که بمسائل واختلافات کشیشان رسیدگی مینمود لکن محکومین میتوانستندکه در محاکم کشوری استیناف بدهند و حکم را نقض کنند.

ثروت روحانیّون

روحانیّون دارای ثروتی هنگفت بودند لکن بتحقیق نمیتوان میزان آنرا معیّن ساخت. درسال ۱۷۹۱ کمیتهٔ مالیّه راپورتی حاکی از برآوردثروت ودارائی روحانیّون بمجلس تقدیم داشت که قیمت منقول وغیر منقول اموال روحانیّون را بسه میلیارد تخمین میکرد. بنابر مشهور وسعت املاك کشیشان یك خمس مساحت فرانسه بود. دربعضی ولایات مثل آرتوا کشیشان مالك سه ربع اراضی بودند و در فرانش کونته والزاس نصف اراضی را در تصرّف داشتند ودرولایات ولی (۱) تقریباً تمام املاکرا بدست آورده بودند. بنا بر تحقیقات هیئت تفتیش امور کشیشان که در سال ۱۷۹۰ بامر مجلس ملّی کردند عایدی سالیانهٔ روحانیّون کمتر از ۷۰ میلیون نبود و بنابر قول لاووازیه عالم معروف که سابقاً از نظّار معتبر ولایات محسوب میشد منافع سالیانهٔ آنها به ۸۵

(۱) – Velay

میلیون میرسید. علاوه بر این عواید کشیشان از طریق وصول مالیات عشریه که ازتمام مزروعات و محصولات دهقانان میگرفتند مبلغ هنگفتی میان ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون خالص دخل میکردند، باضافه کشیشان عوارض محلّی که یادگار قرون وسطی بود ازاموال ومکاسب رعیّت میگرفتند که در سال به ۵۰ میلیون بالغ میشد پس جمع کل مداخل روحانیّون قریب دویست یادویست وبیست میلیون لیره بود.

بذهی روحانیّون

از اینمبلغ قسمتی مخصوص ترمیم و نگاهداری ابنیه خیریه و مریضخانه‌ها ومؤسسات امدادّیه ومدارس ومکتب خانه هاو احسان ودستگیری وصدقات وخیرات ومبرّات کثیره کشیشان بود. بعلاوه این طبقه مبلغی بشاه میدادند بعنوان عشرّیه که بعدازسنه ۱۵۶۱ دولت ازاین محلّ منافع قروض خودرا تأدیه میکرد ومخارج دیگررانیز ازاینوجه میداد. ازسال ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ روحانیّون درعوض این وجوه مقرره فقط ۵۷۵ میلیون لیره پرداخته بودند. مجموع این مالیات عشرّیه و مالیات سرشماری و مالیات خمس که روحانیّون بخزانهٔ پادشاه میدادند درسال به ۱۲ میلیون لیره بالغ میگردید.

از مداخل طبقهٔ روحانی آنچه نقد بود بصنوف عالیه یعنی اسقف ها ومطرانها که جمعی از آنان استمراراً مقیم دربار شاهی بودند و برؤسای دیر (آبه) و کاهنین قانونی (۱) وغیره میرسید وعدّهٔ کلّ این صنوف ممتازه روحانی از پنج یاشش هزار نفر تجاوز نمیکرد. بطور متوسّط هر اسقفی درسال صد هزار لیره عایدی داشت و بعضی عوایدشان نظیر پرنس های بزرگ بود. اسقف استراسبورگ مثلاً سالی ۶۰۰،۰۰۰ لیره منافع داشت و ۱۸۰ اسب در اصطبل میبست، رئیس دیر کلرو کالسکه چهار اسبه داشت و سواران نیزه دار پشت سر خود میانداخت وخود را (مون-سنیور) میخواند، رئیس دیر سن واست سالی قریب سیصد هزار لیره دخل میکرد و رئیس دیر کلونی عایداتش ازدویست هزار لیره تجاوز مینمود. بسیاری از این رؤسای دیر سفارشی بودند یعنی از درباریان ونجبائی محسوب میشدند که شاه آنهارا

(۱) _ Chanoines

بسرپرستی اوقاف دیر ها گماشته و منافع موقوفه را بانها تیول داده بود . در آغاز انقلاب صنوف ممتازه روحانیّون تقریباً همه ازمیان نجبا وبامرپادشاه بمناصب روحانی منصوب میشدند و ۱۳۰ اسقف‌نشین فرانسه تیول خانواده‌های متنفّذبود که موروثاً از عمو ببرادر زاده میرسید .

امّا روحانیّون‌عادی یعنی ۶۰،۰۰۰ نفر خوری و نایب کشیش مردمانی فقیر بودند و ازمیان طبقهٔ سوّم بمشاغل روحانی میپرداختند . دراین‌مرتبه هم عایداتی اگر بود بجیب اشخاصی میرفت که اعمال روحانی و خدمات دینی انجام نمیدادند و زحمت این خدمات را بنواب و وکلای خودواگذاشته و مبلغی مختصر از عواید خود را بعنوان مزد بآنان میدادند این مبلغ مختصررا « قوت لایموت » مینامیدند. کشیشهای موسوم بخوری سالی ۷۰۰ لیره و نایب کشیشها سالی ۳۵۰ لیره از بابت قوت لایموت مواجب داشتند لکن هیچوقت تمام این مبالغ بانان داده نمیشد با وجود فقر وتنگدستی که این کشیشان داشتند وبقول یکی از آنها «سنگها وبزهای صومعه بحال آنان میگریند» بایستی اکثر مالیاتهای طبقهٔ روحانی را بپردازند از قبیل عشریّه و پیشکش شاهانه و غیره مثلاً یکی ازخوری های ولایت اُورنی از ۷۰۰ لیره عایدی سالیانه خود ۶۰ تا ۱۲۰ لیره میپرداخت ، طبعاً دراغلب ولایات کشیشهای درجه پست کین وبغض‌شدیدی نسبت بروحانیّون‌ممتاز وعالی مرتبه‌داشتند و میگفتند « این آقایان در دریای توانگری شنا میکنند و از رنج و تنگدستی ما بیچارگان ذرّه‌ای متأثر نمیشوند . » وچون این کشیشان پست مرتبه با رعیّت سر و کار داشتند واز بدبختی و تنگدستی آنان مطّلع بودند مهیّای امداد ومساعدت‌رعیّت بودند و نمایندگان این زمره روحانیّون در تخریب بنای استبداد با طبقهٔ سوّم همراهی کامل داشتند.

نجباء

نجباء که طبقهٔ دوّم ملّت بودند بدو دسته تقسیم میشدند : ارباب سیف وارباب قلم . دستهٔ اوّل ازنژاد نجبای قدیم و مرکّب از اصلزادگان بودکه غالباً بالقاب بزرگ مثل دوك ، مارکی ، کنت وغیره ملقّب‌بودند .

دستهٔ دوّم نجابت را ازسلاطین میگرفتند یعنی ازطرف شاه برتبهٔ نجابت میرسیدند و مشاغل و اعمال دولتی بیشتر بآنان راجع میگردید. نجبای اهل‌سیف منقسم بدو شعبه میگشتند : بزرگان یانجبای درباری، خردان یا نجبای ولایتی.

نجابت‌هم مانند روحانیّت ازامتیازات بشمار میآمد وطبقهٔ نجباء مثل کشیشان طبقهٔ ممتازه محسوب میشد زیرا که نجبا از مالیات شخصی تای (مالیات ارضی و مستغلات) معاف‌بودند. بعلاوه ازاعصارقدیمه قرون وسطی بعض‌حقوق واختیارات بارث برده بودند مثلاً در آن ادوار بعنوان اینکه امیرولایت حافظ عرض وناموس رعیّت است حقّی برای نجبا ثابت شده بود و تا این زمان هم همان حق را از رعایا دریافت میداشتند ازقبیل‌حقوق محصولی که مستقیماً ازمحصولات دهقانان میگرفتند وعوارض‌صیانت ومرمّت راههاوپلها که جزارباب‌کسی‌قوّهٔ نگاهداری آنرا نداشت.

نجباء علاوه براین فواید مادی که میبردند منافع معنوی مثل مقامات درباری و قیادت لشکر و سفارت و حکومت نیز تحصیل میکردند، در فواید مادّی عموم افراد طبقهٔ نجبا سهیم بودند لکن مقامات و مشاغل عالیه حقّ انحصاری بزرگان نجبا محسوب میشد که عدّهٔ قلیلی بودند.

بزرگان عدّهٔ نجبای بزرگ از ۱۰۰۰ تجاوز نمیکرد، از دو قرن پیش این نجبا شروع نموده بودند بترك مزارع خود و مسکن کردن در شهر ها و بیشتر در عهد لوی چهاردهم هجوم این اشخاص بپایتخت خاصه دربار ورسای شدّت نمود و بنا بر قول سن سیمون که نتایج و خیمهٔ این تغییر زندگانی را پیش بینی میکرد : « نجبا دست از کار کشیده و در بیکاری که ما در بینوائی و مرگ است فرو رفته و سر بار دیگران و مورد تحقیر خویش و بیگانه شده اند. » برخی ازاین نجبای معظم در اواخر عهد لوی پانزدهم و دورهٔ سلطنت لوی شانزدهم باز بفکر املاك خود افتاده صحرا نشین شدند و شخصاً در کشت و زرع مزارع خود مراقبت نمودنداّما همه این سر مشق را متابعت نکردند.

این بزرگان که املاك وسیعه و ضیاع وعقار معتدبه داشتند علی‌الظّاهر بسیار

غنی بنظر میآمدند امّا در باطن این املاك وسیعه چون نا کشته ولم یزرع میماند بهره بصاحبان خود نمیداد وسیّاحان خارجی اظهار تعجّب میکردند که چرا دراین اراضی جز « خار و خاشاك و سنگ و باتلاق و بیابان خشك خالی » چیزی دیده نمیشود . بنا براین وضع بزرگان نجبا در کمال پریشانی میزیستند و درزیر بار قرض خمیده بودند مثلاً دوك دورلئان که از شاهزادگان بلافصل بشمار میآمد وثروت او را به ۱۱٤ میلیون تخمین میزدند ۷٤ میلیون قرض داشت و برای حفظ آبروی خود غالباً بلطایف‌الحیل عنایت شاهانه را بخود جلب کرده درخواست انعام وتیول و مستمرّی و مواجب میکرد و از اینجا معلوم میشود که چرا نجبای بزرگ تا ایندرجه متمایل بحفظ سلطنت استبدادی و ابقای قدرت مطلقه شاهی بودند .

مقام ظاهری وجلال سطحی نجبای بزرگ رشك و کینهٔ جمع کثیری را تحریك کرد ، نجبای ولایتی میگفتند این آقایان سرچشمه فیض را مسدود ساخته و مراحم شاهی و مداخل مملکتی را احتکار نموده « و ابواب ترقّی و راه دریافت پاداش خدمات را بر روی دیگران مسدود ساخته اند » نجبای اهل قلم و تجّار و کسبه نیزبابزرگان درجه اوّل میانه‌ای نداشتند زیرا که ازآنها تحقیر ونفرت میدیدند . دهقانان هم ازاین‌طایفه درخشم بودند زیراکه میگفتند این‌ملاّکین بزرگ مزارع حاصلخیز و اراضی‌وسیعهٔ مستعدّه را لم یزرع گذاشته و مارا هرسال بخطر قحط وغلا دوچار ساخته اندوهمچنین رعایا از پرداخت عوارض محلّی که ظلم فاحش بود بیش ازپیش رنجش داشتند ونجبای درباری هم نظر باحتیاج مفرط بپول نمیتوانستند از یك دینار این عوارض بگذرند و غالبا این عواید را باجاره داده و مثل دولت که مالیاتهای غیر مستقیم خود را بنظّار محوّل میکرد اشخاص را واسطه وصول عوارض ازدهقانان مینمودند ومعلوم است که این مستأجرین برای‌رسیدن‌باصل وفرع مال‌الاجاره خود چه‌سختگیریها وبیرحمیها نسبت بمؤدّیان معمول‌میداشتند و این سختی ها بیشتر کینهٔ‌ملاکین ونجبای بزرك را در دل رعیّت مشتعل‌میساخت.

معهذا در دسته نجبای بزرگ مردمان صاحب فکر وجودداشت، بسیاری از

آنان باصول عقاید فلاسفه و علمای اقتصاد گرویده بودند و چند تن از آنان مثل مارکی دو لافایت و دوك دو بیرون و مارکی دو سگور و غیره ده سال پیش از این تاریخ بامریکا رفته و برای آزاد نمودن امریکائیان ازظلم انگلیس جنك کرده بودند وپس از مراجعت بوطن کاملاً در نشر اصول آزادی ومساوات ولزوم تبدیل اوضاع حکومت و احوال جامعه بذل جهد میکردند .

نجبای ولایتی

نجبای ولایتی که عدد آنها به صد هزار نفر میرسید اکثرفقیر ودوچار نهایت بینوائی وبی سامانی بودند . بعض ازآنهادرسال ۳،۰۰۰ الی ۴،۰۰۰ فرانك هم عایدی نداشتند . عائله آنها غالباً متعدّد ونان خوار آنهابسیاربود ، پسرانشان بخدمت نظام داخل میشدندوبدون ترتیب وتربیت میزیستند ، امیدی هم بترقّی نداشتند زیرا که درجات عالیه لشکری مخصوص نجبای درباری بود و این جوانان نجیب بیش از رتبهٔ سلطانی یا یاوری ترقّی نمیتوانستند کرد . این نجبای ولایتی غالباً درقرای خود مسکن داشتند وکمتر دیده میشد که استبدادی بخرج داده و با رعیّت بتکبّر و زورگوئی رفتار کنند ، جز دربعض نقاط که بتقلید نجبای درباری حقوق ملکی خود را باجاره میدادند و از این سبب میان آنها و رعیّت شکرآبی بود در سایر نقاط مؤانست ومرافقت کامل میان آنان و آحادرعیّت بر قرار بود . حتّی در بعضی ولایات غربی و جنوبی فرانسه رعایا احترام و محبّت فوق العاده نسبت بنجبا ابراز میکردند . چه در این نقاط نجبا باکمال عطوفت بارعایا رفتار نموده و از احوال واوضاع زندگانی آنها پرسش کرده اولاد دهقانان را تربیت نموده و در ایّام مصیبت و سوگواری بمدد آنها بر میخاستند و از هیچ مساعدتی مضایقه جایز نمیشمردند . این نجبای ولایتی چون ازحیث اعتقادات دینی پادشاهانرا اولوالامر شناخته بودند اکثر مایل بتغییرات کامله اوضاع اجتماعی نبودند لکن از آنجائیکهٔ عیوب حکومت استبدادی را دیده وز هر مهلك آنرا چشیده بودند بعضی اصلاحات مفیده را لازم میشمردند .

نجبای اهل قلم

مطابق حساب نکر در فرانسه ۴۰۰۰ شغل قابل خرید وفروش موجود بود که دارندگان آن مشاغل یعنی چهل هزار نفری که بنوبت شاغل آن مشاغل میشدند برتبهٔ نجابت میرسیدند.
این متصدّیان اموررا نجبای اهل قلم میگفتند، این نجبا ازطبقه تجار و کسبه توانگر ترقی کرده و بنجابت نایل میگشتند و میان خود تفاوت درجه هم داشتند و مثل نجبای اهل سیف بدو درجه عالی و دانی یا بزرگ وکوچك انقسام میافتند از این قرار اعضاء پارلمان و محاکم عالیه درجه اوّل و صاحبان مشاغل ثانوی مثل محاکم عدلیّه وادارات مالیّه درجهٔ دوّم محسوب میگردید.

چون مقامات ومشاغل موروث بود آنانکه ازجانب شاه بمقام نجابت میرسیدند این رتبه در خاندان آنها باقی میماند، اعضاء پارلمان ومحاکم عالیه و دیوان محاسبات وغیره که درقرن هفدهم بنجابت نایل شده بودند کما کان برقرار بودند وازاصلزادگان محسوب میشدند، فیمابین خاندان های قدیم مستشاران پارلمانی واین اصلزادگان تازه بمقام رسیده تفاوتی نبود، همه یکسان بدربار شاهی اجازه ورود داشتند و در لشکرهم صاحبمنصبان بسیار دیده میشد که پدرانشان از صاحبان قلم بوده اند. در سنوات اخیره خاصه زمان وزارت بریین نجبای پارلمانی با استقراض دولت مخالفت ورزیده و بپادشاه حقّ نمیدادند که بمیل خود مالیات جدید وضع کنند و تقاضا داشتند که مبعوثان طبقات سه گانه ملّت زود تر انتخاب شوند باین واسطه نجبای پارلمانی دشمن حکومت استبدادی و مخالف سلطنت مطلقهٔ بشمار میآمدند. لکن در مورد ضدّیتی که نجبای مزبور با پیشنهاد اصلاحات تورگو کردند نیّت وغرض واقعی آنان معلوم وآشکار شد زیرا که راضی بترك امتیازات ومقامات خودنبودند و هنگام انتخاب وکلای طبقات سه گانه که هر نماینده کتابچه دستور العملی از جانب موکّلین خود در دست داشت اعضاء پارلمان رُوان در ولایت نورماندی جداً با الغای امتیازات نجبا مخالفت اظهار کردند در صورتیکه اکثر نجبای اهل سیف حتّی دوك دِهارکور با الغای امتیازات مزبور ابراز موافقت مینمودند. خلاصه

نمایندگان نجبای اهل قلم در مجلس طبقات ثلاثه بزرگترین مخالف و سخت ترین دشمن طبقه سوّم بشمار میآمدند. امّا نجبای درجهٔ دوّم نیز در این اظهار خصومت با ملّت کوتاهی نداشتند وبابزرگان درباری کمال موافقت را میکردند.

طبقهٔ سوّم طبقهٔ سوّم که هیچنوع امتیازی نداشت در واقع تودهٔ ملّت را تشکیل میداد، میان افراد واصناف این طبقه هم همان اختلاف و امتیازی که در طبقات روحانیّون و نجبا بنظر میرسید موجود بود زیرا که این طبقه بچند صنف تقسیم میگردید: بورژوا (توانگران)، صنعتگران، کارگران وبرزیگران. صنف بورژوا مشتمل بود بر مردمانی که بدسترنج خود کسب معاش نمیکردند یامشاغل آزاد ازقبیل معلّمی وطبابت و وکالت عدلیه داشتند یا از عمّال حقوقی محسوب میگردیدند مثل ثبات امور شرعیه وصاحبان محکمه وغیره که عدّهٔ آنها به دویست هزار نفر میرسید. مأمورین مالیه هم ازاین صنف محسوب میشدند ازقبیل صرّافان وتحصیلداران مالیات، تجّار بزرگ را هم ازهمین صنف باید شمرد.

بورژوازی صنف بورژوازی در قرن هیجدهم بثروت ومال فراوان نایل شده بود. با وجود جنگهای بسیار تجارت روز بروز وسعت و انبساط میبافت و در ۱۷۸۹ به ۱۱۵۳ میلیون بالغ میشد، درظرف شصت سال صادرات سه برابر شد، از این ترقی اقتصادیّات فقط طبقهٔ بورژوا منتفع گردید و همین طبقه بود که مبالغ هنگفت بشاه قرض داد و دست بکار های بزرگ زد از قبیل تسطیح طرق و غیره و همچنین مستقیماً اختلال امور مالیه دولت با منافع این طبقه اصطکاك میکرد و کسر دخل یا پرداخت غیر منظم حقوق و ورشکست خزانهٔ دولت بهمین طبقه مربوط بود و بنا براین عموماً تقاضا داشتندکه درعواید و مخارج مملکت نظارت نموده و درامور اداری شرکت بجویند. افراد این صنف اکثردارای معلومات بودند و کتب علمای اقتصاد وفلاسفه زمان را مانند مونتسکیو، وُلتر مخصوصاً روسو را خوانده بودند. این فیلسوف اخیر طرفدار سلطهٔ ملّت و مساوات افراد محسوب میشد. پس این مردم خود را با نجبا برابر نهاده و علم و

اطّلاع و ثروت خود را با القاب و مراتب افتخاری یا موروثی نجبا میسنجیدند و مایل بودند که در مملکت انقلاب اجتماعی صورت بگیرد و طبقهٔ بورژوا با نجبا مساوی بشوند. رساله ای که آبه سی یس [۱] درماهژانویه ۱۷۸۹ منتشر ساخت و شهرت فوق‌العاده یافت مرام ونیات صنف بورژوا را چنین بیان میکرد : « طبقهٔ سوّم چیست ؟ همه چیز. ــ تاحال این‌طبقه درسیاست چه‌مقامی داشت ؟ هیچ. ــ حال چه میخواهد ؟ اینکه او نیز بچیزی محسوب‌شود! »

صنعتگران

بعد از بورژوازی صنف صنعتگران بودند یعنی استادان یا کارگرانی که ازحرفه های یدی کسب‌معاش‌میکردند. عدّهٔ آنها از دو میلیون الی دو میلیون و نیم تجاوز نمیکرد و اکثر در شهرها منزل داشتند و تقریباً یك عشرمردم فرانسه بشمار میآمدند. علّت کمی‌عدّهٔ عمله و صنعتگرهمان تنگی‌میدان صنایع وحرف‌بود. صنعتگران غالباً بطرزقدیم دراصنافیّه‌های محدود ومعیّن داخل بودند. چنانکه دیدیم [۲] تورگودرایّام وزارتش سعی‌کرد که این اصنافیه ها را بهم بزند لکن پس‌از عزل اومجدّداً بمنوال سابق بازگشت کرد معهذا کسی‌انکار نمیکرد که این اصنافیه ها با نظارت و رسوم سخت و تنگ خود روح ابتکار و اختراع را خفه کرده و صناعت را ازانبساط باز داشته است و همه موافق بودندکه بنا برقول تورگواین نظامات اصنافیه « با اوّلین ومحترم‌ترین حقوق بشری که حقّ‌کار باشد مصادمه دارد. » در پاریس کارگران آزاد هم وجود داشتند که تابع هیچیك از اصنافیه ها نبودند. خاصه در محلات سنت آنتوان و سن مارسو.

برزیگران

فرانسویان درحدود سال ۱۷۸۹ اکثر برزگر ودهقان بودند و قریب نه‌عشر اهالی (بیست و یك میلیون) در صحرا و دهات زندگی کرده و مستقیماً ازثمرات اراضی انتفاع میبردند. یك میلیون از این ده نشینان بحال بردگی (سرف) باقی بودند مخصوصاً در فرانش کونته و برتانی. دهقانان اکثر مزدور وروزمزد یاسهیم بودند، مزدوران در تمام سال اجیر مالکین

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۲۶ رجوع شود

(۲) – l'abbé Siéyès

بودند ونان و جامه و مسکن بآنان داده میشد، در ولایت پواتو غذای هر مزدوری در سال ۳۶ لیره ارزش داشت و در ولایت بری ۲۵ لیره برآورد میشد، رعایای روز مزد روز بروز مزد خود را میگرفتند و هیچوقت بیش از سه فرانك در روز بانان عاید نمیشد امّا « دهقانان سهیم » اشخاصی بودند که هم محصول را با مالك قسمت میکردند هم در ادای مالیاتها و عوارض با مالکین سهیم بودند و مبلغی هنگفت بایستی بسهم خود تأدیه کنند. بعضی از رعایا مالك مزارعی شده بودند امّا عدّهٔ آنان در تمام فرانسه به پانصد هزارنفر نمیرسید. این مالکین حقّ استفاده از اراضی را بقیمت گرانی خریده بودند و هرسال بایستی مبلغی بمالك اصلی داده یا حقوق دیوانی را بپردازند و بهمین جهة ازباقی اصناف رعیّت بدبخت تر وفقیر تر بودند.

بدهی رعایا

کاردینال دوریشلیو در سال ۱۶۳۰ میگفت: « رعیّت قاطر مملکت است. » واین عبارت درسال ۱۷۸۹ نیز صادق بود.
تمام عوارض وحقوق دیوانی براو تحمیل میشد چه مالك مزارع وچه سهیم ملاّکین معتبر در هردو صورت بیش از ۵۵ صدم عایدات خودرا بنا برتخمین تورگو بایستی از بابت مالیات مستقیم بشاه تقدیم کند. بعلاوه عشریه روحانیّون را هم بپردازد و اگر مالك مزرعه هم بود مبلغی بعنوان حقوق اربابی تأدیه کند. از تمام این عوارض صعب تر و دشوارتر دو نوع مالیات بود که یکی را مزروعی و دیگری را بانالیته میگفتند و بیش از سایر موارد در وصول آنها سختگیری مینمودند.

مالیات مزروعی که به نسبت محصول اخذ میشد تقریباً نظیرعشریه بود تا وقتیکه ارباب حاصل مزرعه را جزء بجزء باز دید نمیکرد و حساب سنبله های گندم را هم معلوم نمی‌نمود دهقان مجاز نبود که دست بدرو گذاشته ومحصولات را بخانه ببرد اگردراین ضمن باران وطوفانی میشد محصول بکلّی فاسد میگردید. بانالیته عبارت بود از عوارض آسیا و تنور و چرخشت ارباب و این عوارض بنا بر رسوم قدیمه جاری بود. دهقان حق نداشت گندم را جز در آسیای مالك آردکنند، نان را جز در خبازی مالك بپزد و انگور را جز در معصر و چرخشت مالك بیفشرد. رعایا

برای انجام این وظایف دوچار مشکلات عدیده میشدند، دربعضی نقاط آسیا بفاصلهٔ چهار پنج ساعت از قریه دور بود ورعیّت بایستی پانزده شانزده رود خانه و نهر را با پای برهنه قطع کرده خود را بآسیا برساند. در تابستان هم که بعلّت کم آبی آسیا نمیچرخید باز رعیّت بایستی گندم را آنجا ببرد و سه روز هم صبر کند بعد اگر آسیا راه نیفتاد مبلغی بدهد و اجازه بگیرد که در محل دیگر گندم را خورد کند. خلاصه هر رعیّتی بعد از جمع و خرج میدید که سه ربع عایدات خود را بشاه و روحانیّون و ملاکین داده است از یکربع باقی مانده بایستی مالیاتهای غیر مستقیم راهم تأدیه کند مثل نمك وظیفه و رسومات شراب و غیره. در واقع دهقان بیش از یك خمس عایدات خود را نمیتوانست صرف خود و کسان خود کند.

فقر عمومی

بالطبع رعیّت پس اندازی نداشت، کمترین اختلاف هوا و باد و بارانی محصول اورا فاسد میکرد و آتش قحط وغلا را دامن میزد، در وقتیکه مجلس طبقات ثلاثه درشرف تشکیل بود مملکت فرانسه بحرانی عظیم وخطری صعب را میگذرانید، حاصل سال ۱۷۸۸ رضایت بخش نبود و زمستان سال ۱۷۸۹ ازسخت ترین زمستانها محسوب میشد. در ماه ژانویه بنا بر قول سفیر دوك دوپارم «درپاریس آب درکنار بخاری منجمد» میگردید. رودخانه ها بسته بود وبنا برقول اسقف اعظم پاریس «رعایا بنهایت فقر و فاقه» رسیده بودند هر کیلوگرام نان سه فرانك قیمت داشت، درمملکت فرانسه صد هزار گدا بود که درشهر ودهات میگشتند وگاهی براهزنی ودزدی هم متشبّث میشدند. در پاریس از ۶۵۰،۰۰۰ نفر اهالی ۱۲۰،۰۰۰ نفر را ازجمله فقرا میشمردند وهمه برای شورش حاضر بودند، دستور العمل مبعوثان ملّت پر از شکایت و داد و فریاد بود. مبعوثان ایالت برتانیمیگفتند: «ماحقیقةً بنده ومملوك ارباب هستیم عوارضی که بایدبپردازیم مارا غلام مالکین ساخته است، بلای عظیم وآفت مدهش ماطرز فئودالیته‌است ومابایدهرقسم هست آنرامنسوخ‌سازیم ودقیقه‌ای تأخیرجایزندانیم.» دهقانان شامپانی چنین مینوشتند: «اگر شما کلبه های حقیری که مسکن ماست

میدیدید و از غذای ما میچشیدید واقعاً متأثر میشدید ومیدانستید که طاقت ما بآخر رسیده و هر طور هست باید از بار ما کاسته شود.» پس بطور کلّی تقاضای برزیگران و دهقانان الغای عوارض اربابی و تخفیف مالیات دولتی بود.

اسقف نانسی که درچهارم مه ۱۷۸۹ درکلیسای سن‌لوی وِرْسای دعای افتتاح مجلس طبقات ثلاثه را تلاوت میکرد از بالای منبر خود روی بلوی شانزدهم کرد که درروی تخت خود چرت میزد وگفت: «اعلیحضرتا ملّتی‌که‌شما بروی سلطنت دارید از صبر وطاقت خود امتحانات غیر قابل انکاری داده است، افراد این ملّت مانند شهداء درحال جان دادن هستند و رمقی که از آنان باقی است جز افزودن رنج و احساس درد برای آنها نتیجه و فایده ندارد.»



فصل سیزدهم

سلطنت در زمان انقلاب

مبعوثان ملّت ـ مجلس مؤسّسان ـ الغای طرز حکومت سابق

قانون اساسی سال ۱۷۹۱

مجلس مقنن ـ مقاومت شاه ـ تأسیس حزب جمهوری طلب

سقوط سلطنت

مدّت سلطنت پادشاه فرانسه در زمان انقلاب سه سال و سه ماه بود از ٤ مه ۱۷۸۹ که مجلس مبعوثان ملّت مفتوح شد تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ که سلطنت ساقط گردید.

اینمدّت را بدو دوره باید تقسیم کرد:

نخست از ٤ مه ۱۷۸۹ تا ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ یعنی دو سال و چهار ماه که مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه مبدّل بمجلس مؤسسان شده و رفته رفته طرز قدیم حکومت را منهدم ساخته طرح جدیدی ریخت.

دوّم از ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ یعنی یازده ماه که مجلس مقنّنه مفتوح گردید وقانون اساسی را که مجلس مؤسّسان در ۱۷۹۱ وضع نمود بمعرض آزمایش و عمل گذاشتند.

I

مجلس طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان ـ الغاء طرز قدیم حکومت

مبعوثان طبقات ثلاثه که در ٤ مه ۱۷۸۹ انجمنی تشکیل دادند روز ۱۷ ژون انجمن خود را مجلس ملّی نام نهاده سپس در ۹ ژوییه آن مجلس را مؤسّسان لقب دادند.

در مدّت سه ماه انجمن طبقات ثلاثه و مجلس مؤسّسان موجد دو انقلاب

سیاسی و اجتماعی شدند.

امّا انقلاب سیاسی عبارت بود از انهدام سلطنت مطلقه و تأسیس سلطنت مشروطه وتحدید قدرت شاه، تاریخ این اقدام روزهای ۱۷و۲۳ ماه‌ژون ۱۷۸۹ بود. دراین ایّام مبعوثان طبقات ثلاثه مجلس ملّی تشکیل داده و مصونیّت خود را اعلام داشته و فرمانروائی ملّت را با قدرت پادشاه مقابله کردند.

امّاانقلاب اجتماعی‌عبارت بوداز الغاء امتیازات طبقات‌مختلفه وتعمیم مساوات فیما بین فرانسویان، تاریخ الغای این امتیازات و اختصاصات طبقاتی شب ٤ او ۱۷۸۹ بود.

تفصیل‌تشکیلات جدیده را که نتیجهٔ انقلابات فوق بودمجلس مؤسّسان فرانسه در ظرف دو سال برشتهٔ تحریر درآورد و در ۱۷۹۱ نخستین قانون اساسی فرانسه نوشته شد.

این‌انقلاب‌بدون‌جنگ وستیزانجام نپذیرفت، مستبدّین درصدد مدافعه برآمدند پس‌اهل پاریس دومرتبه‌مداخله درکار کردند، ابتداء در ١٤ ژویه ۱۷۸۹ گارد ملّی تشکیل‌داده ولوی‌شانزدهم رامحبوساً بپاریس بازگردانیدندسپس در ٦ اکتبرهمین سال اهالی پاریس نقشه‌ای را که شاه برای تخریب‌مجلس طرح ریخته بود برهم زدند.

باتغییر تشکیلات سیاسی واجتماعی اوضاع فرانسه هم بکلّی عوض شد، مملکت فرانسه راسلاطین درقرون ماضیه بضرب شمشیر ایالتی پس ازایالتی گرفته وبتصرّف خود آورده بودند، دراین موقع ایالات مختلفهٔ فرانسه بطیب خاطر متّحد شده و در ١٤ ژویه ۱۷۹۰ عقد اتّحاد بسته مملکت فرانسه را از نو تشکیل دادند.

انتخابات انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه در ماه فوریه ۱۷۸۹ شروع شد لکن درتمام نقاط دفعةً وبشکل ووضع واحدصورت نگرفت مثلاً در پاریس چون یکدفعه مبعوثان طبقات انتخاب شده بودند انتخابات عمومی دیرتر شروع شد و به ماه مه افتاد. دفتر دولت که صورت حوزه های انتخاب در آن درج بود نمونه‌ای ازهرج ومرج دستگاه سلطنتی محسوب میشد زیرا که دردفتر

مزبور بعضی حوزه ها بنظر میرسید که ابداً وجود نداشتند و برخی حوزه ها از قلم افتاده بود که اهمیّت بسیار داشتند.

اکثر روحانیّون و نجبا مستقیماً نمایندگان خود را انتخاب کردند، طبقهٔ سوّم انتخاب دودرجه را معمول داشت و بسیاری از افراد ملّت دراین امر شرکت نجستند، فقط اشخاصی رأی دادند که مالیات مستقیم میپرداختند وسنّ آنها کمتر از بیست و پنجسال نبود، ابتداء مردم درکلیسا ها جمع شده و نمایندگانی انتخاب کردند و این نمایندگان هم از میان خود جمعی را مبعوث ساختند، عدّهٔ مبعوثان طبقهٔ سوم بنابرفرمان‌شاه مورّخ ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ دوبرابر نمایندگان روحانیّون و نجبا بود، مجموع مبعوثان ملّت ۱۱۹۶ نفر بود که ۵۹۸ نفر آن ازطرف طبقهٔ سوّم مبعوث گردید، این ظاهر امر بود لکن درباطن ۲۵۰ نفر ازطبقهٔ روحانیّون هم که کشیش های درجهٔ پست و افقشان نزدیك برعایا بود فی الحقیقه جزء طبقهٔ سوّم محسوب میشدند و مهیّای مساعدت با مبعوثان رعیّت برای الغای امتیازات روحانیّون بزرگ بودند.

کتابچه های دستورالعمل

هنگامی که انتخابات جریان داشت انتخاب کنندگان هر ولایت در کلیسا ها جمع شده و کتابچهٔ دستور العملی حاوی شکایات و مستدعیات ملّت تدوین میکردند که تسلیم وکیل خود کنند، این رسم از قدیم الایّام جاری بود و همیشه مبعوثان طبقات ثلاثه دستور العملی از موکّلین خود میگرفتند، باین ترتیب قریب (۵۰،۰۰۰) دفتر نوشته شد در بعضی نقاط هرسه طبقه روحانیّون و نجبا ورعیّت مجتمعاً یك کتابچه ترتیب داده بودند.

هرسه طبقه در مطالب ذیل تقریباً اشتراك داشتند:

عموماً مصائب و بدبختی های ملّت را از قدرت فوق العاده شاه میدانستند و میگفتند باید قدرت شاه را در حدود عقلائی محدود ساخته و قانونی که حقوق‌شاه و ملّت را تعیین کند وضع نمود و قانون مزبور را میزان و مقیاس جمیع تشکیلات

دولتی و روابط اجتماعی قرار داد . در این مسئله چنان مجدّ و ساعی بودند که منتخبین روحانیّون ونجبا و رعیّت اغلب نمایندگان خود را ملتزم میکردند که تا قانون اساسی را شاه صحّه نگذارد و اجراء نشود دیناری بخزانهٔ دولت نپردازند .

این قانون بایستی آزادی انفرادی وحرّیت فکر وقلم را تأمین کرده دستخطهای ممهور و سانسور را بکلّی ملغی سازد .

مبعوثان ملّت هرسال مرتّباً دعوت شوند و در وضع قوانین شرکت جویند و مالیات وضع کنند وشاه بدون رضایت آنها حقّ اخذ مالیات نداشته باشد و مالیات بالسّویه بر تمام افراد ملّت توزیع گردد . روحانیّون ونجبا تقریباً بالاتّفاق مهیّا بودند که از معافیت های خود صرف نظر کرده و مالیاتی به نسبت وسع و قوّه بر آنها وضع گردد درمقابل رعیّت هم نجبا را بحال خود بگذارد که از حقوق و افتخارات و عناوین خویش بهره مند باشند .

این اظهارات ازطرف مردم با نهایت متانت وملایمت میشد ، انتخاب کنندگان بوکلای خود توصیه میکردند که نسبت بیکدیگر کمال اتّحادرا داشته باشند بااحتیاط کامل و حرکت دائم برای نیل بمقصود بکوشند امّا در نهایت کندی و با نظم و ترتیب کافی . هیچکس بخاطر نمیگذرانید که انقلابی سخت درپیش است ، طبقهٔ سوّم که الغای حقوق وامتیازات طبقات ممتازه را تقاضا داشت ابداً مایل نبود که بسرعت این تقاضا انجام بگیرد بلکه تامدّتی مجال میداد وبتدریج اکتفا میکرد . جمیع اهل فرانسه محبّت لوی شانزدهم را در دل داشتند و با بیانات بسیار مؤثّر این محبّت خود را ابرازمیکردند واز اینکه لوی مبعوثان ملّت را دعوت بتشکیل مجلس کرده است عموم مردم سپاسگزار بودند . دهقانان اورلئان بپادشاه چنین نوشتند : « ما از بیان حمد و ثنا و شکر و سپاس که درخور مقام اعلیحضرت است عاجزیم زیرا که آن اعلیحضرت عادلترین مردم عالم است وما او را لوی عادل لقب داده واستدعای پذیرفتن این لقب را داریم » مبعوثان رعایای بندرپادوکاله میگفتند : « اعلیحضرت بقدری مهربان است که تنزّل فرموده پدری مارا قبول میفرمایند » همه کس امیدوار

بود که دورهٔ مصائب ختم شده و سعادات و خیرات تجدید خواهد شد. مبعوثان او کثر میگفتند: «طوفان برطرف شد و ما بساحلی رسیده‌ایم که نظیر بهشت برین است.»

شاه

این محبّت عمومی بپادشاه و امیدواری مردم باو از این راه بود که تصوّر میکردند لوی شانزدهم با اصلاحات موافق شده است و نِکر وزیر هم قبل از شروع بانتخابات صورت مذاکرات شورای دولتی ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ را منتشر ساخت و این همان جلسه‌ای است که در آن بطبقهٔ سوّم اجازه داده شد دوبرابر عدّهٔ نمایندگان روحانیّون ونجبا وکیل انتخاب کند. این صورت مذاکرات حاوی تصمیمات پادشاه بود ازاینقرار شاه قبول فرموده‌بود که مجلس طبقات ثلاثه منظّماً تشکیل شود ودر دخل وخرج مملکت شور کرده‌رأی بدهند و ادارات مملکت اصلاح گردد و آزادی انفرادی ملّت تأمین شود وغیر ذلك و بدیهی است که این مطالب عین‌مقاصد ملّت بود پس میان شاه و ملّت محلّ خلافی باقی نمانده وهیچ موجبی برای انقلاب موجود نبود باین‌لحاظ همه‌کس انتظار داشت که بصورت خوش و ملایمی اصلاحات و تغییرات خاتمه بپذیرد.

اگر غیراز لوی شانزدهم پادشاهی درفرانسه بود شاید بهمین قسم میگذشت، لوی جوانی بود ۳۵ ساله، اخلاق وصفات حمیده او بهمان پاکی وصفای کودکی مانده بود امّا قوّهٔ عاقلهٔ او بهیچوجه از رخوت طفولیّت خارج نگشته و بهمان حال توسّط باقی بود. افراط در اکل وشرب مخصوصاً بعد از مراجعت از شکار تن او را فربه و مغز او را تیره ساخته بود، مرسی آرژان‌تو سفیر اطریش بپادشاه خود چنین نوشته است: «افراط این شاه در اکل وشرب بحدّی است که گاهی عقل از سر او بیرون میرود.» عزم و ارادهٔ لوی که از ابتداءهم قوّتی نداشت بیش ازپیش سست وضعیف گردیده بود، برادرش کنت دارتوا گوید: «اگر میخواهید اخلاق شاه را بدانید چند گوی‌عاج روغن زده را فرض کنید که چگونه باهم فراهم نیامده ودائماً رو بگریز دارند، اخلاق وتصمیمات لوی همچنین است» کلام هر کس دراو مؤثّر میافتاد، با تغییر مخاطب وهمصحبت عقیده ورأی او تغییر میکرد. وقتی که

با نکر وزیر می‌نشست آزادی‌خواه وطرفدار اصلاحات بود ، چون نفس ماری آنتوانت ملکه باو میرسید مستبد وخصم هر تغییر واصلاحی میگردید وهنگامی که بابرادرش کنت دارتوا مصاحبه میکرد بکلّی عقل سلیم و قلب صافی او مشوب و مکدّر میگردید ، باری هریك از درباریان میتوانستند بنا بر اغراض خاصّهٔ خود شاه را از عقاید و تصمیماتش منحرف سازند .

یکی از وکلای ملّت میگفت : « شاه عمر خود را اینطور گذرانده است که هر شب اقوال روز را تکذیب میکند . »

این ضعف قلب ووهن رأی منبع تمام مصائب وآفات شد ، این تردید رأی وعدم ثبات بیك عقیده وبیك تصمیم موجب سلب اعتماد عمومی گردید ، مردم لوی‌شانزدهم را مردی درون پوش و محیل شناخته و تودهٔ ملّت از او برید و بطوریکه تورگو در سنهٔ ۱۷۷۶ پیش‌بینی کرد عاقبت سر او هم مثل سرشارل اوّل پادشاه انگلیس بر باد رفت (۱) .

افتتاح مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه

هنگامیکه مبعوثان ملّت درصدد تشکیل مجلس بودند دسایس ماری آنتوانت وکنت دارتوا در لوی شانزدهم مؤثر گردیده بود . چون در روز ۳ مه نمایندگان رعایا را بحضور بردند و معرّفی کردند شاه یك کلمه نتوانست با آنان گفتگو کند واین امر موجب نهایت تعجّب شد .

روز سه شنبه پنجم مه ۱۷۸۹ در تالار بزرگ هتل منو لوی شانزدهم رسماً مجلس مبعوثان را مفتوح ساخت . با عباراتی کوتاه وجملاتی بریده وکلا را مخاطب ساخته گفت من شما را فراهم آورده ام که مرا یاری بدهید تا مالیه را منظّم کنیم ونیز اظهار کرد که من وظیفهٔ شاهی خود را خوب میدانم وقدرت خود را محفوظ میدارم و شما را باجتناب از پیروی گفتار متجدّدین توصیه میکنم و یك کلمه از مطلوب و مقصود عمومی که قانون اساسی باشد بر زبان نیاورد و برحسب فرمان

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۳۰ رجوع شود

شاه نکر هم سخنی ازاین قانون نراند وسه ساعت تمام درمسائل مالیاتی نطق نمود.

وکلا قرین یأس وحیرت شدند و ازاین تاریخ افتراق میان نمایندگان طبقهٔ سوّم و پادشاه شروع گردید، از طرفی هم درباریان نسبت بوکلای رعیّت بی‌احترامی کرده و عباراتی ناشایست برزبان میراندند مثلاً این کلام که بدوك‌دولیانکور صندوقدارباشی شاه نسبت میدهند وظاهراً نسبتش درست نباشد: «بیائیدبرویم بتماشای این حیوانانی که دیرزمانی آفت جان ما خواهند بود» ونیز ازاینوقت میان طبقهٔ سوّم ونجبا هم جدائی و خصومت افتاد و طوفان دشمنی و جدال میان نجبا و رعایا و درباریان از هرطرف بجوش و خروش آمد.

مجلس ملّی

یك‌روز بعداز افتتاح مجلس نزاع شروع‌شد بمناسبت‌رسیدگی باعتبار نامه وشرایط قانونی انتخاب وکلا. مبعوثان طبقهٔ‌سوّم پیشنهاد کردند که این تحقیق و رسیدگی بطور مشترك صورت بگیرد و نمایندگان نجبا و روحانیّون را که در اطاقهای جدا جای داشتند دعوت کردند که بمجلس آنها آمده مشترکاً در رسیدگی و شور وارد گردند. نمایندگان نجبا باتّفاق آراء این پیشنهاد را ردکردند. وکلای‌روحانیّون جواب صریحی ندادند وخود رامیانجی و واسطه ساختند.

رد یا قبول این پیشنهاد کمال اهمیّت داشت. اگر مشترکاً هر سه طبقه داخل شور و گفتگو میشدند عملاً امتیاز طبقاتی ملغی شده و مساوات قائم میشد زیرا که در این صورت رأی باکثرّیت افرادی بود نه بنا بر رأی طبقاتی و چون طبقهٔ‌سوّم باندازهٔ مجموع دوطبقهٔ روحانیّون ونجبا نماینده داشت پس در این‌ترتیب اکثرّیت با رعایا میشد. امّا مبعوثان نجبا از ترس این پیشرفت طبقهٔ سوّم نبود که پیشنهاد فوق را رد کردند زیرا که درکتابچهٔ دستورالعمل آنها هم قید شده‌بود که باید با شرکت طبقات دیگر امور مهمّه را بگذرانند و بطور سرشمار در مسائل معضله مثل امور مالی و غیره اخذ رأی بشود بلکه سبب اصلی رد کردن نجبا این بود که خود خواهی و غرور بآنها اجازه نمیداد با وکلای رعیّت همشأن و همدوش باشند.

هیئتی از نمایندگان مدّت یکماه درصدد اصلاح ذات البین برآمد لکن سودی نبخشید. روز دهم ماه ژون طبقهٔ سوّم اعلام داشت که چون بیش از این نمیتوان اوضاع ملك را مختل گذاشت بنا بر این حال که نجبا از شرکت با آنان خودداری میکنند ناچار به تنهائی مشغول رسیدگی باعتبار نامهٔ نمایندگان خواهد شد. بعض از مبعوثان روحانیّون مخصوصاً نمایندگان پواتیه بوکلای رعیّت پیوستند. روز چهار شنبه ۱۷ ژون بنا بر پیشنهاد آبه سی یس وکلای طبقهٔ سوّم اظهار داشتند که چون ما نمایندهٔ ۹۶ صدم ملّت فرانسه هستیم پس میتوانیم مجلس ملّی تشکیل بدهیم.

پس محض ابراز حیات مجلس ملّی اعلان نمود که دولت مجاز است مالیاتهای سابق را موقّتاً وصول کند و تا زمانی که مجلس منحل نشده است این اختیار را دولت خواهد داشت لکن بعد از این تاریخ اگر درصدد جمع مالیات برآید بایستی مجدّداً کسب اجازه ازمجلس بکند. این واقعه نخستین ضربتی بود که برقدرت مطلقه سلطنت وارد میآمد زیرا که مهمترین رکن اقتدار پادشاه که مالیه باشد باختیار ملّت درآمد.

منازعهٔ شاه و مجلس

شاه بنا بر تحریك درباریان و بر خلاف نصایح نکر این اقدام را منافی قدرت خود دانسته و بر آن شد که بزور مجلس را ازتصمیم خودبازگرداند. سه روزبعد ازتأسیس مجلس بامداد بیستم ژون هنگامیکه نمایندگان در ساعت ۹ صبح بمجلس آمدند که هریك درمکان خود قرارگیرند در را بسته ومدخل را ازنظامیان مسلّح مسدوددیدند. مستحفظین گفتند موجب بستن در آن است که میخواهند مجلس را تعمیر و ترمیم کنند که برای تشریف فرمائی شاه آماده باشد. وکلا فوراً دراطاقی که مخصوص بازی توپ و موسوم به تالار ژو دوپوم (۱) بود اجتماع کردند در این مکان بریاست بی لی (۲) و آبه سی یس قسمنامه‌ای نوشته و همگی سوگند یاد کردند که « تا قانون اساسی مملکت تدارك نشود متفرّق نشوند و هنگام احتیاج درهر جا که لازم باشد فراهم

(۱) ـ Salle de jeu de paume (۲) ـ Bailly

آیند» پس فردای آنروز اکثر مبعوثان روحانیّون داخل مجلس ملّی شدند وعضویّت یافتند،

روز سه شنبهٔ ۲۳ شاه درمجلس حضور یافت واخطار کرد که تصمیمات مجلس باطل و ملغی است و باید بمحض خاتمه جلسه وکلاء تفکیك شوند ودر جلسهٔ آتیه هر طبقه از طبقات سه گانه دراطاقی خاص بنشینند، در بیان این احکام شاه لحنی متزلزل و گرفته داشت.

شاه تصوّر میکرد بااین حکم وکلاء را ازمیدان بیرون خواهدکرد، ندانست که بیشتر آنانرا غضبناك خواهد ساخت. یکی از وکلاء بعد ازجلسه گفت: «تاکنون استبداد با این صراحت و جسارت خود نمائی نکرده است، تا کنون هیچ غلامی از خواجه خود چنین فرمانی نشنیده است.»

چون شاه خارج شد نمایندگان طبقهٔ سوّم و بعض از مبعوثان روحانیّون بر جای ماندند، رئیس کلّ تشریفات مارکی دو درو بره زه [1] پیش آمد و به بی لی رئیس مجلس خطاب کرد: «آقایان فرمان ملوکانه را شنیدید؟» رئیس جواب داد: «بنظر من ملّت در حال اجتماع فرمانبردار کسی نیست.» یکی از نجباء که طبقهٔ خودش او را خارج کرده و از جانب طبقهٔ سوّم ولایت اِکس انتخاب شده بود سخن آغاز کرد، این شخص میرابو [2] نام داشت چنین گفت: «بروید بآقای خود بگوئید که ما برحسب امرملّت دراینجا فراهم آمده‌ایم وجز با سرنیزه ما را از اینجا خارج نتوان کرد.» آنگاه میرابو پیشنهاد کرد ومجلس پذیرفت که قانوناً اعضاء مجلس ملّی از هر تعرّضی مصون هستند و هر کس بعد از ختم این جلسه بر ضدّ وکلای ملّت قدمی بر دارد «خائن و بی شرف است.»

شاه حرکتی نکرد چرا که اهالی وِرْسای چون از مذاکرات مجلس اطّلاع یافتند بقصور سلطنتی روی آوردند و قراولان شاهی بهیچوجه در مقام جلوگیری بر نیامدند، بعض ازقراولان بصدای بلند میگفتند: «زنده بادطبقهٔ سوّم، ما سرباز ملّت هستیم» پس بامید این نظامیان ممکن نبود کاری از پیش برد، چون بشاه

(۱) - marquis de Dreux-Brezé

(۲) - بگراور صفحهٔ ۴۰۶ رجوع شود.

خبر دادند که وکلاء حاضر برای خروج نیستند گفت « بسیار خوب حال که نمیخواهند بروند بمانند ! »

مجلس مؤسّسان

چهار روز بعد باشارهٔ لوی شانزدهم وکلای طبقهٔ روحانی و نجباء نیز خود را داخل مجلس ملّی کردند، از این روز انقلاب کامل شد خود شاه هم دریافت که در مقابل قدرت او قدرتی هست و مجلس نمایندهٔ ملّت فرانسه است این روز را میتوان خاتمهٔ سلطنت مستبدّه فرانسه محسوب کرد. پس بایستی مجلس تشکیلات سلطنت مشروطه را معلوم سازد، روز هشتم ژویه مجلس هیئتی انتخاب کرد که طرح قانون اساسی را بریزند و خود در روز نهم نام مجلس مؤسّسان گرفت.

مقدّمات کودتا

در این وقت مجلس مجدّداً بخطر افتاد و خود نیز از خطر مستحضر بود. ملکه و کنت دارتوا و سایر مقرّبان پادشاه را وادار بکودتای نظامی کردند. از ۳۰ ژون ببعد افواج دولت مخصوصاً سربازان غیر فرانسوی بامر شاه جمع شدند وقریب بیست و پنجهزار نفر دراطراف ورسای فراهم آمدند امّا اکثر سربازان فرانسوی نژاد را چون محل اطمینان شاه نبودند احضار نکردند. مشهور بود که باید شصت نفر ازوکلاء دستگیر شوند ومجلس منحل گردد، روز هشتم ژویه میرابو ولافایت و سییس این تجمّع قوای دولت را محل ایراد قرار داده و پیشنهاد کردند که از اهل شهر قشونی برای حفظ مجلس تجهیز شود، مجلس این پیشنهاد را ردّ کرد لکن چند تن را نزد لوی شانزدهم فرستاده تقاضای تفرقه قشون نمود، روز دهم شاه باکمال غرور این تقاضا را رد نمود، فردای آنروز نکر را معزول و مارشال دوبروگلی را بوزارت جنگ منصوب کرد.

مداخلهٔ مردم پاریس

اهالی پاریس مجلس را نجات دادند و مداخلاتی که در ظرف چهار روز کردند انقلاب را پیش انداخت، این مردم که از قحط وغلا بهیجان آمده بودند چون شب یازدهم ژویه شنیدند که شاه نکر را معزول کرده است شورش نمودند و نخست تآترها و بازیگر خانه ها

را بنشانهٔ سوگواری بستند، قصر پاله روایال که درآن زمان هم وعده‌گاه وتفرجگاه مردم بود ناگهان بیك کلوب انقلابی بزرگی تبدیل یافت، هرکس چیزی گفت، انتشارات عجیب وغریب در افواه افتاد، مثلاً بعضی گفتند ملکه چندین میلیون پول ازسرحد خارج کرده واز برادر خود امپراطور خواسته است که لشکر اطریش را واردخاك فرانسه کنند، هرکس ازطرفی بالای صندلی ها ومیزها رفته ومردم را تحذیر نموده خطرهای بزرگ پیش‌بینی میکرد، این خطبای نوظهور خبر میدادند که بزودی قتل عام وطنخواهان شروع خواهد شد و بر هر وطن پرستی واجب است که ازآزادی دفاع کنند، درمیان این خطباء جوانی‌بود موسوم به کامی‌دمولن (۱) که از جریده نگاران مبرّز ودرخشان عصرانقلاب گردید، غارت دکاکین وجبّا خانه ها شروع شد.

ظهر روز یکشنبه ۱۲ نهضت مردم مبدّل بشورش گردید و بعد از آنکه فوجی ازاتباع آلمان که در قشون شاه بودند تفرّج کنندگان تویلری را هدف قرارداده شلیك کردند مردم چنان بهیجان آمدند که شورش بانقلاب تبدیل یافت. روز ۱۳ ناقوس وحشت بصدا درآمد وگروه گروه مردم با شمشیر وقدّاره و تپانچه و نیزه و سیخ و چکّش درکوچه ها بگردش مشغول شدند، انتخاب‌کنندگان شهر پاریس درعمارت بلدّیه جمع شدند وکمیسیونی دائمی برای تهیهٔ ارزاق تشکیل داده ومحض حفظ شهر قشون چریکی گرد آوردند، شمارهٔ این قشون چریکی بعد از چند ساعت بدوازده هزار نفر از بهترین مردم شهر رسید، نجبا وتجّار و عمّال مالیه و حتّی کشیشان در آن شرکت جستند و این عدّه مایه و ریشهٔ گارد ملّی شد.

تسخیر قلعهٔ باستیل

صبح سه شنبهٔ ۱۴ جمعی از شورشیان به هتل انوالید وارد شده ۲۸،۰۰۰ تفنگ و توپ بدست آوردند، جمعی دیگر مرکّب‌از قراولان فرانسوی وعملجات وروحانیّون وتجّار و اصل زادگان بجانب مشرق پاریس رهسپارشدند که درقلعهٔ باستیل مقداری اسلحه بدست‌آورند، چون بآن حوالی‌رسیدند چندین‌توپ بنظرآوردند که دربالای قلعهٔ‌باستیل

(۱) _ Camille Desmoulins

استوار و بجانب شهر کشیده شده بود، مهاجمین رسولی نزد حاکم باستیل فرستادند و تقاضا کردند توپ‌ها را ازسوراخهای قلعه بردارد، هنگامی که مذاکرات درجریان بود از طرف قلعه بجمعیّت شلّیك شد و کسی ندانست مسبّب این حرکت که بوده است، مهاجمین حمله کردند و بعد از چهار ساعت و دادن ۲۰۰ نفر تلفات مستحفظین باستیل را که قریب صد وده نفر بودند مجبور بتسلیم کردند و بقلعه وارد شده حاکم را بقتل رسانیدند. رئیس تجّار پاریس که سمت کدخدائی شهر را داشت وموسوم به فِله سِل(۱) بود او نیز بقتل رسید زیرا که خواسته بود مخزن اسلحه را از فاتحین مستور بدارد. بعداز تسلیم قلعهٔ باستیل شاه نیز تسلیم گردید، روز ۱۵ ماه شاه بمجلس آمد و اطّلاع داد که افواج مجتمعه را متفرّق ساخته است، در این چند روز وکلاء از مجلس خارج نشده بودند و حتّی شب هم روی صندلی یا روی زمین میخوابیدند، روز ۱۶ مجدّداً نکر را وزارت داد وروز ۱۷ شخصاً بعمارت بلدّیه رفت و بواسطهٔ حضور یافتن خود اقدامات ملّت را تائید و تصدیق نمود. بی لی رئیس بلدّیه انقلابی شاه را پذیرفت ولا فایت فرمانده قوای ملّی بیرقی به الوان آبی و سفید و سرخ که مرکّب از رنگ سلطنتی و رنگ انقلابیّون پاریس بود بشاه تسلیم کرد یعنی فرانسه با تغییراتی که در او واقع شده است مجدّداً بشاه تعلّق میگیرد.

نتایج حوادثی که در ۱۳ و ۱٤ ژویه واقع شد

حوادث این دو روز نتایج عظیمه داد، اوّلاً درمقابل دوقوّهٔ مملکت که شاه و مجلس باشد قوّهٔ سوّمی ظاهر شد که عبارت باشد ازمردم پاریس. اهل این شهر که درابتداء برای حفظ مجلس مسلّح شدند پس از خاتمه امرهم اسلحه‌را از دست نگذاشتند و این یکی از حوادث مهمّه بشمار میرفت زیرا که چند ماه بعد همین قوّهٔ مسلّحه بر شاه و بر مجلس فرمانروا شد.

فتح محبس باستیل تمام فرانسه را بهیجان آورد، اگر چه یکی ازاهل آنزمان

---

(۱) – Flesselles

مرسیه نام گوید « ملّت فرانسه از باستیل نمیترسید و مربوط باو نبود » و اگرچه میگویند باستیل محبس اشراف بود وبتودهٔ ملّت دخلی نداشت امّا نمیتوان منکر شد که فتح آن تولید هیجان و شوق فوق العاده در مردم کرد زیرا که این طلسم بی در را نمونهٔ استبداد و تمثیل ظلم میدانستند و فتح آن علامت محسوس انهدام بنای استبدادمحسوب میشد. اهالی ولایات‌هم بتقلید مردم پاریس کمیته های دائمی تشکیل داده ودست حکّام و نایبان حکّام را ازکار کوتاه‌کردند وقشون ملّی تجهیز نمودند و مثل قرون وسطی حکومت های ولایتی مستقل تشکیل دادند.

رعب عظیم

از ۲۰ ماه ژویه تا اوّل او در سرتاسر فرانسه دهشتی عظیم حکمفرما شد که منشاء آن هنوز هم برما پوشیده است، بعضی گویند از مجعولات دوك دورلئان وبرخی گویند ازدسایس انگلیسها وجمعی گویند افکار ضدّ انقلابی ناشر این خبردهشت اثر بوده است. توضیح آنکه دربلاد وقرای فرانسه باقسام و انواع مختلفه انتشار یافت که جمعی قطاع الطّریق بغارت نقاط مختلفه دست گشوده‌اند، بهرجا برسند باخاك یکسان میکنند وهرچه بیابند میبرند، عدّهٔ این حرامیان را مختلف میگفتند، درسواسون چهارهزار، در تولوز سی‌هزار و در آرتوا میگفتند قشون انگلیس وارد خواهد شد. بنا بر این اخبار دهقانان و شهر نشینان اسلحه برداشتند که از دزدان و خارجیان جلوگیری کنند، نتیجه این‌شد که بعد ازتکذیب خبروحشت انگیزفوق‌هم مردم اسلحه را برزمین نگذاشتند. دهقانان رو بقلاع ملاّکین معتبر نهادند بقصد اینکه اسناد قدیمه را که بموجب آن بایستی حقوق ومالیات بارباب ناحیه بپردازند ازبین ببرند، شورش وهرج ومرجی عظیم رخ داد، دهقانان گمان میکردند که این حرکات بنفع پادشاه مملکت خواهد شد چنانکه درغوغای اخیر روسیه دهقانان بخرابی کارخانه‌ها دست گذاشتند وتصوّر میکردند بفایدهٔ تسار تمام خواهد شد، تمام اینوقایع در چند روز آخر ماه ژویه حادث گردید.

شب ٤ او

اغتشاش ولایات در مجلس مرکزی تأثیر کرد و دامن زن انقلاب‌شد. سه شنبه چهارم‌او مجلس مصمّم گردید که باغتشاش

اطراف واکناف مملکت خاتمه بدهد، ویکونت دونوای که از مبعوثان طبقهٔ نجباء بود میگفت بحران عمومی مملکت یك علّت منحصر بفرد دارد و آن حقوق اعیان واشراف است که ازقرون وسطی بررعایا دارند، چاره آن است که قسمتی از حقوق مزبور را ملغی ساخته وقسمت دیگر را بمعرض ابتیاع بگذاریم. دونفر ازمتنفّذین مجلس دوك دِگویون و اسقف شهر نانسی این پیشنهاد را تأیید کردند و مجلس باشور وشوق تمام آنرا تصویب کرد، تا ساعت دوبعد ازنصف شب بسیاری ازحقوق عتیقه ملغی شد از این قبیل: حقّ محاکمه اعیان، حقوق مالیاتی، حقوق صید، حق ابتیاع مالیات عشریه وغیره، امتیازات ولایتی، امتیازات انفرادی، حقّ خرید و فروش مشاغل. نمایندگان چنان هیجانی یافته بودند که زار زار میگریستند و از فرط شوق یکدیگر را درآغوش میکشیدند و چنان از اغراض شخصی گسسته وبنفع عمومی متوجّه بودند که بی‌اختیار دست میزدند وفریاد دیوانه‌وار میکشیدند. بجای محاکم محلّی‌اشراف مقرّر داشتند که دعاوی بطور مجانی و با مساوات کامل در محاکم عمومی قطع و فصل بیابد وهر فرد فرانسوی بهر شغلی که لایق آن باشد پذیرفته گردد، فی الحقیقه درشش ساعت انقلاب اجتماعی‌را نیز خاتمه دادند وبکمال رسانیدند، رعیّت را از بار سنگین مالیات رهائی بخشیدند و امتیاز طبقات را که موجب افتراق بود ازمیانه برداشتند وجمیع افراد ملّت فرانسه را مساوات دادند، در واقع چیزی ازاصول قدیمه برجای نماند.

ایّام اکتبر لوی شانزدهم بعداز انقلاب ٤ او و بعداز تجدید انتصاب نکر بوزارت مجدّداً مقبولیّت عامّه یافت، مجلس او را «مجدّد آزادی فرانسویان» لقب داد. امّا شاه نتوانست از این مقبولیّت استفاده کند، بلکه اغلاط جدیده و خطایای تازه که بواسطهٔ تأثیرات سابق الذّکر مرتکب شد موجبات خرابی او را فراهم ساختند و در اوایل ماه اکتبر ۱۷۸۹ بحران جدیدی تولید شد که در نتیجه بقیّهٔ قدرت پادشاه از میان رفت.

برای اینکه تصمیمات مجلس که در شب ٤ او گرفته بود قوّت قانونی بیابد

بایستی بامضاء وتصدیق شاهی موشّح شود، امّا اطرافیان لوی شانزدهم مانع شدند که تا آخر سپتامبر هیچ قانونی را امضاء کنند. این تعویق دو ماهه مجلس و مردم پاریس را بخشم آورد، مذاکراتی هم که مجلس درخصوص قانون اساسی میکرد بیشتر موجب قطع روابط میگردید، دراین اثناء دوفوج قشون هم بهوِرْسای آمد، وخامت اوضاع مالیّه وبیم ورشکست هم بالاگرفت، جمعی هنگامه طلب هم درخاك فرانسه مردم رابشورش دعوت میکردند، اگرچه کاملاً منشأ این اشخاص معلوم نشده ولی بعضی گویند محرّك آنها دولت انگلیس بود که میخواست انتقام مساعدتی را که فرانسه باشورشیان امریکا کرده بود بگیرد و بعضی معتقدند که دوك دورلئان پسر عمّ شاه این اشخاص را بکار واداشته بود که لوی شانزدهم را از تخت بیفتد و خود بسلطنت برسد و سلسلهٔ اورلئان را بجای سلسلهٔ بوربون قائم سازد. لکن علّت حقیقی قلّت ارزاق و بیم قحط وغلا بود که بنا برقول سفیر اطریش «عقلاء را نا امید کرده بود.» یکی ازسیاسیّون آنزمان گوید: «جز رنگهای پریده وچهرههای لاغر در کوچه وبازار نمی بینم، مردم در دردکّان خبّازی برای یك قرص نان یکدیگررا میزنند» در روز ٤ اکتبر اهل پاریس خبر یافتند که در قصر وِرْسای روز اوّل ماه قراولان خاصّه شاهی مهمانی باشکوهی ازافواج جدیدالورود کردهاند، این خبر جعلی هم منتشر شد که دردعوت مزبور سربازان بیرق سه رنگ ملّی را زیر پا افکنده ونسبت بمجلس تهدیدهائی کرده اند و ملکه هم در این بزم حاضر شده و سربازان را بر ضدّ ملّت تهییج کرده است.

روز دوشنبهٔ پنجم اکتبر هفت الی هشتهزار زن مسلّح توپی چند راحرکت داده روبجانب وِرْسای گذاشتند ومیگفتند بجستجوی نان میرویم، از پی این نسوان گروهی عظیم از عمله های بیکار و افراد مختلفه و قشون ملّی حرکت کرد، چون بشاه خبر رسید اگرچه قشون کافی داشت بنابر صواب دید نکر دست از مقاومت کشیده و حتّی پل های رودخانهٔ سن را هم بحال خود گذاشت در صورتیکه فقط برداشتن پل ها برای منع شورشیان کافی بود. در ساعت شش مجلس اشغال شد و

مهاجمین اطراف قصر وِرْسای را گرفتند، شورشیان شب را در میدان مشق و درخیابانهای وِرْسای بروز آوردند، صبح سه شنبهٔ ششم شبکه ها و درهای قصر را شکسته چند نفر ازقراولان را هلاك کرده وجمعی وارد اطاق ملکه شدند، ملکه بعمارت شاه پناه برد.

شاه چون دید که مردم غوغائی عظیم راه انداخته وتمام عمارات را گرفته‌اند و بدر و دیوار قصر میکوبند راضی شد که بپاریس حرکت کنند، درساعت ۲ لوی شانزدهم با تمام خانوادهٔ سلطنتی که هشت تن بودند در یك کالسکه نشسته و آهسته آهسته بجانب پاریس رهسپار شدند، اطراف کالسکه را جمعیّت شهری گرفته بود وگروهی الواط واوباش سرقراولان مقتول را بر نیزه کرده وپیشاپیش کالسکه شاهی میبردند، ساعت یازده شب شاه بقصر تویلری پاریس رسید و ۲۰ کیلومتر راه را در ۹ ساعت طی کرد.

ده روز بعد (جمعهٔ ۱۶ اکتبر) مجلس هم از وِرْسای بپاریس نقل‌مکان کرد.

ملّت و مجلس

بنا براتّفاقات و حوادث سابق‌الذّکر شاه ومجلس که دوقوّهٔ قانونی مملکت بودند اسیر ومحبوس مردم پاریس‌شدند، بعد از این تاریخ فقط مردم پاریس مدیر انقلاب و فرمانروای حقیقی بودند، ارادهٔ اهل پاریس محرّك وکلای ملّت گردید و فی الحقیقه ارادهٔ چند نفر سر دسته وقائد اهل پاریس‌فرانسه را اداره میکرد، مردم مستقیماً درمذاکرات مجلس شرکت میکردند وهزار تا هزار و دویست نفر تماشاچی درمجلس حاضر میشدند چنانکه امروز هم معمول است. امّا درآنوقت گاهی تماشاچی ها وارد گفتگو ومذاکرات وکلاء هم میشدند، مثلاً در ۱۶ ژون که سی‌یس وکلای طبقه‌سوّم را دعوت نمود که مجلس ملّی تشکیل بدهند بعضی از وکلاء مخالفت کردند واخذ رأی را موکول بروز دیگر نمودند، تماشا چیان فریادکشیدند ومخالفین را خائن و دشمن فرانسه خواندند وامر بخروج ازمجلس نمودند، این وقایع دراوقاتی اتّفاق افتاد که مجلس در وِرْسای بود. چون بپاریس انتقال یافت مردم بیش از پیش بمذاکرات علاقه پیدا کردند،

چون جای تماشا چی بقدر کافی نبود ومکانها را تقریباً نسوان گرفته بودند مردم در دهلیز وحیاط وراهرو مجلس ازدحام میکردند و راجع بمسائلی که وکلاء در داخل مجلس بحث مینمودند مردم نیز درخارج قیل وقال و گفتگو مینمودند . یکی از مأمورین سیاسی خارجه راجع بمداخلات مردم در گفتگوئی که وکلاء نسبت بتفویض حقّ جنگ وصلح بشخص پادشاه یا برأی مجلس داشتند چنین مینویسد : «اشخاصی با چشمان خیره و چهره لاغر وباریك و رنگ بنفش از غضب با دهان کف آلود در میان انبوه مردم گردش کرده و ازگروهی بگروهی رفته فریاد میزدند « آه ! مگر شما مرغ تر هستید که پروبالی نمیزنید ! اگر مجلس رعایت جانب شاه را بکنند باید فوراً سلاح جنگ برداشت .... مجلس باید برحذر باشد ، ماشهر پاریس را آتش میزنیم ومردم را درخون میکشیم ونمیگذاریم که حقّ ملّت فرانسه پامال شود ... »

جمعی درپنجره های مشرف بمحلّ اجلاس وکلا ایستاده بودند وهم درگفتگوی مجلس وهم درحرکات ملّت مراقبت میکردند ، هروقت دست زدن لازم بود با اشارهٔ مردم را بدست زدن وامیداشتند وهروقت فریاد هووجنجال ضرورت داشت بازمردم را بفریاد میآوردند بقسمیکه بانگ جمعیّت در فضای مجلس منعکس میشد . بعدها در دورهٔ مجلس مقنّن و مجلس کنوانسیون هم مردم مکرّر بمجلس داخل شدند و بعنوان تقدیم عرضحال با صفوف منظّمه در مجلس گردش کردند وچون وکلاء علائم مقاومت وجلوگیری ظاهرساختند مردم دست باسلحه بردند و نمایندگان را مجبور بقبول پیشنهاد های خود کردند .

اتّحاد عمومی

در ایّامی که مجلس پاریس مشغول تهیّهٔ قانون اساسی بود درولایات اتّحادیه هائی تشکیل شد که رفته رفته توسعه یافته وعاقبت باتّحادعمومی منجرشد واین ازحوادث مهمّه انقلاب کبیر است . این اتّحاد نتیجهٔ چند امربود : اوّلاً تشکیل بلدیّه ها ، ثانیاً تأسیس گارد ملّی ، ثالثاً رعب عظیم که شرح آنرا نوشتیم(۱) . شهرها وقصبات ایالت دوفینه بتقلید پاریس ادارهٔ بلدیّه برای انجام امور وتهیّهٔ ارزاق خود تشکیل دادند و قشونی مسلّح هم تجهیز کردند

(۱) ـ بصفحه ۳۸۱ رجوع شود

که ازحرامیان ومهاجمین موهوم جلوگیری کنند، آنگاه برآن شدندکه عقد اتّحادی مخصوصی برای دفاع ازآزادی سکنهٔ ایالت خود ببندند، روز ۲۸ نوامبر ۱۷۸۹ وطنخواهان یعنی انقلابیّون دوفینه جمع شدند وقسم یادکردندکه همیشه باهم متّحد بوده ووسایل جریان ارزاق را فراهم آورده و قوانین صادره از مجلس بزرگ را مجری ومحترم بدارند، این نخستین اتّحادیه ای بود که درفرانسه صورت گرفت.

سایرایالات و ولایات هم بتقلید دوفینه تشکیل اتّحادیه هادادند آنگاه ایالات مختلفه میان خود نیز اتّحادیه منعقد ساختند، این وقایع شبیه اتّفاقی بود که درقرن شانزدهم زمان سلطنت هانری سوّم رخ داد که بعد از جنگهای مذهبی منجرّ باتّحادعمومی شد، این اتّحادیه های ولایتی در روز ۱٤ ژویه ۱۷۹۰ درپاریس بیك اتّحادیهٔ بزرگ ملّی تبدیل گردید.

برای حضور یافتن نمایندگان ولایات در پاریس مردم پایتخت از زن ومرد و اطفال درظرف هفت‌شبانه روز میدان بزرگ مشق را بشکل نیم‌دایره مدرّجی‌ساخته که درآن دویست هزار تن میتوانست قرارگیرد، نمایندگان تمام نقاط فرانسه که‌از میان افواج ملّی انتخاب شده بودند وعدّهٔ آنها بچهارده هزار نفر میرسید بپاریس آمدند ومسلّحاً درمکان خود قرار گرفتند، کشیش اوتون که همان تالیزان معروف باشد دعای رسمی را در روی عبادتگاه وطن که بنائی بود در وسط میدان تلاوت کرد، سپس نمایندگان لافایت‌را وکالت دادندکه برفراز عبادتگاه بالا رفته وسوگند وفاداری بملّت فرانسه واطاعت قانون و پادشاه وحفظ قانون اساسی را که مجلس واضع آن است یاد نمود.

نمایندگان ایالات وولایات بااین قسم نه‌تنها ازجانب‌تمام‌ملّت فرانسه‌مقرّرات انقلابی مجلس‌ملّی‌را تصویب وتصدیق میکردند بلکه با همین سوگند مملکت فرانسه را از نو تشکیل و تأسیس مینمودند. قبل از ۱٤ ژویه ۱۷۹۰ ملاك فرانسوی بودن اطاعت ازشاه فرانسه بود وولایات بوسیلهٔ معاهدات یا ازدواج بین‌سلاطین وامراء یاوراثت یاخرید وفروش یافتوحات نظامی جزء فرانسه محسوب میشدند.

اغلب ایالات‌را پادشاهان فرانسه ازقدیم الایّام بزور شمشیر جزء قلمرو خود ساخته بودند، امّا از ۱۴ ژویه ببعد تمام ایالات فرانسه بنابر ارادهٔ آزاد و طیب خاطر اهالی اجزاء یك مملکت گشتند، فی الحقیقه اهالی فرانسه با این سوگند فرانسه را ازنو تأسیس نمودند. بعد از ۱۴ ژویه ۱۷۹۰ هرقوّه‌ای که بخواهد قطعه‌ای از خاك فرانسه‌را بدون رضایت سکنهٔ آن تجزیه کند جرمی نسبت بآزادی نوع بشر مرتکب شده است، هرعهدنامهٔ که قطعه‌ای ازخاك فرانسه بخارجه تفویض کند قوّت قانونی نخواهد داشت و هروقت باشدقابل تغییر وابطال است، از آنجائیکه ساکنین بلاد متز و استراسبورگ و آلزاس و لورن در این اتّحاد شرکت کردند و بمیل خود خودرا فرانسوی خواندند از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹ گفتگوی بسیارمیان دولت‌فرانسه و آلمان راجع به آلزاس و لورن واقع شده و جنگهای خونین رخ داده است.

فرار شاه

چون لافایت از جانب عموم متّحدین ایالات سوگند فوق‌را یاد کرد شاه نیزقسم خورد که قوانین موضوعهٔ مجلس رامحترم شمرده کاملاً مجری دارد، شاید شاه از روی صدق نیّت این قسم را یاد کرد و رفته رفته راضی بود که سلطان مملکتی مشروطه باشد، امّا حوادث این‌نیّت را تغییرداد ومجلس بواسطهٔ دخالتی که در موقوفات روحانیّون کرد و قانونی که برای کشیشان وضع نمود کار را دیگرگون ساخت (۱۲ ژویه ۱۷۹۰). این قانون تشکیلات روحانیّون‌را معتقدین بمذهب‌کاتولیکی نمیتوانستند بپذیرند بنابر این قبل ازآنکه پاپ‌در (آوریل ۱۷۹۱) بتحریم‌ومنع این‌مقرّرات بپردازد اکثر کشیشان‌فرانسه آنرا مردود ساختند. این کشیشان را معرضین نامیده اند مقابل کشیشانیکه قانون را پذیرفتند و مشروطه خواه لقب یافته اند.

لوی شانزدهم نیز که در مذهب کاتولیك اعتقاد راسخ داشت اگر بصرف‌طبع خود واگذار میکردصریحاً و قطعاً با قانون اساسی‌مخالفت میورزید، امّا اشخاصی که از انقلاب میترسیدند شاه‌را واداشتند که بطور قطع جواب نداده وظاهراًقانون را قبول کند وسیاست دو رویه پیش‌بگیرد، لوی شانزدهم از ضعف نفس این رأی

را پسندید و قانون را صحّه گذاشت امّا شخصاً محض ادای تکلیف مذهبی مقرّر داشت که من بعد با روحانیّون مشروطه خواه رابطه ای نخواهد داشت. این تضادّی که در اعمال شاه مشهود افتاد سوء ظنّ عامّه را تحریك نمود، دوشنبهٔ ۱۸ آوریل ۱۷۹۱ که عید پاك بود لوی شانزدهم مصمّم شد که بقلعهٔ سن کلو رفته و مراسم مذهبی را باحضور یکی از کشیشان ضدّ مشروطه بجای بیاورد، مردم چون از این تصمیم آگاهی یافتند بقصر تویلری حمله بردند و کالسکهٔ شاه را دو ساعت تمام محصور ساخته و از حرکت مانع شدند و عاقبت او را مجبور به پیاده شدن و ترك مسافرت نمودند.

بعد از این تاریخ شاه با قلب دردناك و خشم مفرط خود را محبوس ملّت یافته و خیالی جز فرار ازپایتخت نداشت و مجدّداً نصایح ودسایس اشخاصی را که معتقد باعمال قوّه و خونریزی بودند پذیرفت، این ناصحین او را تحریك میکردند که یا بجانب مغرب بایالت برتانی و وانده برود یا بسمت جنوب غربی رانده بجماعت ضدّ انقلاب که آنجا تشکیل شده بود ملحق شود.

امّا شاه طریقی را اختیار کرد که تمام ملّیّون و وطنخواهان را با خود دشمن کرد، از ماه نوامبر ببعد لوی شانزدهم با برادر زن خود امپراطور اطریش مکاتبه داشت و او را دعوت میکرد که قشونی بسرحدّ فرانسه بیاورد تا انقلابیّون دست و پای خود را گم کرده و از او منصرف شوند. از طرفی هم مارکی دو بویه درسمت مشرق لشکری فرانسوی فراهم آورده و شهر های مون مِدی و مِتز را لشکرگاه ساخته بود لوی شانزدهم برآن شد که خود را باین قشون برساند.

وارِن

شب سه شنبهٔ ۲۱ ژون لوی شانزدهم در لباس پیشخدمت باتّفاق ملکه و دو طفل خود و خواهرش الیزابت و سه نفر قراول خاصّه نهانی ازقصر تویلری خارج شدند. اگرچه در عرض راه کالسکهٔ بزرگ شاه را شناختند لکن کسی جلوگیری نکرد و بی مزاحمت در ساعت هشت شب به سنت-مِنه هود (۱) رسید. صبح سه شنبه که مردم پاریس از فرار شاه خبر شدند چند

(۱) – Sainte - Menehould

صاحبمنصب از پی کالسکه او روانه کردند که هرجا رسیدند او را توقیف نمایند. هنوز کالسکه مسافتی ازسنت منه هود دور نشده بود که مأمورین بآنجا رسیدند، پسر مأمور پست آنجا که دروه(۱) نام داشت فوراً براسبی نشست واز بیراهه دوان دوان خود را بمنزل دیگر رسانید و قبل از آنکه کالسکهٔ لوی شانزدهم بآنجا وارد شود حکم توقیف را بمأمورین قریهٔ وارن عرضه کرد، نصف شب شاه باین منزل رسید و بطرف مهمانخانه ای که اسب بایستی عوض کنند راند ناگاه دستگیر گردید، جمعیّت قریه چنان ازدحام کردند که سواران مارکی دوبویه که بمدد فراریان آمده بودند کاری از پیش نبردند و شاه را بپاریس عودت داده در قصر تویلری محبوس کردند. مجلس شاه را از کار منفصل ساخته وخود زمام امور را بدست گرفته بانجام کار های خود پرداخت.

حزب جمهوری خواه

کمتر واقعه‌ای در تاریخ انقلاب فرانسه اهمیّتش بدرجهٔ نتایج این فرار بود. قلوبی که تا آنوقت محبّت لوی شانزدهم را هنوز داشتند یکباره منزجر شدند، دیگر شك وشبهه ای باقی نماند که شاه چه مقاصدی دارد وقسمهائی که یاد کرده است تا چه پایه صدق است، برهمه کس محقّق شد که لوی شانزدهم با خارجیان سازش کرده. یکی ازسیاسیّون خارجه ویریو(۲) نام مینویسد: «برای درك میزان تنفّری که فرانسویان نسبت بشاه خود پیدا کرده اند بایدوارد مجامع آنان شد و گوش داد، اگر کسی نامی از لوی شانزدهم ببرد ازاطراف فریاد بی‌غیرت، احمق وغیره بگوشش میرسد. عنوان پادشاه را دیگر محترم ومقدّس نمیشمارند، نسبت بملکه نیزهمین رفتار میشود بلکه بدتر وزشت تر زیرا که اورا مسبّب این اعمال میدانند.»

دیگرهیچکس احترام مقام سلطنت‌را نگاه نمیداشت ومثل سابق وجود پادشاه را درمملکت واجب نمیشمرد، درصورتیکه درقرن هیجدهم کسی نمیتوانست تصوّر نماید که مملکتی عظیم مثل فرانسه بی پادشاه اداره شود، طرز حکومت جمهوری را

(۱) - Drouet (۲) - Virieu

فقط مناسب ممالك کوچك مانند ولایات یونان قدیم میدانستند. قبل از واقعهٔ دستگیری شاه دروارن اشخاص تند رو وانقلابی‌هم مثل روبس‌پیر و دانتون و مارا طرفدار بودن پادشاه در مملکت بودند. لکن چون در غیاب شاه مملکت کاملاً اداره شد و امور ملك بدون مانع جریان یافت و مجلس از عهدهٔ تمام کار ها برآمد واضح شد که وجود پادشاه ضروری نبوده است از اینقرار فرار شاه به وارن موجد حزب جمهوری طلب گردید.

تیرباران در میدان مشق

جمهوری طلبان درابتداء بسیارقلیل بودند وجز اهالی پاریس کسی وارد آن حزب نبود، لکن ازهمان آغاز کارفعالیّت وجدیتی فوق‌العاده بروز دادند. روز ۱۶ ژویه ۱۷۹۱ انجمن‌سیاسی کوردلیه (۱) پیشنهادی بمجلس تقدیم داشته تقاضا نمود که «محکمه‌ای ازاشخاص وطنخواه تشکیل داده ولوی‌را که مقصّروخائن است محاکمه نموده و ترتیب جدیدی برای قوّهٔ اجرائیه مملکت بدهند.» پیشنهاد فوق صبح ۱۷ ژویه درمیدان مشق بمعرض امضاء اهالی گذاشته شد، چیزی نگذشت که ششهزار نفر آنرا امضاء نمودند.

دراینوقت هنگامه ای برپا شد ودرغوغای جماعت دونفر بقتل رسید، ظهراینروز مجلس بی‌لی را که کدخدای پاریس بود مأمورنظم شهر کرد، بی‌لی پس ازمذاکرات لازمه بعدازظهر فوجی سوار بسرکردگی لافایت بمیدان‌مشق روانه کرد وخود نیز بآنجا رفت، دراینجا مراسم قانونی و انتظامی ازقبیل طبل زدن و قرائت قانون و گستردن بیرق سرخ بعمل آمد آنگاه ازپیشنهاد کنندگان سابق‌الذّکر تقاضا شدکه متفرّق شوند، شورشیان بنای سنگ اندازی گذاشتند، قشون ملّی نخست بطرف هوا شلیکی کردند امّا چون شورشیان ازسنگ باران دست برنمیداشتند باردوّم مستقیماً شلیك نموده قریب پنجاه نفر را بخاك هلاك افکندند.

بعد از این تیر باران حزب جمهوری خواه تا مدّتی متزلزل و متفرّق شد، از

(۱) _ Cordeliers

طرفی هم چون اعضاء مجلس اکثر از طبقات ممتازه و توانگران بودند از اجتماع میدان مشق که بیشتر حضّار آنجا کارگر و عمله بودند بیمناك شدند و ترسیدند که اوباش بکلّی رشته امور را پاره سازند. پس در واقع نتیجهٔ اجتماع میدان مشق تثبیت عقیدهٔ وکلاء بلزوم وضرورت سلطنت درفرانسه شد وعقیدهٔ اکثر نمایندگان در هوا داری پادشاه راسخ تر گردید.

ختم مجلس مؤسّسان

دوماه بعد مجلس کارهای قانونی خودرا خاتمه داد، قانون اساسی در ۳ سپتامبر تمام شد و در ۱۳ بامضای شاه رسید و از این تاریخ شاه مجدداً دارای قدرت محدوده گردید. روز ۱٤ سپتامبر لوی شانزدهم بمجلس آمد، از روز پیش مردم جای گرفته ومنتظربودند، شاه رسماً در حضور مجلس سوگند یاد کرد که: «قدرت مفوّضه بخود را تماماً در اجرای قوانین و حفظ مشروطیت بکار ببرد» و نیز گفت: «امیدوارم اینروز مبارك و فراموش نشدنی موجب اتّحاد و وداد فرانسویان وطلیعهٔ صلح وسلام فرانسه شود.»

امّا اتّحاد و یگانگی بعید بود، حتّی وکلای مجلس هم همگی درمجلس حضور نداشتند، حزب اریستوکرات (اشرافی) از حضور استنکاف ورزیده بودند و بنا بر قول یکی ازسیاسیون خارجه هنگامی که حضّار بافتخار پادشاه کف میزدند «صدای غرّش و همهمهٔ مبهمی بگوش میرسید که چندان خوش آیند نبود ومعلوم میشد که کماکان مردم پاریس بد بین و ازشاه ظنین هستند.»

روز جمعه ۳۰ سپتامبر ساعت پنج مجلس مؤسّسان ملّی اعلام داشت که «خدمتش تمام شده و دوره‌اش منقضی گردیده است.»

II

قانون اساسی ۱۷۹۱

کارهای مجلس مؤسّسان

مجلس دو تکلیف داشت که بایستی بانجام آن همّت بگمارد: نخست تصفیه و تسویه امور مالیه، دوّم تنظیم تشکیلات کشور فرانسه. برای انجام مقصود نخستین اموال و املاك کشیشان را ضبط

و بموجب حکم مورّخ ۲ نوامبر ۱۷۸۹ خالصهٔ ملّت ساخت، سپس باعتبار این اموال ورقه‌ای بنام آسی نیا (اسکناس) طبع ونشر داد ومقصود ثانی یعنی تنظیمات و تقسیمات کشوری فرانسه را بر طبق قانون ۱۷۹۱ معلوم ساخت.

ضبط دارائی روحانیّون

شاه درموقع انتخاب وکلای ملّت برآن‌بود که بدست آنها امور مالی را منظّم سازد و مجلس جز بکار مالیه بچیزی نپردازد. امّا مجلس پیش از شروع باین جزئیات اصول مهمّهٔ قانون اساسی را وضع نمود، سپس‌عطف توجّه بمالیه کرد. نمایندگان پیشنهادی چند برای رفع بحران مالی تقدیم کردند ازقبیل استقراض جدید، اعانهٔ اختیاری، تخصیص ربع عایدات عمومی. لکن درعمل هیچیك ازاین‌وسایل مؤثّر نیفتاد وچون ورشکست مالی بدرجهٔ آخر رسید جمعی از نمایندگان که مقدّم آنان کشیش اوتون موسوم به تالی‌ران بود بیاری وپشتیبانی میرابو وسی‌یس پیشنهاد کردند که املاك روحانیّون را بنفع دولت ضبط کنند (۱۰ اکتبر ۱۷۸۹) و بنای پیشنهاد خود را این اصل‌قرار دادند که درقرن شانزدهم نیزمبعوثان طبقات ثلاثهٔ ملّت اظهارکرده بودند از اینقرار: که روحانیّون فقط حقّ استفاده از حاصل املاك کلیسا دارند ومالك محسوب نمیشوند مقصود ونیّت وقف کنندگان خیرات و مبرّات عمومی بوده که با این موقوفات روحانیّون بترویج دین و ایجاد وترمیم کلیسا ومریضخانه و مدرسه و غیره بپردازند پس باحفظ نیّت واقفین یعنی تأمین مصارف خیریّه دولت میتواند املاك مزبور را مستقیماً ضبط کرده و در محلّ مشروع آن که منافع عمومی باشد خرج کند. جمعی کثیر ازنمایندگان طبقهٔ روحانی هم با این اصل موافقت کرده وپیشنهاد مزبور باکثریّت درمجلس پذیرفته شد، پس‌مجلس در ۲ نوامبر ۱۷۸۹ قانونی بعبارت ذیل وضع نمود:

« املاك کلیسا دراختیارملّت است وملّت مستقیماً چنانکه باید وشاید مصارف مراسم مذهبی و حقوق روحانیّون و مخارج نگاهداری فقرا را خواهد پرداخت و این اقدام را برحسب اجازه و درتحت نظارت انجمنهای ایالات و ولایات انجام خواهد داد. »

باین ترتیب مجلس رسماً درمملکت فرانسه مؤسسات خیریه را دایر ساخته و با تأدیهٔ مستمری منظّم موجبات ادای مراسم دینی را در سرتاسر فرانسه تأمین و فراهم میکرد و از این محل مبلغ صد میلیون اعتبار تصویب کرد که بعد ها بهشتاد میلیون تقلیل یافت .

اسکناس

فروش اراضی وسیعه متعلّقه بروحانیّون که معادل یك خمس مساحت فرانسه بود بسهولت وفوریت انجام نمیگرفت ، سالها وقت لازم بود ، ازطرفی هم دولت احتیاج مبرم بپول داشت پس مقرّر داشتندکه باعتبار موقوفات کلیسا ورقهٔ اسکناس طبع کنند وبجای پول نقد بطلبکاران دولت بپردازند ، دارندگان اسکناس هروقت بخواهند میتوانند در مقابل اسکناس که در دست دارند زمین از دولت بگیرند چنانکه در ۱۷۱۸ موقع تصدّی لاس وجه نقد در مقابل اوراق بانك داده میشد در این اوقات زمین تسلیم میگردید . نخستین بار در دسامبر ۱۷۸۹ مبلغ چهار صد میلیون اسکناس طبع و نشر شد . برای تسهیل فروش اراضی روحانیّون مجلس ببلدیه های ولایات اجازه داد که بطور مزایده شروع بفروش کنند.

در ابتداء مردم بطیب خاطر اوراق اسکناس را پذیرفتند لکن بسبب وقوع اغتشاشات سیاسی که مالیه دوچار اختلال عظیم شد و حدوث جنگهای بزرگ که مستلزم مخارج گزاف بود دولت محتاج بپول میشد مخصوصاً در زمان مجلس کنوانسیون و دیرکتوار بیش از اندازه اسکناس طبع و نشر نمود وخطاهای لاس را تکرار کرد و مالیهٔ فرانسه را دوچار بحرانی کرد که نظیر آن دیده نشده است . در ۱۷۸۹ دارائی روحانیّون بچهارمیلیار تخمین وتقویم شد ، لکن ازاین تاریخ تا ۱۷۹۶ یعنی مدّت هفت سال قریب چهل وپنج میلیارونیم ورقهٔ اسکناس انتشار یافت ، بالطبع قیمت اسکناس روز بروز تنزّل کرد ودرظرف شش سال ۹۹ درصد از قیمت آن کسرشد . مثلاً اسکناس صد لیره که درسال ۱۷۸۹ صد لیره نقد قیمت داشت در سنهٔ ۱۷۹۱ به ۹۱ لیره رسید و در سنهٔ ۱۷۹۶ بیش از شش شاهی قیمت نداشت .

قانون اساسی ۱۷۹۱

این قانون جدید دفعةً وضع نشد ، هیئت مقننه که ازطرف مجلس در ۸ ژویه ۱۷۸۹ مأمور وضع قانون اساسی شده بود در ۲۰ او طرح قانونی بمجلس تقدیم کرد ، درظرف یکماه ونیم مواد و اصول مزبور مطرح بود و تدریجاً بتصویب مجلس رسید ، بعد ها این صورت ابتدائی قانون بوسیلهٔ قوانین و اصلاحات الحاقی کامل شد ، در سپتامبر ۱۷۹۰ مجلس مقرّر داشت که قانون نخستین را با مجموع مواد اصلاحی که تدریجاً بتصویب رسیده است ممزوج ساخته صورت وحدانی بدهند اینکار در سال بعد بانجام رسید از اینجهت بقانون اساسی سال ۱۷۹۱ موسوم شده است .

اعلان حقوق بشر

نمایندگان مجلس مؤسسان اکثر تابع افکار و عقاید فلاسفه مثل مونتسکیو ، ولتر ، روسو ومؤلفان دایرةالمعارف بودند . حکماء وعلمای مزبور بر آن بودند که انسان باید همواره اعمال خود را مطابق قوانین و قواعد عقل که تابع زمان ومکان نیست قرار دهد وآنچه عقل امضاء میکند مصاب و متبّع شناسد . از طرف دیگر هم شورشیان امریکا اعلامیه‌ای بعنوان (اعلان‌حقوق) حاوی اصول معیّنه انتشارداده واعمال خود را باآن تطبیق کرده بودند . چنانکه دیدیم(۱) فرانسویان ازاین اعلان مطّلع بودند و در دستور العمل نمایندگان خاصه مبعوثان طبقهٔ نجباء خاطر نشان شده بود که مجلس باید نظیر این اعلان حقوق را تصویب ومنتشر سازد پس مجلس بنا برتقاضای کنت دومون مورانسی و کنت دوکاستلان و علی رغم جمعی از نمایندگان طبقهٔ سوّم که اظهار بی‌میلی میکردند مقرّر داشت که درآغاز قانون اساسی اصول کلیّه‌ای درج شود که مأخذ مواد قانون محسوب گردد . این اصول را اعلان حقوق بشری نام دادند (۲۷ او ۱۷۸۹) .

مباشرین تنظیم وتدوین اصول مزبور لافایت ، تالی‌ران ، آبه‌سی یس ومونیه بودند مقدّمهٔ آن اصول را مونیه نوشته است مبنی بر موجبات و اسباب وضع این اصول

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۴۲ رجوع شود

و فوایدی که بر آن مترتب است سپس اصول هفده‌گانه بترتیب نوشته شده است .

مقدمه

« نمایندگان ملّت فرانسه که مجلس ملّی تشکیل داده اند چون دریافتند که جهل یا غفلت یا تحقیر عمدی حقوق بشری علل منحصرهٔ بدبختی عمومی و فساد حکومتها است برآن شدند که دراین اعلان رسمی حقوق طبیعی ومقدّس وغیرقابل فروش وانتقال بشری رامندرج سازند. تا اعضاء هیئت جامعه این‌اعلان راهمواره نصب العین ساخته و حقوق و تکالیف خویش را بخاطر آورند. تا اعمال قوّهٔ مقنّنه وقوّهٔ مجریه باینواسطه بامقاصد هریك ازمؤسّسات سیاسی قابل‌مطابقه وموافقت بوده و باین سبب بیش ازپیش مطاع و محترم گردند. تا دعاوی وتقاضاهای مردم بعد از این مبتنی بر اصول ساده و غیر قابل انکاری بوده و همواره منجر بصیانت قانون اساسی و سعادت عمومی بشود .

« بنا بر این مجلس ملّی بتأیید خدای تعالی حقوق عمومی بشری را در اصول ذیل تصویب واعلام میکند :

۱ ـ افراد بشر آزاد متولّد شده ومادام‌العمر آزاد مانده ودرحقوق با یکدیگر مساویند، امتیازات اجتماعی فقط مبتنی بر منافعی است که از هر کسی بهیئت جامعه میرسد .

۲ ـ منظور ازاجتماعات سیاسی صیانت حقوق طبیعی وغیر قابل انتقال افراد جامعه است ، آن حقوق عبارت است ازآزادی وامنیّت مالی وجانی ومقاومت باظلم .

۳ ـ اصل هر قدرتی از ملّت است ، هیچ هیئت و هیچ فردی نمیتواند اعمال قدرت و حاکمیّتی در مملکت بکند مگر آنکه مخصوصاً از جانب ملّت مجاز باشد .

٤ ـ آزادی عبارت است از قدرت داشتن بر اعمالی که مستلزم زیان دیگران نباشد ، پس اعمال طبیعی هر کسی حدّی و انتهائی ندارد مگر حقوق افراد دیگر که مانند وی بایستی از آزادی بهره مند باشند این حدود را فقط قانون معیّن و معلوم میسازد .

۵ ــ قانون حق ندارد هیچ چیز را درجامعه ممنوع سازد مگر چیزهای مضره را ، هرچه را که قانون منع نکرده است دیگری حقّ منع آنرا ندارد و هیچکس مجبور نخواهد بود چیزیرا که قانون امر نکرده است انجام دهد .

۶ ــ قانون مظهر ارادهٔ عمومی است ، تمام افراد حق دارند که مستقیماً یابواسطهٔ مبعوثان خود در وضع آن شرکت جویند ، قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه درسیاست وچه درصیانت برای کلّیهٔ افراد یکسان باشد ، چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند هر کسی ممکن است برطبق قابلیّت خود دارای هرمقامی وهر شغلی بشود ومابه الامتیازی جز تقوی ولیاقت نخواهند داشت .

۷ ــ هیچکس را نمیتوان متّهم و توقیف و حبس نمود مگر بموجب نصّ صریح قانون و بنا بر ترتیبی که قانون معیّن کرده است ، اشخاصیکه محرّك یامشوّق یا عامل یا آمر احکام غیرقانونی باشند مستوجب سیاستند ، امّا آنهائیکه بموجب قانون احضار یا توقیف میشوند باید بلاتأمل اطاعت کنند و درصورت مقاومت و سرپیچی مقصّر شمرده میشوند .

۸ ــ قانون جز سیاستهائی که طبعاً ضروری است سیاستی مقرّر نمیدارد و هیچکس را نمیتوان مجازات نمود مگربموجب قانونی که قبل ازجنایت وضع شده و با جرم کاملاً مطابق باشد .

۹ ــ تا زمانیکه تقصیر بثبوت نرسیده هیچکسرا گناهکار نباید دانست و اگر توقیف شخصی ضروری باشد جز اعمالی که برای اطمینان از شخص او لازم است اگرسخت گیری و عقوبتی بشود قانون باید از آن ممانعت و جلوگیری کامل نماید .

۱۰ ــ عقاید مردم حتّی عقیدهٔ مذهبی آزاد است مگراینکه اظهارعقایدمزبوره موجب اختلال نظاماتی بشود که قانون مقرّر داشته است .

۱۱ ــ آزادی فکر وعقیده یکی از حقوق گرانبهای بشری است پس هرکسی مجاز است که آزادانه هرچه بخواهد بگوید وبنویسد و طبع کند مگر اینکه سوء استفاده از این آزادی بکند دراینصورت بنحوی که قانون معیّن کرده است مسئول خواهد بود .

۱۲ ـ حفظ حقوق بشری مستلزم تأسیس قوای عمومی است و تأسیس قوای مزبور برای صلاح و صرفه همه است و اختصاص باشخاصیکه متصدّی و مباشر آن قوی هستند ندارد.

۱۳ ـ برای نگاهداری قوای عمومی و برای مصارف ادارات مالیات عمومی لازم است که به نسبت استعداد و دارائی افراد متساویا توزیع میشود.

۱۴ ـ افراد مردم شخصاً یا بتوسط نمایندگان خود حق دارند که در باب لزوم مالیات استطلاع نموده وآزادانه رأی خودرا نسبت بآن اظهار داشته ومراقب اساس ومصرف وتناسب وطرز وصول آن باشند.

۱۵ ـ هیئت جامعه حق دارد که ازعمّال دولت و ادارات مملکت حساب بخواهد.

۱۶ ـ هرجامعه‌ای که حقوق افراد آن تأمین نشده وتجزیه وتفکیك قوی درآن معیّن نگردیده باشد دارای قانون اساسی محسوب نمیشود.

۱۷ ـ چون مالکیّت از حقوق محترمه و مقدّسه است کسیرا از آن محروم نتوان کرد مگر آنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی‌آن باشد وقانون ضرورت مزبور را بثبوت رساند دراین صورت هم بازباید قبلاً خسارت مالك عادلانه جبران گردد.»

از این اصول که سبق ذکر یافت دو اصل در قانون ۱۷۹۱ دارای اهمیّت فوق العاده بود: اصل حاکمیّت ملّی که درماده ۳ درج شد و اصل تفکیك قوی که درماده چهاردهم مندرج گردید واین اصل اخیر مأخوذ ازاقوال مونتسکیو بود. اصول مذکوره گذشته از تغییرات مختصری که در طرز اجراء آن منظور شده از آنزمان تاکنون درجمیع قوانین موضوعه‌فرانسه‌مرعی‌بوده‌است باستثنای‌قانون ۱۸۱۴.

حکومت انتخابی

چون درمملکتی بوسعت‌فرانسه افراد ملّت‌نمیتوانند مستقیماً در اداره‌ٔامور‌مملکت‌مداخله کنندناچارحقّ خودرابنمایندگان تفویض میکنند، دراینصورت حکومت را انتخابی میگویند ملّت حقّ‌قانون‌گذاری را بمبعوثان برگزیدهٔخود وامیگذارد و قوّهٔ مجریه را بشاه میدهد وقوّهٔ قضائیّه را بقضاة منتخب میسپارد.

طرز انتخابات

درآن زمان ملّت فرانسه جمعاً و مستقیماً در انتخاب نمایندگان وقضات خود شرکت نمیجستند بعبارة اخری انتخابات یکدرجه و عام نبود بلکه انتخاب محدود و دو درجه بود.

بموجب قانون ملّت بدوطبقه منقسم میشد: فعّال و منفعل. طبقهٔ فعّاله فقط حقّ انتخاب داشت، مابه الامتیاز این دوطبقه ثروتمندی بود که حدّ آن را قانون معلوم میکرد، مأخذ این امتیاز افکار قدماء بود که میگفتند فقط توانگران مملکت بحسن جریان امور وسعادت مملکت علاقه دارند. یکی ازوکلای طبقه سوّم میگفت: «هرکس دارائی ندارد حقیقةً جزء افراد ملّت محسوب نمیشود.» شرط انتخاب کننده این بود که بیست و پنجسال داشته باشد و مالیاتی معادل اجرت سه روزکار بپردازد. عدّهٔ آنها ۴،۲۹۸،۰۰۰ نفر وعدّهٔ محرومین از انتخاب ۳،۰۰۰،۰۰۰ نفر بود.

امّا تمام افراد طبقهٔ فعّاله مستقیماً درانتخابات شرکت نمیجستند، انجمن های ابتدائی در بلوك تشکیل داده و از میان خود انتخاب کنندگانی برمیگزیدند از قرار صدنفر یك وکیل، این وکلاء هم تابع شرایطی بودند منجمله هریك بایستی عایدات ملکی معادل یکصد وپنجاه الی دویست روز اجرت کار داشته باشند. عدّهٔ این وکلا ۴۲،۹۸۰ نفر بود که در کرسی ایالات فراهم آمده نمایندگان مجلس و قضات را انتخاب مینمودند وهمچنین اعضاء انجمن های مختلف را که مدیر ادارات جدیده بشمار میآمدند معیّن میکردند.

قوّهٔ مقنّنه

حق وضع قوانین مخصوص ۷۴۵ نفر نماینده بود که برای مدّت دوسال انتخاب میشدند ومجلس مقنّن راتشکیل میدادند که تعطیل بردار و قابل انحلال نبود. این مجلس قوانین را وضع و تصویب میکرد ومالیاتها را معیّن میساخت و بایالات وولایات توزیع مینمود و درمصارف عواید عمومی نظارت میکرد و باتّفاق پادشاه در صلح و جنگ تصمیم میگرفت.

قوّهٔ مجریه

قوّهٔ مجریه دردست شاه بود، قبل ازمشروطه شاه صاحب اختیار مطلق وظلّ الله محسوب میشد، بعد از مشروطه پادشاه فقط

نمایندهٔ ملّت بود که نسلاً بعد نسل زمامدار قوّهٔ مجریه بشمار میآمد، سابقاً ملقّب بشاه فرانسه بود امّا مشروطه او را شاه فرانسویان لقب داد، شاه محترم و غیر مسئول بود، قبل از انقلاب شاه تمام عایدات مملکت را در اختیار داشت از این پس جیره‌خوار ملّت گردید وسالی ۲۵ میلیون مواجب باو ودربارش داده میشد. شاه در عزل و نصب وزراء مختار بود لکن نمیتوانست از نمایندگان مجلس کسی‌را بوزارت‌بردارد، سیاست خارجی دراختیار اوبود، سفراء را انتخاب میکرد وبعض صاحبمنصبان برّی وبحری‌را بکارنصب‌مینمود، قوانین مصوّبه مجلس بایستی بتصویب و توشیح او برسد و حق داشت که قانون را قبل از امضاء رد کند و تا دو دوره مجلس امضای قانون را بتأخیر بیندازد امّا اگر دفعهٔ سوّم مجلس تشکیل میشد و همان قانون را تصویب میکرد قانون مزبور بدون امضاء شاه هم قابل اجراء بود این حقّ امتناع شاه را وِتو میگفتند و بموجب آن موقّتاً قانون مصوّب مجلس معلّق میماند.

قوّهٔ قضائیّه

قوّهٔقضائیّه ازطرف‌ملّت بقضات تفویض‌میشد، این قضات بعضی مدّت دوسال وبرخی شش‌سال مشغول خدمت بودند، مطابق تشکیلات جدیدهٔ مملکت تشکیلات قضائی هم تغییر یافت، محاکم صلح در بلوکات و محاکم بدایت درولایات ومحکمهٔ تمیز درپاریس تأسیس شد. محاکم خاصی برای استیناف نبود، از محکمهٔ بدایت هر ولایتی بمحکمهٔ بدایت ولایت دیگر استیناف داده میشد، بعلاوه محاکم پلیس ومحاکم خلافی وجزائی وجنائی هم دایر بود، قضات تعیین جرم نمیکردند بلکه چند نفر حَکَم از اهالی بحکم قرعه تعیین میشدند و آنها جرم یا برائت ذمّه متّهم را معلوم میکردند.

تشکیلات اداری

در زمان مشروطه طرز ادارات متّحد الشکل و ساده شد بنا براصل حاکمیّت ملّی ادارهٔ امور بدست جمعی مبعوثان ملّت بودکه انتخاب کنندگان در هرولایت انتخاب میکردند. در زمان قبل از انقلاب زمام امور درکف نظّاربودکه شاه آنها را نصب میکرد وامروز ادارهٔ کارها باحکّام

و نوابی است که دولت مرکزی بولایات میفرستد ولی درایّام انقلاب نمایندگان اهالی خود شان کار ها را فیصله میدادند.

فرانسه به هشتاد و سه ایالت تقسیم شد، هر ایالت بچند ولایت و هر ولایت بچندین بلوك و هر بلوك بچندین حوزهٔ بلدی انقسام یافت، در هر ایالت و ولایتی یك هیئت مدیرهٔ دائمی مرکّب ازهشت عضو ویك انجمن محلّی‌که قسمی‌قوّهٔ مقنّنه باشد دراوقات معیّنه تشکیل میشد، رئیس هیئت مدیره را این‌انجمن محلّی معیّن میکرد، در حوزه‌های بلدی بجای هیئت مدیره کدخدائی‌کارها را اداره میکرد، غالباً یکی یادونفر دیگرهم باکدخدا شرکت داشتند، ترتیب انتخاب اعضاء انجمن عمومی بلدی قابل ملاحظه و دارای اهمیّت است زیرا که اعضاء این انجمن هارا فقط وکلای ملّت انتخاب نمیکردند بلکه تمام افراد طبقهٔ فعّاله ملّت دراین انتخاب شرکت میجستند و از اینجا میتوان منشاءِ تغییراتی را که در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه رخ داده است دریافت، ازیك طرف مدیران ایالات وولایات را اشراف و توانگران‌انتخاب میکردند وبالطّبع طرفدار شاه بودند، ازطرف دیگراعضاءِانجمنهای بلدی را تودهٔ ملّت تعیین مینمود و غالباً هوادار افکار دموکراسی و دشمن قدرت پادشاهی محسوب میشدند مخصوصاً در پاریس.

این‌هیئت های اداری کارشان توزیع و وصول و ایصال مالیات و مراقبت در مخارج ومواظبت درحفظ اعتبارات مالی بودواموزخیریّه وپلیس راهم‌اداره‌میکردند.

امداد مالی

قانون اساسی‌دراصل سیزدهم چنانکه ذکرشد پرداخت وجوهی رابعنوان امدادیّه ازطرف ملّت بدولت ضروری‌شمرده است.

ظاهراً اسم این وجوه امدادیه بود یعنی مردم بطیب خاطر بحکومت ملّی خود مدد مالی باید بفرستند لکن در باطن همان مالیاتهای سابق بود که تغییر اسم و عنوان یافته بود.

مالیاتهای قدیم ملغی شد و بجای آنها مالیات مستقیم (که اکنون هم دایر است) و مالیات مستغلّات که از املاك و خانه ها گرفته میشد و مالیات شخصی

که بر طبق عایدات استجاری اشخاص دریافت میگردید و حقّ الثّبت که از تجّار وصنعتگران مأخوذ میشد.

علاوه براینها مالیاتهای غیرمستقیم هم از قبیل پول تمبر و گمرک و غیره وصول میشد و این عوارض امروز هم معمول و متداول است.

معایب قانون اساسی ۱۷۹۱

قانون اساسی ۱۷۹۱ بطوری که بعد ها ذکر خواهد شد جزئی از مجموع خدمات مفیدهٔ مجلس مؤسّسان بود ودرواقع این جزء از سایر اجزاء بیدوام تر و بی اهمیّت تر محسوب میشد. ازجهات عدیده که نگاه کنیم قانون مزبور مضربود زیرا که موجب اختلاف ملّت و شاه شد و انقلابات بعد را تهیّه دید. مثلاً انفکاك میان قوّهٔ مقنّنه و مجریه بسیار قطعی ومطلق بود واینکه شاه نمیتوانست وزراءرا از میان نمایندگان مجلس انتخاب کند اسباب این شد که هیچ جهة جامعه و ارتباطی فیمابین آن دو قوّه باقی نماند وهمین عدم ارتباط موجبات اختلاف نظروسوء ظن را میان آنهافراهم ساخت.

از طرف دیگر چون شاه نمیتوانست مجلس را منحل سازد هر وقت اختلاف نظری میان آنها حاصل میگردید جز اعمال قوّهٔ قهریّه ازطرف شاه یا از جانب ملّت چاره وراه حلّی متصوّر نبود، پادشاه که درایّام جوانی باکمال اقتدار سلطنت کرده و ارادهٔ عالیهٔ خود را قایمقام قانون میدانست حقّ اعتراض قانونی وِتو را که ذکر کردیم کافی نمیدانست میخواست آمر مطلق باشد. ملّت هم که تمام اقتدارات را بدست آورده بود این حق را زاید میدانست وباکمال بی‌صبری وخشم میخواست این حق را از شاه سلب کند. دو ماه از اجراء قانون اساسی نگذشت که میان شاه ومجلس واهل پاریس عداوت بالا گرفت وروز بروز شدیدتر شد تادرسال ۱۷۹۲ منجر بشورش ۱۰ او وعزل لوی شانزدهم وواژگون گردیدن اساس سلطنت شد.

امّا نقص بزرگ قانون مزبور در دو نقطه بود یکی طرز انتخابات و دیگر تشکیلات اداری. تقسیم ملّت بدوطبقه فعّاله ومنفعلّه کاملاً مخالف اصل اوّل ازقانون

اساسی یعنی مساوات ملّت فرانسه بود و یکی از وکلای ملّت موسوم به روبس‌پیر کراراً با این ترتیب مخالفت ورزید لکن پیشرفت نکرد. درواقع قانون اساسی بجای طبقات ممتازه سابقه دو طبقه فقیر و غنی تشخیص داده و حق انتخاب را باغنیاء داده بود و این مسئله موجب اختلافات شدید میان توانگران وتودهٔ رعیّت شد.

نقص تشکیلات اداری هم این بود که هر ایالتی هیئت حاکمهٔ خود را انتخاب میکرد و از طرف حکومت مرکزی نماینده در آنجا نبود، درحقیقت هر ایالت و ولایتی مملکتی مستقل بشمار میآمد که ارتباطی با مرکز مملکت نداشت و فرانسه بهشتاد و سه قطعه مستقل تقسیم گردیده بود ودرموقع خطر معایب بزرگ ازاین تشکیلات حاصل میشد، نخستین خطرش بحران مالی بود. دو سال بعد در سنهٔ ۱۷۹۳ ضرورت چنین اقتضا کرد که یك حکومت مرکزی بسیار سخت وديکتاتوری قائم شود که آنرا حکومت انقلابی نام نهادند.

قانون انتصاب رؤسای روحانیّون

از اینها خطرناك‌تر مسئلهٔ تشکیلات روحانیّون بود که مجلس مثل کنگره‌های روحانی دخالت در این امر کرده وبموجب قانون خاصّی تشکیلات روحانیّون را بقیاس تقسیمات ارضی و اداری مملکت معیّن نمود این فکر را دوپون دو نمور از شاگردان و دوستان تورگو تلقین کرد (٦ فوریه ۱۷۹۰).

این قانون که در ۱۲ ژوییه ۱۷۹۰ تصویب شد تشکیلات کلیسا را که یادگار دورهٔ امپراطوری روم بود تغییر میداد، عدّهٔ اسقف نشینهای مملکت که ۱۳٤ بود بهشتاد وسه تقلیل یافت یعنی درهر ایالتی یکنفر اسقف معیّن شد. این اسقف‌نشینها با ده مرکز روحانی سروکار داشتند، رؤسای بزرك واسقفها و کشیشهای عادی را ملّت انتخاب میکردند یعنی همان انتخاب کنندگانی که وکلای مجلس واعضاء بلدّیه را تعیین مینمودند. رؤسای روحانی را نیزبرمیگزیدند، اسقفها را ازمیان روحانیّونی اختیار مینمودند که لا اقل ۱۵ سال بامور شرعیّه اشتغال ورزیده باشند، بعد از اینکه اسقف از طرف ملّت انتخاب میشد برخلاف سابق که پاپ بایستی اورا رسماً

و شرعاً نصب کند بموجب قانون انقلاب یکنفر از رؤساء بزرگ روحانی در خود فرانسه انتصاب او را بایستی تصویب نماید ، اگر این روحانی بزرگ موسوم به «مترو پولی تن» انتخاب اسقف مزبور را رد میکرد اسقف بمحکمه مراجعه میکرد ، اگر محکمه انتخاب اسقف را شایسته میدید اسقف دیگر را تعیین میکرد که در اینباب فتوی بدهد . امّا پاپ بموجب این قانون بهیچوجه حقّ ردّ وقبول نداشت و دخالتی در این انتصابات نمیکرد فقط باو اطّلاع داده میشد که مستحضر باشد .

این قانون تشکیلات روحانیّون باعقاید پروتستانها مشابهت داشت واشخاصیکه طرفدار آن بودند یا اتباع فلاسفه و اعداء مذهب کاتولیکی یا دشمنان پاپ و هوا داران استقلال مذهبی فرانسه محسوب میشدند مخصوصاً گالیکانها که کشیشان استقلال طلب فرانسه باشند میخواستند باینوسیله پاپ را بعد از یکقرن کشمکش مغلوب کنند وانتقام فتوای اونی‌ژنی توس را بگیرند وکلیسای مخصوص فرانسه را درمقابل پاپ دایر نمایند(۱) .

معایب قانون تشکیلات روحانیّون

اشخاصیکه در مذهب کاتولیك راسخ بودند نمیتوانستند بقانون جدید سرفروآورند ، قبل ازآنکه پاپ اعتراضی بکند وقانون بموقع اجراء گذاشته شود چهل کشیش عدم اطاعت خود را اظهار کردند . کاتولیکها نمیتوانستند شرعاً بپذیرند که پرتستانها و یهودیها درانتخاب رؤسای روحانی با آنها شرکت بجویند و دخالت قضات بیدین و خارج از شعب مذهبی را در تصفیه امور روحانی نمیتوانستند بپذیرند . امّا مجلس برآن شد که روحانیّون را مجبور نماید که باطاعت قانون جدید سوگند یاد کنند و مقرّر داشت هر کشیشی که ازقسم خوردن خود داری کند قانوناً از شغل خویش مستعفی است واگر بخواهد بامور مذهبی دخالت کند قابل تعقیب خواهد بود (۲۷ نوامبر ۱۷۹۰) . چهل هزار کشیش که بیش از نصف مجموع کشیشان فرانسه محسوب میشدند قسم را ردکردند . آنها را معترضین نام گذاشتند ، درمقابل

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۸ و ما بعد رجوع شود

روحانیّون سوگند خورده که آنها را مشروطه خواه نام گذاردند .

وضع قانون مذکور بزرگترین خطای مجلس مؤسسان بود و نتایج وخیمه از آن ظهور یافت و چنانکه گفته شد همین حوادث موجبات فرار لوی شانزدهم را فراهم آورد . بقول آلبرسورل(۱) « دخالت مردمان بیدین درامور کلیسا » جمعی کثیر از کشیشان را که خود از موسسین انقلاب محسوب میشدند دشمن اوضاع انقلابی ساخت ، تودهٔ ملّت هم که قلباً درمذهب کاتولیکی قدم راسخ داشت بهیجان آمد . نمایندگان هفتاد حوزه بلدی که جمعاً چهل هزارنفر بودند در حوالی قلعه ژالِس درولایت آردِش اجتماع کردند ومتّحداً قسم خوردندکه دین وشاه خودرا حفظ کنند . بعد از آنکه مجلس مقرّر داشت که روحانیّون مشروطه خواه شروع بکار کنند و دست مخالفین را کوتاه سازند شورش وخونریزی فوق العاده در جنوب رخ داد . مردمیکه تا آنوقت طرفدار انقلاب بودند و حتّی در مورد ضبط اوقاف کلیسا هم اعتراضی نکردند یکباره علم طغیان بر افراشتند و در ولایت وانده جنگی داخلی شروع شد که تا حال فرانسه نظیر آنرا ندیده است .

احزاب

درجلسات نخستین مجلس نمایندگان برحسب طبقات وبروفق مجاورت حوزهٔ انتخابیّه منقسم ودسته بندی شده بودند لکن چندی نگذشت که نمایندگان طبقات و ولایات مختلفه بر طبق تشابه افکار وعقاید سیاسی خود دسته ها وجمعیّتهائی تشکیل دادند و احزاب سیاسی شروع شد اگرچه مثل احزاب امروز تشکیلات صحیحه و رئیس ومنشی و محل اجتماع در خارج مجلس نداشتند .

طرفداران اصلاحات و قوّت و قدرت ملّت که دوستان ملّت یا وطنخواهان نام یافتند درطرف چپ رئیس مجلس قرار گرفتند واین سمت پاله روایال بود .

هوا خواهان طرز سابق که باشراف « آریستوکرات » موسوم شدند درجانب راست نشستند یعنی سمت قصر ملکه .

---

(۱) - Albert Sorel

در بین این دودسته نمایندگان مرکز بودند که حزب آنها را ـپلن میگفتند وبیطرفی را شعار خود ساختند. بیطرفها هم دودسته بودند، مرکز راست و مرکز چپ، قسمت اوّل یعنی مرکز راست اتباع مونتسکیو محسوب میشدند که میگفتند باید درفرانسه حکومتی نظیر انگلستان تأسیس نمود دارای مجلس اعیان و مجلس عوام این قسمت رامونارشین نام دادند. قسمت دوّم که مرکزچپ باشد عقایدشان بمسلك نمایندگان دست چپ نزدیك بود و میگفتند ترتیب دو مجلس که در انگلستان معمول است با اصل مساوات ملّی تباین دارد این قسمت با حزب وطنخواه متّحد شده وعقاید خود را درموقع وضع قانون اساسی سابق الذّکر پیش بردند.

خطباء

هرحزب خطیبی یاخطبائی داشت، خطبای حزب دست راست آبه موری وکازالس بودند، آبه موری مردی از اهل پروانس بود حرارتی فوق العاده و سخنی پر نیش داشت چنانکه او را توپچی ملبّس بجامهٔ روحانیان میخواندند. کازالس ازنجبای اهل قلم وازصاحبمنصبان قشون بود، تمام نمایندگان مجلس او را بسبب انصاف وشجاعتش دوست داشتند وبالعکس درباریان از سادگی و بی قیدی او در امور ظاهری و از پستی درجه نجابتش متنفّر بودند.

از خطبای معروف حزب مورناشین مالوی را باید شمرد که وکیل شهر ریوم بود، دیگر مونیه از مستشاران پارلمان گرنوبل و کنت دوکلرمون توّنر وکیل پاریس که اگرچه نظامی بود لکن در ابتدای تشکیل مجلس بقدری بیان فصیح و افکار بدیع ظاهرساخت که سایر نمایندگان هرچند از طبقهٔ روحانیو وکلای عدلیه بودند وسخن سنجی را ملکه طبع داشتند با او مقاومت نتوانستند کرد مگر بارناوْ که او نیز داد سخن میداد.

فعّالترین خطبای حزب مشروطه خواه آبه سی‌یس وتوره وترونشه وتریل‌هار بودند(۱)، همچنین بی لی منجّم وادیب وتالی ران ولافایت ودوك دومون مورانسی و دوك دولار شفوو کولیانکور(۲) نیز از خطبای این حزب بشمار میآمدند.

---

(۱) – Thouret, Tronchet, Treilhard (۲) – duc de Montmorency, duc de la Rochefoucauld - Liancourt

رگترین و قویترین ناطق دورهٔ مؤسّسان کنت دومیرابو هم جزء حزب
مسروطه‌خواه محسوب میشد، میرابو ازطبقهٔ نجباء بود وبعلّت پیش آمدهای ناشایسته
که در زندگانی خصوصی او رخ‌داد مطرود گردید وبطبقهٔ سوّم پناه برد و ازجانب
اهل اکس نمایندگی یافت. هوش وفطنتی داشت که معضلات امور را بحدس صائب
در مییافت و بر غوامض امور اطّلاع حاصل میکرد، خطابه‌های خود را با آهنگی موقّر و متین قرائت میکرد و آثار شتابزدگی و حرکات جوارح و اعضاء از خود ظاهر نمیساخت، گروهی از نویسندگان با او در تهیّهٔ خطابه‌ها کمك میکردند و جزء هیئت تحریریّه او بشمار میآمدند، چون میرابو محلّ تنفّر عمومی بود کلامش در مجلس دیرزمانی بی‌تأثیر ماند، درابتدای امرمیرابو طرفدار ملّت بود وبا نطقهای آتشین دربار



میرابو
(۱۷۴۹ - ۱۷۹۱)
بزرگترین خطیب وناطق مجلس مؤسّسان فرانسه

شاهی را مورد تعرّض قرار میداد وبدینجهت مقبولیّت عامّه یافت لکن در اوایل
سال ۱۷۹۰ عقیدهٔ او تغییر کرد و افراط مجلس را درمحدودساختن قدرت پادشاه
بحال مملکت مضر دانست پس بدفاع پادشاه پرداخت ودر نهان به لوی شانزدهم تقرّب
حاصل نمود و باخذ شهریه نایل گردید. چون موقع اصلاح و تجدید نظر قانون
اساسی رسید میرابو سعی بسیار کرد که مجلس بر قدرت شاه بیفزاید مخصوصاً حقّ

اعتراض پادشاه را مجدداً در قانون مزبور بگنجاند و صلح و جنگ را باختیار شاه بگذارد لکن کسی با او موافقت نکرد و در نتیجه معلوم شد که فی الحقیقه میرابو با دربار سازش کرده است پس درکوچه های پاریس مردم فریاد برآوردند « خیانت بزرگ مسیو میرابو » باوجود این وقتیکه درماه آوریل ۱۷۹۱ جهان را بدرود گفت عموم مردم عزادار وسوگوار شدند وجسد او را در مقبرهٔ مشاهیر (پانتئون) دفن کردند.

در طرف دست چپ مجلس سه نفر خطیب بودندکه بخطبای ثلاثه معروفند: اوّل آلکساندر دولامت که از داوطلبان جنگ امریکا ووکیل نجبای‌شهر پرون بود، دوّم دوپور مستشار پارلمان پاریس که نقشهٔ اصلاحات قضائی را طرح کرد، سوّم بارناوْ وکیل مدافع درپارلمان گرنوبل. بارناوْ در این وقت بیش از ۲۸ سال نداشت و بعد از میرابو مسموع القول ترین خطبا محسوب میشد، در اوّل امر بارناوْ با خاندان سلطنتی ابراز خصومت میکرد لکن بعد ازآنکه از بدبختی شاه وخانواده‌اش استحضاریافت بدون‌نظر شخصی وغرض خصوصی‌مایل بحفظ‌شئون سلطنتی گردید و هنگام تجدید نظر در قانون اساسی سعی کرد که قدرت پادشاهی را تجدید کند.

در فرقهٔ دست چپ چند نفر خطیب افراطی بودند که دموکرات ومورد سوء ظن پادشاه و صاحب عقیدهٔ راسخ بودند و در آینده کارهای مهم کردند منجمله بوزُت وکیل پارلمان پاریس، پتیون وکیل شارتر و ماکزی می‌لین دوروبس پیر وکیل آراس که سرآمد اقران محسوب میشد. در آغاز امر این چند نفر خطیب افراطی در نمایندگان مجلس مؤسسان تأثیر بسیاری نداشتند زیرا که وکلاعموماً از تند روی و افراط بعض از افکار آنان متوحّش بودند.

روبس پیر دروقتیکه شاه به‌وارن فرار و در آنجا دستگیر شد نطقهائی کرد که مورد توّجه واقع شد و مردم در جراید در حقّ او گفتند و نوشتند که: « اگر مسیو میرابو مشعل پروانس است مسیو روبس پیر شمع آراس است » لکن درموقع مذاکرات راجعه بانتخابات عمومی مستقیم که روبس پیر طرفدار آن بود مردم‌باو

دشمن شدند و او را فرومایه و آتش افروز خواندند لکن رفته رفته در مجلس نفوذی پیدا کرد تا بحدّی که مجلس مؤسّسان را واداشت بگذراندن این قانون که اعضاء مجلس مؤسّسان بعد از انقضاء مدّت وکالت نمیتوانند مجدّداً بعضویت مجلس آینده نایل شوند یا بمقام وزارت ارتقاء یابند.

روابط احزاب با یکدیگر

باید دانست که افراد فرقه‌های مختلف اگرچه از حیث مسلک در دو قطب مختلف بودند لکن بهیچوجه خصومت شخصی نداشتند، مباحثات وجرّ وبحث‌ها با کمال ادب وحسن معاشرت صورت میگرفت، اگر اتّفاقاً کلامی درشت یاسخنی تند گفته میشد عموماً اعتراض میکردند وجبران آنرا میخواستند، تمام افراد فرق در خارج مجلس با هم دوست ومتّفق بودند، سبب این اتّحاد و اتّفاق آن بود که همه میدانستند همکارانشان در هرقدمی که برمیدارند و کلامی که میرانند وپیشنهادی که میکنند ورأئی که میدهند محرّکی بجز عشق فرانسه و مقصودی غیر از سعادت ملّت ندارند.

III

مجلس مقنن ـ مقاومت شاه ـ تشکیل حزب جمهوری طلب سقوط سلطنت

سلطنت مشروطه که بموجب قانون اساسی ۱۷۹۱ تأسیس شد یکسال بیش دوام نیافت، برحسب مقرّرات این قانون مجلسی بنام مقنّنه تشکیل شد که آن هم یکسال ازاوّل اکتبر ۱۷۹۱ تا ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ بقانون گذاری مشغول بود، در دورهٔ این مجلس دو حادثهٔ بزرگ اساسی رخ داد:

اعلان جنگ بدولت اطریش ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ که منشاء جنگ بزرگی شد وجمیع دول اروپائی درآن داخل گشتند وده سال دوام یافت (۱۷۹۲-۱۸۰۲).

عزل لوی شانزدهم که بواسطهٔ شورش اهالی پاریس در دهم او ۱۷۹۲ واقع شد این واقعه مقدّمهٔ خلع شاه و نقض سلطنت بشمار میرود.

علل عمدهٔ این حوادث دوقسم بود : یکی علل داخلی که سرسلسلهٔ آن اجرای قانون مربوط به روحانیّون است ، دیگرعلل خارجی که مهمترین آن دسایس مهاجرین فرانسه و مداخلهٔ سلاطین همجوار بود . لوی شانزدهم و ماری آنتوانت در نهان سلاطین را بمداخله درکار فرانسه دعوت میکردند و دل میدادند ، قشون اجنبی وارد خاك فرانسه شدوسپاه‌فرانسه دراوّلین جنگ شکست خورد واین‌حوادث را مردم از دسایس وخیانات شاه و ملکه میدانستند .

بعد ازعزل لوی شانزدهم مجلس مقنّن دورهٔ خود را ختم کرد وکار را بمجلس دیگر موسوم به کنوانسیون گذاشت که بایستی قانون اساسی جدیدی تهیّه نموده در فرانسه مجری بدارد .

مجلس

احزاب فویانها

مجلس مقنّن در اوّل اکتبر یکروز پس از انحلال مجلس مؤسّسان مفتوح شد ، وکلاء تمام جدید بودند ، عموماً ازسلطنت طرفداری میکردند ، لکن همگی نسبت به‌لوی شانزدهم بدبین بودند . هیچیك از وکلاء لوی را دوست نداشتند امّا درکیفیّت معامله بااو دارای عقیده واحده نبودند ازاین جهت احزاب وفرق مختلفه تشکیل شد .

بعض‌ازوکلاء میگفتند باید متن‌قانون اساسی را اجراء کرد وحقوقی را که قانون مزبور بشاه داده است نباید ازبین برد ، این دسته از نمایندگان در طرف راست مجلس جلوس میکردند و آنها را مشروطه خواه یا فویان (۱) میگفتند این اسم اخیرمأخوذ ازنام کلوب آنهابود . لوی شانزدهم نخسین هیئت وزراء خود را دردورهٔ مشروطه از میان این حزب اختیار کرد .

ژیروندنها

درمقابل حزب سابق‌الذّکر فرقهٔ قلیلی بود جمهوری‌خواه که مرامش تحدید حقوق واقتدارات شاه بود بحدّی که مثل یکنفر رئیس جمهور باشد ولی ریاست در خانوادهٔ او باقی بماند و هرگاه شاه در صدد نسخ قانون اساسی برآید با اینکه قانوناً تغییر ناپذیر ومحترم است او را بتوان خلع نمود . این فرقه درسمت چپ مجلس جای داشتند ودرابتداء جزءِکلوب ژاکوبن‌ها

(۱) – Feuillants

بودند اما چندی نگذشت که میان این وکلاء خلاف افتاد. بعضی طالب جنگ بااطریش بودند و گروهی صلح وسلام را میخواستند ناچار دودسته شدند، دستهٔ جدید خود را ژیروندن خواند بمناسبت اسم ولایت ژیروند که سه نفر از مبرّزین وکلای آن فرقه ازآنجا انتخاب شده بودند ازاینقرار: ژان‌سونه، گاده، ورنیو(۱). دراین‌دسته اشخاص معروفی عضویت داشتند منجمله مارکی دو کوندورسه(۲) وکیل پاریس ریاضی‌دان و فیلسوف مشهور و ایس‌نار(۳) عطرفروش و کیل‌وار(۴) و بریسو(۵) نمایندهٔ پاریس که روزنامه نویس هوشمند وبسیار دانائی بود وچنان نفوذی درفرقهٔ ژیروندن حاصل کرد که فرقه را بنام او فرقهٔ بریسوتن گفتند. این فرقه تأثیری فوق العاده درمجلس مقنّن داشت لکن درآخر کار نفوذ حزب ژاکوبن بیشتر شد.

در میان فرقهٔ چپ و فرقه راست نمایندگان حزب مستقل جای داشتند که مسلك وپرگرام خاصی را پیروی نمیکردند، کارشان این بود که گاهی بکمك فرقهٔ یمین و گاهی بمدد فرقهٔ یسار بر خاسته و مسائل را پیش میبردند.

اعضاء فرق پس از خروج از مجلس در کلوب های مخصوص فراهم میآمدند این رسم مأخوذ ازانگلستان بود. مهمترین کلوب های این زمان سه‌کلوب بود از اینقرار: کلوب ژاکوبن‌ها، کلوب فویانها وکلوب کوردلیه‌ها. در دورهٔ مجلس مقنّن این کلوبها تأثیر فوق‌العاده در حوادث مملکت فرانسه داشتند.

ژاکوبن ها کلوب ژاکوبن اوّلین کلوبی بود که دردورهٔ مجلس مؤسسان تأسیس شد، این محل درابتداء مجمع وکلای مجلس بود که قبل از انعقاد جلسه در اموری که طرح میشد قبلاً توافق رأی حاصل میکردند. در ایّام اکتبر ۱۷۸۹ که مجلس و شاه از ورسای بپاریس انتقال یافتند تمام وکلاء وطنخواه دراین کلوب جمع شده وآنرا انجمن دوستان مشروطه نام‌گذاردند وغیر ازنمایندگان مجلس گروهی ازمردم متفرقه‌نویسنده ووکیل دعاوی وتوانگران

---

(۱) - Gensonné, Guadet, Vergniaud (۲) - marquis de Condorcet (۳) - Isnard
(۴) - Var (۵) - Brissot

عضو گشتند و مرکز خود را در صومعهٔ قدیم ژاکوبن‌ها قرار دادند ، اعضاء سالی ۳۰ فرانك حقّ الورود میدادند ودر ۱۷۹۱ عدّهٔ آنها به ۱،۲۰۰ نفر رسید. در جلسات این انجمن مسائلی طرح و بحث میشد که بایستی مجلس مؤسّسان در آن رأی بدهد.

یکروز بعد از فرار و دستگیری شاه گروهی از وکلای ژاکوبن بریاست بریسو اظهار داشتند که الغاء سلطنت مطلقه کافی نیست بلکه باید لوی شانزدهم را بکلّی خلع کرد ، جمعی دیگر از وکلاء این پیشنهاد را خیلی سخت و انقلابی دیده از انجمن خارج شدند و مجمعی جدید در صومعهٔ فویان تشکیل دادند.

باوجود این که عدّه‌ای ازوکلای معتدل خارج شده بودند بازاکثرّیت درکلوب ژاکوبن کماکان موافق با سلطنت بود ، دردورهٔ مجلس مقنّن مهمترین خطیب این فرقه روبس پیر بود که طرفدار جدّی انتخابات مستقیم و عمومی محسوب میشد وبا جمهوری طلبان خصومت فوق‌العاده داشت ، فرقهٔ ژاکوبن مرام خودرا منحصر بدومسئله کرد یکی اینکه شاه را کاملاً تحت مراقبت قرار دهند ، دیگر تغییر مناسبی درطرز انتخابات وارد نمایند که انتخاب وکلاء مطابق اصل مساوات مندرج در اعلام حقوق بشری باشد و با اصول دموکراسی بیشتر موافقت کنند. لکن درعمل بثبوت رسید که از لوی شانزدهم امید صداقت و وفاداری نتوان داشت وشاه هرگز با مشروطه موافقت صمیمانه نخواهدکرد ، پس تندروترین ژاکوبن ها برآن شدند که باید سلطنت را ملغی داشت و عاقبت موّفق شدند. امّا فرقهٔ ژیروندن کماکان در طرفداری اصول سلطنت باقی ماند.

درموقع افتتاح مجلس مقنّن فرقهٔ ژاکوبن قدرت فوق‌العاده‌ای درمملکت داشت ، در سال ۱۷۹۰ بتقلید انجمن ژاکوبن پاریس در ولایات هم انجمنهائی دایر شد ودر ۴۸ محلّهٔ پاریس هم ۴۸ حوزه تشکیل شد و آن را انجمنهای ملّی نامیدند. در ولایات بیش از دو هزار حوزه دایر گردید و میان خود روابط کامله برقرار کردند که بیشتر بروشن کردن افکار و حفظ حقوق ملّت مدد نمایند.

این حوزه های ولایتی با مرکز خود در پاریس ارتباط یافتند واز او استشاره میکردند وازاخبار ولایت خود بمرکز داده واوامر مرکزی را اطاعت میکردند ، ژاکوبن ها باین ترتیب نمایندگان بسیار وعمّال بیشمار در ولایات پیدا کردند که بادنی اشارهٔ مرکز متّفقاً وبانظم کامل انجام خدمت میدادند ، درواقع حزب ژاکوبن با این تشکیلات منظّم دولتی تشکیل داد متمرکز و دارای روابط مستحکمه در صورتیکه مملکت فرانسه برحسب قانون اساسی ۱۷۹۱ فاقد چنین تمرکز وانتظامی بود ، بعبارة اخری حزب ژاکوبن ازدولت فرانسه هم تشکیلاتش منظّم‌تر بود زیرا که از طرف دولت مرکزی نماینده در ولایت وایالتی وجود نداشت و این حزب در همه جا دارای وکیل و نماینده و رابط و وقایع نگار بود .

این ترتیب وتشکیل منتظم موجب قوّت وپیشرفت حزب ژاکوبن شد وبعداز آنکه‌شورش دهم‌ماه‌او بکلّی رشتهٔ امور دولت‌فرانسه‌را برهم‌زدفرقهٔ مزبور تشکیلات خود را محفوظ داشت و بزرگترین عامل و مهمترین کمك حکومت انقلابی شد .

کوردلیه

کلوب ژاکوبن‌ها در آغاز امر وتامدّتی مدید مرکزتوانگران بود لکن کلوب کوردلیه ازابتداء جنبهٔ‌ملّی ودموکراسی‌داشت .

سبب ایجاد این فرقه آن بود که یکی از وکلای دعاوی دانتون(۱) نام برای الغای امتیازی که میان افراد مردم از حیث فعّال ومنفعل بودن وجود داشت (چنانکه ذکر شد) این فرقه را تشکیل داد وبنام اصل مساوات طالب انتخابات مستقیم و یکدرجه بود . درابتداء این کلوب را موسوم کرد به کلوب اعلان حقوق بشری ، در این حوزه جماعتی از کسبه وعمله وتجّار درجهٔ ادنی اجتماع میکردند ، پس ازدانتون سابق الذّکر اعضاء مبرّز این حوزه از اینقرار بودند : کامی ده مولن که روزنامه نویسی پرحرارت و آتشین قلم بود ، دیگر مارا که شغل سابقش طبابت خانوادهٔ کنت‌دارتوا بود وبعد بنوشتن روزنامه مبادرت ورزید طبعی کینه جو و خونخوار داشت ، دیگر لوژاندر که قصّاب بود ، دیگر سان‌تر آبجوفروش ، این دوشخص اخیر

---

(۱) - Danton

در فتح باستیل ابراز لیاقت کرده بودند، دیگر هبرت و شومت که جریده نگاران خشن و تند خوئی بودند.

بعد از فرار پادشاه فرقهٔ کوردلیه علناً جمهوری طلب شده بود و چنانکه دیدیم(۱) همین حزب مؤسس اجتماعات میدان مشق شد، تمام قوای آنها تقریباً در پاریس متمرکز بود زیرا که در ولایات عمله بسیار وجود نداشت که بتوانند قیامی بکنند امّا اجتماعات آنها در پاریس بسیار قوی بود، اعضاء پرشور و شوقی داشتند که چون از برکت انقلاب آزاد شده واز طبقات پست بردیف طبقات عالیه آمده و مساوات یافته بودند جدّاً هوا خواه اصول انقلابی و حاضر برای جان سپاری در راه آزادی بودند.

در واقع همین فرقهٔ کوردلیه دامن زن آتش شورش بودند و حوادث ایّامی که موسوم به ایّام انقلاب است از اینها سرزد، موجد حملات مردم پاریس بشاه و مجلس همین فرقه بود.

علّت اختلاف شاه با ملّت

وقتی که مجلس مقنّن شروع بکار کرد حوادثی رخ داد که بالطبع منجرّ باختلاف نظر شاه و ملّت و سقوط سلطنت گردید. در ایالات غربی فرانسه مثل آنژو و وانده اجرای قانون تشکیلات روحانیّون آتش جنگ مذهبی را برافروخت، چندین گروه مسلّح از دهقانان آن سامان بقیادت روحانیّون معترض نهضت کرده و کشیشان مشروطه خواه را طرد نموده باقشون ملّی که بآن صوب اعزام شده بود مقاومت میکردند، در پاریس شاه و ملکه برای قلع ماده انقلاب در نهان میکوشیدند، در خارج فرانسه مهاجرین و مستبدّین فراری جدّاً مشغول دعوت سلاطین ممالك خارجه بودند که بمملکت فرانسه روی آور شوند.

دسایس شاه و ملکه

شاه اگرچه ظاهراً ورسماً قانون اساسی را منقادشده بود لکن درباطن مخالفت داشت، شاه و ملکه میگفتند این قانون هولناك ودهشت انگیز است و ازترس بآن سرفرود آورده ایم وروزی

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۸۹ و ۳۹۰ رجوع شود

خواهد رسید که مردم ازاین قانون سر خورده و نا أمید شده بجانب ما روی آور شده و ما را در نسخ قانون مدد کنند . شاه مینویسد : « باید ملّت خود در عمل بنقایص وعیوب این قبیل‌قوانین پی برده وبخطای خود واقف شوند . » شاه وملکه بسختی هرچه تمامتر دشمن فرقهٔ فویان و حزب ژاکوبن بودند .

برای اینکه ملّت زود تر از عیوب قانون انقلابی استحضار حاصل کنند شاه و ملکه سیاستی زشت و کودکانه پیش گرفتند و فرقه های تند رو را تقویت کرده براحزاب معتدله تفوّق دادند وبا خود میگفتند که افراط دربدی و تقویت ازشرور عکس‌العملی خواهد داشت که تجدید استقرار قدرت شاهی باشد . مثلاً بعد ازاستعفاء بی لی از کلانتری پاریس شاه و ملکه دو نفر از انقلابیّون را بریاست بلد اختیار کردند یکی پتیون ودیگر دانتون. درواقع بدست شاه دشمنان سلطنت ریاست شهر پاریس را دارا شدند (نوامبر ۱۷۹۱) .

ازجمله سیاستهای لوی شانزدهم که امید داشت زودتر ازسیاست سابق الذّکر به نتیجه برسد دعوت سلاطین همجوار بود که قشون بداخلهٔ فرانسه گسیل دارند ، ازماه اوببعد شروع بمذاکرات لازمه با امپراطور اطریش کرد ، سپس کاترین دوّم وشاه سوئد وسلطان اسپانیا وپادشاه پروس را بمدد طلبید ، مثلاً به پادشاه پروس درتاریخ ۳ دسامبر ۱۷۹۱ چنین نوشته است : « تشکیل کنگره‌ای ازسلاطین که متّکی بلشکری جرّارباشند بهترین وسیله است برای جلوگیری انقلابیّون وتجدید انتظامات ، تا این آتش افروخته درخاك فرانسه خاموش شود وبسایر ممالك اروپا سرایت نکند . » در آنزمان کسی از این مقاولات مطّلع نمیشد و در عهد ما اسناد آنرا کشف کرده اند . لوی شانزدهم تمام مقدّمات امر را فراهم ساخته بود حتّی مبلغی که باید از بابت خرج لشکر کشی بدولت اطریش بپردازد معلوم بود . امّا درآن ایّام مردم بطور مبهم حدس میزدند ومیدانستند زیرکاسه نیم‌کاسه ای هست و در میان وکلاء وملّت همهمه افتاد که در قصر تویلری انجمنی تشکیل شده است بنام انجمن اطریشی که برضدّ ملّت فرانسه با اجنبیان سازش و مقاوله دارند .

مهاجرین

احوال و اقوال مهاجرین خارج از سرحد هم این بدگمانی ملّت را تأیید میکرد، این مهاجرین اشخاصی بودند ازطبقهٔ نجباء و سایر طبقات ممتازه که قانون جدید را اطاعت نکرده ورخت بخاك خارجه کشیده بودند و یقین داشتند که زمان توقفشان کوتاه خواهد بود و دورهٔ انقلاب بزودی سپری میشود. بااین خیال دست باسراف وتبذیر گشاده دائم قمارو خرجهای گزاف میکردند و مشت پولی که داشتند بدون فکر عاقبت از دست میدادند و از روی غرور و سبکسری میزبانان خود را رنجانیده و بخشم میآوردند.

مهاجرت این اشخاص یکروز بعد از فتح باستیل شروع شد، نخستین کسیکه اقدام بمهاجرت کرد برادر اصغرشاه کنت دارتوا بود که ازطرف انقلابیّون خون او مباح شده بود، پس ازاو پرنس‌دوکنده جلای وطن‌کرد وجمعی کثیر از نجباء از پی‌آنان روان شدند لکن جوش وطغیان مهاجرت در ۱۷۹۰ و۱۷۹۱ بود.

علّت مهاجرت نجباء درسنهٔ ۱۷۹۰ حکمی بود که مجلس راجع بالغای امتیازات آنها صادر کرد و موجب انزجار شان گردید و درسنهٔ ۱۷۹۱ پس از دستگیری شاه درقریه وارن مهاجرت شروع شد. نجباءِ بخیال اینکه شاه پس ازتوقیف دیگر از کارافتاده ومخلوع است بطرف ممالك خارجه رهسپار شدند و دراطراف کنت دوپروانس برادر لوی شانزدهم که مدّعی نیابت سلطنت بود فراهم آمدند. اکثر صاحبمنصبان قشون هم که درشاه پرستی بیش ازوطن پرستی مبالغه داشتند جلای وطن‌کردند وقشون برّی وبحری را ازانتظام انداختند، درموقع افتتاح مجلس مقنّن بنا بر روایت یکی ازسیاسیّون خارجی جادهٔ بین فرانسه وبلژیك پراز مردم مهاجر بود و مشارٌ الیه مینویسد: «بنا بر حسابی که کرده اند در اطراف شاهزادگان فرانسوی مقیم خارجه بیش ازبیست هزارنفر جمع شده اند وتا ماه دیگر مضاعف خواهند شد.»

قرارداد پیل نیتز

مهاجرین درتحت قیادت پرنس دوکنده قشونی فراهم آورده و در شهر تِرِوْ مقام داشتند و میگفتند عنقریب بمدد قشون

امپراطور اطریش وپادشاه پروس لوی شانزدهم را بر تخت سلطنت خواهیم نشاند.
دوك دوبروگلی که از مهاجرین بود چنین نوشته است: « من راههای پاریس را خوب میشناسم و لشکر خارجی را بآنجا میکشانم و از آن پایتخت با عظمت و پر غرور سنگی بر روی سنگ نخواهم گذاشت. »

درحقیقت دول‌خارجه مدّتی درمقابل اصرار وابرام کنت دوپروانس وکنت دارتوا مقاومت کردند، بنا بر قول کونیتز (۱) وزیر مختار اطریش فردریک گیوم ثانی پادشاه پروس و امپراطور لئوپلد دوّم برادر ماری آنتوانت « ضعف دولت فرانسه را نعمتی بزرگ میشمردند » و « تقویت وتجدید شوکت وجلال آن دولت را منافی مصلحت سیاسی خود میدانستند » معذلك دو ماه بعد از توقیف لوی شانزدهم در قریهٔ وارن لئوپلد و فردریك گیوم در قلعهٔ پیل نیتز ولایت ساکس ملاقات کرده و اعلامیه ای راجع بامور مملکت فرانسه نشر دادند و تصمیم خود را چنین اظهار کردند که: « مشترکاً و متّفقاً بمدد لوی شانزدهم لشکرکشی کنند مشروط برآنکه سایر سلاطین اروپا نیز منظور آنان را تأیید وقوای خود را باآنها همراه سازند. » این شرط اخیر درواقع تصمیم دو پادشاه را باطل ولغو میساخت لکن مهاجرین وطرفداران آنها که درپاریس بودند نسخه‌ای ازآن اعلامیّه را منتشر ساخته وچنین وا نمود کردند که عنقریب سلاطین اروپا قشون بخاك فرانسه خواهند کشید. مقصودشان از این هیاهو آن بود که انقلابیّون را ترسانده از کار باز بدارند امّا نتیجهٔ معکوس گرفتند، مردم کینهٔ آنها را بیشتر در دل گرفته و شاه را بیشتر مورد سوء ظن قرار دادند.

احکام

وقایعی که بطور خلاصه ذکر شد ملخّص تمام تاریخ مجلس مقنّن است. مجلس برای مقابله باتهدیدات مهاجرین وبرای اطفای انقلاب ولایات غربی سه حکم صادر کرد راجع به کنت دوپروانس و مهاجرین وروحانیّون مخالف مشروطه. امّا حکم راجع به کنت دوپروانس این بود که اگر تا دو ماه

(۱) – Kaunitz

از آن تاریخ بفرانسه مراجعت نکنند از حقوقی که بوراثت تاج و تخت دارد محروم خواهد بودو راجع بمهاجرین اخطار شد که اگر تا اول ژانویه ۱۷۹۲ اجتماعات خود را بهم نزنند مخالف و دشمن ملت شمرده شده اموال آنها توقیف خواهد گشت و روحانیون هم تا هشت روز باید سوگند متابعت قانون یاد کنند و الا حقوق و مستمری آنها بکلی قطع خواهد گشت .

شاه مطابق قانون نسبت باین سه حکم اعتراض کرد لکن ببرادران خود حکم فرستاد که بفرانسه مراجعت کنند و خطراتی را که از عدم اطاعت متوجه آنها میشد خاطر نشان کرد ، معذلك برادران شاه گوش ندادند . لوی شانزدهم بمجلس آمد و گفت اگرچه من بر حکمهای مجلس اعتراض کرده و از امضاء خودداری نموده ام لکن حاضرم که اگر پادشاهان اجنبی با مهاجرین مساعدتی نکنند اعلان جنك بدهم ، مردم ملتفت شدند که شاه میخواهد بااین سخنان حکم مجلس راملغی و معطل ساخته ودر واقع با دشمنان مملکت مساعدت کند .

جنگ

روابط فرانسه بادولت اطریش چنان تیره شد که جنك حتمی الوقوع گردید ، این جنك که علل آنرا بعدها بتفصیل خواهیم نگاشت موافق تقاضای تمام احزاب و طبقات فرانسه بود ، فرقهٔ فویان گمان میکردند که اگر شاه دراین جنك بر دشمن غلبه کند مجدداً قبول عامه خواهدیافت ، حزب ژیروندن بعکس معتقد بود که بوسیلهٔ این جنگ کار انقلاب داخلی بدرجهٔ علیا خواهد رسید و بممالك مجاور نیز سیرات کرده در ملل همسایه هم فکر آزادی و مساوات نشر خواهد یافت .

خلاصه چون حزب ژیروندن وفرقه ژاکوبن دیدند که کار خیلی بتأنی پیش میرود شاه را مجبور بعزل وزرائی که از حزب فویان بودند و علاقه بصلح داشتند کرد (ماه مارس ۱۷۹۲) ووادار بتعیین وزرائی ازدوستان وهم‌مسلکان خودساختند . رولان وزیرداخله ، سروان وزیرجنگ ، کلاویر وزیر مالیه و ژنرال دوموریه(۱)

(۱) – Roland, Servan, Clavière et Dumouriez

که از دشمنان دولت اطریش بود وزیر امورخارجه شد . این هیئت وزراء که در تاریخ موسوم بوزراء ژیروندن است در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ بمجلس پیشنهاد نمود که اجازهٔ اعلان جنگ بپادشاه هنگری و بوهم را صادر کنند .

جنگ شروع شد واز همان اوایل کار آثار شکست فرانسویان پدیدار گردید ، درسرحدّات بلژیك فرانسویان گمان میکردند که پیشرفت کنند لکن مکرّر شکست یافتند خاصه درظاهر تورنه و کیورن[۱] (۲۸ آوریل ۱۷۹۲) . علل شکست یکی این بود که قشون بواسطه مهاجرت جمعی ازصاحب‌منصبان واختلافات سیاسی منقلب ومختل شده بود دیگر اینکه لوی شانزدهم و ماری آنتوانت خیانت کرده نقشهٔ جنگی هیئت وزراء را باطریشیها رسانده بودند . مقارن این احوال اغتشاش وجنگهای دینی درسمت جنوب رو بتزاید گذاشت ، مجلس خواست که با تصمیمات جدّی ازخطر داخلی وخارجی جلوگیری کنند ، پس برای بیچاره کردن شاه مجلس حکم داد که شش هزار نفر از قراولان خاصّه را مرخّص ومنحل سازند و قشون حاضر السّلاحی را که در پاریس بود فرمان حرکت بمیدان داد (۲۰ مه ۱۷۹۲) . سپس حکم داد که کشیشان معترض و مخالف مشروطه را بیکی از مستعمرات تبعید کنند و در شهر سواسون قشونی مرکّب ازداوطلبان ولایات وایالات بعدّهٔ بیست هزارنفر جمع نمود (۸ ژون) شاه ازامضای دوحکم اخیر خود داری کرد ودر ۱۲ ژون وزراء حزب ژیروندن را معزول ساخت .

بیستم ژون

پس ژاکوبن‌ها تصمیم گرفتند که شاه را ترسانده وادار بامضای احکام مجلس نموده از دسایس نهانی ممنوع کنند . یکی از جراید ژاکوبن موسوم به انقلاب پاریس نوشته است : « ملّت باسلاطین اجنبی فقط در جنگ نیست بلکه با لوی شانزدهم نیز مشغول نبرد است ، باید ابتداء لوی را مغلوب ساخت آنگاه بدفع سلاطین معاهد ودوست او پرداخت . »

ژاکوبن ها با تأییدات نهانی پتیون کلانتر شهر پاریس و رؤسای بلدیّه بعنوان

(۱) – Tournai et Quiévrain

جشن سالیانه سوگند ژودوپوم در روز ۲۰ ژون سکنهٔ بعض محلات پاریس را تحریك بدادن نمایش و تظاهرات مختلفه کردند. دو ستون جمعیت هر یك شامل چندین هزار مردان مسلّح بنیزه و غیره که کلاه سرخ بر سر نهاده بودند و زنان و کودکان که دسته‌های گل در دست داشتند وارد محوّطه مجلس شدند، این جماعت عریضه‌ای بمجلس دادند حاکی از اینکه ارادهٔ بیست و پنج میلیون جمعیت فرانسه را نباید مقهور ارادهٔ یکنفر کرد. «اگر ما شاه را رعایت کرده و درمقام خود باقی میگذاریم مشروط بر آن است که مطابق مقرّرات مشروطه وظیفهٔ خود را انجام دهد، اگر انحراف جوید درنظر ملّت فرانسه اعتبار واحترامی نخواهد داشت.» مردم از مجلس خارج شده قهراً وارد قصر شاهی گشتند و تا اطاق شاه رفته از مقابل او گذشتند و فریاد بر آوردند «پست باد مسیو وِتو[1]» وبازگشت وزرای وطنخواه را بمشاغل خود تقاضا کردند. یکی از رؤسای جماعت که قصّابی بود لوژاندر نام بلوی شانزدهم گفت «آقا شما خائن هستید، شما همیشه ما را فریب داده اید وباز فریب میدهید امّا ملتفت باشید پیمانه لب ریز شده است!»

نمایش ملّت تا شب طول کشید، درظرف سه‌ساعت که مردم درقصر شاهی بودند لوی‌شانزدهم مثل مجسّمه درپنجره ایستاده بود، اتّفاقاً برخلاف عادت این بار از تصمیم خود باز نگشت واعتراض خود را نگاهداشت.

وطن در خطر

نزدیك بود این اقدام فرقهٔ ژاکوبن بنفع لوی شانزدهم تمام شود. عدّهٔ کثیری از اهالی ولایات وایالات چون ازحوادث روز ۲۰ ژون واقف شدند بحمایت شاه بر خاسته اعتراض کردند. لافایت که رئیس یکی از لشکرهای سرحدّی بود شتابان بپاریس آمد و از شاه حمایت کرد وخواست بقوّهٔ گارد ملّی کلوب ژاکوبن ها را ببندد (۲۸ ژون) امّا باز هم ادبار و سیاست ناهنجار کار خود را کرد. ماری آنتوانت بشاه گفت: «مرگ بهتر از این است که لافایت و مشروطه طلبان از ما حمایت کنند و در

---

(۱) ـ مقصود از وِتو حق اعتراض شاه است بر قوانین مجلس

خلاصی ما بکوشند . » آنگاه درنهان پتیون ژاکوبن را ازخیالات لافایت مستحضر کردند ولافایت مجبور شد بدون نیل مقصود باز گردد .

دو واقعهٔ جدیده موجب شد که قلوب مردم ازشاه منزجر شده وبرای جنگ ودفاع آماده گردد . یکی ورود قشون پروس درصف دشمنان ودیگر انتشار اعلامیّهٔ دوك دوبرونسویك رئیس قوای پروس که مشتمل بر توهین و بی احترامی فرانسه و فرانسویان بود .

مجلس چون خبر یافت که عنقریب لشکر پروس بسرحدّ لورن خواهد رسید در یازدهم ژویه مخاطرهٔ وطن را اعلان کرد وامر بتجهیز قشون داوطلب و فراهم آوردن آلات جنگ و آماده شدن تمام قشون ملّی داد . این احکام که در سر تاسر فرانسه اجراء شد عموم دهقانان را که بی اطّلاع از اوضاع بودند ازبزرگی حادثهٔ مطّلع ساخت ، همه کس مستحضر شد که اقدامات فوق العاده باید کرد و مقاومت شاه در تصویب قوانین مجلس چه خطرهائی را متوجّه فرانسه میسازد .

اعلان برونسویك

در ۳ او اعلانی که دوك دوبرنسویك سردار کلّ قوای اطریش و پروس در سرحدّ نشر داده بود در پاریس منتشر شد ، مفاد این اعلان را ماری آنتوانت در نهان پیشنهاد کرده و یکی از مهاجرین موسوم به مارکی دولیمون متن آنرا برشتهٔ تحریر آورده بود از این قرار که هر یك از افراد لشکر که اسلحه بردارد و هر یك از آحاد ملّت که بدفاع بپردازد وبامهاجرین مقاومت ورزد بعنوان خائن بشاه موردسیاست خواهند شد ، اگر بار دیگر نسبت بشاه بی احترامی بشود شهر پاریس معرض قتل عام نظامی و ابنیهٔ آن مورد انهدام خواهد شد ، یکی از جراید شاه پرست بمحض وصول این اعلامیّه تفسیر ذیل را برآن افزوده منتشر ساخت « عاقبت این اعلامیه که ما از دیرزمانی بیصبرانه انتظار نشر آنرا داشتیم رسید ، این بمنزلهٔ برقی است که مقدّمهٔ صاعقه است . »

امّا این تهدیدات اثری جز تهییج اهل پاریس وملّت فرانسه نداشت ، تمام مردم

بیك حرکت وطن پرستانه برضدّ بیگانگان وشاه که همدست دشمنان بود قیام کردند وبرای تضمین آینده و پیش گیری از خطر شکست ملّت مصمّم شد که خانوادهٔ شاهی را تحت نظر قرار داده و بعنوان گروی نگاهدارد.

مقدّمهٔ شورش از تاریخ ۲۰ ژون کمیتهٔ سرّی انقلابی بعضویّت رؤساء بلدی و پتیون کلانترشهر پاریس ودانتون وغیره مشغول طرح ریزی تخریب اساس سلطنت شد و دو حادثه بکمك آنها واقع گردید: جشن سالیانهٔ اتّحاد کلّ فرانسویان وحکم مجلس راجع بتشکیل اردو در سواسون.

این دوواقعه موجب تأیید خیالات انقلابیّون شد، اهالی ولایات حکم مجلس را با اینکه بامضای شاه نرسیده بود اطاعت کرده و رو بپاریس نهادند، کمیتهٔ انقلابی این مجاهدین ولایات را در پاریس نگاهداشته و از رفتن باردوی سواسون مانع شدند، باین ترتیب مساعدین ویاران مسلّح برای انقلابیّون پاریس آماده شد وانقلاب صورت عمومی وملّی گرفت، ازاین مجاهدین ولایات پانصد نفراهل مارسی بودند، این عدّه درموقع ورود بپایتخت سرودجنگی را که ازآثار طبع یکی ازصاحبمنصبان قشون موسوم به روژه دولیل بود و در شهر استراسبورگ ساخته بود میخواندند، این سرود عمومیّت یافت ودرفتوحات قشون فرانسه مؤثر واقع شد وآن را سرود ملّی یا مارسیّز(۱) نام نهادند.

بعد از ۱٤ ژویه جمهوری طلبان مرام خود را آشکار ساخته و عزل شاه را خواستار شدند و تا ۲۵ ژویه سه پیشنهاد عمومی تقدیم مجلس کردند. روزی که اعلان برونسویك درپاریس منتشر شد چهل و هفت حوزه از چهل و هشت حوزه انقلابی پیشنهادی که پیشنهاد چهارم نامیده میشود تهیّه کرده بوسیلهٔ شخص پتیون رئیس شهر پاریس بمجلس تقدیم داشته و تقاضای خلع لوی شانزدهم را کردند، مجلس جوابی مبتنی براستمهال وتأخیر دادزیرا که اکثراعضاء آن سلطنت خواه بودند.

دهم او پس جمهوری طلبان مجبور باعمال قوّه شدند، درشب پنجشنبهٔ نهم تا جمعهٔ دهم او دربار قصر تویلری را سنگر بندی کردچه

---

(۱) ـ Marseillaise

میدانست که عنقریب حادثهٔ عظیمی رخ خواهد داد ، ریاست قشون مستحفظ عمارت شاهی با ماندا و رودِ رر(۱) بود که ازفدائیان پادشاه محسوب میشدند ، تمام شعب انقلابی دراین اوقات مشغول انتخاب نمایندگانی شدند که درساعت پنج وارد ادارهٔ بلدی شده و ادارهٔ سابق را منحل ساخته بلدیّهٔ انقلابی از اعضاء جدید تأسیس کردند ، بلدیّهٔ انقلابی در واقع دولتی موقّتی محسوب میشد که عامل مؤثر آن دانتون بود . بامر این هیئت ناقوس ها را در کلیسا های مرکز پاریس از نصف شب ببعد بصدا در آوردند ، دانتون ماندا را که رئیس مستحفظین عمارت سلطنتی بود ببلدیّه دعوت کرد و او نیز با کمال بی احتیاطی بوعده گاه آمد و گرفتار و در ساعت ده تیرباران شد . بجای او سانتر نام آب جو فروش را ریاست دادند ، قشون انقلابی مرکّب ازمجاهدین مارسی داوطلبان ایالات وعملههای بعض محلّات پاریس تشکیل یافت ، این جماعت تدریجاً از طرق مختلفه قصر تویلری را احاطه و اشغال کردند و اهالی محلّات شرقی پاریس هم رفته رفته بآنان ملحق شدند .

مستحفظین پادشاه ۲،۵۰۰ نفر مرکّب ازگارد ملّی وگارد سویس بودند ، امّا گارد ملّی آمادهٔ جنگ نبود و بعد از آنکه ماندا از ریاست آنها افتاد یعنی بقتل رسید و کسی نماند که آنها را نگاهدارد جمعی کثیر حاضر فرار بودند ، فقط امید درباریان به ۹۰۰ نفر قشون سویس بود . رودِ رر بزحمت زیاد شاه را متقاعد ساخت که محض حفظ مراتب احتیاط لازم است بمجلس پناهنده شوند پس درحوالی ساعت ده شاه و خانوادهٔ سلطنتی با عدّهای از قراولان سویسی بمجلس وارد شدند .

درقصر تویلری جنگ شروع شد ، مجاهدین مارسی بدهلیز قصر رسیدند ، در ابتداء گمان میرفت که قراولان سویسی جنگ نخواهند کرد لکن برحسب فرمان صاحبمنصب خود دست برآورده و بجمعیّت شلیک کردند ، دراینوقت اهالی مارسی فرار کردند لکن بزودی بازگشته وبکمك مهاجمین محلّهٔ سنت آنتوان توپهارا استوار کردند ، جنگ دو ساعت دوام یافت ، در وقتیکه تسخیر قصر شاهی نزدیك بود و

(۱) — Mandat et Rœderer

سویسی ها آذوقهٔ جنگی را تمام کرده بودند فرمانی از لوی شانزدهم رسید که دست نگاهدارند ، انقلابیّون درآنها ریخته واز ۹۰۰ نفرششصد تن را بخاك هلاك افکندند ، درآنوقت مهاجمین شهرت دادند که چهار هزارنفر ازآنها کشته ومجروح شده اند لکن بنا بر تحقیقات اخیره بیش از ۳۷٦ نفر تلفات نداشته اند و اکثر آنها از مجاهدین مارسی یا از اهالی برتانی بودند ، قصر شاهی غارت شد لکن هر کس چیزی میدزدید ودستگیر میشد فوراً او را اعدام میکردند .

تعلیق شاه

چون مجلس از غلبهٔ شورشیان استحضار یافت اعلان کرد که دوره تصدّی او ختم شده است زیرا که مطابق قانون اساسی حکومت مشروطه قائم بقوّه مقنّنه و قضائیّه ومجریه است و حال که قوّه مجریه را ملّت واژگون ساخته انحلال جزء موجب انحلال کل است . دراین جلسه از ٦۳۰ نفر نمایندگان فقط ۲۸٤ نفر حاضر بودند ، پس مجلس مقرّر داشت که حکومت با ملّت است و عموم اهالی فرانسه بدون امتیاز طبقات فعّاله و غیر فعّاله موظّفند که از میان خود مجلسی بنام کنوانسیون(۱) تأسیس کنند . سپس مجلس خلع پادشاه را اعلان کرد و اتّخاذ وسایل و وضع مقرّراتی را که برای تثبیت حاکمیّت ملّی و نشر آزادی و مساوات لازم است بعهدهٔ مجلس آینده واگذاشت و مقرّر داشت که تا تعیین تکلیف قطعی خانوادهٔ سلطنتی باید درقصر لوکزامبورك تحت نظر باشند . دراینموقع مجلس یك هیئت اجرائیّه موقتی تشکیل داد مرکّب ازشش وزیر که باموور جاریه رسیدگی کنند ، شخص مبرّز این هیئت دانتون بود که مقام وزارت عدلیّه داشت .

حکومت بلدی

از تاریخ دهم او تاموقع انعقادمجلس کنوانسیون که یکماه ونیم طول کشید در فرانسه حکومتی جز حکومت بلدیّه انقلابی و حزب ژاکوبن وجود نداشت . ژاکوبنها بتوسّط حوزه‌های خود ولایات را اداره کردند ، بلدیّه انقلابی درشهر پاریس حکمرانی نمود وبرمجلس تفوّق حاصل کرد . مثلاً با اینکه مجلس دایر بود برخلاف حکم صریح مجلس لوی شانزدهم‌را درقصر

---

۱) ـ مقصود از کنوانسیون در اصطلاح آن زمان مجلس موسّسان است

لوکزامبورك توقیف نکرد بلکه در برج قدیم تامپل (معبد) موقوف گردانید . از دهم او ببعد مردم پاریس بار دیگر قائد انقلاب شدند وحتّی درزمان انعقاد مجلس کنوانسیون هم این قیادت را دارا بودند و تا ۲۷ ژویه ۱۷۹٤ (۹ماه ترمیدور) بلدیّهٔ پاریس یکی از قوای اصلیّهٔ مملکت بشمار میآمد .

توقیف مظنونین

درهمین ایّام سلطهٔ بلدیّهٔ پاریس قتل عام سپتامبر اتفاق افتاد ، در وقت غارت اثاث البیت قصر تویلری مکشوف شد که شاه مستمرّی و مقرّری بسیار برای رؤساء مهاجرین ولشکر آنها برقرار داشته است . چون مهاجمین عمارت سلطنتی ازشلّیك قراولان سویسی خشمگین شده بودند پس از کشف این اسناد بطوری بدگمان گشتند که تمام اتباع وخدم وحشم لوی‌شانزدهم را همدست و شریك برونسویك محسوب داشته و سیاست آنها را خواستار گشتند . بلدّیه که دراین وقت قوّه قضائی‌را هم دردست داشت امر بتفتیش منازل واستنطاق و حبس مظنونین کرد وزندانها را از مردم متّهم پرساخت ، مجلس هم که در این وقت تحت نفوذ بلدّیه بود مقرّر داشت که محکمهٔ جنائی تشکیل یافته واین متّهمین را محاکمه کنند (۱۷ او) این محکمه درظرف هشت‌ساعت سه‌حکم محکومیّت‌وچندین حکم تبرئه صادر کرد ، مردم از این حکم تبرئه غوغائی راه انداخته و محکمه‌را مورد سخریّه قرار دادند و بتأنی و تأخیر متّهم ساختند .

ازطرف دیگرخبر های‌موحش ازسرحدّ ومیدان جنگ میرسید مثلاً مشهورشد که‌لافایت فرمانده قوای سدان میخواهد لشکرخودرا بجانب پاریس بکشد (۱٤ـ او) ، گاهی میگفتند لافایت شکست خورده است (۱۹ او) ، زمانی معروف شد که قشون پروس ولایت لورن را اشغال کرد (۱۹ او) و قلعه لونکوی را بتصرّف درآورد و وردن‌را محاصره کرد ، این قلعهٔ اخیر آخرین سدّی بود برای جلوگیری قشون پروس وهمه میدانستند که دو روز بیش تاب مقاومت ندارد وبعد از آنکه وِرْدن‌فتح شد تا پاریس مانعی موجود نخواهد بود .

بمحض وصول خبر محاصرهٔ قلعه وردن در ۲ سپتامبر مردم پاریس بکلّی

خود را باختند، اقداماتی هم که حکومت شهر کرد بیشتر موجبات اضطراب و وحشت اهالی را فراهم آورد، بلدّیه امر داد ناقوسها را بصدا در آورند و توپ وحشت خالی کنند و کوس ودهل جنگی را بنوازند، همچنین بیرقی برفراز عمارت بلدّیه نصب کرد با این عبارت که وطن درخطر است وپاریسیها را دعوت میکرد که شصت هزار سرباز بدهند، ازدیدن این مناظر وحشت انگیز که نمونه ای از روز رستاخیز بود اختیار همه از دست رفت، عقلها گم وچشمها خیره ورأی‌ها مختل شد، در این هنگامه مارا « دوست ملت » و چند تن از رؤساء بلدّیه که عضو کمیته حفاظت بودند قدم بمیدان گذاشتند، این چند نفر مدّتی بود میخواستند فرصتی یافته محبوسین شاه پرست را بقتل رسانند، بامر مارا اوراقی منتشر وبدیوارها ملصق شد حاکی ازاینکه ملّت باید قبل از حرکت بجانب سر حد و مقابله با اعداءِ خارجی دشمنان داخلی را از میان برداشته وپشت سر را پاك کند یعنی محبوسین شاه پرست را بقتل رساند و الاّ زنان و اطفالی که در پاریس بجای خواهند ماند در معرض هلاك و دو چار کینه جوئی این خائنین دزد خواهند شد و بضرب خنجر آنها بخاك هلاك خواهند افتاد.

قتل عام سپتامبر

این اقوال بی‌اساس که بافسانه بیشتر شباهت داشت مورد توّجه و اعتبار عاّمه واقع شد و یکی از مجالس پاریس حکم داد که « باید فوراً بدکاران و همدستان اجنبی را محاکمه سریعه نموده پاداش داد » خلاصه در مدّت چهار روز بنا بر دستور مارا و کمیتهٔ حفاظت بلدی یکدسته جلاّد مرکّب از دویست سیصد نفر بزندانها رفته وکار دهشتناك خود را ادامه دادند. ابتداء بلدیه هم از این عمل شرم داشت و در صدد جلوگیری برآمد لکن بعدها چنان مجبور شد که حقّ الزحمهٔ جلاّدان را هم بعهده گرفت، مجلس درروز سوّم بهیجان آمد واعتراض کرد لکن قوّهٔ جلوگیری مادّی ومعنوی نداشت ونتوانست از ادامهٔ قتل عام ممانعت کند، این عمل شنیع بقدری طول کشید که محبس‌ها بکلّی خالی شد، قریب ۱۲۰۰ نفر پیر مرد وزن وطفل وروحانی وغیر روحانی بقتل رسیدند و یکی از دوستان ملکه موسوم به پرنس لامبال هم کشته شد، همین کار

ناهنجار بامر کمیتهٔ مرکزی در بعض ولایات هم شروع شد و جمعاً بیش از ۱٬۳۰۰ نفر بهلاکت رسید.

خونریزی ماه سپتامبر نتیجهٔ سیاسی مهمّی داد وآن انقطاع وانفکاك قطعی دو حزب ژیروندن و ژاکوبن از یکدیگر بود. ژیروندن ها برضدّ این کشتار وقصّابی قیام کردند مخصوصاً بعد از آنکه روبس پیر چند تن از آن حزب را هم در پیشگاه ادارهٔ بلدی متّهم به همدستی با برونسویك و دعوت او بپادشاهی فرانسه کرده بود ازجمله متّهمین بریسو و رولاند و غیره بودند. بنابراین ژیروندن‌ها تنبیه ومجازات اصل شرارت و خمیر مایهٔ فساد یعنی مارا را تقاضا کردند.

پانزده روزبعد ازاین وقایع مجلس مقنّن منحل‌شد وکار را بمجلس کنوانسیون واگذارکرد، مقارن این اوقات لشکر دوموریه و کلرمان قشون پروس را در محلّ والمی جلوگیری نموده و فرانسه را نجات داد.



فصل چهاردهم

جمهوری

I

مجلس کنوانسیون ـ احزاب ـ شورشها ـ حکومت انقلابی ـ ارتجاع بعد از ماه ترمیدور ـ قانون اساسی سال سوم ـ کارهای کنوانسیون

دورۀ مجلس ملّی موسوم به کنوانسیون سه‌سال بود از ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ الی ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ . غرض از تأسیس این مجلس وضع قانون‌اساسی جدیدی برای فرانسه بود ، بامر این مجلس سلطنت ملغی (۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲) وجمهوریّت برپا گردید و لوی شانزدهم محکوم بمرگ شد (ژانویه ۱۷۹۳) وقانون اساسی ۱۷۹۳ که موسوم بقانون سال اوّل است وضع گردید (ژون ۱۷۹۳) . ازتکالیف این مجلس مقابله ومقاتله مهاجمین خارجی وقشون تمام دول اروپا و دفاع دولت جمهوری در مقابل شورشهای داخلی بود و حکومتی انقلابی ایجاد نمود که اُسّ اساس آن کمیتۀ نجات عمومی بود . برای قلع مادۀ فساد داخلی و حصر توّجه کلّ قوای مملکت بدفع دشمنان خارجی کنوانسیون بخونریزی و ترور متوسل گردید (سپتامبر ۱۷۹۳) . این وضع خونریزی تا ده ماه دوام یافت واگرچه در داخل وخارج نگرانی باقی نماند باز کینه‌جوئی وغرض‌رانی روبس‌پیر موجب ادامۀ آن‌شد .

بعد ازسقوط روبس‌پیر در (۲۷ ژویه ـ ۹ ترمیدور ۱۷۹٤) مجلس رفته رفته آتش خونریزی را خاموش کرد و قانون اساسی دیگر موسوم بقانون سال سوّم وضع نمود (۱۷ او ۱۷۹۵) و خود منحل شده جای خویش را بحکومت دیگر موسوم به دیرکتوار یا هیئت مدیره واگذار کرد .

در عهد مجلس کنوانسیون در نتیجهٔ اختلاف احزاب سیاسی فجایع و وقایع دلخراشی رخ داد ، از آن قبیل است جنگ مونتانیار ها و ژیروندن ها که منجر بشکست ژیروندن ها شد (۲ ژون ۱۷۹۳) . لکن در خود فرقهٔ مونتانیار هم تشتّت افتاد و بدودسته منقسم‌شدند ، دستهٔ هبرت ودستهٔ دانتون . روبس‌پیر این دو دسته را یکی پس از دیگری مغلوب ساخت و خود روبس پیر هم که مدّتی حاکم مطلق و فعّال مایشاء محسوب میشد در ۲۷ ژوییه ساقط گردید .

دراواخر دورهٔ مجلس کنوانسیون چندین حادثه ومهاجمه اتّفاق افتاد ، دو مرتبه ملّت طغیان کرد و یکمرتبه شاه پرستان شورش نمودند ، طغیان ملّت بسبب قحط و غلاء و شورش شاه پرستان بواسطهٔ وضع قانون اساسی سال سوّم بود .

کُنْوانْسیون

مجلس کنوانسیون که بموجب حکم مجلس مقنّن دردهم او رسمیّت یافت مرکّب از ۷٤۹ عضو بود ، انتخاب نمایندگان این مجلس دودرجه شد لکن بواسطهٔ حذف امتیازفعّال ومنفعل درطبقات ملّت و بعلّت تقلیل سن انتخاب کنندگان به ۲۱ سال و بسبب الغای سایر شرایط سخت‌سابق این انتخاب را میتوان مستقیم ویکدرجه دانست . معذلك عدّهٔ انتخاب کنندگان بسیارقلیل بود ، فرقهٔ ژاکوبن که فقط دارای تشکیلات منظّمه بود همه جا اکثریّت رابرد ، گاهی بزور وتهدید هم متشبّث میشدند . بنابرحسابی که کرده‌اند از ۷۰ هزار نفر انتخاب کنندگان درجهٔ اوّل قریب ۶۳ هزار نفر از شرکت در انتخاب خودداری کردند و درواقع مجلس کنوانسیون نمایندهٔ یك عشر انتخاب کنندگان بود . آنچه محقّق است این است که طبقهٔ فعّاله سابق که منحصراً حقّ رأی داشتند از شرکت خود داری کردند و بعکس طبقه منفعلّه محروم از انتخابات رأی دادند و انتخاب بیشتر صورت ملّی و دموکراسی گرفت .

احزاب

بنا براین مقدّمات اگرچه بعض ازاعضاء کنوانسیون ازجملهٔ نمایندگان مجلس مؤسسان بودند لکن اکثریت باطرفداران دموکراسی بود ، دراین مجلس طرفدار سلطنت مشروطه یا متمایل بحزب فویان

وجود نداشت . فرقه ژیروندن که ۱۶۰ وکیل داشت و کاملاً از حزب ژاکوبن جدا شده بود سمت راست مجلس را محلّ خود قرار داد ، در سمت چپ ژاکوبن ها و کوردِلیه ها که ۲۰۰ وکیل داشتند جای گزین شدند ، مجموع این دو فرقه را مونتانیار میگویند ، وجه تسمیه آنها بمونتانیار یا کوهستانی آنست که اکثر افراد آنها در صندلیهای بلند ومکانهای مرتفع مجلس جای داشتند . درمیان حزب دست چپ وحزب دست راست چهارصدوکیل بودند که دارای عقیدهٔ ثابتی محسوب نمیگشتند وتحت نفوذ این وآن قرار میگرفتند ، اهل زمان آنهارا حزب باتلاق میگفتند اشاره بسکون ورکود آنها .

رؤسای حزب ژیروند

از میان رؤساء و قائدین حزب ژیروند دو نفر مقامی خاص داشتند یکی ورنیو که از ادباء شیرین سخن بود و میخواست درمملکت دولت جمهوری بطرز افلاطون دایر گردد یعنی حکومت با فلاسفه باشد وملّت جاهل تابع حکماء قوم بشود ، زبانی فصیح وگویا داشت ولی مرد عمل نبود ، درآن زمان که بقای احزاب بلکه بقای مملکت فرانسه منوط بحمله بود و اگر بحمله نمیپرداختند دفاع مملکت میسّر نمیشد در چنین وقتی ورنیو طرفدار مدافعه بود . دوّم بریسو که در حزب بازی اطّلاع کامل داشت ، در بلاد اروپا سیاحت کرده و اسرار سیاسی آن ممالك را تا درجه ای میدانست ، جریدهٔ موسوم به پاتریوت فرانسه را ایجاد نموده ارکان حزب ژیروند قرار داد .

رؤسای فرقهٔ مونتانی

قائدین حزب مونتانیار عبارت بودند ازروبس پیر ، دانتون ، مارا ، کامیل دِمولن و بارِرْ . این شخص مردی ابن الوقت بود و همواره طرف اقویا وغالبین را میگرفت غیر از اینها اشخاص مبرّز دیگر هم درحزب بودند .

اختلاف فرقهٔ ژیروندن با حزب مونتانیار

موارد اختلاف میان حزب ژیروندن و فرقه مونتانیار چندان روشن وواضح نیست ، مردمان ظاهربین بزودی حکم بر تباین نظر این دو فرقه میکنند لکن پس از تحقیق معلوم میشود در مسائل بسیار توافق مرام داشته‌اند ، ژیروندن ها هم در

اصول دموکراسی باندازهٔ حزب مونتانیار راسخ قدم بودند ومثل خصم خود اعتقاد داشتند که سرنوشت «ملّت بزرگی مثل فرانسه وسعادت وشقاوت عالم بلکه نسلهای آینده در دست آنهاست » و اینکه ژیروندن ها را طرفدار تجزیه مملکت فرانسه و ایجاد چندین جمهوری مستقل و متّحد نظیر ممالك امریکادانسته اند خلاف حقیقت است و سندی برای اثبات آن در دست نیست .

تنها مورد اختلافی که این دوفرقه داشتند راجع بوظیفهٔ احزاب در مملکت بود ، وکلای ژیروندن که غالباً نمایندهٔ ایالات و ولایات بودند نمیخواستند اختیارات را در دست وکلای پاریس و اهالی پایتخت بگذارند و مردم پاریس را بر مجلس مسلّط ببینند ، مخصوصاً پس از خونریزیهای سپتامبر مخالف استبداد مطلق بلدیّهٔ پاریس بودند وبنا برقول یکی ازوکلای ژیروندن حزب مزبور میخواست «پاریس دارای یك هشتاد و سوّم قدرت کلّ مملکت باشد » بعبارة اخری همانطور که ایالات فرانسه هریك سهمی ازقوّهٔ کلّ مملکتی میبرند پاریس هم نسبت بسهم خود دارای قدرت باشد نه بیشتر و نه کمتر .

امّا حزب مونتانیار بالعکس میخواست بقوّهٔ بلدیّه وکلوبها وحوزه های شهر تمام قوای مملکت را در پاریس جمع کند و آن شهر را بمنزلهٔ قلب و مغز مملکت محسوب داشته معتقد بودند همانطور که قلب رئیس اعضاء است پایتخت هم باید مدیر ولایات مملکت باشد .

بعلاوه رؤسای این دو حزب با هم اختلاف اخلاقی بسیار داشتند مثلاً ورنیو ازقائدین حزب ژیروندن میگفت : «مرك درنظرما اولی‌تر است ازارتکاب جنایت» امّا دانتون از رؤسای حزب مونتانیار میگفت : « باید آزادی را منتشر و ثابت کرد اگرچه نام نیك ما از بین برود و لکّه دار شود ، ازطبیعت سرمشق بگیرید که فقط نظر بحفظ و بقای نوع دارد اعتنائی بافراد مکنید . » ژیروندن ها همواره طالب اجرای عدالت ونصفت بودند امّا مونتانیار ها سعادت عمومی‌را مقدّم میدانستند ، مقصودشان از سعادت عمومی عبارتی بود که امروز بمقتضیات مملکت و مصالح کشور

تعبیر میکنند، میگفتند درمقابل مصالح عمومی هرچیز را میتوان زیر پا گذاشت و برای نجات جمهوری فرانسه ازهیچ عمل سختی روی‌گردان نبودند.

این اختلافات موجب کینهٔ فوق العاده شد، ژیروندن‌ها سه نفر ازرؤساء فرقه مخالف را که روبس پیر و دانتون و مارا باشند متّهم میساختند که طالب استبداد وحکمرانی مطلق هستند، همچنین روبس‌پیر و مارا نسبت باعضاءفرقه ژیروندن کینهٔ فوق‌العاده داشتند که هیچوقت خاموش نمیشد لکن دانتون معتقد بود که اختلافات مسلکی‌را عجالةً باید کنار گذاشته متّحداً بدفع دشمن‌خارجی پرداخت. فرقه‌ژیروندن باین صلح جوئی دانتون اعتنائي نکرده تقاضا های اورا ردّ میکردند وتا آخر کار بهمین حال باقی ماندند.

جمهوری

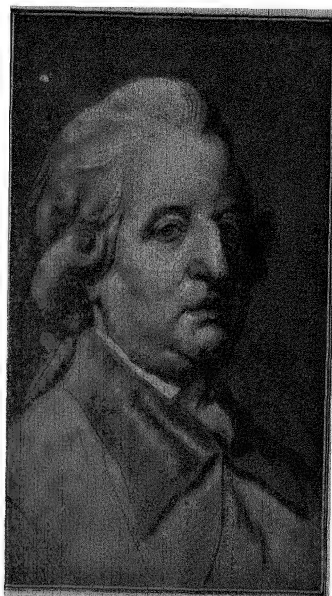
مجلس کنوانسیون بمحض تشکیل در ۲۱ سپتامبر سلطنت را ملغی‌ساخت. از ۷۴۹ نفر نمایندگان فقط ۳۷۱ نفر حاضر بودند و با تّفاق آراءِ الغاء پادشاهی‌را تصویب کردند. شب پاریس راچراغان نمودند وملّت فریاد پاینده‌باد جمهوری برداشت، مجلس این واقعه را مبداءِ تاریخ قرارداد و این سال را سال اوّل جمهوری خواند و در ۲۵ سپتامبر بموجب قانون جدیدی وحدت و عدم تجزیه وانفکاك جمهوری فرانسه را اعلام داشت.

محاکمه و قتل شاه

پس از الغاء سلطنت‌بایستی تکلیف شاه‌را هم معلوم نمایند، ازاوایل ماه اکتبر پیشنهاد هائی ازولایات‌میرسید که محاکمه‌واعدام لوی شانزدهم را بجرم خیانت تقاضا داشتند، جمعی اظهار مخالفت کردند که بحکم‌قانون اساسی ۱۷۹۱ شاه غیرمسئول ومحترم‌است، طرفداران‌محاکمه میگفتند این مسائل را نباید از روی‌قانون سنجید، مثلاً روبس‌پیراظهار میداشت: « سخن از محاکمه نیست، لوی متّهم نیست و شما هم قاضی نیستید، شما مردان‌سیاسی و نمایندگان ملّت هستید، حکمی که میدهید راجع بمرگ وحیات یك شخص نیست بلکه مربوط بصلاح ونجات جامعه وراجع بسعادت ملّت است. »

آهنگر و قفل سازی بود که در زمان سابق قفسهٔ آهنینی بدستور لوی شانزدهم

ِ سرّ آن قفسه‌را بروز داد و گشوده شد و اسنادی
ابو و اوراقی مربوط بمکاتبات شاه بامهاجرین
ی و لازم شد .



لوی شانزدهم
(۱۸ ژانویهٔ ۱۷۹۳)
سه‌روز قبل از سیاست در سنّ ۳۹ سالگی

محاکمه روز ۱۱ دسامبر شروع و بیستم ختم گردید، شاه با کمال وقار در محکمه حضور یافت، سه‌نفر وکیل مدافع داشت، یکی مالزرب که سابقاً وزیر بود و دوّم ترونشه، سوّم سز (۱) که وکیل دعاوی بودند . بااینکه سِزْ دفاعی فصیح و بلیغ کرد مؤثّر نیفتاد، مجلس کنوانسیون امر داد که « لوی کاپه » بجرم مخالفت با آزادی و همدستی با دشمنان حرّیت ملّی و قصد سلب آسایش عمومی محکوم باعدام است، در اینخصوص پیشنهاد های مختلف شد از قبیل استمهال یا تجدید نظر ملّی یا تأخیر مجازات تا خاتمه جنگ لکن هیچیك مورد قبول نیافت، ساعت سه صبح بموافقت ۳۸۰ رأی و مخالفت ۳۱۰ رأی مجلس مقرّر داشت که در ظرف ۲٤ ساعت باید حکم بموقع اجراء آید .

روز یکشنبه ۲۱ ژانویه در میدان لوی پانزدهم که آنوقت میدان انقلاب نام داشت و امروز بمیدان کنکرد معروف است در میان فوجی از لشکریان و گارد ملّی گیوتین را رو بطرف قصر تویلری برپای داشتند، شاه را از محبس (تامپل)

(۱) — Sèze

درکالسکه نشانده وباتّفاق یکنفر کشیش ودوژاندارم بسیاستگاه آوردند، لوی شانزدهم در ساعت ده بکشتنگاه بالا رفت، سعی کرد با مردم که در پشت سرنظامیان ازدحام داشتند سخنی بگوید، صدای طبل بانگ اورا مضمحل ساخت وکلامش شنیده نشد وبا طمأنینه وامیدواری کاملی که ازخواص مسیحیان است جهان را بدرود گفت.

نتایج سیاست شاه

نمایندگان کنوانسیون میخواستندبا کشتن لوی شانزدهم بازگشت بسلطنت را بکلّی ممنوع و غیر ممکن ساخته و پادشاهان اروپا را بترسانند یعنی سر پادشاهی را بپای آن سلاطین افکنده درس عبرتی بآنها بدهند. امّا نتایج قریبهٔ این اقدام آن شد که خطرات فرانسه مضاعف و شدید شد، در ظرف چند هفته جمیع دول معظمهٔ اروپا مثل اطریش و پروس و روسیه و انگلستان واسپانیا وهلاند وایطالیا متّحد شدند، درولایت وانده صدهزار دهقان قیام کردند، دوموریه که ازسرداران قشون بود برخلاف مجلس کنوانسیون برخاست و عازم تسخیر پاریس شد لکن افراد قشون ابراز وطن پرستی کرده از اطاعت او خوشبختانه سرپیچیدند (۲۵ مارس ـ اوّل آوریل).

برای جلوگیری از این اشکالات مجلس کنوانسیون اوامر ذیل را صادر کرد: تشکیل سیصد هزار قشون، انعقاد کمیتهٔ امنیّت عمومی که کارشان دستگیری مظنونین بود، تأسیس محکمه انقلابی برای محاکمهٔ متّهمین (۱۰ مارس ۱۷۹۳)، تشکیل کمیتهٔ نجات ملّی که برای دفع دشمنان داخلی و خارجی احکام استبدادی و قطعی صادرمیکرد. رئیس حقیقی این کمیته دانتون بود، علاوه بر این احکام مجلس کنوانسیون حکم قتل مهاجرین و روحانیّون ضدّ مشروطه را صادر نمود.

منازعهٔ فرقه های سیاسی

این احکام را مجلس پس از مناقشات ومنازعات بسیارشدید میان فرقهٔ ژیروندن وموننانیار وضع وصادر نمود، ژیروندنها برای اینکه مارا را بپای محاکمه بکشند مرتکب خطائی عظیم شدند و آن الغاء اصل احترام نمایندگان مجلس بود.

پس مارا را متّهم به افروختن آتش جنگ داخلی کردند وبمحکمه انقلابی کشیدند ، لکن مارا تبرئه شد و با افتخار و احترام تمام او را بمجلس وارد کردند . ازاین تاریخ مارا و روبس‌پیر با اعضاء بلدیهٔ پاریس بقطع رشتهٔ حیات فرقه ژیروندن کمر بستند وبر هیچ چیز آنها ابقاء نکردند ، حزب ژیروندن کمیته ای مرکّب ازدوازده نفر انتخاب کرد که اعمال بلدیه را تفتیش نموده و احکام خلاف قانون صادره ازآن مؤسّسه را مورد تحقیق قرار دهند ، بحکم این کمیته یکی از اعضاء مهمّ بلدی را که هبرت نام داشت و مدیر جریدهٔ مهمّی بود توقیف کردند ، در ۲۵ مه جمعی بتحریك هیئت بلدیه به تقاضای رهائی هبرت آمدند و تهدید کردند و یکی از نمایندگان ژیروندن که ریاست مجلس کنوانسیون داشت موسوم به ایسنار (۱) با لحنی تهدیدآمیز استدعای آنهارا رد نمود وگفت : «اگر بوسیلهٔ این شورشهائی که هرروز تجدید میشود لطمه ای بنمایندگان ملّت وارد گردد من اینك بنام تمام‌فرانسه اخطار میکنم که اوضاع چنان خواهد شد که برای یافتن محلّ کنونی شهر پاریس بایستی مدّتی دراطراف رودسن تفحّص نمود» این تهدیدی بودنظیر تهدیدات برونسویك که ازدهان حزب ژیروندن خارج شد ، فرقهٔ مقابل همانقسم که جواب برونسویك را دادند جواب ژیروندنها را هم اظهار داشتند .

سقوط ژیروندن ها

روز دو شنبهٔ ۲۷ مه کارگران محلاّت بقصر تویلری روی نهاده ونمایندگان مجلس کنوانسیون را که پانزده روز بود در آن محل جای داشتند وادار بالغاء هیئت دوازده نفری کردند . فردای آنروز که فشار کارگران تخفیف یافت مجدّداً مجلس هیئت مزبوره را دایر کرد ، پس روزجمعهٔ ۳۱ مه فرقهٔ کمون اعلان شورش عام داد وبدون مجوّز قانونی مستقیماً فرمانده قوای پاریس را انتخاب و تعیین کرد ، این شخص هانریو (۲) نام داشت که سابقاً عضو مالیه و دارای سابقهٔ بد بود ، اخیراً بسلطانی گارد رسید و از دوستان و فدائیان روبس‌پیر محسوب میگشت ، سپس فرقهٔ کمون ژاندارم ها

---

(۱) – Isnard (۲) – Hanriot

را سوگند وفاداری داد و برای عمله ای که مسلحاً در مراکز شعب و حوزه ها بماند روزی ۴۰ شاهی مواجب مقرّر داشت ، باین ترتیب قشون شورشیان درهمان روز مجدّداً مجلس کنوانسیون را مورد هجوم قرار داد و الغاء هیئت ۱۲ نفری را بر مجلس تحمیل کرد .

معذلك تا زمانی که وکلای ژیروندن درمجلس باقی بودند بازممکن بود صاحب نفوذ و اقتدار از دست رفتهٔ خود بشوند و میتوانستند بایالات و ولایات مراجعه کرده و آنانرا بر خلاف فرقهٔ کمون پاریس که نسبت باحترام نمایندگی ملّت اهانت کرده بودند برانگیزند ، دو روز بعد کمون با هشتاد هزار نفر و شصت توپ اطراف قصر تویلری را گرفت و توقیف و تسلیم ۲۲ نفر از نمایندگان فرقهٔ ژیروندن را تقاضا کرد ، مجلس بنای مقاومت گذاشت ومقرّر داشت که نمایندگان مجتمعاً از مجلس خارج شوند لکن هانریو رئیس قوای پاریس آنها را مانع شد ، هرودوسشل(۱) رئیس مجلس پرسید : «مردم چه میخواهند ؟ آیا مجلس ملّی منظوری جز سعادت ملّت دارد ؟ » هانریو جواب داد : « مردم برای شنیدن الفاظ قیام نکرده اند ، ملّت میخواهد حاکمیّت خود را ثابت کند ، باید سی وچهار نفر از نمایندگان مقصّر را تسلیم کنید » چون نمایندگان اظهار مقاومت کردند هانریو رو بجانب رؤساء قشون خود کرد و گفت : « توپچیان پشت توپ خود حاضرشوید ! » مجلس تسلیم شد و ۲۹ نفر ازاعضاء خود را باختیار مردم پاریس گذاشت که در منازل خودشان تحت نظر نگاهدارند ، از این واقعه ببعد فرقهٔ مونتانیار بر مجلس تسلّط تام یافت .

قانون اساسی ۱۷۹۳

چون خبر استیلای مردم بر مجلس ملّی در ایالات و ولایات شایع شد در بعض نقاط که افکار مسالمت آمیز و ضدّ انقلاب تفوّق داشت مخالفت کامل نسبت برفتار کمون پاریس شروع گردید ، دراوایل ماه ژون ۱۷۹۳ عدّهٔ ایالاتی که برضدّ پاریس قیام مسلّح کردند با ولایات وانده که سابقاً نهضت نموده بودند به ۶۳ ایالت بالغ شد .

---

(۱) _ Hérault de Séchelle

فرقهٔ مونتانیار برای تخفیف سورت هیجان مردم وخلع سلاح ایالات درظرف ۱۳ روز قانون اساسی جدیدی که طرح آنرا ـهرودوسشل تهیّه دیده بود بتصویب مجلس رسانید.

این قانون که ازامتیازات مختصّهٔ آن تفویض حقّ انتخاب یك‌درجه و عمومی بود بیش ازپیش موجب عدم مرکزیّت شد، قوّهٔ مجریه را محونمود ومستلزم عدم اعتماد مردم‌نسبت باولیاء امورگردید وحقّ شورش را لازمترین ومقدّسترین حقوق ملّت شمرد، بعبارهٔ اخری بمردم درهرمورد حق دادکه اگر دولت حقوق ملّت را نقض نماید دست بانقلاب بزنند، باین ترتیب قوانین موضوعهٔ مجلس مقنّن را هم بتصویب عمومی ملّت موکول ساخت واین را رفراندوم میگویند.

چون قانون ۱۷۹۳ که بقانون سال اوّل موسوم است حقّ دخالت و اعمال نفوذ پاریس را از ایالات و ولایات سلب کرد مردم فرانسه آنرا بحسن قبول تلقّی کرده ازمجلس راضی شدند و تهییجات فرقهٔ ژیروندن بی اثرماند وخطرگذشت.

حکومت دیکتاتوری مجلس کنوانسیون

هنگامیکه قانون سابق الذّکر بتصویب میرسید اوضاع فرانسه درکمال اختلال بود. علاوه بر ۶۳ ایالت شوریده سرحدّات مملکت هم‌مضرب خیام دشمنان خارجی شده بود، اسپانیولیها ایالت پیرنه شرقی را تصرّف کردند، انگلیسها بندر تولون را در جنوب و بندر دون‌کرك را درشمال تسخیر نمودند، اطریشی‌ها والانسین وکنده را اشغال نمودند و لشکر پروس قوای فرانسه را بجانب آلزاس عقب نشاند، بارِرْ در اینوقت چنین گفته است: « جمهوری فرانسه مانند قلعه‌ای محصور است و باید مملکت را مثل سنگری مستحکم ساخت. »

اگر قانون سابق الذّکر در اینوقت بموقع اجراء میآمد فرانسه در خطر عظیم میافتاد، پس وکلای ژیروندن باستعانت روبس‌پیر مشغول جلوگیری از اجراء آن شدند و وقتیکه مبعوثان ولایات برای اظهار قبول قانون مزبور بپاریس آمدند آنها را متقاعد کردند که این قانون برخلاف مصالح عمومی است وآنها را واداشتند که

ازمجلس تعویق اجرای آنرا تقاضانمایند. پس در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳ نمایندگان مجلس کنوانسیون قانون ذیل را تصویب کردند که: « حکومت موقت فرانسه تا پایان جنگ انقلابی خواهد بود و مجلس کنوانسیون مرکز منحصر بفرد و منبع کل اجرائیات فرانسه محسوب میشود » باین ترتیب حکومتی درفرانسه قایم شد که از سلطنت سلاطین متمرکز استبدادی تر و مطلق العنان تر بشمار میآمد حتی از سلطنت لوی چهاردهم و صدارت ریشلیو هم مستبد تر بود.

حکومت انقلابی

مراکز این حکومت عبارت بودند ازکمیتهٔ نجات ملی وکمیتهٔ صیانت عمومی و محکمهٔ انقلابی و هیئت نمایندگان و کمیته انقلابی ودو هزار حوزهٔ فرقهٔ ژاکوبن که مهمترین یار و یاور حکومت محسوب میشدند.

کمیتهٔ نجات ملی

کمیتهٔ نجات ملی که درآوریل ۱۷۹۳ بریاست دانتون اداره میشد پس از سقوط حزب ژیروندن تحت قیادت روبس پیر درآمد و چون دانتون از نهضت روز ۲ ژون انتقاد وملامت کرده بود اورا ازکمیته خارج ساختند. درابتداء وظایف این کمیته دفاع مملکت و دفع اجنبی بود لکن چیزی نگذشت که کمیته صیانت عمومی را تحت اختیار و نفوذ خود درآورده وصاحب تمام قوای کشوری ولشکری مملکت شد، بی اجازه اوهیچ تصمیمی قابل اجراء نبود، هیئت نمایندگان برگزیدهٔ این کمیته ومسئول او محسوب میشدند وبایستی نتیجهٔ اعمال خود را باو اطلاع بدهند.

کمیتهٔ نجات ملی مرکب از دوازده عضو بود که برای یکماه انتخاب میشدند لکن مانعی برای تجدید انتخاب آنها نبود، پس چند نفر معین مکرر انتخاب شدند و تا آخرکار عضویت کمیته را داشتند، بعداز روبس پیر معروفترین افراد این هیئت کارنو و سن ژوست وکامبون و بارِرْ بودند که هر یك کاری مخصوص ازقبیل امور جنگی یاسیاست خارجی یا ارتباط بامجلس ملی را درعهده داشتند. یکی ازنمایندگان دولت پروس در ۱۸۱۱ مینویسد: « اعمال کمیتهٔ نجات ملی لایق تنفر وانزجار است.

لکن پشت‌کار وعزم واراده‌ای که اعضاء آن‌نسبت بحفظ مصالح وطنی وتوسعهٔ قوای ملّت خود ابراز داشته اند سزاوار تحسین و تقلید است »

در زیر دست کمیتهٔ نجات ملّی چندین هیئت فرعی وجود داشت که کار وزراء را میکردند، اگرچه اسماً همیشه وزرائی در مملکت بودند لکن رسماً کارشان بااین هیئتهای فرعی بود.

محکمهٔ انقلابی

کمیتهٔ صیانت عمومی درپاریس و محاکم انقلابی ولایات موّظف بکشف دسایس وتوقیف مظنونین بودند، محکمه انقلابی پاریس که درعمارت عدلیّه مقام داشت مظنونین ومتّهمین را محاکمه میکرد، این‌محکمه مرکّب بود از سه قاضی که یکی ریاست را درعهده داشت ویکنفر مدّعی العموم ودوازده عضو محکمه که بحکم قرعه از میان شصت نفر معیّن میشدند، این قضات و اعضاء محکمه را مجلس ملّی قبلاً انتخاب میکرد، این محکمه خادم و مجری ارادهٔ کمیته ها بشمار میآمد و رئیس ومدّعی‌العموم محکمه که از طرفداران روبس پیر بودند اوامر اورا کاملاً اجراء میکردند. احکام‌این‌محکمه بدون‌استیناف وسریع‌-الاجراء بود، درساعت ده روز ادّعانامه بمتّهم ابلاغ میشد و بایستی همانروز در ساعت یازده یا دوازده محاکمه صورت بگیرد وتا دو ساعت بعد از ظهر خاتمه یافته درساعت چهار بموقع‌اجراء بیاید. درمسائل مهمّه‌واتّهامات عظیمه مدّعی العموم که فوکیه نام داشت اعضاء محکمه را بمیل خود باسم و رسم انتخاب میکرد بطوریکه متّهم از چنگ آنها خلاصی نداشت و بدون آنکه بتواند دفاع خود را بسمع قضاة برساند محکوم میشد.

هیئت منتخبهٔ نمایندگان

ازمساعدان ویاران بسیار مفیدکمیتهٔ‌صیانت عمومی هیئتی بود از نمایندگان مجلس کنوانسیون که‌مخصوصاً برای مساعدت با کمیته معیّن میشدند و بسرحدّات و اردوگاه ها و ایالات وولایات‌بتفتیش‌میرفتند. کارنو[۱] ریاست‌پیاده‌نظام‌واتینی[۲] راداشت، مرلن‌دوتیون‌-ویل[۳] بمدافعهٔ‌شهرمایانس مشغول بود. سن‌ژوست ولوبا مواظب کارهای قشون

(۱) – Carnot (۲) – Wattignies (۳) – Merlin de Thionville



محکمه انقلابی

آلزاس بودند وافراد نظام را بسخت ترین مشق های جنگی وامیداشتند ، درشهر نانت کاریه ازکثرت قساوت قلب وخونریزی فرانسه و تاریخ را بدهشت انداخت .

مجامع عمومی حوزه‌های فرقه ژاکوبن که بنام مجامع عامه موسوم شده بودند باکمیته نجات ملّی مساعدت میکردند، افراد هیئت منتخبه نمایندگان از این مجامع دستور کار و اطّلاع کسب مینمودند ، این مجامع در محل مراقب سربازانی بودند که بمنازل خود مراجعت میکردند و احوال آنها را ببلدیّهٔ شهرها اطّلاع میدادند و از طرف بلدیّه حتّی المقدور در تحقیق اعمال و احوال و حساب سربازان سعی میشد . مجامع مزبور احکامی هم صادر میکردند مثلاً بامر آنها کلیسای دهات بسته میشد ودکاکین خبّازی توقیف میگردید ، اوامر کمیته مرکزی نجات ملّی

بواسطه این مجامع عامّه و بوسیله مأمورین مخصوص که درهر بلدّیه مقام داشتند در سرتاسر مملکت حتّی در قری وقصبات دور دست نافذ وجاری شد.

کار های کمیتهٔ نجات ملّی

برای مقاومت با خطر های داخلی و خارجی کمیتهٔ نجات ملّی ومجلس کنوانسیون اقداماتی کردنداز اینقرار: تجهیزعمومی مملکت (۱۶ او)، استقراض اجباری از اغنیاءِ بمبلغ یك میلیار (۲۸ او)، وضع قانون مظنونین (۱۷ سپتامبر)، قانون حدّ اکثر (۲۷ سپتامبر). بنابرقانون تجهیز عمومی مملکت ۸۰۰،۰۰۰ نفر حاضر جنگ شد بموجب قانون حدّ اکثر میزان اعلای فروش اجناس معلوم گردیدکه تجّار نتوانند ملزومات ومایحتاج عمومی را بهر قیمتی بخواهند بمعرض فروش گذارند. زیرا که قحط و غلا و کمیابی نان و گوشت بجائی رسیده بود که یکی از نمایندگان بمجلس پیشنهاد کرد حکم پرهیز عمومی صادر شود (آوریل ۱۷۹۳) این قحط و غلا در پاریس بلکه در سر تا سر فرانسه حکمفرما بود. مطابق قانون حدّ اکثر بایستی تجّار صورتی ازاجناس وقیمت آنهارا ببلدیه بدهند و بحکم بلدّیه تجّار مجبور بتهیّهٔ جنس و فروش بودند و اگر مخالفتی میورزیدند جزء مظنونین بشمار آمده و مورد تعقیب واقع میشدند، هرکس مرتکب احتکار جنس میشد محکوم باعدام میگردید.

ترور

بزرگترین وسایل حفظ اوضاع ترور وخونریزی بود، کمیتهٔ نجات‌ملّی و کنوانسیون برای‌اینکه تمام اهالی‌را از راه‌رعب ووحشت‌وادار بجنگ‌باخارجیان کنندمتوسّل‌به ترورشدند، یکی‌ازوکلابیّووارن(۱) نام میگفت «باید من بعد شمشیر داموکلس(۲) در فضای فرانسه حرکت کند» و شومت میگفت «باید تروررا جزءِ دستور روزانه قرار داد.»

قانون مظنونین‌مقرّر داشت‌که: «اشخاصی که برخلاف‌آزادی اقدامی‌نکرده‌اند لکن بنفع‌آزادی‌هم قدمی برنداشته‌اند درردیف‌خائنین درجهٔ اولی محسوب‌خواهند شد» تفتیش منازل و توقیف مردم شروع شد و محکمهٔ انقلابی هرروز جمعی را بپای سیاستگاه روانه میداشت.

---

(۱) – Billaud-Varenne (۲) – Damoclès

اوّلین شخص معروفی که بقتل رسید ماری آنتوانت ملکهٔ فرانسه بود، او را از اولادش جدا کردند و دو ماه در یك زندان تنگ و تاریکی شبیه بسرداب در قصر عدالت نگاهداشتند، محاکمه بطور ناشایست و ننگ آوری شروع و ختم شد، اعضاء محکمه خاصّه هبرت که از فرقهٔ کمون بود در صدد بی آبرو کردن و هتك شرافت ملکه برآمدند وعاقبت جز خودکسی را رسوا وبدنام نساختند، اورا بنام « زوجهٔ کاپت » خواندند، یکی از قضاة اورا « حیوان وحشی درنده که قسمت اعظم مملکت را خورده است » نامید، باری ملکه پس از ۲۰ ساعت محاکمه محکوم ودرظهر ۱۶ اکتبر سیاست شد.

پس ازملکه بی‌لی کلانتر سابق پاریس و دوك‌دورلئان محکوم شدند، این دوك دورلئان نمایندهٔ مجلس بود ودردادن رأی قتل لوی شانزدهم پسر عمّ خود شرکت جسته بود، بعدنوبت چندنفر ازنمایندگان فرقهٔ ژیروندن رسید که چندی قبل حبس شده بودند، حزب ژاکوبن از مجلس تقاضا کردکه درموقع محاکمه این چندنفر محکمه معطّل و منتظر طیّ مقدّماتی که موجب انزجار خاطر و انقباض وجدان میگردد نشود، مقصودشان ازاین عبارت آن بودکه محکمه ازاستماع شهادت شهود ودفاع وکیل مدافع صرف نظر کنند. از ٦ آوریل ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژویه ۱۷۹٤ ۲۵۹٦ نفر سیاست شدند، در سرتاسر فرانسه اگر حساب کنیم ۱۲،۰۰۰ نفر بقتل رسیدندکه ازآن جمله سه‌هزار عمله وچهارهزار دهقان بودند، علاوه‌براین ها دربعض ایالات گروه گروه مردم را اعدام میکردندکه اگر آنها را بخواهیم بشمار آوریم از امکان خارج است. در شهر لیون فوشه وکولودربوا (۱) بعض ایّام دویست نفر محبوس را یکدفعه تیرباران میکردند، در شهر نانت کمیسیون نظامی ۱،۵۰۰ نفر را هدف تیر قرار داد وکاریه نام باستعانت گروهی قاتل و جلّاد و سارق بدون محاکمه و بازپرس قریب ۵،۰۰۰ نفر را درظرف هفت ماه در آب‌لوار غرق کردکه ۸۰۰ تن از آنها دریك‌شب غرق شدند، این شخص بر اطفال هم رحم

(۱) – Collot d' Herbois

نیاورد، یکروزسیصد بچه را بآب انداخت. کثرت اجساد بدرجه‌ای بود که امواج رودخانه عدّهٔ کثیری را بساحل افکند و آب بکلّی مسموم شد بنحوی که بلدیّه از خوردن ماهی آن رودخانه مردم را ممنوع داشت.

فرقه های جدید اعتدالیّون

در اواخرسال ۱۷۹۳ بنیروی سرداران قشون وهمّت مدیران مملکت خطر خارجی و داخلی بر طرف شد، قشون پروس و اطریش بعد از جنگ ویسمبورك و جنگ واتیگنی مغلوب و از سرحد دورشدند، شهرهای لیون و تولون باز بدست فرانسویان آمد، شورشیان ایالت وانده مغلوب گشتند، بعد ازاین فتوحات دانتون ملاحظه کرد که ادامهٔ خونریزی و ترور لزومی ندارد و باید عدل وامن را شامل عموم مردم نمود، کامی-دمولن دوست دانتون در روزنامهٔ خود موسوم به ویوکوردلیه تقاضای تشکیل هیئتی بنام «انجمن رحمت» کرد، جمعی ازحزب مونتانیار هم با آنها موافقت کرده وفرقهٔ جدیدی بنام اعتدالیّون و بخشایندگان تأسیس کردند.

فرقهٔ آنراژه وحزب ضدّ مذهب

بالعکس فرقهٔ دیگر قیام کرد که سیاستها و خونریزیهای سابق را کافی ندانسته تقاضای ترور وکشتارجدید میکردند، رؤساء این حزب که از فرقهٔ کوردلیه منشعب شده بود عبارت بودند از شومت و یکی از اعیان پروس تابع فرانسه که او را خطیب نوع بشر مینامیدند ومخصوصاً هبرت دراین حزب مقام عالی داشت، اینشخص در سوابق ایّام بمشاغل ناشایست وپست مشغول بود، سپس روزنامه نویس شد و جریدهٔ خود را پردوشن نام نهاد، بواسطهٔ تشدّد وهتّاکی که درجریده میکرد طرف توجّه عامه شد وبمعاونت رئیس فرقهٔ کمون نایل گردید.

امّا فرقهٔ آنراژه نظری فلسفی و دعوی عقلانی داشتند و طالب الغاء مذهب کاتولیك بودند، ابتداء درصدد تغییر تقویم برآمدند، هفته را ملغی ساختند وبجای آن ماه را بسه عشرتقسیم نمودند و روز آخرهردهه را عُشر نام دادند وبجای روز یکشنبه تعطیل‌قراردادند، اسامی بزرگان مذهب وروحانیّون را ازمیان برده اسم

میوه و سبزی و گل و گیاه را متداول داشته ، اعیاد مذهبی را نسخ کردند ، تقاضا داشتند که هر کس روز یکشنبه یا درسایر اعیاد دینی تعطیل کند دولت او را بحبس بفرستد و مناره های ناقوس را خراب کنند ، باین عنوان که مناره های مزبور بر سایر عمارات مشرف هستند واین منافی اصل مساوات است . این فرقه منکر خدا بودند و پرستش عقل را میخواستند بجای عبادت پروردگار معمول بدارند ، روزدهم نوامبر ۱۷۹۳ در کلیسای نوتردام جشن بزرگی بنام آزادی و عقل گرفتند و در روی محراب بجای مجسّمهٔ مریم مجسّمهٔ عقل را بصورت رقاصه نمایش خانه نصب کردند ، چند روز بعدفرقهٔ کمون مقرّر داشت که جمیع کلیساها را ببندند وروحانیّون را اعم از مشروطه خواه یا ضدّ مشروطه ملزم بترك آداب دینی ومجبور بخلع علائم کشیشی کنند ، مجلس کنوانسیون تابع عقاید فرقهٔ آنراژه گردید وآنانرا در مخالفت و استهزاء مذهب تأیید نمود ، این حال باقی ماند تا روبس پیر قیام نمود و آن را خاتمه داد .

اضمحلال فرقهٔ آنراژه

روبس پیرتابع اقوال روسو بود وبخدای یگانه اعتقاد داشت ، بنا براین وجودحزب ضدّ مذهب را برایمصالح جامعه مضر میدانست ، پس حزب اعتدالیّون را برضدّ آنها برانگیخت ، از طرف دیگر روبس‌پیر با اعتدالیّون هم مخالفت داشت زیرا که کامی‌دمولن و دانتون که قائد آن فرقه بودند با وی عداوت میورزیدند و لحن آمرانه و کلمات حکیمانهٔ اورا مسخره میکردند ، همچنین روبس پیر ازشهرت فوق العاده وقبول عام دانتون خشمناك بود و بر او حسد میبرد پس برآن شد که هر دو فرقه مخالف را از میان بر دارد و بکمك کوتون وسن ژوست در ظرف دو ماه بمقصود نایل گردید .

برای مغلوب ساختن فرقهٔ آنراژه قحط و غلا را بهانه قرار دادند زیرا که در این وقت (زمستان ۱۷۹٤) شهر پاریس مثل بلاد محصوره درمضیقه بود ، ارزاق را بمیزان معیّن توزیع میکردند ، بهرشخص یکمن گوشت میدادند که تا ده روز قوت خودقراردهد ، پس شهرت دادند که مسبّب این قحطی فرقهٔ آنراژه است که میخواهند

ملّت را در تنگنای گرسنگی افکنده و تولید نهضت وشورش عمومی کنندکه منجر بقتل‌عموم نمایندگان کنوانسیون بشود. در ١٤ مارس رؤساء آن فرقه‌را دستگیرو در ظرف ده روز همگی را بقتل رسانیدند، فرقهٔ کمون باین ترتیب مضمحل شد وبجای آن‌کمون جدیدی تأسیس یافت که اعضاء آن ازفدائیان روبس‌پیر محسوب میگشتند.

سقوط فرقهٔ اعتدال

شش‌روز بعداعتدالیّون بتهمت سعی در تجدید سلطنت توقیف گردیدند (٣٠ مارس) بدانتون خبر رسیدکه چه واقع‌خواهد شد لکن اوجواب داد « سیاست شدن بهتر از سیاست کردن است » و بآنان که وی را دعوت بفرار میکردند گفت: « به! آیا وطن را میتوان بکفش خود بسته همراه برد! »

یك هفته نگذشت که قضیّه تعقیب و تحت محاکمه درآمد، این عمل بهترین مثال عدالت دروغی و محاکمهٔ مصنوعی است، ازهمان جلسهٔ دوّم کلام دانتون چنان درحضّار تأثیر کرد که مردم بعد ازهرجوابی که متّهمین میدادند کف میزدند، حتّی قضاة‌هم متزلزل و مردّد شده بودند، طرفداران روبس پیر میترسیدند که متّهمین تبرئه شده و کار معکوس گردد وروبس‌پیر دوچار خطرشود، فوکیه تنویل(١) تدبیری اندیشید ورفع اضطراب کرد باینطرز که بمجلس کنوانسیون اطّلاع داد که متّهمین مشغول تهییج مردم و برانگیختن تماشائیان برضدّ محکمه‌هستند، بنا براین خبر دروغ مجلس کنوانسیون برحسب پیشنهاد روبس‌پیر مقرّر داشت که دانتون وهمراهان او ازحضور در جلسه محروم باشند ومحکمه درغیاب آنها رسیدگی کند، ازطرف دیگر فوکیه تنویل چون تردید وتشویش قضات را میدید برای رفع نگرانی آنها مراسلاتی نشان‌میداد که حاکی‌از ارتباط متّهمین بابیگانگان ومکاتبهٔ آنها بادشمنان مملکت بود، خلاصه روز پنجم‌آوریل ده روز بعد ازتوقیف دانتون واتباع ویارانش محکوم وسیاست شدند.

فرمانروائی روبِس پیر

بعد ازمرگ دانتون کسی درمقابل روبس‌پیر باقی‌نماند، مدّت چهار ماه زمام اختیار در دست او بود و عملاً فرمانفرمای مطلق فرانسه محسوب میشد و در باطن میخواست این حق

---

(١) – Fouquier - Tinville

را برای خود تثبیت کند. روبس‌پیر اگرچه بعلّت خشونت لحن وغرور وبی اعتنائی واحکام قطعیّه مردم را منزجر ومتنفّر میکرد وبقول لوی-بلان « اتباع روبس‌پیر عمّال جرم او محسوبند نه دوستان او » معذلك شهرت و قبول عامّهٔ فوق العاده یافت تا بجائی که او را معصوم « فساد نا پذیر » لقب دادند. اسباب این نام نیك پرهیزکاری و درستکاری و سادگی زندگانی او بود ، روبس پیر در خانهٔ نجّاری در کوچهٔ سن هنره منزل داشت ، وضع لباس و هیئت او محترم و مؤدّب بود ، سخنی آمرانه داشت وهمواره کلمات معصومیّت و تقوی را بر زبان میراند واز تأثیراخلاقی این کلمات استفاده میکرد تا روز دهم مه طرفدار سلطنت بشمار میآمد لکن پس ازآن چنان درمرام جمهوری طلبی راسخ وبا حرارت شدکه گوئی ازاشخاصی است که تازه دینی را پذیرفته اند و تعصّب کامل نسبت بآن دارند. مسیو اولار که معتبرترین مورّخ دورهٔ انقلاب فرانسه است میگوید: روبس پیر مردی « مکّار و درون پوش و غیرقابل انکشاف » بود. هم او مینویسد: « آن قسمت از روح و اخلاق روبس پیر که درخلال احوالش ظاهر شده است روح صداقت و صراحت جبلّی‌فرانسویان را مشمئز ومنضجر میسازد ، روبس‌پیر مردی مزّور و درون‌پوش بود و تزویر و دو روئی را از اصول حکمرانی قرار داد. » غرورش بنهایت کمال بود و مثل مفتّشین مذهبی درقرون وسطی گمان میکردکه حقیقت امورهمان است که برای او مکشوف است. افکار روبس پیر مأخوذ از آراء روسو بود و چنان در دماغ او تأثیر داشت که آنرا قایمقام وحی مُنزل و حقایق ثابتهٔ بدیهیّه میپنداشت ، هر کس درآن‌عقاید با او شرکت نمیجست درنظر اودشمن مملکت محسوب میگردید و هر کس بر خلاف آن آراء قیامی میکرد جز مرگ پاداشی نداشت ، پس برای ترویج تقوی و عدالت خونریزی و کشتار سابق را مجدّداً معمول کرد و باصطلاح مسیو اولار « گیوتین سیاست را برای اصلاح اخلاق وتحسین ارواح بکار برد. » ادامهٔ خونریزی سابق برای روبس پیر دو نتیجه مفیده داد یکی آنکه باینوسیله دشمنان خود را یکان یکان از میان بر داشت ، دیگر آنکه هر وقت فرمان الغاء

خونریزی را صادر میکرد مورد توجّه و محبّت عمومی میگردید و اورا ناسخ رسوم خونریزی و مبطل اوضاع دهشتناك سابق میشمردند و عموماً سپاسگزار او میشدند.

عید خدای متعال

در ماه ژون ۱۷۹٤ خونریزی و ترور باعلی درجه رسید و علّت آن بدعت عید خدای متعال (۸ ژون) و وضع قانون پرریال بود (۱۰ ژون).

درحقّ روبس پیر گفته اند که بعض افعالش بکار های محمّد (ص) و برخی باعمال کرمول شباهت داشت. روبس پیر ناشر تقوی و عفاف بود و استقرار این صفات را منوط باستقرار دین رسمی میدانست، پس در تاریخ ۸ مه مجلس کنوانسیون را وا داشت که قانون ذیل را تصویب کنند: «ملّت فرانسه بوجود خدای متعال و ببقای نفس ایمان و اعتراف دارد و مردم باید اعیادی برای توجّه بخالق وتذکّر شرف نفس خود بگیرند.»

یکماه بعد اوّلین عید خدای متعال یا موجود عالی را درپاریس برپا ساختند، پرگرام ودستور این مراسم را داوید نقّاش بدقّت تمام مهیّا و مدوّن کرد، روبس پیر که دراینوقت ریاست مجلس کنوانسیون را داشت شخصاً ریاست این جشن را بعهده گرفت، لباس آسمانی رنگ پوشید و دسته گلی با چند سنبلهٔ گندم در دست گرفته از قصر تویلری تا میدان مشق با جماعت حرکت کرد و دو دعا خواند که یکی از آنها را گویند کشیش پیری آبه پروکه نام نوشته بود، خوانندگان ونوازندگان سرودی که ترجیعش الفاظ «ای پدر عالم، ای عقل کل» بود مینواختند، پس روبس پیر بدست خود مجسّمهٔ بیدینی را آتش زد.

قانون پرِریال

درروز عید مذکورچند تن ازهمکاران روبس پیر طرز حرکات ورفتار روحانی‌مآب اورا مسخره کرده وآن کشیش ودیکتاتور را مورد خنده قرار داده بودند. شب فوشه بجماعت ژاکوبن چنین خطاب کرد: «بروتوس قاتل قیصر روم که خنجر درسینه پادشاه فرو برد بهترین عبادت را نسبت بخدای متعال بجای آورد.»

روبس پیر محض
مقهور ساختن
این دشمنان
آخرین خود دو
روز بعد از عید
طرح قانونی
بوسیله کوتون
که از یاران و
معاونین او بود
بمجلس پیشنهاد
کرد که «هر کس
بزور یا بحیله در
صدد امحای
آزادی بر آید به
مجازات خواهد
رسید» کوتون
میگفت: «در این
موقع سستی
جنایت است و
متابعت رسومی



ماکسیمیلین «روبس پیر»
(۱۷۵۹ـ۱۷۹٤)
از مردان معروف انقلاب کبیر فرانسه است

که موجب تأخیر و تعویق اموراست عامّه را بخطر میافکنند، برای سیاست و تنبیه دشمنان وطن هیچ توقّعی جایز نیست، بمحض دست یافتن و کشف هویّت آنها باید بمجازات پرداخت.» روبس پیر میگفت قانون پرریال مبتنی بر عدل و عقل است ولی مسیو اولار مورّخ سابق الذّکر آنرا «جلاّدی قانونی» نامیده است. خلاصه

بموجب این قانون محکمه انقلابی مطابق استنباطات خود بدون دلایل متقنه و امارات محسوسه حکم میداد و کمترین حکمش اعدام بود، بعلاوه کمیته نجات ملّی که ریاست آنهم با روبس پیر بود میتوانست حتّی وکلاء مجلس را هم بدون کسب رضایت مجلس کنوانسیون بمحاکمه جلب کنند.

خونریزی عظیم

دراین وقت خونریزی یاترور عظیم شروع شد، درظرف ٤٧ روز از دهم ژون الی بیست و هفتم ژویه (که در این روز روبس پیر از کار ساقط گردید) در شهر پاریس ۱۳۷٦ سر از تن جدا شد و این عدد بیش ازقتل هائی است که در چهارده ماه اخیر واقع گردیده بود. از محکومین یکی لاووازیه شیمی‌دان معروف بود(۱) که برای انجام امتحانات علمی خود تقاضای مهلت کرد، لکن یکی ازقضاة محکمه جواب داد: «جمهوری فرانسه دیگر شیمی‌دان لازم ندارد» دیگر از معاریف مالرزب بود که در محاکمهٔ لوی شانزدهم سمت وکیل مدافع داشت و دیگر آندره شینه شاعر شهیر بود که شربت هلاك چشیدند. محکمه فوج فوج مظنونین را بسیاستگاه میفرستاد بدون آنکه درهوّیت آنها تحقیقی کنند مثلاً اگر اشخاصی را هم اشتباهاً بمحکمه میآوردندقضاة بدون تفتیش حال و پرسش اسم آنها را امر باعدام میداد، گاهی طفلی ۱۷ ساله را بجای پدر بقتلگاه روانه میکردند و زمانی پیر مردی شصت ساله را در عوض جوانی ۲۲ ساله بسیاست میفرستادند، بقول فوکیه تنویل «امروز سرها مثل الواح سنگی فرو میریزند» در دوروز هفتم و هشتم ژویه ۱۵۰ نفر کشته شدند.

سقوط روبس پیر

مقارن این احوال قشون فرانسه پس از فتح نمایان فلوروس نوبت دوّم خاك بلژیك را بتصرّف آورد، پس ازاین ظفر معلوم شد که وطن در خطر نیست و قتل و تروری که در پاریس برپا کرده اند موجب ومجوّزی ندارد، مردم پاریس شورش کردند و گفتند از بوی دار سیاست مشمئز شده ایم، دوام ترور بعلّت حسّ کینه جوئی و غرض شخصی روبس پیر است.

---

(۱) ـ به گراور صفحهٔ ۲۹٥ رجوع شود

گروهی از نمایندگان که غالباً عضو کمیتهٔ صیانت عمومی و کمیتهٔ نجات ملّی بودند چون میدانستند که روبس پیر بر آنها رحم نخواهد کرد و دمار از روزگارشان برخواهدآورد پیشدستی کردند و این هیجان ملّی را بهانه قراردادند که شرّ روبس‌پیر را دفع کنند. دوستان و یاران هبرت و دانتون کمیتهٔ سرّی درآخر ژویه تشکیل دادند، اغلب اعضاء این کمیته مظنون و متّهم بودند و روبس‌پیر خیال تعقیب آنهارا داشت پس درنهان باحزب بیطرف مجلس سازش کردند، این حزب که دروسط جای داشت و همواره طرفداری از روبس پیر میکرد در این موقع از دوام قتل و خونریزی بتنگ آمده بود، این جماعت اگرچه اغلب مرتکب قتل هم شده بودند لکن دراینوقت طرفدار امنیّت و آرامش شدند.

این جدال سه روزطول کشید، روز جمعه ۲۵ ژویه که روبس‌پیر درمجلس حاضر نبود بارِرْ خطابه‌ای قرائت کرد مشتمل بر ملامت وعیبجوئی ازمردمانی که درصدد سفّاکی و سختگیری جدیدی نسبت بمردم هستند، مجلس رأی داد که این خطابه را طبع نموده بکمون بفرستند، چون روبس پیر از اینواقعه خبر یافت روز ۲۶ ماه بمجلس حاضر شد و نطقی مفصّل که بزحمت و دقّت بسیار فراهم و آماده کرده بود ایراد نمود و مکرّر خود را بصفت «غلام آزادی» و «شهید زندهٔ جمهوری» خوانده و کمیته ها را هم متّهم ساخت که در پی فشار آوردن برمجلس هستند ودرخواست کرد که کمیته ها را ازمردمان فاسد که مشتی دزد و خائن هستند پاك و مصفّاسازند، چند تن ازمعاریف مثل فوشه و بیّوارن و کارنو وکامبون را درردیف این دزدان میخواند. حزب بیطرف باز تحت تأثیر نطق روبس پیر واقع شده وبشدّت کف زد، لکن کامبون درجواب اعتراضات مؤثره کرد ومجلس رأی خود را اظهار نمود و این نخستین دفعه ای بود که روبس‌پیر درمجلس مغلوب میشد.

دو حزب مخالف در روز وشب ۲۶ و ۲۷ مشغول تهیّه وسایل جنگ شدند وخود را مهیّای جدال میکردند، روبس‌پیر باتّفاق سن ژوست بکلوب ژاکوبن ها رفته مجدّداً نطق خود را قرائت نمود، اهل این کلوب برای او دست زدند و دشمنانش

را ازقبیل بیّووارِن وکلو ـدِرْبوا را از محفل خارج نمودند، روبس‌پیر در این کلوب طرفداران بسیار پیدا کرد و کمون هم که اکثر اعضایش هوا دار بلکه دست‌نشانده او محسوب میشدند بوی وعده مساعدت کامل دادند؛ ازطرف دیگر دشمنان روبس‌پیر مثل تالین وفوشه و باراس مشغول ملاقات وجلب مساعدت رؤسای فرقه بیطرف شدند و هریك قسمتی ازکار را بعهده گرفت، کلو ـدِرْبوا و بیّووارِن هم که از کلوب ژاکوبن طرد شده بودند بسه نفر فوق ملحق گشتند.

روز یکشنبهٔ ۹ تِرْمیدور

روز ۲۷ ژوییه (یکشنبه ۹ ماه ترمیدور) که گرما بنهایت شدّت رسیده بود سن ژوست بکرسی نطق درمجلس بالا رفت وبخواندن اتّهام‌نامه‌ای که برضدّکلو ـدِرْبوا وبیّووارِن تهیه دیده بود مبادرت ورزید، لکن تالین کلام اورا قطع کرد و ویرا از منبر خطابه فرود آورد و خنجری از زیر لباس کشیده در هوا حرکت داد و قبل از آنکه روبس‌پیر مجال سخنی بیابد تقاضا کرد که مجلس این «کرمول‌جدید» را بمجازات خود برساند. روبس پیر مکرّر سعی کرد که سخن خود را بسمع حضّار برساند، دونفر ازوکلاء که بنوبت ریاست جلسه را داشتند یکی کلو ـدِرْبوا ودیگر توریو ازدوستان دانتون چنان زنگ ریاست را بصدا میآوردند که فریادهای روبس‌پیر محو و بی‌تأثیر میشد، مجلس هیجانی فوق‌العاده یافت، ازهرجانب فریادهای مدهش بلند بود، عاقبت نمایندگان رأی دادند که هانریو و دوما که دوستان روبس‌پیر بودند توقیف شوند بجرم اینکه برضدّ مجلس کنوانسیون اقدام کرده‌اند، روبس‌پیر دراینوقت با کوشش فوق‌العاده فریاد برآورد: «ای رئیس مردم کُشان آخر اجازهٔ سخن بمن میدهی!؟» لکن کلامش بی تأثیر شد و در حدود ساعت پنج ونیم درمیان فریاد پست باد ظالم اونیز محکوم بتوقیف گردید، برادرش روبس‌پیر جوان وسن ژوست و لوبا و کوُتن هم بنا بر تقاضای خودشان بزندان رفتند و مقرّر شد که عجالةً در لوکسامبورك محبوس باشند تابعد بمحکمهٔ انقلابی تسلیم گردند.

روبس پیر معذلك امیدی قوی داشت و اعضاءِ محکمه را از طرفداران خود

میپنداشت وخود را تبرئه شده میدانست، لکن بعلّت خطای دوستانش که در کمون بودند کار روبس‌پیر دوچار وخامت گردید.

کمون بمحض شنیدن خبر توقیف روبس پیر اعلان شورش داد و محبوس را ازلوکسامبورك خارج وبعمارت بلدّیه وارد ساخت ومهیّای هجوم بمجلس کنوانسیون شد، مجلس بخشم آمد و روبس‌پیر و اعوان او را از حمایت قانون خارج ساخت یعنی بدون محاکمه و رسیدگی بایستی توقیف و سیاست شوند.

مقدّمات جدال فراهم گردید، یاران روبس‌پیر درمقابل بلدیه اجتماع کردند، کنوانسیون ژاندارمری و قسمتی از گارد ملّی را در عمارت تویلری تمرکز داد؛ امّا روبس‌پیرجرئت حمله نکرد وطرفداران خودرا درهمان محل که بودندنگاهداشت، در حوالی نصف شب بارانی سیل آسا شروع بباریدن کرد و هواخواهان روبس‌پیر که دستور معیّنی نداشتند کم‌کم متفرّق گشتند، دو ساعت بعد از نصف شب قشون مجلس بسرکردگی باراس و مرلن دوتیون ویل خود را بعمارت بلدّیه رسانیدند ومیدان را خالی یافته بمحاصره پرداختند وبدون هیچ مقاومتی دوستان روبس‌پیر را گرفته و خود او را هم دستگیر کردند، یکنفر ژاندارم مدا نام بضرب گلولهٔ طپانچه چانه او را خرد کرد، عصر همان روز در ساعت هفت و نیم گیوتین را که در وَنسن بود بمیدان لوی پانزدهم آورده و روبس‌پیر وبرادرش وسن ژوست و کوتن و هانریو و غیره را در میان فریاد های شادمانی و کف زدن مردم سیاست کردند، مقتولین این ساعت ۲۲ نفر بودند، فردای آن روز هم ۷۰ تن و پس فردا سیزده نفر را اعدام کردند.

عکس العمل ماه تِرمیدور

اگرچه سقوط روبس پیر درنتیجهٔ مساعی چند تن تروریست بود لکن این واقعه موجب اختتام ترور و خونریزی گردید زیرا که دراین وقت افکار عامّه برخلاف قتل بود وفتوحات لشکر فرانسه در خارج هم اختتام این امر را ایجاب میکرد. پس مقرّرات انقلابی که از جانب مجلس کنوانسیون وضع شده بود رفته رفته نسخ و الغاء شد، این

عکس العمل که در ماه ترمیدور شروع شد تا شش ماه طول کشید (او ـ دسامبر ۱۷۹٤) کمیتهٔ نجات ملّی از اختیارات خود محروم ماند و جز در امور جنگ و سیاست خارجی دخالتی نداشت و تحت نظر مجلس قرار گرفت ، کمیسرهای کنوانسیون جانشین کمون شدند ، قوانین و مقرّرات انقلابی یکان یکان ملغی گردید و احکامیکه در تعقیب و مجازات روحانیّون و نجباء صادر شده بود نسخ شد ، اشخاصی مثل کاریه وفوکیه تنویل که خونریزی فراوان کرده بودند بمجازات رسیدند وکلوب ژاکوبن ها که مرکز انقلاب و ترور بود بسته شد .

نهضت شاه طلبان

در این وقت جمعیّت شاه طلب در پاریس تشکیل شد ، این جماعت خود را جوانان « طلائی » میخواندند و از جوانان اصناف توانگران و ظریفان محسوب میگشتند ، ابتداء مرام خود را پنهان نموده و جمهوری طلب معتدل خود را معرّفی کردند و با ژاکوبن ها و فرقهٔ وطن خواهان نزاع در پیوستند ، چون قوّت یافتند در مجلس و کمیته تأثیرات عظیمه بخشیدند .

آخرین ایّام شورش ملّی

دهقانان محلّات اطراف پاریس که مبتلا بفقر و قحط بودند از این شورش جدید استفاده کردند و مجلس را متّهم ساختند که با فرقهٔ شاه پرستان همدست شده میخواهد ملّت را از گرسنگی هلاك سازد و گفتند اگر قانون اساسی سال ۱۷۹۳ کاملاً مجری شود مردم از سختی رهائی خواهند یافت . پس ملّت در روزهای اوّل آوریل وبیستم مه ۱۷۹۵ شورش کرد واین آخرین روز های مداخلهٔ مردم درامور بود . درروز اوّل آوریل نسوان پاریس بمجلس حمله برده وفریاد برآوردند : « نان وقانون ۱۷۹۳ » مرتجعین از این غوغا و شورش استفاده کرده حکم تبعید چند نفر ازاعضاء سابق کمیته را از مجلس صادر کردند از قبیل بارِر ، بیّووارِن و کولو دِربوا .

شورش روز اوّل پرریال

یکماه ونیم بعد ازواقعه فوق مردم بتحریك گروهی ازنمایندگان مجلس شوریدند ، قصدنمایندگان تجدیدحکومت انقلابی و منظور مردم رفع قحط و غلا بود . در شب ۱۹ مه مردم محلّهٔ سنت

آنتوان و سن مارسو هر تنی ۶۰ گرام نان بدست آورده بودند، شورشیان بمجلس روی نهاده یکی ازوکلا فِرو (۱) نام را کشته سرش‌را برنیزه افراشته و از مقابل بواسی دانگلا (۲) رئیس مجلس عبوردادندکه بدون تغییر سیماسلامی دادوساکت ماند. مجلس اجباراً رأی داد که قانون ۱۷۹۳ مجدداً مجری شود و کمیتهٔ جدیدی بنام کمیتهٔ اجرائی تأسیس گردد. لکن درحوالی نصف شب بانگ طبل گارد ملّی بلند شد وشورشیان فرار اختیار کردند. مجلس فوراً نمایندگانی را که با شورشیان همدست بودند محکوم ساخت و دونفر از آنها قبل از صدور حکم خود را کشتند.

شورش سه روزطول کشید، برای رفع غائله مجلس مجبور باحضار قشون شد واین نخستین مداخلهٔ لشکریان فرانسه در امورسیاسی محسوب میگردد، روز۲۳ مه که قشون میخواست محلهٔ سنت آنتوان را بتوپ ببندد شورشیان تسلیم‌شدند واسلحه را ازدست نهادند، فقط درمحلاّت مرکزی پاریس گارد ملّی مسلّح باقی ماند و افراد این گارد اکثراً شاه پرست بودند.

ترور ابیض

فرقهٔ مرتجع مجلس مطلق‌العنان شدند وحکم اعدام کلیّهٔ اعضاء کمیته های سابق را صادر نمودند باستثنای کارنو که او را بانی وموٌسس فتح وظفر خوانده و ازقتل اوصرف نظر کردند. در تمام فرانسه ارتجاع شروع شد خاصّه درجنوب که مردم بیشتر مایل بسلطنت بودند، در همه جا قتل عام تجدید شد، گروهی از ژاکوبن ها بقتل رسیدند، دراینموقع لوی هفدهم وفات یافت وکنت دوپروانس خود را لوی هیجدهم لقب داده اعلامیّه صادرکرد وخود را سلطان فرانسویان خواند. در سواحل غربی جمعی از مهاجرین بوسیلهٔ کشتی دولت انگلیس قدم بخاك فرانسه نهادند ولی هوش (۳) سردارانقلابی آنهارا شکست داد، مجلس قانون ضدّ مهاجرین را بموقع اجراء گذاشت و هزار تن از آنها را که در جنگ باهوش گرفتار شده بودند گلوله باران کردند.

احکام دو ثلث

مجلس ازظهور فرقهٔ مرتجعه هراسان شده وکمربدفاع جمهوری بست و چون قانون ۱۷۹۳ را بکلّی غیر قابل اجراء میدید

(۱) – Féraud　(۲) – Boissy d' Anglas　(۳) – Hoche

بر آن شد که قانون جدیدی بنام قانون سال سوّم وضع نماید.

در قانون انتخابات تجدید نظر شد، انتخابات عمومی مستقیم نسخ و شرایطی سخت تر ازشرایط سنهٔ ۱۷۹۱ برقرار گردید، نمایندگان آینده فرانسه ازطرف جمع قلیلی توانگران و ثروتمندان منتخب شده وزمام امور دردست عدّه قلیلی میافتاد که ضدّ انقلاب و طرفدار سلطنت بودند.

برای جلوگیری از این پیش آمد مجلس کنوانسیون مقرّر داشت که دو ثلث از نمایندگان آینده باید ازمیان وکلاء حاضر مجلس مجدّداً انتخاب گردند وانتخاب آنها هم باختیار مجلس خواهد بود.

۱۳ ماه واندمیر مغلوبیّت شاه پرستان

حکم موسوم بدو ثلث امید شاه پرستان را بکلّی مبدّل بیأس نمود پس متشبّث بقوّه قهریّه شدند، اعلانی باین مضمون بر در و دیوار چسبانیدند: «ای ملّت فرانسه بازدین و شاه خود را دریاب تابنان وامان برسی.» در روزپنجم اکتبر ۱۷۹۵ (۱۳ واندمیر) لشکری ازشورشیان مرکّب ازبیست هزار نفر بمجلس کنوانسیون حمله ورشد لکن سردار بیست وشش ساله‌ای موسوم به ناپلئون بناپارت افواج شورشیان را دفعتاً متوقّف ساخت، این سردار را باراس که با پنج هزار نفر متکفّل حفظ مجلس بود بمعاونت خود برگزیده بود، دویست تن ازشورشیان بخاك هلاك افتادند، فردای آنروز ژنرال بناپارت حاکم نظامی پاریس شد و دراندك زمانی اسلحه مردم پاریس را جمع کرد و امن و امان استقرار یافت.

سه هفته پس ازاین واقعه مجلس کنوانسیون کار خود را ختم کرده وباصدای زنده باد جمهوری در روز ۲۶ اکتبر انحلال خود را اعلام کرد.

کارهای کنوانسیون دفاع ملّی

آنچه بطور خلاصه در باب کار های کنوانسیون نوشته شد جزئی ازاعمال مهمّه اومحسوب میگردد، کاربزرگ وفوق العادهٔ این مجلس آن بود که درظرف سه سال از عهدهٔ دفاع ملّی و تنظیم تشکیلات مملکت کاملاً برآمد.

کنوانسیون هم با شورش داخله وهم با جنگ خارجه سروکار داشت، بایستی افکار انقلابی فرانسه را درخارجه انتشار بدهد و حیثیّت و استقلال فرانسه راهم محفوظ بدارد، درسال ۱۷۹۳ شصت ایالت فرانسه بر مجلس شوریدند و قشون دول انگلیس و هلاند وپروس و اطریش و پیمون و اسپانیا بر او حمله ور شدند، لکن مجلس پس از دو سال جنگ خونین دائمی بنیروی همّت و پشت کار بر تمام دشمنان خود ظفر یافت، درآوریل و ژون ۱۷۹۵ با دول پروس واسپانیا وهلاند در شهر بال عهدنامهٔ با افتخاری منعقد ساخت و بموجب این عهد نامه بلژیك و اراضی یسار رود رن را بخاك فرانسه ملحق نمود و برای دفع انگلیسها با دولت هلاند هم عهد شد ودرصدد اتّحاد با اسپانیا هم بر آمد. در داخله ژنرال هوش با کمال ملایمت وعدالت نایرهٔ شورش ایالت و انده را فرو نشانید.

کارهای داخله

خدمات این مجلس درداخله مملکت نیز بسیار گرانبها بود، مجلس کنوانسیون پر کار ترین و فعّال‌ترین مجالس فرانسه محسوب میشود، مجلس مؤسسان اگرچه خدمات فوق العاده کرد ولی از آنجا که وجهه همّت او تخریب اساس استبداد وقلع ماده فساد سابق بود کمتر باموراصلاحی نایل گردید، کنوانسیون کارهائی راکه او شروع کرده بود خاتمه داد، کنوانسیون بچندین شعبه منشعب میگردید: شعبه تقنینیّه، شعبه مالیه، شعبه معارف وتعلیمات عمومی واگرچه دربعض مواردموفّق بانجام‌کارها نگردیدلکن افتخار شروع امور مفیده باوعاید میشود. اغلب مؤسسات عظیمه فرانسه یادگار دوره کنوانسیون است، راجع بامور مالی بنا بر پیشنهاد کامبون مجلس مقرّر داشت که قروض دورهٔ استبداد برعهده جمهوری است و جزء دیونی است که در نتیجه جنگهای جدید با دول اروپا پیدا شده است وبرای تمرکز این دیون دفتر بزرگ دیون ودعاوی را که اساس مؤسسات استقراضیّه فرانسه محسوب میشود ایجاد کرد، مقیاس ومقادیر و اوزان فرانسه را اصلاح نمود که امروز به سیستم مطریك معروف و در غالب ممالك متداول است، تعلیم عمومی و اجباری و مجانی ابتدائی از مقرّرات این

مجلس است که اگرچه بعلّت فقدان وجه نتوانست آنرا اجراء کنند لکن اصولاً ترتیب آنرا معیّن کرد. درخصوص تعالیم متوسّطه بنابرپیشنهاد لاکانال(۱) چندین مدرسه مرکزی دایر نمود که منشاء مدارس متوسّطه امروز فرانسه بشمار میآیند، درخصوص تعلیمات عالیه مؤسسات مهمّه چند ایجاد یا اصلاح نمود از قبیل کلژ دوفرانس، مدرسه السنه شرقیّه، دفترطول وعرض جغرافیائی، موزه. دراین مؤسسات علمای بزرگ مانند لامارك، ژوفرو اسن هیلر، ژوسیو، لاسه پد(۲) بتدریس علوم طبیعی اشتغال داشتند. روزقبل ازانحلال مجلس کنوانسیون بنابرپیشنهاد دونو آکادمیهای قدیم را منحل ساخته بجای آن انستیتو دوفرانس را ایجاد کرد، این مؤسسه بسه شعبه تقسیم گردید: شعبه علوم طبیعی و ریاضی، شعبه معقول واخلاق وعلوم اجتماعی، شعبه ادبیّات و صنایع مستطرفه و بنابرقول دونو مؤسسه مزبور «مرکز علوم و فنون و نمایندهٔ ادب و هنر» شد.

توحّش انقلابی

باتوجّه باین مؤسسات عامّ المنفعه تهمت توحّش وبربریّت را که بمجلس کنوانسیون بسته اند هرشخص منصف مردود میسازد، شکّی نیست که دراین دوره مردمان خونخوار وبیرحم بسیاربودند ازقبیل یکی ازاعضاء انجمن بلدیه کلرمون فران که میگفت باید کلیسای معروف به «کاتدرال» را که منبع ومخزن تعصّب دینی است خراب نمود درصورتیکه کاتدرال مزبور یکی ازشاهکارهای صنعتی قرون سالفه است. همان شخص مدّعی بود که وجود کتابخانه ها و مراکز علمی و تابلوهای نقّاشی و کلیسا ها و غیره بی معنی و غیر ضروری است و پیشنهاد میکرد که کتب قدیمه را بجوشانند و کاغذ سفید برای رفع احتیاجات جمهوری جدید بسازند، کار عمدهٔ کنوانسیون دفع این قبیل پیشنهاد ها ورفع این طرز افکاروحشیانه بود وقانونی برای حفظ آثار قدیمه وایجاد موزهٔ صنایع فرانسه وضع کرد.

در عهد کنوانسیون خون مردمان بیگناه بسیار ریخته شد و حکومت انقلابی

(۱) - Lakanal

(۲) - Lamarck, Geoffroy, Saint-Hilaire, Jussieu, Lacépède

که کنوانسیون تأسیس کرد اعمال سخت وخونریزی بی اندازه کرد، لکن درنظر کنوانسیون مثل سنای روم صیانت وطن اصل هرقانونی بشمار میآمد و بنابرقول یکی از نویسندگان معاصر « مجلس کنوانسیون برای جلوگیری از تجدید استبداد مرتکب مظالم مستبدّانه میگردید.» بقول‌ژنرال تیبو[1] که شاهدوقایع بود روزی که مجلس کنوانسیون منحل شد همه‌کس حتّی دشمنان مجلس مزبور هم دریافتند که چیزی عظیم وگرانبها از عرصهٔ سیاست میرود که جای‌آن همواره خالی خواهد بود . سی‌سال بعددرسنهٔ ۱۸۲۵ بریّه وکیل دعاوی درمحفلی بزرگ پرازمردمان ضدّ انقلاب نسبت باعمال کنوانسیون قضاوت تاریخی کرده و چنین گفت : « من فراموش نمیکنم که کنوانسیون وطنم را نجات داده است . »

II

هیئت مدیره

حکومت‌هیئت مدیره که بموجب قانون سال‌سوّم تأسیس یافت چهار سال‌دوام کرد از سنهٔ ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ الی نوزدهم نوامبر ۱۷۹۹ .دراین چهار سال مملکت فرانسه دائماً دوچار اختلال و اغتشاش بود، مایهٔ این انقلابات فرقهٔ دست چپ از بقایای‌حزب ژاکوبن و فرقهٔ سلطنت طلب بودند که در صدد بدست آوردن زمام امور یا تخریب حکومت موجوده برمیآمدند . هیئت مدیره برای مدافعهٔ خود باعمال قوّهٔ نظامی متوسّل میگردید، در ٤ سپتامبر ۱۷۹۷ حزب سلطنت خواه و در یازدهم مه ۱۷۹۸ فرقهٔ ژاکوبن را ازمیان‌برداشت، در این اوقات فتوحات ناپلئون بناپارت در ایطالیا بجائی رسید که تمام دشمنان فرانسه باستثناء دولت انگلیس ترك جنگ‌کردند، بناپارت در محلّ کامپوفورمیو[2] ۱٦ اکتبر ۱۷۹۷ عهدنامه‌ای با دولت اطریش بست که قرارداد بال را کامل کرد .

اوضاع داخله قرین اختلال و هرج و مرج بود و در ۱۷۹۹ رو بوخامت گذاشت، دراین وقت دول اروپا اتّحادیهٔ جدیدی بر ضدّ فرانسه تشکیل داده و

---

(۱) – Thiébault (۲) – Campo-Formio

قشون فرانسه را در ایطالیا و آلمان مقهور ساختند، خطر خارجی و تجدید حکومت انقلابی در داخله و فساد اخلاق و رشوه خواری عمّال دولت موجب شد که افکار عامّه بر خلاف هیئت مدیره گردید. سی یس و ناپلئون بناپارت بوسیلهٔ کودتای دهم نوامبر (۱۹ برومر ۱۷۹۹) غائله را خاتمه دادند.

قانون سال سوّم

بموجب این قانون قوّهٔ اجرائیّه بهیئت مدیره رسید، این هیئت مرکّب از پنج عضو بود که سنّ آنها لااقل از چهل بایستی متجاوز باشد و درهر سه ماه یکی ریاست کند. در سر هر سال نسبت بیکنفر از آنها تجدید انتخاب بعمل میآمد، برای انتخاب عضو مزبور بایستی مجلس پانصد نفری (مجلس ملّی) ده نفر را نامزد کنند ومجلس قدما (سنا) یکی از آنها را بعضویت هیئت مدیره برگزینند. دو مجلس مذکور قوّهٔ مقنّنه را در دست داشتند، سنّ نمایندگان مجلس ملّی لااقل سی سال وسنّ وکلاء مجلس قدما لااقل چهل سال بود. مجلس ملّی موظّف بوضع و ابتکار قوانین بود و مجلس قدما حقّ رد یا قبول قوانین موضوعه را داشت، امروزهم مجلس ملّی وسنای فرانسه بهمین ترتیب تقریباً عمل میکنند. یکی از وکلاء باین نحو مجالس مذکوره را تعریف کرده است: «مجلس پانصد نفر بمثابه قوّهٔ واهمه ومتخیّله جمهوری است ومجلس قدما بمنزلهٔ قوّهٔ عاقلهٔ آن است.» هرسال یك ثلث از وکلای هر دو مجلس بایستی از نو انتخاب شوند.

نمایندگان بدو درجه وبطرز محدود انتخاب میگشتند، فرانسویانی که بیست و یکسال لااقل داشته ودارای سواد خواندن ونوشتن بوده و مالیات مستقیم بدولت میپرداختند انجمنهای بسیار تشکیل داده و هردویست نفر یك تن انتخاب کننده معلوم میکردند، اشخاصیکه کمتر از ۲۵ سال سن داشتند و دارای ملکی نبودند لایق مقام انتخاب کنندگی محسوب نمیشدند، میزان عایدات از منقول وغیر منقول بایستی معادل صد و پنجاه الی دویست روز مزد کار باشد.

علل اغتشاش

طرز انتخابات این دوره حتّی از ترتیب مجلس مؤسّسان هم که در دورهٔ سلطنت لوی شانزدهم (۱۷۹۱) مقرّر شده بود

سخت تر و دور تر از مساوات بود، بنا بر این قانون حکومت بدست توانگران وسرمایه داران متمایل بسلطنت میافتاد. این مسئله منشاء نزاع شد، هیئت مدیره برای حفظ جمهوری از ارتجاع سلطنت خواهان مجبور بمدافعه گردید.

ازطرف دیگر بقایای احزاب انقلابی سابق هم با این طبقهٔ سلطنت خواه خصومت ورزیده و درصدد برهمزدن قانون سال سوّم وانحلال هیئت مدیره وتجدید اجرای قانون ۱۷۹۳ بر آمدند.

مجلس کنوانسیون اگرچه فتوحات نمایان کرد لکن درموقع انحلال وظایف سنگین برای هیئت مدیره بارث گذاشت مانند ادامهٔ جنگ با انگلستان و اطریش و شاهزادگان ایطالیا. اوضاع مالیّه هم بر اثر وقفه تجارت وصنعت دوچار وخامت واختلال بود، مالیات بزحمت وصول میشد وکاملاً بخزانه نمیرسید ومردم وجه مالیات را باسکناس اداء میکردند واز آنجائیکه دولت در اصدار اسکناس بیمبالاتی کرده ومقدار کثیری انتشار داده بودقیمت آن بسه صدم میزان اصلی رسیده بود، بعبارة اخری دولت صد میلیون اسکناس مالیات وصول میکرد لکن بیش از سیصد هزار فرانك بخزانه عاید نمیشد. این اختلال مالی موجب ورشکست شد که آنرا ورشکست دو ثلث نام نهاده اند، برای تحصیل وجه دولت مالیات بر در وپنجرهٔ خانه ها وضع کرد که اکنون هم باقی است (۱۷۹۸). این مالیات که بار مردم را سنگین ودخل آنها را قلیل میساخت موجب عدم رضایت شد و جمعی کثیر را بر خلاف هیئت مدیره بر انگیخت.

علاوه بر این حوادث اساساً ملّت فرانسه احساس خستگی میکرد و احوال روحی مردم درنهایت بدی بود، ازهرچیز سیر وبیزار شده بودند، شش سال انقلاب داخلی وجنگ خارجی فرانسویان را چنان فرسوده ساخته بود که حتّی از افتخار غلبه بر دشمن هم بیزار بودند وجز آرامش و نان و خورش یومیه چیزی مسئلت نداشتند. ملّت بنهایت تنگدستی رسیده بود، درپاریس مردمانی که ازمعاملات ناگهانی بثروت نایل آمده بودند چنان در شهوت رانی ولذّت جوئی تظاهر و تجاهر داشتند

که ملّت‌را بخشم‌میآوردند. اکثرسیاسیّون وزمامداران امورسرمست خودخواهی ورشوه گیری، بعض ازاین مرتشیان معتقد بودند که « باید بدورهٔ انقلاب بیحاصل خاتمه‌داد زیرا که بمنافع و مقاماتی‌که آرزو داشتند نایل‌شده وانتظاری نداشتند » فساد درتمام ادارات دولتی‌رسوخ یافت «هیچ‌شعبه ای نبود که سوء اخلاق وارتشاء در آن قدم نگذاشته باشد» گناه این اوضاع را بگردن هیئت مدیره گذاشته وآنرا مایهٔ مفاسد و منبع خرابیها میشمردند.

جدال باژاکوبنها

نخستین دشمنی که هیئت مدیره در مقابل داشت ژاکوبن ها بودند که میخواستند قانون۱۷۹۳ را مجدّداً معمول‌بدارند. اعضاء هیئت‌مدیره‌را کشته و کمیتهٔ نجات ملّی جدیدی بر پا کنند. بعضی ازافراد این‌حزب خاصّه رئیس‌آنها بابوف‌روزنامه نگار میخواستند انقلاب سیاسی‌را بوسیلهٔ انقلاب اجتماعی کامل‌سازند منجمله مالکیّت شخصی را که بموجب قانون‌کنوانسیون محترم ومصون ازهرتعرّضی‌بشمار میآمد برهم زنند. مشارٌ الیه میگفت:« زمین متعلّق بهیچ کس نیست و محصول مال همه است. » این منشاء عقیدهٔ اجتماعی است که امروزکمونیسم یا اشتراکی نام دارد. هیئت مدیره در اوایل مه ۱۷۹۶ از دسایس دشمنان مطّلع شده بابوف و همراهان او را توقیف کرد، محاکمهٔ آنها که یکسال طول کشید بمحکومیّت بابوف بقتل خاتمه یافت (مه- ۱۷۹۷) در این یکسال بیست نفر از افراد حزب ژاکوبن تیرباران شدند.

جدال با سلطنت طلبان

اقدامات و کلمات بابوف در خصوص اشتراك املاك موجب اضطراب مالکین اراضی‌شدوچون موقع‌انتخاب وکلای‌مجلس رسید (درمه۱۷۹۷) اشخاص سلطنت طلب انتخاب کردند حتّی یکی از اعضاء هیئت مدیره را هم ازسلطنت طلبان قرار دادند. این شخص بارتلمی (۱) نام داشت که در۱۷۹۱ جزءِ مشروطه خواهان محسوب میشد واخیراً در سویس ایلچی‌بود و مذاکرات مقدّماتی راجع بعقد قرار داد بال بتوسّط او

(۱) – Barthélemy

صورت گرفت . نمایندگان مجلس پانصد نفری (مجلس ملّی) پیشگرو[1] نام را بریاست انتخاب کردند ، اینشخص در اردو خیانت کرده و از لوی هیجدهم پول گرفته بود و هیئت مدیره او را در سال ۱۷۹۵ از فرماندهی خلع نمود ، مبعوثان مجلس اعیان و مجلس ملّی قوانین موضوعه سابق راجع بروحانیّون ضدّ انقلاب و مهاجرین وغیره را نقض کردند وهیئت مدیره را موردحمله قرار دادند باین عنوان که چهار تن از اعضاء آن هیئت از وکلای مجلس کنوانسیون هستند که در سال ۱۷۹۳ رأی بقتل لوی شانزدهم داده وشاه کش محسوب میشوند .

کودتای ۱۸ فروکْتیدُرْ

یکی ازچهار مدیر سابق الذّکر که کارنو نام داشت مثل رفقای خود اهمیّتی بسلطنت طلبان نداده ومعتقد نبود که هیئت متوسل باعمال قوّهٔ قهریّه و رفتار خلاف قانون بشود امّا رفقایش بریاست باراس که فردکامل عمّال فاسد و رشوه خوار محسوب میشد توجّهی باین قانون پروری ها نکردند وکودتا را فراهم آوردند .

هر چند قانون صریحاً مانع بود که قشون وارد پاریس شود هیئت مدیره فوجی ازلشکر مقیم ایطالیا را بسرداری اوژرو[2] بپاریس دعوت کرد ، درشب سوّم سپتامبر ۱۷۹۷ (۱۷ ماه فروکتیدُرْ) ببهانهٔ اینکه در پاریس توطئهٔ جدیدی بر له لوی هیجدهم کشف شده است هیئت مدیره امرداد که اوّل بارتلمی عضو هیئت را دستگیر کنند سپس اکثر نمایندگان فرقهٔ سلطنت طلب را که اکثریّت داشتند توقیف نمایند امّا کارنو قبل از دستگیری موفق بفرارشد . روز چهارم سپتامبر (۱۸ ماه فروکْتیدُرْ) بقیّهٔ وکلای مجلسین که جمهوری طلب محسوب میشدند بنا بامر هیئت مدیره انتخابات ۴۹ ایالت از ایالات فرانسه را ملغی ساختند و حکم تبعید گروهی از نمایندگان منجمله پیشگرو رئیس مجلس وچند تن جریده نگار را بهگویان صادر نمودند . آزادی مطبوعات بمدّت یکسال الغاء شد ، قوانین راجعه بروحانیّون ضدّ انقلاب ومهاجرینی که مراجعت بوطن کرده بودند مجدّداً مجری گردید ، کشتار

---

(۱) ـ Pichegru (۲) ـ Augereau

مذهبی از نو شروع گشت وتا آخر دورهٔ هیئت مدیره ۱۷۹۹ ادامه یافت، هشت هزار کشیش را توقیف کردند و ۷۰۰۰ نفر ازآنهارا بولایات بلژیك تبعید نمودند.

کودتای ۲۲ فلورئال

بعد از ۱۸ فروکتیدر هیئت مدیره برای دفع سلطنت طلبان متوسل بفرقهٔ مونتانیار شد و مجدداً کلوب ژاکوبن‌ها تأسیس یافت و رونق گرفت و در انتخابات ۱۷۹۸ جمعی از آنها نمایندگی یافتند. امّا چون این حزب طرفدار انتخابات عمومی و مستقیم بود باراس باآنهاهم متمایل نبود پس در ۱۱ مه ۱۷۹۸ (۲۲ فلورئال) هیئت مدیره با مساعدت مجلسین اقدامات سال‌قبل را تجدید کرده انتخاب شصت نفر از نمایندگان مونتانیار را جبراً بر هم زدند و در واقع عکس کارهای ۱۸ فروکتیدر را بعمل آوردند.

افکار عامّه در ۱۷۹۹

این کودتاهای متضاد قلوب مردم‌را منزجر واز سیاست‌بیزار ساخت، بعضی از عمّال دولت هم با کمال‌بی شرمی دست‌بر شوه گیری ونمایش فساداخلاق گشودند، همان اشخاصی که حافظ حقوق فرانسه بشمار میآمدند مشغول غارت یاهمدستی با غارتگران شدند، دراوایل سال ۱۷۹۹ دول اروپا که مدّتی خاموش بودنداز تعرّضات دولت هیئت مدیره بهیجان آمده واتحادیهٔ جدیدی تشکیل داده ویکسال بعد از آنکه بناپارت دولت اطریش را در کامپوفورمیو مجبور بامضای قرارداد نمود بار دیگر آتش جنگ اشتعال‌یافت و قشون فرانسه در همه جا مغلوب گردید. درخاك آلمان در ساحل رود رن و در ایطالیادر دامنهٔ کوه آلپ لشکر فرانسه شکست خورد، نزدیك بود باز خطرعظیم متوجه فرانسه شود، انزجار مردم از اوضاع داخله و احساس مخاطره خارجه دو نتیجه داد. در آغاز سال ۱۷۹۹ جمعی از سیاسیّون بر آن شدند که قانون اساسی را تغییر بدهند، رئیس این جماعت سی‌یس بود که میخواست زمام امور را بیکنفر سردار آلمانی پرتستان موسوم به دوك دوبرونسویك بدهد، این شخص همان است که در سال ۱۷۹۲ اعلامیّه سابق الذّکر را امضا ومنتشر کرد، جمعی دیگر ازسیاسیّون

در نظر داشتند که سلطنت مشروطه‌را دایر نموده پادشاهی را به دوك دورلئان پسر فیلیپ اِ گالیته بدهند.

چنانکه خواهیم دید در ماه ژویه و او ۱۷۹۹ دولت مجبور شد متوسّل بوسایل انقلابی بشود وبازدست به ترور وخونریزی بگشاید، این واقعه هم موجب مزید اضطراب عامّه و پیشرفت فکر تجدیدنظر در قانون اساسی گردید.

سیاست سی‌یِس

برای تغییر قانون اساسی دو شرط لازم بود یکی نترسیدن از هیئت مدیره، دیگر همراه داشتن یکی ازسرداران وجیه‌الملّه. چون سی یس در ماه مه ۱۷۹۹ بعضویّت هیئت مدیره نایل آمد مشغول دسیسه‌شد وحسّ عدم رضایتی‌را که بعلّت شکست قشون درایطالیا و آلمان در قلب نمایندگان تولید گشته بود تحریك کرد و غضب نمایندگان را بر ضدّ همکاران خودش که در هیئت مدیره با وی مخالفت میورزیدند برانگیخت، مجلسین مدیران مزبور را مجبور باستعفا نمودند. این واقعه را کودتای ۳۰ پرریال (۱۸ ژون ۱۷۹۹) نام داده اند، اگرچه کودتا محسوب نمیشود زیرا که مقدّمات قانونی امر کاملاً رعایت شد. درباب سرداری که لازم بود سی‌یس درابتداء ژوبر(۱) را در نظر گرفت و با او سخن بمیان آورد، ژوبر گفت هر وقت اجازه بدهید با بیست تن بمب انداز این غائله را خاتمه خواهم بخشید، امّا این سردار درپانزدهم او ۱۷۹۹ در نوی بقتل رسید. پس از آن سی یس مدّتی مردّد ماند و عاقبت بناپارت را اختیار کرد، بناپارت دراین وقت در مصر بود واز ماه مه ببعد هیئت مدیره مکرّر او را دعوت بمراجعت پاریس وتقبّل فرماندهی لشکر کرده بود و او مبادرت نمیکرد، سی‌یس مجدّداً او را بباز گشت بفرانسه دعوت کرد.

تجدید خونریزی

دراین حیص وبیص قشون فرانسه در خاك ایطالیا شکستهای فاحشی خورد (ژون واو ۱۷۹۹) و سلطنت طلبان داخلی در چندین ایالت علم طغیان برافراشتند، در نتیجهٔ این اغتشاشات حزب مونتانیار

---

(۱) – Joubert

بار دیگر در پاریس صاحب نفوذ شد، کلوب ژاکوبن ها مجدداً تأسیس گشت و بنام انجمن دوستان حرّیت و مساوات موسوم گردید و روزنامه‌ای بنام مردان آزاد منتشر ساخت. چون این جریده طرفدار خونریزی و ترور بود و اصول عقاید بابوف اشتراکی را تمجید میکرد مردم آنرا جریده ببران نام نهادند، مجالس در (۷ ژویه) رأی دادند که صد میلیون از طبقهٔ توانگر استقراض اجباری بشود، در ۱۲ ژویه قانون دیگر موسوم بقانون گروی وضع کردند که کسان واقوام مهاجرین و سلطنت طلبانی که موجب اغتشاش مملکت شده اند مسئول هستند و دولت میتواند آنها را حبس و جریمه و تبعید کند، این حوادث و خشونت بیان فرقهٔ ژاکوبن کار را بجائی رسانید که حتّی وکلای مجلس هم مشغول مضاربه شدند و در روز ۱۳ سپتامبر چند وکیل با مشت بجان یکدیگر افتادند. ملّت هراسان و طالب تغییر وضع حکومت گردید.

مراجعت بُناپارت

روز هشتم اکتبر بناپارت قبل از وصول حکم هیئت مدیره از مصر حرکت کرد و به فرژوس وارد شد. خبر ورود او در ۱۵ ماه بپاریس رسید و موجب نهایت سرور گردید، سفر بناپارت در حکم فتح نمایانی بود، بنا بر مندرجات مونی تور «جمعیّت باندازه‌ای ازدحام کرد که کالسکه ها از پیشرفتن ممنوع بودند، مسیر و معبر بناپارت را چراغان نمودند.» وقتی بناپارت وارد پاریس شد شعف عمومی بسرحدّ جذبه و عشق رسید، شخص بناپارت را فاتح خارج و مدیر داخل میدانستند، بنا بر قول یکی از اهل آنزمان موسوم به ژنرال ماتیودوما « ناپلئون تمام احزاب را مهیّا دید که زمام دیکتاتوری را باو تفویض کنند.»

تهیّهٔ کودتا

سی‌یس و بناپارت بدون فوت‌وقت دست بکار تغییر قانون اساسی زدند، درظرف سه هفته کار ها آماده شد، دو نفر از مدیران هیئت مدیره موسوم به باراس و روژر دوکو بعلاوه وزراء ازقبیل تالی ران وزیر امورخارجه، فوشه وزیرپلیس و اکثریّت نمایندگان مجلس قدما ورئیس مجلس

ملّی یعنی لوسین بنا پارت برادر ناپلئون با او همدست بودند.

دستور اقدام چنین بود، نخست هیئت مدیره مستعفی شوند وچون قوّهٔ مجریه معطّل ماند از مجلسین رأی صادر کنند که کمیتهٔ اجرائیّه مرکّب از سه قنسول موقتی تشکیل شده و قانون اساسی را تغییر بدهند.

چون گمان میرفت که بعض از وکلای مجلس ملّی ضدّیت و مخالفت کنند و اهالی محلاّت پاریس را بهیجان آورده تولید اشکال نمایند قرار گذاشتند که برحسب رأی مجلس قدما محلّ مجلسین را از پاریس تغییر داده و درقصر سن‌کلود درچند کیلو متری پاریس قرار دهند.

کودتای ۱۹ برومِر

روز شنبهٔ ۹ نوامبر (۱۸ برومر) رئیس مجلس قدما که کورنه نام داشت نمایندگان را بجلسهٔ فوق‌العاده دعوت کرده اعلام داشت که توطئهٔ عظیم وخطرناکی کشف شده که قوای ملّی و مراکز عمومی را بر بادفنا خواهد داد، لحظه‌ای بیش وقت باقی نیست که اگر از دست برود وطن از کف خواهد رفت «اگر غفلت کنید جمهوری چنان نابود میشود که جزیادی از آن باقی نخواهد ماند، پیکر جمهوری طعمهٔ گرگان خواهد شد که چندی بر سر اعضاءِ منقطعهٔ آن زدو خورد خواهند کرد.»

نمایندگان مجلس قدما باین اظهارات نخندیدند و با کمال متانت رأی دادند که مجلسین باید از پاریس به قصر سن‌کلود انتقال یافته و ژنرال بنا پارت مشغول حفظ شهر پاریس ونگاهداری وصیانت قوّهٔ مقنّنه باشد. چون در سن‌کلود مستقر شدند درصبح یکشنبهٔ ۱۰ نوامبر (۱۹ برومر) وکلاءِ مجال یافتند که از کیفیّت امر استیضاح نمایند، نزدیك بود که توطئه بهم بخورد، اقلیّت مجلس قدما و وکلای مجلس ملّی با هم اتّحاد کردند، چون درساعت دو مجلس قدما تشکیل شد بعض از حضار تقاضا کردند که تفصیل آن خطر عظیم و واقعهٔ مدهشی که رئیس اشاره کرد بآنها گفته شود که کاملاً مسبوق شوند، مجلس ملّی هم چون تشکیل شد وکلاء عموماً سوگند یاد کردند که درحفظ قانون سال سوّم بکوشند وپیشنهاد کردند که

بجای باراس که ازعضویت هیئت مدیره استعفاءِ داده است شخصی‌را انتخاب کنند تاهیئت کامل شده بکار مشغول باشد.

درحوالی ساعت چهار بناپارت با چهار تن نظامی وارد مجلس ملّی شد، فریاد پست باد دیکتاتور از هر جانب بر خاست، جمعی از نمایندگان خود را بروی او انداختند وخواستند بضرب مشت اورا از پای درآورند، نظامیان تن‌خود راحافظ و سپر او قرار داده و او را از مجلس خارج کردند، بناپارت بکلّی خود را باخت ونزدیك بود مغلوب شود لکن‌جرئت وقوّت قلب برادرش لوسین بناپارت‌بداد او رسید. لوسین رئیس مجلس ملّی بود، وقتیکه وکلاءِ در صدد رأی گرفتن برای محکومیّت بناپارت بر آمدند رئیس مجلس بر خاست و علائم ریاست را از کلاه و سینهٔ خود باز کرد و روی میز گذاشت وباین ترتیب چند لحظه واقعه را عقب انداخت. دراین وقت گروهی نظامی که معلوم نبود بامر که و برای چه آمده اند بمجلس واردشده رئیس را برداشته خارج ساختند. لوسین چون از عمارت بیرون آمد بر اسب نشست و بمیان نظامیان رفته حکایت کرد که جمعی از وکلاءِ که از دولت انگلیس رشوه گرفته ومجلس ملّی‌را شورانده اند خواستند ژنرال‌شما را خنجر بزنند اتّفاقاً خلاص‌شد. سی یس هم دراین وقت رسید وبا رئیس مجلس هم آواز شده سپاهیان را بحرکت آورد، دونفر ژنرال موسوم به‌مورا ولوکلر هم که‌بابناپارت منسوب بود همراهی کردند نظامیان اطاعت نموده براه افتادند.

شب ساعت نه اقلیّت وکلای مجلس ملّی واکثر نمایندگان مجلس قدما در نارنجستان عمارت اجلاس کرده رأی دادند که هیئت مدیره منحل وبجای آن هیئتی مرکّب از سه قنسول برتق وفتق امور خواهد پرداخت، کنسول ها عبارت بودند از سی‌یس، روژردوکو و بناپارت. کنسول ها سوگند یاد کردند که درتوحید و حفظ استقلال و تمامیّت جمهوری بکوشند، پس از آن مجلسین بمدّت چهار ماه تعطیل کردند و دو هیئت ۲۵ نفری بجای خود معیّن نمودند که در تحت اوامر قنسول ها قانون اساسی را که فساد آن بدرجه وضوح رسیده است اصلاح کنند.

این کودتا بهیچ وجه اغتشاش و شورشی در پاریس ایجاد نکرد، درسر تا سر فرانسه مردم بشوق و محبّت تمام این تغییرات را پذیرفته و قنسول ها وجیه الملّه شدند، این واقعهٔ آخر دورهٔ جمهوری بود و قنسول ها نتایج کار های جمهوری را در عمل اتّفاق و استحکام بخشیدند و نقایص آنرا رفع کردند.

III

تغییر احوال جامعهٔ فرانسه درنتیجه انقلاب کبیر

انقلاب تغییرات اساسی و کامل در اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه وارد نمود، این تغییرات مبتنی براصول کلّیه‌ای بود که درعهد مجلس مؤسّسان بعنوان اعلان حقوق بشری انتشار یافت. اسّ اساس و مبداء مبادی این اعلان ماده اوّل است که آنرا مادّة المواد میتوان خواند، این مادّه عبارت است از اصل مساوات افراد بشر که سایر اصول و مواد اعلان مزبور فروع ونتایج آن بشمار میآیند(۱). این اصل مساوات که هزار و هشتصد سال پیش از دهان عیسی انتشار یافت ولی صورت عمل بخود نگرفت درسنهٔ ۱۷۸۹ اساس حقوق عمومی وخصوصی وقوانین اجتماعی و مدنی و روابط ملکی و شخصی و خانوادگی فرانسویان شد.

مساوات سیاسی و اجتماعی

بحکم این اصل امتیازات طبقات مختلفه ملغی شد، امتیازات افتخاری واسمی یارسمی، امتیازات فردی وجماعتی، امتیازات سیاسی واجتماعی همه منسوخ گردید. اختلاف طبقات روحانیّون ونجباء ورعایا باطل شد، درآغاز کار حتّی القاب نجباء وعناوین اعیان هم لغو گردید. امتیازات مالیاتی مثل معافیّت و تخفیف و سهولت پرداخت که از مختصّات طبقهٔ روحانی بود وسایر مابه‌الامتیاز ها ازمیان رفت(۲)، از آن ببعد جمیع فرانسویان علی التّساوی بایستی مالیاتی را که نمایندگان آنها برای مصارف عمومی تصویب کرده اند بپردازند. هیچ طبقه از آن پس حق نداشتند که از طبقات دیگر مالیات بگیرند مثل روحانیّون که عشریهٔ مخصوصی از رعایا دریافت میکردند. هیچکس حق

(۱) ـ بصفحهٔ ۳۹۶ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۳۴۶ رجوع شود

نداشت بسخره وبیگار ازرعیّت کار بگیرد ، هیچکس نمیتوانست شغلی وحرفه‌ای را بخود اختصاص بدهد ، اصناف ممتازه از بین رفتند ، اشغال و مناصب دولتی دیگر قابل خرید وفروش نبودند ، مشاغل مختلفه لشکری و کشوری بهمه کس ممکن بود که تعلّق بگیرد ، مثل زمان سابق بعض طبقات ازکارهای کوچك عار و بعض دیگر بمشاغل عالیه اختصاص نداشتند . مقرّر شدکه : « هر شخص فرانسوی بهر مقامی و هر شغلی میتواند برحسب استعداد خود نایل شود ، جز تقوی وهنرمندی وجه امتیازی میان مردم نیست . »

خلاصه اجرای اصل مساوات عدّهٔ قلیلی از فرانسویان را که سابقاً امتیازاتی داشتند متضرّرساخت لکن اکثر مردم که از هرامتیازی محروم بودند منتفع گشتند.

پروتستانها و یهود

این اصل مخصوصاً برای سه‌طبقه مفید واقع شد : اوّل رعایا ، دوّم پروتستانها که پس ازنقض فرمان نانت درعهدلوی‌چهاردهم تقریباً ازجمیع حقوق اجتماعی محروم بودند ، سوّم یهود که‌آنان را بیگانه‌پنداشته ومعامله خاصّی‌با آنهامیکردند . درسال ۱۷۹۱ مجلس مؤسّسان یهودیها را جزء ملّت فرانسه شمرده حقوق فرانسوی در بارهٔ آنها شناخت امّا راجع به پروتستانها مجلس مؤسّسان بتفویض حقوقی مساوی دیگران اکتفا نکرد بلکه بجبران صدمات و خساراتی‌که پس از نقض فرمان نانت برآنها وارد شده‌بود در صدد برآمد که حتّی الامکان تسهیلاتی فراهم آورد. پس مقرّر داشت که آنچه از املاك پروتستانها که خالصه دولت شده است مسترد بدارند و اولاد و احفاد پروتستانهائی که جلای‌وطن اختیار کرده‌اند هرگاه مایل باشند وتقاضا کنندمجدّداً تابع فرانسه شناخته خواهند شد .

دهقانان

ازبرکت‌انقلاب اغلب دهقانان‌مالك‌اراضی‌شدند وازپرداخت مالیاتهای قدیم معافیّت حاصل نمودند وازخالصجات دولتی نیز مقداری‌خریدند(۱) ، بااینکه‌اصل‌هفدهم‌اعلان‌حقوق‌بشری‌تصریح‌میکرد که مالکیّت

(۱) ـ مقصود املاکی است که دولت از روحانیون ومهاجرین گرفت وبفروش رسانید

محترم و مقدّس است و بحکم همین اصل ضبط و توقیف املاك مردم که در زمان سلطنت سلاطین معمول بود منسوخ گردید معذلك مجلس مقنّن در ماه ژوییه ۱۷۹۲ حکم ضبط اموال مهاجرین را صادر نمود . این عیناً همان رفتاری بود که لوی چهاردهم هنگام نسخ فرمان نانت نسبت بپروتستانها کرد ، کثرت اراضی و املاکی که باین ترتیب بمعرض خرید و فروش درآمد موجب ارزانی املاك شد بقسمیکه دهقانان کم بضاعت هم توانستند ضیاع وعقاری تحصیل کنند ، این یکی از نتایج عظیمه انقلاب کبیر بشمار میآید و ازهمین راه تودهٔ ملّت فرانسه که ریشهٔ مملکت حساب میشوند مایل و طرفدار و هوا خواه انقلاب شدند .

اصل مساوات و قوانین اساسی

در قوانین اساسی که مجالس مختلفهٔ جمهوری وضع کردند اصل مساوات بطوری که باید منظور و مجری نشد ، فقط درقانون ۱۷۹۳ تبعیّت کامل از آن اصل کردند ، مثلاً اصل برابری مستلزم انتخابات عمومی و مستقیم بود لکن قانون اساسی سال ۱۷۹۱ وقانون سال سوّم انتخابات را محدود و متناسب باثروت انتخاب کنندگان ساختند ، این مخالفت با اصل مساوات نتیجهٔ افکار فلاسفه ومحرّرین دایرةالمعارف بود که ملّت را بچشم حقارت نگریسته و افراد ملّت راعوام النّاس خطاب میکردند و مردم را نادان و نالایق برای تمشیت امور میدانستند(۱) . یکی ازوکلای مجلس میگفت : « باید سعادت ملّت را فراهم آورد لکن اورا دراین کار نباید شرکت داد . » این کلام عبارتی بود نظیر قول ولتر که « شاه کامکار مقتدر وروشن فکر » طالب بود وتقلید قول فردریك و ژوزف دوّم بود که میگفتند : « همه چیز برای ملّت وهیچ چیز بدست ملّت(۲) . »

مساوات مدنی مجموعهٔ قوانین

در زمان سابق هر طبقه و هر قومی و هر ایالتی در فرانسه قانون خاصّی داشت که با سایرطبقات و اقطار ملّت ومملکت متفاوت بود ، این ترتیب کاملاً بااصل مساوات مخالفت داشت

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۹۸ «طرز انتخابات» و۴۵۸ «علل اغتشاش» رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۳۱۲ رجوع شود

زیرا که طبعاً تمام افراد یك ملّت باید مطیع قانون واحد باشند. بنابراین مجلس مؤسّسان در ۱۷۹۰ مجموعهٔ قوانین عمومی ترتیب داد لکن این امر مهم کاملاً مجری نشد مگر درسنهٔ ۱۸۰٤ یعنی زمان قنسولی ناپلئون بناپارت که ارادهٔ آن مرد فوق‌العاده مساوات ملّت را دربرابر قانون عملي کرد، قبل ازاین زمان مجالس انقلابی در موارد متعدّده قوانینی وضع میکردند و در نقاط مختلفه بموقع اجراء میگذاشتند وهرجا قانونی جاری نمیگردید قوانین سابقه را بحال‌خود میگذاشتند.

قوانین وراثت

مهمترین این قوانین اصول مربوطه بارث وازدواج بود، پیش از این زمان بقسمی که هنوز هم دربعضی ممالك مرسوم است پسر ارشد وارث منحصر پدرمیشد، قانون جدید ارث را میان اولاد شخص متوفی تقسیم کرد حتّی مجلس کنوانسیون حقّ وصیّت را نقض کرد که بموجب آن پدر و مادر نتوانند دارائی خود را ببعض‌دون بعض ببخشند. درنتیجهٔ این قانون اموال و املاك تجزیه شد و باسهام کوچك و محدود تقسیم گردید.

ازدواج و طلاق

پیش‌از عهد انقلاب ازدواج ووفات دردفتر روحانیّون به‌ثبت میرسید، چون ازدواج امری مقدّس ومبارك بود جزکاتولیك ها کسی حقّ‌مباشرت آنرا نداشت، پروتستانها ویهودیهادارای وضع خاص وازقوانین کلیّه مستثنی بودند، چون تبعیض واستثناء درقوانین جدیده نبود مقرّر شد که ازدواج و وفات را بدون استثناءِ در دفاتر دولتی ثبت نمایند، در نظردولت صیغهٔ عقدهم مثل‌سایر معاملات بود وبهیچوجه‌جنبهٔ روحانی وصورت قدس نداشت، شرایط ازدواج ازطرف دولت معلوم گردید وسنّ بلوغ که طفل را مالك نفس خویش میسازد از طرف دولت در بیست و یك سالگی معیّن شد.

چون‌ازدواج صورت یك‌معامله ساده بیش‌نداشت در هرموقع با تراضی‌طرفین یا بنابرشرایطی که دولت معیّن کرده بود قابل فسخ بود درنتیجه رسم طلاق بحکم مجلس مقنّن قانونی و معمول شد.

مقرّرات جنائی

اصل ششم و هفتم و هشتم اعلان حقوق بشری وحدت قانون را درهمه‌جا وبرای همه کس مقرّرمیداشت، هیچکس نبایستی

متّهم یا محبوس شود مگر در مواردی که قانون معیّن کرده است وقانون هم مجازاتی معیّن نمیکند مگر درصورتیکه صریحاً لازم باشد، بنابراین مجازاتهای سابق که برحسب درجه و طبقه اشخاص تفاوت میکرد نسخ گردید و دستگیری و حبس را که بدون تحقیق و ثبوت تقصیر بموجب حکم سربسته صورت میگرفت لغو نمود، شکنجه و سیاستهای بیفایده وظالمانه را منسوخ کرد، مقرّرداشت که جرم شخصی است وسرایت بکسان و بستگان مرتکب نمیکند و مجازات را به نسبت جرم طبقه بندی و محدود کرد، به‌نسبت اهمیّت جرم بعضی را مستوجب اعدام وبرخی را حبس دائم وقسمتی را سزاوار جریمهٔ نقدی یا تنبیه بدنی قرار داد.

انقلاب و آزادی

انقلاب کبیر علاوه بر اصل مساوات اصل آزادی را نیزمحترم شمرد، بنا برنصّ قانون اساسی آزادی عبارت است ازحقّ بجا آوردن اعمالی که مضرّ بدیگران نباشد، در نتیجه هر کس میتوانست آزادانه اعمال مذهبی خودرا بجای آورد وافکار وعقاید خودرا درکمال آزادی اظهار کنند، آزادی مذهبی و آزادی فکر و گفتار و طبع مقرّر گردید.

در اوایل انقلاب بر اثر آزادی قلم جراید بسیار ظهور کرد منجمله روزنامه های دموکرات مثل دوست ملّت متعلّق به مارا و لوپردوشن متعلّق به هبرت و جریدهٔ مردان آزاد وغیره. این جراید درملّت خاصّه مردم پاریس تأثیر فوق‌العاده کرده ومؤیّد مرام ژاکوبن‌ها بودند.

لکن بعداز قلیل مدّتی مجلس مقنّن وکنوانسیون و هیئت‌مدیره بدون‌رعایت اصول‌موضوعه قانونی لطمات بسیار بآزادی زدند ومخصوصاً پیروان مذهب‌کاتولیك رامورد فشار قرار دادند، درسرتاسر زمستان ۱۷۹۳ ـ ۱۷۹٤ اعمال مذهبی کاتولیکی درپاریس ممنوع گردید. این اوقاتی بود که هبرت پرستش عقل را پیشنهاد کرد(۱) وروبس‌پیر که‌مدّعی‌طرفداری آزادی مذاهب بود میخواست پرستش موجود عالی را (خدای‌متعال) متداول کند(۲). بعدازسقوط روبس پیر یك‌روز آبه گرگوار که نطقی در مجلس کنوانسیون راجع بآزادی مذهب میکرد مورد سخریه و

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٤۲ و٤٤۳ رجوع شود   (۲) ـ بصفحهٔ ٤٤٦ رجوع شود

استهزاء وکلاء گردید، معذلك مجلس مزبور بواسطهٔ فشار افکار عمومی مجبور شد که حرّیت مذهبی را اعلام کند و ترتیب انفکاك دولت را از دیانت مجری داشته موجبات آزادی عمومی را فراهم سازد(۱).

امّا آزادی مطبوعات که در اوایل دورهٔ کنوانسیون بدرجهٔ عالی رسیده بود در دورهٔ ترور بکلّی منسوخ شد، جز جراید مونتانیار هیچ روز نامه ای حقّ مداخله در سیاست نداشت، در ۱۸ فروکتیدُرْ هیئت مدیره رسماً ٤٥ روزنامه را توقیف کرد.

معذلك باید گفت که یکی از افتخارات عهد انقلاب وخدمات مهمّهٔ مردم آن زمان احترام و ترویج آزادی و افکار آزاد است که چنان مستحکم شد که در قرن نوزدهم حکّام و سلاطین خود رأی نتوانستند ذرّه ای از آن کاسته و مانع توسعه و ترقّی آن بشوند.



---

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٦١ رجوع شود

فصل پانزدهم

جنگ با اروپا

فتوحات ـ معاهدات

ده سال تمام از آوریل ۱۷۹۲ تا مارس ۱۸۰۲ فرانسه با جمیع دول اروپا زدوخوردکرد، آغاز این دوره ازسالهای آخر عهدلوی شانزدهم وانجام آن درسال دوّم قنسولی ناپلئون بناپارت بود، تأثیر فتح و شکست قشون بطوری که دیدیم در کیفیّت اوضاع داخلی همواره محسوس بود.

یکی ازعلل اعلان جنگ لوی شانزدهم ومجلس مقنّن باطریش و پروس اعتراض شاهزادگان آلمانی و امراء آلزاس بر نقض حقوق و امتیازات ملوك الطّوایفی بود دیگر تجمّع مهاجرین و تشکیل لشکر در سرحدّات فرانسه و در خاك آلمان.

در دورهٔ کنوانسیون قشون فرانسه بلژیك را فتح کرد وبنابرمرام ژیروندنها ومونتانیارها تبلیغ ونشرافکار انقلابی درآن مملکت شروع واصول آزادی ومساوات گوشزد عموم گردید، این اقدام با قضیّهٔ اعدام لوی شانزدهم دول اروپا را از قبیل انگلستان و هلاند واطریش و روسیه وساردنی و اسپانیا در۱۷۹۳ بر ضدّ فرانسه برانگیخت، منظور دول متّحده که درتحت قیادت دولت انگلیس بودند تجزیهٔ مملکت فرانسه و تخریب اساسی جمهوری بود.

نتیجهٔ جنگهای مزبور این شدکه دول اروپا جمهوری فرانسه را رسماً شناخته و آرزوی دولت فرانسه که از قدیم الایّام تسلّط یافتن بر ساحل چپ رود رن و رسانیدن سرحدّات بخطوط طبیعی بود برآمد، قسمت اعظم ولایات ایطالیا وسویس و هلاند تابع فرانسه شدند و دولت فرانسه در امور ولایات غربی آلمان مداخلات مؤثّره نمود.

اسباب این فتوحات عبارت بود: اوّلاً ازشجاعت و وطن‌پرستی قشون جمهوری

و ثانیاً حدوث وقایع لهستان که از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ دول روس و اطریش و پروس‌را مشغول ساخت و ثالثاً هوش ولیاقت ناپلئون بناپارت . دول اروپاتدریجاً فتوحات فرانسه‌را برسمیت شناختند باین ترتیب پروس واسپانیا بموجب عهدنامهٔ بال ۱۷۹۵ و اطریش دفعهٔ اوّل در کامپوفورمیو ۱۷۹۷ و سپس در لونویل‌در سنهٔ ۱۸۰۱ انگلستان هم که تنها مانده و از جنگ دست بر نمیداشت عاقبت در سال ۱۸۰۲ در شهر آمین صلح کرد. لکن باید دانست که این معاهدات موقّتی بود و دول اروپا خاصّه انگلستان نمیتوانستند قلباً به پیشرفت فرانسه و ترقّی فوق العادهٔ آن دولت رضایت بدهند .

أ

فتوحات

فرانسه و اروپا در ۱۷۸۹

درسنهٔ ۱۷۸۹ میان فرانسه و دول اروپا هیچ موجب خلافی باقی نبود ، علی الظّاهر مقدّمات صلح وسلام فراهم وموجبات جنگ و جدال مفقود بود .

بعد از جنگهای قرن هیجدهم خاصّه پس از جنگ مشئوم هفت ساله اکثر منوّرین فرانسه که تابع اقوال حکما بودند بمسالمت وصلح میل داشتند؛ مثلاً کنت دو ورژن وزیرامور خارجهٔ لوی شانزدهم که ازمردان نامدار آنزمان بود میگفت : «فرانسه باید ازتوسعه بترسد وچندان آرزومند تجاوز نباشد» بعبارة اخری طالب حفظ امنیّت وعدالت دراروپا بوده و میانجی دول‌جنگجو بشود . اکثر نمایندگان مجلس مؤسّسان هم این فکر را معتقد بودند و در ۲۴ مه ۱۷۹۰ مادهٔ ذیل را تصویب و جزء قانون ۱۷۹۱ قرار دادند : « ملّت فرانسه از شروع بجنگ بقصد جهانگیری صرف نظر میکنند و هرگز قوای خود را برضدّ آزادی اقوام و ملل بکار نخواهد برد . »

درآغاز انقلاب‌سلاطین اروپاهم چندان مایل بجنگ ومداخله در امورفرانسه نبودند ، ژرژ سوّم پادشاه انگلیس این انقلاب و اغتشاش فرانسه را مجازات طبیعی

میدانست و میگفت بگذارید مکافات مساعدتهائی را که لوی شانزدهم بشورشیان امریکا کرد اهل فرانسه به بینند ، سایر دول هم مشغول کار مشرق زمین بودند زیرا که ژوزف دوّم وکاترین دوّم از سال ۱۷۸۷ ببعد باعثمانیان جنگ داشتند(۱) . فردریك گیوم ثانی پادشاه پروس هم مراقب اعمال این دو پادشاه بود واز پیشرفت آنها بیم داشت و میخواست هر قسم باشد سهمی از مملکت لهستان نصیب او شود . این سه پادشاه گمان میکردند که فرانسه بعلّت اشتغال بامور داخلی خود تا دیر زمانی ازدخالت درکارهای عمدهٔ اروپا محروم وممنوع خواهد بود و دول ازاین محرومیّت فرانسه استفاده خواهند کرد بنا بر این هیچیك مهیّا نبودند که کمکی بمهاجرین فرانسه بدهند. وقتیکه دراکتبر ۱۷۸۹ کنت دارتوا از ژوزف دوّم برادر ماری-آنتوانت درخواست مساعدت کرد ژوزف مکتوب سختی باو نوشته و اخطار کرد که لازم است از جنگ خود داری کرده بفرانسه باز گشته مطیع مقرّراتی شود که شاه و ملّت فرانسه وضع کرده اند .

علل عمدهٔ جنگ

این صلح جوئی ملّت فرانسه وبیطرفی وبی اعتنائی دول همجوار رفته رفته مبدّل بکینه جوئی وستیزه کاری گشت ، علل عمدهٔ آن از اینقرار بود :

ابتداء دولت پروس که در نتیجهٔ تبلیغات و هواداری های ولتر مورد توجّه مردم فرانسه بود و جمعی ازوکلای مجلس مؤسّسان امیدوار بودند که با آندولت عقد اتّحادی ببندند تصوّر کرد که دراین ایّام دولت فرانسه ضعیف و ناتوان شده وبسهولت میتوان ازاراضی آن مقداری بخاك پروس ملحق ساخت . ازماه سپتامبر ۱۷۹۰ پیش ازآنکه لوی شانزدهم استمدادی بکند پادشاه پروس باامپراطوراطریش پیشنهاد کرد که متّحداً بیاری لوی شانزدهم بر خیزند و در عوض مصارف جنگ قسمتی ازخاك فلاندر وآلزاس را بتصرّف آورند ، سال بعد لوی شانزدهم شخصاً در خفیه سلاطین پروس و اطریش و اسپانی و سوئد را بمدد خود طلبید .

---

(۱) - بصفحه ۲۶۳ « جنگ دوّم عثمانی » رجوع شود

از طرف دیگر سلاطین اروپا رفته رفته مطّلع و بیدار شدند که این انقلاب مختص بملّت فرانسه نیست و روزی جهانگیر خواهد شد، در ژون ۱۷۹۰ اهالی آوینیون بر ضدّ پاپ قیام کرده و بحکم آزادی افراد بشر اعلان نمودند که من بعد بدولت فرانسه ملحق خواهند بود، درسواحل رود رن جمعی از دهاقین آلمانی نسبت بافکار انقلابی اظهار همراهی بلکه شور و شعف نمودند و این اوضاع را گوته شاعر بزرگ آلمان در کتاب هرمان و دروته[1] ثبت و درج کرده است.

همچنین جمعی ازمردان سیاسی و روزنامه نگاران فرانسه بعد از ۱۷۹۱ علناً بر ضدّ سلاطین مستبد اظهاراتی کرده و ملل اسیر را بآزادی دعوت مینمودند، پس سلاطین ازوپا دریافتند که انقلاب فرانسه مستقیماً برآنها حمله وراست، دستگیری لوی شانزدهم در وارن هم که در نظر پادشاهان بی احترامی مینمود موجب مزید اضطراب گردید، تا آنوقت دستور صدر اعظم اطریش را بکار میبستند که گفت «باید افکار فرانسوی را ازسرحد بداخلهٔ مملکت راه نداد وفرانسه را باید بحال خود گذاشت که روز بروز ضعیف تر و سخط تر شود» لکن سلاطین اروپا این دستور را کافی ندانسته و محض «صیانت مزاج ممالك اروپا از قانقرایا» در صدد برآمدند «که عضو فاسد را قطع کنند» بنا براین لئوپولد برادر و جانشین ژوزف دوّم و فردریك گیوم در پیل نیتز ملاقات کردند[2] (ماه او ۱۷۹۱) سپس در سنهٔ ۱۷۹۲ (۲ ماه فوریه) در برلن عهد نامه‌ای برضد فرانسه امضا نمودند.

همینطور که تدریجاً سلاطین اروپا از بیطرفی خارج شده و بستیزه کاری میپرداختند ملّت فرانسه هم ازصلح طلبی بجنگجوئی عدول کردند. بطوریکه سابقاً گفتیم[3] علّت هیجان ملّت فرانسه سوء ظنّی بود که ازدسایس لوی شانزدهم با امپراطور اطریش و شاه پروس در مردم تولید شد، مردم از اینکه پادشاهان اروپا با شاه فرانسه در تخریب ملّت همدست شده‌اند بخشم آمدند، علّت دیگر تجمّع قوای مهاجرین و

---

(۱) – Hermann et Dorothée

(۲) ـ بصفحه ٤١٥ «قرارداد پیل نیتز» رجوع شود

(۳) ـ بصفحه ٤١٣ «دسایس شاه و ملکه» و مابعد رجوع شود

انتخاب کنندگان حوالی رودرَن درسر حدّات بود، علّت دیگر اعلامیهٔ پیل نیتز را باید شمرد. امّا علّت اصلی اعتقاد احزاب تندرو بود که درموقع تشکیل مجلس مقنّن طالب جنگ با خارجه شدند بگمان اینکه اشتغال مردم بجنگ برای پیشرفت مرام حزبی آنها مفید خواهد بود. بریسو که از زعما و جریده نگاران حزب ژیروندن بود میگفت: « ترس من ازاین است که مبادا جنگ در نگیرد » و هم او بعدها حکایت میکرد که بجان و دل جنگ را میخواست زیرا که آن را بهترین وسیلهٔ انقراض سلطنت و استقرار جمهوری میدانست.

بهانهٔ جنگ

دومسئله موجب شدکه روابط فرانسه واطریش باریك شده و بهانه بدست جنگ طلبان افتاد: اوّل مسئلهٔ حقّ مالکیّت و امتیازات محلّی امراء آلزاس، دوّم تجمّع قشون مهاجرین درحوزهٔ انتخابیّهٔ رن.

امراء آلزاس

چون در ۱۶۴۸ بموجب عهد نامهٔ وستفالی ایالت آلزاس بفرانسه رسید امراء واعیان آن ایالت مالك املاك وامتیازات سابق خود مانده وحقوق ملوك‌الطّوایفی خود را حفظ کرده واگرچه ازامراء آلمان محسوب میشدند لکن نظر بواقع بودن حوزهٔ امارت آنها در خاك فرانسه خود را تابع شاه فرانسه خوانده و فقط از این لحاظ اظهار احترامی میکردند. این اعیان درحوزهٔ امارت وحکمرانی خود حقوق وعوایدی را که یادگار قرون وسطی بود وصول مینمودند، وقتیکه مجلس مؤسسان حقوق و امتیازات سابقه را نسخ کرد حکم مجلس شامل امراء آلزاس هم گردید، لکن امراء و اعیان آلزاس اعتراض کردند و گفتند قوانینی که در فرانسه وضع میشود بر ما که رعیّت فرانسه نیستیم شامل نتواند شد زیرا که در وضع آن باملّت فرانسه شرکتی نجسته‌ایم، بعلاوه این مقرّرات معارض و ناقض عهدنامهٔ وستفالی است. پس ازامپراطور اطریش که شاهنشاه آنها محسوب میشد ومجلس دیت که مجمع نمایندگان مملکت اطریش بود تقاضای یاری کردند و امپراطور ومجلس هم آمادهٔ کمك گشتند، مجلس دیت از لحاظ کینه خواهی مقرّر داشت که امراء آلزاس بهیچ چیز راضی نشوند و تا زمانی که جمیع حقوق سابقه برقرار نگردد ازپای ننشینند.

تجهیزات مهاجرین

مجلس مؤسسان چون مستحضر شد که مهاجرین در حوزهٔ انتخابیّهٔ تِرِو‌ْدرخاك آلمان تجهیزاتی کرده‌اند بامپراطور اطریش اخطار کرد که این اقدام انتخاب کننده ترو‌ْ بر ضدّ انقلاب ملّت فرانسه است، مجلس مقنّن هم بمحض تشکیل یافتن تقاضا کرد که بیدرنگ مهاجرین تجهیزات خود را بهم زنند و الاّ انتخاب کنندهٔ ترو‌ْ باید آماده جنگ باشد (نوامبر ۱۷۹۱). لئوپولد امپراطور اطریش که مردی صلح جوی بود میانجی شد و بفرانسه نوشت که من ازانتخاب کنندهٔ ترو‌ْ تقاضا کرده‌ام که این اجتماعات را برهم زند لکن اگر امیر مزبور خود داری کرد امپراطور از لحاظ سلطنت و شاهنشاهی که دارد ناچار است هر گاه دولت فرانسه لشکری بولایت ترو‌ْ بفرستد بکمك امیر آنجا لشکر کشی کند.

اعلان جنگ

فرقهٔ ژیروندن ازاین مکاتبه استفاده کرده آتش جنگ را دامان زدند و مکتوب امپراطور را نوعی از اعلان جنگ و تهدید قلمداد کرده مجلس را درماه ژانویه ۱۷۹۲ وا داشتند که التیماتومی بامپراطور بدهد، در این حین لئوپولد بطور ناگهانی وفات یافت (اوّل مارس) پسر وجانشین او فرانسوای دوّم جوانی ۲۴ ساله نظامی ومستبدّ برأی بود، درجواب التیماتوم مجلس مقنّن نوشت که دولت فرانسه بایدحقوق امراء آلزاس را کما فی السّابق شناخته و ولایت آوینیون را بپاپ مسترد داشته واشخاصی را که درداخلهٔ فرانسه موجب اختلال اوضاع و اغتشاش امور ممالك همسایه شده‌اند خاموش ومقهور سازد، این یاد داشت فرانسوای دوّم در روز ۱۵ آوریل ۱۷۹۲ بپاریس رسید.

روز بیستم آوریل بنا بر پیشنهاد لوی شانزدهم که در مجلس حضور یافته بود مقارن ساعت ده شب نمایندگان مجلس مقنّن با شوق و شعف زایدالوصف ابتداء اظهار داشتند که « ملّت فرانسه از جهانگیری و مملکت ستانی بیزار است لکن در این موقع محض حفظ آزادی و استقلال کشور فرانسه بپادشاه هنگری وبوهم اعلان جنگ میدهد» مقصود مجلس ازاینکه امپراطور را پادشاه هنگری و بوهم خطاب

کرد آن بود که فرانسه باامپراطوری آلمان اعلان جنگ نمیدهد بلکه سر و کارش فقط با رئیس خاندان اطریش است. میخواست بگوید که این جنگ دو ملّت با یکدیگر نیست بلکه « مدافعهٔ حقّهٔ ملّت آزادی است در مقابل حملات ظالمانهٔ یکی از سلاطین. »

هجوم بفرانسه

مقدّمات جنگ ونتایج سیاسی آنرا در پاریس سابقاً ذکر کردیم(۱)، فرقه ژیروندن گمان میکرد که سیصد هزار لشکری بجنگ تواند آورد لکن وقتیکه مبارزه شروع شد بیش از نود هزار نفر آماده نگردید. همچنین تصوّر میکرد که بلافاصله مملکت بلژیك را اشغال خواهند کرد، امّا حوادث دهشت اثری که درمیان افواج فرانسه درولایت فلاندر رخ داد مجال نداد که حمله ازطرف فرانسویان شروع گردد. ایضاً فرقهٔ مزبور می‌پنداشت که دشمنی جز اطریش در مقابل نخواهد بود لکن پروسیها هم بحکم معاهدهٔ برلن امپراطور را یاری کردند، لشکری مرکّب از افواج پروس و اطریشی تحت ریاست پادشاه پروس و دوك‌دو - برنسویك از ترو گذشته وارد ایالت لورن شد و قلاع لونگوی (۲۳ او) و وردن (۳ سپتامبر) را پی‌درپی تسخیر کرده تیون ویل را بمحاصره افکند، عدّهٔ این لشکر ۶۲۰۰۰ نفر بود.

عبور از آرگون

روز پنجم سپتامبر قشون دول متّحده بپای کوه آرگون رسید، این محل عبارت ازارتفاعاتی است درطول رود اِسن که مستور ازجنگل انبوه است چنانکه هیچ لشکری نمیتواند ازآن بگذرد مگر از پنج معبر معیّن.

دوموریه‌که رئیس قوای شمال بود با نوزده‌هزار سپاهی درسدان توقف داشت، معابر جنگل سابق الذّکر را مسدود ساخت و امیدوار بود که چندان دشمن را از پیشرفت مانع شود که قشون امدادی ازفلاندر(۱۰۰۰۰ نفر)وازمتز(۱۷۰۰۰ نفر) باو برسد، بدبختانه گروهی از لشکر اطریش در ۱۴ سپتامبر یکی از معابر را

(۱) - بصفحه ۴۱۷ «جنگ» ومابعد رجوع شود

که کاملاً استحکام نداشت درهم نوردید ، دوموریه ناچار شد که عقب بنشیند وولایت شامپانی را بخصم واگذارد ، دراینوقت دشمن بیش از دویست کیلو متر تا پاریس فاصله نداشت .

جرئت وشجاعت دوموریه فرانسه را ازخطر نجات داد ، این سردار بجای آنکه بسمت پاریس عقب بنشیند ازطول رود اِ ْسن بالا رفته و لشکر خود را در حوالی سنت منه هود متمرکز ساخت که هم بتواند باقشون امدادی که درراه است اتّصال بیابد و هم در موقع حرکت دشمن بجانب پاریس خطّ ارتباط او را با سایر قوای مهاجم قطع کند .

پادشاه پروس با ۳٤٬۰۰۰ سپاهی بقلع وقمع لشکر دوموریه همّت گماشت واز درّهٔ تورب گذشته درصدد محاصره برآمد و درچهارشنبهٔ ۲۰ سپتامبر دو لشکر بهم رسیدند ، لکن شب آنروز قشون امدادی فلاندر و لشکر مرکز بسرداری کلرمان بهدوموریه ملحق شده بودند ولشکر فرانسه به ٤۷٬۰۰۰ نفر رسید که خیلی بیش از دشمن بود .

والمی

طلایهٔ دو لشکر در سفیدهٔ صبح زدوخورد را شروع کردند ، کلرمان بشتاب تمام اردوگاه خود را در زمین مرتفعی قرار داد که بر فراز آن آسیای والمی ساخته شده بود و قسمتی از سپاه دوموریه کوه ایوْرُن را متصرّف شد ، وضع دو لشکر کاملاً معکوس بود ، پروسی ها از طرف پاریس حمله میآوردند و فرانسویها از جهت مخالف بدفاع مشغول بودند .

بارانی نرم میبارید ، زمین گِل شده بود و پروسیها بزحمت درزمینی باتلاقی سوق لشکر میکردند ، پس ازتوپ اندازی طولانی وشدیدی درحوالی ظهرباد وزیدن گرفت ، آسمان صاف شد ، دوك دوبرونسویك بقصد حملهٔ قطعی پیاده نظام پروس را حرکت داد که بمرتفعات والمی روی آورند .

این پیاده نظام مجهّز و منظّم که در سر تا سر اروپا شهرت فوق العاده داشت فرانسویان را ازابتداء بدهشت افکند زیرا که اکثرلشکریان فرانسه تا آنوقت نعرهٔ

کوس جنگی نشنیده وبرق شمشیر دلاوران ندیدیده بودند امّا کلرمان پیادگان را مجال تفکّر وتردید نداد فوراً آنها را بستونهای منظّم تقسیم کرده آماده حمله نمود، سپس خود بمقدّمهٔ سپاه رفته کلاه برسر شمشیر کرد و فریاد «زنده باد ملّت» برآورد. قشون فرانسه درعین شوق و حرارت همان حرکت و همان فریاد را تکرار کردند و لشکر پروس را گلوله باران نمودند.

پیاده نظام پروس درهزارذرعی آسیای والمی ازشدّت آتش توپ پریشان شده توقّف اختیار کرد، در صحرا سواره نظام جناح چپ کلرمان از اسب پیاده شده وباسبان خود یونجه میدادند، این شجاعت موجب حیرت دوك دوبرونسویك شد، درساعت چهار کلرمان دریافت که برونسویك خیال حمله دارد، مجدّداً قشون را بحال دفع حمله باسرنیزه قرارداد لکن پروس‌ها جنبشی نکردند، ازطرفین آذوقه ومهمّات جنگی بآخر رسید و کم کم تا ساعت شش صدا ها یکباره خاموش شد و بقول گوته شاعرمعروف آلمانی که حاضر میدان بود: «گوئی ابداً چیزی نگذشته و حادثه ای اتّفاق نیفتاده است.»

باران بشدّت تجدیدشد، گوته مینویسد: «اضطراب تمام درلشکرپروس حکمفرما بود، صبح آنروزهمه سخن ازکشتن وخوردن فرانسویان میکردند لکن دراینوقت عموماً حال بهت وتفکّر داشتند، افرادقشون بیکدیگر نمینگریستند واگرچشمشان مصادف میشد فوراً فحش و لعنت از دهان ها برمیخاست، چون شب آمد دایره‌وار گردهم جمع شدیم لکن درمرکز دایره برخلاف عادت نتوانستیم آتش برافروزیم، اکثرنظامیان ساکت بودند، بعضی صحبت میکردند، یکی ازمن پرسید که چه میبینی وازاین حوادث چه پیش بینی میکنی گفتم: «ازاین مکان وازاین زمان دورهٔ جدیدی درتاریخ عالم شروع میشود وشما میتوانید مفتخراً بگوئید من درآن ساعت و در آن محل حضور داشتم.»

اهمیّت جنگ والمی

این جنگ فی حدّذاته مصاف معتبری محسوب نمیشود فقط بمبارزهٔ توپخانه ختم شد، دو لشکر بهم نرسیدند و گریبان گیر نشدند، ازدوطرف مجموع قوائی که بجنگ درآمد هفتاد هزار نفر بود،

سی هزار فرانسوی و سی وچهار هزار تن پروسی، سیصد نفر ازفرانسه تلف شد و دویست تن از پروسیان بخاك هلاك افتاد لکن نتیجهٔ معنوی این جنگ بسیارعظیم بود زیرا که کلرمان و سپاهیان او آزادی و وطن را نجات بخشیدند. جلوگیری از قشون پروس که در اروپا مشهور بود چنان آتش شوق وجرئت را در لشکر جوان جمهوری فرانسه مشتعل ساخت که بعد از آن توانست بکار های خطیر دست بزند.

ازطرفی قشون پروس هم از ایستادگی فرانسویان بحیرت افتادند زیرا که مهاجرین طوری معرّفی از لشکر فرانسه کرده بودند که پروس ها گمان داشتند با مشتی خیّاط و کفش دوز سروکار خواهند داشت ولشکر کشی آنها مثل تفرّج وگردش خواهد بود. یکی از وزراء پروس بصاحبمنصبان خود گفت: « بروید این بازی مضحك دوامی نخواهدداشت لشکر وکلای دعاوی (مقصود انقلابیّون فرانسه است) بزودی مضمحل میشودو شما تا پائیز بسر خانه وزندگی خود باز خواهید آمد.»

امّا لشکر وکلای دعاوی ازمیان نرفت، هرروز فوجی ازدهقانان داوطلب شده سلاح برداشته بخصم حمله میآوردند، ازطرف دیگر باران شدّت کرده شب وروز تا چند هفته لاینقطع میبارید، مرض اسهال درافواج افتاد، بقول گوته: « لشکر پروس بمریضخانهٔ متحرّك تبدیل یافت » و بدون آنکه واقعاً مغلوب شوند مانند شکست خوردگان شدند و فرار اختیار کردند، مقدار کثیری از مهمّات و آذوقهٔ جنگی را با چندین هزار نفر در میدان و در راه گذاشتند و یکماه بعد از جنك والمی از سرحدّ فرانسه عبور کردند و بولایت خود رفتند.

حملهٔ فرانسویان جنگ ژماپ

یکماه بعد از جنگ والمی قشون فرانسه یکی از ایالات قلمرو پادشاه ساردنی‌را که ایالت ساووا باشد اشغال کرد، اهالی باشوق وشعف تمام استقبال کرده و التحاق خود را بجمهوری فرانسه بموجب رأی عمومی اعلام داشتند، همچنین کنت‌نشین نیس هم ازشاه ساردنی منتزع شد، در سمت شمال شرقی ولایات ساحل یسار رود رَن، سپیر و وُرْمس (۱) را که

(۱) – Rhin, Spire, Wormes

متعلّق بآلمان بود متصرّف شدند .

درماه نوامبر آنسال فرانسویان بسرداری دوموریه وارد بلژیك گشتند ، اطریشیها بفرماندهی دوك دوساکس چن (۱) مدّت قلیلی شهر لیل فرانسه را محاصره کرده بودند ، دوك مزبور مباهات میکرد که قلعهٔ محکمی مثل لیل را متصرّف خواهد شد درصورتیکه این قلعه جز خود اهالی مدافعی نداشت ، شش روز تمام آنجارا گلوله باران کردند و شصت هزار گلوله بحصار افکندند ، دویست خانه را طعمه حریق ساختند ، امّا نتوانستند بر اهالی شجاع لیل ظفر بیابند . اطریشی‌ها با حیرت و تعجّب تمام مجبور بترك جنگ و مراجعت ببلژیك شدند ، دوموریه چون ازکار پروسی‌ها فراعت یافت بتعقیب اطریشی ها لشکر ببلژیك کشید ، روز ششم نوامبر سربازان جوان میدان والمی با سرود مارسیّز حمله‌ور شده واستحکاماتی را که سردار اطریش در حوالی ژماپ ساخته بود بتصرّف آوردند وسه هفته بعد صفحه بلژیك را ازقشون اطریش پاك نمودند (۲۸ نوامبر) .

آغاز فتوحات و سیاست تبلیغ

بلژیکی ها که چندان مایل بتسلّط اطریش نبودند و چنانکه دیدیم (۲) در ۱۷۸۹ بر امپراطور اطریش ژوزف دوّم شوریدند در این موقع مقدم فرانسویان را مغتنم شمرده وآنان را منجی خود دانستند و مطمئن بودند که بنا بر اعلامیّهٔ مجلس مقنّن : « فرانسه جنگ را برای فتح ممالك نمیکند » همچنین باین اعلان که ازطرف مجلس کنوانسیون درچند روز پس از واقعه ژماپ صادرشد تکیه کردند ازاینقرار : « مجلس کنوانسیون ملّی اعلام میکند که ملّت فرانسه بملل و اقوامی که در پی کسب آزادی خود باشند برادرانه مساعدت خواهد کرد » بنا براین مقدّمات بلژیکیها تصوّر میکردند که فرانسویان بعهد خود وفا کرده و آنان‌را در تشکیل حکومت مستقل و وضع قانون اساسی خاص آزاد خواهند گذاشت .

لکن اهالی بلژیك کاتولیك متعصّب وطرفدار حفظ رسوم و عادات اجتماعی

---

(۱) - duc de Saxe Teschen

(۲) - بصفحهٔ ۱۴۵ «مقاومت» رجوع شود

خود بودند و فرقهٔ مونتانیار فرانسه که آنوقت در مجلس کنوانسیون اکثریت و قدرت داشت میخواست جمیع مللرا دارای تشکیلات وتنظیماتی شبیه بفرانسه‌بکند. یکی اززعمای آن فرقه موسوم به کامبون چنین میگفت: « هر ملتی که بخواهدلیاقت خود را برای حریت و استحقاق خود را برای دوستی ملت فرانسه بثبوت برساند باید هرچه ما کرده ایم بکند، طبقات ممتازه را مضمحل کرده ووطن پرستان را در امور دولتی شرکت بدهد.» پس بنا بر پیشنهاد فرقهٔ مونتانیار مجلس کنوانسیون در ۱۵ دسامبر ۱۷۹۲ اعلام داشت که درممالك وایالاتی که بتصرف قشون فرانسه درمیآید حقوق ملوك الطوایفی و نجابت و سایر امتیازات ملغی است و « املاك شاهزادگان و اعیان و حواشی و خدمتکاران آنها و سایر طبقات از روحانی و غیرروحانی تحت حمایت وصیانت جمهوری فرانسه قرار میگیرد» درعمل این اعلان منجر بضبط تمام املاك ازطرف دولت فرانسه میشد وهمین ابتدای فتوحات فرانسه محسوب میشود.

سرحدات طبیعی اعضاء مجلس کنوانسیون که تربیت یافتهٔ محیط استبدادی قدیم بودند مطابق اصل سیاست خارجی سلطنت فرانسه که از عهد هانری دوم متداول بود اعتقاد داشتند که هنوز خاك فرانسه کامل و تمام نیست، دانتون که شاگرد سیاسی ریشلیو محسوب میشد میگفت: « حدودفرانسه‌را طبیعت خاك وآب جهات اربعهٔ افق معین‌میکنند» یعنی اقیانوس کبیر و شط رن و جبال آلپ و کوهستان‌پیرنه. بنا براین ولایاتی که در داخله این حدود طبیعی واقع میشدند مثل بلژیك و ایالات ساحل رن و ساووا وکنت نشین نیس اجزاء طبیعی مملکت فرانسه بشمار میآمدند چنانکه در عهد گلها هم جزوآن مملکت بودند.

پس محض انجام این مرام سیاسی و برای نشر افکار انقلابی در خارج در اواخر ۱۷۹۲ مجلس کنوانسیون اعلام رسمی ۱۷۹۱ وسایراحکام را فراموش کرده و بفتح ممالك پرداخت و ممالك مفتوحه را بوسیله عمال انقلاب منقلب

ساخت . در ماه های اوّل ۱۷۹۳ مجلس کنوانسیون برای حفظ ظاهر در هریك ازآن ممالك مجالس محلّی مرکّب ازجاسوسان وطرفداران فرانسه بتطمیع و تهدید تشکیل داده و رأی صادر کرد که من بعد آن مملکت جزو جمهوری فرانسه محسوب است . بعد از این تاریخ فرانسویان در جنگهائی که میکردند چندان به‌نیّت نشر آزادی وتبلیغ افکار انقلابی نبودند بلکه برای عظمت فرانسه میکوشیدند این قول دانتون است و مقصودش از این عبارت حفظ ممالك مفتوحه بود.

انگلستان و تصرّف بلژیك

این فتوحات وتبلیغات انقلابی وسیاست کردن لوی شانزدهم در اوایل سنهٔ ۱۷۹۳ دولی را که تا آنزمان بیطرفی اختیار کرده بودند بر ضدّ فرانسه بر انگیخت منجمله انگلستان پیش قدم شد.

در اوایل تشکیل مجلس مقنّن مردم گمان میکردند که چون فرانسه سلطنت مشروطه شده ودولت انگلیس هم سلطنت مشروطه داردمیان آنهاعقد دوستی‌استوار خواهد شد ، تالیران در فوریهٔ ۱۷۹۲ ازطرف مجلس ملّی بلندن اعزام شد که ابتداء دولت انگلیس‌را وادارد که درجنگ قریب‌الوقوع فرانسه با اطریش و پروس بیطرف بماند وسپس اگر بتواند عهد نامهٔ یگانگی را فیمابین به بندد . امّا انقلاب دهم اوانگلیس‌ها را چنان خشمناك کرد که قطع مذاکرات کردند وچون دوموریه بلژیك را گرفت انگلیسها مصمّم جنگ شدند . از قرون وسطی ببعد یکی از اصول سیاست خارجی انگلیس این است که نباید فرانسه را گذاشت به مصب رود اسکو (بلژیك) دست یافته و شهر آنورس را بتصرّف آورد چه این بندر و شهر هم مرکز مهمّ تجارتی و هم نقطهٔ نظامی بسیار مهمّی محسوب میشوند زیرا که درست در برابر مصب‌رود تامیز انگلیس واقع‌شده و برآن مشرف هستند و ناپلئون همین معنی را با عبارتی دلپذیر بیان کرده است : « آنورس طپانچه ای است پُر که بقلب انگلستان‌آخته است . »

جنگ در ۳۱ ژانویه ۱۷۹۳ اعلان شد ، پیت (۱) که آنوقت ریاست وزراء

---

(۱) ـ به‌گراور صفحهٔ ٦٤ رجوع شود.

انگلیس را داشت بپارلمان خبر داد که این جنگ قصّابی و خونریزی کاملّی خواهدبود و فی الواقع انگلیسها سلاح از کف ننهادند مگر ۲۲ سال بعد که درسنهٔ ۱۸۱۵ بلژیك را از چنگ فرانسه بیرون آوردند.

نخستین اتّحاد

چون انگلیس قشون برّی نداشت بادول اروپاعقد اتّحاد بست، دول ذیل: هلاند وساردنی وناپل وپرتغال و اسپانیا وروسیه که بعد از قتل لوی شانزدهم با فرانسه قطع رابطه کرده بودند ومجلس کنوانسیون هم با خشونت واعلان جنگ بآنها جواب میداد دعوت انگلیس را پذیرفته وبپول آن دولت تشکیل لشکرهائی دادند. اتّحادیهٔ عظیمی تشکیل شد که علی الظّاهر فرانسه نمیتوانست در مقابل آن از اضمحلال و انقراض خود جلوگیری کند.

نقشهٔ تجزیهٔ فرانسه

سیاسیون دول خارجه درانجمنی که تشکیل دادند نقشهٔ تجزیهٔ فرانسه‌را رسم کردند واورا میخواستند لهستان اروپای غربی بسازند؛ انگلیسها طالب بندردونکرك ومستعمرات واطریشها مایل به ایالات فلاندر و آرتوا و پروس ها مشتاق ایالات آلزاس و لورن بودند و سایر متّحدین هم هرچه میتوانستند میگرفتند. لرد اوکلاند میگفت «باید فرانسه را درصفحهٔ سیاست عالم بصفر رسانید.» وفکر انقلابی راهم میخواستند که بوسیلهٔ تهدید و قتل محو کنند و کنت دومرسی میگفت: «برای قلع مادهٔ فساد انقلاب باید اکثراحزاب عامله وتمام مدیران انقلاب ملّی را از دم شمشیر آبدار گذرانید.»

جنگ

جنگ با این اتّحادیهٔ نخستین قریب پنجسال دوام یافت (مارس ۱۷۹۳ـ اکتبر ۱۷۹۷). تاریخ این زد و خورد را باید بدو قسمت تقسیم کرد:

دردورهٔ اوّل فرانسه مواجه با تمام دول متّحده بود وبایستی درتمام نقاط سرحدّی بجنگ بپردازد (۱۷۹۳ـ۱۷۹۵) ولی میدانهای مهمّ جنگ دراین دوره عبارت بود از شمال فرانسه و بلژیك و ایالات ساحلی شطّ رن. در ۱۷۹٤ اطریشی ها بکلّی خاك بلژیك را تخلیه کردند.

در دورهٔ دوّم (۱۷۹۵ـ۱۷۹۷) فرانسه فقط با قسمتی از دول متّحده سر و کار داشت، در ۱۷۹۵ پروس واسپانیا وهلاند تقاضای صلح کردند ودر مقابل فرانسه جز انگلیس واطریش خصم معتبری نماند. جنگهای مهمّ ایندوره در سواحل رود پو و شمال ایطالیا و در درّه های الپ خاك اطریش وقوع یافت.

هجوم ثانی بفرانسه

در آغاز جنگ هر کس گمان میکرد که متّحدین بسهولت فاتح خواهند شد، درهفتماه اوّل فرانسویان علی الاتّصال شکست خوردند، در نتیجهٔ این مغلوبیتها و انقلابات داخلی بطوری که دیدیم (۱) در پاریس حکومت ترور قائم شد.

ابتداء فرانسه تمام فتوحات خود را درشمال از دست داد، دو موریه در ۱۸ مارس ۱۷۹۳ از پرنس دوکوبور در شهر نیرْوین دَنْ شکست یافت واطریشی‌ها مجدّداً بربلژیك مسلّط شدند، درآوریل ایالات ساحلی رن را پروسی‌ها پس گرفتند و شهر مایانس را چهار ماه تمام محاصره کردند، دراینمدّت کلبر سردار فرانسوی که درشهر محصور بود مقاومت پهلوانانه کرد، همچنین مرلن دوتیون ویل که مأمور آن شهر بود مراقبت کامل نمود، عاقبت شهرمزبور بدست پروسی ها افتاد.

بعد از آنکه این فتوحات از دست رفت از تمام جوانب خاك فرانسه مضرب خیام دشمن شد، اسپانیولی ها درجنوب بلاد پرپی‌نیان وبایون را گرفته وسلطنت‌طلبان بندر تولون را بقشون انگلیس تسلیم کردند، در طرف شمال شرقی پروسیها و اطریشی ها شهر لاندو را محاصره کرده وارد آلزاس شدند امّا صعب ترین حملات را انگلیسها ازطرف شمال کردند که راه آن بپاریس ازتمام نقاط سرحدّی نزدیکتراست. انگلیسها و اطریشیها در صدد تخریب رشتهٔ سه گانهٔ قلاعی بر آمدند که صد سال قبل یکی ازوزرای فرانسه برای صیانت پاتخت مملکت ساخته بود. بندر دونکرك را که انگلیسها مورد هجوم قرارداده بودندهوشار نجات داد، امّا اطریشیهاوالانسین و قلاع اِسکورا تسخیر کردند و بمحاصرهٔ موبوژ پرداختند.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۳۶ و مابعد رجوع شود

دفع حمله

در اواخر ۱۷۹۳ فرانسه بهمّت مردان کاری خود از خطر نجات یافت، مجلس قانون تجهیز عمومی را که بموجب آن تمام فرانسویان از سن ۱۸ تا ۴۰ سالگی بایستی دائماً تحت سلاح باشند وضع کرد، باین ترتیب ۹ لشکر که مجموع افراد آن به ۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میشد بسرحدّات گسیل کرد و این عدد درلشکر کشیهای آن زمان بی نظیر و حیرت آور بود، فرانسه هجوم مهاجمین را جلو گرفت، راه پاریس را براطریشیها مسدودساخت وشهرموبوژ را از محاصره خارج کرد. تفصیل آنکه بعد از دو روز جنگ خونین قریهٔ مرتفع واتی نی بدست فرانسویان افتاد و آنروز پنج مرتبه در دست دو دشمن گشت. این نقطه بمنزلهٔ کلید میدان جنگ بود، درحملهٔ آخرکارنو نمایندهٔ کمیتهٔ نجات عمومی وژوردان که ازسرداران انقلابی وازمردان شرافتمند بودخود تفنگ برداشته ودر جلو صفوف پیاده نظام فرانسه بخصم روی آور شدند (۱۵و۱۶ اکتبر۱۷۹۳).

سردار فرانسوی موسوم به هوش در ظرف یکهفته ایالت آلزاس را از دشمن بپرداخت، روز۲۲ دسامبر در هوای نا مساعد و زمین بد هوش لشکریان گرسنهٔ خود را که یکشبانه روز چیزی نخورده بودند سوق داد و اطریشی ها را از محلّ ریشوفن فرش ویلّر(۱) طرد کرد، قشون هوش با سرود مارسییز حمله به تپهٔ مستحکم ژیزبرگ برده وآنجارا گرفتند ناچاراطریشی ها ازمحاصرهٔ لاندو صرف نظر کردند، مقارن این احوال شورشهای داخلی خاموش شده وانقلابیّون ولایت و انده بسختی شکست خورده و مطیع دولت فرانسه شدند.

فتح ثانی بلژیك

چون فرانسه ازهجوم متّحدین فارغ شد باردیگربتسخیر بلژیك و ایالات رن شروع کرد ودر ۱۷۹۴ بهردو فتح موفق شد. دوك دیورك و قشون انگلیس که در ساحل رود اِسکوبودند و اطریشیها که در ساحل رود موز جای داشتند مورد حملهٔ قشون فرانسه شدند، سرداران فرانسوی شش دفعه حملات دشمن را دفع کرده واز رود خانهٔ سامبر گذشته

(۱) – Reichshoffen - Frœschviller

با ۸۰۰۰۰ نفر اطریشیها را مغلوب ساختند، سردار این جنگ ژوردان بود، سپس خصم را تعاقب کرد و آنها را از ایالات رن رانده کولونی و کوبلاندز را بتصرّف آورد (۶ــ۲۳ اکتبر).

تسخیر هلاند

پیشگرو سردار فرانسوی انگلیسها را بجانب آنورس عقب نشانید، سپس در هلاند آنهارا تعاقب کرد، در کمتر از سه ماه تمام هلاند بتصرّف فرانسه آمد و کشتیهای جنگی هلاند هم که در هلدر بواسطهٔ یخ محصور بودند بدست افواج فرانسوی افتادند (۳۰ ژانویه ۱۷۹۵).

انحلال اتّحادیهٔ دول

عهد نامهٔ بال

فتوحات قشون فرانسه و حوادث لهستان موجب شدند که در ۱۷۹۵ اتّحادیهٔ دول بهم خورد، شاه پروس مواظب بود که مبادا کاترین دوّم و فرانسوای دوّم لهستان را بار سوّم میان خود قسمت کنند و اورا شرکت ندهند، پادشاه اسپانیا از بیم لشکر فرانسه که بخاك او وارد شد پیام صلح فرستاد.

مجلس کنوانسیون هم آرزوئی جز آشتی با این دو دولت نداشت، میخواست قشون خود را تماماً بجنگ انگلیس ببرد، ازطرف دیگر هم قوای فرانسه تمام شده و سر تا سر خاك فرانسه شبیه بمیدان جنگی بودکه تازه نایرهٔ قتال در آن خاموش پذیرفته است یا قلعه ای که تازه از محاصره خارج گردیده است، آتش قحط وغلاء مخصوصاً درپاریس بالا گرفته بود، پس نمایندگان ملّت درمجلس سخنان ملایم و صلح طلبانه را شروع کردند، مرلن دودوه بنام کمیتهٔ نجات عمومی چنین اظهار داشت: « اکنون که ملّت فرانسه بادست فاتحانهٔ خود سرحدّات طبیعی خود را رسم کرده است دعوت صلح را اگر با مصالح او مخالفت نداشته باشد ردّ نخواهد کرد.»

مذاکرات فرانسه و پروس درشهر بال شروع شد و در ۵ آوریل بشروط ذیل خاتمه یافت: پروس رسماً تصرّفات فرانسه را در بلژیك و ایالات ساحل یسار شطّ رن تصدیق کرد بشرط آنکه بعداز صلح عمومی اگر فرانسه توانست این متصرّفات خود را نگاهدارد درعوض بعضی نقاط آلمان را جزء پروس بشناسد یعنی پروس هم

در آن موقع بعضی قسمتهای آلمان را متصرّف شود .

سه ماه بعد درهمان شهر بال فرانسه واسپانیا آشتی کردند، پادشاه اسپانیاقسمتی ازجزیرهٔ سن دومنگ‌را که درجزایر آنتیل‌امریکای مرکزی‌داشت بفرانسه تفویض کرد و بعلاوه با جمهوری فرانسه عهدی بست که برضدّ انگلیس با او همراهی کنند .

قرار داد لاهه

دو ماه پیش‌از این تاریخ (۱۶ مه ۱۷۹۵) هلاندی ها هم درلاهه قرار دادی نظیر عهد نامه اسپانیا بستند ومتعهّدشدند که کشتی های خود را بمدد فرانسه مجهّز ساخته بجنگ انگلیسها بفرستندو ایالات یسار رود رن را هم بفرانسه واگذاشتند، این ایالات را فرانسه با مملکت بلژیك به ۹ولایت‌جدید منقسم‌ساخت ، هلاندیها اصول مملکت داری وقوانین اساسی خود را تغییردادند، امتیازات شاهزادگان وامراء اورانژناسو ملغی‌شدوخانوادهٔاورانژ اجباراً بخاك انگلیس رهسپار شدند ، جمهوری متّحدهٔ اشرافي ولایات متّحدهٔ هلاند مبدّل‌بجمهوری باتاو گردیدکه مطابق جمهوری فرانسه اصول دموکراسي و اتّحاد وتمرکز در آن جاری بود .

علل شورش واندِه

برای درك عظمت وخطر مساعی که فرانسه از سال ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵ بکار برد باید در نظر داشت که علاوه بر جنگهای خارجی باشورشهای داخلی‌هم سروکار داشته است . مهمترین این اغتشاشات شورش ایالات و انده و پواتو و آنژو و برتانی است. در ۱۷۹۳ آتش عصیان از وانده افروخته شد وتاسنهٔ ۱۷۹۵ در ده ایالت و ولایت گسترده گشت ، عدّهٔ شورشیان در بعض اوقات به ۸۰،۰۰۰ نفر میرسید .

ازجمله‌علل شورش تعصّب مذهبی‌بود ، بطوری که گفته شد(۱) دهقانان طرفداری ازکشیش هائی کردند که برخلاف قانون مجلس ازسوگند مشروطه خواهی‌خودداری نمودند، پس ابتداء شورش از ۱۷۹۱ است لکن آتش شورش در ۱۷۹۳ وقتیکه مجلس کنوانسیون محض دفع دشمن خارجي امر بتجهیز ۳۰۰،۰۰۰ نفرلشکری کرد بالا گرفت ، اهالی وانده که بشجاعت معروفند ازقبول حرفهٔ نظام دهشت وعار

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۰۳ «معایب قانون تشکیلات روحانیون» رجوع شود

داشتند، پس شوریده وشعار خود را عبارت : « چریکی لازم نیست » قرار دادند. در ابتداء اسلحهٔ آنها منحصر بداس و تبر و تفنگهای شکاری بود.

رؤساء شورشیان

قائدین اغتشاش و شورش چند نفر از کسبه و رعایا بودند منجمله اِستوفله‌شکاربان وکاتلینوکالسکه‌چی، اینشخص اخیر معروف بود که از طرف کنت دوپروانس بلقب سردار بزرگ نایل گردیده لکن افسانه است. شورشیان ازروی تعصّب مذهبی میجنگیدند وعلائم دینی بر لباس و کلاه‌خود نصب کرده خودرا لشکرکاتولیك میخواندند، پس ازچندی‌شورشیان نجباء محلّی‌را برياست برداشتند زیرا که هنوز درآن نواحی نجبا قبول عامّه داشتند (۱)، این نجبا ازجمله‌صاحبمنصبان‌دورهٔ‌استبدادی‌محسوب‌میشدند، دراینوقت شورش مذهبی جنبهٔ‌سیاسی بخود گرفت وشورشیان‌خودرا هواداردین وشاه میخواندند، مقصودشان لوی‌هفدهم پسر لوی شانزدهم بود که در زندان تامپل توقّف داشت، قشون ها را باسم لشکرکاتولیك وسلطنتی خواندند. امّا اهالی بلاد که اغلب کسبه و توانگران بودند درطرفداری انقلاب کبیر باقی مانده و بادهقانان در شورش مساعدت‌نکردند.

جنگ وانْدِه

چون قشون‌منظّم‌عموماً درسرحدّات بجنگ باخارجه مشغول بود جلوگیری ازشورش داخلی‌ممکن نگردید، شورشیان‌افواج گارد ملّی را که چندان مهارتی در جنگ نداشتند و تازه تحت سلاح آمده بودند در کورون و بوپرئو و غیره مغلوب ساختند وبلاد شوله و سومور را تصرّف کردند و چندی بشهر نانت واردشدند (ژون ۱۷۹۳) میخواستند نانت را که بندرگاه مهمّی است بروی انگلیس گشوده واز آن دولت اسلحه وآذوقه بگیرند، امّامقارن این اوقات کنوانسیون سرداران نامی مثل کلبر ومارسو را با ۱۶،۰۰۰ سپاهی جنگ آزموده که ازجنگ پروس فارغ شده بودند مأمور سرکوبی شورشیان کرد، یاغیان از شهر نانت فرار کرده و در ظاهر شهر شوله دوچار حملات قشون شدند (۱۷ اکتبر) معذلك از رود لوار گذشته و ۸۰،۰۰۰ نفر از آنها بقصد تسخیر

(۱) ـ بصفحه ۳۶۲ « نجبای ولایتی » رجوع شود

گرانویل حرکت کردند لکن درآنجا هم شکست خورده ابتداء بجانب جنوب گریخته سپس خواستند مجدّداً از رود لوار عبور کنند، در اینموقع تلفات و خسارات فوق العاده بآنها وارد شد.

این آخر جنگ بزرگ بود، شورشیان من بعد بدستجات ضعیف تفرقه شدند لکن قشون دولت قطعاً ازعهدهٔ قلع وقمع آنها برنیامد چرا که در اراضی باطلاقی و بیشه های انبوه متواری شده و دردرّه ها و گردنه های پرپیچ وخم پنهان میگشتند. یکی از داوطلبان سال ۱۷۹٤ نوشته است: «شورشیان در این ناحیه قریب ۱٬۲۰۰ نفرند لکن دوازده هزار نفر که بتعاقب این جمع قلیل همّت گماشته اند همگی خسته و فرسوده شده اند» انواع تدابیر و سیاستهای مختلف دولت نتوانست کاری باین پراکندگان بکند. تا سال ۱۷۹۵ این وضع باقیماند، در این وقت سردار معروف هوش مأمور آنجا شد و بزبان لیّن و تدبیر عاقلانه و سهل انگاری در امور مذهبی توانست که دل رمیدگان را رام وآسوده کند وبرؤساءِ شورشیان عفو عمومی و امتیازات خاصّه داد وکار را ختم کرد، نتیجهٔ این شورش هولناك قتل ۵۰٬۰۰۰ نفر بیگناه وخرابی ولایتی بمساحت صد فرسنگ مربّع بود.

تقسیمات لهستان همانقدر که طغیان ایالت وانده اسباب عقب ماندن فرانسه در سیاست خارجی شد همانقدر حوادث لهستان موجب پیشرفت کار او گردید بلکه نجات فرانسه را میتوان منوط بحوادث ووقایع لهستان دانست.

ازسنهٔ ۱۷۹۰ تا ۱۷۹۵ دول روسیه وپروس واطریش سرگرم سیاست لهستان بودند وچنانکه دیدیم(۱) در ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ دومرتبه آن مملکت بدبخت را تجزیه ومیان خود تقسیم کردند. در این سه سال کاترین ملکه روسیه بقول خودش از کثرت مراقبت مغز خود را پریشان کرد که شاید بتواند دربار برلن و وین را داخل در کار فرانسه کرده و خود آسوده شود لکن در این مدّت جز بتهدیدات لفظی نسبت بفرانسه بکاری دست نزد و یکنفر بجنگ فرانسه نفرستاد، باز بقول خودش کاترین میخواست آشیانهٔ حزب ژاکوبن را در لهستان تخریب کند و انهدام مرکز فرقهٔ

(۱) ـ بصفحهٔ ۲٦۱ و مابعد رجوع شود

ژاکوبن را درفرانسه بعهدهٔ پادشاه پروس وامپراطوراطریش میگذاشت که‌کاری خطرناك تر بود .

امّا سلاطین مذکور از کاترین بیم داشتند و نمیخواستند خود را بجای دیگر سرگرم کنند ، این‌عدم‌اطمینان بنفع‌فرانسویان تمام شد ، درواقع هنگامیکه فردریك گیوم ثانی پادشاه پروس در سنهٔ ۱۷۹۲ بجانب پاریس رهسپار بود روی‌دل‌بسوی ورشو داشت که مبادا در غیاب او لهستان را رقیبان ببرند و همین توجّه بلهستان باعث شدکه بعد از یك‌جنگ مختصر در والمی از فرانسه دست برداشته و به پروس بازگشت . بعد از سال ۱۷۹۳ پادشاه پروس تمام قوای خود را بطرف لهستان‌راند و معدودی لشکر با دول متّحده بجنگ فرانسه مأمور ساخت ، در اوایل ۱۷۹۵ چون شاه پروس مستحضر شد که اطریش و روسیه میخواهند بدون اشتراك او لهستان‌را تقسیم کنند بادولت فرانسه‌طرح دوستی ریخت وعهد نامهٔ بال‌را امضا کرد .

امّاامپراطوراطریش‌هم‌در ۱۷۹٤ و ۱۷۹۵ مجبورشدکه‌قسمتی‌ازقوای‌خودرا بدفع وطن‌پرستان لهستانی بگمارد و همّت بتسخیر اراضی که روسیه برای او باقی گذاشته‌بود دربندد ، فرانسه از تردید وسوء ظنّ‌دشمنان‌خود استفاده کرده تشکیلات خود را منظّم ساخته و بدفع آنان‌روی نهاد .

جنگ با اطریش

بعد از امضاء عهدنامه های بال ولاهه فرانسه در اروپا دشمنی نداشت مگر دولت اطریش که بعضی ازسلاطین کوچك ایطالیائی هم از وی تبعیّت میکردند . چون اطریش در بلژیك دیگر متصرّفاتی نداشت فرانسه اگرمیخواست با او مقابله کند بایستی یا از خاك آلمان یا ازشمال ایطالیا حمله ورشود زیرا که ایالت میلان ایطالیا درآنوقت جزء اطریش محسوب میگردید . چون‌کارنو بسمت عضویّت هیئت مدیره‌انتخاب شد عزم کرد که سه لشکر بسرداری ژوردان و مورو و بناپارت آراسته از سه طریق بجانب وین روانه کنند ، یکی ازخاك آلمان طریق درّهٔ دانوب، دیگر در ایطالیا ازجانب دشت پو و دیگر از راه درّهٔ آلپ اطریش .

اعمال جنگی در ۱۷۹۶ شروع شد، لشکری که از راه آلمان رفت شکست یافت (ژون تا اکتبر ۱۷۹۶) زیرا که چون ژوردان بسرحدّ بوهم رسید آرشیدوك شارل ویرا مغلوب ساخت و عقب راند، ژوردان درجنگ آلتن کیرشن (۱) شکستی فاحش خورد و مارسو بسختی جراحت یافت، در نتیجه سردار دیگر که مورو نام داشت و ازخطّ سیر خود مقداری پیموده بدرّهٔ دانوب رسیده بود مجبور بعقب نشستن شد و از راه مونیخ بایالت آلزاس باز گشت.

ضربتهای قطعی را بناپارت در ایطالیا بر اطریش وارد آورد.

ناپلئون بناپارت

ناپلئون بناپارت در جزیرهٔ کُرْس در شهر آژا کیسو متولّد شد (۱۷۶۹). مدّتی قلیل پیش ازاین تاریخ جزیرهٔ کُرْس را اهالی ژن بلوی پانزدهم پادشاه فرانسه وا گذاشته بودند، بناپارت ابتداء در برین بخرج دولت بتحصیل مشغول شد سپس چون آرزوی دخول در بحریّه داشت اورا بپاریس فرستادند که مدرسهٔ نظام را طی کند، در سنهٔ ۱۷۸۵ بناپارت از این مدرسه خارج شد، این هنگام ۱۶ سال داشت ومعلّمین او در یاد داشت خروجی او این عبارت را نوشتند: «خیلی پیش خواهد رفت اگر حوادث ایّام باوی مساعدت کند.» بناپارت تحت نمرهٔ ۴۲ معین نایب فوج لافر گردید که ساخلو والانس بود، سپس به او کزون انتقال یافت، ظاهراً در این اوقات فرانسه را خیلی دوست نداشت و مایل بود که استقلال جزیرهٔ کُرْس را تأمین نماید. امّا ظهور انقلاب رأی او را دیگرگون ساخت و ویرا بشدّت طرفدار فرانسه کرد، اتّفاقاً در این ایّام هم پاولی قسمتی از جزیرهٔ کُرْس را بانگلیسها تسلیم کرد (۱۷۹۲) بناپارت در سال ۱۷۹۳ برتبهٔ سلطانی رسید و درمحاصرهٔ تولون ابراز شجاعت فوق‌العاده کرد و پس از گرفتن قلعهٔ کوچکی که در مدخل بندرگاه تولون بود وآنرا جبل‌الطارق صغیر میگفتند وسایل تسخیر شهر مزبور را فراهم آورد. این فتح نمایان موجب شد که در سنّ ۲۴ سالگی بدرجهٔ ژنرال بریگاد توپخانه نایل شد و روبس پیر

(۱) ـ Altenkirchen

جوان باو تکلیف کرد که بجای هانریو فرماندهی گارد ملّی پاریس را بپذیرد امّا بناپارت این دعوت را اجابت نکرد.

هنگامیکه بناپارت درقشون آلپ بود نقشه حملهٔ بشهروین را ترتیب داد، این نقشه را که بحملهٔ متّحد المرکز موسوم کرده اند در آنوقت نپذیرفتند ولی سه سال بعد کارنو آنرا بموقع اجراء گذاشت. در ۱۷۹۵ او را بریاست یك بریگاد پیاده نظام منصوب و بجنگ شورشیان وانده مأمور کردند لکن بناپارت اینکار را دون مرتبهٔ خود شناخته ازرفتن سرباز زد وآنرا بمنزلهٔ تنبیه وتوبیخی محسوب داشت. پس کمیتهٔ نجات عمومی اورا جزء دفترنقشه برداری قشونی کرد (ازژویه تا سپتامبر ۱۷۹۵). چون اولیاء امورنظامی ازحسد موافقت نکردندکه مجدّداً اورا بتوپخانه منتقل کنند و چون حاضر نمیشد که بایالت وانده رفته مأموریّت خود را انجام بدهد مستعفی شد، دراینوقت تقاضا کردکه اورا با هیئتی که فرانسه مأمور کرده‌است که توپخانهٔ عثمانی را منظّم سازد روانهٔ آن مملکت کنند، بنا بر افسانهٔ رایج این تقاضای بناپارت در اثر تنگدستی بود لکن خالی از حقیقت است. مقصود بناپارت ورود درعمل ورفع بیکاری بود، مقارن این احوال بطوریکه سابقاً نوشتیم(۱) بناپارت مأمور حفظ مجلس کنوانسیون و دفع سلطنت طلبان شد (۱۷۹۵) فردای روز ۱۳ واندمیر بناپارت ژنرال دیویزیون توپخانه شد، سپس بریاست کل قوای داخلی نایل آمد، پنج ماه بعد بنا برپیشنهاد کارنو ریاست لشکر ایطالیا را باودادند. بنا بر قول یکی از نایبان او مارمون نام همین ریاست اخیر «ابواب شهرت جاودانی را بر روی او گشود» در این تاریخ ۲۷ سال داشت (۲۳ فوریه ۱۷۹۶).

چون تا آنوقت بناپارت فرماندهی کلّ قوای جنگی نیافته بود انتصاب او بطبع بعض ازسرداران لشکرایطالیا ناگوارآمد ازقبیل اوژرو، ماسنا، سروریه وغیره. ازآنجائیکه همه ازوی مسن تر بودند واکثر کسب شهرت هم کرده بودند فرماندهی این «سردار بازاری» بر آنان گران میآمد، لکن در اوّلین ملاقات که در اردوگاه

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٥٤ رجوع شود

نیس میان بناپارت و سرداران قشون ایطالیا واقع شد آن جوان لاغر اندام، کوتاه قد، رنجور، که هیچ کس تاب دیدن برق چشمان اورا نداشت چنان آمرانه سخن راند و از روی اطّلاع در مسائل جنگی بحث کرد که جمیع صاحبمنصبان طوعاً و کرهاً سرباطاعت فرود آوردند، اوژروکه ازدیگرسرداران نکته‌گیر تر وعیبجوی تر بود چون از انجمن بیرون آمد گفت: «این ب... کوچك واقعاً مرا ترسانید، نمیدانم درنخستین نگاه اینشخص چه اثر و نفوذی بود که مرا خرد کرد» درظرف چند روز بناپارت همین تفوّق و نفوذ را نسبت بتمام سران سپاه حائز شد. بناپارت چون درحال لشکر نگریست آنرا بسیار فقیر و فاقد همه چیز دید، فقر وبیچارگی همه را عاصی وبی انتظام ساخته بود، افراد نظام از طول مدّت وتوّقف بیهوده در مقابل دیوار کوهستان آلپ منزجر وخشمناك شده بودند، بناپارت چهار روز بعد ازانتصاب بسرداری لشکر فرمان شروع بجنگ داد وبسربازان چنین خطاب کرد: «شما نه‌کفش‌دارید، نه لباس، نه پیراهن و نه نان، مخازن‌اردوی ماهم ازاین چیزها تهی شده است لکن انبار های لشکر خصم پُر است، بر شماست که آنها را بدست آورید، شما میخواهید وشما میتوانید پس حرکت کنیم!» (۲۹ مارس ۱۷۹۶). همین لشکر فقیر و گرسنه دراثر اوامر سردارجدید فتوحاتی کردند که عجیب تر از آن تاریخ جنگی عالم بخاطر ندارد.

لشکرکشی ایطالیا

فتوحات واعمال‌نظامی که مجموع‌آنرا لشکرکشی‌ایطالیا میگویند یکسال دوام‌یافت ازماه آوریل ۱۷۹۶ تاماه آوریل ۱۷۹۷. جنگ درابتدای رشتهٔ جنوبی‌آلپ یعنی‌گردنهٔ کادیبون بین‌نیس و ژن شروع و در منتهی الیه شرقی سلسلهٔ آلپ در محلّ لئوبن که ۱۳۰ کیلو متر با وین فاصله دارد ختم شد. در این لشکر کشی دوازده ماههٔ قشون فرانسه ۱۸ جنگ و ۶۵ زدو خورد کرد، اردوی فرانسه که بزحمت عدّهٔ آن به ۳۶،۰۰۰ نفر بالغ‌میشد پنج سپاه اطریش را درهم شکست که کوچکترین آنها دارای ۴۵،۰۰۰ نفر سپاهی بود، محلّ جنگ سه ناحیه بود:

در ماه آوریل ۱۷۹۶ میدان رزم دشت پیمون در قسمت اعلای رودخانهٔ پو بود، ازماه ژوئیه ۱۷۹۶ تا ماه فوریه ۱۷۹۷ جنگ به ولایت لومباردی یعنی شمال رودخانهٔ پو افتاد و دشتهای منسیو و آدیژ درحوالی مانتو میدان جنگ شد واز مارس تا آوریل ۱۷۹۷ قشون فرانسه رهسپار وین شده در کوهستان اطریش با خصم مصاف داد.

مبارزه در پیمون

در جنوب ولایت پیمون سپاهی از اطریش وسارد مرکّب از ۷۰۰۰۰ نفر دامنهٔ کوه آلپ را از کونی تا ارتفاعات ژن متصرّف بود. بناپارت از گردنهٔ کادیبون گذشته و از طریق درّهٔ بورمیدا لشکر خود را بمیان دوسپاه خصم کشید، در سه روز سه جنگ عظیم کرد، گاهی بجانب یمین توّجه کرده بااطریشی‌ها درمونتنوت و دگو جنگ میکرد و زمانی بسوی یسار روی نهاده لشکر سارد را درمیلسیمو موردحمله قرارمیداد، باین ترتیب روابط دو لشکر را از هم گسیخت. چون اطریشی‌ها بطرف مشرق عقب نشستند بناپارت متوّجه مغرب شده بلشکر سارد حمله آورد و آنها را در مون دووی در هم شکسته (۲۲ آوریل) تا محلّ شراسکو که در دومنزلی شهرتورن کرسی ولایت آنها است تعاقب کرد، دراینجا قشون سارد استدعای ختم جنگ نمود (۲۸ آوریل). سپس بموجب معاهدهٔ پاریس (۳ ژون) پادشاه ساردنی تسلّط و تمالك فرانسه را در دو ایالت ساووا و کنت نشین نیس برسمیّت شناخت.

چون کارقشون پیمون تمام شد ناپلئون همّت بدفع اطریشی ها گماشت که آنوقت در ساحل رودخانهٔ پو در یسار شعبه تسن جای داشتند، ناپلئون سپاه خود را از ساحل یمین شطّ پو سوق داده و از اردو گاه اطریشی ها گذشته در پلزانس از شطّ پو عبور نمود، این سوق الجیش ماهرانه خصم را مجبور کرد که بعجله عقب نشسته خود را بپناه (ادا) بکشاند ومیلان را بدشمن رها کند، هنوز اطریشی‌ها به ادا نرسیده ناپلئون بفتح معروف پل لودی (۹ مه) نایل شد و دشمن رامجبور کرد که از آنجا هم عقب تر برود. ناپلئون در مدّت یکماه بسرعتی قریب بتاختن

تمام نواحی آلپ را را تا اوکلیو بتصرّف آورد، شاهزادگان و امراء شمال ایطالیا و دوك پارم و دوك مودن بشتاب تمام استدعای صلح کردند، بناپارت پس از اخذ خسارات سنگین جنگی از آنها دست برداشت، این خسارات مأخوذه که به پنجاه میلیون میرسید ازطرف ناپلئون بپاریس فرستاده شد وهیئت مدیره از برکت این وجه توانست چند صباحی امرار حیات کنند.

اعمال جنگی در لُمْباردی

مرکز اعمال جنگی بعدمانتوشد، مانتو قلعهٔ محکمی بود مشرف بر دو رود خانهٔ منْسیو و آدیژ که معبر طبیعی اطریشی ها برای دخول بایطالیا محسوب میشد، چون بناپارت قبل ازتسخیر قلعهٔ مانتو نمیتوانست لشکر خودرا بجلو سوق بدهدابتداء بمحاصره آن پرداخت، اطریشی ها برای حفظ آن قلعه کمال سعی را کردند، جنگ شش ماه طول کشید (۱ او ۱۷۹۶ ـ ۲ فوریه ۱۷۹۷) در این مدّت چهار لشکر که پی در پی برای امداد قلعهٔ مانتو میرسید بدست بناپارت مضمحل گردید.

در اوایل او ۷۰٬۰۰۰ نفر اطریشی بسرداری وُرْمسر درظرف پنجروزبکلّی نابود شد زیرا که بناپارت ۲۰٬۰۰۰ اسیرو ۵۰ توپ ازآن گرفت، میدانهای معتبراین جنگ درجنوب دریاچهٔ گارو ووقایع مهمّهٔ آن مصاف لوناتو وکاستیك لیون بود.

ماه بعد در اوایل سپتامبر وُرْمسر باپنجاه هزار نفر بدرّهٔ آدیژ و برنتا آمد، ناپلئون حال حمله گرفت و در قسمت اعلای رود خانه آدیژ فوجی از اطریشیان را در رِوِرْدو مغلوب ساخت (٤ سپتامبر) از آنجا بگردنه و تنگهٔ برنتا لشکرراند وُوُرْمسر را شخصاً درباسانو شکست داد (۸ سپتامبر) بقیّة السّیف قوای اطریش رو بجنوب نهاده خود را بقلعهٔ مانتو رسانید، وُرْمسر مجدّداً درظاهر شهر سن ژرژ ۱۵ سپتامبر شکستی فاحش خورد و قلعه مانتو کاملا محصورشد، این جنگ دوازده روز طول کشید.

سپاه سوّم اطریش بسرداری آلوینزی درماه نوامبر بساحل یسار آدیژ رسید، عدّهٔ این لشکر ۵۰٬۰۰۰ نفر بود، درابتداء بناپارت سعی فراوان کرد که اطریشی ها

را ازمحلّ خودشان درکالدیرو طرد کنند لکن موفّق نشد آنگاه خدعه کرد ولشکر خود را بعقب کشیده وانمود ساخت که در صدد تخلیهٔ ورُن است امّا حرکت قشون را از انظار خصم مخفی داشته دایره وار بدور دشمن پیچید و با حرکتی متهوّرانه ازپشت سر دشمن را در باتلاق آرکول مورد حمله قرارداد، بعد از سه روز مصاف (۱۵-۱۶-۱۷ نوامبر) آلوینزی سردار اطریش را بعقب نشینی مجبور ساخت، این جنگ درنهایت صعوبت وخطرناکی انجام گرفت، ناپلئون وجود خود را بخطر افکند و برای دلدادن بلشکریان پیشاپیش آنها خود را بروی پل آرکول که غرق گلوله باران خصم بود انداخت و نزدیك بود تلف شود.

دو ماه بعد در ژانویه ۱۷۹۷ اطریشی‌ها آخرین جدّ خود را مبذول داشته و جنگی سخت روی داد که بیش ازسایر محاربات خطرناك و دشوار بود، آلوینزی ۷۰،۰۰۰ سپاه داشت، خطای او این بود که لشکر را تقسیم کرد باین خیال باطل که بناپارت را محصور کنند. نبرد قطعی روز شنبهٔ ۱٤ ژانویه ۱۷۹۷ در انتهای درّهٔ آدیژ در زمین مرتفع ریوولی اتّفاق افتاد، این درخشان ترین فتوحات اشکر ایطالیا بشمار میآید، بناپارت ۱٦،۰۰۰ نفر و آلوینزی ٤۰،۰۰۰ نفر داشت، دو ستون از ستونهای قشون اطریش در هم شکسته شد، دو روز بعد ستون دیگر ازاشکر خصم درظاهر قلعهٔ مانتو معدوم گردید، وُرْمسر که دوچارقحط بود ناچار قلعهٔ مانتو را تسلیم کرد (۲ فوریه).

معاهدهٔ تولَنْتینو فتح ریوولی وسقوط حصارمانتو پاپ پی‌ششم رامجبور باستدعای صلح کرد زیرا که دراین وقت قشون فرانسه دو شهر از بلاد پاپ را اشغال کرده بود، شهر بولونی و شهر آنکون. بموجب عهد نامهٔ تولنتینو ۱۷ فوریه ۱۷۹۷ پاپ تصرّفات فرانسه را درآوینیون وکنت نشین ونسن امضاء کرد و معادل سی و پنج میلیون خسارت جنگ قسمتی نقد و قسمتی تابلو نقّاشی واشیاء صنعتی به‌بناپارت پرداخت وعلاوه بردوشهر فوق ایالت رومانی رابفرانسه واگذاشت.

حمله به وین

چون بناپارت درماه مارس کاملاً خود را بر شمال ایطالیا مسلّط و ازعصیان ایالات مرکزی ایطالیا مطمئن و دارای ۵۳،۰۰۰ سپاهی دید آهنگ تسخیر وین پاتخت اطریش کرد با اینکه دولت اطریش بزرگترین سرداران جنگی خود که یکی از رزم آزمایان معروف بود یعنی آرشیدوك شارل را بمقابله ومقاتله گماشت معذلك بناپارت ازمعابر سخت کوهستانی آلپ عبور کرد وطلایهٔ لشکر او بگردنهٔ سمرینگ که کمتر از یکصد کیلومتر با وین فاصله دارد رسید، در اینوقت میان دولشکر درهفتم آوریل متارکهٔ جنگ امضا شد و همین متارکهٔ لئوبن مقدّمهٔ صلح گردید.

علل پیشرفت بناپارت اسلوب جنگی او

لشکرکشی ایطالیا حتّی دشمنان بناپارت را هم بحیرت و شگفتی انداخت زیرا که نتایج این فتوحات بسیار فوق العاده بود، قریب یکصد هزار اسیر و ۶۰۰ توپ بدست او افتاد و با قلّت بضاعت جنگی آخرین دشمن فرانسه را درقارّهٔ اروپا مجبور بصلح کرد.

یکی از صاحبمنصبان او نوشته است: «او عدّهٔ قلیلی در اختیار خود داشت که نه سلاح جنگ داشتند نه کفش پا، نه نان، نه پول، نه انتظامات و تشکیلات صحیحه، از هیچ جا امید مساعدتی نمیرفت، بایستی همه چیز را ایجاد میکرد و همه چیز را هم ایجاد کرد.»

بناپارت در همین جنگ که برای بقاء جاودانی نام وی کافی است دو اسلوب مهمّ جنگی خود را معمول داشت و در سایر فتوحاتی که او را بر قطعهٔ اروپا فرمانروائی بخشید همین دو اسلوب جنگی را بکار برد چنانکه میتوان لشکرکشی ایطالیا را نمونه و خلاصه تمام فتوحات ناپلئون دانست اوّل مانور احاطه یا حرکت تجاوزی، دوّم مانور خطوط داخلی یا حرکت بوضع مرکزی.

در اوّلین دورهٔ جنگ قبل از واقعه لودی بناپارت طرز حکومت تجاوزی را بکار برده بفاصله بعیدی از دشمن لشکر خود را بطور نهانی حرکت داد ودایره وار برگرد دشمن برآمد و در واقع بدون خونریزی فقط با سرعت حرکت پیاده نظام

خود توانست ولایت میلان را از اطریش بگیرد، دشمن برای اینکه کاملاً احاطه نشود بسرعت عقب نشست، از عجایب اتّفاقات اینکه در سال ۱۸۰۰ اطریش باز در همین میدان ایطالیا دوچار حرکت تجاوزی ناپلئون شده و این بار در محلّ مارانگو کاملاً محصور گردیده مجبور بتسلیم شدند، همچنین در ۱۸۰۵ بار دیگر اطریشی‌ها دراولم کناررود دانوب گرفتار همین‌مانورنظامی شده وامان‌خواستند.

امّا در دورهٔ دوّم جنگ ایطالیا که ولایت لمباردی میدان نبرد بود ناپلئون طرز حرکت خطوط داخلی را تعقیب کرد، مقصود از این طرز حمله آن است که ابتداء صفی انبوه ازقشون را درمقابل چشم دشمن نگاهداشت‌که مثل پرده حاجب ماوراء باشد وباقی لشکررا ازپشت این پرده بی‌اطّلاع دشمن بحرکت آورد، علاوه براین تدبیرجنگی اشتباهات واغلاط‌خصم نیزبظفرمندی بناپارت کمك‌کرد، اطریشیها اگرچه ازحیث عدّه برتری داشتند نتوانستند از افزونی‌سپاه خود استفاده کنند، غالباً بقدری قوای خویش را تفکیك و تجزیه میکردندکه بناپارت بسهولت آنهارا درهم میشکست، ناپلئون بجبران قلّت عدّه که داشت برسرعت حرکات نظامی خود افزود، طریقهٔ جنگی او دراین مورد عبارت بود ازدخول سریع درمیان ستونهای افواج دشمن و حمله بردن بیکان یکان بقسمی که قبل از اینکه بتوانند بیکدیگر متّصل شوند آنهارا در حال انفراد از پای درمیآورد. بناپارت وقتی که بمقابل‌یکی از افواج دشمن میرسید فوراً پرده‌ای ازقشون خود آراسته میکرد که دشمن تصوّر کند قوای او منحصر بهمین صف مقدّم است، آنگاه شخصاً با اکثر قشون خود غفلةً بستونی که ضعیف‌تر یا خطرناك‌تر بود حمله برده و آنرا درهم میشکست. بناپارت همین طریقهٔ خطوط داخلی را در اواخر عهد امپراطوری خود ۱۸۱۴ مجدّداً بکار برد مخصوصاً درجنگ محیّرالعقول «فرانسه». درجنگ ریوولی ناپلئون در محلّ مرتفعی که ملتقای افواج اطریش بود قرار گرفت و هر دسته ای را که از درّهٔ آدیژ بالا میآمد یا از مون بالو میرسید مغلوب میساخت.

علّت دیگر فتوحات بناپارت شجاعت و همّت رؤساء قشون او بود از قبیل

اوژرو وماسنا وغیره وعلّت دیگر ظفرمندی وی کار کشتگی وورزیدگی افراد لشکر بود . برای مثال حرکات یکی ازسرداران قشون او موسوم به ماسنارا ذکر میکنیم ، این سردار با لشکر خود در ۱۳ ژانویه در ورون جنگ میکرد ، شب از طرق پربرف کوهستانی مسافت ۳۲ کیلومتر طی کرده روز ۱٤ ژانویه هنگام صبح بمرتفعات ریوولی رسید و تمام روز در آنجا مشغول رزم آزمائی شد ، شب این روز و فردا و فردا شب مجدّداً بسمت قلعهٔ مانتو رانده بیش از ۷۰ کیلومتر را در ۳۰ ساعت طی نمود وروز ۱٦ ژانویه بموقع مناسبی بمانتو رسیده نایل بفتح فاُوریت گردید ، خلاصه اینکه درچهار شبانه روز ۱۱۰ کیلومتر راه بریده ودر سه جنگ بزرگ شرکت جسته بود .

معاهدهٔ کامپو فورمیو بعد ازفراهم شدن مقدّمات صلح در لئوبن اطریشی‌ها درصدد آشتی قطعی برآمدند لکن بناپارت اهمیّتی بدستور های هیئت مدیره فرانسه نداده ومدّتی کار را بتعویق انداخت ، عاقبت درکامپوفورمیو معاهده منعقد و امضاء شد (۱۷ اکتبر ۱۷۹۷) .

امپراطور فرانسوا تصرّفات فرانسه را درساحل رن برسمیت شناخت وازمملکت بلژیك صرف نظر نمود و همچنین ایالات لمباردی و میلان را در ایطالیا بفرانسه واگذاشت و تغییراتی را که بناپارت در امور سیاسی شمال ایطالیا داده بود رسماً پذیرفت ، توضیح آنکه بناپارت جمهوری کهن سال ژن را برهم زده بجای آن جمهوری لیگوری راقائم ساخت وایالات میلان ولمباردی ودوك نشین مودن ودوك نشین رمانی را بیکدیگر ملحق ساخته جمهوری سیزالپین نام نهاد .

اینکه امپراطور اطریش باین شرایط تن در داد نه فقط بعلّت شکست یافتن بود بلکه بواسطه انعقاد این عهدنامه ، ازطرف دیگر جبران خسارات خودرا بنحو اکمل میکرد ، بناپارت شهر ونیز و اراضی میان کوهستان آلپ و رود آدیژ و دریا را باطریش واگذاشت ودرساحل شرقی دریای آدریاتیك ایالت دالماسی را بامپراطور داد مشروط باینکه جزایر ایونین که ازمتصرّفات ونیز بود بفرانسه تعلّق داشته باشد .

علّت اینکه بناپارت جمهوری قدیم وِنیز را که از معتبر ترین ممالك ساحل مدیترانه محسوب میشد خورد کرد و عمل تجزیه لهستان را در آنجا تجدید نمود آن بود که هنگام حملهٔ قشون فرانسه به وین اهالی وِنیز سلاح جنگ برداشته بودند (آوریل ۱۷۹۷) و هشت روز قبل از متارکه لئوبن مجروحین فرانسه که در شهر وِرُن متعلّق بجمهوری وِنیز جای داشتند از طرف اهالی آنجا قتل عام شدند لکن اینها بهانه بود وغارتگری وتعدّیات لشکریان فرانسه درمملکت وِنیز مردم را بقیام مسلّح و قتل عام مجروحین واداشته بود وچندان تقصیری نداشتند.

عهدنامهٔ کامپوفورمیو پیش بینی میکرد که برای انجام شرایط مصالحه فرانسه واطریش وبرای تعیین وجوهی که بایستی بامراء ومالکین آلمان در مقابل اراضی آنها که بفرانسه تعلّق میگرفت پرداخته شود در آتیه کنگره‌ای در راشتات انعقاد خواهد یافت.

اوصاف و اختصاصات عهدنامهٔ بال و معاهدهٔ کامپوفورمیو

معاهدهٔ کامپوفورمیو متمّم و مصدّق عهدنامهٔ بال محسوب میشد وختم اتّحادیه نخستین دول اروپا را اعلام میداشت. این دو عهدنامه‌را که نمایندگان جمهوری فرانسه امضاء کرده وبتصدیق و امضاء مجلس کنوانسیون و هیئت مدیره رسانده بودند نظیر معاهداتی بودند که سلاطین جبّار سابق مثل لوی سیزدهم ولوی چهاردهم باملل مغلوب میبستند. ابداً بوئی ازاصول عدل وآزادی واحترام حقوق ملل که در آغاز انقلاب کبیر اعلان شده بود بمشام نمیرسید، این معاهدات هم که مبتنی برالحاق اراضی مفتوحه و اخذ خسارات جنگی بود و باستثناء ولایات آوینیون و ساووا اهالی ممالك مغلوبه هیچکدام اظهار میلی بملحق شدن بفرانسه نکرده بودند اساسش بر زورگوئی و حقّ غلبه بود.

عهدنامهٔ کامپوفورمیو که فرانسه را بسرحدّات طبیعی میرسانید درحقیقت نتیجه سیاست خارجی فرانسه درقرون سالفه محسوب میشد، مردان انقلاب که در داخله با اصول سیاسی عهد استبداد قطع علاقه کردند درامور خارجی کاملاً تابع آن اصول بشمار میآمدند.

کنگرهٔ راشتات

کنگره ای که برای تنظیم مناقشات فرانسه و امراء آلمان بایستی تشکیل بشود در آخر نوامبر ۱۷۹۷ در راشتات انعقاد یافت. بناپارت که سمت نمایندگی مختار از طرف هیئت مدیره داشت بیش از هشت روز در این جلسه حضور بهمنرسانید لکن کنگره قریب ۱۸ ماه دوام یافت و عاقبت بجائی منتهی نشد. در نتیجهٔ این مناقشات طولانی فرانسه از رقابت و خصومت ایالات مختلفهٔ آلمان با یکدیگر مطّلع شد و هیئت مدیره درتعقیب سیاست لوی چهاردهم مصمّم گشت که این امراء آلمانی را با خود یارکرده بروی امپراطور اطریش وادارد ومحض ترغیب امراء مزبور بآنها آموخت که ممکن است تمام موقوفات روحانیّون را ضبط کرده و بر وسعت اراضی خود بیفزایند. خلاصه اینکه کار این کنگره بهیچ جا نرسید تا اینکه مجدّداً در مارس ۱۷۹۹ میان فرانسه و اطریش نایرهٔ قتال برافروخت، معذلك در اوایل جنگ باز چند هفته مذاکرات کنگره دوام داشت عاقبت اطریشی ها جبراً اعضاء کنگره را متفرّق ساختند، سه نفر نمایندگان مختار فرانسه که باعائلهٔ خود از راشتات خارج وبجانب فرانسه رهسپار شدندگرفتار سواران نظامی هنگری شده و درزیر شمشیر آنها قطعه قطعه کشتند، فقط ژان برایْ از آن میان جان بدر برد و جراحاتش مهلك واقع نگردید.

جنگ با انگلستان

بعد از صلح کامپوفورمیو دشمن فرانسه منحصر بانگلیس بود، هیئت مدیره نقشهٔ حمله بانگلیس را که درازمنهٔ سالفه مکرّر مورد مطالعهٔ دولت فرانسه قرار گرفته بود پیش کشید، در عهد لوی پانزدهم بعد ازصلح پاریس ودر زمان لوی شانزدهم هنگام انقلاب امریکا نیز دولت فرانسه این نقشه را که عبارت از پیاده کردن قشون بجزایر بریتانیا باشد مطمح نظر قرار داده بود.

لکن برای انجام این مقصود قوای بحری فوق العاده قوی لازم بود که ضعف بحریهٔ فرانسه اجازهٔ عملی کردن آن را نمیداد، مصالح و مهمّات درفرانسه وجود نداشت، صاحبمنصبان بحری اکثر مهاجرت کرده بودند وصاحبمنصبان جدیدی که بسرعت

نصب شده بودند غالباً بی تجربه وناقابل بودند ، کمی قبل ازاین تاریخ (دسامبر ۱۷۹۶) هم فرانسه سعی کرد که لشکری بسرداری هوش در جزیرهٔ ایرلند پیاده کنند و بااینکه عدّهٔ قشون از ۱۵،۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد دولت فرانسه موفّق نشد ، دراین صورت اگر میخواستند صدهزار نظامی بآن جزایر پیاده کنند چه میشد ؟ ازطرف دیگر انگلیسها در این وقت کاملاً سیادت خود را بر دریاها ثابت کرده و بحریّهٔ اسپانیا و هلاند را که با فرانسه متّفق بودند درهم شکستند (۱۷۹۷).

بناپارت و مصر

باری چون بناپارت از میدان جنگ باز گشت دولت فرانسه او را فرمانده کلّ قوای ضدّ انگلیس قرارداد ، او نیز مصمّم شد که درخارج ازجزایر انگلیس لطمه‌ای بآن دولت بزند ، از آنجائیکه هندوستان مخزن قوای اقتصادی و منبع معیشت انگلیسها محسوب میشد ومملکت مصر درسر راه هندوستان واقع بود بناپارت ظاهراً بنا بررأی تالیران وزیرخارجه تسخیر مصر را بهیئت مدیره پیشنهاد نمود ، خیال استقرار قدرت فرانسه درسواحل نیل تازگی نداشت ، صد سال قبل لیبنیتز (۱) نقشهٔ آنرا بلوی چهاردهم تقدیم کرده بود ، اگر مصر بدست میآمد اوّلاً فی حدّ ذاته مستعمرهٔ بزرگی بود که بقول تالیران بتنهائی معادل تمام مستعمراتی که فرانسه ازدست داده بود ارزش داشت ، ثانیاً مرکز اعمال نظامی میشد برای حمله بهندوستان.

دستوری که هیئت مدیره به بناپارت داد و مسودّهٔ آن را خود بناپارت نوشت از اینقرار بود که مأمور است انگلیسها را از مشرق زمین رانده ، کانال سوئز را حفر نموده وقدرت فرانسه را کاملاً بر دریای احمر که راه مستقیم هندوستان است تثبیت نماید ، این نقشهٔ فتح مصرقبل ازمعاهدهٔ کامپوفورمیو دردماغ بناپارت ترسیم شد و برای تسهیل آن جزایر ایونی را بتصرّف در آورد و مدّت مدیدی از دورهٔ فرمانروائی ناپلئون صرف کامیابی دراین طریق شد ، حتّی در ۱۸۰۸ که ناپلئون امپراطور ودر دوره ترقّی وتعالی مستقر بود باز درخیال انجام این مقصود برآمد.

(۱) – Leibnitz

ز را بموقع اجرا گذارد
ل او رو بخاموشی نهاد.



ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸

حمله بمصر

پس ازآنکه هیئت مدیره نقشهٔ بناپارت راتصویب کرد مقدّمات حمله درکمال اختفاء فراهم شد، هفتماه پس ازصلح کامپوفورمیو روز۱۹ مه ۱۷۹۸ سیصدکشتی بریاست امیرالبحر برویس از بندر تولون حرکت

کردند، در این سفاین علاوه بر ۱۰،۰۰۰ عمله ۲۸،۰۰۰ لشکری جای داشت، بناپارت دوتن ازبهترین سرداران جمهوری را که کلبر و دیکس باشند همراه برد، چهل روز بعد ازحرکت از بندر تولون پس از تسخیر جزیرهٔ مالت قشون را وارد ابوکیر کرده اسکندریه را متصرّف شد (۳۰ ژون).

مصر از مضافات سلطنت عثمانی محسوب میشد لکن سلطان ترك در آنجا جز نامی نداشت، ادارهٔ امور مملکت با امراء مملوك بود، مملوك ها که سواران بیباك داشتند در صدد جلوگیری قشون فرانسه بر آمدند، لکن لشکر بعد از طی طریقی صعب از میان صحاری گرم بمقابل قاهره رسید، جنگ درپای هرمان مصر اتفاق افتاد، حملات سواران مملوك بصفوف مربع نظام فرانسه برخورده وبی نتیجه میماند، در پایان جنگ بیش از دوهزار سوار مملوك بخاك هلاك افتاد واز فرانسویان سی نفر بقتل رسید، دو روز بعد ازاین جنگ (۲۳ ژویه) بناپارت در قاهره مالك الرّقاب شد.

امّا دراوّل ماه او سفاین فرانسه‌که تا آنوقت ازدستبرد بحریّهٔ انگلیس فراغت داشتند دربندرگاه ابوکیر دوچار حملهٔ نلسون فرماندهٔ بحریّهٔ انگلیس شدند، نلسون در این حمله خود را بخطری عظیم افکند و تهوّری فوق العاده بخرج داد، سفاین خود را درمعبر تنگی وارد کرده و عاقبت بحریّهٔ فرانسه را درمیان دو آتش قرار داد، درواقع پس ازاضمحلال‌سفاین بناپارت روابطش بافرانسه مقطوع وسپاهش درمصر محبوس شد، آنگاه شروع کرد بعمران وآبادی مصر چنانکه گوئی ابدالدّهر درآنجاسکونت خواهد داشت، ابتداء جداول مهمّهٔ آنجارا که تقریباً مطموس بودند پاك ودایرکرد وبقدر لزوم برای حفظ قوای خود درتکثیر محصولات مصری کوشید.

حمله بشام

انگلیسها سلطان عثمانی راوا داشتند که بفرانسه اعلان‌جنگ داده وبفتح مصرلشکر بکشد، این واقعه موجب وخامت‌اوضاع شد (سپتامبر ۱۷۹۸). چون بناپارت مطّلع گشت که لشکر عثمانی درشام تمرکز یافته‌است بشتاب تمام روی بآن ولایت نهاد (فوریه ۱۷۹۹). بنادر گازا ویافا(۱)

(۱) - Gaza, Jaffa

را اشغال وقشون عثمانی را در حوالی شهر ناصره درکوه ثابور مغلوب کرد (۱۶ آوریل ۱۷۹۹). لکن بعلّت ضعف توپخانه بعد از دو ماه محاصره نتوانست شهر سن ژان دا کر را متصرّف شود زیرا که یکی ازدوستان قدیم او موسوم به فلیپو(۱) که ازمهاجرین بود شهررا محافظت مینمود وانگلیسها هم ازطریق دریا بمحصورین مدد میرسانیدند، چون خبر رسید که قشون دیگر از عثمانی بوسیلهٔ سفاین انگلیس بمصر پیاده خواهد شد بناپارت مراجعت مصر را بر توقّف شام ترجیح نهاد، قشون عثمانی هنوز پای بساحل نگذارده در ابوکیر بدست بناپارت مضمحل گردید (۲٤ ژویه ۱۷۹۹).

انجام تصرّف مصر

یکماه بعد ازاین واقعه امیرالبحر انگلیس موسوم به سیدنی - اسمیث(۲) بناپارت رامطّلع ساخت که دول اروپا اتحادیهٔ ثانوی برضدّ فرانسه تشکیل داده اند، بناپارت بدون انتظار رخصت از هیئت مدیره درنهان بدریا نشست وفرماندهی قوای مصر را به کلبر واگذاشت، کلبر هم در خفا با امیرالبحر انگلیس مقاولاتی کرده او را راضی نمود که قشون فرانسه را راه بدهد سالماً بوطن باز گردند و مصر را مجدّداً بانگلیس واگذارد، این ترتیب در ۲۸ ژانویه ۱۸۰۰ انجام یافت، لکن دولت انگلیس قرار داد امیر البحر خود را نقض کرده تقاضا کرد که قشون فرانسه اسلحهٔ خود را تسلیم کنند، کلبر عین التیماتوم دولت انگلیس را در حکم عمومی قشون گذاشته و در میان لشکر منادی کرد که « ای سربازان جنگی باین قبیل تقاضا های خصم جز با جنگ و فتح جوابی نشاید داد، آمادهٔ کار زار شوید. » هفتاد هزار لشکر عثمانی و انگلیس برفرانسویان روی نهادند وهمه در هلیوپولیس(۳) مغلوب شدند (۲۰ مارس ۱۸۰۰)، متأسفانه این سردار بزرگ فرانسوی درسه ماه بعد بدست یکنفر مسلمان متعصّب درقاهره کشته شد و این روزمصادف بود با انتصاب بناپارت بمقام قنسول اوّل و مغلوب ساختن اطریشی ها در مصاف معروف مارانگو.

---

(۱) – Phelipeaux (۲) – Sydney-Smith (۳) – Héliopolis

تا یکسال بعد از قتل کلبر باز هم مصر جزء متصرّفات فرانسه بود، لکن ریاست قشون ساخلو آنجا بر حسب کبرسن بیکی از سرداران سلطنت طلب فرانسوی موسوم به منو رسید، این مرد از شجاعت خالی نبود لکن لیاقتی نداشت و چون دختر مسلمانی را بحبالهٔ نکاح درآورده و دین اسلام اختیار نموده و خود را عبدالله نامیده بود صاحبمنصبان زیر دست باو احترامی نمیکردند و ویرا مورد سخریّه قرار میدادند، چون هیچ مددی به منو نرسید قشون انگلیس و عثمانی در بندر اسکندریه ویرا مقهور و بامضای قرار داد تخلیهٔ مصر مجبور کردند، فرانسویان درسپتامبر ۱۸۰۱ مصر را بانگلیس وا گذاشتند.

نتایج

در آن زمان حمله و تصرّف مصر را از شاهکارهای نظامی میدانستند لکن فایده‌ای برای آن قائل نبودند، امروز معلوم میشود که نتایج علمی و سیاسی بزرگ داشته است.

از لحاظ سیاسی لشکر کشی فرانسه موجب بیداری مصریان شد که بعدها بکمك دولت فرانسه استقلال یافته یکی از ممالك آباد ساحل مدیترانه گردید، اهالی مشرق زمین که از فتح خبر یافتند بنظر احترام بفرانسه نگریستند چه بعد از جنگهای صلیبی صیت سیادت فرانسه در شرق رو بخاموشی نهاده بود.

بعلاوه بناپارت گروهی از علمای عالیمقدار اواخر قرن هیجدهم فرانسه را در صحبت خود بمصر برد ازقبیل: مونژ ریاضی‌دان معروف و برتلو عالم شیمی و ژوفرواسن هیلر طبیعی دان مشهور وغیر ذالك، علماء مذکور مؤسّسهٔ علمی مصر را تشکیل داده ودر تحقیق اوضاع جغرافیائی ومحصولات وابنیهٔ مصر رنجها بردند، تحقیقات هیئت علمیّهٔ مزبور در خصوص آثار عتیقهٔ مصر مقدّمهٔ کشفیّاتی گردید که امروز دورهٔ تاریخ قدیم مصر را برای ما کاملاً روشن ساخته است.

اتّحاد ثانی دول اروپا و علل آن

در زمان لشکر کشی مصر انگلیس موفّق شد که باز چنددولت از دول اروپا بر ضدّ فرانسه باخود همدست کند، این اجتماع دول را اتّحادیهٔ ثانی دول گویند. انگلیس در تمام سال ۱۷۹۸

مشغول دعوت سلاطین ناپل واطریش وروسیه وعثمانی بود ، این اتحاد تا ۱۸۰۱ باقی بود ، علّت اصلی اتفاق این دول در این دوره و در دوره های بعد دسایس انگلیس وبیم دول اروپا از توسعه وترقّی خاك وقوای فرانسه بود که نمیخواستند نفوذ فرانسه تا ساحل رود رن انبساط بیابد ، علّت فرعی وعرضی این اتفاق تبلیغاتی بود که هیئت مدیرهٔ فرانسه در میان ملل خارجه میکردند و تصرّفاتی بود که بتقلید لوی چهاردهم در خاك خارجه مینمودند .

در اوایل ۱۷۹۸ هیئت مدیرهٔ جمهوری درخارج فرانسه تأسیس کرد و سه قطعه خاك وسیع بمملکت ملحق ساخت ، در ماه فوریه ببهانهٔ قتل ژنرال دوفو صاحبمنصب فرانسوی که در شورش عوام روم کشته شده بود هیئت مدیره فرمان داد که شهر روم را اشغال کنند ، پاپ پی ششم که پیری هشتاد ساله بود دستگیر و بفرانسه تبعید شد ، مشارالیه در والانس بدرود زندگانی گفت ، دولت فرانسه امر داد که املاك وموقوفات وسیعهٔ پاپهای روم را بیك جمهوری جدیدی موسوم بجمهوری روم تبدیل کنند .

تقریباً در همین اوقات هیئت مدیره مشغول مداخله در امور داخلی سویس شد ، ولایات این مملکت باهم جدال وجنگ داشتند ، دولت فرانسه طرز قدیم دولت سویس را برهم زده و آنرا جمهوری هلوتیك نام نهاده بطرز جمهوری فرانسه تشکیلات آنرا منتظم ساخت .

این مداخلات در ممالك مختلفه طبعاً منجرّ به تبعید اشخاص و توقیف اموال وتصرّف ذخایر دولتی میشد ، مثلاً خزاین پاپ و ۴۳ میلیون وجهی که از سویس گرفتند مخارج اوّلین لشکرکشی مصر را جبران کرد .

درهمین اوقات هیئت مدیرهٔ فرانسه دوجمهوری کوچك مول هوس(۱) و ژنو را بفرانسه ملحق ساخت وولایت مون بلیار(۲) را نیز جزء فرانسه نمود .

چندی بعد عمّال و جواسیس فرانسه در ولایات شاه ساردنی تحریکاتی کردند

(۱) – Mulhouse (۲) – Montbéliard

که منجرّ بشورش شد، دولت فرانسه ببهانهٔ استقرار امنیّت لشکر بتورن فرستاد (ژوبه)، شاه ساردنی مجبور باستعفاء و رفتن بجزیرهٔ ساردنی شد و ولایت پیمون جزء متصرّفات فرانسه گردید (دسامبر ۱۷۹۸).

ترتیب تشکیل اتّحادیهٔ دول اروپائی از اینقرار بود: ایجاد جمهوری روم موجب اضطراب پادشاه ناپل شده و او را بامپراطور اطریش ملتجی ساخت، این دو پادشاه از تسار روس پُل اوّل پسر و جانشین کاترین دوّم مدد خواستند، تسار هم که بغض انقلاب فرانسه را در دل داشت مضایقه نکرد، وقتیکه مصر بتصرّف فرانسه درآمد عثمانی نیز با دول اروپا همدست شد و دولت انگلیس هم دلاّل و رابط این معاهدات مختلفه محسوب میگردید.

از دست رفتن ایطالیا

دول متّحده سیصد و پنجاه هزار لشکر بمیدان آوردند منجمله ۸۰،۰۰۰ نفر روس که برای اوّلین دفعه قدم بعرصهٔ اروپای غربی میگذاشتند، هیئت مدیره بیش از ۱۵۰،۰۰۰ سپاهی نداشت و بایستی تمام خطوط سرحدّی را حفظ کرده در صیانت و محافظت جمهوری‌های منضمّه بخود مثل هلاند و سویس و قسمت اعظم ایطالیا نیز بکوشد، نظر باین قلّت عددی و وسعت سرحدّات که موجب تفرقهٔ سپاه میشد در آغاز کار فرانسویان بشکستهای بزرگ مبتلا شدند، در آلمان آرشیدوك شارل فرانسویان را در استوکاك مغلوب ساخته (۲۲ مارس ۱۷۹۹) خود بساحل رود رن رسید و در شرف ورود بخاك آلزاس بود، در ایطالیا جمهوری پارتنوپه ئن(۱) که ولایت ناپل باشد از دست فرانسویان رفت، سپس جمهوری روم و دول مرکزی ایطالیا از فرانسه منتزع گردید، در شمال ایطالیا فرانسویان دوچار لشکر روس شدند که تحت فرماندهی سووروف (۲) معروف حمله آورده جمهوری سیزالپین را بعد از شکست کاسانو در ۲۸ آوریل ۱۷۹۹ از آنها گرفت و ولایت پیمون را بعد ازشکست نوی بتصرّف آورد دراین جنگ سردار فرانسوی موسوم به ژوبر بقتل رسید (۱۵ اوت ۱۷۹۹).

(۱) – Parthénopéenne (۲) – Souvorof

در این تاریخ فقط ولایت ژن در دست فرانسه ماند، سووروف سردار روس در جنگهائی که در خاك عثمانی و لهستان کرد در آن عهد معروف شده بود.

خلاصه در وسط سال ۱۷۹۹ فرانسویان در ایطالیا و آلمان شکست فاحش خورده و سرحدّات مملکت بحال سابق در آمد، فرانسویان در هلاند نتوانستند از پیاده شدن قشون بحری انگلیس و روس ممانعت کنند، در سویس ماسنا اردوگاه مستحکمی در کنار دریاچهٔ لمان و لینت ترتیب داده و در برابر سپاه اطریش و روس که در زوریخ مقر داشتند مقاومت میکرد، مخلص کلام اینکه مملکت فرانسه باز مورد تهدید و تسخیر واقع شده بود.

فتح زوریخ

فرانسه بدو سبب از خطر نجات یافت: یکی اختلاف کلمهٔ دول متّحده، دیگر لیاقت ومهارت ماسنا. سووروف سردار روس بنا بر دستور العمل پُل اوّل تسار روسیّه میخواست مجدّداً اوضاع سیاسی ایطالیا را بحالتی که پیش از فتوحات ناپلئون داشت برگرداند امراء و سلاطین مخلوع را در مقام خودشان مستقر سازد لکن اطریشی ها میخواستند ممالکی را که فرانسه فتح کرده و از دست داده بود بمملکت خودشان ملحق سازند و قائل باستقلال امراء و سلاطین ایطالیا نبودند و چون میدانستند که باین مقصود نایل نخواهند شد و تا زمانی که سووروف در خاك ایطالیا است انجام منظور محال است در صدد بر آمدند که سووروف را از ایطالیا دور کنند پس مصلحت چنان دانستند که لشکری عظیم در سویس تشکیل دهند و بسرداری سووروف فرانسویان را از میان بردارند در اینوقت قسمتی از قشون روس و اطریش در سویس بود. لشکر ایطالیا هم بسرداری سووروف که بآنجا میرفت سپاهی عظیم و گران تشکیل میبافت و آن قسمت از قشون اطریش که در سویس بودند بایستی بآلمان رفته سپاه آرشیدوك شارل را تقویت کنند.

در این حیص وبیص که قشون اطریش از سویس بآلمان رفته و سپاه سووروف هنوز از ایطالیا بسویس نرسیده بود فرصتی بدست فرانسویان افتاد زیرا که آن قسمت از روسها که بسرداری ژنرال کورساکوف درشهر زوریخ سویس باقی بودند

تنها و بی یاور بودند، ماسنا فرصت غنیمت شمرده بشهر زوریخ حمله برد و بعداز دو روزجنگ روسهارا مغلوب ساخت (۲۵-۲۶ سپتامبر ۱۷۹۹). دراینوقت سووروف از ایطالیا در رسید و از طریق گردنهٔ معروف سن گوتار بسویس راند، امّا ژنرال لوکورب فرانسوی محض اینکه او را از پیشرفت باز دارد شبیخون ها میزد و کمین ها میگشود و موجبات معطّلی سپاه سووروف را فراهم میساخت تا اینکه ماسنا از قلع وقمع روسهای زوریخ فارغ شده عنان بجانب سووروف معطوف ساخت و دو سه مصاف پیاپی داده سردار روس را نزدیك بود محصور سازد لکن او از بیم محصورشدن خود را بیکی از درّه های عظیم صعب العبور آلپ موسوم به کوه تودی کشید و با زحمات زیاد و کوشش حیرت آور از راههای پرگل و پریخ کوهستان خود را به گوار رسانید (۱۸ اکتبر) ولی ششهزار نفر از سپاهیان او یا در گل ماندند یا در پرتگاه ها سر نگون شدند و تمام توپخانه و مهمّات جنگی لشکر او بجای ماند، خلاصه سپاه او نصف شد وبقیّة السّیف چنان ازکار افتادکه تا دیر زمانی نمیتوانست قدم بمیدان جنگ بگذارد.

چند روز پیش تر از این واقعه برون سردار فرانسوی در هلاند به انگلیسها و روسها حمله برد و آنانرا مغلوب و مجبور بمتارکهٔ جنگ کرد و اجازه داد که بکشتی های خود نشسته بروند (۱۸ اکتبر ۱۷۹۹).

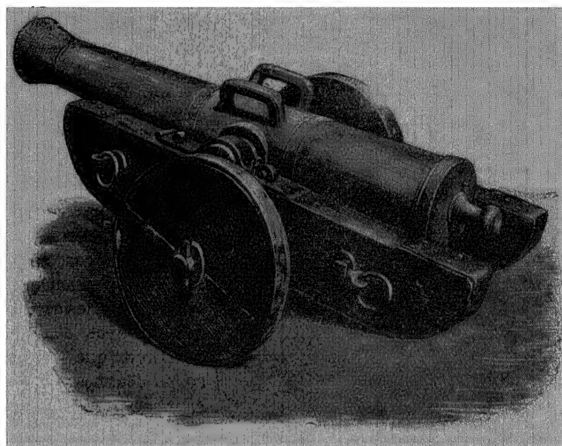
نتیجهٔ این دو شکست آن شد که فرانسه از هجوم خارجیان مصون ماند و دول متّحده اتّحاد خود را بر هم زدند زیرا که پل اوّل تسار روسیه مسئولیّت انهدام و اضمحلال لشکر روس را از چشم اطریش و انگلیس دیده و بقیّهٔ قشون خود را از اروپا خواست و اگر چه با فرانسه صلح نکرد لکن از جنگ کناره جست و در قارهٔ اروپا برای فرانسه دشمنی بجز اطریش باقی نماند.

رفتار صلح جویانهٔ بناپارت

سه ماه بعد ازفتح زوریخ که بناپارت کودتای معروف خود را انجام داد و زمام مهام را در دست گرفت شخصاً از پادشاه انگلیس و امپراطور اطریش تقاضای صلح کرد و بپادشاه انگلستان چنین نوشت: « جنگی که هشت سال است اقطار

دوام بیابد ؟ آیا هیچ در صلحی
ین و منوّر ترین ملل اروپا که
بیش از حدّی که برای حفظ امنیّت و سیادت آنها لازم است دارای قوّت وشوکت
هستند التفات باین نکته نمیکنند که صلح و سلام نخستین احتیاج بلکه نخستین
افتخار است ؟ »

وزراء انگلستان در پاسخ نوشتند که برای مصالحه حاضر هستند مشروط برآنکه لوی هیجدهم برادرلوی شانزدهم را بفرانسه دعوت نموده واستقرار بدهند امپراطور اطریش مصالحه را موکول به



توپ کوهستانی قشون فرانسه
در ۱۸۰۰

پیشقدم شدن دولت انگلیس کرد ، بنابراین جز ادامهٔ جنگ چاره‌ای متصوّر نبود .

جنگ ۱۸۰۰ ژن ، مارانگو

دوسپاه اطریش یکی ازسمت رودرن و دیگر ازجانب ایطالیا فرانسه را تهدید میکردند ، طلایهٔ قشون دوّم بشهر نیس هم رسید ، بناپارت سردار معروف مورو را باصدهزار نفر مردان جنگی بمقابلهٔ قشون اطریش که از سمت آلمان میآمد و خطرش بیشتر بود گسیل داشت وماسنا را بابقیّة السّیف قشونی که درنوی سابقاً مغلوب شده بودند(۲۵،۰۰۰ نفر) بمقاتلهٔ لشکردوّم اطریش روانهٔ ایطالیا کرد ، سرداراین لشکرازجانب اطریش

ملاس بود، ماسنا مأمور بود که قشون اطریش را در اطراف شهر ژن چندان معطّل کنند که بناپارت فرصت یافته لشکر دیگر فراهم بیاورد واز پشت سر اطریشیها را مورد حمله قرار دهد، ماسنا پهلوانانه انجام مأموریت داد، خود و لشکریانش درشهر ژن محصورشدند، درصورتیکه بیش ازسی‌روز آذوقه نداشتند، ناچار بخوردن اسب و سگ و موش وکرم خاکی و ملخ وغیره پرداختند. در ماه دوّم محاصره محصورین غذائی جز آش علف صحرائی نداشتند، نانشان هم عبارت بود ازمخلوطی از بادام و شاهدانه و نشاسته وسپوس آرد و یونجهٔ صحرائی وکاکائو، درشب‌آخر ۵۲۳ نفر ازگرسنگی هلاکت یافتند ناچار فرانسویان شهر ژن را تسلیم کردند.

امّا مقصود بعمل‌آمد یعنی معطّلی اطریشی ها بجائی رسیدکه بناپارت مقارن وقتیکه شهرژن بدست سپاه اطریش افتاد وارد ایطالیا گردید، بناپارت چهل‌هزار لشکر داشت که با صعوبت فوق الطّاقه آنانرا ازگردنه های صعب‌العبور آلپ درظرف پنج روز عبور داده وتوپخانه را بدست ودوش از کریوه های سهمناك مثل کتل گران سن برنار گذرانیده بود (۱۵ ـ ۲۰ مه ۱۸۰۰).

بناپارت بجانب شرق متوجّه شده تا میلان پیشرفت و در ساحل چپ شطّ پو همان اسلوب جنگی را که سابقاً درساحل راست رود مزبور معمول داشته بود بکار بردیعنی با حرکت تجاوزی ازمحاذات قشون اطریش‌تجاوزکرد و خطّ معاودت وفرار خصم را منقطع ساخت، سپس ازسمت مملکت اطریش از پشت سر بقشون ملاس رو نهاده درظاهر اسکندریّه بدشمن رسید، ابتداء یکی ازسرداران بناپارت موسوم به لان در مونت‌بلو فتحی نمایان‌کرد، سپس‌خود بناپارت درمارانکو بمصاف قطعی شروع نمود (۱٤ ژون ۱۸۰۰).

بناپارت محض اینکه ملاس سرداراطریش‌نگریزد نصف قشون خودرا باطراف و اکناف فرستاد و با بیست هزار قشون دیگر درمقابل چهل‌هزار اطریشی صف قتال آراست، نظر باین قلّت عددی بعد از شش ساعت جنگ که قدم بقدم میدان جنگ را گرفته و پس میداد عاقبت مغلوب و مجبور بعقب نشینی شد، اطریشی‌ها

خودرا کاملاًفاتح میپنداشتند که ناگاه یکقسمت عظیمی ازلشکر بناپارت بسرداری ژنرال دِسکس که بناپارت او را دعوت کرده بود بمیدان جنگ وارد شد، جنگ از نو شروع شد، ژنرال دسکس درنخستین شلیك بخاك هلاك افتاد، امّا اطریشی‌ها ازاین لشکر جدید بوحشت افتاده استدعای متارکه کردند وولایت پیمون ولمباردی را از دست دادند، در این جنگ ۹،۰۰۰ اطریشی و ۷،۰۰۰ فرانسوی مقتول ومجروح شدند.

هوهَن لیندَنْ فتح مارانگو چندان تأثیری دراوضاع نبخشید بلکه نبردژنرال مورو در آلمان کار را یکسره کرد و صلح را آماده ساخت.

مورو در نواحی بال از شطّ رن گذشته و اطریشی ها را چنان مغلوب ساخت که خود را بباویر رسانیده از مونیخ هم گذشتند. روز ۳ دسامبر دشمن را مجبور ساخت که درمیدان جنگ واقع درجنگل هو هَن لیندَن[۱] که موروکاملاً ازاوضاع طبیعی‌آن اطّلاع داشت بجنگ بپردازند، اطریشیها باصفوف طولانی مجبور بودند ازمعبر تنگی که درجنگل‌دیده میشد بگذرند، سرداران فرانسوی‌مورو و نی[۲] ازجلو بدشمن حملات متعدّده کردند وریش پانس[۳] سردار فرانسوی از پهلو لطمات سهمناك باطریشی هاوارد آورد، از ۷۰،۰۰۰ سپاهیان اطریش ۲۰،۰۰۰ تلف شد، هشتادتوپ وسیصد ارّابه وکالسکه بدست فرانسویان افتاد، طریق وین برای‌لشکر فرانسه‌مفتوح شد، امپراطور تقاضای متارکه کرد واین متارکه که درستیر[٤] منعقد گردید (۲۵ دسامبر ۱۸۰۰) مقدّمهٔ صلح محسوب شد.

صلح لونِویل این مصالحه درلونویل در ۹ فوریه ۱۸۰۱ بامضای ژوزف بناپارت برادر ناپلئون وصدراعظم اطریش کوبن‌زِل[٥] امضاء شد. مقرّرات این عهدنامه عین معاهدهٔ کامپوفورمیو بود، بموجب آن در ایطالیا مجدّداً جمهوری سیزالپین تشکیل یافت که یکسال بعد مبدّل بجمهوری ایطالیا گردید (۲۵ ژانویه ۱۸۰۲). اطریش بموجب این قرارداد تغییرات سیاسی را که

(۱) - Hohenlinden (۲) - Moreau, Ney (۳) - Richepanse (٤) - Steyer (٥) - Cobenzel

فرانسه درهلاند وسویس داده بود وجمهوری های باتاوْ وهلوتیک را بر سمیّت شناخت .

بموجب قراردادهای خاص پاپ پی هفتم املاک و قلمرو پاپ های ایطالیا را متصرّف گردید و فرانسویان اجازه یافتند که قلاع مملکت ناپل را اشغال نمایند. خلاصه نتیجهٔ این جنگ ها آن شد که فرانسه مقدار جدیدی براراضی ومتصرّفات خود افزود زیرا که بعد از عهدنامهٔ لونویل تمام خاك ایطالیا باستثناء ولایت وِنسی در تحت سلطهٔ فرانسه قرار گرفت .

انگلستان و صلح

باز انگلیس باقی بود وعاقبت اونیز مجبور بمصالحه شد ، نه از این جهت که شکستی یافته بود بلکه چون میدید نمیتواند بفرانسه کاری بکند ناچار از در صلح در آمد . در مدّت هفت سال اشتغال دول اروپا بجنگ انگلیس تمام مستعمرات فرانسه وقسمتی ازمستعمرات اسپانیا و هلاند را گرفته و جزیرهٔ مالت را اشغال نموده فرانسویان را از مصر رانده بود ، لکن درمقابل قرض او به دوازده میلیار رسید ومصارف این جنگ ها و تصرّفات برای آن دولت هفت میلیار و نیم تمام شد ، ملّت که در زیر فشار قروض و درخطر اقتصادی بود از نقاط مختلفه شورش میکرد ، بعلاوه انگلستان هیچ امیدی به مساعدت دول اروپائی نداشت چه هر دولتی از طرف خود مستقیماً تقاضای صلح با فرانسه میکرد ، در دسامبر ۱۸۰۰ تسار پُل اوّل که اعمال نظامی بناپارت قنسول اوّل فرانسه را بدیدهٔ حیرت و تحسین مینگریست در صدد برآمد که اتحادیهٔ دول بیطرف تشکیل بدهد و این اقدام مستقیماً بر ضدّ منافع انگلیسها بود ، بناپارت قشونی در ساحل دریای مانش جمع آورده و در بولونی سفاین بسیار برای حمل قشون تهیّه دید ، نِلسون امیرالبحر انگلیس دوبار باین سفاین حمله کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد ، خلاصه تمام این مقدّمات که ذکر شد انگلیس را بصلح مایل ساخت وپیت صدر اعظم انگلیس که طرفدار قلع و قمع فرانسه بود بعد از ۱۷ سال صدارت چون دید که خیالش انجام نمیگیرد وملّت وشاه ازاو بیزار شده اند استعفاء دادوجانشین او آدینگتون مقدّمات صلح را فراهم آورد .

صلح آمین

در اوّل اکتبر ۱۸۰۱ مقدّمات عهد نامه در لندن بامضاء رسید، مردم انگلستان بی نهایت اظهار شوق و سرور کردند روزی که کلنل لوریستون آجودان مخصوص قنسول اوّل (بناپارت) ورقهٔ امضاء شده را بلندن برد مردم کالسکهٔ او را نگاهداشته اسبها را از آن کشوده وبدست و بازو کالسکه را پیش بردند، بعد از پنجماه مذاکرات و مناقشات صعب میان لرد کورن والیس و ژوزف بناپارت برادر ارشد ناپلئون عاقبت در شهر آمین روز ۲۵ مارس ۱۸۰۲ عهد نامه بامضاء رسید.

بموجب این قرار داد دولت انگلیس جمهوری فرانسه را برسمیّت شناخته و تعهّد میکرد که تمام مستعمرات فرانسه و متّحدین او را پس بدهد مگر مستعمرهٔ کاپ در افریقا و جزیرهٔ ترینیته در بحر آنطیل و وعده میداد که جزیرهٔ مالت و مملکت مصر را پس از سه ماه بکلّی تخلیه کند و در مقابل فرانسویان نیز قلاع ولایت ناپل را بایستی خالی نمایند، دراین قرار داد ابداً از ممالك مفتوحهٔ فرانسه در ساحل رود رن و بلژیك و تغییراتی که در ایطالیا رخ داده ونفوذی که فرانسه در ایطالیا حاصل کرده بود ذکری نمیرفت.

اهل فرانسه هم همان شوق و شعف را که انگلیسها اظهار کرده بودند در موقع انعقاد این عهدنامه ابراز داشتند، امّا عمر این صلح از یکسال تجاوز نکرد.

تغییرات سرحدّی

درنتیجهٔ این جنگها حدود فرانسه بمواقع طبیعی رسید که در ازمنهٔ سالفه مطمح انظار سیاسیّون آن مملکت بود و روی همرفته سیزده ولایت بر قلمرو فرانسه افزوده شد واین اراضی از تجزیه و تصرّف قطعات امپراطوری اطریش بدست آمد که مملکت بلژیك از آن مجزّی گردید و ولایت کلو از پادشاه پروس و ولایت پالاتینارنان از انتخاب کنندهٔ باویر منتزع گردید، سایر امراء جزء آلمان بکلّی مضمحل شدند وممالك آنها جزء فرانسه شد.

چون سلاطین کوچك وامرائی که ممالك خود را از دست داده بودند مطالبهٔ جبران میکردند ناچار در داخلهٔ آلمان و ایطالیا تغییرات بسیار از حیث توزیع

اراضی و تغییر حدود املاك رخ داد.

تغییرات داخلی آلمان و قطعنامهٔ ۱۸۰۳

بموجب قرارداد های بال و کامپوفورمیو مقرّر بود که دولت اطریش از اراضی خود بهریك از سلاطین جزء وامراءِ آلمان که ممالك آنها بدست فرانسه افتاده است نصیبی بدهد تاجبران خسارات آنها بشود، بعدازامضاء عهدنامهٔ لونویل این مقرّرات بموقع اجراء درآمد، یکی از وسایل جبران خسارات امراء

مجلس دیت

مزبور ضبط و توقیف املاك روحانیّون بود که در هرگوشهٔ آلمان اراضی وسیعه در تصرّف داشتند و باسم موقوفات کلیسا از آن استفاده میکردند.

چون دراین باب مجلس ملّی امراءِ آلمان نتوانست تصمیمی قطعی بگیرد و مطامع امراء و شاهزادگان آلمانی را راضی کنند ناچار بعد از مناقشات بسیار کار را بقنسول اوّل واگذاشت، قنسول اوّل هم از تسار روسیه تقاضا کرد که در این حکمیّت بااوشرکت نماید ومورد قبول یافت، درحقیقت تالیران وزیرخارجهٔ فرانسه در پاریس تمام کار ها را انجام داد و سفیر روسیه معاون او محسوب شد، مجلس دیت آلمان هم بموجب قطعنامهٔ ۲۵ فوریهٔ ۱۸۰۳ تصمیمات تالیران وسفیرروس را طابق النّعل بالنّعل اجراء کرد.

از سه تن انتخاب کنندگان ساحل چپ شطّ رن فقط انتخاب کنندهٔ مایانس نصیبی از اراضی برد یعنی ولایت راتیسبون درکنار رود دانوب باو رسید، دونفر دیگر بکلّی محروم شدند، پادشاه پروس که ولایت ترو را با ۱۲۵،۰۰۰ سکنه از دست داده بود در عوض اراضی مهمّه از وستفالی و مونستر بدست آورد دارای ۵۰۰،۰۰۰ نفوس، انتخاب کنندهٔ باویر که پالاتینارا با ۷۰۰،۰۰۰ نفوس از دست داد درعوض املاکی دارای ۹۰۰،۰۰۰ جمعیّت بچنگ آورد، امیرباد ودوك وورتمبرك علاوه برتوسعهٔ قلمروخود امتیاز انتخاب کنندگی را هم کسب کردند، خلاصه در نتیجهٔ این تغییرات عدّهٔ کثیری از املاك کلیسا بامراءِ آلمان رسید و ۴۵ شهر از ۵۱ شهرآزادآلمان ازبین رفت، درسنهٔ ۱۷۹۲ امپراطوری اطریش

مرکّب بود از ۳۶۰ مملکت و ولایت ولی در ۱۸۰۳ عدّهٔ آنها به ۸۲ ولایت ومملکت رسید، بقسمیکه فتوحات فرانسه موجبات تمرکز مملکت آلمان رافراهم آورده مقدّمات توحید ایالات پراکنده و متشتّت را آماده ساخت.

تغییرات در ایطالیا

مسئلهٔ جبران خسارات در ایطالیا هم پیش‌بینی شده بود، چون اطریش بلژیك را ازدست داد و دوك‌نشین میلان راهم بفرانسه تفویض کرد در مقابل ونیز باو تعلّق گرفت و عهد نامهٔ لونویل تسلّط اطریش را بر ونیز تثبیت کرده لطمهٔ مستقیمی بحقوق ملل وارد ساخت.

درنواحی مرکزی شطّ پو جمهوری سیزالپین تشکیل یافت واراضی‌ولایات مختلفه جزء آن شد بقرار ذیل: املاك دوك‌دومودن که اهالی آنجا درابتدای امربافرانسه کمك کرده امیر خودشانرا رانده بودند و املاك پاپ که بموجب عهدنامهٔ تولنتینو از وی گرفته شد و ایالات میلان و لمباردی که از اطریش مجزّی گردید.

جمهوری سیزالپین قانون اساسی سال سوّم فرانسه را مجری‌داشت امّا بعدها ازقنسول اوّل استدعا کرد که قانون اساسی‌جدیدی بآنها بدهد، بامر بناپارت درشهر لیون مجلسی تشکیل یافت که پس از مذاکرات بسیار قانونی نظیر قانون اساسی سال هشتم فرانسه نوشتند و ریاست جمهوری سیزالپین را بناپلئون بناپارت دادند (۲۶ ژانویهٔ ۱۸۰۲). او نیزاسم جمهوری مزبور را جمهوری ایطالیا نهاد، وطن پرستان مملکت ایطالیا این‌تسمیه را دلیل گرفته که درآیندهٔ نزدیکی ممالك ایطالیا اتّحاد یافته و استقلال میپذیرد، درحقیقت چه در ایطالیا وچه درآلمان نتیجهٔ انقلاب فرانسه این شد که بالطبع ولایات پراکنده‌صورت اتّحاد گرفته وبعدها امپراطوری ناپلئون کاملاً در این توحید ولایات بذل مساعی نمود.

II
لشکرها و سردارها

ازلحاظ تجهیزات لشکری درعهد انقلاب تغییرات عظیمه در فرانسه واقع شد، در دورهٔ مجلس مؤسّسان و مجلس مقنّن سپاهیان داوطلب بودند لکن پس از

تشکیل کنوانسیون و انتشار اصل خدمت اجباری برای صیانت وطن خدمت نظام از وظایف عمومی گردید ودر دورهٔ هیئت مدیره کاملتر شد واز روی اصول منظّمه افراد ملّت بخدمت لشکری دعوت شدند.

تشکیلات نظام هم تغییر کرد وبلشکر (دیویزیون) و فوج (بریگاد) و نیم فوج (نیم بریگاد) تقسیم شد و همچنین طرز جنگ نیز تغییر یافت، حملات همگروه و اعزام پیش قراولان تیر انداز مرسوم شد.

داوطلبان قشون

در ۱۷۸۹ قشون پادشاه فرانسه درزمان صلح ۲۲۸،۰۰۰ نفر بود و مجلس مؤسّسان آنرا به ۱۵۰،۰۰۰ نفر تقلیل داد، درایّام مهاجرت قریب دوثلث ازاین لشکر ازفرانسه خارج گردید، از ۹۰۰۰ صاحبمنصب ۶۰۰۰ تن ترك خدمت کردندوقریب ۳۰،۰۰۰ افرادنظامی پراکنده گشتند، برای جبران این نقیصه مجلس مؤسّسان هنگام فرارشاه ومجلس مقنّن دروقت اعلان جنگ فرمان دادند که دسته های داوطلب از ایالات دعوت کنند، مدّت خدمت داوطلبان یکسال بود وصاحبمنصبان را ازمیان خود انتخاب میکردند، باین ترتیب دویست باتاّیون تشکیل شد که بجای لباس سفید نظام سابق لباس آبی در بر داشتند، چون در دورهٔ اوّل داوطلبی مردمانی که کمر بخدمت بستند غالباً دارای سواد و اطّلاع و از طبقات منوّره بودند وحسّ وطنخواهی در آنان غلبه داشت بزودی سربازان فعّال ولایقی از کار در آمدند امّا داوطلبان سال ۱۷۹۲ چنین نبودند.

خدمت نظامی عمومی

چون درسنهٔ ۱۷۹۳ دولت فرانسه مجبور شدکه با اتّحادیهٔ دول اروپا بجنگد و در تمام سرحدّات لشکر بگذارد دیگر ممکن نبود که بداوطلبان اطمینان کرده و سر نوشت وطن را در دست مردمان غیر مسئول بگذارد، درمارس ۱۷۹۳ کنوانسیون امر داد که ۳۰۰،۰۰۰ نفر از میان گارد ملّی میان سنّ ۱۸ سال و ۲۵ سال استخدام کنند، سپس کنوانسیون در قانون اساسی این اصل را جای داد که تمام اهالی

فرانسه موظف بخدمت نظامی هستند، بعد دردهم او ۱۷۹۳ حکم تجهیزات عمومی و همگروه را صادر کرد.

حکم تجهیزات عمومی و خدمت نظامی بطریق ذیل از مجلس صادر شد: «از این تاریخ تا وقتیکه دشمن از قلمرو جمهوری طرد شود تمام اهالی فرانسه موظف بخدمت نظامی هستند، جوانان بمیدان جنگ میروند، مردان متأهل بتهیهٔ اسلحه وحمل مهمّات و آذوقه میپردازند، زنان بدوختن چادر وتدارك لباس وخدمت در مریضخانه ها مشغول میشوند، اطفال بارچه های مندرس را رشته رشته ساخته و برای بستن جراحات مجروحین جنگی مهیّا میکنند، پیران خود را بمیدان جنگ کشیده و بتحریك جنگجویان و نشر بغض و کینه نسبت بسلاطین و تبلیغ وحدت جمهوری میپردازند.»

مطابق این حکم که نمونه ای ازعهود پهلوانی بود ابتداء بایستی جوانان غیرمتأهل از ۱۸ تا ۲۵ سالگی بخدمت آمده و بافواجی موافق با تقسیمات ایالات مربوطه منقسم کردند، بطوری که سابقاً گفتیم این حکم عمومی تجهیزات عدّهٔ قشون را به ۸۰۰،۰۰۰ نفر رسانید (۱۷۹۶).

نظام وظیفه این ترتیب تجهیز عمومی تا صلح کامپوفورمیو معمول بود آنگاه متروك شد. زمانیکه هیئت مدیره با اتحادیهٔ دوّم دول اروپا سروکار پیدا کرد قشون فرانسه بسیار کمتر ازسابق بود، محض اینکه تجهیز قشون صورت مرتّبی بیابد مجلس قدما و مجلس عوام نقشهای را که درزمان مجلس مؤسسان بیکی ازصاحبمنصبان موسوم به دوبوا کرانسه(۱) ترتیب داده وپیشنهاد کرده بود بموقع اجراء گذاشته و قانون خدمت نظام وظیفه را که ژوردان موادّ آنرا نوشته بود تصویب کردند (۲۳ سپتامبر ۱۷۹۸). برحسب این قانون مجدّداً تمام فرانسویان از بیست الی بیست و پنج ساله موظف بخدمت سپاهی بودند وبه پنج طبقه منقسم میگشتند، جوان ترین افراد ابتداء واردکار میشدند، بقیّهٔ طبقات

۱ - Dubois - Crancé

در هنگام لزوم تحت سلاح میرفتند، دورهٔ خدمت نظامیان ۵ سال بود، بموجب این قانون هرسال ۲۰۰،۰۰۰ نفر بخدمت دعوت میشد.

مزج و اختلاط

قشون جمهوری فرانسه که مرکّب از بقایای قشون سلطنتی و افواج داوطلب و نظامیان وظیفه بود اتّحاد شکل وتناسی نداشت، افواج قدیمه که نظامیان سالخورد داشتند اگرچه کار آزموده بودند ولی عدّهٔ آنها بسیار نبود، افواج داوطلب ونظام وظیفه هم هرچند مردمان وطن‌پرست و پرحرارت داشت لکن تعلیمات نظامی را فاقد بودند، دوبوا کرانسه که وکیل مجلس کنوانسیون و در تنظیم قشون دفاع ملّی ازیاران عمدهٔ کارنو بشمار میآمد باندیشه افتاد که تقسیمات سابقه‌را بهم‌زده افواج ودستجات مختلفه را متّحدالشّکل کند، این‌کار را مزج گفته‌اند. یك باتاّیون ازسربازان سالخورد قدیم موسوم به سفید پوشان را با دو باتاّیون نظامیان جدید موسوم به کبود جامه مخلوط کرده یك نیم بریگاد تشکیل دادند ولفظ رژیمان را ازاصطلاحات قشونی خارج کردند، سپاه فرانسه مرکّب شد از چندین نیم بریگاد هریك دارای ۲،۱۰۰ نفر که در سنهٔ ۱۷۹٦ عدّهٔ آنها به ۳،۰۰۰ نفر هم بالغ شد.

تشکیلات قشون و تقسیمات آن

دونیم بریگاد یك بریگاد تشکیل میداد و ازاتّحاد دو بریگاد یك دیویزیون فراهم میشد، بهر دیویزیون چند اسکادرون سوار و توپخانه ملحق میگردید، بعلاوه هرباتاّیون پیاده‌نظام هم توپخانهٔ مختصّ بخود داشت که در حرکات وسکنات آن با وی همراه بود، باین ترتیب هردیویزیون (لشکر) دارای اجزاء مختلفهٔ جنگ ازپیاده وسوار وتوپخانه بود و مثل لژیون‌های عهد رومیان سپاه کاملی محسوب‌میشد، عدّهٔ افراد هر دیویزیون تقریباً به ۱۲،۰۰۰ نفر میرسید، درقرون معاصر دیویزیون واحد نظامی‌محسوب گردید بعبارةاخری قوای جنگی دول مرکّب ازچند دیویزیون مشخّص بود، این تشکیلات را بسرعت دول دیگر هم تقلید کرده و تا امروز در اروپا برقرار است.

تسلیح و تجهیز

برای ۸۰۰،۰۰۰ نفرسپاهی آذوقهٔ جنگی بسیار لازم بود، پس برعدّهٔ کارخانه ها وجبّا خانه‌ها افزوده علماءرا دعوت نمودند

که وسایل سریعتر ومؤثّرتری برای ساختن اسلحه وآذوقهٔ جنگی فراهم سازند، مثلاً نظامنامهٔ مخصوص برای تهیّهٔ شوره از کف انبار های زیر زمینی تهیّه شد که باروت ارزانتر تمام شود، در یکسال ۷۰۰۰،۲۰ توپ ریختند، جبّاخانه وقورخانه های پاریس تنها در هر روزی ۱۰۰۰،۱ تفنگ بیرون دادند امّا با وجود این مساعی جمیله با احتیاجات نتوانستند برآیند مثلاً در ۱۷۹٤ قشون ساحل رن یکربع بی‌اسلحه بود و یك ثلث از سرنیزه محروم بودند، برای تهیّهٔ وسایل حرکت و غیره دولت امر داد که ملّت باید اسب وکالسکه ولباس وکفش بنظام بدهد، نمایندگان مأمور لشکر پیرنه امر دادند که تمام کفش هائی که حاضر است بقشون داده شود و بقرار ذیل حکم دادند: «آنهائی که جز یك جفت کفش ندارند موظّفند که همان را تسلیم ادارهٔ نظام کرده وخود کفش چوبی بپوشند.» باوجود اینکه لباس بسیار جبراً از مردم گرفته شد قشون جمهوری جامهٔ آراسته نداشت، اکثر نظامیان در تمام مدّت خدمت بیش از یك دست لباس نگرفتند و بزحمت پارچه های فرسودهٔ مندرس را درصورت ظاهر مرتّب میکردند، یکی ازنظامیان بمادر خود چنین نوشته است: «این یکسال است که همان یکدست لباس زیرانداز وبالاپوش من محسوب میشود.» و هم او نوشته است که من با دوپیش دامن یك شلوار برای خود درست کرده‌ام.

دردورهٔ هیئت مدیره بعضی ازسپاهیان همان لباس دهقانی را درصفوف جنگ در بر داشتند و فشنگ را بعلّت فقدان فشنگدان در جیب میریختند.

نظامی این سربازان عریان ازحیث حسن خلق و پایداری و ازخود گذشتگی وجوانمردی حیرت انگیز بودند، یکی از آنها بعداز جنگ داتی نی مینویسد: «بینی من از گلوله مجروح شده است، چون بینی من قدری خمیده بود البتّه اصابت گلوله خمیدگی آنرا رفع کرده وعیب را مرتفع میسازد.» افراد قشون شمال در ۱۷۹٤ قسمتی از جیرهٔ خود را که عبارت ازمیوه وگوشت سرد باشد بوطن بخشیدند، بعضی پنجروز میگرفتند وپنجروز نمیگرفتند وبعضی در تمام مدّتی که درخاك خارجه بودند از اخذ این مواد صرف نظر کردند که اسباب

زحمت و خسارت دولت نشوند ، در بلژیك که بسبب لشکرکشی قحط و غلاء حکمفرما بود نظامیان غذای خود را بادهقانان درمیان میگذاشتند و آنها را شرکت میدادند ، در ماه دسامبر ۱۷۹٤ قشون فرانسه در هلاند مسافت بسیار در برف و یخ طیّ میکردند ، بی کفش و با لباس پاره ساق و پا را در کاه و علف یونجه پیچیده بنظم و ترتیب عجیبی میگذشتند و سرود میخواندند ، اهالی هلاند از اینوضع درحیرت بودند.



نمونهٔ تفنگ در اواخر قرن هیجدهم

حسّ وطن پرستی و فداکاری تاساعت مرگ در آنها شعله‌ور بود ، یك نظامی جوان از اهل ژورا موسوم بسرجوقه ژولیکلر بمادر خود مینویسد : « مادر عزیز ، وقتیکه بیاد اندوه و غصّه میافتم که تو برای من میخوری بیش از مصائب و صدماتیکه اینجا میبینم مرا متأثّر میسازد و اشك از دیدگانم فرو میبارد ولی مادر عزیزم خوشوقت و مسرور باش یا مرا خواهی دید که با افتخارات بسیار باز گشته‌ام یا میشنوی که پسرت لایق نام فرانسوی بوده و در راه دفاع وطن خود جان سپرده است . . . زمانی که وطن ما را بیاری خود میخواند ما باید چنان بشتاب دعوت اورا اجابت کنیم که گوئی به‌سور و مهمانی دعوت داریم ، حیات و دارائی و قوای ما بما تعلّق ندارد ، هرچه هست ازآن ملّت و وطن است ، ما در اینجا در معرض مرگ و هلاکتیم ولی من با فکری آرام و خیالی آسوده مرگ را انتظار میبرم . »

سربازان فرانسوی بدون اندك شکایتی بسخت ترین اوامر اطاعت میکردند ، غارتگران را در نهایت سختی و بدون ترحم تنبیه و سیاست میکردند ، توپچی موسوم به بریکار مینویسد : « دیشب ساعت هشت درمرکز بریگاد ما یکی از سواره نظام را تیرباران کردند بجرم اینکه کلاه مندرس خود را با کلاه یکی از دهقانها عوض کرده است . » بجرم همین کارها دو نفر طبّال را که درعنفوان جوانی بودند و یکی از آنها بیش از ۱۶ سال نداشت اعدام نمودند ،

سن ژوست در ولایت آلزاس هرسربازی را که بی اجازه اردو را ترك کرده وساعتی چند خود را بشهر استراسبورگ رسانیده بود اعدام میکرد ، هر صاحبمنصبی که درموقع جنگ نمیتوانست نظامیان خود را مرتب کند تیرباران میشمودند ، همهٔ نظامیان از این سختگیریها خشنود بودند و آنرا کاملاً بجا میدانستند ، یکی ازسربازان مینویسد : « همه از این مجازاتها شادمانیم زیرا که بی‌غیرتی این وغارتگری آن موجب شکست لشکر و ازدست رفتن ثمرات فتح و ظفری است که شجاعت سربازان حقیقی آنرا مهیّا کرده است . » یکی ازسردارانی که این پهلوانان فداکار را درمیدان جنگ اداره میکرد مارشال مارمون بود که بعد از خاتمه جنگ نوشته است : « هیچ لشکری در عالم باین فرمانبرداری وبا این حرارت و شوق نبوده ، در هیچ دوره مردان جنگی دارای اینقدر اخلاق حمیده و صفات پسندیده نبوده اند . »

در دورهٔ هیئت مدیره تقوی وپاکدامنی مبدّل بغارت و چپاول شد ، مخصوصاً در قشون ایطالیا که چند ژنرال نامی سر مشق دزدی و تطاول شدند ، سربازان وطن پرستی که سابقاً بنام وطن و آزادی خدمت میکردند مبدّل شدند بجماعتی که شغل سربازی را وسیلهٔ معاش یاکسب شهرت یاجلب منافع قرارداده وهرسرداری که بیشتر مطامع آنهارا راضی میکرد بدون هیچ عقیدهٔ ثابتی تن بخدمت او درمیدادند .

اسلوب جنگ در عهد انقلاب

شرایط سربازگیری وسوق الجیش عهدانقلاب تأثیرفوق العاده‌ای در طرز جنگ کرد ، در زمان سابق پیاده نظام و سواره نظام را بدو صف متوازی در برابر خصم میگماشتند ، پیاده نظام درجلو بمنزلهٔ دیواری ازانسان بود که بسه صف متفاوت ایستاده وافراد نظام بیکدیگر چسبیده بودند و در آغاز جنگ شلیك و تیر باران میکردند وتمام قواعدی که درروز مشق بآنها یاد داده بودند عیناً درمیدان بعمل میگذاشتند مثل تغییر جبهه و تبدیل موقع و انواع حرکات وقبض و بسط های پرپیچ و خم .

اینقسم اعمال نظامی جزبرای سربازان کار آزمودهٔ مشق دیده میسّر نبود ، فقط نظامیانی که از کثرت تمرین مثل آلات بی اراده شده و بنا بر اصول مطلوبهٔ دولت

پروس بماشین های بیجان تبدیل یافته باشد میتوانند چنین اعمالی را منظّماً در مقابل خصم بجای آورند ، لکن در زمان انقلاب مجال نشد که سپاهیان جدید را بقدر کافی تمرین و مشق بدهند ، ضرورت ایجاب میکرد که گروه مردانی را که مطابق قانون خدمت عمومی حاضر برای جنگ شده اند بعد از چند روز یا چند ساعت مشق ابتدائی ناقص بمیدان جنگ بفرستند ، اگر میخواستند همان فنون جنگی را که دشمن بکار میبندد تکرار کنند باید آمادهٔ شکست فاحش میشدند .

سرداران انقلاب ترتیب جنگ را تغییر دادند ، بجای تفکیك پیاده از سوار مقرّرداشتندکه سوار وپیاده وتوپخانه مخلوط شده و بمحض وصول فرمان صاحبمنصب هر یك لازم بود مشغول کارشوند ، باینطریق صاحبمنصب قسمت کلیّهٔ قوای جنگی را در آنِ واحد تحت نظر داشت وبیك فرمان میتوانست هرقوّه را در موقع خود بکار اندازد .

سرداران مزبورچون ازلیاقت شخصی وحس ّ ابتکار ومزایای ملّی فرانسویان اطّلاع داشتند ومیدانستندکه سربازان فرانسوی محلّ جنگ را میشناسند وخود مستقلاً ازعهدهٔ تشخیص موقع بر میآیند عدّهٔ کثیری تیر انداز بعنوان طلایه پیش میفرستادند ، این تیر اندازان درصحرا پرا کنده میشدند بقسمیکه شلیك همگروه صف دشمن ابداً بآنها کاری نمیکرد و بالعکس تیر آنها در دیوار خصم بخوبی کارگر میشد ، بعلاوه سرداران انقلاب از شور وطن پرستی که در فرانسویان ایجاد شده بود و از جمع کثیری که بموجب حکم خدمت عمومی هرروز بمیدان جنگ میرسید استفاده کرده هرجا که تلفاتی دست میداد فوراً مردان‌تازه‌نفس بجای‌آنها‌میفرستادند ، بدون نظم وترتیب علمی ابتداء تیراندازان را روانه میکردند ، بعد جماعت کثیری را حکم یورش میدادند که گاهی چنان از حیث عدد بر خصم غالب میشدند که صفوف منظّمه را در میان میگرفتند ، سربازان سر را خم کرده سر نیزه را پیش‌رو گرفته با سرود ملّی مارسییّز بصف دشمن رو نهاده و مثل تیری قلب سپاه را در هم میدریدند ، چون در آنزمان گلوله مسافت بعیده طی نمیکرد و پر کردن تفنگ کار

آسانی نبود این قبیل حرکات نظامی امکان پذیرشد ، معمولاً گلوله بیش از ۲۵۰ متر درروز جنگ نمیرسید وبرای پر کردن تفنگ یکدقیقه وقت لازم بود ، بنابراین شخص مهاجم چون میدید که طرف تیر را خالی کرده است بی‌دغدغه حمله میکرد و درظرف یك یا دودقیقه خود را باو میرسانید . معذلك عدّهٔ مقتولین بسیار بود ، ازسال ۱۷۹۲ تاسنهٔ ۱۸۰۰ که هشت سال میشود قشون فرانسه از ۲،۰۰۰،۰۰۰ افراد خود ۷۰۰،۰۰۰ نفر را از دست داد .

فنون جنگی در زمان انقلاب

همانطور که قشون جوان وبی تجربه بود صاحبمنصبان وسرداران هم بی تجربه و تازه کار بودند ، بعض ازسرداران ازصاحبمنصبان قشون شاهی بودند مثل بناپارت و دِیسکس و گروهی صاحبمنصب جزء بشمار میآمدند ازقبیل هوش وژوردان وپیشگرو و ماسنا و برخی ابداً سابقهٔ نظامی نداشتند وعشق سربازی ناگهان در وجود آنان مشتعل گردید مثل مورو . تمام این صاحبمنصبان بزودی درجات نظامی را طی کرده بمقامات عالیه نایل گشتند ، هوش که در ۱۷۸۹ سرجوقه و در ۱۷۹۲ نایب بود درسال ۱۷۹۳ امیرلشکر وفرمانده شد ، بنابراین سرداران مزبور مجال تحقیق درامور جنگی وپیروی ازاصول قدیمه ورعایت احتیاط وتدابیر نظامی که بعدازلوی چهاردهم درهر مصافی ضروری بود نداشتند ، اکثر آنها جوان بودند ، جز ماسنا که چون بسرداری قشون سویس رسید چهل سال داشت باقی سرداران هیچیك سالشان به سی نمیرسید ، هوش وقتیکه فرماندهی یافت بیست وپنجسال داشت ، با شور وعشق جوانی قوای تازهٔ بدنی وروحی را درجنگ بکارمیبردند وغالباً بحمله مایل بودند ، کمتر بمحاصرهٔ قلاع و تعطیل در مقابل حصار خصم اعتقاد داشتند ، میگفتند چه سود از اتلاف وقت و قوای جنگی برای کسب چند دیوار خراب وچند وجب زمین ! عشق آنها درحملهٔ بدشمن بود ، باگروه بسیار وانبوه بیشمار خود را باردوی خصم رسانیده و بقلع وقمع قوای اومیپرداختند ، وقتیکه هوش در ۱۷۹۳ بسرداری قشون موزل نایل آمد و اطریشی‌ها را درپنج هفته ۲۸ بار مورد حمله قرارداد چنین نوشته است : « قلاعی

را که نمیتوانیم محافظت کنیم باید با خاك یکسان کرد ، شجاعانه خود را بقلب لشکر خصم برسانیم وچون قوای متمرکز ما ازلشکرهای پراکندهٔ دشمنان قوی تر خواهند بود باید یکان‌یکان مغلوب کرده وبطرف لشکر دیگر پیش برویم . » این همان طریقهٔ جنگی بود که بناپارت سه سال بعد در ایطالیا معمول داشت .

کارنو

شخصیکه مبتکراین اسلوب جنگی بود کارنونام داشت ، ابتداء ازصاحبمنصبان قشون ، سپس نمایندهٔ ولایت پادوکاله درمجلس مقنّن و کنوانسیون وعضو کمیتهٔ نجات‌عمومی بود ، مشارٌ الیه با تّفاق دوبوا کرانسه بار دفاع ملّی را بدوش گرفت ، ارکان حربی ازصاحبمنصبان دانشمند دورهٔ قدیم که بقول یکی ازمهاجرین « صاحب جانهای آهنین و مغزهای پر فکر » بودند تشکیل داد و نقشهٔ جنگها را رسم نمود وهمه جا اصل حمله را سر لوحهٔ دستورهای نظامی قرار داد و بسرداران نوشت : « افواج خود را گرد آورید و انبوه شوید و بروی دشمن بیفتید ، همیشه حمله ور باشید ، لاینقطع حمله ور باشید . » کارنو شخصاً در میدان واتیکنی‌سرمشق بصاحبمنصبان داد ، چون جناح چپ‌لشکر ژوردان ضعیف ومغلوب شدکارنو فرمان داد که از دفاع آن صرف نظرکرده وتمام قوا را بسمت جناح چپ خصم ببرند زیرا که علائم فتح و ظفر از آن سمت نمایان بود ، کارنو در این واقعه عبارت مشهور خود را گفته و سرداران را بفتح نایل‌ساخت آنجمله که امروز مثل‌شده این‌است : « سردارکمتر احتیاط کن ! » در وقتی مسئلهٔ ارتجاع پیش آمد در ۱۷۹۵ یکی از وکلای سلطنت طلب در مجلس کنوانسیون تقاضا کرد که کارنو را هم توقیف کنند ظاهراً مجلس حاضر برأی دادن هم شد لکن یکی از نمایندگان برخاسته مجلس را متذّکرساخت که برای حفظ احترام مجلس باید کارنو از توقیف معاف باشد زیرا که کارنو « موجد فتح وظفر » است ، تاریخ این قضاوت را تصدیق و تأیید کرده است .

فصل شانزدهم

حکومت قنسولی و امپراطوری

قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن

مشخصات حکومت امپراطوری ـ تشکیلات داخلی

قرارداد کنکردا و متممات آن ـ منازعه با پاپ

بعد از کودتای ۱۹ برومر ناپلئون بناپارت در فرانسه فرمانروائی یافت و مدّت چهارده سال و نیم از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ٦ آوریل ۱۸۱٤ گاهی قنسول موقتی ، گاهی اوّلین قنسول و مدّتی امپراطور نامیده شد .

دورهٔ قنسولی ناپلئون چهار سال و نیم طول کشید از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۱۸ مه ۱۸۰٤ ، در این دوره ناپلئون قانون اساسی چهارم مملکت فرانسه را مدوّن ساخت و آنرا قانون سال هشتم نام نهاد و تشکیلات اداری و قضائی و مالی را تغییر و تبدیل بخشید .

قانون اساسی سال هشتم که در ۱۸۰۲ و ۱۸۰٤ دوبار تغییراتی در آن دادند تا آخر دورهٔ امپراطوری (۱۸۱٤) جریان داشت امّا تشکیلات اداری وقضائی ومالی عهد ناپلئون امروز هم اصول آن برقرار و متداول است .

دیگر از خدمات ناپلئون بناپارت تدوین قانون مدنی است که در آن خلاصه و نتیجهٔ تغییرات و اصلاحات عصر انقلاب فرانسه مدوّن و منظّم گردیده است ، ناپلئون برای جلوگیری از جنگهای مذهبی با پاپ قرار دادی بست که تا ۱۹۰۵ بقوّت خود باقی بود ، بسبب تجدید امنیّت واستقرار آسایش داخلی ناپلئون موجبات بیداری صنعت و رواج تجارت را فراهم آورد .

دورهٔ امپراطوری ده‌سال طول کشید از ۱۸ مه ۱۸۰٤ تا ٦ آوریل ۱۸۱٤ ، در خارج فرانسه تمام این ده سال لاینقطع آتش جنگ مشتعل بود و لشکر فرانسه

قدم در اکثر پایتخت های دول اروپا نهاد و عاقبت منجر بهجوم دول بفرانسه و استعفاء ناپلئون شد ، در داخل فرانسه ناپلئون تشکیلات دورهٔ قنسولی را توسعه داده و بسبب حسن انبساط واستحکام مبانی مؤسسات خود درکمال قدرت واستبداد در فرانسه فرمانروائی کرد ، درعهد امپراطوری تأسیس جدیدی در فرانسه نشد که قابل ذکر باشد مگر اونیورسیته که در سنهٔ ۱۸۰۸ تأسیس یافت .

الغاء آزادی سیاسی وحق تفتیش و مداخلهٔ ملت درکار دولت وبازگشت استبداد دورهٔ سلاطین موجب شد که طبقهٔ توانگران منورالفکر ازناپلئون مشمئز و منزجر شدند ، خشونتهائی که مورد سیاست خارجی نسبت به پاپ شد مشکلات مذهبی در داخله فرانسه تولید نمود که عاقبت روحانیون ومتدینین بمذهب کاتولیك ازطرفداری سلطنت امپراطوری اعراض کردند ، کثرت تجهیزات قشونی وافراط دراخذ نفرات نظامی هم آخرالامر تودهٔ ملت (رعیت وکارگر) را از ناپلئون بیزار کرد ، با اینکه این طبقه دیر زمانی نسبت بامپراطور وفا دار ماندند بعلت اینکه ناپلئون آزادی مدنی ومساوات رعایارا محفوظ داشته وتصرف رعایارا در اراضی که هنگام انقلابات بدست آورده بودند محترم میشناخت و رعایا این تصرف املاك را بالاترین نتیجهٔ انقلاب دانسته و از ناپلئون بسبب حفظ آن اصول راضی بودند .

I
حکومت قنسولی

اوضاع فرانسه در ۱۷۹۹

برای فهم تغییراتی که درزمان قنسولی ناپلئون رخ داده باید قبلاً مطلع شد که درآخر دورهٔ هیئت مدیره فرانسه درچه حال بوده است . اخبار و راپرتهائی که از طرف وزیر پلیس و سایر مأمورین تقدیم بناپارت شده است و روایات سیاحانی که در آن زمان (۱۷۹۹) فرانسه را سیاحت کرده اند حکایت از هرج و مرج اوضاع آن مملکت مینمایند .

رویهم رفته نتیجهٔ مطالعه در اخبار و راپرتهای مزبور این است که فرانسه حال مملکتی داشته که هجوم مصائب و لشکر کشیهای بسیار آنرا فرسوده ساخته

واهل آن بترك وطن گفته باشند، درجنوب اراضی که‌سابقاً باتلاق بوده وازتطاول جزر و مدّ دریا آنرا رهائی بخشیده بودند مجدّداً غرق آب گردیده بود، در مغرب بندر روشفوررا ریگ گرفت، درشمال سدّی که آب دریا را ازهجوم بولایت فلاندر منع میکرد قریب بانهدام بود، همه جا راه‌ها بعلّت عدم تعمیر وسرپرستی روبخرابی داشت، در حوالی دهات و قصبات اهالی سنگ و مصالح طرق و پل ها را برای ساختمان ابنیهٔ خود کنده بودند و در فواصل مختلفه سیل چنان شوارع را زیر و رو ساخته و پل ها را خراب کرده بود که ارّابه ها و کالسکه در هر قدم دوچار مخاطره میشدند.

راهزنی

دسته های بسیار از قطاع الطّریق راهها را بسته بودند وعابرین خاصّه پست دولتی را میزدند، ارّابهٔ پستی که از نانت به آنژر میرفت یکروز در مسافت چهل کیلو متر ٥ مرتبه توقیف و مورد حمله شد، دزدان عابرین را برهنه کرده ودهقانان را باسارت برده و بمساکن مردم هجوم میآوردند و در نواحی مغربی دزدان محبوسین خود را شکنجه ها میکردند که مخزن وجوه و اموال خود را نشان بدهند، بطوریکه این اواخر در آلبانی و مقدونیّه معمول بود دزدان مبلغی ازمسافرین سلامت رومی گرفتند و آنها را اجازهٔ حرکت میدادند، دربعض ایالات دولت فرانسه محض صیانت عابرین عدّه‌ای قراسوران همراه‌قوافل میکرد.

خرابی صنایع و تجارت

تقریباً صنعت و تجارت محو شده بود، در پاریس یك هشتم ازمجموع عملجاتی که در ۱۷۸۹ در کارخانه ها مشغول بودند دیده نمیشدند، درلیون عدّهٔ ابریشم بافان از ۱۵،۰۰۰ به ۸،۰۰۰ نفر تقلیل یافته بود، در مارسی مبادلات تجارتی در ظرف یکسال کمتر از مبادلاتی بود که قبل از انقلاب در مدّت شش هفته میشد.

هرج و مرج و شورش

نفوذ دولت درهیچ جای مملکت محسوس نبود، مردم یا مالیات نمیپرداختند یانیمه ونصفه اداء میکردند، در روز ۱۹ برومر در خزانهٔ دولت ۱۳۷،۰۰۰ فرانك موجود بود و این مبلغ

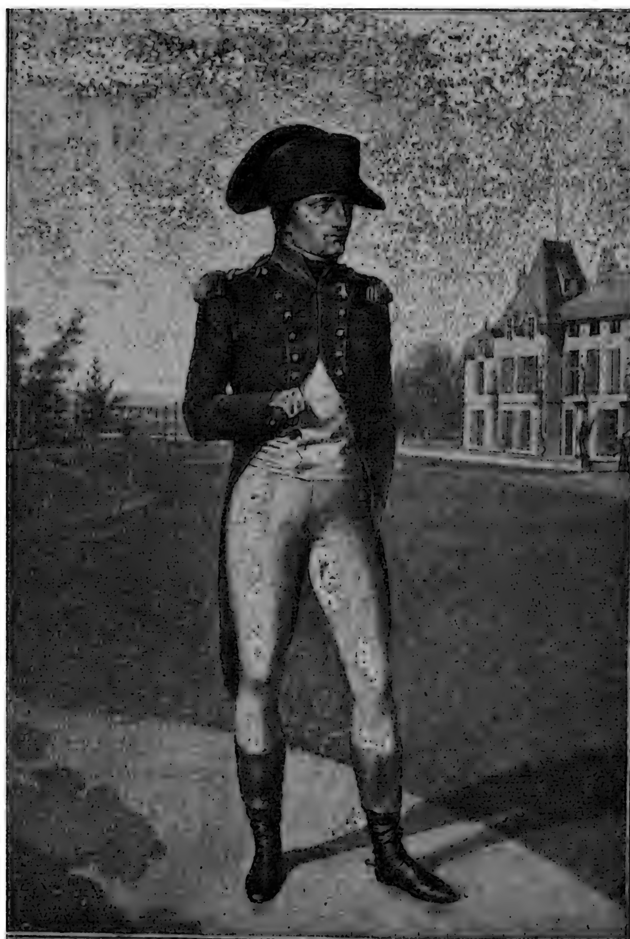
بقیهٔ استقراض ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ فرانکی بود که دو روز قبل بزحمت بسیار اخذ کرده بودند، مستمری گیرها وطلبکاران دولت دوسال طلب داشتند، مریض‌ها از گرسنگی درمریضخانه ها میمردند، سربازان نه غذا داشتند و نه حقوق و نه لباس، هزارنفر هزار نفر فرار اختیار میکردند و آنها که در اردو میماندند در وطن خود مثل ممالك مغلوبه رفتار مینمودند، در ولایات بلژیك و سواحل رن با اهالی مثل دشمن و اسیر معامله میکردند، و مردم این نواحی آرزو داشتند که اطریشی ها آمده وآنها را خلاص کنند، از ۱٬٤۰۰ نفرنظامی که عازم میدان شد ۳۲ نفربشهر ژن رسیدند واز ۱٬۵۰۰ تن که باردوی دیگر میرفت ۲۲ نفر خودرامعرّفی کردند، بقیّه در عرض راه باوطان خود باز گشتند و از این ۲۲ نفرهم ۱۹ تن صاحب‌منصب بودند، ولایت وانده وبرتانی مجدّداً بعنوان طرفداری ازلوی هیجدهم شوریده بودند.

افکار عامّه

مردم اکثرمنزجر ازسیاست و بیقید و لاابالی نسبت باوضاع کشور حتّی نسبت باخبار جنگ سرحدّی بودند، وزیرپلیس این احوال را درراپرت خود چنین شرح میدهد: «وقتیکه وقایع جنگ را برای مردم حکایت میکنیم گوئی تاریخ ملّت دیگررا نقل‌مینمائیم، تغییرات اوضاع داخلی دیگر موجب هیجان دلهای مردم نمیشود.» بعد از ده سال انقلاب فرانسویان جز استراحت و امنیّت چیزی نمیخواستند، این اوضاع و احوال که مردم داشتند کار سه نفرقنسول موقّتی را که متکفّل انتظام امور بودند آسان کرد، سه نفر مزبور عبارت بودند از: بناپارت وسی‌یس و روژردوکو وازاین‌میان بناپارت که از نوابغ عالم جنگ بود هوش ودهاءِ خودرا درسیاست وتشکیلات کشوری نیزابراز داشت.

تدوین قانون اساسی

عصر روز ۱۹ برومر قنسولها بکمك کمیسیون پارلمانی شروع بوضع قانون‌جدید کرده‌و دقیقه‌ای‌وقت‌را ازدست‌ندادند، مذاکرات و شور این هیئت بیش ازیکماه طول کشید و فی الحقیقه تمام قانون مزبور ازآثار شخص بناپارت بود، درآغاز کارگمان میرفت که سی یس طرح قانونی حاضر و آماده ای دارد امّا مشارٌ الیه جز دو مسودّه ناقص و مبهم چیزی بهیئت نتوانست بیاورد، بنا برقول بناپارت «مشارٌ الیه دراین پیشنهاد جز چندین سایه وشبح چیزی نگذاشته بود، شبحی ازقوّهٔ مقنّنه، شبحی ازقوّهٔ قضائیّه وشبحی



ناپلئون بناپارت در زمان قنسولی

ار دولت . » بناپارت این تیرگی ها و اشباح را برطرف ساخت و همچنین کمیسیون
پارلمانی هم که دو پیشنهاد تهیّه کرده وبنظر بناپارت رسانید آنها راهم دور انداخت
زیرا که کاملاً جلوی توسعه نفوذ شخصی او را میگرفت .

عاقبت خود او اصول مهمّهٔ قانون جدیدی را نوشت و اعضاء کمیسیون اجباراً آنرا امضا کردند و همین طرح جدید قانون اساسی سال هشتم شد ، قانون مزبور در ۲۴ دسامبر ۱۷۹۹ منتشر شد وبدون انتظار استخراج آراء عمومی ملّت که بموجب قانون بایستی صورت بگیرد بموقع اجراء گذاشته شد و استخراج آراء عمومی در ۷ فوریه ۱۸۰۰ تمام گردید ، ۱۶۰۰ نفر قانون مزبور را رد کردند ولی بیش از سه میلیون رأی در قبول آن استخراج شد .

قانون اساسی قوّهٔ مجریه

قوّهٔ مجریه بسه قنسول مفوّض شد که مدّت ده سال بکار مشغول بوده وقابل انتخاب جدید هم باشند ومقرّر گردید که درآینده انتخاب قنسولها با مجلس سنا است لکن در اینموقع قانون صریحاً اسم قنسولهارا ذکر میکرد ازاینقرار : قنسول اوّل بناپارت ، قنسول دوّم کامباسرس ، قنسول سوّم لوبرون . قنسول اوّل فقط صاحب قدرت حقیقی بود ، دونفر دیگر فی الواقع عضو مشاور محسوب میشدند ، قنسول اوّل بمیل خود وزراء را که فقط مسئول او بودند عزل ونصب میکرد ومشاورین دولتی وسفراء وصاحبمنصبان وعمّال کشوری را معزول یا منصوب مینمود وقضات را هم باستثناء قاضی صلح وعضو تمیز قنسول اوّل تعیین میکرد ولی حقّ عزل آنانرا نداشت ، اقدام بجنگ و عقد معاهدات هم از وظایف او بود مشروط بر اینکه قبلاً بتصویب هیئت مقنّنه برساند .

قوّهٔ مقنّنه

قوّهٔ مقنّنه در دست قنسول اوّل و سه مجلس بود ازاینقرار: شورای دولتی و تریبونا مرکّب از صد عضو و هیئت مقنّنه مرکّب از ۳۰۰ وکیل . قنسول اوّل فقط میتوانست قانون ها را پیشنهاد وتصویب کند ، شغل شورای دولتی تهیّهٔ قوانین وکار مجلس تریبونا مذاکره و ردّ یا تصویب قانون مزبور بود ، سپس قانون مزبور را سه تن ازاعضاء تریبونا بمجلس قانونگذار (هیئت مقنّنه) میبردند . این مجلس که موسوم به « مجلس سیصدلال » است جرّ و بحث سه نفر عضو تریبونا و سه نفر عضو مدافع شورای دولتی را استماع کرده وبدون مذاکره برأی مخفی عقیدهٔ خود را نسبت بقانون مزبور ابراز میداشت .

مجلس سنا مجلس سنای محافظه کار مجلس رابعی بود که بموجب قانون اساسی از هر سه مجلس مذکور در فوق مقامی رفیعتر داشت.
اصولاً بایستی سنا اعضاءِ خود را که هشتاد نفر بودند خود انتخاب کنند، سنا دو وظیفه‌داشت:یکی انتخاب قنسول‌ها واعضاءِ مجلس تریبونا ومجلس مقنّن ودیوان تمیز، دیگر حفظ قانون اساسی و بموجب این حق مجلس سنا بر طبق اعتراض قنسول‌ها یا مجلس تریبونا میتوانست قانونی را بعنوان مخالفت بامشروطه رد نماید یا بنام موافقت با مشروطه بپذیرد.

فهرست اسامی منتخَبین سی یس ترتیب خاصّی برای انتخاب عمّال دولت فکر کرده بود و بناپارت آنرا بموقع اجراءِ گذاشت، ملّت فرانسه یعنی مردانی که لااقل بیست ویکسال داشته وسالی در خاك فرانسه اقامت گزیده باشند یك عشر از میان خود انتخاب میکردند که موسوم میشد به منتخبین بلوك، این عدّه نیز از میان خود بهمان طریق یك عشر اختیار کرده و آنرا منتخبین ایالتی مینامیدند، آنان نیز یك عشر ازخود را بنام منتخبین ملّی انتخاب میکردند که عدّهٔ آنها تقریباً ۵۰۰۰ نفر بود.

برگزیدگان مزبور چه‌منتخبین بلوك وچه منتخبین ایالتی وچه منتخبین‌ملّی وکلای ملّت محسوب نمیشدند، هیچ قدرت ونفوذی نداشتند، فقط ازفهرست اسامی منتخبین مزبور رئیس دولت عمّالی‌که لازم داشت اختیار مینمود، قنسول اوّل یا سنا در اختیار اشخاص منظوره درفهرست اسامی مختار بودند، مثلاً قنسول وسنا ازمیان صورت اسامی منتخبین ملّی بترتیب ذیل انتخابات میکردند، قنسول وزراء و مشاورین دولتی‌را بر میگزید و سنا اعضاء مجلس تریبونا و اعضاءِ هیئت مقنّنه و قضات دیوان تمیز را تعیین میکرد.

صفات قانون اساسی جدید این قانون قنسول اوّل‌را صاحب اختیاراتی کرد که بمراتب بیش‌از اختیارات لوی‌شانزدهم در ۱۷۹۱ بودزیرا که‌علاوه بر قدرت مطلقه در مسائل اجرائیّه قنسول اوّل فی الحقیقه قوّهٔ مقنّنه را هم در دست داشت چه‌هیچ قانونی بی اجازهٔاو

تهیّه نمیشد و بی امضاء او باجراء نمیرسید، مجلس تریبونا و مجلس مقنّنه و حتّی مجلس سنا هم اسماً وجود استقلالی داشتند، در باطن بطوری که زن وزیر خارجه نوشته است: «قوای مذکور بازیچه های بی خطری هستند که اطفال نجیب و آرام با آن بازی میکنند و بناپارت فارغ البال همّت خود را بکار های مهم میگمارد.» حکومت ملّی باین ترتیب کاملاً ملغی شد زیرا که ملّت فقط یکمرتبه رأی خود را ظاهر ساخت وآن درمورد قبول یارد قانون اساسی بود، پس از تصویب قانون مزبور دیگر حقّی برای او منظور نکردند. قانون اساسی سال هشتم که اصطلاحات واسامی مختلفه ازجمهوری قدیم روم عاریت کرد در حقیقت امر جز نامی ازجمهوری نداشت و اسامی قنسول و سناتور و تریبون وغیره مأخوذه از جمهوری روم ظاهراً بوی جمهوریّت میداد ودرباطن دولت فرانسه از هرسلطنت مستبدّه استبدادی تر بود. میان جمهوری فرانسه در ۱۸۰۰ وسلطنت مطلقهٔ ۱۶۶۰ وزمان لوی چهاردهم فقط در ظاهر اختلافی بود، قوّهٔ قانونی قنسول اوّل کمتر ازحقّ خدا داد استبدادی لوی چهاردهم نبود.

تشکیلات اداری تفاوتی که میان جمهوری و سلطنت بود وقتی کاملاً محو شد که قنسول اوّل بموجب قانون ۱۷ فوریه ۱۸۰۰ شروع به تجدید تشکیلات فرانسه کرد.

تقسیمات اراضی که مجلس مؤسّسان درصدر انقلاب کرده بود باقی ماند و مملکت منقسم شد بایالات وولایات لکن ترتیب آزادی آن بکلّی مختلف شد، مجلس مؤسّسان ادارهٔ هرقسمتی را بانجمن منتخب آن قسمت محوّل کرده بود امّا قنسول از جانب خود یکنفر حاکم بآنجا فرستاد، تمشیت امور ایالت با والی و ولایت با حاکم و بلوك با کدخدا بود، هر عاملی از اعمال فوق هیئتی با خود داشت که محل شور او محسوب میگشتند، والی هیئت عمومی، حاکم هیئت ولایتی و کدخدا هیئت بلدی داشتند. شغل این مجالس مشاور محدود بامور مالی بود، بایستی مالیات مستقیمی را که دولت وضع میکرد به تناسب توزیع کنند که معلوم شود هر ایالت یا ولایت

یا بلوکی چه باید بدهند ، مشاورهٔ این مجالس تحت نظر والی بود و بایستی نتیجهٔ مشاوره را والی تصویب و امضاء کنند.

علاوه بر این عمّال و این مجالس شوری هیئت پرفکتور نیز در هر ایالتی تشکیل میشد ، این هیئت در خصوص دعاوی افراد ملّت بر دولت یابالعکس رسیدگی و قضاوت میکرد.

صفات تشکیلات جدیدهٔ اداری

تمام این عمّال از والی وحاکم و کدخدا و مشاورین هیئتهای عمومی و هیئت های ولایتی و هیئت های بلدی و هیئت های پرفکتور عموماً از طرف قنسول اوّل منصوب وبحکم او معزول میگشتند ، اگرچه علی الظّاهر آنهارا ازمیان صورت اسامی منتخبین اختیار میکردند ولی رسماً نوکر دولت بودند و هیچیك مستقیماً نمایندهٔ ملّت بشمار نمیآمدند. بناء علیهذا کارها برگشت بوضع ماقبل انقلاب ۱۷۸۹ ، تمام عمّال مطیع ومنقاد وآلت کار قنسول اوّل بودند در واقع حکومت قنسولی قدرت مطلقهٔ متمرکزهٔ دولت را که مقنّنین ۱۷۸۹ درصدد الغاء آن برآمده بودند مجدّداً مستقر گردانید.

این طرز حکومت که هیچ کاری بی میل دولت مرکزی انجام نپذیرد بعد از ناپلئون هم دولتهای مختلف فرانسه از آن پیروی کردند و فقط بعد ازسال ۱۸۷۰ و جمهوری ثالث قدری تغییر در آن رخ داد ولی اصول آن هنوز هم در فرانسه مجری است.

تشکیلات قضائی

تشکیلات قضائی هم تقریباً بموازات تشکیلات اداری پیشرفت ، در اینجاهم انتخاب ازجانب ملّت ملغی شد مگر نسبت بقضات صلح ، بقیّهٔ قضاة محاکم را یا قنسول اوّل یاسنا تعیین میکردند ، برای حفظ استقلال قاضی درمقابل نفوذ دولت اصولاً مقرّر شدکه تعیین با دولت ولی عزل آنها ازاختیار دولت خارج باشد لکن این اصل هم تا ۱۸۰۷ عملی نشد ، ترتیب محاکم چنین بود : درهر بلوك يك محكمهٔ صلحیّه ، در هرولایت یك محکمهٔ بدایت ودر هر ایالت یك محکمهٔ استیناف برقرار گردید ، محکمه استیناف از اختراعات جدید آن زمان

محسوب میشود، بالاتر از سایر محاکم دیوان تمیز بود.

برای امور جنائی حکومت قنسولی همان ترتیب مجلس مؤسسان را معمول داشت، باهر صلحیّه‌ای یك محکمهٔ پلیس ساده وباهر محکمهٔ بدایتی یك محکمهٔ خلاف ودر مراکز ایالات محکمهٔ جنائی تشکیل شد، این تقسیمات هم هنوز باقی است.

تشکیلات مالیّه

بناپارت قبل از تدوین قانون اساسی بفکر اصلاحات مالی بود زیرا که میدانست دولتهای سابق بچه فقر مالی دوچار بوده‌اند و اطّلاع داشت که علّت اساسی قلّت وجوه درخزانه مصارف گزاف جنگ یا بی‌اعتباری اسکناس نیست بلکه وصول نشدن مالیات وحیف و میل شدن عواید دولتی است. چنانکه ذکر شد(۱) اخذ مالیات ازطرف مجلس مؤسسان برعهدهٔ مدیران مالیات ولایتی وبلوکی واگذار بود وخیلی بسستی وزشتی ادای تکلیف میکردند، بناپارت دراین مورد هم مثل سایر موارد بجای هیئت مدیران منتخبهٔ ملّت مأمورین دولتی اعزام داشت، در ۲۱ نوامبر ۱۷۹۹ ادارهٔ مالیات مستقیم را بترتیب ذیل تشکیل داد: در بلوکات تحصیلداران مأموریّت یافتند و در ولایات جزء سر تحصیلدار مخصوص گماشته شد که هرماه آنچه تحصیلداران جمع میکردند تمرکز میبخشیدند و در مرکز ایالات تحصیلدار کلّ عواید سر تحصیلداران را جمع مینمود، هر یك ازمأمورین مذکور بایستی قبل ازاستخدام وجه الضّمانه‌ای معادل ابواب‌جمعی خود بخزانهٔ دولت بسپارد.

علاوه بر محصّلین مذکور در هرایالتی پیشکار کلّ مالیات مستقیم ودر هرولایتی مفتّش مالیاتی گماشته شدند که کارشان ترتیب صورت جزء جمع و اسامی اشخاص و املاك مالیات بده‌بود.

بااین حسن تنظیم دولت فرانسه ازمالیاتهای مستقیم وخالصهٔ ملّی ۶۶۰ میلیون درسال بدست آورد بدون اینکه تحمیلی جدید برمؤدّیان بشود، این وجه ۱۸۵ میلیون بیش ازعوایدی بود که درسنهٔ ۱۷۸۸ دولت استبدادی فرانسه با آنهمه

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۰۰ رجوع شود

عوارض واصل وفرع خراج تحصیل میکرد و ملّت را بانواع مصائب مبتلا میساخت .

اجراء قانون جدید

در چهار ماه اوّل تشکیل حکومت قنسولی قانون اساسی و نظامنامهٔ تشکیلات اداری وقضائی ومالی مهیّا ومجری شد، بزودی فرانسه ازحال ضعف خارج گردید زیرا که قانون مذکور تحت مراقبت مستقیم و مستمرّ بناپارت و بدست عمّال منتخب و کارآگاه اجراء شد .

قنسول اوّل عمّال دولتی را بدون اعتناء بعقاید مسلکی ودینی آنها انتخاب کرد و جز لیاقت و کاردانی آنها ابداً بچیزی ازسوابق سیاسی آنها التفات جایز نشمرد و ناپلئون خود گفته است که من در این اقدام « قصدم فقط بکار انداختن قوی و استعدادات افراد بود و بس . »

دوکار مهمّ دیگر دردورهٔ قنسولی ناپلئون اتّفاق افتاد : یکی عقد قرارداد باپاپ که موسوم است به "کنکردا" ، دیگر تدوین مجموعهٔ قوانین مدنی .

بناپارت و مسائل مذهبی

چون بناپارت طالب امنیّت داخلی بود نمیتوانست نسبت ببحران روحانی مملکت که نتیجهٔ اجراء قانون مربوط بروحانیّون بود بی اعتناء و بی طرف بماند ، با وجود قتل عام و کشتاری که درصدر انقلاب ودرزمان هیئت مدیره ۱۷۹۶ شد(۱) اکثرملّت حامی وطرفدار روحانیّون حقیقی وتابع مذهب کاتولیك رومی بودند ، مقصود مؤمنین ومتدیّنین فرانسه از روحانی حقیقی کشیشانی بود که تن بقانون انقلابی مربوط بروحانیّون که سابقاً شرح آن گذشت(۲) در نداده بودند ، پس بناپارت نخستین کارش این شد که احکام راجعه به تبعید روحانیّون را ملغی ساخته وآزادی مذهبی را اعلام داشت .

ازطرف دیگر بناپارت معتقد بود که دین یکی ازمهمترین عوامل آرامش ملّت و امنیّت مملکت است و میگفت « جامعهٔ بی دین کشتی بی قطب نماست ، جز دین هیچ چیز مملکت را صاحب تکیه گاهی محکم وپایدار نمیسازد . » روحانیّون که بنام خدای متعال وعدل جاودانی او مردم را بحبّ خیرات و دفع شرور میخواندند در

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۴۰۲ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۴۶۱ «کودتای ۱۸ فروکتیدُرْ» رجوع شود

نظر بناپارت بهترین حافظ صلح و سلام عمومی بودند، بناپارت میخواست همان استفاده‌ای را که از ژاندارم و محتسب میکند از کشیشان بکند و چون مساعی که راجع بتشکیل کلیسای ملّی بکار بردند بجائی نرسید بناپارت در صدد برآمد که با پاپ صلح کند، پاپ پی هفتم که مردی صلح جوی بود بسهولت برای عقد قراردادی حاضر شد، بعد از صلح لونویل در فوریهٔ ۱۸۰۱ بلافاصله مذاکرات شروع شد و کاردینال کنسالوی(۱) وزیر دربار پاپ بپاریس آمده بعد ازمذاکرات ومباحثات بسیار عاقبت در ۱۵ ژویه ۱۸۰۱ قراردادی که موسوم است به کنکردا فیمابین آنها انعقاد یافت.

کُنْکُرْدا بموجب این قرارداد جمهوری فرانسه رسماً پذیرفت که «مذهب کاتولیك کیش اکثر اهل فرانسه است» و متعهّد شد که بآزادی انتشار وتعمیم مذهب مزبور مساعدت کند، در مقابل پاپ هم تغییراتی را که قائدین انقلاب در حوزه های کشیشان داده بودند صحّه گذاشت ومحض اینکه نزاع برخیزد و صلح جاری شود پاپ توقیف اموال و املاك کشیشان و اوقاف کلیسا را که دولت انقلابی فرانسه مبادرت نموده بود پذیرفت، در عوض دولت فرانسه بموجب اخطار رسمی مجلس مؤسّسان برعهده گرفت که وظیفه ومستمرّی متناسب بکشیشان داده و مؤسّسات مذهبی را رواج ببخشد، امّا در باب تعیین روحانیّون مقرّر شد که دولت فرانسه اشخاص معیّن را پیشنهاد کند و پاپ تصویب نماید زیرا که بدون تصویب پاپ مقام روحانیّت کشیشان رسمیّت نداشت، بعد از تعیین کشیش مزبور بایستی در حضور نمایندهٔ دولت سوگند یاد کند و مشغول کار شود، کشیشانی که باین ترتیب انتخاب میشدند حقّ نصب روحانیّون جزء را در دهات و قصبات داشتند ولی بعد از کسب رضایت دولت. باین ترتیب کشیش ها وظیفه‌خوار ودست نشاندهٔ دولت بودند ومثل سایر عمّال دولت نوکر حساب میشدند.

کنکردا بعد از تصویب مجلس مقنّن و پاپ در آوریل ۱۸۰۲ اجراء شد وتا یکقرن(۱۹۰۵) مناسبات دولت فرانسه وکلیسا مطابق این قانون بود، اکثر

(۱) – Consalvi

ملّت فرانسه درآن عهد حسن استقبال شایانی از این قرارداد کردند، جز بعض از قدمای انقلاب و گروهی از نظامیان کسی ناراضی نبود.

مواد متمّمهٔ کُنْکُرْدا

بناپارت رأساً موادّی چند بنام مواد متمّمه بکنکردا افزود، بموجب این مواد که اکثر آنها از اصول مذهب گالیکان (کلیسای خاصّ فرانسه) اخذ شده بود انتشار فرمانهای پاپ انعقاد مجالس عمومی دینی در فرانسه ممنوع شد مگر پس از تحصیل رخصت از دولت، همچنین طرز تنظیم کتب آداب دینی وتشکیلات داخلی صوامع وقسمتی از دستور تدریس در کلیساها را نیز تغییر داده و تحت اختیار دولت قرار دادند و در واقع حقوق بسیار از کلیسا سلب شد، پاپ باین مواد اعتراضات بیهوده کرد و بناپارت در اجراء آنها ابرام نمود زیرا که برای پیشرفت مقاصد خود و بسط قدرتش در حزب روحانی آنها را مفید میدانست، دولت های بعد که در فرانسه تشکیل شد در اجراء آن مواد از ناپلئون تبعیّت کردند.

مجموعهٔ قوانین مدنی

محض جمع‌آوری وتنظیم قوانین متفرقه که دردورهٔ انقلاب وضع شده بودبناپارت مقرّرداشت که آنهارا درمجموعهٔ خاصّی فراهم آورند، تهیّهٔ این مجموعه‌را سابقاً مجلس مؤسّسان پیشنهادکرده بود مجالس بعد هم درنظر داشتند لکن بجائی نرسید.

درماه او ۱۸۰۰ بناپارت مجمعی مرکّب از شش‌عضو بریاست ترونشه تشکیل داد، اعضاءِ این مجمع ازفرق واحزاب مختلفه بودند وکارعمده با ترونشه بودکه سمت ریاست دیوان عالی تمیز داشت، بعد ازچهار ماه طرحی تهیّه شد که ابتداء درمحاکم بآزمایش گذاشتند، سپس‌شورای دولتی‌درآن تجدیدنظر کرد واینکاردوسال‌طول کشید.

قنسول اوّل باتّفاق کامباسرس در تمام جلسات که بعض از آنها بیست ساعت تمام دوام میبافت حاضر بود و در تمام مسائل و مباحث دخالت میکرد و مکرّر قضاة را ازهوش سرشار و شمّ قضائی و وقوف خود بر مسائل حقوقی بحیرت میافکند، فصول مختلفهٔ قانون بترتیب بمجلس تریبونا وهیئت مقنّنه فرستاده میشد وبتصویب

میرسید ، قانون مدنی که مأخوذ ازقوانین روم وآداب و رسوم ملّی واحکام سلاطین و قوانین انقلابی بود عاقبت در ۲۱ مارس ۱۸۰٤ کامل شد، ابتداء خارجیان این قانون را به کُد ناپلئون موسوم کردند، این کُد تا کنون در فرانسه مجری است و اکثر دول عالم آنرا تقلید بلکه استنساخ کرده و معمول داشته اند حتّی در امریکا و آسیا .

مؤسّسات دیگر

آنچه ذکر شد قسمتی ازکارهای دورهٔ قنسولی بناپارت است ، هیچ دولتی اینقدر فعالیّت ظاهر نساخته است ، درهیچ دوره از تاریخ فرانسه بیش از چهار سال دورهٔ قنسولی مؤسّسات پایدار و اختراعات اجتماعی مفیده نشده است ، برای بدست آوردن مستخدمین بااطّلاع بناپارت دستور تعلیمات متوسّطه را تغییر داده و چندین لیسه بنا نهاد که در هر یك اعتبارات کافیه برای مصرف شاگردان بی‌بضاعت منظور بود (مه ۱۸۰۲) . برای پاداش خدمات لشکری و کشوری لژیون دونور را ایجاد کرد (مه ۱۸۰۲) که مطابق مراتب نظامی و طبقات صاحبمنصبان بدرجاتی معیّن گردید ، صرّافان معتبر بنا بر تشویق قنسول اوّل شرکت بزرگی کرده و بانك فرانسه را در مه ۱۸۰۰ تأسیس نمودند و اعتبار این بانك بجائی رسید که دراندك مدّتی اوراق و قبوض آنرا مانند مسکوك زر میبردند و در تمام عالم مهمتر ازاین بانك و بانك انگلستان مؤسسه ای وجود نداشت .

ابنیه و مؤسّسات جدیده که هر یك در مقام خود حائز اهمیّت بسیار است دایر گردید ، بندر جنگی شربورگ ، جداول ومجاری میاه مثل کانال‌سن کانتن وکانال نانت ساخته شد ، طرق وسیعه در نواحی کوهستانی کشیده شد ، صنایع را تشویق کردند و کار بجائی رسید که بعد از مصالحهٔ آمین انگلستان ازتوسعهٔ صنایع فرانسه بیمناك شده و کم کم در سال ۱۸۰٤ تجدید خصومت نمود .

تغییر حکومت قنسولی

هنگام کودتای بناپارت سلطنت طلبان گمان کردند که ممکن است بناپارت بنفع لوی هیجدهم کار کرده و مانند مونك(۱) سردار انگلیسی که بضرب شمشیرخود شارل دوّم را بر تخت انگلستان

(۱) – Monk

نشانید او نیز سلسلهٔ بوربون را باردیگر بسلطنت فرانسه برساند. کنت دوپروانس که همان لوی هیجدهم باشد آنوقت در ممل[1] پروس متواری بود دوبار مراسله بقنسول اوّل نوشته درخواست یاری کرد وویرا وعده داد که اگر در تجدید سلطنت خاندان بوربون مساعدت نماید هر پاداشی بخواهد مضایقه نخواهد شد (فوریهٔ ۱۸۰۰)، بناپارت جوابی مؤدبانه و مغرورانه بوی داد و تقاضای اورا رد کرد. بناپارت نه‌فقط مایل باعادهٔ سلطنت بوربون نبودبلکه‌در اینوقت میخواست فرمانروائی خود را جاودانی ساخته و مؤسس سلسلهٔ جدیدی شود و در دو مرحله بمقصود خود نایل شد نخست درماه او ۱۸۰۲ خود را قنسول مادام‌العمر کرد، سپس در ماه مه ۱۸۰٤ خویشتن را امپراطور فرانسه خواند.

قنسول مادام الحیات

روزی که عهدنامهٔ آمین بمجلس تریبونا تقدیم‌شد رئیس مجلس مزبور بتحریك کامباسرس نطقی کرده واظهار داشت که خوب است در اینموقع مجلس سنا از طرف ملّت فرانسه قدر دانی کرده و پاداشی بقنسول اوّل بدهد، سنا مساعدةً ده سال دیگر بر دورهٔ قنسولی بناپارت افزود (۸ مه) امّا این پاداش در چشم بناپارت بس حقیر آمد و از فرط غرور مقصود اصلی خود را هم بکسی نگفته بود، مردم فرانسه هم که تشنهٔ امنیّت بودند میخواستندمردی که موجد انتظامات داخلی ومحصّل افتخارات خارجی‌است مادام‌العمر زمامدار اموریاشد، چون دولت ازاین توّجه عامه مطّلع بود بعنوان اخذ رأی از مردم عبارت ذیل را بمعرض رد و قبول ملّت نهاده و منتشر ساخت: «آیا قنسول اوّل را باید مادام الحیات بقنسولی اختیار کرد یا نه؟» بیش از ۳،٦۰۰،۰۰۰ رأی مساعد وکمتر از ۹،۰۰۰ رأی مخالف در ۲ او ۱۸۰۲ اخذشد، علاوه براین بقنسول اوّل حق‌دادند که جانشین خود را نیزانتخاب کند، بناپارت از این تاریخ خود را ناپلئون بناپارت نامید.

تغییر در قانون اساسی

فوراً قانون اساسی تغییر یافت و علاوه بر اختیارات سابقه‌حقّ امضاء معاهدات بقنسول اوّل تفویض شد که بدون مراجعه بمقامات دیگر فقط‌معاهده رابتصویب انجمنی که خودانتخاب

(۱) _ Memel

کرده باشد برساند. فهرست منتخبین ملغی و بجای آن مجالس انتخاب دایر شد از اینقرار: در بلوکات مجلس انتخاب بدوی که تمام فرانسویان از ۲۱ سالگی ببعد که مدّت توقفشان در آن بلوك بیکسال رسیده باشد حقّ حضور درآن داشتند، درولایات مجلس ولایتی مرکّب از ۱۲۰ تا ۲۰۰ عضو منتخب و در ایالات مجلس ایالتی مرکّب از ۲۰۰ الی ۳۰۰ عضو تشکیل شد که از میان ۶۰۰ نفر از مؤدّیان معتبر ایالات انتخاب میشدند، انتخاب کنندگانی که عضو مجالس سابق الذّکربودند و عدّهٔ آنها تقریباً بیکصدهزار نفر میرسید ازطرف مجلس بلوکات مادام‌العمرانتخاب میشدند، این صدهزار نفرحقّ انتخاب نمایندگان واعضاء مجلس تریبونا ومجلس مقنّنن ومجلس سنارا داشتند ولی بایستی‌سنا انتخاب آنها را بپذیرد والاّ رسمیّت نداشت، همین صد هزار نفر درمحل های مربوط بخود عمّال دوایر ایالتی واعضاء بلدیه راتعیین میکردندیعنی برای‌هر شغلی‌که خالی میماند دو نفر را نامزدمیکردند و بایستی دولت آن انتخاب را صحّه بگذارد.

چون اعضاء مجلس تریبونا در بعض مواد و خاصّه در مورد تصویب فصول نخستین قانون مدنی وقرارداد با پاپ و ایجاد لژیون دو نور مخالفتی با قنسول‌اوّل کرده‌بودند امر صادر شدکه عدّهٔ اعضاء آن‌مجلس نصف شود و از یکصد عضو به ۵۰ تقلیل بیابد و جلسات و مذاکرات آن مخفی باشد.

بالعکس عدّهٔ اعضاء مجلس سنا ودامنهٔ قدرت‌آن افزوده شد، از آن‌پس‌مجلس سنا نه فقط موظّف بحفظ قانون اساسی بود بلکه حقّ تعبیر و تفسیر آنرا هم یافت و هر جا که قانون را محتاج بتفسیر میدید میتوانست اضافاتی در آن وارد کند. این افزایش‌قدرت‌سنا بنفع‌قنسول اوّل بود، حقّ انتخاب یك ثلث ازاعضاء مجلس سنا مستقیماًبه بناپارت مفوّض گردید بنابراین از ۱۲۰ عضو آن ۴۰ نفرفرمانبردار و مطیع او بودند و اکثریّت را بجانب خود متمایل میساختند

بناپارت و سلطنت طلبان

چون قنسول اوّل بموجب قانون مادام العمر در شغل خود بایستی بماند سلطنت طلبان ناامید وخشمناك گشتند ، هنگامی که بناپارت بتقاضای خانوادهٔ بوربون جواب ردّ داد بعض از شاه پرستان درصدد قتل « غاصب » برآمدند ، شبی که ناپلئون ازقصر تویلری به اوپرا میرفت در کوچهٔ سن نیکز[1] چلیکی پر ازباروت درارّابه نهاده و در معبر او آتش زدند (۲٤ دسامبر ۱۸۰۰) . معذلك قنسول اوّل در صدد برآمد که نجبای قدیم را که در پایتخت ساکن بودند با خود یار سازد و قوانین و احکام انقلابی را که برضدّ مهاجرین صادر شده بود نسخ و لغو کرد و بآنها اجازه داد که بفرانسه باز گردند و آن قسمت از املاك خود را که هنوز بفروش نرسیده تصرّف کنند مشروط بر اینکه بخدمت جمهوری سوگند یاد نمایند .

توطئهٔ کادو دال[2]

در ماه او ۱۸۰۳ جمعی ازمهاجرین مقیم انگلستان که خدّام کنت دارتوا محسوب میشدند و پولینیاك ها هم از آن جمله بودند در صدد توطئهٔ بزرگی برآمدند و دولت انگلیس مصارف آنرا بعهده گرفت .

یکی از رؤساء سابق شورشیان مغرب فرانسه که آنهارا شوان میگفتند موسوم به ژرژ کادودال مأمور شد که باحضور کنت دارتوا گروهی مردان مصمّم وبیباك را با خود برداشته و قنسول اوّل را در میان موکب خود هنگامی که بنا برعادت از پاریس به مال مِزُن اسب میتازد بقتل برسانند ، دراین هنگامهٔ عظیم پیشگرو که از گوّیان فرار کرده ودر لندن اقامت داشت بوسیلهٔ قوای نظامی کودتا کرده وخانوادهٔ بوربون را برسریر سلطنت بنشاند ، پیشگرو امیدوار بود که مورو (سردارفرانسوی) نیز با او دراین عمل مساعدت خواهد کرد زیرا که مورو بتحریك زن ومادر زن خود از قنسول اوّل رنجیده و ناراضی بود ، مورو در نهان با پیشگرو ملاقاتی کرد وباو وعده داد که درسقوط ناپلئون او را یاری کند امّا نمیخواست لوی هیجدهم بسلطنت برسد بلکه خود مدّعی سلطنت بود .

---

(۱) - Saint - Nicaise (۲) - Cadoudal

در ماه ژانویه ۱۸۰۴ توطئه کشف شد، مورو و پیشگرو و کادودال که چند ماهی در پاریس پنهان شده و منتهز فرصت بودند پی درپی دستگیر گشتند، کادودال اقرار کرد که علّت تأخیر این بود که انتظار میکشید بنا برمعهود یکی ازشاهزادگان خانوادهٔ بوربون در محلّ حاضر شده ناظر کارهای او باشد.

اعدام دوک دانگین[1]

از قضای بد در این موقع که کادودال بترتیب فوق اقرار کرد دوک دانگین پسر پرنس کُنده که درحوالی رود رن مقام‌داشت بطرز اسرار آمیزی مسافرت نموده بود، این خبر را پلیس بناپلئون داد، مشارالیه حدس زد که آن شاهزاده ای که کادودال حضور او را انتظار میکشیده همین دوک دانگین باید باشد، پس با خشم تمام گفت: « مگر من سگم که در کوچه مرا بکشند! من تا از خود دفاع نکنم نمیمیرم، باید این مردم را برخود بلرزانم و بآنان بیاموزم که چگونه آرام بنشینند. »

بااینکه کامباسرس ولوبرون ناپلئون را منع کردند تالیران وزیر امورخارجه او را وا داشت که گروهی سواره نظام بولایت بادْ آلمان فرستاده و دوک دانگین را ربوده بفرانسه آوردند (۱۵ مارس) و او را بمحکمهٔ نظامی سپردند بتهمت اینکه برضدّ فرانسه مسلّح شده است، مشارالیه مقارن نصف شب محکوم بمرگ و درهمان وقت در خندق قلعهٔ ونسن در روشنائی چراغی تیر باران شد، این قتل و محاکمه سلطنت طلبان را مرعوب ودسایس آنهارا متروك ساخت، کمی بعد کادودال‌سیاست شد، پیشگرو در زندان خود را خفه کرد و مورو بفرمان دولت تبعید شد.

استقرار امپراطوری

توطئهٔ کادودال تغییر حکومت قنسولی را بسلطنت موروثی سریعترساخت، مجلس سنا بنا برپیشنهاد فوشه که از ترورهای حزب سابق ژاکوبن بود از ناپلئون درخواست کرد که: « ای مرد بزرگ کاری را که شروع کرده‌ای انجام بده‌واعمال‌خویش‌را چون افتخارات خویش جاودانی‌ساز. » یکی ازاعضاء تریبونا موسوم به کوره[2] درخواست فوق را تصریح کرده پیشنهاد نمود

(۱) – duc d' Enghien (۲) – Curée

که ناپلئون امپراطور فرانسه شده منصب امپراطوری درخانوادهٔ او موروثی گردد، تنها کسیکه مخالفت نمود کارنو بود، مجلس سنا فرمان داد که از تاریخ ۱۸ مه ۱۸۰۴ زمام جمهوری فرانسه در دست امپراطور ناپلئون خواهد بود و مقام امپراطوری نسلاً بعد نسل باولاد ذکور خاندان او برحسب ارشدّیت انتقال خواهد یافت، چون ناپلئون اولاد نداشت مقرّر گردید که برادرانش ژوزف و لوی جانشین وی گردند، این رأی مجلس سنا بآراء عمومی عرضه شد و ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفر رأی موافق و کمتر از ۳،۰۰۰ تن رأی مخالف اظهار داشتند.

II

حکومت امپراطوری

قانون اساسی امپراطوری

تبدیل قنسولگری بامپراطوری مستلزم تغییراتی در قانون اساسی سال هشتم بود و بموجب مواد مقرّره از جانب مجلس سنا بعمل آمد، مقصود اصلی از مواد ملحقه این بود که اوّلاً شکوه و جلال ظاهری سلطنت های سلف را بدربار امپراطور بدهند وثانیاً قدرت وی را حتّی المقدور بیفزایند، قانون اساسی بااین تغییرات بنام قانون سال دوازدهم خوانده شد.

امپراطور مثل لوی شانزدهم سالی ۲۵ میلیون از دولت میگرفت و منسوبین خانوادهٔ امپراطوری بالقاب شاهزادگی و پرنسی ملقّب شدند، جمع کثیری از صاحبان مناصب درباری که القاب آنها از مشاغل و القاب دربار سلاطین فرانسه مأخوذ بود در حضور ناپلئون پیدا شدند ازقبیل مارشال‌های فرانسه وکلنل ژنرال‌های سواره نظام و صاحبمنصبان ارشد موکب همایونی و غیره. مشاغل عالیه که بموجب صوابدید تالیران ایجاد شد شش منصب بود ازاینقرار: منتخب کبیر، صدراعظم امپراطوری، صدر اعظم دولت، خزانه دار کل، رئیس کلّ قوی، امیر البحر کبیر و بترتیب اشخاص ذیل دارای مقامات مذکوره گشتند: ژوزف بناپارت برادربزرگ امپراطور، کامباسِرِس قنسول دوّم، اوژن دوبوهارنه پسری که امپراطریس ژوزفین ازشوهر

سابق خود داشت ، لوبرون قنسول سوّم ، لوی بناپارت برادر اصغر ناپلئون ، مورا شوهر خواهر امپراطور . این اشخاص فقط جزءِ جلال دربار بودند و اگرچه رسماً ریاست عالیه مشاغل مهمّه مملکتی را داشتند مثل ریاست هیئت منتخبه و عدالتخانه و سیاست و مالیه و قشون و بحریّه لکن امپراطور آنها را از قدرت حقیقی در این شعب محروم ساخته و حتّی منع کرده بود که این اشخاص شغل وزارت را هم با مقام افتخاری که دارند توأم و منضم کنند .

مارشال ها بیست تن بودند و سرتیپ ها چهار تن که همه از سرداران بزرگ انقلاب بشمار میآمدند مانند : کلرمان ، ژوردان ، ماسنا ، اوژرو ، برون ، لان ، نی ، داوت و غیره .

امّا صاحبمنصبان ارشد موکب همایون دارای مشاغل مخصوصهٔ درباری بودند از قبیل ریاست تشریفات و ریاست قصور سلطنتی و ریاست اصطبل و غیره . دربار شاهی درعهد لوی شانزدهم هرگز باین وسعت وکمال نمیرسید ، بعض ازاین صاحبان مناصب از بزرگان دربار قدیم بودند ، مثلاً کشیش اوتون یعنی تالیران علاوه بر وزارت خارجه ریاست پیشخدمتان امپراطوررا هم داشت ، رئیس تشریفات کنت ـ دوسگور بود که سابقاً لوی شانزدهم او را بدربار کاترین دوّم ملکهٔ روسیّه سفارت داده بود .

مجلس تریبونا که در مورد قنسولی مادام الحیات ناپلئون اظهار مخالفت کرده و از عدّهٔ اعضاء آن کاسته شده بود دراین موقع بسه شعبه منقسم گردید که مشترکاً حقّ اجلاس نداشتند ، رئیس آنرا امپراطور معیّن مینمود ، همچنین رئیس سنا از طرف امپراطور معلوم میشد وغالباً یکی ازشاهزادگان یا ازحائزین مقامات عالیهٔ سابق الذّکر باین مقام میرسیدند ، امپراطور میتوانست هرقدرلازم باشد اعضاء جدید وارد مجلس سنا کند ، لکن ناپلئون از این حقّ خود هیچوقت استفاده نکرد و همواره عدّه ای که از طرف او بعضویّت سنا مفتخر میشدند از اعضاءِ اصلی سنا کمتر بودند ، مجلس سنا از حقّ اساسی و اصلی خود که تمیز صحّت و سقم قوانین

موضوعه باشد محروم گردید ، در این موارد بایستی رأی سنا بتصویب امپراطور برسد ، بنا براین هم تهیّهٔ لوایح بنظر امپراطور بود وهم تصویب آنها و همانطور که قوّه مجریه کاملاً در اختیار او بود قوّه مقنّنه نیز بالتمّام بدست او افتاد .

سوگند امپراطور

علاوه بر این اختیارات امر قضاوت هم که بنام ملّت فرانسه میشد من بعد بنام امپراطور گردید و دیگر هیچ شبهه نماند که استقرار امپراطوری ارتجاعی است بطرف سلطنت استبدادی سابق و انقلاب کبیر خوابی و خیالی بیش نبوده است ، فقط چیزی که با سلطنت استبدادی اختلاف داشت سوگند امپراطور بود که بموجب قانون بایستی یاد کند ، امپراطور در این سوگندنامه متعهّد میشد که : « تساوی حقوق و آزادی مدنی و سیاسی و عدم نقض بیع اموال دولتی را محترم شمرده و هیچ مالیاتی و عوارضی بر ملّت تحمیل نکند مگر بموجب قانون . » بعقیدهٔ ناپلئون اکثر ملّت فرانسه دو چیز را اهمیّت فوق العاده داده و نتیجهٔ انقلاب کبیر میدانند و بس ، یکی مساوات ودیگر احترام مالکیّت ، بعبارةاخری افراد میخواستند خالصهٔ دولت را پس ازخرید وانتقال مالك باشند وهیچ قوّهای مالکیّت را از آنها سلب نکند .

بنا براین امپراطور محض اینکه افکار عامّه را مطمئن کند و خود را وارث بالاستحقاق انقلاب کبیر و مجری اصول موضوعهٔ انقلابی جلوه دهد نسبت باین دو مطلب تأکید بسیار واجب شمرد ، پس در روز ۱۵ ژویه ۱۸۰٤ یکماه بعد از جلوس براریکه امپراطوری درکلیسای انوالید صلیبهای لژیوندونور را درنخستین بار باشخاص معیّن اعطاء کرده و سوگند رسمی ذیل را درحضور مفتخرین بنشان مزبور یادکرد ومتعهّد شدکه « خود را برای دفاع قوانین موضوعهٔ جمهوری وحفظ و احترام مالکیّت اشخاص که بموجب قوانین مذکوره صورت گرفته فدا کند و هر اقدامی را که برای تجدید اصول ملوك الطّوایفی بشود دفع کند وتمام قوای خود را درابقای آزادی و مساوات بکاربرد » لکن درحقیقت امپراطور یکدقیقه هم بفکر رعایت قسمت اخیر سوگند خود نیفتاد وقدمی درحفظ آزادی برنداشت .

ناپلئون

در ازمنهٔ بعد از میلاد مسیح مردی بزرگتر از ناپلئون قدم بعرصهٔ وجود ننهاده است و چون قیصر روم را با وی منظور داریم میتوانیم گفت که تاریخ عالم مردی مقتدر تر و فوق‌العاده تر از ناپلئون بیاد ندارد. بنا بر قول تِن(۱) « هر چیز ناپلئون از مقیاس عادی خارج بود، گوئی او را درقالبی غیرقالبهای معمول ریخته‌اند » مادام دواشتال(۲) که یکی از دشمنان اوست در حقّ وی گوید: « با کلماتی که ما عادةً بکار میبریم نمیتوان ناپلئون را تعریف وتوصیف کرد » اوصاف این مرد ازحیّز تصوّر وتخیّل خارج است، درجهان مردی نمیشناسیم که بتوان در حقّ او اینقدر محسّنات و اینقدر معایب ذکر نمود.

ناپلئون هنگام جلوس بر تخت امپراطوری ۳۵ سال داشت، قدّش کوتاه وقدری خمیده بود واز یك‌متروشصت وهشت‌سانتیمتر تجاوز نمیکرد، حرکاتی چالاك وسریع داشت وغالب اوقات برپای‌ایستاده ودرحرکت‌بود، هنگام جلوس برسریر امپراطوری لاغری ایّام‌جوانی‌تاحدّی برطرف‌شده‌بود لکن‌هنوزاثری ازفربهی اواخرعمرش بنظر نمیرسید، یکی ازانگلیسها گوید «سیمائی بجذابیّت‌رخسارناپلئون تاکنون‌ندیده‌ام. » زیبائی مردانه داشت، چانهٔ پیش آمده وآمرانه و دهانی کامل عیار وپوستی برنگ عاج زرد رنگ و موئی خرمائی سیر و بی پیچ و شکن و قلیل داشت که درپیشانی او پیچی خورده وبشکل واوی نمایان میشد، چشمانش آبی بود لکن ازدور سیاه وبرّاق مینمود، هنگامی که میخواست خود را مطبوع طباع سازد چهرهٔ موقّر و متین اوملایم شده ودرلبانش تبسّمی جذّاب ظاهر میگشت، گفتارش موجز ورنگین و پراز عبارات و اصطلاحات مؤثر وکمیاب بود وچون بهیجان میآمد مانند سیلی خروشان و جوشان و شتابان از دهانش بیرون میریخت.

در وقت رسیدن بمقام امپراطوری قوای عقلی و اخلاقی او بحدّکمال رسیده بود، بسادگی بسیار میل داشت وهمواره اوایل کار وزندگانی پست خود را بخاطر میآورد که « در توپخانه سمت نیابت داشت وپیاده درکوچه ها میگشت. » ناپلئون

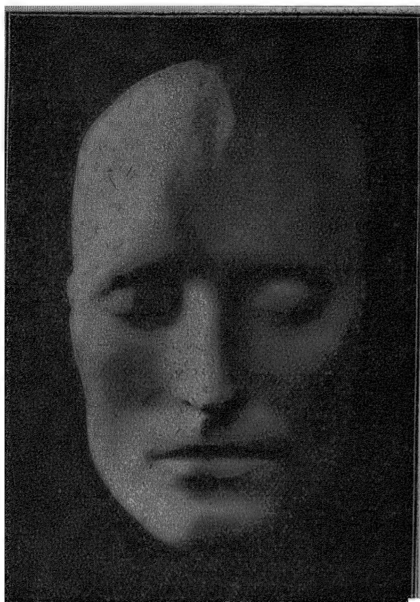
(۱) ـ Taine (۲) ـ Mme de Staël

طبعاً در زندگانی غیررسمی خیرخواه ومحسن و وفادار ونسبت بکوچکترین خدمات حقشناس وحقگزار بود ، لکن عظمت ناپلئون که ویرا از نوع بشربالا تر برده بود در قوّت عقل و وسعت خیال و عشق بترقی و شوکت و افتخار و ارادهٔ استبدادی و پشت کار و فعالیّت بی نظیر او بود .

عقل نیرومند او که عالم پیرنظیر اورا درصفا وسرعت ادراك ندیده است بی اندازه منتظم ومرتب بود ، خود گفته است که « اندیشهٔ کارهای مختلف درمخزن مغز من بترتیب هریك در طبقهٔ خاصّی چیده شده است ، هر وقت بخواهم کاری را قطع کنم دریچهٔ آنرا درمغز خود بسته ودریچهٔ دیگری را میگشایم ، هیچوقت شغلی با شغل دیگر تزاحم نمیکنند وکثرت افکار و اشغال مرا آزرده و خسته نمیسازد » و هم او گوید « من بهیچ کاری دست نمیزنم مگرآنکه قبلاً مدّتی در اندیشهٔ آن بسربرده وعواقب آنرا ازمدّ نظر گذرانده باشم » خیال بافی وفلسفه سرائی دیگران را نمیپذیرفت وتا کاری متّکی بتجارب نبود درعقل وی رسوخ نمییافت .

معذلك قوّه خیال خودش درنیرومندی بپای عقل میرسید ، دورهٔ امپراطوری او صرف تحقیق خیالات و آمال مختلفهٔ او شد و اتّفاقاً روزگار هم مساعدت میکرد و دشمنانش مستقیماً بهانه‌کار بدست او میدادند ، ناپلئون در مجالس متعدّده خیالات و آرزوهای خود را چنین بیان میکرد که میخواهم : امپراطوری فرانسه‌را مادرجمیع ممالك عالم سازم ، خویشتن را وارث شارلمانی و فرمانفرمای اروپا کنم ، بفرمانی کشوری را بیکی از سرداران خود ببخشم ، پادشاهان را خدّام دربار وپاپ را وزیر روحانی خویش کنم ، پاریس را بلدهٔ منحصر و مخزن اسناد و نفایس وذخایر سلاطین و مجمع شاهکار های صنعتی و علمی و نوادر آثار قدیم و جدید و پایتخت پایتختها و امّ البلاد نمایم ، ملوك اروپارا امرمیدهم که هریك قصری عالی درپاریس ساخته و در روز تاجگذاری امپراطور فرانسه در آن قصور فرود آیند .

عشق قدرت و شهوت غلبه بر خصم نیز بپایهٔ عقل و خیال سرشار او میرسید ، ناپلئون اروپارا تنگنائی میشمرد که درآن مجال کارهای بزرگ نیست ، تأسّف میخورد



قالب سر و روی ناپلئون کبیر

در ۵ مه ۱۸۲۱

و سرتاسر آسیا دعوی اورا می
پذیرفت قدم بعرصهٔ وجود نگذاشته
است ، ناپلئون میخواست قدرت
سلطنت بالتّمام در دست او باشد
و کسی شرکت باوی نکند و حتّی
باندیشهٔ این اشتراك هم نیفتد
این میل باقتدار تا آخرین دقیقهٔ
امپراطوری روی بافزایش داشت
در اوایل زمامداری خاصّه
هنگام قنسولی ناپلئون جمعی از
مردان کاردان کافی را در اطراف
خود جمع کرده و از رأی آنان استفاده نموده آنهارا بانتقاد وادار میکرد ولی بعد از ۱۸۰۸
دیگر نصیحتی از کسی نپذیرفت و حسّ ابتکار را پسند نکرد ، مثلاً بمارشال برتیه
نوشته است : « بفرمانهائی که من میدهم اکتفا کنید زیرا که فقط من میدانم چه
باید کرد » این استبداد رأی منحصر بکار جنگی نبود بلکه در جمیع شئون جهانداری
شمول داشت ، همه کس در مقابل این استبداد رأی خاضع و سر افکنده شد ، حتّی پادشاهان
گردن بفرمان او دادند ، مورا پادشاه ناپل با تأسّف میگفت : « بلی ما پادشاهیم
امّا پادشاه که نباید از کسی اطاعت کند ! » امپراطور رأی این پادشاهان را بچیزی
نمیشمرد ، روزی بخواهر خود که شاهزاده خانم اعظم ایالت توسکان بود چنین نوشت :

« شما هم رعیّت هستید و باید مثل سایر آحاد و افراد فرانسویان مطیع اوامر و نواهی وزراء باشید، وزیر نظمیه هر وقت بخواهد با صدور یك حکم شما را بزندان روانه خواهد ساخت. » این رفتار ناپلئون ذوق ابتکار وحسّ اختراع را در دلهای مردم خاموش ساخت و مردمان کاردان لایق را از درگاه دور نمود و کار بجائی رسید که در اواخر سلطنتش ناپلئون نه تنها بر نصف اروپا فرمانروائی داشت بلکه به تنهائی جزئیّات امور این ممالك وسیعه را اداره میکرد.

حکومت امپراطور

فکر ناپلئون بهمه چیز توجّه داشت: سیاست، نظام، مالیّه، ادارهٔ داخله، نقشهٔ جنگ، تهیّهٔ مهمّات قشونی، کفش سربازان، ماهوت کلاه و لباس آنها، استحکام یا ایجاد قلاع، ساختمان جهازات، اعطاء جایزه برای اشخاصی که بهترین ماشین پنبه ریسی را بسازند، طرز آبیاری وخشکاندن باتلاقها، کشتی رانی در رودخانه ها، مساعده دادن بکارخانه هائی که پشم ریسی را بر پنبه ریسی ترجیح میدهند، تقویت اراضی خالصه بوسیله رشوه بخاك، کشت وزرع چغندر وتهیّهٔ قند، تأسیس کارخانه برای ساختن صندلی راحت، تعیین ساعت افتتاح موزه، مراقبت در مضامین ومطالب مقالات جراید که بوسیلهٔ آنها افکار عامّه براه راست هدایت شود، دستور و ترتیب نمایش قطعات تیاترهای جدید در اوپرا، پرداخت حقوق ملازمان دربار، تأدیه مخارج صندوقخانهٔ امپراطوری، دقّت درصورت حساب خیّاط وکفش دوز دربار، تمام این مسائل مختلفه جزءً وکلاً ازنظر ناپلئون میگذشت ودر همه اظهار رأی میکرد ومراقب حسن ختام آنها بود.

ناپلئون این مشاغل عظیمهٔ طاقت فرسا را که بواسطهٔ میل بتفوّق بر دیگران و تمشیت امور وانجام وظایف ریاست برخود تحمیل کرده بود فقط بوسیلهٔ کثرت کار ازعهده برمیآمد، پشت کار ناپلئون تاکنون نظیری در نوع بشر نیافته است مگر کلبر وزیر لوی چهاردهم. وقتیکه خود لوی چهاردهم را که ازسلاطین فعّال بشمار میآید با ناپلئون بسنجیم کار های او بازیچه وتفریح بنظر میرسد، امپراطور خود

گوید که «طینت من از کار سرشته است ، تاکنون من منتهای قوّهٔ کار خود را نیافته‌ام »
روزی طبیب مخصوص باو توصیه کرد که قدری کمتر بخود زحمت بدهد ناپلئون پاسخ داد « گاو بسته شده است باید شیار کند . »

کمتر اتّفاق میافتاد که روزی هیجده ساعت تقریباً بدون تعطیل و تنفّس کار نکند ، در همه‌جا بکار مشغول بود چه‌در سرِ میز چه در هشت دقیقه‌ای که صرف ناهار میکرد یا پانزده دقیقه‌ای که در سرِ میز شام می‌نشست چه در وقت شکار چه در تیاتر . شبها بر حسب ارادهٔ قویّه عجیبه که در او بود هروقت میخواست میخوابید و هروقت میخواست برمیخاست ، سه چهار ساعتی را که بخواب اختصاص داده بود غالباً قطع کرده وبکار میپرداخت ، چنان سرگرم کار خود میشد که عالم‌را فراموش میکرد وگاهی چندین روز علی التّوالی مشغول بود واحساس خستگی نمیکرد و چون قدرت عجیبی در تنظیم امور و افکار خود داشت به‌تنهائی بهمه چیز میرسید و بقول اشخاصی که در خدمت او بسر برده اند ناپلئون در مدّت سه سال باندازهٔ سلاطینی که صد سال کار کرده اند زحمت کشید .

در هفته یك‌روز معیّن ناپلئون وزراء راجمع میکرد ، هریك امور مربوطهٔ بخود را ازلحاظ اومیگذرانیدند ، هیچیك ازوزراء حقّ اخذ تصمیم نداشتند ، تمام‌مکاتبات و مراسلات ده وزارتخانه را هر روز بنظر ناپلئون میرسانیدند و در واقع وزراء یسمت ریاست دفترداشتند ، بایستی مقدّمات را فراهم کرده‌واوامر ناپلئون راابلاغ کنند .

طرز صدور اوامر ناپلئون چنین بود که منظّماً در اطاق خود راه رفته و با آهنگی موجز ومختصر بدون تجدید وتکرار مطالب را بمنشیان حضور املاء میکرد وگاهی چنان تند میگفت که منشیان از ثبت آن عاجز میماندند ، احیاناً ناپلئون چندین دستور را دفعةً بنویسندگان مختلف املاء میکرد ، چون نظری بمجموعهٔ رسایل ومکاتیب ناپلئون که ۳۲ مجلّد حاوی ۲۳،۰۰۰ مکتوب است بیندازیم از کثرت کار وفعالیّت وی تاحدّی مستحضر میشویم ، معذلك هنوزهم قریب ۵۰،۰۰۰ مراسله از وی در ضبط های دولتی موجود است که بطبع نرسیده است .

تشکیلات دولت امپراطوری

دقّت دراخلاق ناپلئون مارا ازطرز تشکیلات دولت او واقف میسازد، بواسطه قوّت خیال وحسّ تجمّل دوستی که داشت مقرّرفرمود که دربار امپراطوری را بجلال وشکوهی فوق العاده مزّین سازند وترتیب دربار وطبقه نجباء سابق را تجدید کنند، ناپلئون معتقد بود که برای اداره کردن بشر خصوصاً فرانسویان باید چشم آنها را از زرق و برق خیره کرد.

هرچیزی که درمملکت مخالف رأی اوبود ملغی شد، مجلس تریبونا منحل گردید واداره پلیس توسعهٔ فوق العاده یافت، زندان دولتی دایر گردید وآزادی مطبوعات از میان رفت ومحض اینکه درآتیه هم افکار مردم موافق آمال اوتربیت شود مقرّر فرمود که دار العلومی با پروگرام خاصّ تأسیس یابد.

دربار امپراطوری

ناپلئون شخصاً بسیار ساده بود، خیّاط مخصوص او شکایت میکرد که امپراطور خیلی عادت بدی دارد زیرا که امر میدهد شلوار شکاری اورا وصله بزنیم وتمام صندوقخانه وجامه خانهٔ او ۲،۰۰۰ فرانك ارزش ندارد، ناپلئون هیچوقت لباس سرهنگ شاسور دوگارد را که عبارت بود از پارچهٔ سبز رنگ یقه دار وسر آستین سرخ و شلوار سفید ترك نمیکرد، نظامیان میگفتند بد لباس ترین و مندرس جامه ترین افراد قشون خود امپراطور است.

امّا صاحبمنصبان حضور همه در لباسهای فاخر با نشان و علائم مخصوص و جامه های قلاّب دوزی و زربفت صف میکشیدند، مثلاً مورا سالی ۱۰۰،۰۰۰ فرانك بمصرف لباس میرسانید، ناپلئون محض اینکه مثل سلاطین قدیم از قبیل شارلمانی و پپن (۱) از طرف رئیس مذهب تقدیس شود باصرار تمام پاپ پی هفتم را بپاریس آورد و در ۲ دسامبر ۱۸۰٤ در کلیسای نوتردام از دست او تقدیس یافت، در این روز تظاهرات و تجمّلاتی دیده شد که نظیر آنرا کس بخاطر نداشت.

پاپ چهارماه توقّف کرد ودراین مدّت ناپلئون ویرا بانواع احترامات واکرامات

(۱) ـ Pépin

مخصوص داشت و اهالی پاریس در پیشگاه مقدّس او نهایت خضوع و خشوع دینی را بخرج دادند ، در قصر تویلری که اقامتگاه عادی ناپلئون بود و ملکه ژوزفین نیز در اینجا توقّف داشت رسوم وآداب دربار سلطنتی قدیم تجدید گردید ، البسهٔ رسمی دربار قدیم مثل قبا و شمشیر و کفش مخصوص وپیراهن دامن بلند اجباری بود ، تصوّر نرود که امپراطور شخصاً کوچکترین اهمیّتی باین تجمّلات میداد بلکه میگفت اینها از ضروریات فرمانروائی است ، همانطور که درعهد سلاطین اندرون ملکه وخانهٔ برادران شاه جدا بود ودستگاه مخصوص داشتند ، درعهد او نیز ملکه صاحب دستگاه شد و دوشس دولارشفوکو ندیمهٔ مخصوص او شد ، همچنین مادر امپراطور و شاهزادگان و شاهزاده خانمها یعنی برادران و خواهران ناپلئون نیز دستگاه مجلّل داشتند ، لکن نباید تصوّر کرد که از هر حیث اوضاع درباری قدیم تجدید شد ، ظاهراً تجمّل و لباس و رسوم دایر گردید امّا باطناً دربار امپراطور ابداً اهمیّت سیاسی نداشت و نه ندماء حضرت و نه نسوان اندرون بقدر ذرّه ای در اوضاع سیاست مملکت اعمال نفوذ نتوانستند بکنند .

نجباء دورهٔ امپراطوری

بعد از غلبه بر اطریش و روس و پروس ناپلئون در سنهٔ ۱۸۰۷ مقرّر داشت که طبقهٔ نجباء امپراطوری تشکیل بیابد ، این نجباء هریك مشاغلی داشتند حائز اهمیّت مخصوص ، چنانکه پطر کبیر درروسیه طبقاتی بنام « چین » تأسیس نمود(۱) درفرانسه نیز این طبقه ممتاز گشت ، اشخاصی که بلقب کنت نایل شدند عبارت بودند از : وزراء ، اعضاء سنا ، مشاورین دولتی ، آرشوِكها ، چند تن از اعضاء انجمن علمی و بعض از سرداران قشون . آنان که لقب بارون یافتند بقرار ذیلند : رئیس دیوان عالی تمیز و رؤساء استیناف و مدیران هیئت های منتخبین و بعض ازکلانتران و کدخدایان ، امّا اعضاء لژیون دونور لقب شوالیه گرفتند ، دربعض موارد مطابق شروط معیّنه مقرّر گردید که القاب کنت وبارون ارثاً از پدر به پسر انتقال بیابد .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۸۶ « مؤسّسات سیاسی و اداری و مذهبی » رجوع شود

بعد ازچندی ناپلئون القاب عالیتر مثل دوك وپرنس ببعض اشخاص عطا کرد ازقبیل اکثرمارشالهای قشون وچند نفرازصاحبان مقامات عالیهٔ کشوری ، القابی که بمارشالهای لشکر داده میشد بیادگار درخشان ترین فتوحات آنان بود چه در دورهٔ جمهوری وچه درعهدامپراطوری . کلرمان دوك دووالمی ، اوژرو دوك دوکاستیگ‌ـ لیون ، ماسنا دوك دوریولی ، سپس پرنس ـدسلینگ لقب گرفته و قس علی ذلك .

ازجمله بزرگان کشوری تالیران وزیرامورخارجه ملقب به پرنس دوـبنونت گردید ، فوشه وزیرپلیس لقب دوك دو ترانت گرفت ، ناپلئون بصاحبان این القاب موروثی عطایای مالی و تیولات عظیمه نیز بخشید مثلاً داوت سالی بیش از یك میلیون میگرفت ، تا این اواخر دولت فرانسه بعض از مستمرّیات و مواجبهای ناپلئون را بخانواده ها میپرداخت .

حکومت استبدادی

ناپلئون مجلس تریبونا را منحل نمود زیرا که میگفت « دراین مجلس هنوز اثری ازافکار مضطربی‌که سالها فرانسه را منقلب ساخته بود موجود است . » پنجاه نفر ازاعضاء مجلس تریبونا داخل هیئت مقنّنه گشتند ، راجع بهیئت مقنّنه هم ناپلئون دراواخر سال ۱۸۰۸ مقاله‌ای درروزنامهٔ مونی‌تور انتشارداده وصفت نمایندگی ملّت را ازآنها سلب وانکار نمود و عملاً آنرا منحل ساخت زیرا که جلسات آن چند هفته یکبار تشکیل میشد و بعض سنوات ابداً مجلس مزبور تشکیل نیافت و در غیاب هیئت مقنّنه ناپلئون بر خلاف قانون اساسی مجلس سنا را که بیشتر مطیع بود مأمور گذراندن قوانین مربوطه بنظام وظیفه و بودجهٔ مملکتی وغیره میکرد ، ناپلئون در ۱۸۱۳ کار را بجائی رسانید که خود بودجه را تنظیم کرده وبرخلاف سوگندی که درابتداء امر راجع بحفظ اساس مشروطه خورده بود شخصاً مالیاتهای جدید وضع کرد وفی‌الحقیقه مهمترین نتیجهٔ انقلاب ۱۷۸۹ که عبارت باشد از حقّ ملّت در تنظیم جمع وخرج مملکت منسوخ و محو گردید .

پلیس
و
زندانهای دولتی

همچنین آزادی اشخاص ازمیان رفت، گروهی عظیم ازپلیس ومفتّش مخفی تشکیل یافت ونظمیّه بدرجه ای اهمیّت پیدا کرد که وزارت مخصوصی برای آن ایجاد کردند. تمام پاریس وایالات در زیر نظر مفتّشین ومأمورین نظمیّه بود، مأمورین ولایات و مفتّشین مرکز مراقب و مواظب حرکات و سکنات مردم بودند وبادنی سوء ظنّی بنام توطئه برضدّ امپراطوری مردم را دستگیر میکردند، در ۱۸۰۷ قریب ۶۰۰ نفر در زندانهای دولتی گرفتار بودند، بدون محاکمهٔ منظّم فقط بنام آرامش مملکت و حسب الامر امپراطور مردم را بمحبس میبردند چنانکه درعهد سلاطین مظنونین را بیمحاکمه بباستیل روانه میکردند. در سال ۱۸۰۸ ناپلئون از اسپانیا بوزیر پلیس امر داد که اطفال مهاجرین قدیم را که سنّشان از ۱۶ الی ۱۸ سال باشد جبراً بمدرسهٔ نظامی سن سیر بفرستند زیرا که «اولیاء آنها قائل باصول جدیده نبوده و اولاد خود را درعطالت وبیکاری بسیار مضرّی نگاهداشته اند» اگر اولیاءِ مزبور اعتراضی کردند جواب آنها جز این نیست که: «ارادهٔ سنیّهٔ ما چنین اقتضاء کرده است.» این کلام شاهانه گوئی از دهان لوی چهاردهم یا دیگری از سلاطین مستبدّه خارج گردیده است.

مطبوعات

همین ارادهٔ سنیّه آزادی مطبوعات را هم سلب کرد، چنانکه رؤساءِ انقلاب هم در دورهٔ ترور و هیئت مدیره سلب کرده بودند. درآغاز دورهٔ قنسولی ناپلئون ضربتی بجراید وارد آمد، از ۷۳ روزنامه که در پاریس منتشر میشد در روز کودتای برومر ۶۰ جریده توقیف گردید و از ۱۳ جریده که باقی ماند درسنهٔ ۱۸۱۱ فقط چهار عدد اجازهٔ انتشار داشتند ازاینقرار: روزنامهٔ امپراطوری که سابقاً جریدهٔ دبانام داشت ودارای ۳۲۰۰۰ مشترك بود، دیگر گازت دوفرانس و مونی‌تور و روزنامهٔ پاریس. امّا سردبیر و محرّر کلّ آنها را امپراطور معیّن میکرد و هیچ مقاله‌ای بدون اجازهٔ ممیز ادارهٔ نظمیّه منتشر نمیشد. درماه ژویه ۱۸۰۸ روزنامهٔ گازت دوفرانس مکتوبی را که ازآلمان رسیده

و درآن نسبت بصمیمیّت اتّحاد فرانسه وروس تردیدی اظهار شده بود انتشارداد، امپراطور به فوشه وزیر نظمیّه چنین نوشت : « مدیر را یکماه حبس کنیدودیگری را بجای او بگمارید، همچو بنظر میرسد که در ادارهٔ نظمیّه کسیکه سواد خواندن داشته باشد نیست والاّ اینطور سهل انگاری نمیشد » درغیر پاریس جز ۸۰ روزنامهٔ معیّن هیچ جریده ای حقّ انتشار نداشت وهر شهرمعتبری جزیك جریده نمیتوانست داشته باشد ومندرجات این یك روزنامه هم تحت تفتیش ونظارت حاکم بود وجز اعلانات و اخبار جاریه و خبر عروسی وعید و عزا چیزی را منتشر نمیساخت .

با مؤلّفین وناشرین کتب هم همین معاملات میشد، دراین زمینه هم ناپلئون افعال سلاطین مستبدرا تجدید وتکرار کرد وممیّز مخصوص برای اینکار تعیین نمود، در سنهٔ ۱۸۱۰ ممیّز مزبور از نشر ترجمهٔ مزامیر داود ممانعت بعمل آورد و رفتار خودرا چنین تعلیل کرد که : « نه اینکه فی حدّذاته مزامیر داود انتشارش مضرّاست امّا ممکن است بعض اشخاص دربرخی ازفصول آن اشاره‌ای بیابند که آنرا به نزاع ناپلئون وپاپ تأویل وتعبیر کنند » عدّهٔ طبع کنندگان هم تقلیل یافت، هیچکس بی‌جوازحق نداشت بشغل حروف چینی دست بزند وهیچکس بی رخصت مخصوص حقّ دایر کردن مطبعه نداشت، ناپلئون میگفت : « چاپخانه بمنزلهٔ قورخانه است و نباید آنرا در دسترس همه کس نهاد، فقط معتمدین دولت حقّ مداخله درکار چاپ دارند . »

ناپلئون و تعلیمات عمومی

ناپلئون میخواست که درآینده دولت از افکار اکثر ملّت فرانسه اطمینان کامل داشته باشد، برای رسیدن باین منظور بایستی افکار مردم را بطرز خاصّی تربیت کرد، این فکر جدید را ناپلئون از عقاید انقلابیّون اخیر کسب نمود، درعهد سلاطین دولت هیچ مداخله‌ای درتعلیم وتربیت رعایا نداشت، مدارس ابتدائی ومتوسّطه دولتی موجود نبود، بعض مدارس که روحانیّون اداره میکردند تعلیمات عمومی را انجام میدادند، قائدین انقلاب شروع نمودند بتأسیس معارف دولتی وناپلئون اعمال

آنها را تعقیب کرده و اهمیّت بسیار بآن داد و میگفت امر تعالیم عمومی یکی از صخره های صمّائی است که باید اساس جامعهٔ جدید را برآن استوار ساخت ، در عهدقنسولی‌خود مدارس متوسّطه و دردورهٔ امپراطوری‌مدرسهٔ عالی (اونیورسیته) را تشکیل داد .

دارالعلوم (اونیوِرْسیتِهْ)

دار العلوم امپراطوری در ۱۷ مارس ۱۸۰۸ تأسیس یافت و حکمی به مضمون ذیل صادر شد « مقصود از این مؤسّسه آن است که اتّحاد طرز تعلیم را تأمین کرده واشخاصی تربیت نماید که بدین وشاه ووطن وخانوادهٔ خود علاقه‌مند باشند » اعلیحضرت امپراطور منظورشان ازاین‌مؤسّسه آنست که « درمقابل اصول مضرّه که مخرّب هیئت جامعه محسوب‌میشود از هرجهة سدّی آهنین باشد » دارالعلوم باید « وفا داری و اطاعت نسبت بامپراطور و سلطنت امپراطوری را که ضامن افتخار و سعادت ملّت است تعلیم نماید . »

رئیس کلّ معارف که ازجملهٔ‌صاحبان‌مقامات‌عالیه‌شدواکنون‌وزیر معارف‌نامیده میشود ادارهٔ امور اونیورسیته را متکفّل بود ، اونیورسیته بسه قسمت منقسم میشد : ابتدائی ، متوسّطه وعالی وازحیث اداره بچندین شعبه یاآکادمی انقسام مییافت ، این دو نوع تقسیمات که ذکرگردید هنوز هم در فرانسه برقرار است .

تعلیمات ابتدائی را دولت مورد توجّه قرار نداد ، ازطرف امپراطور بعهدهٔ برادران روحانی واگذار شد و جمع مستمرّی سالیانه که دولت باین روحانیّون میپرداخت از ۴،۲۵۰ فرانك تجاوز نمیکرد ، تمام بودجهٔ تعلیمات ابتدائی به‌این مبلغ منحصر بود .

فقط تعلیمات متوسّطه را اهمیّت شایانی دادند زیرا که اعضاء ادارات و صاحبمنصبان قشونی که‌امپراطور برای اجرای مقاصد خود لازم داشت از این مدارس متوسّطه بایستی خارج شوند ، موادی را که موجب بیداری حس انتقاد و نکته گیری میدانستند مثل حکمت و تاریخ از پروگرام مدارس حذف کردند ،

درمقابل بنابرروایت یکی ازاهل زمان دولت مقرّرداشت که موضوع انشاء ادبی کلاسها را مربوط بخدمتگزاری ووفاداری نسبت بامپراطور وشرح فتوحات وبیان صفات حسنهٔ او نمودند ، شاگردها درابتداء عموماً شبانه‌روزی بودند وبامعلّمین خودمشقهای نظامی میکردند و تمام حرکات شاگردان ومعلّمین درمدارس با صدای طبل وشیپور انجام میگرفت و مدرسه شبیه سربازخانه بود .

تعلیمات عالیه را درفاکولته ها اجراء میکردند از قبیل فاکولتهٔ علوم دینیّه ، فاکولتهٔ حقوق و فاکولتهٔ طب و فاکولتهٔ علوم وفاکولتهٔ ادبیّات . در جمیع این شعب تعلیمات را از لحاظ عمل میدادند ، مثلاً مقصود پرورش علمائی نبود که از تبحّر سرشار خود خدمتی بعلوم کلّیهٔ بشری بنمایند بلکه منظور پرورش صنعتگران و معلّمین و قضات و اطبائی بود که بخوبی از عهدهٔ مشاغل خود برآیند ، مؤسّسات عظیمهٔ علمی دورهٔ انقلاب مثل کلژ دوفرانس و مدرسهٔ دار الفنون و غیره جزء تعلیمات عالیه محسوب گردیدند(۱) ، در سال ۱۸۰۸ مدرسهٔ دار المعلّمین عالی هم اضافه شد که معلّمین لایق در علوم و ادبیّات تهیّه نماید .

انحصار تعلیمات

تعلیمات متوّسطه و عالیه بدولت انحصار داشت و جز در مؤسّسات دولتی و بوسیله معلّمین دولتی انجام نمیگرفت ، شاگردان مدارس آزاد مجبور شدند که مدارس متوّسطه را به بینند ، این انحصار تا نیم قرن در فرانسه باقی بود ، درسنه ۱۸۵۰ بموجب قانون فالو(۲) تغییر یافت ، نتیجه ای که امپراطور ازآن توّقع وانتظار داشت یعنی تهیّهٔ فرانسویان مطیع ومنقاد نسبت باوامر دولت حاصل نشد .

امپراطور و روحانیّت

ناپلئون بر آن شد که روحانیّت را هم مثل تعلیمات عمومی آلت اجراء مقاصد خودقرار بدهد ، کشیش ها بفرمان اواین عبارت را شعار خود ساختند که « احترام کردن و خدمت نمودن بامپراطور ستایش و پرستش پروردگار است » ناپلئون در یکی از دروس

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٥٥ « کارهای داخله » رجوع شود

(۲) ـ Falloux

شرعیّات شخصاً تصرّفاتی کرده و بعد از بیان تکالیف انسان نسبت بخداوند وظایف چندی نسبت بامپراطور اضافه نمود از اینقرار : « محبّت ، احترام ، اطاعت ، وفاداری ، خدمت نظامی واداى مالیات که برای حفظ ودفاع امپراطوری لازم است » کشیشها از قول سن پل روایت میکردند که « هرکس از خدمت امپراطور کوتاهی کند چنان است که با فرمان خدائی مخالفت نموده باشد وچنین شخصی مستوجب عذاب الیم جاودانی خواهد بود » آن سربازی که از رفتن بفوج سرپیچی کند یا تاجری که مالیات خود را نپردازد آتش جهنّم را برخود واجب ساخته اند .

اختلاف نظر با پاپ

ناپلئون نه فقط روحانیّون فرانسه را که آنها را کشیشان من خطاب میکرد میخواست آلت اجراء مقاصد خویش قرار دهد بلکه پاپ را هم متوقّع بود که مزدور سیاست خویش سازد ، ازاینجا اختلاف نظری بین پاپ پی هفتم وناپلئون ظهور کرد که تاپایان امپراطوری اودوام یافت ومقاومت های پاپ موجب شد که خوی استبدادی وخشونت اخلاقی ناپلئون کاملاً ظاهر و آشکار شود .

وقتیکه مجدّداً جنگ باانگلیس شروع گردید ناپلئون پاپ را که سلطانی مستقل محسوب میشد مثل اینکه حاکم وگماشتهٔ اوست واداشت که انگلیسها را از ولایات کلیسا خارج ساخته و بنادر خود را بر روی تجارت انگلیس بربندد (۱۸۰۶) .

ناپلئون برای اینکه اقدامات خود را مشروع جلوه دهد میگفت : « ما تبعیّت از شارلمانی میکنیم که امپراطور فرانسه و سلف عظیم الشّأن ما بود » و چون شارلمانی موقوفات سن‌پیر را تفویض کرده بنابراین امپراطوران فرانسه اختیاراتی درروم دارند وبپاپ چنین نوشت : « جناب شما پاپ روم هستید امّا من امپراطور آنجا هستم » لکن پی هفتم بادعای اینکه خلیفة الله و حافظ صلح بشر است خود را موظّف میدانست که در جنگ وجدال اقوام مسیحی بیطرفی برگزینند ، ناپلئون چون اینطور دید ولایات پاپ را اشغال کرد (۱۸۰۷) و بعد از آنکه قشون او در (۱۸۰۹) بدروازهٔ وین رسید فرمان الحاق ولایات پاپ را بامپراطوری خود

صادر نمود، بعد ابلاغیّه‌ای بعموم روحانیّون فرانسه فرستاد که « حضرت عیسی (ع) اگرچه نژادش بداود میرسید امّا بهیچوجه طالب سلطنت ظاهری نبود.» پاپ هم ناپلئون را تکفیر نمود.

توقیف و تبعید پاپ

ناپلئون شرحی به رئیس امنیهٔ ایطالیا موسوم به سرهنگ راده[1] نوشته و قضیّهٔ دستگیری پاپ بونیفاس هشتم را بامر فیلیپ‌لوبل یاد آور شده واورا بتوقیف پاپ مأمور ساخت، مشارالیه در روز فتح واگرام[2] عنفاً وارد قصر پاپ شده واورا دستگیر کرده وبشهر گرنوبل و از آنجا به ولایت ساُون تبعید کرد، این محل درحوالی ژن واقع است. در این محبس پاپ از اعتراض نسبت بخشونت ناپلئون کوتاهی نمیکرد وناپلئون هم اگرچه اینکار خود را دیوانگی بزرگی میدانست معذلك سختگیری را بمنتها درجه رسانید و پاپ رامثل اشخاص جانی مقیّد ساخته ونخست مراسلات اورا امر داد که بنظر ریاست مذهبی پاریس برسانند سپس فرمان داد که‌هیچ قسم وسیلهٔ تحریری در دسترس او نگذارند و شب و روز یکنفر صاحبمنصب ژاندارم مراقب او باشد.

مجمع دینی ۱۸۱۱

نتیجه وانعکاس این‌وقایع درسرتاسر فرانسه محسوس‌شد، پاپ از تصویب انتصاب روحانیّونی که بامر ناپلئون حائز مقامات دینی‌میشدندخود داری نمود وتدریجاً ۲۷ حوزهٔ دینی‌از کشیش متصدّی خالی ماند، چون ناپلئون خودرا فرزند ارشد کلیسا خوانده و مدّعی بود که‌هرگز ازپستان این مادرمهربان دورنخواهدشد تصمیم گرفت که چاره‌ای بیندیشد، بنا بر این مجمعی از روحانیّون در پاریس تشکیل‌داد که اصول تشکیلات آن‌مأخوذ از قانون ۱۷۹۱ مربوط به روحانیّون بود، ناپلئون مقرّر داشت که در موقع انتخاب و انتصاب یکنفر کشیش بریاست حوزهٔ کلیسائی ابتداء از پاپ درخواست شود که بپذیرد بعد از ششماه اگر مشارالیه خود داری کرد مجمع دینی پاریس حق خواهدداشت که بموجب تصویب اسقف ناحیه انتصاب‌اورا بپذیرد، باوجود تهدیدات

(۱) _ Radet (۲) _ Wagram

فوق‌العاده و حبس جمعی از اعضاء مجمع مزبور تمام اعضاء تقاضای ناپلئون را رد کردند حتّی اشخاصی که در موارد دیگر نسبت باحکام امپراطور مطیع و منقاد بلکه جاهد و ساعی بودند حتّی عموی خود ناپلئون موسوم به کاردینال فش هم از این ترتیب اعراض نمودند و گفتند وقتی ما وارد این اعمال میشویم که قبلاً حضرت پاپ اجازه داده باشند والاّ بی رخصت ایشان مداخله نداریم (ژون ـ اکتبر ۱۸۱۱).



پاپ پی هفتم در سنّ ٦٢ سالگی
(۱۷٤۲ـ۱۸۲۳)

پاپ در فونتن بلو

چون پی هفتم بیم داشت که عاقبت جاسوسان و مبلّغان ناپلئون مردم را بر خلاف مذهب کاتولیك برانگیخته و عیسویان فرانسه را بنفاق وا دارند قبول کرد که مقرّرات امپراطوری را بپذیرد لکن برای حفظ اوقاف کلیسا شرایط مستحکمه کرد و اعتراضات سابقه را راجع بغصب موقوفات سن پیر تکرار نمود، ناپلئون بامید اینکه اگر مستقیماً وارد صحبت و مذاکره با پاپ شود اورا بقبول مقاصد خود وادار خواهد کرد در موقع شروع لشکرکشی روسیه پاپ را بفونتن بلو آورد، پاپ در این وقت نزدیك بمرگ بود (ژون ۱۸۱۲) در مراجعت ازمسکو ناپلئون او را غافلگیر کرده و قراردادی بامضاء او رسانید (۲۵ ژانویه ۱۸۱۳) این قرارداد قسمت اعظم قدرت پاپ را محو ساخته و ولایات او را جزء فرانسه نموده و شخص پاپ را مجبور میساخت که در شهر آوینیون فرانسه اقامت گزیده و معاون روحانی امپراطور باشد، پاپ که بعلّت

ناتوانی وضعف در سنّ ۷۱ سالگی این قرار داد را امضاء کرده بود بعد از آنکه مزاجش قوّتی گرفت منکر شد (مارس ۱۸۱۳) چیزی نگذشت که بسبب شکستهائی که به ناپلئون وارد شد مجبور برهائی پاپ گردید (ژانویه ۱۸۱٤) پاپ بولایت خود باز گشت و در ۱۸۱۵ ناپلئون را که از فرانسه طرد شده بود پناه داد و هنگامی که ناپلئون در جزیرهٔ سنت هلن محبوس شد پاپ نامه‌ای حیرت انگیز بسلاطین متّحده نگاشته و تخفیف عذاب و شکنجهٔ «تبعیدشدهٔ بدبخت سنت هلن» را درخواست کرد.

این مناقشات نتایج سیاسی بسیار داشت، نخست روحانیّون وکاتولیک‌های فرانسه ناپلئون را مجدّد و محیی رسوم مذهبی شناخته و حامی کلیسا میدانستند و مساعدت باو را فریضهٔ دینی میپنداشتند، لکن بعد از نزاع او باپاپ وبرا مخرّب دین ودشمن پاپ دانسته با او آغاز خصومت کردند، اگرچه ترسی که مردم از شخص ناپلئون داشتند مانع شد که خصومت آنها تا آخر دورهٔ امپراطوری ظاهر و عملی شود لکن روحانیّون قبلاً مستعدّ مساعدت خانوادهٔ بوربون شده و بمحض تجدید سلطنت در ۱۸۱۵ طرفدار و فدائی بوربون ها گشتند.

ناخرسندی عمومی

هنوز پنجسال ازعهد امپراطوری سپری نشده بود که ناپلئون با آنهمه محبوبیّت عامّه مورد بغض و کینهٔ مردم شد وچون سال ۱۸۱٤ فرارسید ناخرسندی عام شد، سختگیری و تفتیش نسبت بسیاست و افکار و مطبوعات طبقهٔ منوّره را رنجانید، قرق ومحاصرهٔ تجارتی انگلیس اگرچه برای صنایع فرانسه مفید شد ولی تجارت را فلج کرد و بعض اقدامات قاچاقی را رواج داد و درسنهٔ ۱۸۱۱ بحران عظیمی دراغلب شعب تجارت وصنعت وارد نمود.

مالیاتهای غیر مستقیم

از طرف دیگر نظر بتوسعهٔ امپراطوری قلمرو ناپلئون به شصت میلیون جمعیّت رسید واز روم بهامبورگ آلمان گسترده شد و ادارهٔ این مملکت عظیم هر قدر بطرز عقلائی هم میشد لیکن مستلزم مخارج هنگفت بود، همچنین مصارف جنگی را اگرچه غالباً ملل مغلوبه تحمّل میکردند و میپرداختند لکن نگاهداری قشون محتاج پول بسیار بود باین

لحاظ وجوهی که از مالیات مستقیم بدست میآمد کفایت نکرد بفکر منابع عایدات جدیده افتادند و مالیاتهای غیرمستقیم وضع شد، در سال ۱۸۰۵ این مالیاتها را عوارض مجتمعه نام نهاده واز مشروبات واوراق قمار و وسایط نقلیه گرفتند، در ۱۸۰۶ مالیات نمك هم بر آن افزوده شد، در ۱۸۱۱ انحصار دخانیات معمول گردید و در واقع عوارض و اخراجاتی که در اوایل انقلاب نقض گردید مجدّداً مرسوم شد و این تجدید مالیات که مردم از تذکّر آن تنفّر داشتند موجب رنجش عمومی گردید.

نظام اجباری

علّت عمدهٔ انزجار مردم اخذ نفرات نظامی بود که بواسطهٔ جنگ دائمی هرسال مردم را بمیدان میبردند وازهمان اوایل اجراءِ قانون نظام اجباری مردم تنفّر داشتند زیرا که چون خطری برای فرانسه متصوّر نمیشد اقدام باین تجهیزات را لازم نمیدانستند، درعهد قنسولی خود ناپلئون سعی میکرد که چندان تحمیلی بمردم نکند و از دویست الی دویست و پنجاه هزار نفر مشمولین فقط سیهزار نفر را تحت سلاح میبرد وترتیب قرعه را اجازه داد، هر کس در قرعه نمرهٔ مساعد میآورد معاف میشد و همچنین اگر شخص مشمول کسی دیگررا بجای خود معرّفی میکرد ازخدمت معاف میگردید، باین ترتیب ممکن بود که مشمولین اشخاصی را اجیر کرده بجای خود بفرستند، بعد ازسال ۱۸۰۵ ناپلئون کم کم اغماض وسهل گیری را ترك کرده هرسال برعدّهٔ نظامیان تحتالسلاح افزود وبیش ازپیش مشمولین را بجنگ دعوت نمود، امپراطور کاررا بجائی رسانید که معافیهای دهسال قبل راهم بخدمت طلبید واحیاناً یکسال ودوسال قبل ازموقع شمول مردم را تحت سلاح برد، در ۱۸۱۳ ۱،۲۰۰،۰۰۰ نفر را تحت اسلحه بردند، بعد از ۱۸۰۸ جوانان فرانسه هزار هزارخود را ناقص کرده ویا درجنگلها و کوه ها متواری میشدند، حکم صادر شد که هر کس کمك بفراریان کند یکسال حبس شود واقوام وکسان فراریها را مسئول قرار دادند وجریمهٔ سنگین بستند. در یکسال ازاین ممرّ ۱۷۰ میلیون جمع شد، دولت جمعی ژاندارم وتوپچی را درخانهٔ

اولیاء فراریان جای میداد ، چنانکه درزمان لوی چهاردهم نظامیان را در خانهٔ پرتستانها مسکن میدادند ، مخارج این نظامیان تماماً بعهدهٔ صاحب خانه بود ، معذلك در ۱۸۱۰ عدّهٔ فراریان به ۱۶۰٬۰۰۰ نفر رسید و ۵۵٬۰۰۰ نفر مأمور تعقیب و دستگیری آنها شدند ، در ۱۸۱۳ که ناپلئون از کوچه های سن آنتوان پاریس میگذشت یکی از نظامیان اجباری اورا دشنام داد ، پلیس اورا توقیف کرد لکن جمعی از نسوان ریخته و او را از دست مأمورین خلاص کردند .

فریاد شکایت از همه‌جا برخاست وامپراطور را غول بیابانی لقب دادند ، اگر سختگیری و خونریزی قشون دول متّفقه در نواحی شرقی فرانسه نبود و خجالت شکست از اجنبی باعث نمیشد و بوربونها اینقدر بی لیاقتی بخرج نمیدادند ناپلئون مجدّداً مقبولیّت عامه نمییافت .

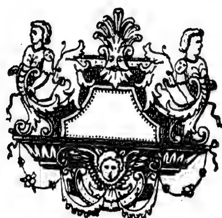
امور عام المنفعه

ناپلئون امور مفیده ای را که در دورهٔ قنسولی خود شروع کرده بود تعقیب کرد ، چندین قانون از قبیل قوانین جنائی و مدنی و تجاری بمجموعهٔ قوانین سابقه افزوده که امروز هم اصول آنها برقراراست ، برای رسیدگی بجمع وخرج خزانه دیوان محاسبات را دایر ساخت ، صنعتگران را تشویق وتجّار را ترغیب کرد وگاهی کمکهای مالی هم بآنها نمود ، مثلاً یك میلیون ونیم به‌ریشارلونوار (۱) که مؤسّس صنعت پنبه‌ریسی درفرانسه بود قرض داد و در ۱۸۱۱ که بحران صنعتی شدّت گرفت محرمانه مزد و اجرت کارگران نسّاجی‌شهر آمین را پرداخت ، منع تجارتی که نسبت بدولت انگلیس مجری داشت مستلزم این بود که کارگران فرانسه را تقویت کرده و جبران خسارتی که ازعدم ورود محصولات انگلیسی بآنها وارد میشد بنماید ، اغلب صناعات مثل تدارك پارچهٔ ابریشمی وپنبه‌ای وقند وغیره ازهمّت وپشتیبانی امپراطور حیات جدیدی گرفته ، ناپلئون هم مثل کلبر وزیر میخواست که فرانسه نه تنها بمحصولات خود اکتفا کند بلکه بسایر ممالك اروپا هم صادراتی بفرستد .

---

(۱) ـ Richard Lenoir

در پاریس بامر ناپلئون ابنیهٔ عالیه و آثار خیریهٔ بسیار ساخته شد مثل پلهای اوسترلیتز و ینا(۱) و معبد فتح و مؤسسهٔ بورس و طاق کاروسل و کوچهٔ ریوُلی وغیره ، همچنین بامر او قصور لوور وتویلری بیکدیگر اتصال یافت و طاق عظیم موسوم به آرك دولِتوال (ستاره) بیادگار خدمات لشکر کبیر فرانسه بنا نهاده شد ، از توپهائی که درفتح اوسترلیتز بدست افتاد مقرّر داشت که ستونی بنام ستون واندوم بسازند ، دراکثر شهرهای بزرگ هم ابنیهٔ عظیمه وجداول مهمّه بنا وحفر کرد وبنادر برست وشربورگ را مرمّت نمود وطرق وسیعه درجبال آلپ وایطالیا وغیره ساخت ، تمام این خدمات در ظرف ده سال با وجود اشتغال بجنگ دائمی انجام گرفت و ظاهر ساخت که این مرد بزرگ صاحب چه روح فعّال و چه رأی روشنی است .



(۱) - Austerlitz, Iéna

فصل هفدهم

سیاست خارجی ناپلئون

نزاع با انگلستان ـ جنگها تا معاهدهٔ تیل‌سیت ـ اوسترلیتز ـ ینا فریدلند ـ قرق و محاصرهٔ بری ـ مقاومت ملل ـ اسپانیا ـ اطریش

تاریخ خارجی عهد امپراطوری ناپلئون عبارت است از جنگ وجدال بادولت انگلیس وبس. سایر منازعات ومناقشاتی که بادول دیگر چه منفرداً و چه مجتمعاً رخ داد از فروع جنگ با انگلیس محسوب میشود که بمنزلهٔ اصل و مرکز جمیع اعمال سیاسی ناپلئون بشمار است، در این جنگها که عددشان بهفت مصاف مهم میرسد و اتّحاد هائی که دول بایکدیگر نمودند همیشه انگلستان عضویّت و شرکت داشت و علل مهمّهٔ آنها را دو چیز میتوان تشخیص داد: یکی تحریکات سیاسی انگلیس وحقد وحسدی که دول از ترقّی فرانسه در دل داشتند، دیگر جهانگیری وحرص ناپلئون، ترتیب این جنگها از اینقرار است:

جنگ با اطریش و روسیه که معروف باتّحاد ثالث است از سپتامبر تادسامبر ۱۸۰۵، حوادث مهمّهٔ آن فتح ناپلئون است در اولم که قوای اطریش را درهم شکست و غلبهٔ اوست بر قشون متّحدهٔ روس و اطریش در اوسترلیتز، خاتمهٔ این جنگ با معاهدهٔ پرس بورگ صورت گرفت.

جنگ با پروس و روسیه که باتّحاد رابع معروف است از اکتبر ۱۸۰۶ تا ژون ۱۸۰۷، حوادث عظیمهٔ آن شکست پروسی هاست در ینا و اورشتات وغلبهٔ برلشکر روس در ایلو و فریدلند که منجر بمعاهدهٔ تیل‌سیت شد.

جنگ اسپانیا از مه ۱۸۰۸ تا دسامبر ۱۸۱۳

جنگ با اطریش که معروف باتّحاد خامس است درآوریل وژوئیهٔ ۱۸۰۹ که

وقایع معتبر آن عبارتند از زد و خورد اکمول و اسلینگ و واگرام[1] که منتهی بصلح وین گردید، در تمام این مجادلات فتح و ظفر نصیب ناپلئون شد.

سال ۱۸۰۹ وصلح وینه آخر دورهٔ ترقّی و پیشرفت ناپلئون محسوب میشود، در این تاریخ امپراطور بذروهٔ تعالی رسید، درسال ۱۸۰۷ با روسیه عهد دوستی بست و توجه کامل بجانب انگلستان معطوف داشته از سال ۱۸۰۶ ببعد جنگ مخصوصیکه بجنگ اقتصادی و تجارتی موسوم و بمحاصره وقرق برّی مشهور است[2] با دولت انگلیس شروع کرد و اکثر دول اروپا را مجبور نمود که در این محاصرهٔ تجارتی با فرانسه همدست شوند، از این سال تا ۱۸۱۲ ناپلئون فرمانفرمای قارّهٔ اروپا بود.

درسال ۱۸۱۲ دورهٔ دوّم تاریخ ناپلئون که عهد تنزّل و سقوط امپراطوری است شروع گردید وکمتر از دو سال طول کشید از ژون ۱۸۱۲ تا آوریل ۱۸۱٤.

درآغاز این دوره ناپلئون دوستی خودرا باروسیه برهم زد ولشکر بجنگ آندولت کشید، تدریجاً سایر ملل مغلوبه هم سر برداشته ونبرد عمومی شروع شد و عاقبت در دروازهٔ شهر پاریس خاتمه یافت، این دوره را بسه قسمت میتوان تقسیم کرد:

لشکرکشی بروسیه از ژون تا دسامبر ۱۸۱۲ که باتّحاد سادس موسوم است، وقایع عمدهٔ آن فتح مسکوا و تصرّف شهر مسکو و بازگشت مشئوم مصیبت آمیز.

لشکرکشی بآلمان از مه تا اکتبر ۱۸۱۳ که باتّحاد سابع مشهور میباشد، در این دوره جنگهای لوتزن و بوت زن و درسد ولایپزیگ رخ داد و قشون فرانسه کاملاً مغلوب شده و از رود رن گذشت و بخاك فرانسه رسید.

لشکرکشی بفرانسه ژانویه تا آوریل ۱۸۱٤ که منجر بتسلیم پاریس واستعفای امپراطور درفونتن بلو وتبعید او بجزیرهٔ الب گردید، اوّلین معاهدهٔ پاریس دراین وقت بسته شد، بموجب این عهدنامه فرانسه بحدودی که در ۱۷۹۲ داشت محدود گشته و تمام فتوحات فرانسه در عهد جمهوری از دست رفت.

---

(۱) - Eckmühl, Essling, Wagram

(۲) - Blocus continental

ناپلئون چون از جزیرهٔ اِلب مراجعت کرد در ۱۸۱۵ مسبّب انعقاد اتّحاد دیگری از دول اروپا شد ، در ماه ژون ۱۸۱۵ در واترلو ناپلئون مغلوب شد و عهدنامهٔ جدیدی موسوم بمعاهدهٔ ثانی پاریس انعقاد یافت ، حدود فرانسه بسرحدّات سال ۱۷۸۹ رسید و در واقع آن مملکت کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود .

I
مخاصمه با انگلستان

علل عمدهٔ جنگهای عهد امپراطوری

جنگهای دورهٔ امپراطوری نتیجه و دنبالهٔ جنگهای عهد انقلاب بود و علّت آن حسد و رقابت دول اروپا که راضی نبودند فرانسه را قوی و قلمرو آندولت را وسیع به بینند و میخواستند بهر وسیله باشد ممالك مفتوحهٔ اورا از دستش بگیرند ، سلسله جنبان این رقابتها و خصومتها دولت انگلیس بود .

دول اروپا مقصود اصلی خود را که ضعیف و کوچك کردن فرانسه باشد مستور داشته و علی الظّاهر میگفتند جنگ ما با شخص ناپلئون است که حرص بی پایان او اروپا را متزلزل ساخته است ، این کلمات عوام فریب اهل فرانسه را در اواخر عهد ناپلئون فریفته و افکار عامّه را از آنوقت تا کنون معتقد باکاذیبی ساخته است .

حقیقت امر همان است که امروز از روی یاد داشتهای سیاسیّون اروپا مثل صدراعظم اطریش مترنیخ(۱) واز روی اسناد دولتی و مطابق تحقیقات عالمانهٔ مورّخ مشهور آلبرسورل(۲) کشف گردیده است ، خلاصه اینکه سرهم رفته وقتیکه جنگهای دورهٔ امپراطوری وعلل حقیقی آنرا مورد توّجه قرار دهیم میبینیم مسئول خونریزیهای آنزمان دول اروپا بوده اند نه ناپلئون و سلاطین اروپا مقدم شده و باب مقاتله را گشوده اند .

ازهمان اوایل جلوس امپراطور در ۱۸۰٤ که بهیچوجه اثری از حرص و جهانجوئی ناپلئون ظاهر نبود انگلستان وروسیه نقشهٔ تغییرات سیاسی را که عاقبت در ۱۸۱۵

(۱) ـ Metternich (۲) ـ Albert Sorel

اجراء شد ترسیم نموده بودند، آلکساندر اوّل تسارروس باانگلستان قرارداد دائمی بست (۱۸۰٤) که اصول عمدهٔ آن عبارت بود از اینکه « مصالح اروپا و فرانسه حکم میکندکه طرزحکومت فرانسه سلطنت استبدادی باشد » درنتیجهٔ این اتّحاد دائمی بایستی بناپارت بکلّی مضمحل شده و فرانسه بحدود اولیه خود باز گشته و در اطراف آن دولی تأسیس شود که مراقب بوده و نگذارند پا از گلیم خود بیرون گذارد، قرارداد مودّت مذکور در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ بنام آبادی وعمران اروپا بامضاء انگلستان و روسیّه رسید و مقرّر شد که بلژیك را از فرانسه گرفته به هلاند بدهند وولایات یسار رود موزل را به پروس وایالت ساووا را به سویس تفویض نمایند، درحقیقت ده‌سال قبل ازتشکیل کنگرهٔ وین (۱۸۱۵) تمام مقرّرات آن کنگره بامضاءِ انگلستان و روسیّه رسیده بود.

بهترین عبارتی که بطور خلاصه احوال آن عصررا توضیح دهد جمله ای است که در ۱۸۰٦ هنگامیکه پروس بناپلئون اعلان جنگ داد بقلم یکی از مأمورین سیاست خارجی هوت ریو(۱) نام نوشته شده است: « باید دولت فرانسه یا بکلّی مضمحل شود یاچندان ازپادشاهان اروپا معدوم ومخلوع کندکه دیگرعقد اتّحادی میان سلاطین امکان نپذیرد. »

علّت قطع روابط با انگلستان

صلحی که در شهر آمین بین فرانسه و انگلستان انعقاد یافت در ۱۷ مه ۱۸۰۳ گسیخته شد ومقدم ومسئول آغاز خصومت انگلیسها بودند. علاوه برعلل کلّیه‌ای که سبق ذکر یافت(۲) و علاوه برمسئلهٔ بندر آنورس بلژیك که انگلیس مایل نبود دردست فرانسه باشد دو علّت مخصوص هم دراین مورد بود: یکی مسائل تجارتی و دیگر مسئلهٔ جزیرهٔ مالت.

مسائل تجاری

ده‌سال بودکه تجارت‌انگلیس دوچار تحدید وتقلیل فوق‌العاده میشد، درموقع انعقاد صلح آمین انگلیس ها گمان کردند که دورهٔ فلاکت سرآمده و بزودی صنایع آنها درتمام اروپا حتّی درشهر پاریس درجهٔ

(۱) - Hauterive

(۲) - بصفحهٔ ٤۸۵ و ۵۰۹ رجوع شود

اوّل را احراز خواهد کرد باینجهت در آنوقت نهایت خوشوقتی را از معاهدهٔ آمین ابراز داشتند.

امّا این مسرّت اساس نداشت، ناپلئون که در آنوقت طالب صلح بود وقشون برّی و بحری خودرا نمیخواست بکار بیندازد تمام توجّه را بجانب صناعت وتجارت معطوف داشت برای اینکه فرانسه اوّلین دولت تجاری شود بایستی او را از رقابت خارجی صیانت کرد، بنابر این گمرکات را سخت کرد وتعرفهٔ جدیدی وضع نمود و چون انگلیسها برای تقلیل تعرفهٔ گمرکی فرانسه و رواج تجارت خود تقاضای عقد مقاولهٔ تجارتی کردند قنسول اوّل خواهش آنها را رد نمود.

مغلوبیّت تجارتی برانگلیسها گران آمد، درکمال وضوح دیدند که نه فقط بازارهای فرانسه بر مال‌التجارهٔ آنها مسدود است بلکه عنقریب محصولات صنعتی فرانسه در اروپا جانشین محصولات آنها خواهد شد، بنابر این مقدّمات صلح هنوز استحکامی نیافته وبصورت معاهدهٔ رسمی درنیامده وکلاء مجالس انگلستان ازوخامت آن سخن رانده وآنرا بمنزلهٔ حکم اعدام ملّت انگلیس قلمداد نموده ورسوائی بزرگ پنداشتند و در ۱۸۰۱ جراید انگلیس نوشتند که: «خسارات سه سال جنگ کمتر از این خسارت تجارتی است» بعد از امضاء قرارداد طرفداران پیت بنای مخالفت گذاشته وگفتند این قرارداد «منافی آسایش ملّت وشرافت دولت ماست (آوریل ۱۸۰۲).»

چون ناپلئون میخواست تجارت فرانسه را منحصر باروپا نساخته و در عالم بازارهای معتبر برای فرانسه پیدا کند و در واقع عظمت استعماری سابق را تجدید نماید انگلستان بیش از پیش مضطرب شد، در سال ۱۸۰۰ (ماه او) ناپلئون مستعمرهٔ لویزیان را ازاسپانیا پس گرفت ومیخواست فلوریدرا هم ازآنها بگیرد(۱)، چون در سال ۱۷۹۱ غلامان سیاه در جزیرهٔ سن دومنگ شوریده وآنجزیره را تصرّف کرده بودند ناپلئون درسال ۱۸۰۱ (۲۰،۰۰۰) نفر بسرداری ژنرال لوکلر(۲) بآنجا گسیل داشت لکن بد بختانه تب زرد (حمّای اصفر) آن قشون را اذیّت فوق العاده کرد.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۲۰ و ۲۲۱ رجوع شود

(۲) – Leclerc

ناپلئون به انگلیسها فشار آورد که مستعمرات هندوستان را بفرانسه مسترد بدارند، حرص وخودخواهی اقتصادی انگلیسها ازمشاهدهٔ این خیالات عالی واین فعّالیّت فوق العادهٔ ناپلئون بهیجان آمد، همان اشخاصی که مصالحه نامهٔ آمین را امضاء کرده بودند در صدد نقض و فسخ آن برآمدند.

مسئلهٔ جزیرهٔ مالت

انگلیسها بهانهٔ نقض قرارداد را درموضوع جزیرهٔ مالت بدست آوردند، بطوری که گفتیم(۱) انگلیسها متعهّد شده بودند که سه ماه بعد از انعقاد صلح جزیرهٔ مذکور را تخلیه بنمایند، امّا مصمّم شدند که این تعهّد را انجام ندهند، ناپلئون بعهّد خود وفا کرد وقشون فرانسه را ازمملکت ناپل احضار نمود، امّا انگلیسها تایکسال بعد ازامضاء قرارداد هم جزیرهٔ مالت را تخلیه نکردند.

ناپلئون بی‌اندازه مایل ومصرّ بود که جزیره تخلیه شود، روزی بسفیر انگلیس گفت برمن گواراتر است که انگلیسها را در مون‌مارتر(۲) (خاك فرانسه) ببینم تا در جزیره مالت زیرا که مالت در دست انگلیسها بمثابهٔ جبل الطّارق ثانوی بود که در مرکز بحر مدیترانه باشد، ناپلئون عقیده داشت که دریای مذکور دریاچهٔ فرانسه باشد یعنی تمام سواحل آن در قلمرو فرانسه بیفتد و میگفت: «دست یافتن برتمام مدیترانه هدف عمده ومقصود اصلی سیاست من است» امّا اگر انگلیسها در جزیرهٔ مالت که دروسط دو قسمت شرقی و غربی بحر مدیترانه جای دارد میماندند حصول آن مقصود اصلی محال مینمود، ناپلئون میخواست طریق بحری تولون به بندر اسکندریّه را در اختیار خود داشته باشد زیرا پیش بینی میکرد که عنقریب امپراطوری عثمانی تجزیه میشود و میخواست شامات و مصر را سهم فرانسه قرار دهد لکن جزیره مالت اگر بدست انگلیسها باقی میماند این مقصود بعمل نمیآمد.

اگرچه ناپلئون از این اوضاع کاملاً مستحضر بود لکن اظهار تشویش وشتابی نکرد و صلح جوئی را بدرجهٔ نهائی رسانید، ابداً تجهیزاتی در قشون نکرد بلکه

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۱۸ «صلح آمین» رجوع شود

(۲) - Montmartre

۲۰۰،۰۰۰ نفر از سربازان تحت سلاح را مرخّص نمود و عدّهٔ قشون را به ۲۴۰،۰۰۰ نفر که معادل قوای عهد لوی شانزدهم بود رسانید، در مارس ۱۸۰۳ که رسیدگی ببحریّهٔ فرانسه کردند دیدند در وضع بسیار بدی است، جز ۵ کشتی جنگی و ۱۵ سفینهٔ کوچك و ۱۰ کرجی چیز دیگر دراختیار خود ندارند، دراین اوقات دولت انگلیس قریب ۲۰۰ سفینه داشت.

پس ناپلئون سعی وافر کرد که روابط قطع نشود و بگمان اینکه تسار روسیه بی طرف است او را میانجی قرار داد غافل از اینکه تسار هم در نهان با انگلیس همرأی وشریك است، ناپلئون محض حفظ صلح حاضر شد که تاده سال دیگر جزیرهٔ مالت را بانگلیسها واگذارد، اهالی لندن قلباً مایل بجنگ بودند وازاین سلامت روی وصلح جوئی قنسول اوّل فرانسه دل خوشی نداشتند، یکی ازوزراء انگلیس موسوم به لرد مالمس بوری(۱) در یاد داشت خود نوشته است: «بناپارت هنوزهم طالب صلح و از جنگ گریزان و بیمناك است، در این ساعت که ساعت ۹ روز ۱۷ مه است هر پیشنهادی را که ما باو بکنیم خواهد پذیرفت، دراینصورت جنگ قدری بتأخیر میافتد امّا بکلّی از دست نمیرود.»

قطع روابط

مقارن همین تاریخ انگلیسها محض اینکه روابط کاملاً تیره شود شروع بعمل قاچاق بحری کردند ووقایع سال ۱۷۵۶ را که موجب جنگ هفت سالهٔ معروف شد تجدید کردند(۲). قبل ازاعلان جنگ کشتیهای تجارتی فرانسه وهلاند را که در بنادر آنها توقّف داشتند توقیف کردند، عدّهٔ این جهازات به ۱،۲۰۰ میرسید و قیمت اموال توقیف شده به ۲۰۰ میلیون بالغ میگشت، پس جنگ شروع شد ویازده سال تمام سرتاسر اروپا را خراب و مغشوش و مضطرب ساخت.

اردوگاه بولونی

ناپلئون فوراً ایالت هانور را که ملك شخصی پادشاه انگلیس بود اشغال کرد وبنادر ناپل را ازقبیل تارانت وغیره که مشرف

---

(۱) ـ Malmesbury

(۲) ـ بصفحهٔ ۲۱۶ رجوع شود

برطریق جزیرهٔ مالت بود بتصرّف آورد و ساخلو گذاشت ، دوسال تمام مشغول تدارك قوائی بود که بجزایر انگلیس پیاده کنند ، چون پول نداشت مستعمرات نوول اورلئان و لویزیان را بقیمت ۸۰ میلیون بدول متّحدهٔ امریکای شمالی فروخت زیرا که با وجود بحریهٔ انگلیس حفظ آن مستملکات محال مینمود ، قریب ۱۵۰،۰۰۰ نفر درحوالی پادوکاله فراهم آورد که قسمت عمدهٔ آن دراردوگاه بولونی متمرکز بود.

برای عبور ازدریا وحمله بجزایر انگلستان در سواحل فرانسه تا هلاند قریب ۲،۳۰۰ کشتی کوچك وبزرگ وقایقهای ماهیگیری و تجارتی مسلّح فراهم نمودند ، امّا باوجودطول مدّت تدارکات واهمیّت فوق العادهٔ این امر معلوم نیست که واقعاً ناپلئون مصمّم باین عبور خطرناك بوده است یا نه ، علی الظّاهر در آغاز امر مقصود ناپلئون از تجهیزات فوق و تشکیل اردوی بولونی فقط ترسانیدن دولت انگلیس بوده که او را حاضر بمذاکرات صلح کنند.

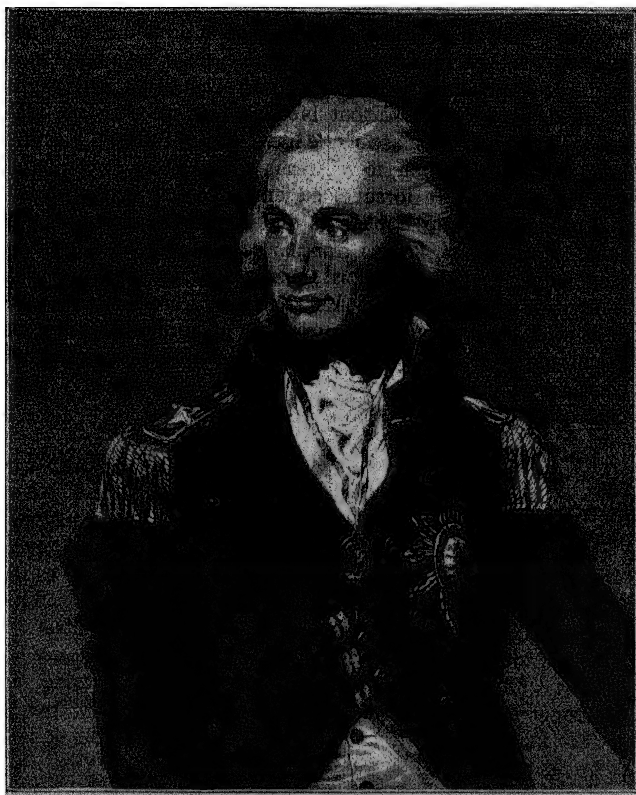
اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس.

هرچند جمعی اعتقاد داشتندکه عبور ازدریای مانش ممکن است ولی ناپلئون میدانست که با بودن جهازات جنگی انگلیس در دریای مزبور گذراندن سفاین فرانسه وورود قهری بخاك انگلیس ازمحالات است ، بایستی ابتداء بتدبیر وخدعه یا باجنگ رسمی قوای بحری انگلیس را از آن دریا خارج کرد بعد حمله برد و اینهم اگرچه کاملاً محال نبود از کار های بسیار مشکل بنظر میآمد.

انگلیسها بحریّهٔ فوق العاده‌ای دراختیار خود داشتند ، درسنهٔ ۱۸۰٤ فقط در بحار اروپا قریب ٤۰۲ جهاز کوچك و بزرگ مالك بودند ، امیر البحر نلسون با ٥٦ سفینهٔ جنگی مراقب دریای مدیترانه و معبر جبل الطارق بود ، از دماغهٔ برِسْت تا بلژیك ۲۲٥ کشتی مواظب سواحل بود ودر بنادرجنگی هم ۸۹ جهاز مسلّح داشتند.

قوای فرانسه

مجموع قوای فرانسه که دربنادر جنوب و شمال پراکنده بود بزحمت با دو دسته کشتی انگلیس که در دریای مانش و بحر



نِلْسون امیر البحر انگلیس

(۱۷۵۸-۱۸۰۵)

شمال جای داشتند مقابله میکرد، چون در سنهٔ ۱۷۹۶ اسپانیولی ها معاهد ودوست فرانسه شده وکشتیهای فرانسه را دربنادر خود راه داده ومجهّز میساختند انگلیسها در ۱۸۰۵ بآندولت اعلان جنگ دادند بنا براین فرانسه مجبور شد بقوای بحری خود بیفزاید، لکن از حیث تدارکات جنگی و ازحیث ملاّحان کار آزموده

فرانسه درمضیقه بود وصاحبمنصبان بحری اوجرئت نمیکردند دست بکاری بزنند .

بعقیدهٔ ناپلئون اگربیست وچهار ساعت اختیار دریای مانش بدست او میافتاد کارتمام بود لکن فی الحقیقه شش روز برای این مقصود کفایت میکرد ؛ باری ناپلئون برای تصرّف مانش سه تدبیر بزرگ جنگی کرد امّا هرسه تدبیر باطل شد چه بعلّت بدی هوا و دریا و چه بسبب فوت ناگهانی صاحبمنصبان و مأمورین اجراء امر .

درآغاز کار دستهٔ جهازات فرانسه درتولون بسرداری لاتوش ترهویل(۱) که از مجاهدین داوطلب جنگ استقلال امریکا بود مأموریّت یافتند که به بندر روشفور فرانسه رو نهاده و جهازاتی را که آنجا محصور انگلیسها هستند رها کرده و بجانب جزیرهٔ ایرلند رهسپار شوند ؛ البتّه دراینصورت انگلیسها بمقابلهٔ آنها رفته وکشتیهای فرانسه که در بندر برست محصورند خلاصی مییافتند و این دو دسته کشتی فرانسه بالاتّفاق دریای مانش را از وجود دشمن پاك میکردند ؛ لاتوش تره ویل که سرداری نیرومند ومتهوّر بود میتوانست این امر را انجام دهد لکن شی که فردایش بایستی دست بکار بزند جهانرا وداع گفت (او ۱۸۰٤) .

پس ناپلئون نقشهٔ جنگی را تغییرداد ؛ مقرّرکرد که سفاین فرانسه واسپانیا در جزایر انطیل امریکا جمع شده و مستعمرات پرثروت و معتبر انگلستان را تهدید نمایند ؛ البتّه دراینصورت انگلیس قوای خودرا از بحرمانش بآن صوب میبرد پس ازآنکه مقداری دور میشدند بحریّهٔ فرانسه بشتاب تمام مراجعت نموده وصاحب اختیار دریای مانش میشد .

امیرالبحر فرانسوی موسوم به ویلنو(۲) باتّفاق سردار اسپانیولی گراوینا(۳) بجزایر آنطیل رسیدند وسفاین بندر روشفور هم بآنها ملحق شد لکن جهازات بندر برست نتوانستند دروقت مناسب خودرا بآنها برسانند ؛ طوفانهای عادی که هرسال درآخر بهار رخ میداد وفرانسویها بامید وقوع آن میخواستند برجهازات انگلیس ظفر بیابند ازاتّفاق در سال ۱۸۰۵ اصلاً رخ نداد ؛ درظرف دو ماه تمام یکروز

---

(۱) ـ Latouche - Trèville (۲) ـ Villeneuve (۳) ـ Gravina

باد موافق و مساعد بروی جهازات فرانسه نوزید .

تدبیر ونقشه سوّم عین نقشه اوّل بود ، ویل نو را با جهازاتش از آنطیل بفرانسه احضار کردند و مقرّر شد که این سردار با قوای بحری اسپانیا بندر برست فرانسه را از محاصرهٔ انگلیسها خارج و خلاص کرده و دریای مانش را متصرّف شوند (ژویه ۱۸۰۵) . ویل‌نو اگرچه بنیه‌ومزاج قوی‌داشت اخلاقاً مردی ضعیف‌النّفس بود ، از جزئی حادثه‌ای بیمناك میشد و بسیار بدبین بود واعتقاد داشت که با این بحرّیهٔ ضعیف مقابله باجهازات انگلیس محال‌است ، بااین تصوّرات بنزدیکی سواحل فرانسه رسید ، در آنجا چند کشتی انگلیسی را دریافت که نسبت بقوای او ضعیف بودند لکن نظر بهمان جبن اصلی شجاعتی بخرج نداد ونتیجهٔ مهمّی حاصل نکرد ، در این وقت باو خبر دادند که تمام قوای انگلیس در برِسْت مجتمع است ، اگرچه این خبر اصل نداشت لکن ویل‌نو ترسیده وبدون اینکه اوامر ناپلئون را منظورداشته بسمت شمال روی آورد راه جنوب پیش گرفت و به‌بندر قادس پناه برد (۲۰ او ۱۸۰۵) .

ناپلئون که در اردوگاه بولونی منتظر وصول سفاین ویل نو ببندر برست بود چون ازعقب نشینی اوآگاه شد بی‌اندازه خشمناك گردید ، معذلك بر فرض ورود ویل‌نو بدریای مانش گمان نمیرود که ناپلئون اقدامی درعبور ازدریای مانش میکرد و تمام این اقدامات ظاهرسازی و تهدید بود زیرا که در ۱۸۰۵ دیگر این اقدام دیربود ، قشون دول متّحدهٔ روس واطریش بمدد انگلیس میآمد وناپلئون میدانست که اگر ازحمله بخاك انگلیس صرف نظر نکرده وقشون خود را بمقابل خصم جدید نکشد فرانسه پایمال دشمنان خواهد شد .

ویل‌نو برای اینکه رفع تهمت جبن ازخود بکند با۳۳ کشتی بجنگ امیرالبحر نلسون انگلیسی‌که ۲۷ سفینه داشت عزیمت‌کرد ، روز ۲۱ اکتبر درمقابل دماغهٔ ترافالگار قریب تنگهٔ جبل الطّارق آتش حرب در روی آب مشتعل شد ، ویل نو نتوانست از تفوّق عددی سفاین خود استفاده کند ، کشتیهای فرانسه و اسپانیا را

بموازات ساحل در خطّ مستقیم جای داد ، جهازات انگلیس در دو ستون عمودی
بر آن خطّ حمله آوردند و درظرف شش ساعت کشتیهای فرانسه را ازهم جدا ساخته
و مرکز و مؤخّرة الجیش آنرا دوچار ضعف نمودند ، اگر چه فرانسه ها بوظایف
خود عمل کردند و بعضی از آنها فداکاری و جانفشانی هم نمودند و رئیس قوای
اسپانیا هم که گراوینا باشد ازبذل کوشش مضایقه ننمود لکن عاقبت چندین سفینهٔ
اسپانیولی خود را بدست باد داده ازمیدان جنگ دور شدند ، ویل‌نو بعد ازمجاهدهٔ
بسیار تسلیم شد ، یکی ازجهازاتش غرق شد و ۱۷ کشتی دیگر او بدست دشمن
افتاد ، پانزده کشتی دیگر خود را به بندر قادس رسانیدند ، امّا انگلیس‌ها درمقابل
امیر البحر خود را قربانی دادند ، نلسون که خود سرداری یکی ازستونها را بعهده
داشت وارد میدان شده و با کشتی رِدوتابل فرانسوی مقابلهٔ نزدیك کرد ، تیری از
از کشتی فرانسه خارج شده و او را درروی پل سفینهٔ خود از پای در آورد .

نتایج جنگ ترافالگار

در خشکی تأثیر شکست بحری محسوس نشد زیرا که قبل وبعد
ازآن مغلوبیّت دو فتح بزرگ نصیب ناپلئون گردید : اوّل فتح
اولم (۲۰ اکتبر) ، دوّم فتح اوسترلیتز (۲ دسامبر)
لکن فی حدّ ذاته واقعهٔ بی اهمیّتی نبود زیرا که پس از قضیّهٔ ترافالگار انگلیسها
بطور قطع فرمانفرمای بحر شدند و ازبیم حمله بجزایر خود ایمنی حاصل کردند .
ناپلئون چون دید که دشمن بدست نمیآید و طریقی برای غلبهٔ مستقیم بنظر نمیرسد
بر آن‌شد که من غیر مستقیم خصم را از پا درآورد پس ابواب اروپا را بر انگلیسها
بربست و بسفیر انگلستان چنین گفت : « فراخنای بحار را زندان قوم انگلیس »
خواهم کرد فی‌الحقیقه شکست بحریّه فرانسه موجب شد که سیاست خارجی ناپلئون
صورت ثابتی بگیرد و میتوان ترافالگار را مقدّمه و ریشهٔ قرق و محاصرهٔ برّی
انگلیس دانست .

II

جنگهائی که بمعاهدهٔ تیل سیت منتهی گردیده اند

اوسترلیتز ، ینا ، فریدلند

منشاء اتّحاد ثالث اروپا

در هنگامی که ناپلئون مشغول تهیّهٔ مقدّمات عبور از بحر مانش بود دول اروپا در پایان سال ۱۸۰٤ اتّحاد جدیدی کردند ، محرّك و رابط فعّال این اتّحاد الکساندر اوّل تسار روسیه بود ، پل اوّل پادشاه روسیّه را بعض صاحبمنصبان ناخشنود او دراطاقش خفه کردند و پسرش الکساندر اوّل را در سنّ ۲۳ سالگی بجای او بر اریکهٔ تساری نشانیدند (۲۳ مارس ۱۸۰٤) . آلکساندر خیالات ومقاصد عالیه درسر داشت ، میخواست دراروپاسمت میانجی و حکم بین الدّول داشته باشدو درمشرق زمین خاصّه امپراطوری عثمانی امرش نفاذ یابد ، این مقصود ثانی را از جدّهٔ خود کاترین دوّم ارث میبرد .

در این مقاصد با افکار و مرام ناپلئون مصادف ومعارض میشد ، علاوه براین مقاصد خاص علّت دیگر هم که در آن عهد میان سلاطین مشترك بود وی را بخصومت وکینه ورزی برمیانگیخت و آن حسد و رقابت بود نسبت بعظمت فرانسه .

اعمال ناپلئون هم که قوّت و نیروی اورا بیش از پیش جلوه میداد آلکساندر اوّل را بیشتر بر سر رقابت و حسادت آورد ، منجمله ناپلئون ولایت پیمون را که درتصرّف قشون فرانسه بود رسماً بمملکت خود ملحق ساخت که بعدها درصورتیکه انگلیس بمعاوضه حاضرشود این ولایت را وسیلهٔ تعویض قرار دهد(۱) ، درآغاز سال ۱۸۰۳ نیز جمهوری هلوتیك را بفرانسه منضم ساخت و سویسی ها راضی شدند که ناپلئون میان آنها حکم واقع شده و مسائل سیاسی کشور آنها را فیصله دهد (فوریه ۱۸۰۳) .

مقارن این احوال ناپلئون امور مغشوشهٔ آلمان را تصفیه وتعدیل کرد ، چنانکه دیدیم(۲) بعدازعهدنامهٔ لونویل بعض شاهزادگان وامراءآلمان تقاضای جبران خسارات

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۱۰ رجوع شود (۲) ـ بصفحهٔ ۵۱۹ رجوع شود

وارده برخویش میکردند وناپلئون را بحکمیّت خواستند، وی نیز تساررروس رادر اینکار شرکت داد لکن تمام کارها در پاریس گذشت و نمایندهٔ تسار مارکوف نام آلت دست تالیران وزیر خارجهٔ فرانسه بودوهرچه امضاء کرد عبارت بود ازتصمیمات و فرمانهای شخص ناپلئون، این وقایع بر تسار روس بسیار گران آمد.

دستگیری دوك دانگین (مارس ۱۸۰٤) بهانهٔ قطع روابط شد، تسار اعتراض کرد که چرا ناپلئون در اراضی آلمان مداخله کرده و ناپلئون جواب داد که چرا روسیه بمهاجرین مدد میفرستد و آنها را پناه میدهد و محض اینکه مستقیماً تسار را متنبّه سازد پرسید که آیا اگر تسار میدانست که درقرب سرحدّات او جمعی مشغول توطئه برای کشتن پل اوّل تسار سابق روس هستند در دستگیری آنها تردید و تأخیری جایز میشمرد؟ باری ایلچیان را از دو جانب احضار کردند.

تشکیل اتّحاد دول

از این تاریخ تسار روسیه در عقد معاهدات لازمه بشتاب تمام کوشید، در مه ۱۸۰٤ با پادشاه پروس ودر نوامبر ۱۸۰٤ با امپراطور آلمان و در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ با دولت انگلیس پیمان بست وامپراطور آلمان وعده داد که ۲۳۵،۰۰۰ مرد جنگی بمیدان گسیل کند.(۱) انگلیس ها متعهّد شدند که مبلغ ۳۱ میلیون هرسال بهر لشکر صد هزار نفری که حاضر میدان جنگ شود تأدیه کنند، ورود انگلیس در اتّحاد دول آتش جنگ را یکباره مشتعل ساخت.

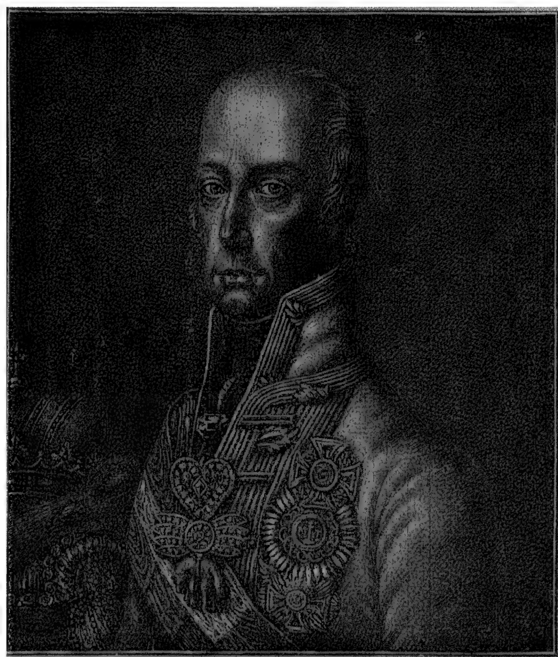
مکر و خدعهٔ اطریش

فرانسوای دوّم امپراطور آلمان در ۹ او ۱۸۰۵ معاهدهٔ جنگی روس وانگلیس را امضاء کرد لکن از اواخر ۱۸۰٤ ببعد مصمّم اینکار بود و از روی سیاست نیات خود را پنهان میداشت و ابراز خصومتی نمیکرد مگر ناپلئون غرّه شده و از جانب خشکی اطمینان یافته نقشهٔ حملهٔ بحری بجزایر انگلیس را عملی کند آنگاه بروی بتازد. ناپلئون جمهوری سیزالپین را مبدّل بسلطنت ایطالیا کرده ومدّتی میخواست پادشاهی آنجا را ببرادر خود ژوزف بدهد لکن عاقبت بر آن شد که خود تاج سلطنت را بپذیرد، امپراطور

---

(۱) - بصفحهٔ ۵۷۲ و ۵۷۳ رجوع شود

اینکه کاملاً ناپلئون اغفال شود رسماً سلطنت او را بر ایطالیا شناخته
ود سفیر فوق العاده فرستاد که در جشن تاجگذاری در شهر میلان
شرکت جوید (۲۶ مه ۱۸۰۵) و در ژون ۱۸۰۵ الحاق ولایت ژن را بفرانسه تصدیق
نمود. این روش مسالمت و صلح جوئی امپراطور اطریش فقط برای فریفتن ناپلئون و بانتظار ورود قشون مجهّز روسیه بود، بمحض مهیّا شدن مقدّمات نقاب مکر و تزویر از رخسار برداشت، بدون اعلان جنگ به تقلید انگلیس ها روی براه نهاد و لشکریان خویش



فرانسوای اوّل

(۱۷۶۸ ـ ۱۸۳۵)

را به ایالت باویر که تازه با ناپلئون اتحاد بسته بودند راند (۷ سپتامبر ۱۸۰۵).

سپاه بزرگ

کوبن زل وزیر اطریش در اینخصوص نوشته است: « بناپارت نمیتواند بزودی خود را بما برساند، پیش از آنکه او آماده کارزار شود متّحدین ما جمع و بمیدان وارد خواهند شد، اینمسئله بطوری حساب

شده وپیش‌بینی گردیده است که هیچ جای تردید وبیم درآن نیست. » امّا حساب اطریشی ها ازدوجهة درست نشد وخطا کرد ، یکی کُندی و تأخیر روسها که گوئی برمورچه سوارند(۱) ، دیگر سرعت حرکات ناپلئون.

مکروحیلهٔ اطریشیها امپراطور فرانسه را نفریفت ، درهمان اثنائیکه درادوگاه بولونی علی الظّاهر منتظر و رود ویل نو وسفاین بحری بود بدّقت تمام در احوال اطریشیها مراقبت میکرد و میگفت : « نمیدانند که من با چه سرعتی ۲۰۰،۰۰۰ نفر مردان جنگی خود را پیچ داده و بمیدان آنها خواهم فرستاد » در مدّتی کمتر از یکماه (از ۲۷ او تا ۲٤ سپتامبر) ناپلئون لشکر خود را که مشهور بسپاه بزرگ است از ساحل مانش بکنار رود رن سوق داد.

نظربکثرت عدّهٔ افرادکه‌تا آنوقت سابقه نداشت (یعنی ۱۸٦،۰۰۰ نفرو ۳٤۰ توپ) ناپلئون مصلحت دید که سپاه بزرگ خود را بترتیب جدیدی تجزیه کند وچندین لشکر منفصل مهیّا سازد ، هرلشکر دارای دوالی چهارفوج پیاده‌نظام بود و مقدار کافی توپخانه و سواره‌نظام برای حفظ امنیّت و طلایگی قشون بآن منضم میشد ، مجموع افراد هرلشکر از ۲۰،۰۰۰ الی ٤۰،۰۰۰ میرسید ، این لشکرها سپاه کامل نبودند و فقط هنگامیکه امپراطور وقت را مناسب میدید و عدّهٔ کافی سواره‌نظام و توپخانه بهرلشکرملحق میساخت آنوقت صورت‌سپاه‌کاملی بخودمیگرفت ، عدد این لشکرها هفت بودکه هر یك از روی‌شمار معیّن شناخته میشد وسرداران هر یك بترتیب از اینقرار معیّن گردیدند : سردار لشکر اوّل برنادوت ، دوّم مارمون ،سوّم داووت ، چهارم‌سولت ، پنجم‌لان ، ششم نی ، هفتم‌اوژرو. امّا افواج سواره‌نظام سنگین اسلحه زره پوش وتفنگچی و افواج دراگون و چندین دستگاه توپخانه که مجموع آن به ۲۸،۰۰۰ نفر میرسید در تحت فرماندهی مورا ملقب به « پادشاه سواره نظام » قرار گرفت ، این عدّه را سواران احتیاطی نام نهادند. قوای احتیاطیّهٔ عامّه موسوم بگارد امپراطوری مرکّب بود از بمب اندازان و

(۱) ـ در آن زمان تصویری از روی مزاح رسم کردند که روسها را بسوار بر سنگ پشت و خرچنگ نشان میداد

شاسورهای پیاده و سوار و ممالیك و توپچیان که جمعاً ۷۰٬۰۰۰ نفر بودند و آنانرا « برگزیدهٔ برگزیدگان » میگفتند، در این عدّه ۲۴ توپ نیز موجود بود.

جنگ دو ماه دوام یافت و بدو قسمت منقسم گردید : اوّل مصاف با اطریش در سمت علیای دانوب درحوالی اولم (ماه اکتبر)، دوّم مصاف با قوای متّحدهٔ روس و اطریش در شمال وین که واقعهٔ عظیمهٔ آن جنگ اوسترلیتز است (نوامبر و دسامبر).

جنگ اولْم

لشکری از اطریش بعدّهٔ ۸۰٬۰۰۰ نفر بخطّ مستقیم خود را بنواحی اولم رسانید، سرداراطریش موسوم به ماك منتظر بود که فرانسویان از طریق جنگل سیاه وارد میدان بشوند لکن ناپلئون طرز محاربهٔ مارانگو را تجدید کرده قشون خود را از طریق استراسبورگ و کارلسروح وسپیر و من‌هیم و مایانس[1] از شطّ رن عبور داد وبمسافت بعید ازخطوط دشمن درپناه سلسلهٔ ژوراسواب[2] واز درّه‌های مین و نکار پیشرفت، جناح یمین را در استوتگار ثابت نمود که‌هنگام لزوم محورجناح چپ وقلب‌شود، آنگاه میسره را به وورزبورگ[3] برده واز راه آنس‌باخ[4] بجانب جنوب تمایل جسته وغفلةً تمام (سپاه بزرگ) را در مقابل دونوورث[5] بدانوب رسانید، باین ترتیب ناپلئون در میان اولم ووین واقع شد و با اشغال اوکسبورك و پلهای لخ[6] راه معاودت وارتباط وفرار را بر لشکر اطریش مسدود ساخت، آنگاه لشکریان را دو دسته کرد و از دو سمت رود دانوب تازان تازان روبراه نهاد، گوئی از اطریش بفرانسه باز میگردد. درعرض راه چند جا دشمن را شکست داد و عاقبت اطریشیها را در اولم بمحاصره افکند، روزیکشنبهٔ ۲۰ اکتبر همانروزیکه واقعهٔ ترافالگار در دریا اتّفاق افتاد ماك سردار اطریشی امان خواست، این جنگ ۱۴ روز دوام یافت و ۶۰٬۰۰۰ اسیر و ۲۰۰ توپ و ۸۰ رایت بدست فرانسویان افتاد.

---

(۱) – Carlsruhe, Spire, Manheim, Mayence (۲) – Jura Souabe (۳) – Wurzbourg
(٤) – Ansbach (٥) – Donauvœrth (٦) – Lech

جنگ اوسترلیتز ناپلئون از اولم عنان بجانب وین تافت و گفت : « بگذارید روسها را از زحمت طی نیمه مسافت برهانیم » علت شتاب ناپلئون این بود که میترسید مبادا پروس خیانت ورزیده ودرجنگ مداخله کند، با وجود بدی راه ها و باران و برف شدید و جنگ و زد و خورد دائم ناپلئون مسافت اولم تاوین را در ۲۳ روز طی کرد، شهر وین بی مقاومت تسخیرشد (۱۳ـ نوامبر) وبسبب خدعهٔ متهوّرانهٔ مورا تمام پل‌های دانوب بدست فرانسویان افتاد، آنگاه ناپلئون بساحل یسار دانوب رفته ووارد ناحیه موراوی[1] شد، چون بالاخره قشون روس و اطریش در حوالی اولموتز[2] بیکدیگر رسیده بودند ناپلئون بسمت شمال توجه کرد که فرانسوای دوم وآلکساندر را دریابد، ناپلئون ده روز قبل ازمصاف زمینی را بازدید کرد و بر دقایق آن استحضار یافت آنگاه خدعه ها بکار برد و نمایشهای بسیار از ضعف و ترس خود داد تا اینکه دشمن جری شد و هردو پادشاه روس و اطریش بمیدان مذکور واقع در ۱۲۰ کیلومتری شمال وین وارد شدند.

در این محل ناپلئون در روز دوشنبه ۲ دسامبر ۱۸۰۵ که مقارن روز جشن تاجگذاری او بود جنگی کرد که نه تنها زیباترین و بهترین جنگهای اوست بلکه بقول مورّخ نظامی آلمان روستو نام « سرمشق نبرد های عالم » بشمار است و شاید در تاریخ دنیا جنگی بتمامی و زیبائی آن نباشد.

اوسترلیتز میدان جنگ برگزیدهٔ ناپلئون محلّی است در جنوب شرقی برون در فرجهٔ زاویه ای که از تقاطع جادهٔ وین به برون و برون به اولموتز تشکیل میشود واین مکان واقع است در شش کیلومتری مقابل شهر کوچك اوسترلیتز. این دشتی مرتفع است که سمت شمالش را رشته تپّه های پوشیده از درخت کاج محصور داشته و تمام جانب شرقی آنرا رودخانهٔ باتلاقی و فرو رفته گولدباخ احاطه نموده وچندین قریه درکنار آن‌رود واقع گردیده است. جمعه ۲۹ نوامبر ناپلئون ازپیش سپاه روس واطریش گریخته شهراوسترلیتز را

---

(۱) – Moravie (۲) – Olmutz

بخصم واگذاشته قرای کنار رودخانه را گرفته و ۷٤،۰۰۰ نفری را که داشت قدری درپشت رودخانه درطول جادّه‌ای که موازی با رود مزبور است ترتیب داد، طول جبهه لشکرش به ده کیلومتر میرسید، جناح راست قشون بفرماندهی داووت در قریه تل نیتز و سوکول نیتز بود، جناح راست با تفاق سواره نظام احتیاطی مورا و لشکر لان به تپّه های مستحکم سانتون تکیه داشت یعنی درست روی جادّهٔ اولموتز.

ساحل چپ رودخانهٔ گولدباخ چند ذرعی مرتفع تر ازساحل راست است وبر جانب دیگر مشرف است، در طرف جنوب سواحل رود مزبور انخفاض یافته و بطور سراشیب به قریه تل نیتز میرسید، دراینجا مرداب کوچکی است که درآن فصل طبقهٔ ضخیمی از یخ سطح آن را پوشیده داشت، ناپلئون این اراضی مرتفع را بدشمن گذاشت و دربرابر آن لشکری را که تحت فرماندهی سولت بود وقلب سپاه محسوب میشد جای داد، نقشهٔ ناپلئون این بود که چون قوای خصم باراضی مرتفعه رسید حرکاتی کنند که دشمن بخیال قطع ارتباط سپاه فرانسه با شهر وین بیفتد و قوای خود را از جانب یمین سوق داده بقصد سدّ راه فرار بطرف وین متمایل کردند. البتّه برای انجام این مقصود بایستی دشمن قلب سپاه خودرا در پرات زن(۱) سبك کرده وقوای خود را بسمت جناح چپ میل بدهد و در برابر پیل نیتز متمرکز سازد، آنوقت بمحض اینکه خصم مرتکب این خطای نظامی شد ناپلئون اراضی مرتفعه را بتصرّف آورده و قلب سپاه خصم را که ضعیف شده مورد حملهٔ سخت قرار داده وباین ترتیب دشمنان را منقسم ومجزّی میساخت، بعد از تجزیه هرجناحی ازدشمن را که ضعیف تر دید روی بآن نهاده وآنرا درهم می‌شکست.

همانطور که ناپلئون خواست شد، دشمن چنان حرکت کرد که گوئی شخص ناپلئون باوفرمان میدهد، سپاه اطریش وروس روز ۳۰ نوامبر اراضی مرتفعه را گرفتند، عدّهٔ این سپاه ۹۰،۰۰۰ تن و عنوان ریاست آن با کوتوسوف روسی بود ولی در نفس الامر اطرافیان تسار نقشهٔ حرکات آنرا رسم میکردند و این اشخاص مردمانی

---

(۱) - Pratzen

بیمغز و سبکسار بودند و ادّعا میکردند که درظرف چند لحظه بوناپارته و قشون اورا مضمحل خواهند ساخت ، شب یکشنبه اوّل دسامبر اطریشیها و روسها حرکات استداری خود را شروع کردند و ناپلئون با کمال مسرّت در آن شب سرد و روشن گوش ببانگ طبل و شیپور آنها داده و تا سه ساعت بعد از نصف شب از حرکات آنها محظوظ و از فرود آمدن دشمن بسمت تل نیتز مسرور بود ، دشمن در این مکان قریب سه خمس از قوای خود را بسرداری بوخ هودن (۱) متمرکز ساخت .

روز دو شنبه ۲ دسامبر ساعت هفت صبح بطوری که ناپلئون انتظار داشت بوخ هودن شروع بحمله بر قریه تل نیتز و سوکول‌نیتز کرد ، برای اینکه کاملاً روسها فریب بخورند مارشال داووت‌فرانسوی با ده‌هزار نفر درمقابل ۳۵٬۰۰۰ نظامیان خصم ایستادگی میکرد وتا سه ساعت تمام درمیان خانهٔ دهقانان و درخلال اشجار باغ وزیر درختان انگور جنگی سخت بر پای داشت ، سه بار دهات مزبور بدست جانبین افتاد و عاقبت در ساعت یازده بتصرّف روسها درآمد .

دراثناء این‌جنگ ناپلئون‌بقلب سپاه‌روی نهادکه مقرّکوتوسوف وامپراطوران روس واطریش بود ، درساعت هفت ونیم آفتابی درخشان طالع گشت که درخشندگی آن از نوادر است و در افواه عوام بشهرت تام اختصاص دارد ، مه غلیظی اراضی پست را پوشیده ومجرای رود گولدباخ وتپهٔ پرات‌زن را مستور داشت ، فقط نقاط مرتفعه اززیر پردهٔ مه برآمده ودر نور خورشید خود نمائی میکرد ، افواج مارشال سولت مأمور حمله شدند و در ساعت هشت و نیم در پناه حجاب مه غلیظ رهسپار گشته غفلةً به پهلوی خصم رسیدند و در ساعت نه ببالا ترین نقطهٔ اتلال رسیده و ناپلئون هم باگارد مخصوص بآنها پیوست ، آنوقت روسها و اطریشی ها از خطای خود مستحضر وازعظمت خطر واقف گشتند ، باکمال نومیدی برای تجدید تصرّف پرات‌زن کوشیدند وتمام یکصدهزارنفر احتیاطی روس را بکار واداشتند ، تاچهار ساعت مغلوبه سخت بود ، در فاصلهٔ سی قدم توپخانهٔ جانبین یکدیگر را بباد آتش و

---

(۱) – Buxhœwden

گلوله گرفتند ، یکساعت بعد ازظهر روسها شکست یافته خودرا درگودالها افکنده و رهسپار جانب اوسترلیتز گشتند .

دراثنائیکه قلب سپاه فرانسه مشغول تسخیر پراتزن بود جناح چپ دردامنهٔ تپّهٔ سانتون بسرداری مورا و لان بفتح دیگر نایل شد ، مورا چهار هزار نفر زره پوش را بجانب سواره نظام اطریش فرستاد که آنها را ازدم شمشیر آبدار گذرانیدند ، لان پیاده نظام روس‌را شکسته یك دسته‌را بسمت اولموتز عقب نشانید ودستهٔ دیگر را بسوی اوسترلیتز گریزاند .

فقط جناح چپ خصم بسرداری بوخ هودن برجای بود ، دریك جنگ کوتاهی آن هم شکسته شد ، ساعت دو بعد از ظهر قشون فرانسه جبههٔ خود را تغییر داده و از همان طریقی که شب پیش دشمن طی کرده بود رو بسمت دهات تل نیتز و سوکول‌نیتز نهاد ، روسها که در میان دو لشکر ناپلئون و داووت افتادند مثل این بود که در دهان گاز گرفتارند ، در اندك مدّتی ده هزار نفر تلفات دادند و از قریهٔ تل‌نیتز اخراج شده بسوی مرداب منجمد سابق الذّکر روی نهادند ، چون بروی یخ رسیدند توپخانهٔ فرانسه بقدری گلوله بارید که یخ در زیر پای خصم شکسته و چندین صد نفر از فراریان با چهل توپ در آب غوطه خوردند ، ساعت چهار بعد از ظهر که شب فرارسید کار بکلّی تمام شد ، بارانی سیل آسا وبرفی سهمگین باریدن گرفت ، روسها و اطریشی‌ها ۲۷،۰۰۰ نفر مقتول ومجروح واسیر بجای گذاشتند ومهمّات بسیار باچهل بیرق و ۱۸۰ توپ بفرانسویان‌سپردند ، درواقع تمام مهمّات جنگی وقورخانه وتوپخانهٔ آنها بدست خصم آمد . یکی ازسرداران مهاجر فرانسوی لانژرون(۱) نام که درسپاه دشمن بود میگفت : « من خیلی شکست‌ها دیده‌ام امّا هرگز چنین شکستی درمخیّلهٔ من خطور نمیکرد » درمقابل این فتح نمایان ناپلئون ۸،۰۰۰ نفر تلفات داد که ۱،۳۰۰ تن از آنها بدرود حیات گفتند . یکدقیقه هم محتاج نشد که ۲۵،۰۰۰ قوای احتیاطی را بجنگ بیندازد ، فی الحقیقة برای شکست دادن به

---

(۱) – Langeron

۹۰،۰۰۰ قشون دشمن بیش از ۴۵،۰۰۰ نفر بمیدان نیاورد ، فتح اوسترلیتز نتیجهٔ کثرت عدد وقوای جنگی نبود بلکه نتیجهٔ تفکّر وحساب و پیش بینی دقیق بود .

مصالحهٔ پرِسبورْگ

شب بعد از جنگ فرانسوا امپراطور اطریش در حال فرار از ناپلئون تقاضای ملاقات کرد ، دو روز بعد دیدار صورت گرفت و منجر بوقفهٔ جنگ شد وناپلئون اجازه داد که قشون روس آسوده عقب بنشیند ولی منازل و مراحل آن را قبلاً ناپلئون معیّن میکرد ، اطریشی ها وارد مذاکرهٔ آشتی شدند ، این مقاولات منتهی بمعاهدهٔ پرسبورگ شد (۲۶ دسامبر ۱۸۰۵) .

اطریش ایالات ایستری و دالماسی و ونیز را که بموجب معاهدهٔ کامپوفورمیو تصرّف کرده بود از دست داد ، بعلاوه ولایات سواب وتیرول وغیره را که ازاملاك قدیمهٔ اوبود رها کرد وباین ترتیب راه آن مملکت بدریای آدریاتیك و ایطالیا ودرّهٔ رن مسدود و سه میلیون اتباع آن دولت از دست رفت .

ناپلئون ایالات ایستری و ونیز ودالماسی را بمملکت ایطالیا ضمیمه کرد وباین ترتیب با ممالك عثمانی و مشرق زمین مرتبط شد وایالات سواب و تیرول را میان متّحدین آلمانی خود ، منتخب وورتمبرك ومنتخب باویر تقسیم کرد .

امپراطور غرب

فتح اوسترلیتز ناپلئون را موّفق کرد که بنا بر خیالات وآمال قدیمهٔ خود کارهای شارلمانی را تجدید کرده (۱) وتاج بخشی وکشوردهی کند ، درششماه اوّل ۱۸۰۶ چهار پادشاه ساخت ، دونفر در آلمان یکی ایطالیا و دیگری در هلاند . منتخب وورتمبرگ ومنتخب باویر تاج شاهی برسر نهادند ، ناپلئون میگفت : « این پاداش حسن اتّحادی است که باامپراطور داشته اند » درایطالیا حکم داد که ایالت ناپل را ازطایفهٔ بوربون منتزع ساختند بجرم اینکه در زمان جنگ با انگلیسها مساعدت کرده اند درواقع مثل این بود که حکومتی را در یکی از ولایات فرانسه معزول میکند (۲۷ دسامبر ۱۸۰۵) ، بموجب فرمان دیگر

(۱) - بصفحهٔ ۵۵۲ رجوع شود

سلطنت ایطالیا را ببرادر ارشد خود ژوزف داد (اوّل فوریهٔ ۱۸۰۸) وجمهوری باتاوْرا سلطنت هلاند نام نهاده وپادشاهی آنرا ببرادر دیگرخود لوی تفویض فرمود (۵ ژون ۱۸۰۶). ناپلئون علاوه برتاج بخشی ولایت بخشی هم میکرد مثلاً امارت برگ را بهمورا داد که پسر میفروشی بود وچنانکه گفتیم درسوق سوارهنظام او را عدیم النّظیر میشمردند، ایالت نوشاتل را بمارشال برتیه عطا کرد که رئیس ارکان حرب کل بود وایالت بنونت را به تالیران وزیر امور خارجه سپرد وقس علی ذلك.

ازطرف دیگر برای جلب پادشاه پروس ولایت هانور را باو تسلیم کرد، دراین اوقات ناپلئون تشکیلات عتیقهٔ آلمان را برهمزد وحوزهٔ امپراطوری مقدّس ژرمانی را درهم شکسته اتّحاد رَن را تشکیل داد و برسر تا سرممالك اطراف رن ودانوب مسلّط شد.

تغییر مملکت آلمان

تغییراتی که درآلمان رخ داد نتیجهٔ مستقیم فتح اوسترلیتز بود، بطوریکه دیدیم(۱) قشون کنوانسیون درزمان انقلاب وقرار دادهای بال ولونویل نقشهٔ آنجا را برهمزده وسرحدّات غربی فرانسه را بشطّ رن رسانیدند.

فرمان ناپلئون در ۱۸۰۳ عدّهٔ امارتهای آلمان را بسیار کم کرده و به ۸۲ امارت رسانید، ناپلئون میخواست بازهم تقلیل داده وتشکیلات آلمان را بنفع خود ساده تر کند، در این اقدام جمعی ازامراءِ آلمان خاصّه اسقف منتخب مایانس باو کمك کردند، اسقف مزبور ناپلئون را دعوت نمود که « هرج ومرج ملّت نجیب آلمان را » خاتمه داده و « قوانین قدیمهٔ ژرمانی را احیاء کرده » و « امپراطوری مغرب زمین را چنانکه درعهد شارلمانی بود از نوایجاد نموده و بازایطالیا و فرانسه وآلمان را در تحت سلطنت واحده در آورد. »

اتّحاد رَن

ناپلئون مسئول اسقف مایانس را بر آورد، دو پادشاه جدید باویر و وورْتمبرك را باپانزده تن ازامراء جنوب ومغرب آلمان

---

(۱) - بصفحهٔ ۵۱۹ رجوع شود

تحریك نمود که ازامپراطوری آلمان گسیخته و تشکیل اتحادی موسوم به امارات متّفقهٔ رن بدهند[1] (۱۲ ژویه ۱۸۰۶) .

این متّحدین شهرقدیم فرانکفور سورلو من[2] را که محلّ تاجگذاری بود کرسی ومرکز خود قرار دادند ، دراین شهر دومجلس تشکیل شد : انجمن سلاطین وانجمن شاهزادگان وامراء که بایستی مراقب امور اتحادی خودباشند ، فی‌الحقیقه مجلسین نفوذی نداشتند ، امراء مذکور با ناپلئون قرار اتفاق دائمی بسته و در دفع و حمله بدشمنان همعهد شدند و امپراطور فرانسه را حامی خود خوانده وسیاست خارجی را باوگذاشتند ، حقّ صلح وجنگ و قیادت لشکر متّفقین وتعیین عدد سپاه امراء را نیز بوی سپردند ، درواقع ناپلئون سلطان متّفقین مزبور بود و آنان در ظاهرمتّحدین او بشمار میآمدند ودرباطن دست‌نشانده وخدمتگزاراومحسوب میشدند .

انجام امپراطوری مقدّس

تشکیل امارات متّفقهٔ رن امپراطوری مقدّس رومی ژرمانی را بهم زد ، این امپراطوری ده قرن قبل بوسیلهٔ اوتون کبیر (۹۶۲) تأسیس یافته‌بود و در این اوقات قلمرو آن‌محدود بخاك اطریش وپروس و ساکس و چند امارت کوچك شده بود و طبعاً موضوعش منتفی گشته و از میان رفت . ناپلئون فرانسوای دوّم را مجبور کرد که از عنوان امپراطور آلمان بگذرد ، فرانسوا درسنهٔ ۱۸۰۶ (ماه او) از این‌لقب صرف نظر کرد و بعد از آن خود را فرانسوای اوّل وامپراطور بالاستحقاق اطریش خواند ، این لقب‌اخیر را مشارالیه درسال ۱۸۰٤ هنگام وصول ناپلئون‌بمقام امپراطوری اختیار کرده بود .

مذاکرات ناپلئون باروسها وانگلیسها درپاریس

علی‌الظّاهرصلح پرسبورگ مقدّمه ومبشّر صلح عمومی‌محسوب میگردید و ناپلئون هم شخصاً آرزومند این صلح بود . تفوّق وبرتری ناپلئون چنان ظاهر و بارز بود و اتحادی که بادولت پروس کرد چنان کاررا مستحکم ساخت که هرکس گمان میبرد

(۱) ـ les États confédérés du Rhin

(۲) ـ Francfort-sur-le-Main

دیگر در قارهٔ اروپا مجالی و موردی برای جنگ باقی نمانده است . تسار روسیه هم بنابراین ظواهر امر وارد گفتگوی صلح شد و نماینده‌ای بپاریس فرستاد ، انگلیس ها هم با وجود فتحی که در ترافالگار کردند بی میل به آشتی نبودند ، پیت صدر اعظم انگلستان درژانویه ۱۸۰۵ وفات یافت و مشهور شد که غصهٔ اوسترلیتز او را هلاك کرد ، بجای او فوکس که ازحزب ویگ بود و مثل پیت کینهٔ دیرینهٔ فرانسه را در دل نداشت بصدارت نشست ، مشار الیه مدتی بود آرزوی صلح داشت پس وزیر مختاری بپاریس روانه کرد لکن نه روسها و نه انگلیسها صمیمانه مایل بصلح حقیقی نبودند ، قصد اصلی آنها بهم زدن میانهٔ فرانسه و پروس بود ، ناپلئون گاهی با روس و گاهی با انگلیس مشغول مقاوله شد و میخواست از طرفین استفاده های کامل ببرد لکن روی‌همرفته فریب خورد و دشمن باظاهر آراسته و صلح جویانه‌ای که نشان میداد بین فرانسه وپروس را شکر آب کرد وجنگ را میان آن دو دوست مشتعل ساخت .

سیاست پروس
فردریك گیوم ثالث

از ۱۷۹۵ تا این زمان که قریب ده سال بود روابط حسنهٔ فرانسه و پروس که بموجب عهد نامهٔ بال تشیید یافت کما کان برقرار بود ، سیاسیون فرانسه نظر به تبلیغات نیکوئی که ولتر و دوستانش کردند نسبت بآن دولت احساس محبتی درخود مینمودند وجنگ هفت ساله هم نتوانست این محبت را بالمره زایل سازد ، اعضاء هیئت مدیره هم که علاوه برخصومت قدیم با دولت اطریش عداوت خاصی با آن دولت ازلحاظ کاتولیك بودنش داشتند میخواستند با پروس عقد مودت بسته وآنرا درمقابل اطریش نگاهدارند ، ناپلئون هم درعهد قونسولی خود برای جلو گیری از دسایس مفسدین که مبادا از قدرت نظامی پروس استفاده کرده تشکیل اتحادی در دول اروپا بدهند مایل بجلب پروس شد (نوامبر ۱۸۰۳) و چون بامپراطوری رسید عقد اتحاد با پروس بست (او ۱۸۰۵) ، اما مساعی ناپلئون با خلق و خوی مخصوص فردریك گیوم ثالث مصادف شده و باطل گردید .

فردریك گیوم ثالث نوادهٔ فردریك بزرگ جوانی شرافتمند وساده وصلح طلب

ومردّد ومحجوب بود ، تالیران در ۱۸۰۶ اخلاق اورا چنین بیان میکند : پادشاه پروس نمیداند « بچه باید معتقد باشد و چه باید بکند » و مثل سایر شاهزادگان خاندان خود جوانی طمّاع و حریص بود ، در نظر او املاك و ولایاتی که بموجب قرارداد ۱۸۰۳ بدولت پروس افزوده شد کفایت نمیکرد(۱) ، طالب ایالت هانور ملك شخصی پادشاه انگلیس بود و چون وسیله برای اینکار نداشت میخواست من غیر مستقیم آن ایالت را بجنگ آورد و بدون جنگ آنجارا بواسطهٔ فرانسه یا بواسطهٔ روس تملّك کند امّا فردریك گیّوم مردّد بود که ازاین دوطرف کدام را اختیار کند ، بهتر از همه بنظر او بیطرفی بود زیرا که در بیطرفی خطری تصوّر نمیرفت و مقصود هم حاصل میشد .

ندماء و مشاورین این پادشاه از خود او مردّدتر بودند و هر دسته عقیدهٔ خاصّی داشتند ، ملکه لویز که زنی جمیل و صاحب اراده و با همّت و تند خیال و متعصّب و طرفدار اتّحاد ملل ژرمن و ریاست وقیادت پروس برآنها بود طبعاً دشمن جانی فرانسه محسوب میگشت ، دووزیر خارجه پروس هوگویتز و هاردن برگ(۲) مثل پادشاه در میان روس و فرانسه مردّد و نسبت به بیطرفی مشکوك بودند و هیچوقت دریك رأی اتّفاق نمیکردند ، پس فردریك زمانی متمایل بملکه وزمانی متمایل بوزراء شد وسیاستی ناموزون ومزوّرانه پیش گرفت ، از ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۶ شش بار تغییر رأی داد ، سه مرتبه باناپلئون گفتگوی صلح کرد وسه عهدنامهٔ مودّت با تسار روس بست .

تردید رأی و تلوّن فردریك گیّوم

در ماه سپتامبر ۱۸۰۵ که روسها وپروس ها امیدوار بودند که ناپلئون را دراردوگاه بولونی غافلگیر کرده وکار فرانسه رایك رویه کنند ناپلئون مارشال بزرگ تشریفات سلطنتی موسوم به دورُك(۳) راببرلن فرستاد که باواگذاشتن ایالت هانور پادشاه پروس را باو متمایل سازد ، فردریك ازاین تفویض شادمان ومایل بدوستی امپراطور

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۲۵۹ « فردریك وتقسیم لهستان » رجوع شود

(۲) - Haugwitz et Hardnberg (۳) – Duroc

شد ، لکن چهار هفته بعد که قشون فرانسه درحمله به اولم ازخاك آنسباخ متعلّق به پروس گذشت و قبلاً کسب اجازه ازپادشاه پروس نکرد فردریك گیوم روی توجّه بروسیه آورد و هنگامی که ناپلئون بجانب وین رهسپار بود فردریك با تسار روس در پوتسدام دیدار نمود و باو وعده داد که قوای خود را با اتّفاق لشکر روس و اطریش وارد میدان کند ، این اتّحاد تسار روس و پادشاه پروس در دخمهٔ فردریك دوّم باحضور ملکه لویز اتّفاق افتاد ، در این مکان محترم سلاطین مزبور در روشنائی مشعل‌های چند سوگند اتّحاد و دوستی جاودانی یاد کردند ، قشون پروس مجهّز و وزیر فردریك موسوم به هوگویتز نزد ناپلئون روانه شد که قطع روابط را اعلام کند .

وقتیکه هوگویتز بلشکرگاه فرانسه رسید که فتح نمایان اوسترلیتز نصیب ناپلئون شده بود و وزیر پروس کلام را تغییر داد و از ترس دوستی فرانسه را قبول نمود لکن ناپلئون از جزئیّات اتّحاد پروس و روس خبر داشت ، پس عهدنامه‌ای میان دو دولت منعقد شد ، هانور بپادشاه پروس اختصاص یافت و ولایت کلو و نوشاتل از او منتزع گردید ، ناحیهٔ آنسباخ نیز از پروس مجزّی و به باویر ملحق شد ، پادشاه پروس تعهّد کرد که در هر جنگی با لشکر فرانسه دوش بدوش قدم بعرصهٔ کارزار گذارد ، امّا همان شبی که ورقهٔ عهدنامه بامضای ناپلئون بدست فردریك رسید رسولی نزد تسار روس فرستاد و پیغام داد که هرگز با روسیه داخل جنگ نخواهد شد و چهار ماه بعد مجدّداً فردریك سوّمین معاهده را با آلکساندر اوّل تسار روسیه برضدّ ناپلئون امضاء کرد (اوّل ژویه ۱۸۰۶) .

اتّحاد رابع

در اینوقت که تسار روس از اتّحاد فردریك گیّوم اطمینان یافت قرار دادی را که سفیرش در پاریس با امپراطور بسته بود برهمزد (۲۰ ژویهٔ ۱۸۰۶) و انگلیسها هم مذاکرات را قطع کردند .

انگلیسها در طی گفتگو ازناپلئون تقاضای استرداد هانور کرده بودند و ناپلئون هم اصولاً موافقت ابراز داشته و موکول بدادن حقّی بدولت پروس کرده بود که جبران این خسران را بنماید ، انگلیسها به پادشاه پروس چنین وا نمود کردند که

هانور از او گرفته میشود و سخنی از جبران و ردّ مثل بمیان نیاوردند، در نتیجه فردریك گیّوم دیوانه وار امر بتجهیز وآرایش سپاه داد (۱۰ او ۱۸۰۶).

واقعهٔ دیگر رخ داد که موجب اشتعال غضب فردریك شد، ناپلئون هنگام تشکیل امارات متّفقه درنواحی رن پادشاه پروس را هم دعوت کرده بود که ازجانب دیگر تشکیل اتّحاد واتّفاقی با امارات وایالات آن طرف داده وخود ریاست آنرا عهده‌دار شود و باو نوشت: «وقت است که عنوان و مقام امپراطوری را درخاندان براندبورگ وارد کنید.»

پس فردریك بی‌تأمّل امراء وشاهزادگان شمالی را دعوت کرد که امر اتّحاد را سروصورتی بدهند، یکی ازآن امراء که منتخب هس‌کاسل(۱) بود وباپادشاه پروس رقابت داشت ونمیخواست تحت ریاست او قرارگیرد جواب داد که ناپلئون درنهان مرا از شرکت در این اتّحاد نهی کرده است و این مطلب دروغ محض بود، این دروغ که هنوز هم درفرانسه بچشم راستی درآن مینگرند پادشاه پروس را ازناپلئون بدگمان واز مکر وخدیعت او هراسان ساخت، آنگاه درظاهر باناپلئون دم ازمهر و وداد زد ودرباطن بشتاب تمام مشغول آرایش لشکر ودعوت دول شد، باین ترتیب اتّحاد رابع ازدول انگلیس وپروس و ساکس وروسیّه وسوئد تشکیل یافت.

مقدّمهٔ قطع روابط

ناپلئون بعد از صلح پرسبورك در ۱۷ او ۱۸۰۶ امر داد که سپاه بزرگ ازخاك آلمان غربی بفرانسه باز گردد زیرا که یقین داشت دیگر موردی و مجالی برای جنگ نیست و بوزیر خارجهٔ خود تالیران چنین نوشت: «تصوّر اینکه پروس تنها روزی قدم بجنگ من خواهد نهاد چنان مضحك و غیر عقلائی است که لایق بحث و گفتگو نیست» (۱۲ سپتامبر ۱۸۰۶).

امّا زمامداران امور در برلن عقل خود را از دست داده و بقول ناپلئون دوچار صرع وسرگیجه شده بودند، ملکه با لباس نظام فوج مخصوص خود را سان

---

(۱) - Hesse - Cassel

میدید، صاحبمنصبان گارد محض خود نمائی بپای پلهٔ سفارت فرانسه آمده و شمشیر های خود را تیز میکردند، تذکر فتوحات فردریك کبیر مغزها را بجوش میآورد، همه اعتقاد داشتند و جراید پروس مینوشتند که سپاه پروس نخستین لشکر جهان و مرکب از پهلوانان است و همین قشون منجی آلمان و آزاد کنندهٔ آن سامان خواهد بود، نسبت بفرانسویان جز اظهار تنفر و تحقیر کاری نمیکردند و میگفتند: « دفع این سگان محتاج تیغ و تفنگ نیست! » و بناپارت را لایق سرجوقگی در قشون پروس نمیدانستند.

روز ۷ اکتبر در بامبرگ(۱) اولتیماتوم بدست ناپلئون رسید باین مضمون که اگر تا ۸ روز دیگر خاك آلمان ازقشون فرانسه خالی نشود جنگ را آماده باشید، ناپلئون چون از مضمون نامه مستحضر شد گفت: « بقید شرافت ما را تا هشت روز دیگر بجنگ دعوت میکنند، هرگز فرانسوی ازوعده گاه جنگ رو برنتافته است » و بعد از آنکه از قرائت مکتوب فارغ شد گفت: « فردا من در ساکس (آلمان) خواهم بود. »

جنگ ساکس

جنگ ۱۸۰۶ ـ ۱۸۰۷ تکرار مصاف ۱۸۰۵ بود و بدو قسمت منقسم شد: یکی جنگ با پروس درولایت ساکس که وقایع عمدهٔ آن فتح ینا و اورشتات بود و شش روز دوام یافت (از هشتم تا چهاردهم اکتبر ۱۸۰۶) دیگر جنگ با روس در لهستان که ششماه طول کشید و فتوحات آن موسوم به فتح ایلو (۲) و فریدلند بود (از دسامبر ۱۸۰۶ تا ژون ۱۸۰۷).

جنگ ساکس تکرار جنگ اولم شد، قبل ازقطع روابط ناپلئون دراردوگاهی بطول ۵۰ کیلومتر هفت لشکر خود را باگارد وسواران احتیاطی مورا درساحل رود مَن متمرکز ساخته بود، جمع لشکریان او به ۱۶۶٬۰۰۰ نفر میرسید و از این جمله ۲۸٬۰۰۰ نفر سواره نظام و ۲۵۶ توپ بود، پروسی ها ۱۵۰٬۰۰۰

---

(۱) ـ Bamberg (۲) ـ Eylau

قشون داشتند، ۲۵٬۰۰۰ درسیلزی بجای مانده و ۲۰٬۰۰۰ در ماگدبورگ بود، پادشاه پروس با بقیّهٔ سپاه (۱۰۷٬۰۰۰ نفر) باتّفاق سردار بزرگ سالخورد دوك دوبرونسویک که در جنگ والمی مغلوب شد اردوگاه خویش را درساحل یسار رود سال (۱) در شمال تورن ژروالد (۲) قرارداد، پروسی ها افواج خود را درطول رودخانهٔ ـمن از گوتا(۳) به ینا بمسافت ۱٤۰ کیلومتر جای دادند، امید داشتند که ناپلئون را غفلةً دریافته و ازجانب گوتا سلسلهٔ کوه را طی کرده و از اردوی او تجاوز نمایند.

روز هشتم اکتبرقشون فرانسه بسه‌ستون ازگردنهٔ فرانکن والد(٤) درمحاذات کروناخ (۵) عبور کرد وبسرعت ازجانب یمین رود سال گذشت، روز دهم در محلّ سالفلد(٦) بسپاه پرنس لوی دوپروس که‌مثل ملکه لویز ازطرفداران بسیارجدّی جنگ بود برخوردو قریب سه هزار نفر ازآن مقتول ومجروح ساخت، خود پرنس هم بقتل رسید. روز ۱۳ اکتبر سپاه به ـینا و اورشتات رسید و جنب و عقب مواقع سپاه پروس را دریافت، درهمین روز پادشاه و سردارانش ازبیم آنکه مبادا محصور فرانسویان شوند مصمّم بباز گشت بودند و بدو ستون رهسپار ناحیهٔ ـالب و طریق برلن شدند، یکی از ستونها تحت فرماندهی پادشاه پروس و دیگری تحت قیادت‌پرنس هوهن‌لوهه (۷) بود واتّفاقاً این پرنس ازهمه‌بیشتر اطمینان داشت که بسهولت‌ناپلئون را مغلوب‌خواهد ساخت.

ینا

ستون این پرنس مؤخّرةالجیش بود وبرفراز رشتهٔ ارتفاعاتی که درمغرب ـینا بصورت کوه بی‌دامنهٔ جنگل‌پوش با درّه‌های عمیق و چین وشکنج بسیار واقع است مقام داشت، این مکان مرتفع دارای دهات وقصبات بسیار است ودامنهٔ آن به‌ویمار (۸) میرسد. شب ۱۳ اکتبر تا روز ۱٤ بی خبر دشمن ناپلئون که میپنداشت تمام قشون پروس در آن مکان مرتفع است با ۳۰٬۰۰۰ قشون مرکّب از قوای مارشال لان وگارد از طرق کوهستانی باریك

(۱) - Saal (۲) - Thuringerwald (۳) - Gotha (٤) - Frankenwald
(۵) - Kronach (٦) - Saalfeld (۷) - Hohenlohe (۸) - Weimar

که جز ُبز از آن صعود نتواند کرد خود را بمرتفعات مشرفه بر ینا رسانید، اینجا را لاندگرافنبرگ(۱) گویند ، ناپلئون چراغ در دست ایستاده و اشخاصی را که ببریدن درختان ووسعت دادن راه توپخانه مشغول بودند روشن میکرد . بامداد چهاردهم اکتبر که سپیده دمید مقارن ساعت شش صبح مه غلیظی میدان را فرو گرفته و به پیشرفت فرانسویان مساعدت میکرد ، این جنگ بر خلاف اوسترلتیز نتیجهٔ نقشه و پیش بینی نظامی نبود ومیدان هم وسعتی برای اجرای اعمال نظامی نداشت، سر تا سر میدان بچهار کیلو متر میرسید ، باصطلاح جنگ ینا عمیق بود ولی عرضی نداشت، عاقبت میان دونقطه که پی درپی لشکر پروس مغلوب شد ده کیلومتر فاصله شد ، این دو لشکر تفاوتی عظیم با هم داشتند، درطرفی پادشاهی فرمان میداد که معتقد بجنگ نبود وغفلةً گریبانش بجنگ افتاده وقبل ازآنکه قوای خودرا تمرکز بخشد دوچار دشمن گردیده وناچار بود که قطعه قطعه قشون خودرا بمقابله بفرستد که متوالیاً مغلوب و معدوم شوند . در طرف دیگر سپاهی بود متمرکز وآراسته که در آغاز جنگ در هم فشرده و دوش بدوش در مصافگاه ایستاده بودند و سپس بتدریج انبساط یافته و منتشر گشتند مثل انگشتان دستی که بسته باشد و کم کم گشوده شود .

در نخستین مصادمه لان سردار فرانسوی حمله برد و هشت هزار تن پروسی را که در سه قریه سنگر بسته بودند طرد کرد، چون باینطریق میدان جنگ وسعتی یافت لشکر مارشال سولت ازدرّهٔ سال بالا آمد ولشکر مارشال اوژرو ازسمت چپ ینا بدرّهٔ کوسپدا(۲) رسید ، مارشال لان که مرکز وقلب سپاه را داشت مقدّمة الجیش نی (۳) را هم بیاری خود برد از اینقرار مجموع قوای ناپلئون در این میدان به ۵۰،۰۰۰ نفر بالغ شد .

سخت ترین جنگ که دوّمین مصادمه حساب میشود ازساعت ده تا دو بعد از ظهر (٤ ساعت) دوام یافت ، پرنس هوهن لوهه با سی هزار سپاهی بجنگ آمد

(۱) – Landgrafenberg (۲) – Cospeda (۳) – Ney

پیاده نظام پروس مثل اوقاتی که نمایش نظامی میدهند با شکوه تمام حمله بیکی از دهات برد که مارشال نی در آنجا مقام داشت ، این پیاده نظام در ۵۰۰ متر فاصلهٔ قریه توقّف کرد و بدون اینکه جرئت حمله داشته باشد مثل ایّامیکه نمایش تیراندازی میدهند مشغول شدند و دود تفنك وتوپ فرانسویان را هدف قرار دادند ، امّا هیچ اثری نبخشید و بالعکس تیر فرانسویان غالباً بآماج رسید ، قشون پروس ملاحظه کردند که ساعت بساعت برقوای خصم افزوده و اصلاً طرز حرکات نظامی آنها موافقتی بااصول جنگی فردریك ندارد ، تأثیری از تیرباران آنها دیده نمیشود ، بعکس تیر فرانسویان غالباً بهدف رسیده وصفوف آنانرا غربال آسا سوراخ میکند و چون در این اثناء سواره نظام مورا هم وارد عرصه کارزار گردید یکبار پای پروسیها ازجای رفت و بنا برقول مارشال فُن دِرْ گولتز(۱) دریك لحظه سپاه پروس « بطوفان و گرد بادی از افراد فراری » مبدّل شد .

دراینوقت ۱۵،۰۰۰ سپاه پروسی از ویمار بمیدان رسید ، سردار این دسته ژنرال روچل(۲) بود ، این جنگ که سوّمین مصادمهٔ آنروز است آخرین هم محسوب میشود ، ژنرال روچل با اینکه گروه گروه سپاهیان پروس را درحال فرار میدید دستهٔ خود را چنان بحمله وا داشت که چند فوج ازفرانسویان را عقب نشانید ولی جنبش او بزودی بسکون مبدّل شد ، خودش مقتول ودرظرف نیمساعت افواجش متفرّق و جزءِ دریای فراریان پرا کنده گشتند .

از ۵۵،۰۰۰ نفر پروسی که بجنگ مبادرت جستند ۲۷،۰۰۰ نفر مقتول واسیر و مجروح شدند و بقیّة السّیف در روی جادهٔ ویمار ازدحام کردند و از پشت سر سواره نظام زره پوش مو را با شمشیر آخته بر سر آنان تاخته و چون برگ درخت فراریان را برزمین ریختند ، بیش از ۲۰۰ توپ غنیمت فرانسویان شد .

اورْشْتات — دراثناءِ حرب ـ ینا ستون دوّم سپاه پروس که ۵۰،۰۰۰ نفر بود بسرداری فردریك گیّوم ودوك دوبرونسویك درظاهر اورشتات

(۱) – von der Goltz

(۲) – Ruchel

بمارشال داووت مصادف شد، مارشال داووت را ناپلئون با ۲۸۰۰۰ نفر سوار و پیاده مأمور جلوگیری از دشمن درحال شکست وعبور از پل کوسن(۱) کرده بود، شب (۱۳) ناپلئون بگمان اینکه تمام قشون پروس با خود او سروکار دارند و کسی در مقابل داووت نیست فرمان داد که بمحل آپولدا(۲) تاخته وازعقب لشکرپروس را دریابد، داووت برای انجام این دستور درساعت شش صبح (۱٤) حرکت کرد ودر مقابل قریهٔ هاسن‌هوسن(۳) بمقدّمة الجیش پروس رسید که شب را در اورشتات بروز آورده و در ساعت شش عازم حرکت بودند.

قریهٔ هاسن هوسن عرصهٔ کارزاری شد که درجنگهای امپراطوری بسختیِ آن کمتر دیده شده است، جمع کشته واسیر ازطرفین به ۲۵۰۰۰ نفر بالغ گردید.

جنگ تا چهارساعت دوام داشت، پروسی‌ها سعی بیفایده کردند که یا قریه را بگیرند یا از خطوط فرانسویان تجاوز کنند، در آغاز کار جز یك قسمت متعلّق به ژنرال گودَن قوائی دراختیار داووت نبود، افواج داووت درشمال قریهٔ مزبور مربّعی تشکیل داده و با حملات سواره نظام بلوخر(٤) و پیاده نظام مقاومت میورزیدند. در این مدّت قسمت فریان(۵) فرصت کرده بجناح یمین واصل شد، فوج ۸۵ درقریه ماند و بعد از شکست بلوخر چندان ایستادگی کرد که قسمت موران(٦) هم بآنها ملحق شد وجبهه چپ قشون فرانسه تشکیل یافت، قسمت موران که ۹۰۰۰ نفر بود مدّت مدیدی با ۱٤۰۰۰ سوار برادر پادشاه موسوم به پرنس گیّوم مقاومت کرد وعاقبت خصم را شکست داد، درحوالی ساعت ۳ مارشال داووت بااینکه بیش از ۱۰۰۰۰ نفر که ثلث عدّهٔ اوباشد ازدستش رفت حالت حمله گرفت ودوقسمت احتیاطی پروس را درهم شکسته بصوب ویمار فرار داد، ۱۵۰۰۰ مقتول و ۳۰۰۰ اسیر و۱۱۵ توپ از خصم گرفت درصورتی که خود بیش از ٤٤ توپ نداشت. از جملهٔ مقتولین یکی دوك دوبرونسویك بود که شخصاً سردستهٔ پیاده‌نظام شده و بقریه حمله میبرد ضربتی مهلك بر سر او رسید و در خون غلطید.

---

(۱) - Kœssen (۲) - Apoldat (۳) - Hassenhausen (٤) - Blücher
(۵) - Friant (٦) - Morand

هزیمت سپاه پروس

هزیمتیان ینا و فراریان اورشتات در ویمار بهم رسیدند و چون از عظمت حادثه واقف شدند شورش و هزاهزی عظیم در آنها افتاد. نظامیان پروس اسلحه را ریخته و گوش بهیچ فرمانی نداده راه فرار پیش گرفتند و سر در بیابان نهادند، سواران فرانسوی که بدستگیری فراریان مأمور بودند هزاران اسیر گرفته وفردای جنگ ینا ۱٤،۰۰۰ تن را باردوگاه آوردند، سه‌سواره نظام فرانسوی یك گروهان را اسیر آورد، دو دسته از قشون که بزحمت خود را جمع آورده بودند یکی بسرداری هوهن لوهه بسمت رود اودر میرفت و دیگری بریاست بلوخر بجانب الب میشتافت، مورا و لاسال فرانسوی مأمور تعقیب و تعاقب آنان گشته و چنان بسرعت تاختند که در هر بیست و چهار ساعت ۸۰ کیلومتر قطع مسافت نمودند، هر دو دسته محصور و گرفتار شدند، دستهٔ هوهن لوهه که ۱٦،۰۰۰ نفر داشت در پرنزلو[۱] (۲۸ اکتبر) و دستهٔ بلوخر که ۲۰،۰۰۰ بودند در لوبك[۲] (۷ نوامبر). روز هشتم نوامبر درست یکماه بعد ازشروع بجنگ ازلشکر پروس اثری پیدا نبود، تمام قلاع مستحکمه میان الب و اودر بدست افتاد مثلاً قلعهٔ شتتین[۳] که ۲۰۰ توپ داشت تسلیم سواران لاسال گردید، قلعهٔ ماگدبورگ که ۲۲،۰۰۰ مرد درآن توقف داشت در مقابل ۱۵،۰۰۰ سپاهیان نی امان آورد.

از هیچ طرف مقاومت ملّی ظاهر نشد، مملکت پروس عرصهٔ نمایش محو جمیع قوی و اضمحلال کلّیهٔ خصال اخلاقی گردید، ناپلئون چون ببرلن رسید استقبالی شایان فاتحین بزرگ از او کردند ومردم سرگرم تیاتر وبازی خود بودند وباحترام تمام بوی سلام میدادند (۲۷ اکتبر). مأمورین وزمامداران امور برلن خاصّه پنج تن از وزراء سوگند یاد کردند که « بدل و جان اوامر مرجوعه را اطاعت کرده ودر خدمت لشکرفرانسه بکوشند و با خصم مکاتبه و مرابطه نداشته باشند » در واقع با هموطنان خود قطع ارتباط نمایند. بنا برقول گودفروا کاوی نیاك[٤]

---

(۱) - Prenzlau (۲) - Lübeck (۳) - Stettin (٤) - Godefroy Cavaignac

« گوئی هر کسی میخواهد در ابراز اطاعت و اظهار ضعف بر رفیق خود پیشی بجوید » یکی از مشاوران و محارم فردریك گیّوم نوشته است که « باید در این وقت نه فقط صلح را تقاضا کرد بلکه باید صلح را گدائی نمود » خود پادشاه پروس فردای شکست ینا در نامه ای که بنده وار بامپراطور غالب نوشته استدعای متارکه نموده است باین ترتیب : « شما از آن بزرگوار تر هستید که به نتایج یك روز فتح سرگرم شده و در من بچشم حقارت و بی لطفی بنگرید » فردریك که در یکی از نواحی پروس متواری بود بوزیری ازوزراء خود دربرلن چنین نوشته است : « مراقب باشید که که از ناپلئون خوب پذیرائی شود و در هریك از عمارات سلطنتی که مایل است وارد شده ومهمان خزانهٔ پروس باشد » (۷ نوامبر ۱۸۰۶) ، درتاریخ جهان این قسم انحطاطی نادر است .

امّا در اثر تحریکات ملکه لویز پادشاه پروس آخر الامر از خواب بیدار شد و هنگامی که ناپلئون تقاضای متارکهٔ وی را جواب موافق داد از آنجا که شرایط امپراطور بسیارسخت و ناگوار بود گیّوم تن درنداد ، ناپلئون دانست که تا روسها را مغلوب نسازد صلح محال است .

لشکرکشی به لهستان

ناپلئون به ورشو وارد شد و ملّیّون و نجباء لهستان را تشویق کرد که در پی تحصیل استقلال از کف شدهٔ خود برآیند و وطن تجزیهٔ گشته خویش را بار دیگر بهم به پیوندند ، سپس از رود ویستول گذشته عنان بصوب شهر کونیکسبرگ که تنها شهر غیرمفتوح پادشاه پروس بود تافت .

جنگ در این سرزمین بکندی وصعوبت پیش میرفت ، مصاف ینا یکماه دوام کرد و مدّت جنگ لهستان هفتماه شد ، در این دشت وسیع که قرای آباد نادر است بسختی غذا وعلوفه بدست میآمد ، کمی طرق و کثرت باتلاق ووفور برف وبازشدن ناگهانی یخ و چسبناکی گل و لای بقدری کار سوق الجیش را مشکل ساخت که قدمی بسرعت نمیتوانستند بردارند ، هرجا بدسته‌ای از روسها برمیخوردند چنان

مقاومت میکردند که نظامیان فرانسه معتقد بودند « دودفعه باید هرروسی را کشت تابمیرد » سپاهیان روس بی باکانه از خلال ستونهای لشکر فرانسه گذشته وتن به محاصره نمیدادند.

ایلو

درماه فوریه ناپلئون گمان برد که خصم را بجنگ آورده است امّا بالعکس خود غافلگیرشد، روز ۸ فوریهٔ ۱۸۰۷ دربرف ودمه سختی که دیده را از دیدار مانع بود ۵۰،۰۰۰ نفر قشون ناپلئون به ۷۰،۰۰۰ تن سپاهیان روس تحت فرماندهی بنینگ سن[1] مصادف شد، نزدیك بود کار او ساخته شود، یك لشکر از لشکرهای او بسرداری اوژرو چنان در جنگ مغلوبه راه را گم کرد که تمام مضمحل گردید، دروسط روز روسها بقلب قشون که امپراطور در آن بود نزدیك‌شدند و خود را بقبرستان ایلو رسانیدند، برای خلاصی از این حملهٔ دهشتناك ناپلئون مجبور شد هشتاد اسکادرون سوار مورا را بکار بیندازد، شب فرا رسید و روسها دست از جنگ برنمیداشتند امّا در این گیر و دار مارشال نی ازپشت جناح یمین آنها بمیدان وارد شد وآنهارا مجبور بعقب‌نشستن کرد، میدان بدست ناپلئون افتاد ولی چیزی جز ۲۵،۰۰۰ جسد مقتول و مجروح که ازطرفین بخاك هلاك افتاده بود در آن دیده نمیشد.

تدارکات نظامی و تدابیر سیاسی

بعدازاین «قصّابی» بیفایده بقول ناپلئون طرفین بسبب خستگی مفرط وسردی‌هوا دست‌ازکار کشیدند و « سرداران دولشکر بصلح مایل و ازجنگ متنفّر و سیر گشتند » امپراطورچنان از ایستادگی و سخت جانی روسها متوحّش شده بود که مستقیماً پیشنهاد صلح بفردریك گیّوم کرد (۱۳ فوریه ۱۸۰۷) امّا فردریك بگمان اینکه روسها غالبند از مذاکره خود داری نمود.

ناپلئون دانست که دربهار جنگ بزرگی باید کرد، پس بفکر تقویت سپاه افتاد وعدد آنرا به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید، این جمعیّت را ازامارات متّفقهٔ نواحی رن

---

(۱) – Benningsen

واز مملکت ایطالیا واز دول متّحد خود یعنی اسپانیا وهلاند فراهم آورد ، در واقع لشکر امپراطوری مبدّل بسپاه ملل شد .

در حین تجهیز قشون امپراطور بمذاکره وتدابیرسیاسی نیز مشغول بود ، هیچوقت فعّالیّت او باین درجه نرسید ، دراقصای آلمان دور ازخاك فرانسه امپراطور بایستی مراقب دولت اسپانیا باشد زیرا که یقین داشت در اوّلین شکست عهد دوستی او را درهم میشکنند ومواظب اطریش باشد که میدانست مترصّد فرصت وگرفتن انتقام است ، ازروی احتیاط باپادشاه اطریش مذاکراتی میکرد وسلطان عثمانی را هم میخواست از جنوب بجنگ روس بفرستد و با پادشاه ایران(1) هم مکاتبه میکرد که شاید از سمت بحرخزر بروسیّه حمله کنند .

فریدلَند

در بهارناپلئون بسمت کونیکسبرك که محل قورخانه و جبّاخانهٔ روس بود توجّه کرد و بنینگسن سردار روس را واداشت که به پهلوی قشون او حمله کنند ، سردارروس ازرودخانهٔ آل که شعبه‌ای است ازپرگل(2) گذشت باین تدبیر ناپلئون با روس مواجههٔ کامل یافت و روز ۱٤ ژون ۱۸۰۷ درمیدان فریدلند آن لشکررا پشت برودخانه چنان درهم فشرد که مغلوبش ساخت .

فریدلند آنوقت شهر کوچکی بود دارای ۲،۰۰۰ نفر جمعیّت و واقع بود در زاویهٔ دو رودخانه که درشمال شهرمردابی بزرگ تشکیل میدادند ، در روی رودخانه که هشتاد متر عرض داشت چهار پل ساخته بودند و شب و روز قبل ۷۵،۰۰۰ سرباز روسی با ۲۰۰ توپ از آن پلها گذشته بودند ، سردار روسی قشون خودرا بشکل قوس در ظاهر فریدلند گسترد .

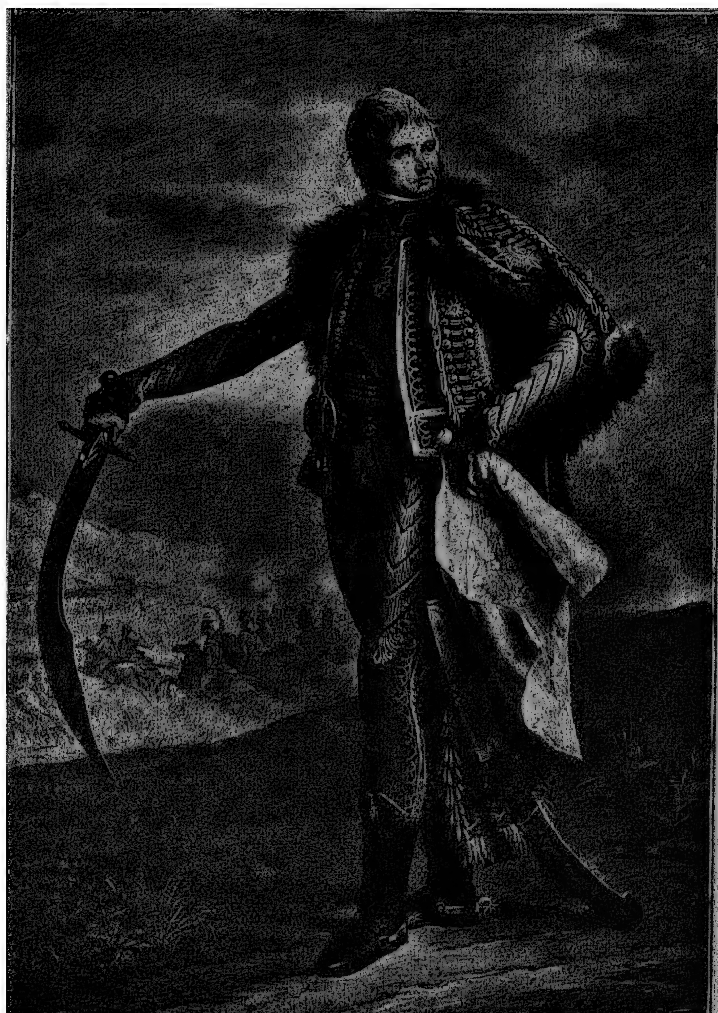
در عرض جغرافیائی فریدلند وضع طبیعی چنین است که در ماه ژون روز بسیار دراز است ، از سه ساعت بعد ازنصف شب تا ساعت ده شب هوا روشن است و در واقع این یکروز جنگ ۱۹ ساعت طول کشید .

لان همان شب بآنجا رسید و از ساعت ۳ بعد از نصف شب بجلوگیری سردار

---

(1) ـ فتحعلی شاه

(2) – Prégel



لانْ از سرداران معروف ناپلئون

(۱۸۰۹ - ۱۷۶۹)

روس همّت گماشت که ناپلئون ازقصد خصم مطّلع شده ومجال حرکت بیابد ، سپس بکمك سواره‌نظام گروشی[1] بساحل دیگر رودخانه تاخته ودرصدد قطع طریق روسها بسمت کونیکسبرگ برآمد ، درفاصلهٔ ساعت هفت صبح تاظهر جنگ سواره‌نظام در قسمت شمالی جاده دوام داشت ، شش هزار سوار فرانسوی مظفّرانه با ۱۲،۰۰۰ سوار روسی کوشیدند ، قشون لان یك ثلث قشون روس بود زیرا که ده هزار نفر بیش نداشت وخصم دارای سی هزاز سرباز بود ، بعداز ٦ ساعت لشکر مورتیه فرانسوی بکمك او رسید و روسها هم دائماً در تزاید بودند چنانکه مقارن ظهر در برابر ۲۷،۰۰۰ نفر فرانسوی ۷۰،۰۰۰ نفر روسی دیده میشد .

کمی از ظهر گذشته ناپلئون تازان تازان ازایلو خود را بمیدان فریدلند رسانید وبسرعت وضع میدان جنگ‌را نگریسته گفت : « اگر دشمن بهمین وضع بماند کارش ساخته است » برای اینکه خصم در همین موقع بماند بایستی چهار ساعت تمام اورا سرگرم کرد تا بقیّهٔ قشون فرانسه بمیدان حاضر بشود ، پس حرکات ماهرانهٔ نظامی شروع شد و چون گندم در مزارع بلند بود بخوبی از عهدهٔ حملات وزد وخوردها وجنگ و گریزها برآمدند ، خستگی جنگجویان هم که ده ساعت بود نفسی براحتی برنیاورده بودند باین ترتیب کمك کرد وکار جنگ بکندی هرچه تمامتر پیش میرفت ، درواقع میان دو لشکر متارکهٔ قهری بود و تا ساعت پنج از جانبین تعطیل موقّتی پیش آمد .

درساعت پنج تمام قوای فرانسه بمیدان واصل شد وصفوف قتال آراسته گردید ، سرداران وسران سپاه از امپراطور دستورالعمل کامل گرفتند وبعضی ازافراد که دیر رسیدند قریب یکساعت بیاسودند و رفع خستگی کردند ، آنگاه ۲۰ توپ را یکدفعه شلّیك وجنگ واقعی قطعی‌را اعلان نمودند ، ازهرجانب غریو جنگجویان بر خاست و تا شش ساعت جنگی خونین دوام یافت .

نقشهٔ ناپلئون این بود که مورتیه ولان ازسمت یسار وقلب دشمن را نگاهدارند

---

(۱) _ Grouchy

و از جانب یمین نی بجناح چپ و مرکز خصم حمله ببرد و بقول ناپلئون « بدون نگریستن باطراف و اعتناء به پیش آمدها » حرکت کند و خود را بشهر فریدلند رسانیده پل ها را خراب نماید، پس ازاین اقدام مورتیه و لان حالت حمله گرفته و قلب و یمین لشکر روس را عقب رانده برودخانه بریزند.

نقشه طابق النّعل بالنّعل بموقع اجراء رسید، لشکر نی قدری از حملهٔ گارد روسی عقب رفت ولی یکدسته توپ (۳۰ عدد) که متهوّرانه در جبهه صفوف قرار گرفته و صد متر بیش با خصم فاصله نداشت طوفانی از گلوله بر پا کرد و دشمنان را باز پس راند.

در ساعت هشت شهر فریدلند از آتش گلوله مشتعل و از هر جانب قشون فرانسه وارد آنجا شد، درساعت ده مورتیه ولان صحرا را ازوجود دشمن پاك كرده وقشون روس‌را بسرداری گورچاکف عقب رانده عدّه‌ای کثیر را درآب رودخانه غوطه دادند، در این مصاف ۲۵،۰۰۰ سرباز روسی تلف و ۸۰ توپ غنیمت فرانسویان شد، امپراطور فرانسه از ۸۰،۰۰۰ نفر قشون خود بیش‌از ۵۵،۰۰۰ نفر را بجنگ نیاورده بود، بعد از شکست خصم بقیّهٔ سپاه تازه نفس را بسرداری داووت و مورا از پی فراریان بصوب نیمن فرستاد، تسار تقاضای‌صلح کرد.

صلح تیل‌سیت

دو امپراطور مستقیماً مذاکرات صلح را در تیل‌سیت انجام داده و در روی قایقی در وسط رودخانه نیمن از یکدیگر دیدار کردند (۲۶ ژون ۱۸۰۷). پادشاه پروس که جز یك شهر (ممل) در آن طرف رود نیمن برایش باقی نمانده بود دراین ملاقات اصلاً پذیرفته نشد ودرجریان مقاولات او را مداخله ندادند و تمام خسارت جنگ بگردن او افتاد.

پس ازمعاهدهٔ تیل‌سیت (۸ ژویه ۱۸۰۷) ایالت هانور و تمام اراضی ساحل چپ رود الب وجمیع ولایاتی‌که درتقسیم لهستان سهم پروس شده بود ازفردریك-گیّوم منتزع گردید، امپراطور چهار ولایت را باو واگذاشت: براندبورگ، پومرانی، پروس و سیلزی. ملکه لویز هم که بتقاضای شوهرش به تیل‌سیت آمد

با وجود تضرّع و زاری بسیار نتوانست چیزی بیش از این بدست آورد حتّی قلعهٔ ماگدبورگ را هم بر آن چهار ولایت نیفزودند و محض تخفیف و تحقیر فردریك ـ گیّوم درمقدّمهٔ عهدنامه قید شد که استرداد ولایات اربعهٔ سابق الذّکر بپادشاه پروس « برحسب خواهش اعلیحضرت امپراطور کلّ روسیه » است مطابق قرارداد ضمیمهٔ عهدنامه وقت خروج قشون فرانسه ازولایات چهارگانه مذکور معیّن شد ودرواقع تخلیهٔ آنجا موقوف بتأدیه غرامات جنگی بود ولی میزان غرامات معلوم نبود چیست .

اتّحاد فرانسه و روس

در اینوقت عهد نامهٔ وداد بین ناپلئون و آلکساندر تسار روس انعقاد یافت که درحمله ودفاع دشمنان شریك و یاور یکدیگر باشند (۸ ژوئیهٔ ۱۸۰۷) . آلکساندر تمام تغییراتی را که ناپلئون در ممالك غربی اروپا داده بود برسمیّت شناخت خاصّه در ایطالیا و آلمان ومتعهّد شد که واسطه شده و دولت انگلیس را هم با خود در این شناسائی شریك سازد واگرانگلستان میانجی گری او را نپذیرد دردفع آندولت با ناپلئون مساعدت نماید و در مقابل ناپلئون هم متعهّد شد در میان سلطان عثمانی و دولت روس که مشغول جنگ بودند میانجی واقع گردد واگر سلطان نپذیرد ممالك عثمانی را تجزیه نموده و برای سلطان جز اسلامبول و روملی جائی را باقی نگذارند ، بنا بر این ناپلئون و تسار روس اروپا را میان خود تقسیم کردند .

آلمانِ ناپلئون

پس ازعهدنامهٔ تیل‌سیت ناپلئون تغییرات آلمان را بکمال رسانید ، اراضی منتزعه از پروس واقعه در میان شطّ الب و شطّ رن را باولایت هانورجمع کرده وسلطنت وستفالی را تشکیل داده و پادشاهی آنرا به برادر خود ژرُم (۱) عطا نمود ، حوزهٔ انتخابیّهٔ ساکس را مبدّل بسلطنت ساکس کرده و منتخب آن ولایت را بپادشاهی آنجا بعلاوه دوك نشین بزرگ ورشومنصوب کرد ، این دوك نشین ازاراضی لهستان که پروس ازدست داده بود

(۱) ـ Jérôme

تأسیس یافت ، ولایات و سلطنتهای مذکور همه جزء متّفقین رن قرار گرفتند ، در واقع تمام خاك آلمان باستثناءِ ایالت پروس خاص جزءِ قلمرو متّفقین رن گردید و امپراطوری آلمان را ناپلئون بنحوی تشکیل‌داد که بیش از پیش متمرکز و متّحد و ساده بوده کاملاً مطیع و منقاد امپراطور خود باشند ، در زمان قدیم هیچوقت ایالات آلمان باینددرجه اتّحاد و یگانگی نداشتند ، ناپلئون را حامی و سرپرست خود شناخته ودر سیاست خارجی و سوق الجیش قدمی بی فرمان او نمی نهادند ، ازسال ۱۸۰۹ ببعد دول متّفقهٔ آلمان ۱۶۸٬۰۰۰ مرد جنگی دررکاب امپراطور حاضر ساختند .

علل اتّحاد روس و فرانسه

انتقال از جنك و خلاف بصلح و صفا مخصوصاً بدوستی ووداد صمیمانه البتّه علل عمده میخواهد ، حال به بینیم چه شدکه تسار روس بعد از صلح تیل سیت و همچنین ناپلئون اینقسم با یکدیگر محبت پیدا کردند ، علل آن بسیار است منجمله آلکساندر تسار روس چون دیگر امیدی بانگلیسها نداشت ودیرزمانی بود مصارف جنك و پول باو نمیدادند و چون قبل از جنك فرید لند از انگلیسها مبلغی قرض خواست و آنها مضایقه کردند بنا براین سخت بخشم آمد وهنگامیکه در روی قایق در تیل سیت با ناپلئون ملاقات کرد اوّل سخنش این بود که : « من همانقدر که با شما عداوت دارم با انگلیسها هم دشمن هستم » وروز دیگر در موقع عقد اتّحاد گفت : « دراقداماتی‌که برضدّ انگلیس بکنید من همراه ومددکار شما خواهم بود » علّت دیگر این بود که پیشنهادهای عظیم و وسیع ناپلئون راجع بسر نوشت اروپا چشم عقل تسار را خیره کرد مخصوصاً نقشهٔ تقسیم امپراطوری عثمانی . امّا علّت اینکه ناپلئون دو دستی روس را گرفت و با او عقد دوستی محکم ساخت این بودکه بعد از نقض معاهدهٔ آمین با انگلستان همواره در میان دول معظمهٔ اروپا دوست و یاوری میجست که دافع تبلیغات و دسایس انگلیس باشد(۱) .

---

(۱) - بصفحهٔ ۵۹۴ رجوع شود

پروس امید اورا بیأس مبدّل گردانید ، اطمینانی هم باطریش نداشت ، پس جز تسار روس کسی باقی نمیماند .

در سال ۱۸۰۷ مخصوصاً بیش از هرموقع ناپلئون محتاج بدوستان صمیمی دراروپا بود زیرا که اعلان جنك خاصی بانگلیس داد و آن قرق و محاصرهٔ برّی بود و حصول مقصود منوط بداشتن قدرت کامل درتمام سواحل وبنادر اروپا بود و البتّه رفاقت و دوستی دولت روس دراین امر نعمتیعظیم بشمار میآمد .



آلکساندر اوّل تسار روسیه
(۱۷۷۷ ـ ۱۸۲۵)

III

قرق و محاصره بری ـ مقاومتهای ملل : اسپانیا ـ اطریش

منشاء محاصرهٔ برّی و مقصود از آن

پس از مغلوب شدن بحریّهٔ فرانسه در ترافالگار ناپلئون اجباراً ازخیال حملهٔ مستقیم بانگلستان صرف نظر کرد ، پس بر آن شد که اساس عظمت وبنیان ثروت انگلستان را منهدم سازد یعنی فعالیّت صنعتی وتجارتی آنرا در هم شکند . با منع مال‌التجارهٔ انگلیس ازدخول ببازارهای اروپا البتّه محصولات مستعمرات ومصنوعات کارخانه های آندولت در انبارها و مخزن ها نا فروخته میماند ، کثرت مال التّجارهٔ بی خریدار موجب تقلیل پول وموجد بحران اقتصادی میگردید ، چون تجّار در دکانها را بستند صنعتگران و پیشه وران هم دست ازکار میکشند و عمله و کارگر

هرچه هست بیکار و دوچار فقر میشوند، این حوادث مستلزم بحران اجتماعی خواهدشد، گرسنگی و بیچارگی مردم را بشورش کشانده ودولت انگلیس را مجبور بمصالحه خواهد ساخت، این فکر تازگی نداشت قبل ازناپلئون کمیتهٔ نجات عمومی در اکتبر ۱۷۹۳ و هیئت مدیره در نوامبر ۱۷۹۶ این خیال را در دماغ پخته وچارهٔ انگلیس را منحصر باین دانسته بودند وبقول بارتلمی «اولیاء امور فرانسه در سر تا سرخاك خود فروش جمیع امتعه ومحصولات ممالك امپراطوری انگلیس را ممنوع داشته و میخواستند آندولت را در زیر بار کثرت امتعهٔ بیخریدار خود مغلوب سازند.»

اقدام در قرق برّی

دولت انگلیس درسنهٔ ۱۸۰۶ خودبهانهٔ شروع جنك اقتصادی رابدست داد، همانطور که درزمان جنك باامریکا(۱) دولت مزبور بخشونت وسختی باتجّار ممالك حتّی با تجّار بیطرف رفتار کرده و امتعهٔ آنانرا ضبط کرده تا بجائی که منجر بانعقاد اتّحاد دول بیطرف بر ضدّ انگلیس گردید همانطورهم دراینوقت دست بجلوگیری ازتجارت فرانسه زد. اگرچه دولت انگلیس آنقدر بحریّه نداشت که تمام طرق دریائی فرانسه را مسدود کند ودراکثر بنادر کشتی جنگی انگلیس دیده نمیشد لکن عملاً تمام بندرها را محصور داشت وورود وخروج مال التجاره را از بنادر فرانسه ممنوع کرد(۱۶مه۱۸۰۶).

خلاصه ناپلئون دیر زمانی بود که میخواست این محاصره را که جز دراوراق کاغذ وجود خارجی نداشت عملی کند، پس روزی در فوریهٔ ۱۸۰۳ قبل ازقطع روابط با انگلستان بسفیرآندولت اخطارنمود «همینطورکه شما ما را محصورکرده اید عاقبت من هم شمارا درمحاصره خواهم افکند، شما با سدِّ طرق بحری بسیط زمین را زندان ما کرده اید، من نیز روزی فراخنای بحار را محبس شما خواهم ساخت.»

فرمان برلن

امپراطور در جواب اعلان جنگ اقتصادی انگلیس مورّخ ۱۶ مه ۱۸۰۶ در ۲۱ نوامبر همان سال بموجب فرمان

---

(۱) - بصفحهٔ ۲۴۰ رجوع شود

برلن چنین جواب داد که : « برحسب حقّ طبیعی جایز است که همان سلاحی که دشمن بروی شخص میکشد اونیز همان سلاح را بروی او بیازد . » پس مقرّرمیشود که جزایر بریتانیا از این تاریخ در حال محاصره است . آنگاه تصریح کرد که مردم فرانسه ومتّحدین فرانسه باید ابواب تجارت ومرابطه را با انگلستان مسدود ساخته و فروش محصول مستعمرات ومتاع انگلستان را ممنوع دانسته وهرچه از آن امتعه بدست بیاورند ضایع یا ضبط کنند ، باید بنادر فرانسه را بر روی تمام سفاینی که از انگلستان یا مستعمرات آن میآید بر بندند و بهیچ اسم و رسم و بهیچ وجه من‌الوجوه یکنفر انگلیسی‌را نگذارند که قدم درخاك اروپا بگذارد ، این مقرّرات را قرق و محاصرهٔ برّی میگویند . ناپلئون در شرحی که ببرادر خود پادشاه هلاند نوشته گوید : « میخواهم دریا را به نیروی خشکی فتح کنم . »

فرمان میلان انگلیسها چون دیدند که ناپلئون بعد ازصلح تیل سیت دستش گشوده تر وقدرتش بیشتر شد آنان هم برلجاجت وسختگیری افزوده فرمان دادند که هرکشتی متعلّق بفرانسه یا دول متّحد اوباید قبل از دخول به بنادر بوسیلهٔ جهازات انگلیس تفتیش شده ومالیاتی را که پارلمان معیّن میکند بپردازد (۱۱ اکتبر ۱۸۰۷) . ناپلئون هم بموجب فرمان میلان در مقابل مقرّر داشت که « جزایر بریتانیا هم درخشکی و هم در دریا محصور است » (۱۷ دسامبر ۱۸۰۷) و هر کشتی که بسمت انگلستان راهسپار شود یا تن بتقاضا و اوامر انگلیسها بدهد مستحق ومحکوم به توقیف خواهد بود ، این حکم انگلستان را نه فقط از اروپا بلکه از تمام عالم مجزّا میکرد .

نتایج اقتصادی محاصره قرق و محاصرهٔ برّی نتایج بسیار و عواقب مختلف اقتصادی و سیاسی داشت ، اگرچه قرق کاملاً عملی نشد و بقول یکی از وزراء ناپلئون موّلین(۱) نام « قاره اروپا را مانند قلعه نمیتوان ممنوع الورود ساخت » و اگرچه باوجود هزاران مأمور گمرك در سواحل وبنادر

(۱) - Mollien

باز قاچاقچیان بسیار در خاك فرانسه و دول متّحدهٔ او امتعه و محصول انگلیس را وارد میکردند لکن باز متاع انگلیسی در اروپا کمیاب شد و دول مجبور شدند که مصنوعات داخلی خود را ترقّی داده و صنایع قدیم یا جدید را رونق بدهند که جبران نقصان بشود.

مثلاً قند چون از انگلستان وارد نمیشد و آن قسمتی هم که از مستعمرات میرسید کفایت نمیکرد کارش بجائی کشید که در ولایات دور ازبنادر جز در دواخانه ها وقوطی عطّاران نمیتوانستند حبّه‌ای قند بیابند، پس بنا گذاشتند که از نباتات اقلیم اروپا قند بگیرند مخصوصاً از چغندر. امّا با وجود فعّالیّت ولیاقت صنعتگران واستادان نظر ببدی اسباب کار کاملاً موفّق نشدند و در ۱۸۰۹ هر کیلو قند به شش فرانك و بیست سانتیم رسید که سه برابر قیمت کنونی است، این گرانی ارزاق وحوائج زندگانی که موجب تغییر عادت مردم و زحمت و خسارت رعایا بود عموم ملل را ناراضی کرد، مثلاً در آلمان قیمت هر کیلوگرام قهوه به ده فرانك رسید، ازطرفی منع صدور شراب وغلاّت و شاهدانه وغیره که مخرج آن بنادر انگلستان بود براضطراب وناخرسندی مردم افزود، این سختگیری درفرانسه موجب انزجار مردم ازامپراطور و در ممالك خارجه که مجبور بردّ متاع انگلیس بودند باعث تنفّر مردم ازفرانسویان شد، از اینجا میتوان به نتایج مهمّهٔ سیاسیّهٔ قرق و محاصرهٔ برّی پی برد.

نتایج سیاسی محاصره برّی ناپلئون را مجبور کرد که دائم در جنگ باشد و متّصل ممالك اطراف را جزء حکومت فرانسه کند. پس بایستی طوعاً وکرهاً تمام ممالك اروپا از دریافت امتعهٔ انگلیس خود داری کنند و الاّ هر ولایتی که راهی با انگلیس داشت بامر ناپلئون جزء فرانسه میشد. بیطرفی معنی نداشت یا بایستی مطیع ومنقاد ناپلئون باشند یا استقلال خود را ازدست بدهند.

ناپلئون بتدریج موفّق شد که روسیه و اطریش و پروس و دانمارك را در این عمل باخود یار کنند و چون دولت سوئد در دوستی انگلیس باقی بود امپراطور

تسار روسیه را واداشت که ایالت فنلاند را از وی منتزع سازد و خود قسمتی از پومرانی را که تعلق بسوئد داشت گرفت (ژویه ۱۸۰۷). سپس ناپلئون از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۱ تمام ولایات ساحلی آلمان را از مصبّ رود امس تا مصبّ رود الب با بلاد آزاد برم و هامبورگ جزء امپراطوری فرانسه کرد وسلطنت هلاند را هم که مستقلاً در اختیار برادرش لوی بود چون لوی در اجرای محاصرهٔ برّی تعلل داشت و نمیخواست با منع امتعه انگلیس رعایای خود را بخاک سیاه بنشاند بامپراطوری فرانسه ملحق گردانید (ژویه ۱۸۱۰) وبطوری که سابقاً گفتیم(۱) ولایات متعلّقه بپاپ را قسمتی بسلطنت ایطالیا ملحق کرد وقسمتی را بامپراطوری فرانسه پیوست. مملکت پرتغال که ازاوایل قرن هیجدهم یکی ازمهمترین بازارهای تجارت انگلیس بود چون دراجرای قرق برّی خود داری ورزید ناپلئون با پادشاه اسپانیا شرکت کرده آنجا را میان خود قسمت نمودند و قشونی بسرداری ژونو به لیسبون گسیل کرد (نوامبر ۱۸۰۷) خانوادهٔ سلطنتی پرتغال بامریکا رفته و در مستعمرهٔ برزیل اقامت ورزیدند، خلاصه جنگ مشئوم اسپانیا هم که در ۱۸۰۸ ناپلئون بآن مبادرت جست فقط محض اجراءِ کامل محاصرهٔ برّی بود.

دولت اسپانیا

در اسپانیا شارل چهارم که مردی احمق و ابله بود سلطنت داشت، از پانزده سال قبل زمام امور را بیکی از محارم و دوستان ملکه گودوئی (۲) نام داده بود که وزیری نسبةً لایق بشمار میآمد، پسر پادشاه فردینان که بقول ناپلئون «بسیار احمق وبسیار موذی» بود داعیهٔ سلطنت داشت و چون با گودوئی وزیرعناد میورزید در چشم عامّه محبوبیّت و وجاهتی احراز کرده بود زیرا که تمام اسپانیولی ها از گودوئی تنفّر داشتند و دشمن او را بجان میخواستند، خصومت پسر پادشاه بامحبوب ملکه منشاء وقایع ناگوار وحوادث ناهنجاری در خاندان سلطنتی شده بود.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۶۳ «اختلاف نظر باپاپ» رجوع شود

(۲) - Godoï

ناپلئون و اسپانیا

از ۱۷۹۵ تا ۱۸۰۶ دولت اسپانیا پیمان دوستی را که بموجب عهد نامهٔ بال با دولت فرانسه بسته بود حفظ کرد. لکن هنگامیکه دولت پروس بناپلئون حمله برد تحریکات و دسایس روسیه سیاست اسپانیا را بر گردانید، بعد از فتح اوسترلیتز روسها تقاضا کردند و ناپلئون پذیرفت که از پادشاه مخلوع ناپل دلجوئی کرده و محلّی بعوض مملکت از دست رفته باو بدهند، طرفین اتّفاق کردند که مجمع الجزایر بالئار متعلق باسپانیا را باو واگذارند وروسیّه وفرانسه متّفقاً شاه اسپانیا را باین واگذاری راضی کنند، هنگامیکه تسار روس ازدوستی فرانسه عدول کرد با بیان مخصوصی بپاد شاه اسپانی خبر داد که ناپلئون چه خیال داشته و چگونه بی اطّلاع او قسمتی از مملکتش را بخشیده است، همانطور که دسایس انگلیس در پروس مؤثّر شد تحریکات روس دراسپانیا مؤثّر افتاد وگودوئی صدراعظم اسپانیا کمی قبل ازفتح ینا مهیّای حمله بفرانسه شد (۵ اکتبر ۱۸۰۶). ناپلئون این مطلب را از روی نوشته‌ها و اسناد سلطنتی پروس در برلن بدست آورد، امّا چون پروس مغلوب شد شارل چهارم وگودوئی اظهار کمال بندگی بناپلئون نمودند و او نیز خود را فریفتهٔ آنان وانمود کرده دروغ آنها را ظاهراً پذیرفت و در دل کینهٔ خانوادهٔ بوربون را که بر تخت اسپانیا مقام داشتند در سر میپخت و لشکرکشی پرتغال را بهانه قرار داده سپاهی بشبه جزیرهٔ اسپانیا فرستاد وازجنگ خانگی دودمان سلطنتی استفاده نموده دست بکار زد.

واقعهٔ بایون

درشب ۱۷ تا ۱۸ مارس ۱۸۰۸ در ارانژوز(۱) که مقرّ پادشاه بود شورشی برضدّ گودوئی برخاست، شاه موافق نبود که صدراعظم را ازتمام مناصب ومشاغل خلع کند، روز ۱۹ شارل چهارم چون دید که آتش شورش بالا میگیرد از سلطنت استعفاء و مقام خود را بفرزندش فردینان داد، امّا در این اثناء مورا سردار فرانسوی وارد شد و شارل چهارم را واداشت

(۱) ـ Aranjuez



(١٨١٥-١٧٧١)

که استعفاء و کناره جوئی خود را از سلطنت در نتیجهٔ فشار وجبر وانمود کرده وحمایت ناپلئون را درخواست نماید، ازطرف دیگر مورا فردینان را متقاعد ساخت که برای بقاء در مقام سلطنت لازم است باستقبال ناپلئون شتافته و از امپراطور که عازم اسپانیاست شناسائی رسمی خود را استدعا کنی، ناپلئون دراین وقت در بایون اقامت داشت، فردینان خود را بآنجا رسانید، شارل چهارم نیز بآنجا شتافت.

دراین مکان باحضور ناپلئون مجلسی غریب ودهشتناك صورت یافت، پدرچوب دست خودرا بروی پسر کشید ومادر فردینان او را خائن و بی غیرت وقسّی القلب وجانی خوانده ازامپراطور مستدعی شد که وی را بپای دار مجازات بفرستد، دراین حیص وبیص ناپلئون ساکت وتماشاچی بود عاقبت سربرآورد وبه فردینان امرداد که قبل ازنیمشب باید پدرت را بپادشاهی بشناسی وگرنه یاغی وطاغی محسوب خواهی شد، فردینان بوحشت افتاد و فرمان را گردن نهاد، امّا چون شارل چهارم از شورش و نهضت آرانژوز هنوز بیمناك بود از بازگشت به اسپانیا خودداری نمود وازجانب خویش وتمام فرزندانش استعفاداده تاج وتخت را «بدوست خودناپلئون بزرگ» واگذاشت (۲۰ ـ ۳۰ آوریل ۱۸۰۸) و ناپلئون قصر کمپی ینی (۱) را با ۲،٤۰۰،۰۰۰ فرانك مقرّری سالیانه باوبخشید لکن شارل ازآن قصر به مارسی رفت واز آنجا به روم مسافرت کرد.

فردینان رادرقلعهٔ والانسی درولایت اندر که ملك تالیران بود عنفاً جای دادند، دو سال بعد فردینان «نظر بعلاقهٔ قلبی و محبّت کاملی که بشخص امپراطور داشت استدعا کرد که وی را بفرزندی خود بپذیرد تا باینوسیله زندگانی او مقرون بخیر وسعادت گردد» بعد ازواقعهٔ بایون چندنفر بپادشاهی رسیدند، ژوزف پادشاه ناپل بسلطنت اسپانیا منصوب شد (٦ ژون ۱۸۰۸). مجلس اسپانیا که اعضاء آن بدستور و فرمان ناپلئون انتخاب شده بودند در بایون مجتمع شده ژوزف را بسلطنت شناختند، مورا که قلباً مایل بپادشاهی اسپانیا بود از این پیش آمد رنجیده گشت

---

(۱) ـ Compiègne

امّا امپراطور وی را بفرمانفرمائی و سلطنت ناپل برگزید (اوّل او ۱۸۰۸) .

جنگ اسپانیا و اهمیّت آن

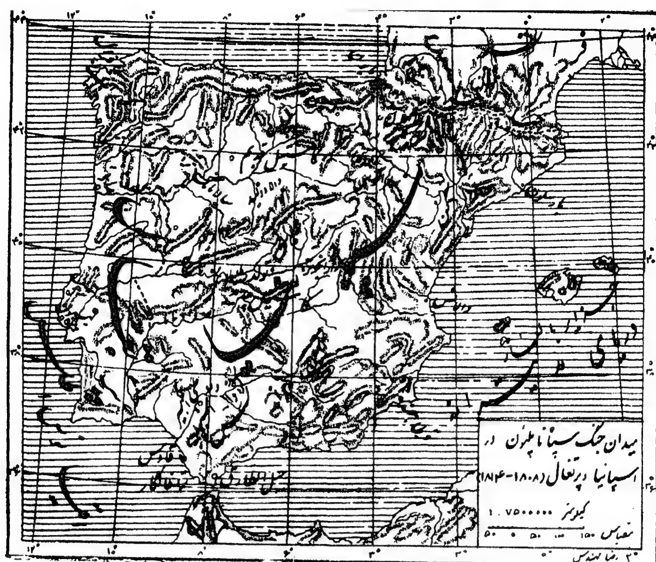
وقایع مذکوره موجب هیجان عموم مردم اسپانیا شد که سلاح جنگ برگرفتند و زد و خوردی شروع شد که پنجسال تمام ناپلئون را بخود مشغول داشت و عاقبت وی را مغلوب ساخت (مه ۱۸۰۸ ـ دسامبر ۱۸۱۳) . این جنگ دراز و بیفایده و تاریك یکی از اعمال اساسی امپراطوری ناپلئون بشمار میآید ، مجلس انقلابی اسپانیا در اشبیلیّه و قادس تشکیل یافته بنام فردینان هفتم انگلیسها را باسپانیا خواندند ، انگلیسها قدم درخشکی نهاده و میدان جنگی ترتیب داده بتدریج بهترین سربازان فرانسه را بآنجا جلب کرده و بخاك هلاك افکندند ، امپراطور قریب ۳۰۰،۰۰۰ تن از مردان کار دیده و جنگ آزموده را در این مصاف از دست داد و چون روز سختی رسید و سال ۱۸۱۳ فراز آمد لشکراو از رزم آزمایان مجرّب خالی ماند و شد آنچه شد ، بنابراین لشکر کشی اسپانیا را باید اوّلین علّت اضمحلال و انقراض دولت ناپلئون دانست .

صفات ممتازهٔ جنگ اسپانیا

این جنگی تازه و از سایر محاربات ناپلئون ممتاز و نخستین جنگ ملّی بود که از آن تاریخ از هر مملکتی نایرهٔ آن اشتعال یافت . تا آنزمان سر و کار امپراطور با سلاطین و لشکر سلاطین بود و پس از غلبه برلشکر پادشاه مغلوب و مطیع میشد ، ملّت بیطرف و ناظر میماند . امّا در اسپانیا علاوه برقشون منظّم دولتی و سپاهیان انگلیس تمام ملّت بمیدان ناپلئون قدم نهاد و چنانکه در ۱۷۹۲ در فرانسه واقع شد ملّت اسپانیا برای دفع مهاجم و رفع ظلم ظالم قیام عمومی کرد ، از این تاریخ ببعد ناپلئون بهر جا لشکر کشید همین ترتیب پیش آمد مثلا درسال ۱۸۰۹ ملّت اطریش و در ۱۸۱۲ ملّت روس و در ۱۸۱۳ ملّت آلمان بمقابله او دامن بکمر زدند .

در اسپانیا قیام ملّت عام بود و بقول یکی ازرؤساء نهضت پالافکس (۱) نام « ملّت در برابر مهاجمین با کارد و چاقو بمیدان آمد . » هر دهقانی سربازی شد که مثل

(۱) ـ Palafox



زمان دفع مسلمانان از اسپانیا تعصّب ملّی و تعصّب دینی را بهم آمیخته داشت ، کشیشان اسپانیولی که در آنوقت ۱۹۰،۰۰۰ تن بودند ناپلئون را بسبب توقیف پاپ دشمن داشتند و اعلان جهاد کردند و در کتب درسی مذهبی و رسالات سئوال و جواب مدارس عباراتی از این قبیل درج کردند : « فرزند فرانسویان چه هستند ؟ ـ عیسویان قدیم که اکنون مرتد شده اند ـ آیا کشتن فرانسوی گناه است ؟ ـ خیر هر کس یکی از این سگان از دین برگشته را بکشد بهشت را خریده است . »

چون اسپانیا مملکتی است کوهستانی پر از درّه های عمیق و گردنه های بلند دسته‌های دهقانان مسلّح در هر قدم کمینی میگشادند و ناگهان بر قشون فرانسه تاخته آذوقه و مهمّات جنگی را بغارت برده و اسرا را بانواع شکنجه و عذاب و عاجز کشی هلاك میکردند . لاوو(۱) مینویسد : « در طول طریق سربازان مقتول را میدیدیم بعضی نیمسوخته و بعضی مُثله شده و برخی بر درخت میخکوب گشته و گروهی بیك پای

(۱) ـ Lavaux

ازاشجار بلند آویخته . » درمقابل این وحشیگری وقساوت قلب قشون فرانسه هم مأمور تهدیدات سخت بود ، نویسندهٔ فوق که سرجوقهٔ قشون است مینویسد : « ما دستور داشتیم که ازهر قریه وقلعه‌ای که تیر بروی ما خالی شود سیل خون جاری کنیم ودود آتش بافلاك رسانیم ، بر کودکان گاهواره نیز رحم نکنیم . . . شش هفتهٔ متوالی هرروز کار ما غارت و آتش زدن دهات بود . »

نمونهٔ خونریزی وسفّاکی این دوره‌جنگ را میتوان از محاصرهٔ شهرسارگوس دریافت ، لان‌سردار فرانسوی مأمور فتح شهر وپالاُفکس مشغول حفظ آن بود ، زنان نیز در کنار مردان بنگاهداری قلاع مشغول بودند ، چون لشکر وارد شهر شد بایستی خانه بخانه پیش رفته و در هر خانه اطاق باطاق و طبقه بطبقه را پاك کنند ، چهارماه تمام این قصّابی طول کشید (نوامبر ۱۸۰۸ ــ فوریه ۱۸۰۹) و قریب ۴۰،۰۰۰ نفر بهلاکت رسید ، لان به ناپلئون چنین نوشته است : « این جنگی است که روح را بدهشت میافکند ، جنگی است برضدّ انسانیّت ، مصافی است برخلاف عقل وانصاف زیرا که برای تحصیل تاجی باید دمار ازروزگار ملّتی برآورد . »

تسلیم قشون فرانسه در بیلن(۱)

در اوایل جنگ که قشون فرانسه درطرف شمال در مدینه‌ـ دوریوسکو(۲) بفتحی درخشان نایل شد (۱۴ ژوئیهٔ ۱۸۰۸) در جنوب آندلس شکستی فاحش خورد که نتایج آن وخیم و مشئوم شد .

یکی از بهترین سرداران ناپلئون که از قهرمانان جنگ اوسترلیتز و فریدلند محسوب و بژنرال دوپون موسوم بود مأمور فتح اشبیلیّه شده و شهر قرطبه را بیك حمله تسخیر کرده بود لکن در این اثناء تمام ایالت آندلس شورید و چون دوپون قوای خود را کافی ندید فرار را اختیار کرده روبسمت نوول کاستیل عقب نشست ، در حوالی بیلن اسپانیولی ها او را در تنگهٔ کوهستان محصور ساختند .

بعد از ده‌ساعت کشش و کوشش ومجاهدت برای فتح طریق فرار دوفوج سویس

---

(۱) ـ Bailen　　(۲) ـ Médina de Rio Seco

از سپاهیان دوپون پشت دادند و دو هزار نفر از قشون او بخاك هلاك افتادند و بیش ازشش هزارنفر سربازان جوان که هیچ طاقت گرمای چهل درجه وتشنگی و گرسنگی فوق العاده نداشتند باقی نماند، توپخانه از کار افتاد و دو مرتبه ژنرال دوپون جراحت یافت، چون دریافت که عنقریب متنفّسی باقی نخواهد ماند امان آورد (۱۹ ژوییه ۱۸۰۸) وبعد ازدوروز مذاکره ورقه‌ای بامضاء طرفین رسید.

ژنرال دوپون در اینموقع ضعف نفس بخرج داد و دو دسته قشونی را که تازه بمدد او رسیده بود و ابداً در جنگ مداخله نداشتند جزء نظامیان خود قلمداد کرده و مشمول خلع‌سلاح قرار داد، مقرّر شد که ازطریق دریا اسراء فرانسوی را با اسلحه وآذوقه سالماً بخاك فرانسه برسانند ومتعرّض آنها نشوند ولی انقلابیّون اسپانیا آنها را اسیر حربی بشمار آورده گروهی را بقادس و گروهی را بیکی از جزایر بالئار فرستادندکه بیش ازنصف آنها ازجوع وفلاکت شربت هلاك نوشیدند.

نتایج واقعهٔ بیلان

تسلیم سربازانی که اروپائیان درآنزمان بشکست ناپذیری آنان ایمان داشتند شهرت فوق العاده گرفت و هیجانی عظیم در اسپانیولی‌ها تولید کرد، چنانکه ژوزف مجبور بترك مادرید و قشون فرانسه مجبور بعقب نشینی و تمرکز در نواحی شمالی گردید. مردم پرتغال نیز عموماً ازاین خبرقیام کردند، ژونو فرمانده فرانسوی با ۹،۰۰۰ نفر درلیسبون محصور ۱٦،۰۰۰ سپاهی انگلیسی بود که تحت فرماندهی ولسلی (۱) (که بعد ها دوك ولینگتون (۲) شد) بجنگ مشغول بودند، پنج هفته بعدازامان‌آوردن دوپون ژونو نیز تسلیم شد وبموجب قرارداد سنیترا سربازان اورا بخاك فرانسه معاودت دادند، پس‌ازاین‌مغلوبیّت پرتغال ازدست امپراطورخارج گشت (۳۰او۱۸۰۸).

درتمام اروپا مغلوبین ناپلئون بهیجان آمده وبانتقام امید بستند، شوکت‌وابهّت امپراطور متزلزل وحفظ اروپا برای او مشکل شد، اشتین (۳) وزیر اعظم پروس به‌فردریك گیّوم چنین نوشت: «وقت است که با ناپلئون‌عهد دوستی مستحکم کنیم

(۱) - Wellesley (۲) - Wellington (۳) - Stein

و این معاهده را حاجب اعمال خود قرار داده و بتدارك انتقام مبادرت جوئیم و افکار انقلابی وشورش را در اقطار اروپا بسط داده بهر کس یاد بدهیم که طریق ایجاد شورش و تولید نهضت چیست . » (۱۱ او ۱۸۰۸) .

فرانسوای اوّل پادشاه اطریش بمحض شنیدن خبر تسلیم دوپون امر بتجهیز سپاه داد .

ملاقات در ارفورت(۱)

هیچیك از نتایج شکست وتسلیم دوپون در بیلن از نظر دقیق ناپلئون پوشیده نماند ، این حادثه بکلّی غیرمنتظره و نابموقع بود ، ناپلئون مقارن اینواقعه ۲۰۰،۰۰۰ سپاهی درکمال حسن تجهیز وآمادگی در تارانت تمرکز داده و مهمّات جنگی در کورفو(۲) ذخیره کرده بود و میخواست تصرّف مصر را که از آمال دیرینهٔ او بود عملی کرده وبنا بر قول وقراری که با روسیّه داشت امپراطوری عثمانی را تجزّیه کند . پس از این حادثهٔ نا گوار مجبور شد که دیده ازمشرق مدیترانه پوشیده و بمغرب آن دریا باز کند ومقاومت اسپانیولی ها را بشکست و انقیاد مبدّل ساخته ابهّت و شوکت امپراطوری را از نو مستقر سازد ، برای حصول این مقصود جنگی دراز و منظّم لازم بود که شخص ناپلئون در آن بقیادت سپاه بپردازد امّا اگر میخواست خود را باسپانیا مشغول کند بایستی قبلاً ازپشت سرخود ایمن شده وازدستبرد خائنانهٔ اطریش مصون بماند ، این اطمینان را ناپلئون خواست بمدد دوست خود تسار روسیه تحصیل کند وبرای حسن ختام از تسار تقاضای ملاقات تن بتن و مکالمهٔ محرمانه کرد .

ملاقات در ارفورت واقع شد (از ۲۷ سپتامبر تا ۱٤ اکتبر ۱۸۰۸) در حضور گروهی از سلاطین و امراء و شاهزادگان دو امپراطور از هم دیدار کردند وعلی الظّاهر قرارداد دوستی سال گذشته را که در تیل‌سیت واقع شد تحکیم و تثبیت نمودند و در باطن تسار رخصت یافت که فنلاند وبعضی از ولایات عثمانی را مسخّر سازد و ناپلئون نیز بآسودگی دست بفتح اسپانیا زده و اگر امپراطور

---

(۱) ـ Erfurt (۲) ـ Corfou

اطریش اعلان جنگ بدهد از لشکر تسار روس سدّی سدید در مقابل او داشته باشد (۱۲ اکتبر ۱۸۰۸). امّا ناپلئون توقّع داشت که تسار روس در همان اوقات اطریش را تهدید کرده و مساعدةً بخلع سلاح قوای آندولت بپردازد ولی آلکساندر نپذیرفت.

خیانت تالیران نقشهٔ ناپلئون چون نقش بر آب بهم خورد زیرا همان شخص که ناپلئون اورا برگزیده بود که تسار روس را با خیالات او موافق کند یعنی تالیران وزیر امور خارجه بوی خیانت ورزید، تالیران که از سیاسیّون هوشمند محسوب است دوچار اشتباهی عظیم بود بگمان اینکه دول خارجه الحاق ولایات رن را بفرانسه پذیرفته ودرقول خود استوار خواهند ماند، حاجت نمیدید که ولایات دیگر بفرانسه ملحق شود واعمال نظامی ناپلئون والحاق ولایات همجوار را بامپراطوری فرانسه عبث و مضرّ میپنداشت، میگفت حال که سرحدّ فرانسه مطابق آمال دیرین سیاسیّون برود رن رسیده است دیگربس است، بطریق اولی تالیران بانقشهٔ عظیم ناپلئون راجع بمشرق زمین وتجزیه امپراطوری عثمانی مخالفت داشت و میخواست هر طور باشد از اجراء این مقصود ممانعت کند، برای این منظور بایستی اطریش در کمال قوّت و با سلاح کافی باقی باشد و دولت روس هم از اجابت دعوت ناپلئون خودداری نماید یا بقول مشهور آلبرسورل « دوست جدا ودشمن برجا » باشد. تالیران ده ماه قبل از ملاقات امپراطوران در ارفورت دست بخیانت زده و از اوایل ۱۸۰۸ نقشهٔ سرّی ناپلئون را راجع بتجزیهٔ عثمانی به مترنیخ سفیر اطریش نموده و اصرار کرده بود که دربار وین در جلوگیری ازاین مقصود بذل جهد کنند، در ارفورت هم هنگامی که تصمیم قطعی دو امپراطور در شرف اتّخاذ بود تالیران تسار روس را ملاقات کرده و از او درخواست که « با ناپلئون مخالفت ورزیده واروپا را نجات بخشد » و « کاری که موجب اضطراب اطریش شود نکنند » مطابق این درخواستها و ابرام های تالیران بود که تسار روس از« دندان نمودن» وتهدید کردن به اطریش خود داری کرد، اطریش وروس بعدها

شهریهٔ هنگفتی به تالیران میرسانیدند.

ناپلئون در اسپانیا

آنانکه بظاهر امور قناعت میکنند ملاقات ارفورت را دلیل نهایت وداد دو امپراطور دانستند و ناپلئون هم همین ملاقات را برای ترسانیدن اطریش کافی شمرده خود بفراغت عازم اسپانیا شد که قائد جنگ باشد. بهترین سربازان خود را باسپانیا برد، گارد مخصوص و افواج مجرّب قدیم را از ایالات پروس و آلمان خواست و ۱۸۰،۰۰۰ نفر بشبه جزیرهٔ اسپانیا وارد کرد.

بعد از سه هفته جنگ ناپلئون وارد مادرید شد، سه فتح در اسپی‌نوزا و بورگوس و تودلا[۱] او را مالك شمال اسپانیا کرد، عبور قشون از کوهسار گوادارا ما[۲] که دیواری سنگین است در حوالی مادرید با حملهٔ سواران لهستانی انجام گرفت، این سواران نیزه‌دار تازان تازان چهار توپ اسپانیولی را که در گردنهٔ سوموزیرا[۳] استوار کرده بودند بدست آورده راه را باز کردند (۳۰ نوامبر). در مادرید امپراطور فرمان الغاء رسوم وعادات قدیمه را صادر کرد واصلاحاتی درشئون اجتماعی نمود منجمله الغاء حقوق امراء قدیم ونسخ حقوق گمرکات داخلی ورفع تفتیش مذهبی وایجاد مساوات و غیر ذلك، امپراطور گمان میکرد که با این اقدامات قلوب اسپانیولی ها را بجانب برادر خود معطوف خواهد ساخت ولی هیهات!

ناپلئون باین کار ها سرگرم بود که ناگهان خبر دسایس تالیران و فوشه وزیر نظمیه بگوش او رسید که مقدّمات قتل او را فراهم کرده وجانشین او را هم درنظر گرفته‌اند، مقارن این احوال خبر رسید که دولت اطریش بر تجهیزات خود افزوده است بنا براین اقامت خود را در مادرید کوتاه کرد و عنان بجانب فرانسه تافت که از خطر جلوگیری کنند (۱۷ ژویه ۱۸۰۹).

اتّحاد خامس

اطریش بعد از جنگ اوسترلیتز بآراستن سپاه پرداخت، فعّالیّت آرشیدوك شارل موجب شد که در ظرف سه سال شمارهٔ قشون

(۱) - Espinosa, Burgos et Tudela (۲) - Guadarrama (۳) - Somosierra

آن دولت به ۴۰۰،۰۰۰ رسید که چنین عددی در سپاه اطریش بی نظیر بود امّا ملاقات ناپلئون و آلکساندر اوّل تسار روس در ارفورت بطوریکه ناپلئون توقّع داشت موجب گردید که اطریش ترسیده دست از ادامهٔ تجهیزات بردارد لکن در اینوقت تالیران بار سوّم خیانت ورزید و حقیقت گفتگو و ملاقات دو امپراطور را در ارفورت باطّلاع پادشاه اطریش رسانید که فریب ظاهر نخورد، با این اقدام تالیران خود را مسئول و محرّك جنگ جدید کرد، فرانسوای اوّل پادشاه اطریش باز هم تردید داشت لکن



آرشیدوك شارل اطریش
(۱۷۷۱-۱۸۴۷)

مراسله ای از تسار روس باو رسید و اورا اطمینان بخشید که « نسبت باستقلال و تمامیّت دولت اطریش ازجانب او اقدامی نخواهد شد. »

پس بمحض دخول ناپلئون بخاك اسپانیا فرانسوای اوّل مشغول لشکر آرائی شد و عدد سپاه را بسیصد هزار مرد جنگی و دویست هزار تن ذخیره رسانید و بادولت انگلیس هم قراردادی راجع بآذوقه وکمك خرج منعقد ساخت (۲۷ مارس ۱۸۰۹). سایر دول ناراضی مثل اسپانیا و پرتغال هم باطریش وانگلیس ملحق شده و پنجمین اتّحاد دول را تشکیل دادند.

جنگ ۱۸۰۹ مثل ۱۸۰۵ اطریشی ها بی اعلان جنگ وارد میدان شدند ودریکروز ازطرق مختلفه قدم بکارزار نهادند، آرشیدوك شارل از راه باویر وآرشیدوك ژان ازسمت ایطالیا و دوك نشین بزرگ ورشو (۱۰ آوریل

۱۸۰۹) تاختن بردند ، تسار روس که بموجب قرار داد ومذاکرات ارفورت مجبور بود قشون بجنگ اطریش بکشد علی الظّاهر سپاهی آراست ودر باطن فرانسوای اوّل را اطمینان بخشید که قدمی برضرر اوبر نمیدارد وضربتی بلشکریان او وارد نمیآورد ، این اطمینان بیشتر موجب پیشرفت قوای اطریش گردید .

اطریشی ها بطوری که در ۱۸۰۵ گمان میکردند ناپلئون را غافلگیر خواهند کرد در ۱۸۰۹ نیز باین امید دست بکار زدند ولی همانطور که در آنسال تیرآرزوی آنان بخطا رفت در این سال هم حسابشان غلط شد ، ناپلئون دو ماه بود که از اسپانیا بفرانسه وارد شده ومشغول تهیّهٔ جنگ بود ودر این مدّت قلیل چهارصد هزار مرد جنگی آمادهٔ رزم کرد ، قشونی که ابتداء در دسترس داشت ۷۵۰،۰۰۰ نفر بود ، ۲۵۰،۰۰۰ گارد را هم از اسپانیا خواسته بآن ملحق کرد وصد هزار سرباز جدید از فرانسه گرفت که ۸۰،۰۰۰ نفر آن از مشمولین سال ۱۸۱۰ محسوب میشدند ، از ایالات متّفقهٔ رن و دوك نشین بزرگ ورشو نیز ۱۰۰،۰۰۰ تن مجهّز کرد ، باری ناپلئون از این قشون چهارصد هزار نفری یکصد هزار را بایطالیا روانه نمود و ۳۰۰،۰۰۰ نفر را بآلمان فرستاد ، فرماندهی این قشون اخیر را خود امپراطور بعهده گرفت .

مثل جنگ ۱۸۰۵ این محاربه هم در قسمت درّهٔ دانوب بدو دوره تقسیم میشود : یکی در درّه علیای دانوب و ولایت باویر که مدّت آن پنجروز و از سخترین محاربات محسوب و واقعهٔ عمدهٔ آن جنگ اکمول است (۲۲ آوریل ۱۸۰۹) ، دورهٔ دوّم وقایع شمال و مشرق وین در ولایت موراوی که از حروب مشکله و مدّت آن دو ماه بود ، حوادث معظمهٔ آن نبرد عظیم اسلینگ (۲۱ـ۲۲ مه ۱۸۰۹) و مصاف مشهور و اگرام (۵ ـ ٦ ژوییه ۱۸۰۹) میباشد .

محاربهٔ اِکمول

آرشیدوك شارل روز دهم آوریل از رود ینّ (۱) گذشته با ۱۸۰،۰۰۰ نفر بهباویر داخل شد ، در این موقعِ هنوز قوای فرانسه کاملاً تمرکز نیافته بود ، داووت با ۵۰،۰۰۰ نفر ازطرف درّهٔ منْ حرکت

(۱) ـ Inn

کرده وتازه به راتیسبون درساحل شطّ دانوب رسیده بود، ماسنا با ۶۰،۰۰۰ نفر از طریق بلفور و اولم پیش آمده و در اوکسبورگ در ساحل رود لخ(۱) اقامت داشت، ۳۵،۰۰۰ نفر قشون ازاهالی باویر و وورتمبرگ درفاصلهٔ دولشکرسابق الذّکر مقام کرده و هنوز از محلّ اینگولشتات(۲) در ساحل یمین دانوب تجاوز ننموده بودند، اگر ارشیدوك شارل فرمانده کلّ قوای اطریش قدری عجله کرده وخود را در میان این سه لشکر پراکندهٔ ناپلئون قرار میداد نظر بتفوّق عددی سپاه او میتوانست یکان یکان آن لشکرها را از میان بردارد، امّا آرشیدوك شتابی نکرد و در کمال تأنّی روز ۱۶ آوریل از رود ایسار گذشت، روز ۱۷ ناپلئون به دوناورث(۳) در ساحل شطّ دانوب رسید و روز ۱۸ بسرداران خویش امر داد که هرچه زودتر تمرکز بیابند، دستورهای امپراطور بااین دو کلمه ختم میشد: « فعّالیّت و سرعت. »

میدان جنگ محلّی بود مربّع که دو ضلع آنرا رود دانوب تشکیل میداد و مساحت آن از ۲۰ الی ۴۰ کیلومتر بود.

نقشهٔ ناپلئون این بود که از آبنسبرگ(۴) حرکت کرده و از طرف لاندشوت(۵) از یسار اطریشی ها تجاوز نموده وخطّ آذوقه گیری وارتباط آنها را باوین منقطع سازد وخصم را عقب رانده بزاویهٔ شمالی مربّع فوق که سمت دانوب است برساند.

در این زاویه چون برای گذشتن از دانوب جز راتیسبون محلّی نیست و آنجاراهم فرانسویان دردست دارند البتّه آرشیدوك شارل مجبور بتسلیم خواهد شد چنانکه ماك در جنگ اولم در ۱۸۰۵ امان آورد.

جنگ پنجروز دوام یافت، روز پنجشنبه ۲۰ ناپلئون بامارشال لان اطریشیها را ازآبنسبرگ بطرف روتن برگ ولاندشوت راندندوروز جمعه در مکان اخیرالذّکر حملهٔ سخت بردند، در میان گیر و دار ماسنا هم بکمك فرا رسید و قشون فرانسه ۷،۰۰۰ نفر ازاطریشی‌ها را ازکار انداختند وذخیرهٔ کثیر بجنگ آورده ودشمن

(۱) - Lech (۲) - Ingolstadt (۳) - Donauwœrth (۴) - Abensberg (۵) - Landshut

را از رود ایسار طرد کردند.

ناپلئون پس از خورد کردن جناح چپ اطریشی ها بسمت شمال رهسپار شد که داووت باآرشیدوك شارل مشغول جنگ بود، پس ازتلاقی دو قشون امپراطور و داووت به ۷۵،۰۰۰ اطریشی بسرداری آرشیدوك در اکمول حمله برد وپس از جنگی خونین ده هزار از سپاه اطریش را بخاك افکنده و غلبه کرد.

معذلك قوای آرشیدوك شارل هنوز چشم زخم کامل نیافته بود زیرا که دو روز قبل ازجنگ اخیر داووت یك فوج پیاده نظام بی توپ را درراتیسبون گذاشته بود و این فوج پس از مقاومت بسیار تسلیم خصم شده و شهر راتیسبون را به آرشیدوك واگذاشتند، روز یکشنبه ۲۳ آوریل که روز جنگ چهارم محسوب است لان بیك حمله مجدّداً راتیسبون را از اطریشی ها گرفت.

باری این جنگ عجیب پنجروزه که ناپلئون آنرا «جسورانه تر وعالمانه ترین جنگهای خود میخواند» تمام شد و ۶۰،۰۰۰ نفرو یکصد توپ و مقدار حیرت آوری مهمّات جنگی از اطریشی ها گرفته شد، ایالت باویر کاملاً از وجود اعداء پاك و راه وین باز شد.

اِسْلینْگْ

یکماه از شروع جنگ نگذشته ناپلئون بر وین تسلّط یافت، شهروین درابتداء شروع بمدافعه کرد لکن پس ازگلوله باران تسلیم شد، معذلك اطریشیها اینبار موّفق شدند که پلهای دانوب را خراب کنند.

درآن سمت دانوب آرشیدوك شارل دشت وسیع مارشفلد[۱] رامضرب خیام خویش ساخت، دراینوقت سپاه بوهم نیز باردوی اوملحق شده و دارای ۹۰،۰۰۰ مرد جنگی بود، ناپلئون عزم کرد که از شطّ گذشته و خصم را یکباره معدوم کند.

محلّ عبور را در هفت کیلومتری پائین وین در حوالی قریه اِبرسدورف[۲] معیّن کردند، درمحاذات این قریه جزیره‌ای است موسوم به لوبو که دوشعبه ازشطّ دانوب آنرا احاطه نموده است یکی بعرض ۷۰۰ متر و دیگر بعرض ۱۰۰ الی

---

(۱) – Marchfeld (۲) – Ebersdorf

۱۲۰ متر ، این شعبه بصورت خندق مدّوری است ، درواقع جزیرهٔ مزبوردرقسمت سفلای دشت مارشفلد شبیه باستیانی مشرف بر اراضی است .

در حضور آرشیدوك شارل که بنظاره ایستاده بود قشون ناپلئون در ظرف دو روز(۲۱ و ۲۲ ماه) ازشطّ گذشتن گرفت ، در این دو روز یکی از سخت ترین محاربات دورهٔ امپراطوری بوقوع پیوست ، روز ۲۱ دستهٔ اوّل افواج فرانسوی از جزیرهٔ لوبو گذشته ودرآنطرف رودخانه قریهٔ آسپرن(۱) را ازطرف چپ وقریهٔ اسلینگ را ازجانب راست مسخّر ساخت ، دراین اثناء از کثرت ازدحام جسری که از قایق بر روی شعبهٔ کبرای دانوب بسته بودند پاره شد و در این موقع فقط ۲۲،۰۰۰ نفر ازآب گذشته بود ، این عدّهٔ قلیل مقارن ظهرمورد حملهٔ ۹۰،۰۰۰ سپاه آرشیدوك و ۳۰۰ توپ لشکر اطریش شدند ، لان در اسلینگ و ماسنا در آسپرن محصورگشتند ، ماسنا با ۷،۰۰۰ نفر ۳۶،۰۰۰ اطریشی را جلوگرفت ودر وسط میدان سواره نظام فرانسه از هر طرف هجوم خصم را دفع نمود و او را از پیشرفت مانع آمد .

شامگاهان که پل مرمّت یافت تا پاسی از شب قشون فرانسه از شطّ گذشته وبساحل دیگر رسید ، فردا (۲۲ ماه) ناپلئون چون خود را دارای ۶۰،۰۰۰ مرد و ۱۵۰ توپ دید درساعت چهار فرمان حمله داد ، در ساعت هشت لان قلب سپاه خصمرا متزلزل ساخته وفتح نزدیك بود کاملاً نصیب شود که ناگهان پل شعبهٔ بزرگ دانوب بکلّی خراب گردید زیرا که دشمن چندین آسیا را آتش زده و در مجرای شطّ افکنده و پل را باین ترتیب محترق ساخته بود ، لان از مشاهدهٔ این احوال توقّفی کرد و چون دریافت که قایقهای حامل ذخیرهٔ جنگی نتوانسته است از شطّ بگذرد و وسیله‌ای برای جنگ ندارد باز پس نشست ، اطریشها از یمین و یسار فشار های سخت آوردند که فرانسویان را بدانوب بریزند ، لکن همه جا تیر مرادشان بخطا رفت ، نبرد تاساعت ۹ شب دوام داشت ، در ۱۱ ساعت مدّت جنگ

(۱) - Aspern

قریهٔ اسلینگ ۹ مرتبه در دست طرفین محارب گردش کرد ، در ساعت شش مارشال لان بضرب گلولهٔ مهلکی از پای درآمد ، قریهٔ آسپرن در دست ماسنا بود و مشارٌالیه در حفظ آن اعجاز میکرد ، گویند در گیر و دار قتّال از او پرسیدند تا کی این قریه را در برابر هجوم دشمن نگاه توانی داشت جواب داد : « دو ساعت ، شش ساعت ، بیست و چهار ساعت و هر قدر که برای نجات قشون فرانسه توقّف در اینجا را لازم به بینیم » سواره نظام و گارد پهلوانانه کوشیدند تا اینکه تمام قشون بسلامت توانست از شعبهٔ شط گذشته و بجزیرهٔ لوبو پیاده شود ، ماسنا آخر کسی بود که از آب گذشت ، در این دو جنگ از هر دو لشکر ۴۵،۰۰۰ نفر مقتول و مجروح شدند .

اردوگاه جزیرهٔ لوبو

ناپلئون قشون را در جزیرهٔ لوبو تمرکز داد و جزیره را اردوگاهی مستحکم و قلعه و خندقی حصین و متین ساخت ، میان جزیره وساحل یمین شطّ پلی استوار با پایه های فرو رفته در قعر رودخانه ساختند و مهندسین و کارگران فرانسوی که از بولونی آمده بودند اینکار عظیم را انجام دادند ، امپراطور درحین تهیّهٔ استحکامات دراردوگاه مشغول فراهم آوردن قوای جدید هم بود مخصوصاً از ایطالیا .

قشون ایطالیا که ۵۰،۰۰۰ نفر بود بسرداری اوژن دو بوهارنه[۱] نایب ـ السّلطنه و مکدونالد در درّه های آلپ لشکر آرشیدوك ژآن را درهم شکست ، آرشیدوك مزبور را آرشیدوك شارل بعد از جنگ اکمول نزد خود خواند لکن پرنس اوژن ویرا تعاقب کرده بجانب هنگری طرد کرده درجنوب جزایر راب[۲] سپاه اورا مغلوب ساخته وخود باردوگاه جزیرهٔ لوبو آمده بحضور ناپلئون رسید ، از اینقرار دراوایل ژویه ناپلئون صاحب ۱۵۰،۰۰۰ نفر و ۴۵۰ توپ بود .

چهل روز بعد از جنگ سابق الذّکر ناپلئون عزم حمله بخصم را جزم نمود واز طوفان بسیار شدیدی که روز ۵ ژویه درگرفت استفاده کرده فرمان داد که توپها

---

(۱) ـ Eugène de Beauharnais (۲) ـ Raab

را بسمت قریه آسپرن کشیده و آنجا را گلوله باران کنند، باین طریق خصم را فریب داده و خود در ظرف چند دقیقه چهار پل مهیّا را برشعبهٔ کوچك دانوب افکنده و درمحاذات قریهٔانزرس دورف(۱) ازشطّ عبور کرد، صبح ۵ ژویه درمقابل شهر وین در دشت وسیعی که میان شطّ وزمین مرتفع موسوم به واگرام واقع است با آرشیدوك شارل پنجه درافکند، واگرام زمینی است که چند متر از سایر نقاط ارتفاعش بیشتر است.

واگرام

این جنگ دو روز دوام یافت، روز اوّل را ناپلئون صرف توزیع افواج لشکر وگستردن افراد نظام کرد وسپاه را بشکل چتر یا قوس آراسته جناح چپ را در قریه آسپرن و جناح راست را در حوالی ده نوزیدل(۲) قرار داد.

روز دوّم که پنجشنبهٔ ششم ژویه بود قشون اطریش رو بسمت جنوب و شرق گسترده شد چنانکه گوئی ازطرف فرانسه میآیند، مفصل این قشون قریهٔ واگرام بود، طول جبههٔ قشون مزبور به ۱۲ کیلومتر میرسید، آرشیدوك دارای ۱۴۰،۰۰۰ سپاهی و ۴۰۰ توپ بود ومیخواست فرانسویان را چنان درمیان دو ضلع قشون خود بفشارد که گوئی در دهانهٔ گاز گرفتارند و نقشهٔ او این بود که جناح راست خود را از طرف اسلینگ و آسپرن بقدری پیش ببرد که دست ناپلئون از شطّ دانوب بریده شود.

ازطرف دیگر ناپلئون هم میخواست ازجانب چپ اطریشیها تجاوز کند، محض این مقصود لشکر داووت را در جلو قریهٔ نوزیدل جای داد و لشکر ادینو(۳) را در دنبالهٔ آن گذاشت که درست بمحاذات قریهٔ و اگرام برسند، در مرکز لشکر برنادوت(۴) را قرار داد با افواج ساکسون، میسرهٔ سپاه را به ماسنا سپرد و در دهانهٔ زاویهٔ صفوف جنگی یعنی درست در وسط دو ضلع گارد و قشون ایطالیا را جای داد، توزیع قشون بترتیب فوق طوری بود که هروقت ضعفی و وهنی در یکی

(۱) – Enzersdorf (۲) – Neusiedel (۳) – Oudinot (۴) – Bernadotte

از صفوف مشاهده میشد فوراً امداد میسّر بود .

جنگ درساعت چهارصبح آغاز گشت ، ساعت ۱۱ آرشیدوك گمان برد كه فتح وظفر بااوست ، میسرهٔ قشون فرانسه عقب نشست واطریشی‌ها بقریه آسپرن تقرّب جستند ، در قلب سپاه هم افواج ساكسون فرار كردند ، ناپلئون چون این احوال را مشاهده كرد تازان تازان ۱۰۰ قطعه توپ را بمیدان برد وچنان آتش بارانی كرد كه حملهٔ اطریشی‌ها خنثی شد ، سپس ناپلئون ۲۰،۰۰۰ پیاده و ٤،۰۰۰ سواره‌نظام را بسرداری ماكدونالد بصورت مربّع روانه كرد ، سواره‌نظام اطریش باین مربع حمله آورد و خورد شد ودهات سوسن برون وآدركلا(۱) بدست فرانسویان افتاد ، داووت هم ازطرف میمنه قریهٔ نوزیدل را گرفت و اُدینو بتصرّف واگرام موفّق شد .

ساعت ٤ عصر بعداز ۱۲ ساعت كشش و كوشش آرشیدوك شارل عقب‌نشینی اختیار كرد امّا هرچند ۳۰،۰۰۰ نفر از سپاهیان او از حیّز انتفاع جنگی خارج بودند و ۱۲،۰۰۰ اسیر بدست ناپلئون افتاده بود قشون اطریش ابداً از نظم و ترتیب نیفتاد و باكمال انتظام بسمت بوهم عقب نشست وبا قشونی كه سر در پی آنها داشت مقاومت میورزید .

صلح وین بعداز فتح واگرام غلبه و پیشرفت ناپلئون بطوری روشن بود كه آرشیدوك شارل درخواست متاركه كرد (۱۱ ژویه ۱۸۰۹) .

صلح قطعی درپایتخت وین امضا شد (۱٤ اكتبر ۱۸۰۹) . قسمتی كه اطریش ازلهستان بدست آورده بود بعلاوه ولایت گالیسی از دست آندولت خارج وبفرمان ناپلئون تنصیف گردید ، قسمتی جزء گراندوك نشین ورشو وقسمتی جزء قلمرو تسار روس شد ، ولایات سالسبورگ و درّهٔ اعلای رود ینّ بباویر ملحق گردید ، تریست و فریول وكارنیول و كرواسی را ناپلئون گرفته و با ایالات دالماسی و ایستری منتزعهٔ ازمملكت ایطالیا ملحق ساخته وهفت ایالت ایلّیری را تشكیل داده مستقیماً جزء امپراطوری خود نمود .

---

(۱) - Süssenbrunn et Aderklaa

خلاصه فرانسوای اوّل پادشاه اطریش جمعاً یك ششم جمعیّت اطریش را که عبارت از چهارمیلیون نفر باشد از دست داد.

صفات مختصه محاربات ۱۸۰۹ نهضت ها

لشکر کشی ۱۸۰۹ آخرین مصافی بود که ناپلئون بر اعداء خود غالب آمد، با سایر محاربات او تفاوتهای اصلی واساسی داشت زیرا که ناپلئون بزحمت موّفق بفتح شد. سپاهیان خصم پایداری و استقامت جدیدی که در سالف ایّام سابقه نداشت نشان دادند چه حسّ وطن پرستی هم در قشون و هم در افراد رعیّت ظاهر شده بود، قبل از شروع جنگ یکی از مأمورین فرانسه از وین چنین اطّلاع داد: « در ۱۸۰۵ جنگ با دولت بود نه با قشون و نه با ملّت، در ۱۸۰۹ هم دولت طالب جنگ است هم قشون و هم ملّت. » ناپلئون چون بوین رسید برأی العین این احوال را مشاهده کرد و کار سختگیری مردم نسبت بقشون فرانسه و اظهار لجاج وخصومت بجائی رسیدکه امپراطور اجباراً احکام سختی برای حفظ نظامیان از تطاول اهالی مغلوب اطریش صادر فرمود.

در تیرول مثلاً شخصی می فروش آندراس هوفر(۱) نام بانگ مخالفت برداشت و کوهستانیهائیکه بعداز ۱۸۰۵ بفرمان امپراطور رعیت باویر شده ورضایت نداشتند با او همداستان شده پادشاه سابق خود یعنی امپراطور اطریش را خواستار گشتند.

این شورش چند ماه دوام یافت، شورشیان تیرول قشون امیر باویر را شکسته وفوجی از ساکسونها را درهم نوردیدند وکار بجائی رسیدکه ناپلئون یکی ازبهترین سرداران خودرا که مارشال نی باشد بآنجا فرستاد و مبلغی گزاف وعده داد که هر کس سر هوفر را بیاورد بدهد، عاقبت هوفر گرفتار و تیرباران شد (فوریه ۱۸۱۰).

بعلاوه خود دولت اطریش هم حسّ ملّی مردم را بهیجان آورد و این امر تازه ای بود، وقتیکه سپاه آرشیدوك شارل وارد باویر شد آرشیدوك اعلان کرد که « این لشکر منجی آلمان ورهانندهٔ ملّت از چنگال ظالم غدّار است » در شمال آلمان

---

(۱) – Andréas Hofer

هم دو نهضت نظامی حکایت میکرد که هیجانهائی موجود است ، ده هزار نفر بسرداری یکی از صاحبمنصبان پروس شیل نام دو ماه تمام حکومت وستفالی را از مهاجمات خود بتنگ آورده بود ، از این قبیل شورشها در اغلب نقاط رخ میداد.

دو روز قبل از امضاء عهدنامهٔ وین یکنفر محصّل ساکسون فردریك اشتاب(۱) نام در موقع سان‌سپاه در صدد برآمد که ناپلئون را خنجر بزند ، پس از گرفتاری اقرار کرد که عقیدهٔ راسخه او این بوده‌است که با کشتن ناپلئون خدمتی شایان تقدیر بمملکت خود وبتمام اروپا کرده است وچون ناپلئون شخصاً از او سئوالاتی کرد درجواب گفت : « قتل شما جنایت نیست ، ادای تکلیف است » امپراطور پرسید : « اگر ترا ببخشم از من ممنون خواهی شد ؟ » جوابداد : « باز هم از کشتن شما خودداری نخواهم کرد . » این نظیر احوال روحی مردم اسپانیا بود ونشانهٔ بیداری حسّ ملّی آلمان بشمار میآمد .

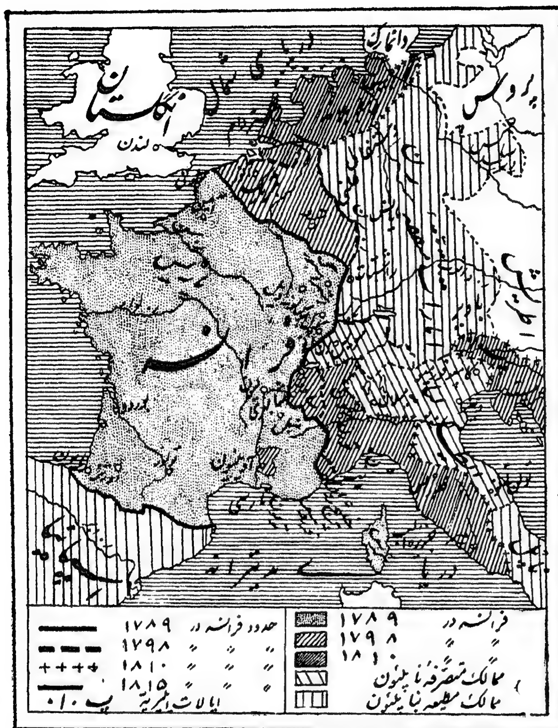
کمال ترقّی ناپلئون

صلح وین نهایت ترقّی وتعالی ناپلئون است ، پس از این تاریخ تا دوسال مالك الرّقاب مغرب ومرکز اروپا بود ، امپراطوری فرانسه از روم به هامبورگ کشیده شد و یك ثلث از خاك ایطالیا و تمام فرانسه و قسمتی از سویس ولوکسامبورگ وبلژیك وهلاند و ولایات پروس مجاور شطّ رن و ممالك آلمانی در سواحل دریای شمال تا خطّ سیر رود الب که مجموع آن به ۱۳۰ ایالات منقسم گردید جزء امپراطوری فرانسه محسوب میشد ، در ماوراء بحر آدریاتیك نیز هفت ایالت ایلّیری مستقیماً در قلمرو امپراطوری واقع بودند ، ناپلئون پادشاه ایطالیا ــ سرپرست ولایات متّفقهٔ سویس ـ حامی ایالات متّحده رن بود و بسلاطین این ایالات تاج‌بخشی‌میکرد ، برادرخود ژوزف را پادشاه اسپانیا وبرادر دیگرش ژرُم را پادشاه وستفالی وشوهر خواهر خود مورا را پادشاه ناپل کرد ، مستقیماً یا بواسطهٔ سلاطین دست نشاندهٔ خود بر ۷۰ میلیون مردم حکومت‌میراند واین عدد درست نصف جمعیّت آنوقت اروپا بود ، دوستان‌و مستخدمینی

---

(۱) ـ Frédéric Staabs

که طوعاً او کرهاً خودرا باو بسته بودند از این قرارند : تسار روس، امپراطور اطریش، شاه پروس، پادشاه دانمارك. دولت سوئد. این دولت تا دیر زمانی بدوستی انگلستان باقی بود ولی او نیز ازقرق برّی صدمات بسیار دید وچون سلسلهٔ سلاطین



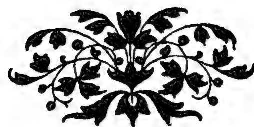
نقشهٔ امپراطوری فرانسه درسنهٔ ۱۸۱۰

آن دولت نزدیك بانقراض بود ناچار سوئدیها یکی از سرداران فرانسوی موسوم به مارشال برنادوت را بولیعهدی اختیار نمودند (ژانویه ـ او ۱۸۱۰).

در مقابل اوامر ناپلئون هرسری باطاعت خم میشد حتّی خانوادهٔ خود خواه متعصّب اطریش هم طوق بندگی ویرا بگردن نهاد، ناپلئون ازنقطهٔ نظر سیاسی برای حفظ نسل و ابقای امپراطوری درخانوادهٔ خود امپراطریس ژوزفین زن خود را که ازاو اولادی نداشت طلاق داد (٦ دسامبر ۱۸۰۹) و دختر فرانسوای اوّل موسوم به ماری لویز را خواستگاری کرد، در عروسی این شاهزاده خانم که در

کلیسای نوتردام پاریس اتّفاق افتاد (اوّل آوریل ۱۸۱۰) پنج ملکه دامن قبا و بالاپوش امپراطریس را دردست داشتند، از این ازدواج پسری بوجود آمد که ویرا پادشاه روم لقب دادند (۲۰ مارس ۱۸۱۱).

ناپلئون فقط یك دشمن غیرمغلوب داشت وآن انگلیس بود، لکن بسبب طول مدّت او نیز نزدیك باضمحلال بود، هرسال مبلغ خطیری کسر بودجه داشت، ربح قروض او سالیانه به ۶۰۰ میلیون بالغ میشد ونتایج قرق برّی نیز بنا بر پیش بینی ناپلئون بحصول میپیوست، انبارها ومخازن تجارتی لندن ازمحصول مستعمرات لبریز بود، امّا نمیتوانستند از اروپا غلّه بخرند و نظر بتکثیر سکنهٔ انگلستان ارزاق محلّی هم کفایت نمیکرد، درآخر سال ۱۸۱۱ بنابرقول آلبرسورل مورّخ : « مردم انگلستان از فزونی ادویه و محصول مستعمرات خفه شده و از کمی نان بجان آمده بودند. » عمله ها و کارگران که غذای کافی بدست نمیآوردند و مثل ایّام قحطی بآنها جیره میدادند در اغلب نقاط سر بطغیان برداشته بودند، پارلمان انگلیس مجبور شد که مبالغ هنگفتی بنام قرض و امداد بتجّار و اصحاب حرف و صنایع بدهد تا بکلّی از دست نروند، همه چیز دلالت داشت براینکه ناپلئون بفتح تام وغلبهٔ مالاکلام نایل آمده و بمقصود و آرزوی خویش رسیده است.



فصل هیجدهم

انجام امپراطوری

اصلاحات پروس ـ لشکرکشی بروسیه ـ اتحاد عام
هجوم نخستین ـ دورهٔ تجدید سلطنت ـ صد روز ـ واترلو
معاهدات پاریس و وین ـ تغییرات ارضی در ممالک اروپا

علل انحطاط امپراطوری

جلال وطمطراق قدرت ناپلئون ظاهری بود ودر باطن اتقان و استحکامی نداشت ، برای تخریب آن اساس بزرگ دو سال بیشتر وقت صرف نشد ، امپراطوری عظیم فرانسه بنیانش برزور وبقایش بازور بود ، مللی که آن امپراطوری را تشکیل میدادند مثل فرانسوی و بلژیکی و هلاندی و آلمانی و ایطالیائی هیچ ارتباط طبیعی و تجانس ملّی با هم نداشتند ویکسان درنفع وضرر شریك نمیشدند مثلاً قرق برّی انگلستان بحال فرانسویان و آلمانیان ساحل رن فایده بخشید و برای اهل هامبورگ و مردم هلاند خسارت بارآورد ، فرانسویان درتمام مدّت لشکرکشی های سخت شکیبائی پیشه کرده و تحمّل سربازگیری و مالیات میکردند ودلخوش ومغرور بودند که فتوحات نمایان امپراطورشان موجب شهرت وسرافرازی آنان است لکن مردم سایر ممالك ملحقّه بفرانسه که از سرچشمهٔ این غرور ملّی سیراب نمیشدند تحمّل بارهای گران برایشان دشوار بود ، پس وفاداری و دوستی این ملل نسبت بامپراطور تا زمانی بود که زور در دست و تاج اقبال برسر داشت و چون وهنی رسید محو شد مثلاً مردم ایالات متّفقهٔ رن که دائماً بمال و مرد ناپلئون را یاری میکردند در مقابل از فتوحات امپراطوری چیزی که جبران خسارات را بکند حاصل نمیبردند .

امّا متّحدین امپراطور مثل روس واطریش وپروس همه از بیم دم ازاتّحاد میزدند و اندیشهٔ آنها جزبجانب انتقام وکینه کشی توجّهی نداشت وهریك بطریقی

در جستجوی وسایل انتقام بودند.

۱

اصلاحات پروس

پروس بعد از تیل سیت

درهیچ جا تهیهٔ وسایل کینه‌خواهی از پروس شدیدتر نبود، بعدازعهدنامهٔ تیل‌سیت دوحزب درپروس تشکیل شد، گروهی سر تسلیم‌فرود آورده وجمعی درپی جبران‌شکست دامن‌بکمر زدند، دستهٔ اوّل برآن بودکه راه چاره مسدود است جزانقیاد اوامر غالب وحفظ بقیّة السّیف پروس وتبعیّت از سیاست وفرمان ودستور امپراطور راه امیدی‌باقی نیست، دستهٔ دوّم که بوطنخواه موسوم بود میگفت که شکست وقتی قطعی است که انسان ازخود بگذرد وباب چاره جوئی‌را مسدود پندارد والاّ بازگشت بسعادت و تعالی‌ممکن‌است، فقط باید شخص خودرا مهیّا ومستعد ولایق کند تاشاهبازسعادت برسرش نشیند واین منظور باتجدید حیات پروس متلازم است، چون ملکه لویز طرفدار این سیاست بود فرقهٔ وطنخواه نفوذ یافت لکن بیمانع و مخالف نبود، فردریك گیّوم بنا برفطرت خویش همواره ازعقیده‌ای بعقیده‌ای منتقل میشد و بررائی ثبات نمیورزید و وطنخواهان کراراً برای مصمّم کردن شاه مجبور بودند آنچه فرقهٔ «تسلیم واطاعت» رشته است پنبه‌کنند ومشقّات بسیار تحمّل نمایند.

وطنخواهان

مطلبی که قابل ذکر و توّجه است این‌است که رؤساء حزب وطنخواه هیچیك پروسی نژاد نبودند وهریك را که بنگریم از خارج تابعیّت پروس را پذیرفته بودند، مثلاً هاردن‌برگ و شارن‌هورست(۱) از مردم هانور محسوب میشدند و اشتین اهل ناسو(۲) بود و گنیزنو(۳) از ساکس میآمد وبلوخر ازمردم مکلم‌بورگ(۴) و شون(۵) ازاهالی لیتوانی‌بود، چون دولت پروس خاّصه بعد ازعهد فردریك‌ثانی قویترین دولت پرتستان اروپابود ازهرجانب

---

(۱) – Hardenberg et Scharnhorst (۲) – Nassau (۳) – Gneisenau (٤) – Mecklembourg
(۵) – Schön

مردمان نیرومند و فعّال که مذهب پرتستان داشتند بآنجا روی مینهادند چنانکه کاتولیك ها دولت اطریش را ملاذ و ملجاء خود میشناختند، هنگامی که ناپلئون سرتاسر آلمان را باطاعت فرانسویان آورد پرتستانهای آلمان روی نیاز بدولت پروس آوردند که اگرچه مغلوب ومتلاشی بود لکن باز صورةً استقلالی داشت و مرکز امیدواری وطنخواهان آلمانی محسوب میشد و پناهندگان مزبور باندیشهٔ اینکه روزی پروس پیشقدم شده وملّت آلمان را از زنجیر فرانسویان آزاد کنند در ترقّی و تعالی آن مملکت بجان میکوشیدند.

طرز تجدید حیات پروس

وطنخواهان آلمانی طریق منحصربفرد کینه خواهی را تجدید حیات پروس و تغییر کامل اوضاع آنمملکت دانسته دست باصلاحاتی زدند که بشئون اجتماعی و دولتی و اداری ومالی و لشکری علاقهٔ تام داشت و روی همرفته انقلابی تولید کردند که اگرچه بتقلید افکار انقلابی فرانسویان بود لکن اصولاً واساساً باشورش فرانسه تفاوت واختلاف داشت. وطنخواهان و مصلحین شئون نظامی پروس دریافتند که انقلاب کبیر فرانسه با اعلان مساوات « تمام قوای ملّت را بیدار کرده وتمام نیروی مردم آنجا را بکار انداخته است » و فرانسه را واجد اسلحهٔ جنگی کرده است که تا آنزمان نظیرش دیده نشده بود، این قول گنیزنو از مصلحین پروس است.

وطنخواهان ازاین فکر نتیجه گرفتند که برای دفع قوای فرانسه بایستی درملّت پروس و آلمان همان احساسات و هیجاناتی را که موجد تفوّق فرانسه است ایجاد کرد وبا سلاح خود شان بدفعشان پرداخت، پس تجدید حیات پروس بتقلید فرانسه بود، امّا فقط بهمین اعتبار ایقاظ احساسات نه به اعتبار دیگر.

حال مابه التفاوت انقلاب دوملّت را باید دید: اوّلاً منشاء تجدّد پروس شاه بود نه ملّت و این انقلاب نه محض نشر عدالت و بهبودی حال رعیّت بود بلکه مثل اصلاحات سلاطین مستبدّهٔ منوّرهٔ قرن هیجدهم برای تکثیر عواید سلطنت وافزایش نیروی دولت بود، بعلاوه این اصلاحات همه موقّت و آنی بود وهیچیك

تا پایان نرفت ، اغلب آنها ازتصوّر بعمل نیامد و بعضی‌هم عمداً ملغی شد وبمحض رفع خطر فرانسه در ۱۸۱۵ از قوّت افتاد .

اصلاح اجتماعی مهمترین اصلاحات در اجتماع و در قشون شد ، در اصلاح اجتماعی دودرجه باید اعتبار کرد : نخست بارون دو اشتین در سنهٔ ۱۸۰۷ شروع کرد وعاقبت چهارسال بعد در ۱۸۱۱ بدست هاردَنْ‌بِرگ وزیراعظم بختام انجامید .

پروس مملکتی بود واجد طبقات ممتازه درجامعهٔ پروس سه طبقه دیده میشد : نجباء ، متوسّطین و توانگران ودهاقین . تفاوت این طبقات با طبقات ممتازهٔ فرانسه قبل از ۱۷۸۹ این بود که درفرانسه باصرف مبلغی ممکن بود ازطبقهٔ ادنی باعلی ترقّی یافت ، ولی درپروس امکان نداشت . اراضی تمام دردست نجباء بود وکسی جز آنان مالك ملك نمیتوانست شد ، طبقهٔ متوسّطه ناچار درشهرها متمرکز شده واصناف معیّنه تشکیل داده امرار حیات میکرد ، امّا دهقانان رعیّت و (SERF) بودند وبیگاری و خدمت شخصی را تن در میدادند .

در تاریخ ۹ اکتبر ۱۸۰۷ اشتین فرمانی صادر کرد که بموجب آن خرید و فروش املاك آزاد شد و نجبا حقّ فروش و دهقانان رخصت خرید و نگاهداری یافتند ، این فرمان رعیّت را ازخدمات شخصی معاف کرد ، امّا حقّ سخره و بیگار را کماکان باقی گذاشت ومسئلهٔ اساسی دیگررا که مالکیّت دهقان دراراضی مسکونهٔ خود باشد متعرّض نشد .

ظاهراً اشتین میخواست بعدها اینمسئله را هم تنظیم کند لکن چنانکه دیدیم(۱) تسلیم عدّه‌ای ازقشون فرانسه دراسپانیا موجب شد که بمغلوبیّت ناپلئون امیدوار شده وچندان ضرورتی درتکمیل اصلاحات پروس ندید ، در ماه اوت ۱۸۰۸ مکتوبی از اشتین بدست پلیس امپراطور افتاد که حکایت از سوء نیّت و امید واری او بشکست ناپلئون میکرد ، امپراطور امرداد که او را از زمامداری پروس معزول و

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۶۲۲ « تسلیم قشون فرانسه دربیلن » رجوع شود



اشتین وزیر اعظم پروس

(۱۷۵۷ _ ۱۸۳۱)

جانشین او بارون هاردن برگ اصلاحات را تعقیب کرد و دستور۔العمل جدیدی نشر داد (سپتامبر ۱۸۱۱) که بموجب آن بکلّی دهقانان از پرداخت حقوق قدیمه و مالیاتهای امراء و اربابان معاف و مالك و وارث دوثلث اراضی مزروعهٔ خود شدند ، این دستور هم نجباء و هم رعیّت را رنجانید امّا نجباء برای اینکه از مالیاتها وعوارض مأخوذهٔ سنواتی محروم شدند و امّا دهقانان محض اینکه متوقّع بودند تمام اراضی مزروعی ملك آنها بشود نه دوثلث . باینجهت کاملاً دستور فوق اجراء نشد ودر ۱۸۱۶ که خطر ناپلئون دفع گردید دستور العمل هم ملغی گردید و بعد از سی و پنجسال دیگر در ۱۸۵۰ عاقبت دهقانان پروس از هر قیدی آزاد شدند ، از همین مطلب میتوان بخوبی دریافت که اصلاحات پروس چقدر موقّت و بمقتضای ضرورت زمان بوده است .

اصلاحات لشکری

اصلاحات نظامی بیشتر نتیجهٔ مساعی شارن هورست بود ، مشارٌ الیه از مردم هانور و فرزند یکی از دهاقین ساکسون بود ، چندی در توپخانهٔ هانور سمت صاحبمنصبی داشت ، سپس در ۱۸۰۱ بخدمت پروس رفت وتعلیمات نظامی ولیعهد پروس را عهده‌دار شد ودر

۱۸۰۷ بانهایت شجاعت ادای وظیفه نمود ، قبل ازجنگ ینا مدّتی درعلل فتوحات فرانسه تأمّل کرد وبدین نتیجه رسید که : « باگروه دهاقینی که نجباء جبراً بمیدان میرانند نمیتوان بفتح ونصرت امید بست ، چه دهقانی که درخطربا مالك خود شریك امّا از نعمت وپاداش خدمت محروم است از جانبازی دریغ دارد. »

پس بایستی درقشون پروس باصلاحاتی دست زد ومطابق اصلاحات اجتماعی قشون را هم حیات جدید بخشید ، اشتین اورا مأمور اجرای منویّات خود کرد و یکی از صاحبمنصبان باویری گنیزنو نیز با او معاونت نمود ، لکن کاملاً موّفق بانجام مقصود خود نشد وبیش ازهراصلاحی ازطرف حزب مخالف نسبت باصلاحات لشکری مخالفت ابراز گردید.

شارن هورست میخواست قشون وملّت را متّحد سازد و خدمت نظام اجباری را که ۷۰ سال قبل یکی ازپادشاهان پروس موسوم به شاه سلحشور پیش بینی کرده وبعمل نگذاشته بود معمول دارد(۱) ، پیشنهاد شارن هورست درسنهٔ ۱۸۰۸ موجب هیجان و اعتراض عام شد زیرا که حرفهٔ نظامی بواسطهٔ سوء مقصود وسوء جریان امور ازحرف پست و دانی شده وکسی راضی بآن نبود.

یکی از مورّخین آنزمان موسوم به نی بوهر(۲) گفته است : « تمام عالم را نظامی کردن مخالف اصول تمدّن و نتیجهٔ فکر یك صاحبمنصب بی تربیت است » پادشاه پروس هم پیشنهاد را رد کرد.

پس شارن هورست اجباراً باصلاحات کوچکتر اکتفاء کرد ، معذلك بمشکلات عدیده مصادف شد ، آن اصلاحات ازاینقراراست : تخفیف خشونت انتظامی ، حذف سیاست بدنی ، الغاء چریکی ، طرز جدید تعیین صاحبمنصبان یعنی انتخاب صاحبمنصبان از طبقات نجباء و متوسّطین ، ایجاد آکادمی نظامی و غیر ذلك.

کرومْ پِرها(۳) شارن هورست میکوشید که حتّی الامکان بر عدّهٔ سپاهیان بیفزاید چه ناپلئون ازراه احتیاط قشون پروس را بسیار ضعیف

(۱) - بصفحهٔ ۱۱۸ « لشکر پروس » و صفحات ۱۱۹-۱۲۰ رجوع شود

(۲) - Niebuhr

(۳) - Krumpers

و محدود ساخته بود ، بموجب قرار داد منضم بعهد نامهٔ تیل سیت تخلیهٔ ولایات پروس از قشون فرانسه منوط بتأدیهٔ کامل غرامت جنگ بود و از آنجائیکه مبلغ کل غرامات را معیّن نکرده بودند ناپلئون از ابهام عبارت قرار داد استفاده کرده محض تنبیه فردریك گیّوم و انتقام دو روئی و خیانت او بنای سختگیری گذاشت و از مملکت پروس درظرف یکسال مبالغ ومقادیر هنگفت از نقد وجنس گرفت ، ادارهٔ ولایتی را که قشون در آنجا مقام داشت بمأمورین فرانسوی وا گذاشت و مستخدمین پروس را ازارتباط باپادشاه ودولت پروس منع کرد ، مالیات را مستقیماً وصول نمود وببهانه های مختلف مقادیر گزاف از محصولات جنسی جمع کرد ، بنابر قول خود ناپلئون در اینمدّت بیش ازیك میلیار ازپروس فایده برد ، کارسختگیری فرانسویان بجائی رسیدکه دربعضی نقاط ازبیست رأس احشام یکی بیش باقی نماند و آتش قحط و غلا اشتعال یافت . ژنرال کلارك (۱) حاکم برلن به ناپلئون چنین مینویسد : « بدون اینکه بخواهم نسبت باحوال این سامان اظهار غصّه و ابراز ترحّمی بکنم عرض مینمایم که بدبختی بدرجه ای است که خودکشی هرروز بیشتر میشود مخصوصاً درطبقات متوسّطهٔ جامعه بدرجهٔ دهشتناکی رسیده است » همین فشار و تضییق بودکه حسّ وطنخواهی پروس وخصومت با فرانسه را تهییج کرد نه جنگها وشکستها ، هنگامیکه جنگ اسپانیا ناپلئون را مجبور بعودت دادن قشون از آلمان نمود این تضییقات هم خاتمه پذیرفت . قراردادی هم در اوایل سپتامبر ۱۸۰۸ درپاریس بامضاء رسیدکه بموجب یکی ازمواد آن دولت پروس تادهسال ممنوع شدکه بیش از ۴۲٬۰۰۰ سپاهی در ایّام صلح داشته باشد.

امّا شارن هورست عبارت را بطور دیگر تعبیر کرد : در هر دستهٔ قشون پنج شش نفر ازاهالی بلوکات را واردکرده ومجبوربآموختن اصول حرکات نظامی ساخت چنانکه بعد از یکماه از مسائل اصلی نظام مستحضر شدند ، سپس آنانرا بولایت فرستاده و پنج شش نفر دیگر بجای آنها داخل قشون میکردند ، باین ترتیب یك

(۱) – Clarke

باتاّیون قشون که ظاهراً بیش از ۵۵۰ نفر زیر بیرق نداشت در ظرف سه سال ۲،۵۰۰ نفر مرد جنگی را آماده کرده بود . این طرز تربیت نظام را کرومپر گفته‌اند وکلمهٔ کرومپر اصلاً بمعنی اسب یدکی است که درهر اسکادرون قشونی نگاه میدارند . در نتیجه دولت پروس در ۱۸۱۵ موّفق شد که ۳۵۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده وارد میدان کنند و ناپلئون را متحیّر سازد .

دارالعلوم برلن

علاوه بر اصلاحات اجتماعی ونظامی تغییرات عمده‌هم دروضع حکومت دادند و بجای وزراء منفرد هیئتی از وزراء برقرار ساختند ، در امورمالیه هم اصلاحاتی بعمل آمد ، اخذ رسوم مشروبات که بشهرها انحصار داشت دردهات هم معمول گردید ، بلدیه راهم توسعه داده دارای اختیارات بسیار کردند .

در ۱۸۱۰ بنا برپیشنهاد گیّوم دو هوم بولت(۱) دارالعلومی دربرلن تأسیس یافت تابقول فردریك گیّوم « دولت پروس آنچه را ازقوای مادّی خودگم کرده است بوسیلهٔ تکثیر قوای معنوی جبران نماید » این تأسیسات علمی منحصر به پروس نبود ، بنا برپیشنهاد هوم بولت « چون مملکت آلمان نیمی در زیر سم ستوران خصم خراب شده ونیمی در زیرچنگال دشمن هنوز باقی است‌پس این دارالعلوم راباید مأمن و مخزن علوم تمام آلمان قرار داد . » بواسطهٔ ایجاد این دارالعلوم شهر برلن مرکز معارف و علوم شد و مهیّا گشت که بعد ها پایتخت آلمان باشد ، لکن در ابتداء دارالعلوم مرکز تهییج احساسات وطنی بود ، معلّمین برخلاف اصول رایجه درمیان مردم پروس که تسلیم ورضا را پیشهٔ خودساخته سرِ اطاعت فرود میآوردند برآن شدند که حسّ وطن پرستی و بغض دشمنان خارجی را در دلها بیدار کرده و مردم‌را براحوال وطن که قطعه‌قطعه وخراب شده است متأثّر سازند ، شارن‌هورست از یکطرف به تجدید حیات قشون مشغول بود و دارالعلوم از طرف دیگر باحیاء همّت وتزریق جان تازه‌ای درطبقات متوسطهٔ پروس اشتغال داشت ، کار بجائی کشید

(۱) – Guillaume de Humboldt

که در ۱۸۱۳ که زلزله در ارکان امپراطوری فرانسه افتاد پروسی ها کاملاً مهیّای تخریب آن اساس بودند و در انهدام امپراطوری پیشقدم گشتند.

II

لشکرکشی به روسیه

قطع رشتهٔ اتّحاد میان فرانسه و روس

دو سال طول نکشید که بعلّت پیش آمدن سه جنگ مشئوم دولت امپراطوری ناپلئون زیر وزبر شد وخود او نیز ازاریکهٔ سلطنت بزیر افتاد. نخستین علّت این واقعهٔ هولناك لشکرکشی بروسیه بود که از دیرزمانی تسار روس مقدّمات آن را فراهم کرده و مسئول شروع آن شناخته میشود.

آلکساندر تسار روسیه بهمان سرعتی که در ۱۸۰۷ دوستی ناپلئون را پذیرفت در سنهٔ ۱۸۱۰ بهمان شتاب از وی روی برگردانید، علل قطع رشتهٔ اتّحاد از اینقرار است: خصومت نجباء روس با فرانسه و خساراتی که در نتیجهٔ قرق برّی بطبقهٔ نجباء روس وارد میشد ومخصوصاً اخلاق و حسّ جاه طلبی آلکساندر.

بعد از قرارداد تیل سیت نجباء روس کینهٔ فرانسویان را در دل گرفتند چه طبقهٔ مزبور بارعایای خود مثل غلام رفتار میکردند وآزادی فرانسه‌را که نتیجهٔ انقلاب کبیر بود دوست نداشتند، محرّك دسته‌ای که مخالف با اتّحاد فرانسه محسوب میشدند مادر آلکساندر یعنی امپراطریس ماری بود. نخستین سفیری که ناپلئون بسن پطرز- بورگ فرستاد وموسوم به ساواری(۱) بود خانه نیافت که درآن منزل کند زیرا که مالکین دراجاره‌دادن عمارات خودمضایقه‌میکردند، درکلیساهامردم علناً بفرانسویان نفرین میفرستادند وبعض اشخاص میخواستند آلکساندر را بجرم اتّحاد بافرانسویان بقتل برسانند، کم کم این ابراز خصومت متروك شد ولی بکلّی ازمیان نرفت وهنگامی که قرق برّی در مملکت روسیه هم بموقع اجراء گذاشته شد کینه و عداوت مردم رو بافزایش نهاد زیرا که در نتیجهٔ این منع تجارتی امتعه و محصولات روسیه مثل

---

(۱) - Savary

گندم وشاهدانه وغیره که بازارش درانگلستان بود بفروش نرفت وفواید عمده‌ای که بنجباء روسیه میرسید مقطوع شد.

آلکساندر

علّت عمدهٔ قطع روابط اخلاق و جاه طلبی مفرط شخص تسار بود. یکی از ندماء و محارم آلکساندر موسوم به پرنس سزار توریسکی (۱) اورا چنین وصف میکند « مردی صاحب روح متلوّن است » مقصودش این بود که افکار آلکساندر ثباتی نداشت، بسهولت ازصورتی بصورت دیگر انتقال مییافت، آنچه امروز اورا مشعوف میداشت فردا ویرا بخصومت میکشانید و آنچه روز قبل او را ناپسند میآمد روز دیگر مورد توّجه او قرار میگرفت.

لکن حقیقت امر این بود که تلوّن مزاج وبی‌ثباتی آلکساندر مثل تمام نژاد اسلاو ظاهری‌بود، افراد این ملّت درظاهر احساسات وتلوّن وسهولت تغییری ابرازمیدارند امّا درباطن کاملاً متوّجه بمنافع خود بوده و فرصت استفاده را از دست نیدهند، الکساندر در آغاز کار خود را شیفته وحیران اعمال درخشان ناپلئون وا نمودکرد و بشتاب و حرارت بسیار خودرا در آغوش اتّحاد وی افکند زیرا که از ناپلئون انتظار منافع عمده داشت وفایده هم برد، بعد از عهدنامهٔ تیل سیت مملکت فنلاند را از سوئد گرفت و پس از ملاقات ارفورت اجازه یافت که ولایات مولداوی و والاشی را از عثمانی منتزع ساخته و حدود مملکت روس را برود دانوب برساند و بعد از فتح وین با اینکه مساعدت شایانی بناپلئون نکرده بود قسمتی از اراضی لهستان نصیب او شد امّا حرص او بهمین مقدار اکتفا نمیکرد میخواست که از سمت جنوب اسلامبول‌را وازجانب مغرب ورشورا بدست‌آورد وکاملاً امپراطوری عثمانی را تجزیه کرده بمیل ونفع خود دولت لهستان را ازنو تشکیل بدهد امّا ناپلئون در ۱۸۰۹ صریحاً با این خیالات مخالفت ورزید و روسها را از تصرّف اسلامبول منع نمود و در لهستان هم دوك نشین بزرگ ورشو را تشکیل داد که روسها کاملاً ازآن مملکت دندان طمع بکنند، ازاین تاریخ آلکساندر دشمنی ناپلئون را کمربربست

(۱) - Czartoryski

ولی در ظاهر رشتهٔ اتّحاد را میجنبانید و بقول خودش « ناپلئون را در زیر بار تعارفات و الفاظ محبّت آمیز خسته و فرسوده میساخت. » سابقاً گفتیم(۱) که چگونه بعد از ملاقات در ارفورت و در آغاز جنگ و اکرام آلکساندر به ناپلئون خیانت ورزید، قشون روس که بمدد فرانسویان آمد دو دفعه با اطریش جنگ کرد لکن در سخت ترین مصافها فقط دو مجروح و دو مقتول در میدان دیده شد.

قطع روابط

از اواسط سال ۱۸۱۰ آلکساندر بتهیّهٔ جنگ مشغول گردید وبا انگلستان عقد دوستی بست و امیدوار بود که در ۱۸۱۱ به لهستان غفلةً هجوم آورده و ناپلئون را غافلگیر کند. پس در آخر ۱۸۱۰ (۳۱ دسامبر) علناً ابراز خصومت کرد و بعضی از بنادر روسیه را بروی تجارت انگلستان گشوده وورود مال التجارهٔ فرانسه را ازقبیل مفرغ وچینی آلات وابریشم وشراب وغیره بخاك روسیّه منع کرد، اتّفاقاً دراین اوقات صنایع فرانسه هم دوچار بحران عظیم بود(۲)، کارگران شمال فرانسه تعطیل کرده ونیمی ازصنایع وحرف شهر لیون دوچار وقفه گردیده بود. در این حین مردم لهستان که با وجود اظهار محبّت آلکساندر ووعدهٔ تجدید استقلال آن مملکت که تسار میداد از روسها بیمناك بودند ناپلئون رامستحضر ساختند که تسار باطناً درخیال تصرّف دوك نشین بزرگ ورشو است، ناپلئون بشتاب تمام لشکر لهستانی را براه انداخت و سپاهی از فرانسه بسرداری داووت روانه کرد که حافظ سرحدّات لهستان باشند، این اقدام موجب شد که آلکساندر قدری دست نگاهدارد.

در این اثناء ناپلئون برای اینکه کاملاً قرق برّی را اجراء کند بلاد هانسه - آتیك(۳) مثل برم(٤) و هامبورگ و غیره را اشغال کرد و دوك نشین بزرگ الدنبورگ(٥) را که ملك شوهر خواهر آلکساندر بود در ۱۸ فوریهٔ ۱۸۱۱ بتصرّف آورد و این پیش آمد بیشتر موجب عداوت دو امپراطور شد.

---

(۱) - بصفحهٔ ۶۲۸ رجوع شود (۲) - بصفحهٔ ۵۶۶ « ناخرسندی عمومی » وصفحهٔ ۵۶۸ « امور عام المنفعه » رجوع شود

(۳) - Hanséatiques (٤) - Brême (٥) - Oldenbourg

معذلك یکسال مذا کره طول کشید، ناپلئون حاضر شد که خسارت وارده به دوك‌ اُلدنبورگ را جبران کند، امّا تسار عمداً کار را خاتمه نمیداد که بتفصیل تمام تجهیزات قشون را بکمال رساند و اتفاقاً هر قدر بر عدّهٔ لشکر میافزود مشکلات او در تهیّه و تدارك مهمّات جنگ افزونی مییافت، عاقبت در اواخر آوریل ۱۸۱۲ که آلکساندر خود را آمادهٔ کارزار یافت اولتیماتومی به ناپلئون فرستاد، در اینوقت ناپلئون مطّلع شد که یکی از صاحبمنصبان آلکساندر که از ۱۸۱۰ ببعد بعنوان اظهار محبّت و یگانگی در دربار فرانسه میزیسته شغل جاسوسی دارد و بدستیاری یکی از خائنین اسناد چندی از وزارت جنگ بدست آورده و بر اوضاع لشکر و مقدار مهمّات سپاه ناپلئون دقیقاً اطّلاع یافته است، باری جنگ در ۲۲ ژون ۱۸۱۲ اعلان شد.

اتّحاد سادس

در اینجنگ انگلیسها وسوئدیها با تسار روس همدست شدند، برنادوت بامید اینکه تسار روس مملکت نوروژ را باو خواهد داد در این جنگ با او همراهی کرد، امپراطور اطریش و پادشاه پروس با ناپلئون متّحد بودند، لکن فرانسوای اوّل درنهان با آلکساندر عقد دوستی محکم کرده ووعده داده بود که ازحال سکون خارج نخواهد شد و حمله ای نخواهد برد. فردریك گیّوم هم تسار روس را بهمین طریق مطمئن ساخته وگفت: «بجان ودل دوستی و اتّحاد را بپایان خواهم برد.»

لشکرکشی بروسیه

قشونها

این لشکرکشی ششماه طول کشید (۲۴ ژون — ۱٦ دسامبر ۱۸۱۲). ناپلئون ۳۵۰،۰۰۰ نفر سپاهیان خودرا بترتیب ذیل توزیع کرد: ۳۰،۰۰۰ پروسی جناح چپ را تشکیل داده ازناحیهٔ بالتیك حمله ببرند وریاست آنها با ژنرال یورك[۱] باشد، ۳۰،۰۰۰ نفر اطریشی بسرداری پرنس دوشوارزن برگ[۲] جناح یمین را ترتیب داده بجانب پینسك[۳] رهسپار شوند و بقیّهٔ قشون که ۲۹۰،۰۰۰ نفر است بریاست شخص امپراطور از وسط حرکت کنند. از این عدّهٔ اخیر فقط

---

(۱) — York (۲) — prince de Schwarzenberg (۳) — Pinsk

۱۸۰،۰۰۰ نفر فرانسوی بودند و آنهم نه فرانسوی خالص بلکه مردم هلاند و آلمانیهای ساحل یسار شطّ رن واهالی سویس وپیمون هم جزء قشون فرانسه بشمار میآمدند ، مابقی که ۱۱۰،۰۰۰ نفر باشد ازقشون امدادی ولایات متّفقهٔ رن یعنی ساکنین باویر وساکس وورتمبرگ و وِستفالی واهالی لهستان و دانمارك وایطالیا وکرواسی ودالماسی ترکیب میشد ، روسها این قشون را که ممزوجی ازملل مرکزی و غربی اروپا بود سپاه بیست ملّت خوانده اند و درست گفته اند ، تسار صاحب ۳۰۰،۰۰۰ مرد جنگی بودکه ۸۰،۰۰۰ نفر آنها قزاق بودند وبدو لشکر عمده تقسیم شده یکی در نواحی دونا(۱) بسرداری بارکلی دوتولی(۲) ، دیگری درجنوب یعنی ناحیهٔ دِنیپر تحت ریاست بارگاتیون(۳) .

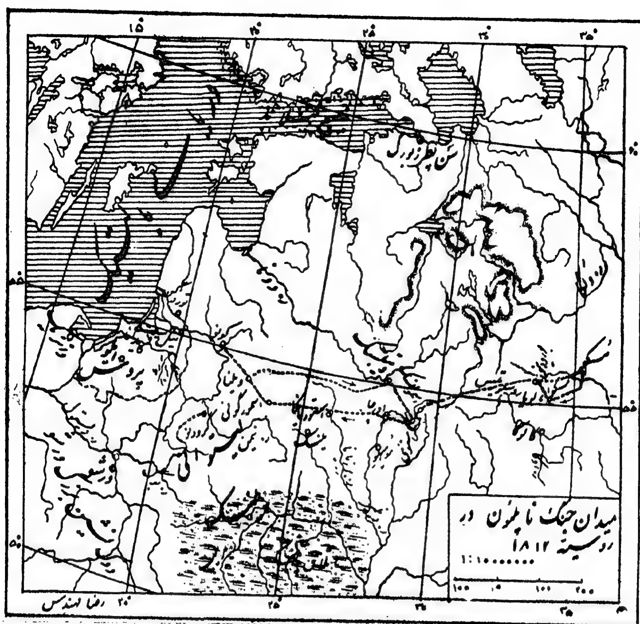
حمله

قشون فرانسه درمحلّ کُوْنو(٤) از رود نیمن عبور کرد ، عبور سه روز دوام یافت و روسها هیچ ممانعتی بعمل نیاوردند ، تسارنقشهٔ جنگی خاصّی کشیده واصول آنرا شخصاً بیکی ازسرداران ناپلئون بقرار ذیل بیان کرده بود : جنگی واقع نخواهد شد ، قشون ما پیشاپیش ناپلئون عقب خواهد کشید وسکنه دهات و بلاد را « جاروب » کرده بجلو خواهد راند بقسمیکه معابر فرانسویان از همه چیز خالی شود و کم کم پیش آمده و بمیان دشت روسیه برسند آنگاه « زمان و صحرا و هوا طبعاً فرانسویان را دفع خواهند کرد . »

خطر این نقشهٔ جنگی ازآغاز لشکرکشی بر ناپلئون روشن شد ، پنج روزبعد ازگذشتن ازرود نیمن هنوزقشون صدکیلومترراه نبریده وکاملاً بشهر ویلنا نرسیده نان کمیاب شد ، اسبان از خستگی و گرسنگی چنان بر خاك هلاك میافتادند که فرانسویان میترسیدند مجبور بترك نصف توپخانهٔ خود بشوند ، بدون اینکه تیری خالی شود قشون فرانسه یك ششم افراد خود یعنی ۵۰،۰۰۰ نفر را ازدست داد چه بعلّت هلاك وچه بسبب فرار ، با اینحال هنوز لشکر فرانسه ازلیتوانی یعنی خاك لهستان تجاوز نکرده بود ولهستانیها هم کاملاً طرفدار ناپلئون و امیدوار بتجدید استقلال خود بودند .

---

(۱) – Duna　(۲) – Barclay de Tolly　(۳) – Bargation　(٤) – Kovno



چون امپراطور قدم بخاك روسیّه نهاد جنگ مقدّس را که دراسپانیا مشاهده کرده بود بار دیگر معاینه دید ، دهقانان بدست خود محصولات را در خاك نهفته یا بآتش افکنده و دهات را طعمهٔ حریق ساخته معبر قشون فرانسه را صحرائی لم یزرع میکردند .

ناپلئون میخواست نخست قشون روس را درهم بشکند آنگاه درمسکو صلح مظفّرانه کند وامیدوار بود که درمیان دو رودخانه دوناو دنیپر که بموازات یکدیگر جریان دارند هر دو قشون روس را مغلوب سازد امّا روسها بدست نیامدند . امپراطور تصوّر کرد میتواند بارکلی دوتولی را در شهر وی تبسك(۱) در ساحل دونا محاصره کند (۲۸ ژویه) امّا سردارمشار الیه از دست او رهاشده به قشون بار گاتیون در سواحل رود دنیپر ملحق گردید آنگاه ناپلئون بجانب اسمولنسك که یکی از

(۱) – Vitebsk

بلاد عظیمهٔ روس است روی آور شد که هر دو سردار روس را در آنجا حصاری کنند لکن روسها پس از جنگی خونین و پس از فدا کردن مؤخرة الجیش خود شهر اسمولنسك را آتش زده و میان خود و ناپلئون حصاری آتشین ترتیب دادند (۱۷ او) در اینوقت ناپلئون شش روز راه تا مسکو داشت و دشمن هم هیچ در صدد جلوگیری او بر نمیآمد و بجنگ قطعی تن نمیداد.

مسکوا

امّا مردم روسیه تا این پایه حاضر بعقب نشینی نبودند وکاملاً از اهمیّت نقشهٔ جنگی تسار استحضار نداشتند مخصوصاً راضی نمیشدند که پایتخت قدیم روسیه یعنی شهر مقدّس مسکو بدست دشمن بیفتد، آلکساندر تسلیم افکار عمومی شد وسردارکلّ قشون کوتوسوف(۱) نام را که با وجود شکست معروف اوسترلیتز باز قبول عامّه داشت اجازهٔ جنگ داد.

کوتوسوف سپاه روس را درفاصله ۱۵۰ کیلومتر ازمسکو درجنوب بورودینو(۲) و پشت رود کولوچا که یکی از شعب شطّ مسکوا است صف آرائی کرد، قشونش ۱۴۰،۰۰۰ نفر بود و ۶۴۰ توپ داشت، میدان جنگ را با ساختن سنگر و خندق مستحکم گردانید، درمقابل قریهٔ سمنوسکویه(۳) سه دیوار ازخاك وسنگ برافراشت و در برابر قلب سپاه بنای مُهمّی که عبارت از خندقی عمیق و سنگری عظیم باشد ساخت، دراین سنگر ۲۷ توپ بزرگ بود و فرانسویان آنرا قلعهٔبزرگ نام نهادند.

شب پنجم سپتامبر دو لشکر بهم رسیدند لکن روز ششم که یکشنبه بودجنگ نشد زیرا که کوتوسوف سردار روسی مجسّمهٔ حضرت مریم را از مسکو باردوگاه آورده وبا مراسم لازمه ازمقابل صفوف لشکر میگذرانید و روسها بتقدیس وتعظیم آن اشتغال داشتند.

روزدوشنبه ۷ سپتامبر ۱۸۱۲ ناپلئون به کوتوسوف حمله برد، امپراطورتقریباً دارای ۱۲۷،۰۰۰ نفرسپاهی و ۵۸۰ توپ بود، ساعت پنج صبح جنگ باشلّیك عظیمی

(۱) - Koutousof (۲) - Borodino (۳) - Semenoskoié

ازتوپ شروع شد که تاانوقت گوش هیچ آفریده‌ای نشنیده بود، ازصدای ۱۲۰۰ توپ که دفعةً شلّیك میشد زمین میلرزید، در ساعت یازده پرنس اوژن از جانب یسار وقلب پیشرفته بورودینو وسنگرعظیم را بتصرّف آورد، نی و مورا سه‌دیوار مقابل قریهٔ سمنوسکویه را گرفته وازآنجا برلشکرروس مشرف شدند، اگرناپلئون بنابرتقاضای دوسردار سابق الذّکر قسمتی از قوای احتیاطی‌را بمدد آنهامیفرستاد در حوالی ظهر فتحی نظیر فریدلند نصیب فرانسویان میشد امّا چون امپراطور باور نمیکرد که باین زودی و سهولت کار تمام شود از امداد مضایقه نمود.

روسها با جهدی‌بلیغ حمله آوردند اگرچه در مقابل سه دیوار مذکور مجبور بعقب نشینی شدند ولی سنگرعظیم مرکزی را باز بتصرّف آوردند، دراینجا جنگی خونین رخ داد، «بنابرقول یکی ازجنگجویان » اطراف خندق ومیان سنگر درزیر تلّی‌عظیم ازاموات واجساد نیم جان پوشیده‌شده بود، ازشش تا هشت جسدرویهم ریخته بود » عاقبت پیاده نظام و سواران زره پوش معاً بسنگر مزبور وارد شدند امّا باردیگر ناپلئون علی رغم اصرارو ابرام سرداران‌از روانه‌کردن قشون‌احتیاط خود داری کرد چه از جان سختی و استقامت روسها متعجّب بود و میترسید که فردا باز بجنگ بیایند و گارد احتیاطی‌را برای آن‌جنگ لازم داشت، پس ناچار بضرب توپ دشمن را فرار دادند. روسهاهم مثل اطریشیها درواگرام گرچه عقب نشستند لکن از انتظام نیفتادند و آماده بودند که هروقت فرمانی برسد باز بجنگ بپردازند و اگرچه چهل هزار تن در میدان گذاشتند لکن سی هزار نفر ازقشون فرانسه را هم از کار انداختند و رفتند.

حریق مسکو نتیجهٔفتح مسکوافقط این شدکه ناپلئون شهر مسکو رامسخّر ساخت (۱۳ سپتامبر ۱۸۱۲). امیدوار بود که تسخیر آن پایتخت قدیم روسها را مجبور بصلح کند یا اینکه زمستان را در آنجا بسربرده و آذوقهٔکافی برای سپاهیان فراهم کرده سال آینده بجانب سن پطرزبورگ لشکر بکشد.

امّا وطنخواهی روسها خیال ناپلئون را باطل کرد، تمام مردم روسیه کینهٔ

مهاجمین را در دل گرفته و بقول الیزابت زن تسار « برای هرچیز مهیّا بودند جز برای مذاکرهٔ صلح . » آلکساندر تقاضای صلح نکرد بلکه نمایندگان ناپلئون را هم نگذاشت باردو وارد شوند، فردای آنروزی که فرانسویان وارد مسکو گشتند روسها شهر را آتش زدند. روستوپ چین(۱) حاکم مسکو در حین تخلیهٔ شهر امر داد که وسایل اطفاء حریق‌را دور کرده مغازه های الکل فروشی را خراب نموده و عمارت شخصی او را آتش بزنند، چون در شهری که تمام خانه ها از چوب‌است اطفاء حریق میسّر نمیشود چهارروز تمام آتش بفلك شعله کشید وقریب ۸،۵۰۰ خانه که معادل سه ربع شهر مسکو است سوخت. ناپلئون در اقامت مسکو ابرام بخرج داد وبیش از یکماه در آنجا ماند چه بیم داشت‌که خبر بازگشت او تولیداً آثار ناگوار دراروپا بکند. بنابراین میخواست حتّی المقدور مراجعت را عقب بیندازد بعلاوه بامطالعهٔ احصائیّهٔ احوال جوّی سی‌سال اخیر مطمئن بود که هنوز زمستان دور است و باین زودی او را فرو نخواهد گرفت.

امّا حساب امپراطور غلط شد « زمستان ۱۸۱۲ پنج هفته پیش از موعد عادی فرا رسید » دراواسط اکتبر برفی ناگهانی باریدن گرفت وامپراطور بعزیمت مجبور و روز ۱۹ اکتبر ازمسکو خارج شد وفرمان داد که قسمتی از حصار قصر کرْملن را منهدم سازند.

بازگشت

خیال ناپلئون این‌بود که زمستان را در جنوب مسکو یعنی ناحیه‌کالوگا که پرازآذوقه‌وارزاق‌است بسربرد امّا کوتوسوف در مالویاروسلاوتس(۲) راه‌را بروی مسدودساخت (۲۴ اکتبر). ناپلئون برای احتراز از جنگ عظیمی که موجب ضعف او میشد از عزیمت آنصوب صرف نظر و عقب نشینی اختیار نمود (۲۶ اکتبر) و اجباراً بهمان راه ویران و بی آبادی اسمولنسك افتاد. مدّت بازگشت کمی بیش از یکماه و نیم طول کشید وعلّت تأخیر اوضاع جوّی‌و شبهای دراز و روز های پنج الی شش ساعتی بود، سرمای سخت و

---

(۱) - Rostopchine (۲)-- Maloiaroslavets

بی‌نظیر آن سال هم دررسید ، دراواسط اکتبر میزان‌الحراره ۱۸ درجه سانتیگراد زیر صفر را نشان میداد ودراوایل دسامبر به ۳۷ درجه‌زیرصفر رسید ، کلاغ‌هائی که درهوا میپریدند از سورت سرما بزمین میافتادند و خود روسها هم با وجود عادت بسرما عدّهٔ کثیری هلاك شدند ، چنانکه تقریباً نصف قشون روس از کار افتاد .

امّا افراد قشون فرانسه علاوه بر سرما و شبهای دراز ازعقب دوچار حملات پی در پی کوتوسوف واز پهلو گرفتار صدمات گروه قزّاق بودند وکم کم از انتظام خارج شده‌جماعتی گرسنه وسرمازده‌ومحتضر بشمار میآمدند ، هرکس پا سست میکرد وبخواب میرفت دیگر برنمیخاست ، جز گوشت قوتی نداشتند آن نیز از شدّت سرما از سنگ سخت ترشده بود ، خون منجمد اسبان نیز غذای آنها محسوب میشد ، یکی ازسربازان گارد قدیم گوید : « لشکریان مثل اسیران بی‌سلاح و بی انبان راهسپار بودند . » این جماعت کثیر که ۱۸ ساعت طول شب را در سرمای هولناك بروز میآوردند از طلوع صبح تا غروب راه را باسکوت وافسردگی تمام بریده و در هرقدم جسدی یا سلاحی یا ارابه‌ای یا توپی بجای میگذاشتند .

معذلك این قشون که بقول یکی از صاحبمنصبان انگلیس که درخدمت کوتوسوف بود بفوجی ازاموات و اشباح شباهت داشت درطول راه بفتحی نایل آمد ، وقتیکه سپاه فرانسه بکنار رود برزینا (۱) که ۸۰ متر عرض دارد رسید خود را در میان سه‌لشکر روس دید که مجموع آنهابه ۱۴۰،۰۰۰ نفربالغ میشد . فرانسویان ۶۵،۰۰۰ نفر بودند که ۲۸،۰۰۰ نفر از آنان فقط اسلحه داشتند و میخواستند از روی یخ رودخانه‌بگذرند ، لکن غفلةً یخ بازوعبور ممتنع شد ، دراینوقت چهارصدنفر ازمهندسین پل ساز دستهٔ ژنرال ابله (۲) مردانگی بلکه پهلوانی کرده وخود را فدای سایرین نموده و درمحلّ استودیانکا (۳) دو پل بررود مزبور بستند ، درظرف بیست وچهار ساعت‌شب‌و روزاین پهلوانان درمیان آب پر یخ که قطعات‌آن بگوشت‌بدن‌میچسبید کوشیدند و اغلب جهان را وداع گفتند ، در اینوقت فرانسویان ۱۰،۰۰۰ نفر

---

(۱) ـ Bérésina (۲) ـ Eblé (۳) ـ Studianka

روسی را بخاك افکنده و راهی برای ادامهٔ مراجعت باز کردند ، فقط ۹٬۰۰۰ نفر اشخاص بی‌دست و پا وبطئی‌السّیر را که با وجود احکام مکرّره از پل نمیخواستند بگذرند به کوتوسوف تسلیم کردند (۱۹ ـ ۲۵ نوامبر) .

در شانزدهم دسامبر بقیّة السّیف قشون در کُونُو از رود نیمن گذشت ، در این شب که یکی از آخرین لیالی عقب نشینی بود سرما چنان شدّت کرد که در یکدسته ۱۵٬۰۰۰ نفری ۱۲٬۰۰۰ نفر هلاك شدند . خلاصه از ۲۹۰٬۰۰۰ نفری که ششماه قبل بروسیه وارد شدندوریاست آنها مستقیماً با ناپلئون بود ۲۵۰٬۰۰۰ نفر تلف شد چه مجروح وچه مقتول وچه فراری و اگر عدّه‌ای را هم که از آلمان احضار شد وبقشون پیوست محسوب داریم عدد تلفات به ۳۳۰٬۰۰۰ نفر بالغ میگردد .

دسیسهٔ ژنرال مالِه

ناپلئون شخصاً در اواخر بازگشت قشون ریاست را بعهده نگرفت ، یك هفته بعد ازعبور از رود برزینا فرماندهی قشون را به مورا گذاشته خود با تّفاق پنجنفر راه پاریس را معجّلاً پیش گرفت و روز ۵ دسامبر وارد پایتخت گردید زیرا که ازپاریس اخبار موحشه وغریبه باو میرسید .

صاحبمنصبی بود ژنرال ماله نام که نظر بعقاید جمهوری‌طلبی وی را جزء احتیاط قرار داده بودند واز چند سال باینطرف بواسطهٔ طرح دسایس تحت نظر واقع بود ، مشارالیه دراین موقع از غیبت ناپلئون استفاده کرده میخواست زمام مهام را در دست بگیرد و کودتا کند ، پس خبرمرگ ناپلئون را منتشر ساخت واحکام مجعوله ازمجلس سناصادر نمود ویك باتا ّیون گارد بلدی باخود همدست نموده وزیرنظمیه راتوقیف کرده و در صدد تأسیس حکومت موّقت برآمد ، لکن عاقبت حکومت پاریس اورا دستگیر ودر محکمه محاکمه و تیرباران نمود . درنتیجهٔ استماع اخبار مذکوره ناپلئون باین نکته برخورد که در وقت انتشار خبر وفات او در پاریس کسی نبود که بگوید بسیارخوب ناپلئون برفرض مردن جانشین ووارث دارد چرا باید حکومت موّقتی اعلام شود وبابودن وارث قانونی امپراطور درپاریس یعنی پادشاه روم این اقدامات

چه صورت دارد. ناپلئون از تأمّل در این مسائل بسیار پریشان خاطر گشت چه دریافت که کسی دلبسته بسلطنت بازماندگان او نیست و به رژیم امپراطوری علاقه ای ندارد.

III
اتحاد عام ـ لشکرکشی با لمان

نهضت ملّی در پروس اتّحاد هفتم

حادثهٔ ناگوار روسیه بقول تالیران برای ناپلئون «آغاز انجام» محسوب میشود، ازانتشار خبر بازگشت مغلوبانهٔ ناپلئون تمام ملل مقهوره ازشادی و امید برخود لرزیدند وآتش کینه های نهانی از نهاد همه زبانه زدن گرفت.

شدّت هیجان درمملکت پروس بیشتر نمایان شد، در ۳۰ ماه دسامبر ژنرال یورك با روسها قرار داد بیطرفی بست، فرانسویان مجبور بتخلیهٔ نواحی شرقی پروس گشتند.

هنگامی که اشیتن از روسیه بازگشت وآلکساندر اورا بمنصب «کمیسر تسار» منصوب کرد باتّفاق یورك درشهر کونیکسبرگ دعوتی از وجوه نمایندگان ایالات نمود، نمایندگان رأی دادند که بعنوان سربازگیری فوق العاده دو دسته از قشون ذخیره بخدمت دعوت بشوند، این دو دسته که یکی لاندوهر ودیگر لاندستورم(۱) خوانده میشدند کمك قشون دائمی محسوب گشتند باین ترتیب مسئلهٔ نظام اجباری که دوسال قبل شارن هورست زحماتی در آن کشید و موّفق نشد عملی گردید.

تمام این حوادث در پروس جنبهٔ انقلابی و ملّی داشت، شخص فردریك گیّوم موافق نبود و در ابتداء ابراز مخالفت هم میکرد زیرا که باور نداشت باین زودی فرانسه تا ایندرجه رو بضعف بگذارد پس شرحی بمضمون ذیل بکنت دوناربون نگاشت: «من ازازمرهٔ این مردم مضحك نیستم که آرزومند هستند فرانسه بگردن درافتد» و از ناپلئون درخواست که یورك را ازکار انداخته و او را برای محاکمه بدیوان حرب دعوت کنند. امّا روز بروز نهضت ملّی درتوسعه بود، هرچند دهقانان

(۱) - landwehr et landsturm

در ابتداء آماده نبودند و بایستی مغلولاً آنها را بصف نظام بیاورند لکن نجباء وطبقات آزاد مملکت مثل نویسندگان وعلماء و معلّمین ومحصّلین ووکلای دعاوی وعمله ها و صنعتکران و مالکین متّحداً حاضر بجنگ شدند، حتّی فلاسفه هم کمر بجنگ بستند مثلاً فیخت[1] فیلسوف مشهور دروس خود را تعطیل کرده و تلامذهٔ خود را دعوت بمیدان جنگ نمود و تا موقع صلح بتدریس نپرداخت، فردریك گیّوم عاقبت از هیجان عمومی بهیجان آمد و در برسلو عهد نامهٔ اتّحاد با روسیّه بست (۲۸ فوریه) و در ۱۷ مارس اعلان پرهیاهوئی بنام «دعوت ملّت» صادر نموده آنانرا بجنگ فرانسه خوانده و خدمت نظام اجباری را مقرّر داشت، نتیجهٔ این وقایع این شدکه بقایای قشون فرانسه تا رود الب عقب نشست امّا اطریش علی الظّاهر بیطرف ماندکه تجهیزات ناقصهٔ خود را کامل کنند وبه ناپلئون پیشنهاد میانجی گری کرد ولیکن درباطن مشغول مذاکره با روسیه و انگلستان وپروس بود و میخواست وارد اتّحاد هفتم دول بشود.

لشکر کشی ۱۸۱۳

ناپلئون از همین مملکت فرانسه که گمان میرفت بکلّی از پا در آمده و ازمردان جنگی خالی مانده است ۳۰۰،۰۰۰ سپاهی جدید آراست، این قشون منحصراً ازافراد ۱۸ ساله و۱۹ ساله تشکیل شدکه درحین حرکت تعلیمات نظامی بآنها میدادند، از حیث حرارت ونشاط جنگی این جوانان با افواج سابق برابری میکردند لکن آن پهلوانان تازه کار بنیه وقوّهٔ تحمّل مشاق جنگ وسفررا نداشتند، اگر ناپلئون لجاجت بخرج نمیداد و جنگ اسپانیا را ترك میگفت درهمین حال هم میتوانست بفتحی نظیر اوسترلیتز نایل گردد ولی قریب ۲۵۰،۰۰۰ نفر مردان کار آزمودهٔ نبرد دیده را درماوراء جبال پیرنه در خاك اسپانیا گذاشت و بکمك خود نخواند و مخصوصاً سواره نظام را دراین مصاف جدیدخیلی لازم داشت و دراوّلین تصادف باخصم ازفقدان آن متأسف گردید، هزاران اسبي که درسفر روسیه تلف شده بود بجای آنها چیزی بدست نیامد ونظر بهمین فقدان سواره نظام فتوحات اوّلیهٔ ناپلئون نتیجهٔ ثابتی نبخشید.

---

(۱) ـ Fichte

جنگ ناپلئون در ساکس و براندبورگ و سیلزی واقع گردید و بدو قسمت منقسم شد : در ابتداء فتوحات درخشان ولی مستعجل در لوتزن و بوتزن(۱) (ماه مه) نصیب او گردید و در آخر در لیپزیك مغلوب و به آن سمت رود رن مجبور بعقب نشینی شد (پائیز ۱۸۱۳) درفاصلهٔ ایندوقسمت مدّتی صرف مذاکرات صلح در شهر پراگ گردید که نتیجه نبخشید .

لوتْزَنْ و بوتْزَنْ

جنگ اوّل در فصل بهار سه هفته طول کشید ، ناپلئون ۲،۰۰۰ ۹ ۲ سپاه پروس وروس را که ازهمانوقت به « متّحدین » موسوم بودند بسرداری بلوخر وویت گنش تین(۲) درویسن فلس(۳) ودر لوتزن درهم شکست وآنانرا بماوراء رود الب فراری کرد (اوّل ودوّم ماه مه) آنگاه ازپی خصم تاخته در بوتزن و ورشن مجدّداً اورا منکوب وبه پشت رود اودر افکند ، امّا افراد قشون دشمن درهمه جا جانبازی و کوشش فوق العاده میکردند ، درمیدان لوتزن بعضی دهات مکرّر دردست طرفین گردش نمود چنانکه فرانسویان بعد ازحملهٔ ششم توانستند قریه را بگیرند ، بلوخر سردارپروس علی رغم امر صریح فردریك گیّوم و آلکساندر تسار روس در شب شکست حاضر بعقب نشینی نمیشد و میخواست مجدّداً حالت حمله بگیرد .

در ظرف سه هفته پروسی ها یك نصف از سپاهیان خود را در خاك میدان گذاشتند ، ناپلئون ازاینواقعه تعجّب کنان درشب جنگ لوتزن مینویسد : « قصّابی باین سختی و معذلك نه یك توپ ، نه یك بیرق ، نه یك غنیمت ! »

با وجود این پایداری متّحدین بکلّی بیمناك شده و دریافتند که بدون مدد اطریش کاری از پیش نتوانند برد و از آنجا که سپاه اطریش هنوز آمادهٔ نبرد نبود مترنیخ صدر اعظم اطریش ترك جنگ و میانجی گری فرانسوا امپراطور اطریش را پیشنهاد کرد مگر باین بهانه چند هفته وقت یافته کاملاً مهیّا گردند . ناپلئون هم طالب صلح بود ولی نمیخواست از فتوحات خود چیزیرا ترك کند و چون درصدد بود

---

(۱) - Lutzen et Bautzen (۲) - Blücher et Wittgenstein (۳) - Weissenfels



بِلوخِرْ سردار بزرگ پروس در میدان جنگ واتِرْلو

(۱۷۴۲ - ۱۸۱۹)

که سواره‌نظام را از اسپانیا باز پس آورد پیشنهاد متارکه را پذیرفت ، در پلس ویتز (۱) متارکه بامضای طرفین رسید (٤ ژون) ومقرّر شد که کنگرهٔ صلحی درشهر پراگ تشکیل گردد که در آنجا نسبت بصلح عام مذاکرات لازمه بعمل آید .

(۱) - Pleswitz

کنگرهٔ پراگ نمایندگان طرفین در شهر پراگ فراهم آمدند ولی همه کس میدانست که بازی بیش نیست ، کنگره هم چند جلسه بیشتر تشکیل نیافت ، ناپلئون از نیّت باطنی دولت اطریش مستحضر شد زیرا که اطریش بجای بیطرفی و میانجی گری هشت روز قبل از تشکیل کنگره با متّحدین پیمانی بسته بود ، درطی مذاکرات مترنیخ تدبیری کرد که موجب ضعف ناپلئون و تهییج افکار عامّهٔ فرانسه بر ضدّ او میشد ، پس ظاهراً به ناپلئون پیشنهاد صلح نمود و اراضی یسار شطّ رن و تمام ایطالیا را بدولت فرانسه واگذار کرد ، متّحدین اطمینان داشتند که ناپلئون این مصالحه را رد خواهد کرد ، آنگاه همه کس ملتفت خواهد شد که مسبّب جنگ حرص وجاه طلبی ناپلئون ومسئول هر پیش آمدی خود اوست واگر اتّفاقاً امپراطور این مصالحه را میپذیرفت آنگاه متّحدین شرایط سخت تری بر آن افزوده و پیشنهاد را تجدید میکردند تا اینکه یا کار منجر بجنگ شود یا فرانسه بقدری فشرده گردد که بسرحدّات قبل ازانقلاب کبیر برسد ، اینمسئله رسانیدن فرانسه بسرحدّات قبل از انقلاب یکی از مواد سرّی عهدنامهٔ ۱۸۰۵ روس و انگلیس بود(۱) . درماه دسامبر ۱۸۱۳ که در فرانکفورت مذاکرات انجام گرفت همین مسئله تجدید گردید و در ۱۸۱٤ هم که قوای متّحدین بخاك فرانسه وارد شد باز همین مذاکره بمیان آمد ، در نتیجه مردم فرانسه در ۱۸۱۳ و ۱۸۱٤ فریب ظاهرخوش این پیشنهاد را خوردند وبرخی از مورّخین هم تا امروز دوچارهمین اشتباه هستند.

باری ناپلئون بدام افتاد و دخول درمذاکرهٔ پیشنهاد متّحدین را موکول بخاتمهٔ مدّت متارکه نمود ، دراین فرصت اطریشی ها مجال تکمیل سپاه یافته وختم کنگره را اعلام داشته جنگ را اعلان کردند ، باینطریق درماه اوت ۱۸۱۳ اتّحاد عظیم روس و اطریش و پروس و انگلیس که از سال ۱۸۰۵ در تدارك آن بودند ولی فتح درخشان اوسترلیتز تا چندی آنرا عقب انداخت صورت گرفت .

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۷۳ رجوع شود

درسد

لیپزیک

ناپلئون با سه لشکر سروکار داشت : لشکر اطریش بسرداری شوارزن برگ که از سمت بوهم میآمد و ۲۳۰،۰۰۰ نفر بود ، سپاه پروس که از جانب سیلزی میرسید و عدّهٔ آن ۱۰۰،۰۰۰ تن بسرداری بلوخر بود ، قشون شمال بریاست برنادوت مارشال سابق فرانسه که ولیعهد سوئد شده و دراینموقع فرماندهی ۱۶۰،۰۰۰ نفر سپاهیان روس وسوئد را عهده‌دار گشته بجنگ فرانسویان میآمد ، جمع کل قوای متّحدین ۵۰۰،۰۰۰ نفر و سپاه ناپلئون ۴۰۰،۰۰۰ نفر بود . متّحدین بنا بر مصلحت مورو و یکنفر سردار سویسی موسوم به ژومی‌نی(۱) که سابقاً ریاست ارکان حرب مارشال نی فرانسوی را داشت طریقهٔ جنگی ناپلئون را تقلید کرده و قوای خود را متمرکز ساختند ، امّا خود ناپلئون این بار بالعکس ۲۰۰،۰۰۰ نفر یعنی نصف لشکر خویش را متفرّق نموده بساخلو دانزیك وهامبورگ وقلاع متعدّد دیگر فرستاد که بکلّی ازمیدان جنگ دور بودند ، ناپلئون میخواست این نقاط مهمّه را در دست داشته باشد که هنگام صلح معاوضه نماید .

ناپلئون برای منع لشکرهای خصم از تمرکز یافتن در تمام نقاط حالت حمله گرفت ، اُدنیو را ببرلن فرستاد که با برنادوت مقابله کند وخود در نواحی سیلزی بلوخر پروسی را شکست داد امّا نتوانست او را کاملاً بجنگ آورد ، در اینوقت باو خبر دادند که سردار اطریش شوارزن برگ از سمت بوهم پیش میآید ناچار ماکدونالد را دربرابر بلوخر گذاشته خود با ۷۰،۰۰۰ نفر بجانب درسد تاخت ، دراین محل بعد ازدو روز جنگ امپراطور ۱۵۰،۰۰۰ نفر لشکر شوارزن برگ را بآنطرف رود الب راند ومورو هدف گلولهٔ قشون فرانسه شده جراحتی مهلك برداشت (۲۶-۲۷ او) .

امّا سرداران ناپلئون در سایر میدانها شکست خوردند .

ناپلئون برای تکمیل فتح درسد ژنرال واندام را مأمور کرد که ازراه نزدیکی

---

(۱) - Jomini

تاختن برده خطّ فرار اطریشی ها را مقطوع سازد، امّا چون بعضی از ستونهای خصم راه غلط پیش گرفتند، و اندام بعوض اینکه دشمن را بمحاصره افکند خود محصور شد ودر کولم مجبور بتسلیم اسلحه گردید (۳۰ او) ، درسیلزی ما کدونالد در حوالی کاتز باخ (۱) شکست خورد و علّت آن باران سیل آسائی بود که او را دریافت زیرا که رود خانه چنان طغیان کرد که یکی از افواجش از او بریده شد ودرپیش چشم او بدست دشمن خلع سلاح گردید. اُدینو هم درولایت براندبورگ حمله به برنادوت بردولی یکی از افواج ساکسون که درخدمت اوبود فرار اختیار کرد و قشونش مغلوب گردید و نی هم دوچار نظیر این حادثه شده چند روز بعد شکست خورد (۲۳ او تا ٦ سپتامبر).

لیپزیك

ناپلئون محض اینکه محصور نشود بسمت لیپزیك راند و ٤ روز تمام از ١٦ تا ١٩ اکتبر با ۱۵۵،۰۰۰ نفر در برابر ۳۰۰،۰۰۰ تن سپاه متّحدین ایستادگی کرد. این عظیم ترین جنگ دوره امپراطوری محسوب میشود و آلمان ها آنرا « نبرد ملل » نامیده اند، طرفین بیش از ۲،۰۰۰ توپ داشتند، بااینکه افواج ساکسون ومردم وورتمبرگ خیانت ورزیده ومکانهای خودرا دربحبوحهٔ جنگ ترك گفته بخصم پیوستند بهیچوجه اثرشکست درفرانسویان دیده نمیشد امّا درشب ١٨ ماه آذوقه جنگی کم شد ومجبور بعقب نشینی گردیدند. درشب تاریك ومه غلیظ تمام این سپاه بزرگ بایستی ازروی یك پل بگذرند، روز ١٩ جنگ هنوز دوام داشت که ناگاه شخصی سهواً پل را خراب نمود در حالتیکه هنوز جمعی ازسپاهیان نگذشته بودند، ٢٥٠ توپ و ٢٠،٠٠٠ اسیر بچنگ خصم افتاد ولی بآنطرف هم قریب ٦٠،٠٠٠ نفر تلفات وارد شده بود.

هانو (۲)

شکست لیپزیك دورهٔ اقتدار ناپلئون را درآلمان ختم واتّفاق ایالات متّفقه رن را بنفاق وتفرقه مبدّل کرد، درآغاز امر نهضت وطنخواهی که ازپروس بسایر نقاط آلمان میرسید چندان پیشرفتی نداشت، یکی از معروفترین حکماء آلمان هگل (۳) نام گفته است : « شش نفر فرانسوی ازیك خوك

---

(۱) ـ Katzbach (۲) ـ Hanau (۳) ـ Hegel

روسی بهتر و سه روس از یك داوطلب باویری خوبتر است . » امّا هرقدر که از قدرت و شوکت ناپلئون کاسته میشد حبّ وطن و عشق استقلال طلبی در مردم افزوده میگردید . چون امپراطور اجباراً بجانب لیپزیك عقب نشست مردم باویر قبل از اهالی ساکس نقض عهد کرده بمتّحدین پیوستند ، بعد از شکست لیپزیك بامید اینکه قشون مغلوب واز هم گسیختهٔ امپراطور را کاملاً از بین بردارند طریق هانو را مسدود ساختند (۳۰ اکتبر ۱۸۱۳) امّا فرانسویان راه را گشودند و در اوایل نوامبر از شطّ رن گذشتند .

از دست رفتن اسپانیا

همانوقت که مملکت آلمان از حیطهٔ قدرت ناپلئون خارج شد سرداران او هم اسپانیا را ازدست دادند ، پنجسال تمام جنگ اسپانیا طول کشید ونظر بتفرقهٔ قشون وعدم وحدت فرماندهی فرانسویان نتوانستند کاملاً بر اهالی مستولی شوند بلکه بعلّت حسد ورقابت سرداران خود غالباً مغلوب میشدند .

بعد از فتح مشعشع واگرام ناپلئون عدّهٔ قشون اسپانیا را به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید و بهترین سرداران خود مثل نی ، ماسنا ، مارمون و سولت را بآنجا گسیل داشت ، دولشکر معظم درآن مملکت تشکیل شد یکی لشکر اندلس تحت قیادت مارشال سولت ودیگر لشکر پرتغال بسرداری ماسنا ، سولت بفتح تمام بلاد اندلس مثل قرطبه و اشبیلیّه وغیره باستثناءِ قادس نایل آمد وماسنا هم قوای متّحدهٔ اسپانیا وانگلیس را بقیادت ولینگتون در حوالی سالامانك شکست داد وبجانب لیسبون راند (ژوییه ۱۸۱۰) . امّا درآنجا ولینگتون انگلیسی بقیّة السّیف قوی را مجتمع ساخته بمدافعه پرداخت ومشکلی خطیر فراهم آورد .

درفاصلهٔ رود تاج وساحل اقیانوس بمحاذات تورس وِدْراس[1] شبه‌جزیره‌ای واقع است که شهر لیسبون در دماغهٔ آن جای دارد ، ولینگتون آنجا را مأمن خود قرارداده وچندین خندق و ۱۵۰ سنگر و برج ساخته و ۷۰۰ توپ درآن نهاد ،

---

(۱) ـ Torres Vedras بصفحهٔ ۶۲۱ « نقشهٔ اسپانیا » رجوع شود

ماسنا بمحاصرهٔ این استحکامات پرداخت و مارشال سولت را دعوت کرد که بیاری او بیاید تا اینکه قشون سولت از جانب اندلس بجنوب پرتغال رسیده از سمت دیگر استحکامات را مورد حمله قراردهد، چهارماه ماسنا دراین انتظار بسر برد، آذوقه و غذای لشکریانش بآخر رسید ودشمن بالعکس ازطرف دریا کاملاً آذوقه میگرفت، ماسنا باشجاعتی نظیر آنچه در ۱۸۰۰ نمایش داده بود درمحاصره میکوشید امّا ابرام ولجاج او بجائی نرسید، مارشال سولت ازراه حسد و رقابت بمسامحه روزگار گذرانید ووقتی بساحل یسار رود تاج رسید که قشون ماسنا ازشدّت قحطی دست از محاصره برداشته و عقب نشینی اختیار کرده بود (نوامبر ۱۸۱۰). درسنوات ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ هم چون نقشهٔ متّحدی درکار نبود فتح وشکست بسیار رخ داد ولی هیچیك نتیجهٔ قطعیّه نبخشید.

بعد از واقعهٔ شکست قشون ناپلئون در روسیه کارها دیگرگون شد، ولینگتون از پرتغال با ۱۲۰،۰۰۰ نفر حرکت کرده مادرید راتسخیر نمود (۲۸ مه ۱۸۱۳) وفرانسویان را بجانب شمال رانده ژوردان را در ویتوریا[1] مغلوب کرده وقشون او را بخاك فرانسه انداخت (۲۱ ژون ۱۸۱۳). هنوز ناپلئون در سرحدّ رن مقابله بامهاجمین نکرده بود که سرحدّات پیرنه موردحملهٔ خصم واقع شد، روزهشتم نوامبر ۱۸۱۳ ولینگتون سپاه خودرا از بیداسوا[2] گذرانید، ناپلئون مصمّم شد که تاج شاهی را بفردینان داده و او را باسپانیا روانه کند (۸ دسامبر ۱۸۱۳) امّا وقت گذشته بود.

IV

مهاجمه ـ تجدید سلطنت بوربون دفعهٔ اول

هجوم

فرانسه با اینکه ۱۸ سال تمام بود که بر دشمنان خود غلبه میکرد وهمه جا فاتح میگردید دراینموقع هیچ وسیله‌ای که خصم را دفع کند نداشت، لشکرکشی ۱۸۱۳ تمام جبّا خانه ها و قورخانه ها وانبارها

(۱) ـ Vitoria (۲) ـ Bidassoa

را ازسلاح جنگ و مهمّات حرب خالی کرده بود ، ناپلئون تصوّر میکرد که متّحدین جرئت اینکه درفصل زمستان بر او بتازند نخواهند داشت و او در فصل مزبور از مملکت فرانسه استفاده نموده ولشکری جدید برای سال ۱۸۱۴ تدارك خواهدديد.

متّحدین مصمّم شدند که بی درنگ بجنك بپردازند لکن مقدّمةً برآن شدند که تدبیرسیاسی سابق را که درپراگ اجراء نمودنددر فرانکفورت بکاربینداز ندپس درشهر اخیر اجتماع نموده و چون میدانستند که ناپلئون آشتی را نمیپذیرد پیشنهاد صلحی کردند که کاملاً در ظاهر بنفع فرانسه بود ولی متّحدین منتظر ختم گفتگو نشدند ، همان روزی که ناپلئون جواب پیشنهادآنهارا داده واظهار موافقت نمود دول متّحده اعلامیّه ای خطاب بملّت فرانسه انتشاردادند که چون امپراطور دعوت آنهارانپذیرفته و پیشنهاد را رد کرده است مجبورند بدفع او قیام نمایند و سر وکار آنها با شخص ناپلئون است نه با ملّت فرانسه.

سه لشکر متّحدین در ایّام ۳۱ دسامبر الی اوّل ژانویهٔ ۱۸۱۴ از شطّ رن عبور کردند ، قشون برنادوت بجانب بلژیك رهسپارشد و دولشکردیگر یکی بسرداری بلوخر پروسی و دیگر بفرماندهی شوارزن برگ اطریشی از شط گذشتند ، لشکر اوّل در کوبلانتز ومایانس عبور کرد ولشکر دوّم که تسار روس وامپراطور اطریش و پادشاه پروس هم درآن بودند درسرحدّ سویس مقابل شهر بال از رود گذشت . هر سه لشکر طوری حرکت کردند که در ناحیهٔ رود سن بیکدیگر بپیوندند ، درآخر ژانویه سپاه بلوخر وشوارزن برگ درساحل رود اوب(۱) بهم رسیدند ، قوای آنها به ۲۵۰٬۰۰۰ نفربالغ میشد وناپلئون بیش از ۸۰٬۰۰۰ تن برای دفع آنان نداشت ،

امّا هوش وتدبیر نظامی وسرعت عملی که در ناپلئون بود جبران نقص عددی را میکرد و چند برابر بیش از اندازهٔ عادی قوای او را جلوه میداد ، امپراطور بقول خودش عزم جزم کرد که « بار دیگر موزهٔسرداری قشون ایطالیا را پوشیده» و برای نجات پاریس همان اعمال جنگی را که در سنهٔ ۱۷۹۶ کرده بود در سال

(۱) – Aube

۱۸۱٤ اجراء کرده و کارهائی را که در لمباردی برای تسخیر مانتو کرده بود بار دیگر بمنصّهٔ ظهور رساند.

محاربه در فرانسه

متّحدین بخود نوید میدادند که در ظرف هشت روز بپاریس خواهند رسید امّا دو ماه تمام در این راه وقت صرف کردند (۲٦ ژانویه ـ ۳۱ مارس). جنگ فرانسه اگرچه درظاهر بسیار پیچیده و مبهم است لکن فی‌الحقیقه بسیار ساده است و میتوان آنرا بقرار ذیل تقسیم نمود:

در ابتداء متّحدین با ۱٦۰٬۰۰۰ نفر که چهار برابر قوای ناپلئون بود در ساحل رود اوب اجتماع کرده و امپراطور را در روتیر(۱) مغلوب ساختند (اوّل فوریه) بعد از این فتح متّحدین محض آنکه زود تر به پاریس برسند لشکر خود را تقسیم نمودند، بلوخر ازناحیهٔ مارن(۲) وپتی‌مورن(۳) پیش‌آمد و شوارزن‌برگ از طریق رود خانه های اوب و سن.

ناپلئون قوای خود را چنان ترتیب داد که هر جناحی در مقابل یك لشکر از دولشکر خصم افتاد، جناح چپ دربرابر بلوخر وجناح راست درپیش شوارزن ـ برگ و خودش با تمام قوائی که داشت در قلب جای گرفت و اردوگاه مرکزی را در حوالی سزان(٤) قرار داد که بیك فاصله از میمنه و میسره است، از این نقطه مرکزی ناپلئون بیدرنگ گاهی بجانب چپ میپرید و زمانی بسمت راست میدوید که هر دوسپاه دشمن را ازپیشرفت باز دارد، ناپلئون درماه فوریه بمقصود خود نایل شد ولی در ماه مارس مغلوب گردید.

جنگ فوریه

در این ماه امپراطور بلوخر را جلو گرفت و ستونهای قشون او را در شامپوبر(٥) منقطع ساخت (۱۰ فوریه) وروز بعد در محلّ مون میرای(٦) و شاتوتیری(۷) و ُوشان(۸) دشمن را شکست داد، در این

(۱) ـ Rothière (۲) ـ Marne (۳) ـ Petit Morin (٤) ـ Sézanne
(٥) ـ Champaubert (٦) ـ Montmirail (۷) ـ Château - Thierry (۸) ـ Vauchamps

چهار جنگ که در چهار روز واقع شد ۴۰،۰۰۰ نفر پروسی با ۱۰۰ توپ کشته و گرفته شد.

آنگاه امپراطور روی بجانب لشکر شوارزن برگ کرد که نزدیك بفونتن بلو میشد و مقدّمة الجیش او را در مورمان(۱) و نان ژی(۲) شکست داد (۱۶ ـ ۱۷ فوریه) سپس تمام لشکر او را در مونت رو(۳) مغلوب و بجانب شهر تروا گریزاند و بآنطرف رود اوب انداخت (۱۸ فوریه). ناپلئون از روز دهم تا ۱۸ فوریه دائماً درحرکت سریع بود وقسمتی ازپیاده نظام خویشرا با ارّابه حمل‌ونقل میکرد، در این هشت روز هفت جنگ کرد و درهمه غالب آمد، خلاصه در آخر ماه فوریه خصم را بجائی رسانید که دراوایل لشکرکشی بخاك فرانسه‌در آنجا بود.

این شکستهای پیا پی چندی متّحدین را نا امید ساخته و تولید مشاجرات و مناقشات سختی درآنها کرد، بعض ازآنها منجمله اطریشیها خواستند خود را کنار بکشند، امّا آخر الامر ارادهٔ تسار روس چربید و ابرام و لجاجی که در غلبهٔ بر ناپلئون داشت اورا وادار کرد که تمام مساعی خود را بکار برد و میانه را بگیرد که قطع‌روابط نشود و اتّحاد بهم نخورد، دراوّل مارس‌روسها وانگلیسها وپروسیها واطریشیها مجدّداً در شومون(٤) عهدمودّت را تجدید کرده متعهّد شدندکه هیچیك بصلح انفرادی مبادرت نجسته و هر یك از دول فوق ۱۵۰،۰۰۰ نفر تحت سلاح در برابرخصم نگاهدارند، دولت انگلیس تعهّد کردکه سالی ۱۵۰ میلیون بعنوان مصارف و کمك جنگی بسه دولت متّحد خود بپردازد.

جنگ در ماه مارس

پس ازتشیید مبانی اتّحاد دول متّفقه درآغاز ماه مارس حمله را شروع کردند، ایندفعه هم بلوخر بجانب مو(٥) آمد ولی وقتیکه از نزدیکی ناپلئون خبر یافت بی جنگ بسمت شمال گریخت که بقوای امدادیهٔ بر نادوت متّصل شود، امپراطور از پی سپاه او تاختن برد ونزدیك بود درحوالی رود اِسْن(٦) بلوخر را محصور سازد، ولی جبن وکم دلی کلنل

(۱) ـ Mormant (۲) ـ Nangis (۳) ـ Montereau (٤) ـ Chaumont
(٥) ـ Meaux (٦) ـ Aisne

مورو حاکم شهر سواسون بلوخر را نجات داد، مشارٌ الیه حتّی ۲٤ ساعت هم از خود دفاع نکرد و در نخستین پیشنهاد تسلیم امان آورد، بلوخر باینطریق توانست سالماً از پل سواسون بگذرد (٤ مارس) و بقوای امدادیه شمال بپیوندد امّا ناپلئون از تعقیب دست برنداشت، در کرائون[۱] (۷ مارس) باو رسید وشکستی باو داد و بلوخر خود را باراضی مرتفعهٔ صعب العبور لائون[۲] رسانید، ناپلئون که از حیث عدّه خیلی کمتر از پروسیها بود سه روز در این مکان بجنگ پرداخت و نتوانست دشمن را از آنجا خارج کند (۷ـ۸ـ۹ مارس).

ازلائون ناپلئون بشتاب هرچه تمامتر بسمت رود اوب که مسیرلشکر شوارزن‌برگ بود فرود آمد، در حین عبور یکدسته از قوای روس و پروس را خورد کرد (۱۳ مارس) وروز ۲۰ مارس با ۲۸٬۰۰۰ نفر بیکصد هزار تن لشکریان خصم بر خورد و مجبور شد عقب بنشیند.

در اینوقت امپراطور نقشهٔ بسیار متهوّرانه‌ای رسم کرد و مصمّم شد که بجای برگشتن بسمت پاریس بجانب سن دیزیه[۳] رانده ودرایالت لورن قوای ساخلوی قلاع سرحدّی را هم جزء قشون خود کرده و خطّ آذوقه و امداد خصم را قطع کند، امیدوار بلکه متیقن بود که متّحدین ازپی او خواهند آمد زیرا که درآنجا بقول خودش: «همان فاصله‌که متّحدین با پاریس دارند اوبا شهرمونیخ خواهد داشت.»

نزدیك شدکه نقشهٔ ناپلئون درست شود، متّحدین درطریق مارن تمرکز یافته وعازم مراجعت بجانب متز بودند که اتّفاقاً طلایهٔ لشکر و جاسوسان قاصدی را که از پاریس نزد ناپلئون میرفت دستگیر کردند، در یکی از اخبار پاریس دیدند که به ناپلئون اطّلاع میدهند که جمعیّت کثیری بطرفداری خانوادهٔ بوربون درآنجا تشکیل شده و اگر لشکر دشمن بآنجا برسد بسیارقوّت خواهد گرفت، تسار روس بیدرنگ متّحدین را بسمت پاریس برد (۲٤ مارس).

متّحدین در سر راه خود جز دو لشکر کوچك مارمون و مرتیه را که جمعاً

---

(۱) ـ Craonne (۲) ـ Laon (۳) ـ Saint-Dizier

۲۰٬۰۰۰ نفر بودند نیافتند و این خصم ضعیف را عقب نشاندند لکن بعد از جنگی بسیار سخت روز سه شنبهٔ ۲۹ مارس قشون متّحدین که ۱۱۰٬۰۰۰ نفر بود بظاهر شهر پاریس رسید.

پاریس درآنوقت وسعتش کمتر ازامروز بود وابداً استحکامات جنگی نداشت، فقط حصاری که برای تفتیش حمل ونقل و گمرك ساخته بودند آنرا احاطه میکرد، درغیاب ناپلئون مردم پاریس دراستحکام آنجا کوشش نکرده بودند، قریب ۴۰٬۰۰۰ نفرمرکّب ازبقیّة السّیف لشکرمارمون وموورتیه وگاردملّی و داوطلبان وشاگردان مدرسهٔ دارالفنون و انوالید ها کمر بدفاع از شهر بر بستند.

در روزچهار شنبه ۳۰ مارس ساعت‌پنج صبح درسمت شمال شرقی از ون‌سن تا کلیشی حملهٔ دشمن شروع گردید، جنگ تا آخر روز دوام یافت مخصوصاً در ارتفاعات بل ویل و شارون که مارمون در آنجا بدفاع مشغول بود و در کلیشی که مارشال مونسی بمحافظت آن قیام میکرد، تا ظهر غلبه با اهل پاریس بود لکن در اینوقت بلوخر نقاط مشرفهٔ مون مارتر را تسخیر کرد و در ساعت چهار بعد از ظهر پاریسی ها بکلّی از کثرت دشمن مغلوب شده و ۹٬۰۰۰ نفر تلفات داده استدعای صلح کردند، ساعت ۷ بعد ازظهر متارکه صورت گرفت، شبانه قوای نظامی مسلّح پاریس را تخلیه نمودند و افواج دشمن که پیشاپیش آنها تسار روس و شاه پروس درحرکت بودند روز ۳۱ مارس بپاریس وارد شدند.

چندروز قبل از این واقعه شهرلیون هم بدست اطریشیها افتاد زیرا که اوژرو عمداً در دفاع از شهر بذل جهدی نمیکرد (۲۱ مارس). درجنوب فرانسه قشون انگلیس بسرداری ولینگتون قوای سولت را عقب رانده روز ۱۰ آوریل شهر تولوز را مسخّر کرد.

ملّت و جنگ

یکی از مورّخین انگلیس موسوم به ژنرال ولسلی در ۱۸۱۴ راجع بناپلئون چنین مینویسد: «درهیچوقتی ازاوقات پیشین هوش و ذکاء و فعّالیّت حیرت‌انگیز وپشت کار بی نظیر وقدرت

تنظیم و تشکیل و برتری بی مانند ناپلئون باین پایه و باین میزان ظاهر نگردید، هیچ آفریده ای از عهدهٔ کار هائی که این مرد در آن زمستان مشئوم انجام داد برنتواند آمد.»

هیچ سرداری هم تا باین حد ازلشکر خود همراهی و فداکاری ندیده است، بطوری که مشروحاً خواهیم نوشت(۱) سربازان پیر قدیم ونظامیان ۱۸ سالهٔ جدید در میدان جانبازی و شجاعت نمائی با یکدیگر رقابت و مسابقه میکردند و ملّت و رعیّت هم درایالاتی که مورد هجوم واقع شدبجان ومال امپراطوررا مددمیکردند.

در اوایل مهاجمه مردم که از کثرت جنگ خسته و از بسیاری سرباز گیری فرسوده بودند بیطرفی وسکوت اختیار کردند امّا خشنونت وتعدّیات لشکر دشمن خاصّه طایفهٔ قزّاق ومردمان پروس حسّ وطنخواهی را مجدّداً بیدار کرد، ژنرال یورك سردار پروس میگفت: «من گمان میبردم که بفرماندهی جنگجویان مسلّحی مشرّف ومفتخر شده‌ام اکنون میبینم که برگروهی قطّاع الطّریق ریاست‌دارم.» لشکر دشمن هرجا میگذشت منظّماً بتخریب و ویران کردن آبادیها میپرداخت، تاکستان را از ریشه و درختان میوه‌دار را از بیخ و بن میبریدند، خانه‌ها راغارت میکردند و سپس طعمهٔ حریق میساختند و فجایع جنگهای سی ساله را تجدید میکردند بیش از ۲۰۰ شهر و قریه بباد غارت و خرابی داده شد.

آنگاه دهقانان تبرها و داسها و تفنگهای کهن خود را برداشته و مثل مردم اسپانیا دسته دسته مستقیماً بجنگ ودفاع پرداختند، درایالت لورن بنا بقول تسار روسیه از یك ستون لشکر روس بیش از ۳۰۰۰ تن بخاك هلاك افتاد «و حتّی یکنفر سرباز فرانسوی هم دیده نشد» بقدری از افراد خصم تنها در اطراف کشته شد و چندان آذوقه و مهمّات بغارت رفت که نظامیان متّحدین بکلّی دست و پای خود را گم کرده و بیم انقلاب عمومی ملّت فرانسه رؤسای دشمن را در تصمیمات خود متزلزل میساخت.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۶۹۶ و ۶۹۷ رجوع شود

دسایس سلطنت طلبان

نتیجهٔ ورود متّحدین بپاریس انقراض امپراطوری و تجدید سلطنت خانوادهٔ بوربون شد، محرّك ومؤسّس این دو تغییر عظیم تالیران بود که تسار روس را آلت اجرای مقاصد خود میساخت.

بعد از قتل دوك دانگین فرقهٔ سلطنت طلب حساب خود را کشیده و دیگر نفسی برخلاف ناپلئون برنیاوردند امّا درهمه جا از این فرقه موجود بود و اکثر ازمهاجرینی بودند که بوطن باز گشتند، درسنوات اخیرهٔ امپراطوری عدّهٔ کثیری از روحانیّون خاصّه کاتولیك ها که از تضییقات وارده بر پاپ رنجیده بودند باین فرقهٔ سلطنت طلب پیوستند، توانگران و مردم طبقات آزاد که از فشار و سلطهٔ امپراطوری به تنگ آمده بودند همچنین جزء فرقهٔ مزبور شدند(۱).

برادران لوی شانزدهم کنت دو پروانس و کنت دارتوا که از ۱۸۱۱ ببعد در هارت ول (۲) انگلستان مقام داشتند چون دیدند که قشون متّحدین قدم بخاك فرانسه نهاد درصدد رسیدن بتاج وتخت خانوادگی خود برآمدند، کنت دوپروانس که از ۱۷۹۵ ببعد خود را لوی هیجدهم لقب داده بود(۳) در اینوقت اعلامیّه مشروح وکثیرالعددی انتشار داد وبفرانسویان توصیه کرد که « سرداران متّحدین را چون دوستان خود بپذیرید، دروازهٔ شهر های ما را بر روی آنان بگشائید و بدانید که مقاومت بیفایده وموجب خسران عظیم و تلفات سنگین و مخالف مصالح فرانسه است، با مسرّت هر چه تمامتر دخول آنانرا بفرانسه استقبال کنید. »
سلطنت طلبان مشغول ایجاد شورش در ایالت وانده و در نواحی جنوب بودند و چون مردم بوردو ازمحاصره وقرق برّی خسارت دیده وتجارت شراب دوچار وقفه شده بود دعوت سلطنت طلبان را پذیرفته وانگلیس‌ها را راه دادند (۱۲ مارس) درآنجا سلطنت لوی هیجدهم را اعلان نمودند، کنت دوپروانس بارون دوویترول را بارکان حرب سپاه متّحدین فرستاد که از جانب او گفتگو کنند.

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۵۸ و ما بعد رجوع شود
(۲) ـ Hartwell
(۳) ـ بصفحهٔ ۴۵۳ « ترور ابیض » رجوع شود

انگلیسها کاملاً با خانوادهٔ بوربون موافقت داشتند و از ۱۸۰۷ ببعد حقوقی بآنها میدادند و تجدید سلطنت بوربون را بهترین نتیجهٔ فتوحات خود میپنداشتند، اطریشی‌ها وپروسیها اگرچه قدری تردید داشتند امّا اظهار تمایلی هم میکردند، فقط آلکساندر تسارروس با این نظر مخالفت میورزید چه معتقد بود که لوی هیجدهم وبرادرش نخواهندتوانست منصفانه و بدون کینه ورزی طرز حکومت آزادوتساوی حقوق فرانسویان را قبول کرده وتغییراتی را که انقلاب کبیر بفرانسه داده تحمّل کنند ودراینصورت ملّت فرانسه هم که دست ازافکار وعقاید انقلابی خودبرنمیدارد پس سلطنت بوربون بی اساس و بیدوام خواهد شد.

انقراض امپراطوری

چون آلکساندربه پاریس قدم نهاد پانصد ششصد نفر در معابر اظهار سرور کرده و دستمال بر سر چوب بسته و بیرق سفید علامت سلطنت طلبی آویخته دراطراف موکب اوازدحام نموده فریاد « زنده باد بوربون ! پست باد غاصب ظالم » بر داشتند امّا این اعمال که در انظار خارجه شرم‌آور بود تأثیری درتسار روس نکرد، عقاید اورا تالیران تغییرداد و عاقبت ویرا با بازگشت بوربونها موافق ساخت.

تالیران خیانات سابقه را ادامه داده و طالب افزایش قدرت خود بود، برای حصول مقصود امید داشت که ناپلئون را ازمیان بردارد وپادشاهی بجای او بنشاند که چون خود را دست نشاندهٔ وی خواهد دانست البتّه از اوامر او سرپیچی نکرده ویرا بصدارت منصوب خواهد ساخت. پس تسار روس را بخانهٔ خود وارد کرد و بوی ثابت نمود که صلح کردن با ناپلئون بمنزلهٔ تعطیل موقّتی جنگ است واگر پادشاهی را به پادشاه روم یعنی پسر سه سالهٔ ناپلئون بدهند وامپراطریس ماری لویز را به نیابت سلطنت نصب کنند باز هم فی‌الحقیقه سلطنت حقیقی دردست ناپلئون خواهد ماند، پس فقط بوربون ها میتوانند صلح اروپا را تأمین کنند واکثر فرانسویان هم آرزومند بازگشت آنها هستند، با این بیانات تسار روس متقاعد گشت و سلاطین متّحده اعلامیّه‌ای انتشار دادند که « دیگر نه باناپلئون ونه باهیچیك ازافراد خانوادهٔ

او دم از آشتی نخواهند زد » (۳۱ مارس) .

بامداد که اوّل آوریل بود تالیران مجلس سنا را که بر خلاف قانون خود او افرادش را معیّن کرده بود تشکیل داده وکمتر از نصف نمایندگان که ریاست آنها با خود تالیران بود ودونفر از جاسوسان لوی هیجدهم دوك دو دالبرگ و آبه دو - مونتسکیو در آن بودند حکومت موقّتی را اعلام داشتند ، روز یکشنبهٔ ۳ آوریل همان اعضاء سنا عزل ناپلئون را رأی داده وعلّت را چنین بیان کردند که : « سوگند خود را نقض وبحقوق ملّت تجاوز نموده و برخلاف قانون اساسی در اخذ مالیات و جلب قشون افراط کرده است . » درصورتیکه همین احکام را مجلس سنا سابقاً بحکم ناپلئون تصویب کرده و همیشه آلت اجرای مقاصد امپراطور بشمار میآمد .

استعفاء ناپلئون

دراینوقت ناپلئون در ۵۰ کیلومتری پاریس درفونتن بلو اقامت و ۶۰،۰۰۰ تن قشون متعصّب وفدائی شخص خود همراه داشت که بیك اشاره حاضر بجانبازی بودند ، هنگامیکه محقّق گشت که متّحدین از تعاقب او صرف نظر کرده و بپاریس میروند عنان گشاده تازان تازان رو به پایتخت نهاد ، در سی‌ام مارس ساعت ۱۱ شب به ژوبزی(۱) دو فرسنگی پاریس رسید و در طول طریق متّصل اسب عوض میکرد ، در این محلّ صاحبمنصبی از پاریس رسیده او را از تسلیم شهر و امضاء متارکه مستحضر کرد ، پس ناپلئون بجانب فونتن بلو رفت .

درآنجا قشون باو رسید وآمادهٔ حمله به پاریس گشت لکن سردارانش ازجنگ سیر شده بودند ، آرزو داشتند که هرطور هست صلحی برقرار شود که از نعمتها و ثروتهای هنگفتی که در سایهٔ ناپلئون جمع کرده اند متنعّم و مستفید کردند و خودخواهی آنها بجائی رسید که برای آسایش خود امپراطور را فدا کردند ، پس ازحرکت امتناع ورزیدند ، مخصوصاً مارشال نی ازهمه بیشتر ابرام کرد ودرنهایت غضب به ناپلئون گفت : « وقت است که بس کنی و وصیّتنامهٔ خود را بنویسی . » این ایستادگی و امتناع سرداران ناپلئون را مجبور کرد که در روز دوشنبهٔ چهارم

(۱) – Juvisy

آوریل استعفا داده سلطنت را بفرزند خود شاه روم وا گذارد.

سرداران استعفاء نامه را برداشته بحضور تسار رفتند، تسار اگر چه در ۳۱ مارس اعلان کرده بود که دیگر با ناپلئون وارد مصالحه نمیشود لکن باطناً ازجنگ با او هراسان بود و میخواست ناپلئون دوّم را بسلطنت بشناسد، در این گفتگو بودند که صاحبمنصبی از در درآمد وخبر داد که لشکری از فرانسویان که در اسون مقر داشتند استحکامات خود را ترك گفتند، اینواقعه که افکار تسار را تغییر و خاندان امپراطور را برباد داد نتیجهٔ خیانت تازه‌ای بود، مارشال مارمون دوك دو-را گوز (۱) که در جوانی از رفقای بناپارت و در ایّام امپراطوری صاحبمنصب حضور امپراطور و در نعمت و احسان ناپلئون غرق بود در نهان با شوارزن برگ کنار آمده بود که مقام مستحکم خود را گذاشته لشکریان را بمحلّی که ازمیدان جنگ مسافتی دور باشد ببرد.

ناپلئون بعد از این خیانت چون دید که دیگر تاب مقاومت ندارد بلا شرط استعفاء داد (چهارشنبهٔ ششم آوریل). پنج روز بعد در فونتن بلو عهدی میان او وسلاطین متّحده بامضا رسید که بموجب آن لقب امپراطوری وحکومت جزیرهٔ الب (میان ایطالیا و جزیرهٔ کرس) باو تفویض گردید و دولت فرانسه متعهّد گشت که سالی دو میلیون بوی بدهد، شب بعد از امضاء قرار داد ناپلئون سعی کرد که خود را مسموم کند، روز ۲۰ آوریل پس از وداعی مهیّج ومؤثر باگارد قدیم از قصر فونتن بلو خارج شد، پنجشنبه ۲۸ آوریل امپراطور در فرژوس سوار یك کشتی انگلیسی شده بجانب محلّ حکمرانی جدید رهسپار گشت.

همانروزی که ناپلئون مستعفی شدمجلس سناسلطنت لوی‌هیجدهم‌را اعلان‌کرد.

اوّلین معاهدهٔ پاریس

پس از خلع ناپلئون بکار مصالحه دست زدند، ابتداء در ۲۳ آوریل قرار دادی نوشته شد، سپس معاهدهٔ پاریس در تاریخ ۳۰ مه منعقدگردید. مملکت فرانسه‌بحدودسال ۱۷۹۲ رسید واز تمام فتوحات انقلاب‌کبیر جزولایت ساووا و آوینیون و مون‌بلیار جائی برای

(۱) - Marmont, duc de Raguse

او نماند ، متّحدین هم متعهّد شدند که فوراً خاك فرانسه را ترك کنند و دولت فرانسه بدون جنگ ۵۳ قلعهٔ مستحکم خودرا با مهمّات وتدارکات جنگی درآلمان وایطالیا وبلژیك بمتّحدین واگذارکرد ، این حصن های حصین اکثر دارای ساخلو معتبر بودند مثلاً درهامبورگ مارشال داووت ۳۰،۰۰۰ سپاهی داشت که خودلشکری آماده بشمار میآمد فقط قیمت مهمّات و اسلحه ای که تفویض بخصم شد معادل یك میلیارو نیم فرانك بود، ۴۳ سفینهٔ جنگی در بندر آنور و ۱۲،۰۰۰ اسلحهٔ ناریه بمتّحدین تقدیم گردید . انگلیس ها هم جزیزهٔ مالت و مستعمراتی را که از فرانسه گرفته بودند مثل جزیرهٔ موریس نگاهداشتند ، بلژیك را بهلاند ملحق کردند و جمعاً دولت واحدی تشکیل دادند ، مقرّر گشت که ایالات وِنیز و لمباردی بدولت اطریش داده شود ، برای توزیع وتقسیم سایر اراضی که ازلشکر فرانسه تخلیه شده بود بنا گذاشتند که کنگرهٔ عامی دو ماه بعد در شهر وین تشکیل گردد .

صلح و افکار عامّه

این قرار داد و مصالحه قلوب فرانسویان را مجروح ساخت ، مردم مرارت شکست را احساس کردند مخصوصاً تسلیم کردن این همه قلاع مستحکمه بدون خالی شدن یك تیر از طرفین درانظار خیانتیعظیم محسوب شد زیرا که میگفتند گرفتن این نقاط محکم برای قوای خصم ارزان تمام نمیشد . محرّك حقیقی وعامل اصلیتالیران بود امّاچون قراردادها را برادر لوی هیجدهم موسوم به کنت دارتوا امضاء کرد مردم گفتند بلی این انعام و وجه شرابی بود که خانوادهٔ بوربون بمتّحدین عطا کرد! تودهٔ ملّت که ازدهشت هجوم دشمن بجان آمده بود کینهٔ ناپلئون را ازخاطر برد ، همه کس اورا حامی فرانسه میگفت و لوی هیجدهم را دست نشاندهٔ اجانب میخواند ، باصطلاح اهل زمان لوی هیجدهم « شاهی بود که در کالسکهٔ بیگانگان بمملکت خود آمده است . »

خطای بوربونها

بجای اینکه خانوادهٔ بوربون در صدد تسکین کینهٔ مردم ورفع عداوت و بی اعتمادی ملّت برآیند کارهائی کردند که بیش از پیش دلها را ریش و خاطرها را پریش ساخت ، رسوم و اصول استبدادی سابق را

یکان یکان احیاء و تجدید کردند ، لوی هیجدهم خودرا سلطان من جانب الله خواند و در معنی حکومت حقیقی ملّت را منکر شد و قوانین اساسی را که مجلس سنا تهیّه دیده و برای تصویب بحضور او فرستاد رد کرده خود فرمانی مستقیماً صادر فرمود واحکام خویش را بتاریخ نوزدهمین سال سلطنت خود مورّخ ساخت ، چنانکه گوئی نه انقلابی شده است ونه عهد جمهوری ودورهٔ امپراطوری وجود داشته است ، بعلاوه درمقدّمهٔ فرمان سابق الذّکر اشاره بحوادث سالفه کرده وآن اتّفاقات را «انحرافات مشئومه» نامید و انقلابی که فرانسویان را متساوی وآزاد ساخته بود موردتوهین قرار داد ، مقرّر شد که در مدرسهٔ نظامی سن سیر جز اولاد نجباء کسی را نپذیرند و بعنوان صرفه جوئی ۲۲،۰۰۰ صاحبمنصب را متقاعد و منتظر خدمت کردند و باین ترتیب گروهی عظیم را دوچار فقر و فاقه ساختند ، بالعکس صاحبمنصبان مهاجر قدیم را در قشون داخل نمودند ، مردم به این صاحبمنصبان بد لباس متکبّر و فرسوده و مندرس نخست خندیدند و آنانرا مورد سخریه واستهزاء قرار دادند امّاچون دیدند کارشوخی نیست بلکه دولت برای این صاحبمنصبان مقاماتی قائل شده وسنواتی را که درمیان اجنبی زیسته وبروی هموطنان خود شمشیر کشیده‌اند جزء سنین خدمت آنها بشمار میآورد غضبناك شدند ، درکمتر از یکسال از آوریل ۱۸۱٤ تا مارس ۱۸۱۵ باین ترتیب ٦۰۰ سردار و ۲۰۹ سرتیپ و ۳٦٤ بریگادیه ساختند و موافق تسمیهٔ قشون عهد استبداد درجه و لقب بآنان دادند ، مهاجرین وروحانیّون دربعض نواحی شروع بباز خواستن املاك واراضی خود کردند ، در صورتیکه بموجب کنکردا (قرار داد ناپلئون با پاپ) و بموجب قوانین امپراطوری کسی حق نداشت از رعیّت مطالبهٔ املاکی را بکند که در ایّام انقلاب ضبط و فروخته شده بود .

همین مسئله بیشتر کمك کرد که ناپلئون مجدّداً قبول عام یافت و ملّت فرانسه بقول یکی از سفرای روس ناپلئون را «مرد انقلاب» نامید و آرزومند بازگشت او شد ، یکی از اطبّای پاریس چندی بعد نوشته است : « رجعت خاندان بوربون

چنان بانواع و اقسام مارا منزجر وبیچاره ساخت که ناپلئون را مانند منجی آسمانی وفرستادهٔ خدائی شناخته وآرزو داشتیم که باز گردد وانتقام سیلی هائی که اجانب بروی ما زده اند بکشد . »

V

صد روز ـ واترلو ـ معاهدهٔ دوم پاریس

باز گشت از جزیرهٔ الب

در جزیرهٔ الب ناپلئون کاملاً از افکار و عقاید مردم فرانسه استحضار مییافت ومیدانست که در کنگرهٔ وین لوی هیجدهم بوسیلهٔ تالیران از سلاطین اروپا تقاضا خواهد کرد که ویرا از جزیرهٔ الب خارج کرده بیکی از جزایر دور دست در اقصای اقیانوس بفرستند پس عزم جزم کرد که تخت سلطنت بوربون را واژگون سازد .

روز ۲۸ فوریهٔ ۱۸۱۵ ناپلئون پس از ده ماه توقّف در جزیرهٔ الب با هزار تن از سربازان قدیم بدریا نشست و اوّل مارس در خلیج ژوان قدم بساحل نهاده روز ۲۰ مارس بقصر تویلری وارد شد ، چون هنگام رفتن به الب اهالی سلطنت طلب نواحی رون باو توهین کرده و تهدید بقتل نموده بودند دراین سفر از آن ناحیه نگذشت بلکه از کوهستان آلپ براه گرنوبل داخل و طول طریق وصعوبت معابر سرحدّی را بر خود هموار ساخته از نقاطیکه مردمان وطن پرست داشت گذشت ، عبور ناپلئون را مانند سیرفاتحین بزرگ عالم استقبال وبدرقه کردند ، درطول راه دهقانان از قریه‌ای بقریه‌ای وی را مشایعت مینمودند ، هر فوجی که برای جلوگیری اوگسیل میشد بیدرنگ بقشون کوچك امپراطوری ملحق میگشت و بشوق و سرور تمام طوق خدمت او را بر گردن مینهاد ، در شهر گرنوبل چون حاکم در صدد بستن قلعه برآمد کارگران قهراً ابواب را برروی ناپلئون گشادند ، در لیون کنت دارتوا که دعوی مقاومت باناپلئون داشت چون ویرا نزدیك دید بشتاب تمام فرار اختیار کرد که دستگیر نشود ، مارشال نی که مثل سایر مردمان جنوب شور و ادعائی عجیب در سر داشت لوی هیجدهم را امید داد که « غاصب را در

قفس آهنین » به پیشگاه او خواهد آورد ولی چون بمقابل امپراطور رسید چنان هیجانی درافواج دید که خود نیزدگرگون احوال شده افواج خود را به تهنیت گوئی مقدم ناپلئون فرمان داد و در اوکزر(۱) خود را بآغوش ناپلئون افکند.

باری چون شب دوشنبهٔ ۲۰ مارس ساعت نه ناپلئون در دهلیز قصر تویلری که پر از هوا خواهان او بود ظاهر گشت سرور خلایق مبدّل به جنون و هذیان شد، حضار امپراطور را درروی دست گرفته بتالارطبقهٔ اوّل رسانیدند، ژنرال تیه بو که شاهد واقعه بوده گوید: « گمان کردم که رستاخیز فرا رسیده است، هیجان وشور مردم چنان بود که گفتی سقفها منهدم خواهند گشت، سپس چون خروش رعد آسای مردم خاموشی گرفت حضار مانند مصروعان و مجذوبان بودند و چون مستان سخن میگفتند. »

شب قبل که مقارن عید مذهبی و آخرین یکشنبه پرهیز کاتولیکها بود لوی هیجدهم از قصر تویلری رفته بود، مشارٌ الیه در شهر گان بلژیك اقامت گزید وبرای تجدید سلطنت خویش چشم نیاز بدست سلاطین بیگانه دوخت وامید بشکست فرانسه بست.

متمّم قانون اساسی

ناپلئون بدون فوت وقت بر آن شد که در داخله مردمی را که از استبداد سابق او رنجیده اند مطمئن و امیدوار سازد و در خارجه سلاطین را که درشهر وین مجتمع بودند آسوده خاطر کنند.

پس بنیامین کنستان(۲) را که یکی ازرؤسای طبقهٔ آزادیخواه بود مأمور نگارش متمّمی بقوانین اساسی دورهٔ امپراطوری کرد ونمایندگان ایالات را درماه‌مه دعوت کرده درمجلسی باشکوه وعظیم موسوم به میدان مه‌متمّم قانون را بسمع آنان رسانید بموجب این قانون درفرانسه دولت آزادیخواهی تشکیل مییافت، قدرت امپراطور محدود بقدرت دومجلس میشد: یکی مجلس اعیان که همان سنای سابق باشد که موروثی

(۱) - Auxerre (۲) - Benjamin Constant

میگردید، دوّم مجلس مبعوثان ملّت . وزراء مسئول مجلسین میگشتند ورأی مجلسین برای وضع مالیات واخذ نفرات قشونی لازم بود ، خلاصه برطبق این متمّم واقعاً آزادی افراد مصون از تعرّض میگشت .

ناپلئون به پادشاهان اروپا خبر داد که فی الحقیقه و از روی قلب مقرّرات عهد نامهٔ پاریس را پذیرفته « وجز فواید صلح وسلام و منافع مهر و صفا چیزی طالب نیست ، ابواب رقابت را مسدودکرده وسعادت وخیرملل را خواستار است »

امّا سلاطین نامهٔ ناپلئون را نگرفتند و در ۱۳ مارس ناپلئون را « دشمن و برهم زنندهٔ آسایش ملل عالم» خوانده ویرا ازحمایت قانون خارج ساختند چنانکه در ۹ ترمیدور مجلس کنوانسیون نسبت به روبسپیر معمول داشت[1] ، بعد ازآن سلاطین قرار دادند که ۸۰۰،۰۰۰ نفر سپاهی بمیدان آورده و تا امپراطور را بکلّی مضمحل نسازند دست بر ندارند .

جنگ بلژیك

چون ناپلئون از جنگ گزیری نیافت برای اینکه خصم را مجال لشکر آرائی ندهد طریق حمله پیش گرفت ، مقدّمةالجیش دشمن دولشکر بود : یکی انگلیسی بسرداری ولینگتون ویکی پروسی بفرماندهی بلوخر و هر دو در بلژیك جای داشتند ، ناپلئون مصمّم شد که باین دولشکر رو نهاده و آنانرا از میان بردارد ، مجموع سپاه دشمن در بلژیك ۲۲۰،۰۰۰ نفر بود وناپلئون ۱۲٤،۰۰۰ سپاهی داشت ، تمام این عدّه ازسربازان سابق او بشمار میآمدند که لا اقل دو دفعه میدان جنگ را دیده بودند و بمحض استماع خبر ورود ناپلئون بخاك فرانسه و دخول او بپاریس از زوایا وخبایا بیرون آمده و بافواج خود پیوسته بودند ، اگر سلطنت طلبان در ایالت وانده شورش برپا نکرده وناپلئون را باعزام سیهزار لشکر مجبور نکرده بودند قشون اودر بلژیك به ۱٥٤،۰۰۰ نفر بالغ میگردید .

امپراطور نقشهٔ جنگی محاربات ایطالیا وجنگ فرانسه را تجدید کرد که عبارت بود از وارد شدن بمیان دو لشکر خصم بقسمی که مجال اتّصال و التحاق نیافته و

---

(۱) ـ بصفحهٔ ٤٥۰ « روز یکشنبه ۹ ترمیدور » رجوع شود

یکان یکان مقهور شوند ، برای اینمقصود بایستی بشتاب تمام خود را به مقابل بروکسل رسانیده بیك ضربت پروسی ها را بسمت رود رن و انگلیسهارا بجانب دریا بیندازد ، جنگ بلژیك چهار روز طول کشید (از پنجشنبهٔ ۱۵ تا یکشنبه ۱۸ ژون) و منجر بشکست واترلو[۱] شد .

لینیی[۲] پنجشنبه ۱۵ ناپلئون از رودسامبر در شارلوروا[۳] گذشت ، درحین عبور فرمانده مقدّمة الجیش که یکی ازسلطنت خواهان متعصّب بود موسوم به ژنرال کنت دوبورمون و ناپلئون او را باصرار مارشال نی درخدمت خود نگاهداشته بود فرار اختیار کرده وطلایهٔ سپاه پروسی را از نزدیکی لشکر فرانسه مطّلع ساخت .

نقشهٔ عمومی ناپلئون این بود که میمنهٔ سپاه خود را بسرداری گروشی بمقابلهٔ لشکر پروس گماشته و میسره را بفرماندهی نی ببرابری انگلیسها فرستاده خود در قلب قرار گرفته متناوباً بجناحین سپاه مدد بفرستد .

در آغاز کار بهمراهی گروشی رو به پروسی‌ها نهاد ، روزجمعه درنواحی فلوروس در محلّ لینیی با آنها نبرد کرد ولی برخلاف انتظار کار عمده‌ای از پیش نبرد ، خطا از جانب مارشال نی بود توضیح آنکه امپراطور باو دستور داده بود که در ساعت اوّل جنگ محلّ تقاطع طرق کاتربرا[۴] را بگیرد که ولینگتون نتواند بمدد بلوخر بیاید سپس قسمتی از قوای خود را بریاست دروه درلون[۵] روانه کند که از پشت سر بپروسیها حمله‌آورد ، امّا نی دیرحرکت کرد ووقتی رسید که انگلیسها محلّ کاتربرا را گرفته بودند آنگاه برای راندن آنها ازمحلّ مزبوردروه درلون را ببازپس خواند ، مشارالیه در حین دخول بمیدان جنگ لینی فرمان مارشال نی را دریافت ومجبور شد پس رفته و تمام روز را بطیّ طریق و زد وخورد بیهوده صرف کرده و وقتی بکاتربرا رسید که شب شده و قهراً آتش جنگ خاموش گشته بود ، این حرکت نا مناسب کار ناپلئون را خراب کرد و حملهٔ قطعی را که میخواست ببرد بتأخیر

(۱) ـ Waterloo (۲) ـ Ligny (۳) ـ Charleroi (٤) ـ Quatre - Bras (٥) ـ Drouet d' Erlon

انداخت، این حمله خیلی دیر واقع شد، تقریباً ساعت هفت شب قلب سپاه دشمن متزلزل گردید امّا تاریکی شب پروسیها را نجات بخشید و از اضمحلال رها کرد، بلوخر که مدّتی در میان زره پوشان فرانسه دوچار و گرفتار بود مجال یافت سپاه پراکندهٔ خود را گرد آورده در نزدیکی قشون انگلیس اردو زد که هنگام سختی بتوانند از او یاری کنند.

واترلو

ناپلئون گروشی را با ۳۰٬۰۰۰ نفر ازپی بلوخر گسیل کرده خود بکمك مارشال نی شتافت و ازسمت میسره بقوای انگلیس پرداخت.

انگلیسها عصر شنبهٔ ۱۷ ژون درجنوب قریهٔ واترلو مقابل جنگل سوانی(۱) دربالای اراضی مرتفعه مون سن ژان(۲) ودرسر راه بروکسل بودند، ناپلئون هم در نزدیکی آنها اراضی مرتفعهٔ دیگر را که موسوم به بل آلیانس است اردوگاه ساخت، از محلّ انگلیسها تا جایگاه ناپلئون بیش از ۱٬۲۰۰ متر فاصله نبود امّا میان دو اردو درّه‌ای بعمق ۲۰ متر با سرازیری خفیفی موجود بود، جادّهٔ بزرگ شارل روا به بروکسل ازشمال بجنوب این درّه را قطع میکند وازمشرق بمغرب راه برن‌لالو(۳) به اوهن(٤) بطور عمودی جادّهٔ فوق را قطع مینماید، این راه از کنار اراضی مرتفعهٔ مون‌سن‌ژان بشکل خندق طبیعی میگذرد، درطرف مشرق آن‌پرچین‌ضخیمی موجود بود که سنگر طبیعی خوبی محسوب میشد وانگلیسها درپشت آن پنهان‌بودند.

انگلیسها درجلو اردوگاه خود سه بنای محکم را بشکل برج وبارو حایل‌خود قرار داده و سوراخ ها و کنگره هائی در آن ابنیه تعبیه کرده بودند که نخستین حملهٔ فرانسویان را از آنجا دفع نمایند، این سه بنا عبارت بودند از قلعه و پارك هوگومون دربرابر میمنهٔ انگلیسها وقریهٔ هه‌سنت درمقابل قلب سپاه انگلیس وقریهٔ پاپلوت(۵) درجلو میسرهٔ آنها، ولینگتون سردار انگلیس دراین مکانهای مستحکم ۶۷٬۰۰۰ نفر و۱۹۶ توپ تمرکز داده بود ومقرّر داشتند که درروز جنگ اوّل ۳۰٬۰۰۰ سپس ۶۰٬۰۰۰ پروسی هم بمدد برسد، در آغاز کار زار ناپلئون قدری

(۱) – Soignes (۲) – Mont - Saint - Jean (۳) – Brain l'Alleud (٤) – Ohain (۵) – Papelotte

از حیث عدد تفوّق داشت زیرا که ۷۴،۰۰۰ سپاهی و ۲۴۶ توپ در اختیار او بود ، تقریباً معادل قوّه‌ای که درجنگ اوسترلیتز داشت با این تفاوت که آنجا ده کیلومتر طول میدان جنگ بود و اینجا در واترلو کمتر از ۴ کیلومتر عرصهٔ تاخت و تاز داشت ، این تجمّع قوی در مصافگاه تنگ نتایج بسیار مشئومی حاصل کرد .

از بعد ازظهر ۱۷ تا پاسی ازشب گذشته بارانی سیل مانند فروبارید ، زمین سخت گل شد ، مردان جنگی که آب از لباسشان میچکید بقول یکی از ناظرین میدان « دو سه من گل بکفش آنها چسبیده بود » بعضی از آنان حتّی کفش خود را هم درمیان گل چسبناك بجای گذاشته بودند ، بعد ازحرکتی سریع مجبور شدند که درمیان مزرعهٔ گندمی که تاگردن اشخاص میرسید پنهان شوند ، این گندم چنان تر بود که هرکس درآن وارد میشد مثل آن بود که درحمّامی داخل شده‌است ، هیچکس نتوانست آتشی برافروزد ، غذا هم دیر رسید و تا پاسی ازشب افرادگرسنه بودند .

صبح ۱۸ ژون امپراطور میخواست در ساعت ۹ بدشمن بتازد لکن برای اینکه سپاهیان خسته و فرسوده را قدری بیشتر استراحت بدهد و زمین از اشعهٔ خورشید خشك شود تا توپخانه بسهولت بگذرد جنگ را تا ظهر شروع نکرد .

این تأخیر امپراطور را دوچار خطر عظیم ساخت چه در اینمدّت پروسیها فرصت یافته خود را بمیدان رسانیدند وقبل ازوصول آنها قوای انگلیس مغلوب نشد .

در این روز سه حمله از طرف فرانسویان شد : اوّل حملهٔ پیاده‌نظام بمیسرهٔ انگلیسها که دفع شد ، دوّم حملهٔ تمام سواره‌نظام بقلب سپاه انگلیس که آن نیز دفع گردید ، سوّم هنگام غروب حملهٔ عامّ فرانسویان که آنهم بواسطهٔ ورود لشکرپروس دفع و منجرّ بفرار شد .

اوّلین فکر ناپلئون این بود که میسرهٔ انگلیس را در اطراف قریهٔ پاپلوت در هم بشکنند چه در اینجا ممکن بود که پروسیها بانگلیسها برسند ، افواج دروه ـ درلون که مرکّب از چند ستون سنگین بود از درّه گذشته بجادّهٔ اوهن داخل شدند امّا چون بمرتفعات رسیدند جای انبساط و توسعه نیافتند ، بحال اجتماع ماندند

و آتش توپ و تفنگ دشمن چندان از افراد بر روی هم ریخت که ناچار ازحرکت بازایستادند، دراینوقت ولینکتون قسمتی‌ازسواره‌نظام خود را که معروف بسواران خاکستری اکوس هستند بمیدان فرستاد که تیغ بیدریغ بر فرق پیاده نظام دروه‌ـ درلون نهادند واینان چون قوّهٔ دفاع نداشتند پریشان و آشفته شده خود را بمکان اوّل رسانیدند، در این فرار سواران اکوسی چیره بر خصم خود شده بدرّه فرود آمدند و توپخانهٔ احتیاطی فرانسویان را که درگل‌ولای مانده بود ضایع وباطل ساختند.

این شکست ناپلئون را وادار کرد که بقلب بتازد، امّا در ساعت ۲ ازجانب یمین و ازپشت سرجبهه میدان جنگ سی‌هزار پروسی بسرداری بوُاوْ(۱) ازپشت جنگلی که حایل وپناه گاه آنان بود بیرون تاختند، امپراطور مجبور شدکه قسمت اعظم ذخیرهٔ پیاده نظام خود را که ۱۰،۰۰۰ نفر بود باینجانب متوجه سازد، در واقع درعین جنگ بایستی بمحاربهٔ تازه‌ای مبادرت کند، هم جلو انگلیس وهم جلو پروس را بگیرد، برای‌حمله بقلب سپاه انگلیس ناپلئون بغیر ازسواره‌نظام قوّه تازه نفسی نداشت، مارشال نی که در این مصاف پنج اسب در زیر پایش بخاك هلاك افتاد اوّل باپنجهزار سوار زره پوش نیزه دار، سپس با تمام ده هزار سواری که در لشکر فرانسه بود بخصم تاختن برد، این دریای آهن وفولاد بجنبش آمده درسمت مغرب جادّهٔ بروکسل صفی بعرض ۱،۵۰۰ متر بست، در اینجا هم همان خطای نظامی دروه درلون که عبارت ازضیق میدان جنگ بود تکرار شد، سواران چنان بیکدیگر فشرده شدندکه درعین تاختن نمیتوانستند تفنك خود را پر کنند، مدّت سه ساعت بیفایده در میدان بر گرد هم پیچیدند و مربعات پیاده نظام انگلیس از هر طرف آنانرا احاطه کرد چنانکه گوئی «در چهار دیواری از مردان جنگی و صفوفی ازسرنیزه های آخته» محصورند. دراین هنگامه تمام توپخانهٔ انگلیس بدست فرانسویان افتاد امّاچون وسایل انتقال‌آنرا نداشتند وبخیال تخریب‌آنهم نیفتادند بحال خودگذاشتند، مقارن ساعت ۷ که مردان خسته واسبان فرسوده شدند ناچار از آن میدان مرتفع فرود آمدند، نی مکرّر به ناپلئون پیغام فرستاد که پیاده نظام

(۱) ـ Bulow

را هم بمدد سواره‌نظام بفرستد که کار یک رویه شود امّا فایده نبخشید، ناپلئون نتوانست هیچ از قوای احتیاطی خود یعنی گارد بکاهد چه قشون پروس تا حوالی قریهٔ پلان‌سنوا(۱) آمده و یک کیلومتر در پشت قلب لشکر فرانسه جای گرفته بودند.

وقتیکه پروسی ها عقب نشستند مقارن ساعت ۷ ناپلئون در صدد حملهٔ بزرگ برآمد و پنج باتاّیون بمب انداز و شاسور از افواج گارد را بهمان میدانی که سابقاً سواره نظام رفته بود روانه کرد، بقیّهٔ قشون هم از هر جانب بایستی بمدد این افواج بروند لکن باران توپخانهٔ انگلیس که کاملاً بهدف میرسید دو ثلث از این افواج را بخاک افکند، بقیّة السّیف که مشتی بیش نبود روی بگریز نهاد، در این اثناء ازجانب میمنهٔ فرانسویان صدای توپ اندازی شدیدی بگوش رسید معلوم شد که دستهٔ دیگر از قشون پروس بسرداری زیتن(۲) وارد عرصهٔ کار زار شده و درست در همان مکانی که امپراطور انتظار ورود قشون سردار خود گروشی را داشت قدم بمیدان نهاده است.

سپاه ناپلئون که ازخستگی شب پیش بجان آمده و هشت ساعت جنگ و کوشش بیفایده درزیرآفتاب سوزان ماه‌ژون آنان رافرسوده ساخته وشکست گاردامپراطوری و ظهور دشمن تازه نفس بجای افواج فرانسوی زمام اختیار را از کفها ربوده بود یکباره پای بگریز نهادند، فریاد «خیانت!» و «خود را نجات دهید» از هرسو برخاست، قشون انگلیس دراینوقت حالت حمله گرفته بالتمام ازاردوگاه مون‌سن‌ژان فرود آمده وبرسر فراریان تاختند، از پهلو هم قشون پروس بنای حمله نهادوکار چنان شد که یکسر سپاهیان فرانسه بهم برآمدند و دیوانه وار مثل گلّهٔ گوسفند روی به‌گریز گذاشتند، فقط گارد قدیم مربّعی تشکیل داده و دروسط فراریان برجای باقی ماند، چهارمربّع از گارد که اعتنائی بدعوت خصم برای تسلیم شدن نمیکردند در مقابل میخانهٔ بل آلیانس از دم تیغ و تفنگ گذشتند و نابود شدند، دوباتاّیون دیگر که ازگارد باقی بود یعنی «برگزیده برگزیدگان» دوطرف جادّهٔ

(۱) - Plancenoit (۲) - Zieten

بروکسل را گرفته و تنها باهر دو لشکر خصم مقابله کردند، از هیچ شلیك توپ و تفنگی پای ثبات آنها از میدان بدر نرفت، در اطراف آنها از کشتهٔ مردان و اسبان پشته‌ها تشکیل یافت، عاقبت در ساعت ۹ شب فرمان عقب نشینی دادند و سواره نظام پروسی نتوانست یك تیر - رس تفنگ بآنها نزدیك شود، فقط دورا دور از پی آنها میتاخت.

خلاصه قشون فرانسه در حال فرار بفرمان بلوخر تعاقب شد و شمشیر پروسی ها در آن گریزندگان افتاد، بلوخر امر داد که تا «یك مرد و یك اسب برپای است از کشتن فروگذار نکنند» تا ساعت ۲ بعد از نصف شب این شکار دوام یافت، ماهتاب هم کمك میکرد تا پای بخاك فرانسه نگذاشتند هیچیك از افواج موفق بتجمع نگردیدند.



وِلینگْتون سردار بزرگ انگلیس در میدان جنگ واتِرْلو (۱۷۶۹ ـ ۱۸۵۲)

امّا گروشی که ناپلئون انتظار ورود اورا داشت فریب حرکات خدعه آمیز پروسی‌ها را خورده و آنها را موفّق بفرار ساخت وخود با ابرام هرچه تمامتر با مؤخّرة الجیش پروسی ها بجنگ مشغول بود ، هرقدر سردارانش خاصّه ژنرال ژرار(۱) باو میگفتند که گوش بسمت مغرب فرا داده و از شلّیك توپ مستحضر شود و قوائی بآنطرف بفرستد بخرج گروشی نمیرفت ، چون امپراطور باو گفته بود که ازاینطرف باید بروی طابق النّعل بالنّعل میخواست فرمان را اجراء کند ، خلاصه اگر گروشی قدری قوّهٔ ابتکار و ذوق سلیم داشت میتوانست مدد بزرگی بامپراطور بکند وهمان افتخاری که در جنگ مارانگو نصیب دسکس شد بهرهٔ او گردد ، کاری که کرد این بود که بعد ازاطّلاع ازفرار فرانسویان مراجعت منظّمی نموده افواج خود را بی آسیب بفرانسه داخل نمود.

دوّمین استعفاء

چهارروزبعدازواترلو(۲۲ ژون) ناپلئون پس ازدوروزتوقّف در پاریس تاج وتخت را ترك گفت ، مقدّمات انقراض او را این بار فوشه وزیرنظمیه فراهم آورد ، مجلس مبعوثان که برخلاف قانون تشکیل یافته بود ناپلئون را مجبور باستعفاء کرد واونیز برای احتراز ازجنگ داخلی استعفاء داد ، بحکم مجلس دولت موقّتی تشکیل یافت بریاست فوشه که بادشمنان وارد مذاکره شود.

تجدید سلطنت بوربون بار دوّم

فوشه رأساً با لوی هیجدهم و ولینگتون داخل گفتگو شد ، اگرچه در این بار شهر پاریس دارای استحکامات بود و ۸۰،۰۰۰ نفر مرد جنگی بمحارست آن کوشش داشت واگرچه متّحدین مرتکب خطای عظیمی شده وقوای خودرا متفرّق و متشتّت ساخته بودند معذلك فوشه شهرپاریس را بدشمن تسلیم نمود ، هرگاه بنابر تقاضای ناپلئون که میگفت یکروز فرماندهی سپاه را بمن داده ومرا ژنرال بناپارت بخوانید سرداری لشکر را باو میدادند کار متّفقین ساخته بود ، باری روز ۷ ژوبه مهاجمین بپاریس داخل شده فوراً حکومت موقّتی ومجلس را از کار انداختند ، روز هشتم لوی هیجدهم که از پی سپاه انگلیس طیّ طریق میکرد درست یکصد روز بعدازفرار

(۱) – Gérard

وارد قصر تویلری شد، دو روز پیش از ورود فوشه را بوزارت نصب کرده بود.

مهاجمهٔ ثانیه

استعفاء ناپلئون و استقرار لوی هیجدهم قشون دول متّحده را از پیش آمدن مانع نشد، قریب یك میلیون سپاهی از تمام ممالك اروپا بفرانسه روی نهاده از کلّیهٔ سرحدّات گذشته قریب سه ربع خاك فرانسه یعنی ۶۰ ایالت را فرو گرفتند، اگر چه ازطرف مردم فرانسه هیچ مقاومتی نشد و اگر چه بنا برتقاضای آنها قبلاً قشون فرانسه متفرّق و مرخص شده بود معذلك انگلیسها و پروسیها وروسها واطریشیها وهلاندیها وآلمانها وایطالیائیها واسپانیولیها وغیره با فرانسه مثل ولایات مفتوحه معامله کرده جبراً درخانهٔ اهالی منزل گرفته غذا و لباس واسلحه و مهمّات را ازمردم گرفته وبانتقام مغلوبیّت بیست سالهٔ خود فرانسویان را بزیرشکنجه آوردند، بقول هانری هوسی(۱) «فرانسه مصلوب» مجدّداً تمام مصائب و بلیّات مهاجمهٔ سابقه را دید، درنقاط بسیار دهقانان مجبور بترك خانهٔ خود ومنزل گرفتن درجنگلها شدند، پروسیها که بقول یکی ازصاحبمنصبان روس «چنان بشهرهای فرانسه مینگریستند که گفتی بگاوان شیرده مینگرند» علناً اظهار میداشتند که وقتی ازخاك فرانسه خارج خواهند شد که مثل اراضی صاعقه یافته بشود، درپاریس بلوخرموزه ها را بباد غارت داد و درصدد برآمد که ستون واندم و پل ینا را منهدم سازد، این اوضاع چهارماه دوام یافت ومنجر بمعاهدهٔ دوّم پاریس شد.

معاهدهٔ دوّم پاریس

این معاهده در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ بامضاء رسید، بعضی از متّحدین مثل آلمانی ها وپروسی ها میخواستند فرانسه تجزیه بشود وایالات آلزاس ولورن وفلاندر نصیب آنها شود، بعضی از آنها عداوت را بانتهی رسانیده ولایات فرانش کونته(۲) و قسمتی از بورگونی را هم مطالبه میکردند، امّا تسار روس و ولینگتون انگلیسی مانع این مقصود شدند، بقای فرانسه را برای حفظ تعادل دول اروپا لازم میدانستند، این میخواست فرانسه

(۱) - Hanry Houssaye (۲) - Franche - Conté

را از انگلستان ممنون کند و آن میخواست او را از روسیه متشکّر سازد .

بموجب معاهدهٔ ثانی پاریس مملکت فرانسه بحدود سال ۱۷۹۰ رسید ، فقط ولایت آوینیون برای او ماند ، ساووا ونیس را هم ازاو جدا کردند ، از سمت شمال اراضی درّهٔ سار وچند قلعهٔ محکم که ازعهد لوی چهاردهم ببعد ملك فرانسه محسوب میشد از وی منتزع گردید ، غرامت سنگینی هم بعهدهٔ او قرار گرفت که ۷۰۰ میلیون فرانك باشد و متعهّد شد که تا پنج سال ۱۵۰،۰۰۰ سپاه متّحدین را درقلاع شمالی وشرقی نگاهداشته ومصارف آنها را بدهد ، درنتیجهٔ بازگشت مشئوم ناپلئون از جزیرهٔ اِلب فرانسه کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود .

انجام کار ناپلئون

یکماه قبل از امضای عهد نامهٔ پاریس ناپلئون بجزیرهٔ سنت ـ هلن[1] که صخرهٔ عظیمی است در بحار حارّه میان برّافریقا و قارهٔ امریکا یعنی در وسط اقیانوس اطلس وارد شده بود ، ناپلئون بعد از استعفاء به بندر روشفور رفت شاید خود را بامریکا برساند ، امّا کشتی جنگی انگلیس مراقب سواحل بود و بطوری که ناپلئون گمان میبرد و از حقیقت دور نبود فوشه میخواست ویرا دستگیر کرده به بوربون ها یا بسلاطین متّحده تسلیم نماید ، ناپلئون بجوانمردی انگلیس که از میان جملهٔ اعداء او فقط مغلوب نشده بود اعتماد داشت ، بنا براین از دولت مشارٌالیها تقاضای اجازهٔ ورود بانگلستان کرد که آزادانه در آن مملکت روزگار بگذراند ، روز ۱۵ ژویه به کشتی بلروفون[2] نشست امّا انگلیسها او را اسیر جنگی محسوب داشته به سنت هلن فرستادند ، ناپلئون باچند نفر ازخاصان ومحارم خوددرآن جزیره ساکن شد وسرگذشت وخواطر خود را بآنها میگفت که یاد داشت کنند ، امّا نظامیان انگلیس همواره او را تحت نظر داشتند و اذیّت و آزار فوق العاده میکردند و در عمارت محبس لانگ وود[3] ازطرف حاکم جزیره هودسن لو[4] نام از وی مراقبت کامل بعمل میآمد ، این حاکم بقول ولینگتون «مردی احمق ودرامرمحارست محبوسین بی اندازه

(۱) ـ Sainte - Hélène (۲) ـ Bellérophon (۳) ـ Longwood (٤) ـ Hudson Lowe

سختگیر و بیرحم بود » علاوه بر این شخص نمایندگان دول متحده هم مواظب او بودند، دورهٔ رنج و مشقت و کفارهٔ گناهان شش سال طول کشید، آب و هوای جزیره ناپلئون را رنجور ساخت وانگلیسها نیز عمداً توجهی بحال او نمیکردند و ضعف او را در اثر صولت مرض وا نمود مینمودند، عاقبت امپراطور در سن ۵۲ سالگی در شب پنجم مه ۱۸۲۱ کمی قبل از ساعت شش و پس ازحملات شدیدهٔ درد جهان را بدرود گفت، مرض او را سرطان معده تشخیص دادند.

VI

سپاه امپراطوری

درعهد امپراطور چندان تغییرات عمیقه درامرسپاه رخ نداد، اصول سربازگیری وتجهیز قشون موافق قواعدعهد انقلاب باقی ماند، تنها کار جدیدی که کردند تشکیل واحدهای نظامی قویتر ازدیویزیون بود(۱)، این واحدهای جدید را کردارمه یا لشکر نام نهادند، از امتیازات بزرگ سپاه امپراطوری این را باید شمرد که درآغاز کار مرکب ازافراد فرانسوی بود وپس ازجنگهای اوسترلیتز و ینا بقدری ازملل متنوعه و عناصر مختلفه بآن منضم شد که در زمان ترقی نهائی امپراطوری ترکیبی ازافراد جمیع ملل فرنگستان شد وشخص میتوانست آنراحقیقةً سپاه اروپا بخواند.

سربازگیری سابقاً گفتیم(۲) که امپراطور درآغازسلطنت خودچگونه درکار سربازگیری با مهال و سهل انگاری مبادرت جست و تدریجاً چگونه برشدت وسختگیری افزود، سربازان اجباری سنوات ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ بیش از ۱۸ سال نداشتند، مطابق حساب اشخاص مطلع ناپلئون از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶ ازممالك امپراطوری متجاوز از ۲،۰۰۰،۰۰۰ سپاهی فراهم آورد واز قشون اوقریب یك میلیون ونیم درمیدانهای جنگ یا در مریضخانه ها تلف شد.

از ۱۸۰۵ ببعد درسپاه امپراطوری افواج خارجه بسیار شد وهر سال روی بافزایش نهاد منجمله افواج سویسی که در سلطنت استبدادی سابق هم مشغول

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۸۵ رجوع شود
(۲) ـ بصفحهٔ ۶۶۷ « نظام اجباری » رجوع شود

خدمت بودند وفوج هانوری و فوج ویستولی که از لهستان میآمدند وفوج پرتغالی و پیاده نظام کروات و شاسور های ایلّیری و افواج آلبانی و یونانی.

علاوه بر افواج خارجی درسپاه امپراطور چریکی های بسیار بود که ازممالك تابعه مثل ایطالیا و ناپل وهلاند وایالات متّفقهٔ آلمان میآمدند، در آغاز لشکرکشی بروسیه عدّهٔ افراد خارجی بیش ازفرانسویان شد، باید دانست که این عناصر خارجی کمتر ازخود فرانسویان نسبت بامپراطور فداکار نبودند، هیمنه و سلطهٔ امپراطور درافراد قشون بحدّی بود که سخت ترین حوادث جنگ وقحط و پریشانی وسرمای روسیه را تحمّل میکردند، یکی از صاحبمنصبان گوید: روزی امپراطور ازبرابر فوج وورتمبرگ آلمان میگذشت «ناگاه همه چشم باو دوخته و با تحسین و تکریم بوی نگریستند، بطوریکه آثار اعتماد و امید واری از چشمان آنها ظاهر بود.»

تشکیلات قشون

تشکیلات سپاه بهمان وضع عهد انقلاب باقی ماند، ناپلئون فقط دسته های موسوم به نیم بریگاد را فوج نام نهاد و علاوه بر تقسیمات بریگاد و دیویزیون یکدسته بندی دیگر نیز کرده آنرا کوردارمه یا لشکر نامید، در هر لشکر دو الی چهار دیویزیون بود، ناپلئون در نصب صاحبمنصبان جزء کمال دقّت مرعی داشت تا شخصی را کاملاً کارکشته وجنگ آزموده نمیدید ویرا بصاحبمنصبی اختیار نمیکرد، هیچیك از افراد قبل از آنکه دو سال خدمت کرده باشد بدرجهٔ سرجوقه نمیرسید، برای وصول برتبهٔ وکیلی چهارسال وبرای حصول درجهٔ معین نایبی هشت سال خدمت لازم بود، برای تهیّهٔ صاحبمنصبان ارشد مدرسه‌ای درسن سیر تشکیل یافت که تعلیمات لازمه بصاحبمنصبان داده و آنانرا برای ترفیعات نظامی آماده میساخت، ولی ناپلئون شخصاً مایل بود که صاحبمنصبان ارشد اوعموماً جوان باشند، سرهنگ ها وسرتیپ های اومتوسطاً ۳۷ سال داشتند بلکه اکثر سنّشان کمتر ازین بود، از ۱۶۲ صاحبمنصب بزرگ که بدست دشمن شربت هلاك نوشیدند۳۳ نفرسنّشان میان ۲۸ الی ٤۰ سال بود.

اصناف نظامیان

در این باب ناپلئون تغییراتی در قشون داد، علاوه بر پیاده نظام صف گروهی پیادهٔ برگزیده وچالاك وتربیت خاص یافته را اختیار کرده و پیاده نظام سبك نام نهاد.

در سواره نظام هم ناپلئون تغییراتی داد، هیچکس مثل او سواره‌نظام را بکار نینداخت و از آن استفاده نکرد، سواران عبارت بودند از سواره نظام احتیاط یا سواره نظام سنگین که زره پوش و با کلاه خود بودند و تفنك قرابینه داشتند، سواره نظام صف باافواج دراگون که تفنگهای سبك برای حملهٔ پیاده دردست داشتند و سواران نیزه دار که از لهستان تقلید شده بود و در فرانسه سابقاً وجود نداشت وسواره نظام سبك که مرکّب از هوسار وشاسور بود.

ناپلئون درتوپخانه هم برعدّهٔ توپهای اسبی یا توپخانهٔ طیّار که از مخترعات فردریك دوّم بود افزود[1]، توپچی ها را ازمیان افراد تربیت شدهٔ مشق دیده انتخاب کرد، تا ۱۸۰۱ رانندهٔ توپخانه مردمان غیرنظامی بودند، چون تدریجاً سربازان کارآزموده از بین رفتند و جوانان خرد سال داخل قشون شدند ناپلئون بیش از پیش بکار توپخانه توجّه نمود، در ۱۸۱۳ که لشکر به‌آلمان کشید عدّهٔ سپاه او از ۴۰۰،۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد ولی ۱۲۰۰ توپ بمیدان کشید واین میزان سه برابر از نسبت عادی توپخانه با قشون بیشتر است.

بالاتر از صفوف نظام گارد امپراطوری بود که لشکری از مردان برگزیده‌و مجرّب بود، در ابتداء عدّهٔ گارد از ۹،۸۰۰ نفر تجاوز نمیکرد لکن درآخر سپاهی شد مرکّب از ۹۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده که بسه‌قسمت میشد: گارد قدیم، گارد میانه، گارد جوان. گارد را «برگزیدهٔ برگزیدگان» میخواندند و افراد آنرا ازمیان صاحبمنصبان جزءِ صفی میگرفتند ولی سربازان ساده هم که چندین جنگ کرده ولیاقت وشایستگی کامل ابراز نموده بودند باین افتخار نایل میآمدند.

پیاده‌نظام‌قشون‌گاردبعداز ۱۸۱۰ مرکّب‌بوداز‌چهارفوج‌بمب‌افکن«گرنادیه»،

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۱۷۸ «تجهیزات جنگی در پروس» رجوع شود

دو فوج شاسور پیاده ، شش فوج پیاده نظام خفیف وچالاك . سواره نظام گارد مرکب میشد از شاسور ها که موکب خاص امپراطور بودند وممالیك که قسمت اعظم آنها از خاك مصر آمده بودند و بمب افکن سوار که از تمام افراد قشون زیبا تر بودند ودراگونهای ملکه و نیزه‌داران سرخ پوش وژاندارمهای منتخب . علاوه‌برسوار و پیاده نظام دو فوج توپخانه و ۲،۰۰۰ نفر قشون بحریه هم جزء گارد محسوب میشد ، تمام اروپا از گارد امپراطور بیم داشت ، گارد قشون را احتیاطی شکست ناپذیر می‌گفتند و همینقدر که در میدان جنگ کلاه های بلند پوستی آنان نمایان میشد در اکثر موارد دشمن از حمله باز میایستاد و فتح و ظفر بجانب فرانسه روی مینهاد .

تجهیزات و تدارکات

سلاح قشون مانند دورهٔ انقلاب بود ، نه در تفنگ اصلاحاتی بعمل آمد و نه در توپ(۱) . لباس پیاده نظام قدری تغییر کرد کلاه نمدی آنها که باران آنرا ضایع میکرد و تاب ضرب شمشیر نمیآورد مبدّل بکلاه خود چرمی شد ، شلوار و مچ پیچ ولباس را برای روز سان و نمایش گذاشتند و از سال ۱۸۱۰ ببعد درمیدان جنگ شلواری و سدره‌ای و بالا پوش خاکستری کلاه داری مرسوم گردید که کمال شباهت را به البسهٔ پیاده نظام کنونی فرانسه داشت مگر دررنگ پارچه که قدری مختلف است ، ممالیك شلواری سرخ رنگ وگشاد وقبائی سبز وزربفت وعمّامه‌ای بامنگولهٔ بلند وسفید میپوشیدند ، شاسورها با نیم تنهٔ سبز ملیله دوزی و تکمه های طلائی وجامهٔ کوتاه سرخ با سجاف پوست که از روی دوش آنها آویخته میشد و قالپاقهای سیاه با خطوط سرخ و پر های سبز حرکت میکردند ، نیزه‌داران سر تا پا سرخ پوش و قرابینه داران تمام سفید پوش و دارای کلاه و زرهٔ زرّین بودند ، این نظامیان با جامه های فاخر و اسلحهٔ برّاق چشم نظّار را خیره میکردند .

لکن این تدارکات والبسه مخصوص ومنحصر بافواج ممتازه بود ، بقیّهٔ سپاه بواسطهٔ

---

(۱) ـ بصفحهٔ ۵۲۴ رجوع شود

کثرت پیکار و لشکر کشی دائمی مجال تبدیل و اصلاح لباس نمی یافتند ، با اینکه ناپلئون کوشش بسیار کرد نتوانست لباس پیاده‌نظام را آراسته کند و تا آخر با همان وضع ناپسند دورهٔ انقلاب کبیر باقی بود ، درجنگ ازذخیرهٔ دشمن هرچه بدست می‌افتاد بافراد میدادند ، درآخر دورهٔ امپراطوری کار بجائی رسید که حتّی گارد هم لباسی نداشت و در ۱۸۱۵ مثل ۱۷۹۳ که قشون داوطلب گرفته میشد افراد نظام با لباس عادی و کلاه مدوّر و کفش چوبین دهقانی بمیدان یا بسرباز خانه میآمدند .

سربازان پرستش امپراطور

سربازان سپاه امپراطوری بیشتر خود را سرباز ناپلئون میدانستند تا سپاهی فرانسه و ابتداءً خدمت امپراطور را برخود فرض میشناختند چه صاحبمنصبان و سربازان سالخوردی که جنگهای زمان انقلاب را هم بخاطر داشتند و چه کودکان وجوانانی که در ۱۸۱۳ بخدمت آمدند عموماً با عشق تمام طاعت او را گردن نهاده و فرمان او را برخود واجب میشمردند ، بهوش و ذکاءِ نظامی ناپلئون که درهیچ جنگی و ازهیچ شکستی متزلزل نمیشد ایمان راسخ داشتند و مانند زهاد و صلحائی که تسلیم قضا و قدر الهی میشوند تسلیم ارادهٔ امپراطوری بودند و هیچوقت ازخود رائی نداشتند که منافی ارادهٔ او باشد ، وقتیکه مورا سردار فرانسوی بسلطنت رسید بسربازان خود گفت « اورا ترك مکنید ، سعادت جز درحضور او نیست ، ازآنروز که من وی را ترك گفته‌ام روی نیکبختی ندیده ام » بعدازجنگ ینا لانْ درضمن شرحی که ازاحوال سربازان خود بامپراطور نوشت چنین شرح داد که : « نمیدانم چگونه آن اعلیحضرت را از محبّت وعشق نظامیان خود مستحضر سازم ، همینقدر میگویم که هیچیك نسبت بزن خود آنقدر فریفته و دلباخته نبوده‌اند که بشخص اعلیحضرت مفتون وعاشق هستند » حضور یافتن ناپلئون کافی بود که مشاق سفر ومخاطرات کار زار را از خاطر ها محو سازد ، وکیل قشونی بورگونی نام حکایت کرده است که درساحل برزینا (روسیه) یکی از رفقای او های های میگریست که مبادا « امپراطورش » مجبور شود پیاده طیّ طریق کند ، نظامی دیگر گوید : « در میدان جنگ ینا بعضی ازافراد بودند

که هردو پایشان شکسته و در خاك و خون می‌غلطیدند امّا از ته دل فریاد زنده باد امپراطور برمیآوردند ! » خلاصه و نمونهٔ فداکاری و جانبازی و عشق سرشار سپاهیان را باید در تفصیل وداع گارد با امپراطور جستجو کرد چه بعد ازجنگ واترلو چه پس از دوّمین استعفاء . یکی از افراد گارد که در مالمزون از جانب رفقای خود برخاست تا احساسات آنان را ترجمانی کند از شدّت اندوه و طغیان گریه نتوانست سخنی بگوید ، فقط درمیان ندبه و زاری این جمله را بر زبان راند : « ما می بینیم که دیگر از سعادت مردن در خدمت شما محروم مانده ایم . »

امپراطور هم با پاداشهای بسیار و درجه و رتبهٔ لژیون دونور آتش این عشق را دامن میزد و بر تعصّب و هوا داری سربازان میافزود ، مخصوصاً با مهربانی و رخصت گستاخی آنها را فریفتهٔ خویش‌میساخت ، افرادگارد قدیم او را توخطاب میکردند و سرجوقهٔ کوچك میگفتند ، ناپلئون بهمه اجازه میدادکه نزد او بیایند و خود نیز غالباً بآرامگاه سپاهیان میرفت و از غذای آنان میچشید ، در زحمات و خستگیهای سفربانظامیان شریك بود ومخصوصاً نسبت بهمه ابراز اعتماد و اطمینان میکرد ، هنگامی‌که بجانب اولم لشکر میراند افواج‌را دایره‌وار گردکرد وجزئیّات نقشهٔ خود را برای حمله بسپاه دشمن بآنان گفت ، شبی که بامدادان جنگ اوسترلیتز اشتعال یافت افواج را جمع کرد و طرز حملهٔ فردا را بآنان بیان نمود ، هرسربازی گمان میبرد که طرف اعتماد خاص امپراطور است وناپلئون شخصاً او را میشناسد زیرا که قبل از سان قشون ناپلئون در نهان اسم چند نفر را بخاطر می سپرد و در میان جمع آنان را باسم و رسم پیش میخواند و احوال میپرسید .

سپاهیان چندان تربیتی نداشتند ومثل اکثر صاحبمنصبان خود مراقب نکات انتظامی نبودند و در راه بقصد چپاول و جمع سورسات از فوج خارج و باطراف منتشر میشدند ، بعلاوه خود ناپلئون هم چون نمیتوانست آذوقهٔ این عدّهٔ کثیر را بهمه‌جا حمل کند غالباً افرادرا مجاز میکرد که در خاك دشمن بجمع آوری آذوقه بپردازند ، نظامیان غالباً با صاحبمنصبان گستاخی میکردند امّا با این همه عیب

خصال پسندیده نیز داشتند مثل خوش خلقی و طاقت و قوّت و تهوّر و پهلوانی ، کلوس ویتز[۱] پروسی آنان‌را مردانی « ازفولادآبداده » نامیده‌است ، شب قبل‌از جنگ اوسترلیتز افرادی را که از وین احضار کردند در ظرف ٤٨ ساعت ١٢٠ کیلومتر طی مسافت کردند یعنی شبانه روزی ٦٠ کیلومتر ، مردان ازفرط‌خستگی و رنج سفر بی اختیار در راه میافتادند امّا بمحض شنیدن صدای توپ برخاسته باز براه میافتادند ، بعض ازصاحبمنصبان که‌بازوی آنها را گلوله درهم می‌شکست بمحض تمام شدن جنگ بر جسته بمحلّ مأموریت خود می شتافتند ، در میدان اسلینگ بمب اندازهای گارد ده ساعت تمام از یازده صبح تا نه‌شب در زیر آتش توپ وتفنگ اطریشی‌ها ایستاده ویك فشنگ هم آتش نزدند ، حرکات آنها عبارت بود از اینکه هر وقت یکی ازرفقایشان تیر میخورد وجای او در صف باز می‌ماند محلّ خالی را پر میکردند .

شجاعت و پهلوانی قشون جوانی که در ١٨١٤ بسرعت فراهم آمد کمتر از نظامیان جنگ آزمودهٔ سابق‌نبود ، در سال مزبور در فرشامپنواز[۲] ٤،٠٠٠ نفر از گارد ملّی که لباس عادی و کفش چوبی‌داشتند با مهاجمین جنگیدند ، دراوّل ٥،٠٠٠ نفر و سپس ١٠،٠٠٠ نفر و عاقبت ٢٠،٠٠٠ سوار با ٤٨ توپ از سپاه متّحدین بقلع وقمع آنان مأمور شد ، جوانان فرانسوی مربعاتی تشکیل داده و با اینکه چندان مشق نظامی‌نکرده بودند ده ساعت با خصم کوشیدند و درموقع عقب نشینی بطور جنگ و گریز ٢٨ کیلومتر راه طی کرده ٢،٠٠٠ مقتول و مجروح در راه گذاشتند وبا وجود تقاضا بلکه تضرّع دشمن تن بتسلیم درندادند ، این یك مشت جوان تازه‌کار چنان داد مردانگی و پهلوانی دادند که چون تسار روس در آخر کار بآن جا رسید و قتل عام را ملاحظه کرد خود را بمیان آتش سواره‌نظام خویش وبقیّة السّیف قشون فرانسه افکنده وبااینکه شخصاً درخطر بود دست برنداشت و گفت : « من باید این شجعان را نجات بدهم ! »

---

(۱) - Clausewitz (۲) - Fère Champenoise

مردان سالخورده وجوانان خردسال سپاه امپراطور چه درروز شکست وچه درا ّیام فتح چنان ابراز لیاقت کردند که قول آن صاحبمنصب پروسی درحق ّ آنها راست آمد که بعد از جنگ ینا گفت : « اینها کوچك و ضعیفند، یك نفر از آلمانیهای ما چهارتن از آنان را بزمین تواند زد ا ّما وقتی که آتش جنگ شعله ور میشود موجوداتی فوق الطّبیعه میگردند . »

VII

کنگرهٔ وین ـ تغییرات ارضی درممالك اروپا

چون فرانسه مغلوب شد سلاطین اروپا درصدد تجدید نقشهٔ جغرافیای سیاسی اروپا بر آمدند و انجام این امر از وظایف کنگرهٔ وین شد، کنگرهٔ وین (از اکتبر ۱۸۱٤ تا ژون ۱۸۱٥) مهمترین انجمن عامی است که بعد از کنگرهٔ وستفالی (۱٦٤۸) تا آنزمان در اروپا انعقاد یافته است . چنانکه در کنگرهٔ وستفالی سلاطین در صدد تصفیهٔ مشکلات و محاسبات جنگ سی ساله بر آمدند در کنگرهٔ وین هم مشغول تسویه وتعدیل فتوحات فرانسه درزمان انقلاب ودر دورهٔ امپراطوری شدند . دول متّحدهٔ اروپا اراضی متصرّفهٔ فرانسه را میان خود تقسیم کرده و تشکیلات اروپا را تجدید نمودند . معاهداتی که در این کنگره بامضاء رسید موجب رنجش فرانسویان وملل دیگر خا ّصه آلمانی‌ها و ایطالیائی ها شد، بنابراین این سه‌ملّت ناراضی قسمت اعظم قرن نوزدهم را صرف تخریب مقرّرات کنگرهٔ وین کردند .

درطی مذاکرات تالیران موفق شد که مجدّداً فرانسه‌را در ردیف دول‌معظمه داخل کرده و در مورد مملکت لهستان و ایالت ساکس اتحاد دول اروپارا بنفاق‌و و انفصال مبدّل سازد، ا ّما بازگشت ناپلئون از جزیرهٔ الب رشته های تالیران را پنبه کرد و سلاطین اروپارا مجدّداً باتحاد و یگانگی کامل بر انگیخت و در نتیجه بازفرانسه ازمقام عالی خود ساقط شده تا چند سال جزء دول درجه دو ّم بشمارآمد .

موضوع کنگرهٔ وین

مطابق مقرّرات نخستین معاهدهٔ پاریس نمایندگان تمام دول در وین فراهم آمدند که اراضی مأخوذه از فرانسه را تقسیم کرده وآنچه درمعاهدهٔ پاریس معیّن نشده است معلوم سازند، این اراضی عبارت بودند از ولایات آلمان درساحل یسار رود رن با ترو و مایانس وسپیر وکلنی وقسمتی ازولایات ایطالیا که جزء امپراطوری فرانسه بشمار میرفت، تکلیف دیگر کنگره این بود که ممالك خارج ازامپراطوری فرانسه را که ناپلئون دروضع سیاسی آنها تغییراتی داده بود مجدّداً بمیل خود تغییر بدهند ازقبیل ایالات متّفقهٔ رن درآلمان ودوك نشین بزرگ ورشو درلهستان.

مقصود متّحدین

این تغییرات وتشکیلات را دول متّحده بعد ازمعاهدهٔ پاریس پیش خود پیش بینی کرده و عزم جزم نمودند که قبلاً مسائل و معضلات را حلّ کنند، پس در تحت ریاست عالیهٔ آلکساندر اوّل و فردریك ـ گیّوم و فرانسوا که در وین بودند نمایندگان مختاری انتخاب و بمذاکره مشغول شدند از اینقرار: صدر اعظم اطریش مترنیخ و صدر اعظم روس نسل رود (۱) و وزراء پروس هومبولد (۲) و هاردن برگ. اسامی نمایندگان مختار انگلیس ازاینقرار بود: لرد کاسل ریگ (۳) و ولینگتون ومقرّر شد که این نمایندگان قبلاً در مجمع سرّی معضلات امور را حل کرده و بنفع دول اربعهٔ روس و اطریش و و انگلیس و پروس کار را خاتمه دهند، سپس در صورت ظاهر کنگره را مفتوح ساخته و نمایندگان سایر دول را بقبول مقرّرات دول چهارگانه مجبور سازند، در واقع کنگره بازیگرخانه‌ای میشد که بازیهای آن بنفع دول متّحده صورت میگرفت.

متّحدین و فرانسه

در این نقشهٔ سرّی متّحدین نخست محلّی برای فرانسه قائل نشدند لکن بزودی دریافتند که مصالح لوی هیجدهم را هم که دست نشاندهٔ آنهاست باید درنظر بگیرند چه‌لوی هیجدهم شخصاً در انظار فرانسویان احترامی نداشت و هرگاه دول معظمه او را بمحافل

---

(۱) ـ Nesselrode (۲) ـ Humboldt (۳) ـ lord Castlereagh

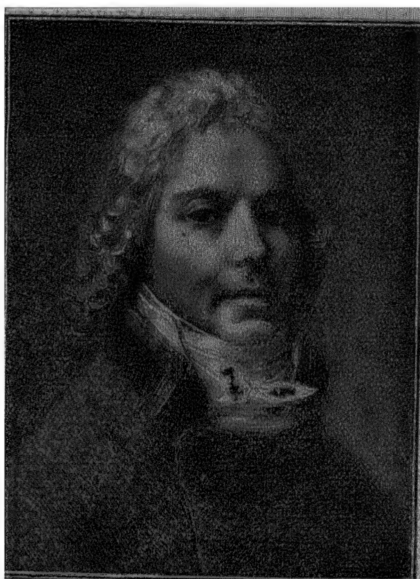
سیاسی خود راه ندهند و یا نمایندهٔ او را در مذاکرات نپذیرند بکلّی حیثیّت و اعتبارش ازمیان خواهد رفت وسلطنت فرانسه قوامی نخواهد گرفت . بعلاوه دول متّحده کراراً اعلان نموده بودند که جنگ آنها با شخص ناپلئون است و با ملّت فرانسه عداوتی ندارند و اگر در این موقع فرانسه را راه نمیدادند پرده از روی سیاست و تدابیر آنها برمیخاست و مقاصد آنها کشف میشد ، پس ناگزیر نمایندهٔ لوی هیجدهم را هم که تالیران بود بمحافل خود دعوت کردند .

کارهای تالیران

تالیران فرانسه را که تبرّعاً بمجامع دول پذیرفته شده بود در اندك مدّتی بامهارت وزبردستی بی نظیری بمقام عالی ترّقی داد و نفوذ او را حقّاً در اروپا برقرار و جاری ساخت . تالیران در حضور سلاطین بزرگی که برای تقسیم ممالك و توزیع اراضی اجتماع کرده بودند بیطرفی کامل اظهار نمود ونخستین کلام او این بود که « ما چیزی توّقع نداریم ، مطلقا هیچ نمیخواهیم حتّی یك قریه هم چشم نداریم » تسار روس میگفت « سلاطین اروپا در وین اجتماع کرده اند که هریك مناسب مقام خویش سهمی ببرند » امّا تالیران در مقابل خود را مدافع حقوق ملل ضعیفه ساخته میگفت : « اوّل حقوق آنگاه سهم مناسب مقام » وقتیکه مجمع مقدّماتی خطابه افتتاحیّهٔ کنگره را تنظیم میکرد که در روز شروع قرائت شود تالیران پیشنهاد نمود که عبارت ذیل در آن مندرج گردد : « این تصمیمات مطابق و موافق اصول حقوق عمومی ملل خواهد بود » پیشنهاد تالیران طوفانی عظیم برپا کرد ، نمایندگان مختارپروس فریاد برآوردند : « خیر آقا ، حقوق عمومی .... بیفایده است ! حقوق عمومی ملل را با این مسائل چه کار است ! » تالیران جواب داد « همین حضور شما دلیل وجود حقوق عمومی است » عاقبت پس از دو ساعت جرّ و بحث تالیران پیشنهاد خود را بکرسی نشاند ودر ورقهٔ افتتاحیّه وارد ساخت .

بیطرفی و حمایت از حقوق ملل ضعیفه که از آغاز کار تالیران شعار خود کرد تمام سلاطین جزء وامراءِ ممالك اروپا را که ازخیالات و مطامع دول معظمه هراسان

متوجه کرد وباسمین همه حقوق ملّت دول متّحده را مانع شد که بنا بر نقشه ای که ریخته بودند منفرداً امور سایر ملل و دول را تصفیه کنند، چیزی نگذشت که بنا بر پیش آمد های موافق تالیران موفّق گردید که میان متّحدین نفاق بیندازد و از این کدورت نفع فرانسه را تأمین نماید.



پرنس دوتالیران وزیر خارجهٔ ناپلئون
در سنّ ۵۵ سالگی
(۱۷۵٤ ـ ۱۸۳۸)

مسئلهٔ ساکس و لهستان

بقول یکی از نمایندگان مختار سلاطین متّحده درهیچ مسئله قلباً باهم اتّفاق نداشتند «مگر درعداوت فرانسه» مسائل بسیاری فیمابین سلاطین محل اختلاف بود منجمله موضوع اراضی که روسیه و پروس بایستی بتصرّف آورند، آلکساندر و فردریك گیّوم این مسئله را بقرار ذیل میان خود حلّ کرده بودند که تسار دوك نشین بزرگ ورشو را یعنی قسمتی از لهستان که سابقاً در تقسیمات آن مملکت نصیب پروس شده بود متصرّف گردد، در مقابل پادشاه پروس دست بروی ایالت ساکس انداخته و آنجا را از پادشاه جدیدش متنزّع نماید، ببهانهٔ اینکه مشارٌ الیه در ۱۸۱۳ تنها پادشاهی بود که با ناپلئون وفا داری کرد و کفران نعمت ننمود. امّا انگلستان و اطریش مایل باین ترتیب نبودند، انگلیسها نمیخواستند که پای روس در اروپای مرکزی باز شود و ورشو بآن مملکت تعلّق گیرد و اطریشی ها راضی نبودند که پروس ساکس را متصرّف

شده و کاملاً از سمت شمال و شمال غربی ولایت بوهم را که جزء اطریش بود محصور سازد.

گسیختن رشتهٔ اتّحاد

ازروزیکه معاهدهٔ پاریس بامضاء رسید نفاق سلاطین ظاهر شد و در وین اختلاف شدّت گرفت، تسار روس و پادشاه پروس برای اینکه ضرب‌شستی نشان داده ویکباره کاررا خاتمه بدهند که دیگر جای گفتگوئی برای کنگره باقی نماند لشکر خود را درلهستان وساکس متمرکز ساختند: احتمال قوی میرفت که جنگ میان متّحدین شروع شود.

تنها مانع وقوع جنگ این بود که قوای پروس و روس از یکطرف و اطریش و انگلستان ازطرف دیگر تقریباً تعادل داشت، بهمین مناسبت فرانسه درآن میان میانجی وواسطه واقع گردید، غلبه باطرفی بود که دولت فرانسه را باخود همدست سازد، تسارروس مشغول شدکه تالیران را بسوی خود متمایل کند وباو امید داد که قسمتی ازایالات شمال‌وشمال شرقی را بفرانسه منضم خواهند کرد، امّا تالیران میدانست که اگر این پیشنهاد را بپذیرد اهمّیتی را که فرانسه پیدا کرده و خود را حامی و مدافع حقوق ملل معرّفی نموده است از بین خواهد برد زیرا که خلع پادشاه ساکس که صاحب سلطنت مشروع محسوب میگردید بهیچ قانونی درست نمیآمد، پس تالیران وعده های تسار را رد کرده بانگلستان و اطریش تمایل اظهار نمود، در ۳ ژانویه ۱۸۱۵ فرانسه و انگلستان و اطریش پیمان بستند که با الحاق لهستان بروسیه و ساکس به پروس مخالفت بورزند و برای اجرای اینمقصود هر یك ازآنها ۱۵۰،۰۰۰ سپاهی بایستی آماده و مجهّز داشته باشد، دول درجهٔ دوّم مثل‌ممالك آلمان (وورتمبرگ وباویروغیره) نیز داخل‌این‌اتّحاد مثلّث شدند.

امّا چون روس و پروس پس رفتند وهریك قسمتی از دعاوی خود را ترك کردند جنگ واقع نگردید، معذلك تالیران موفّق شد که اتّحاد مستحکم دول را برهم بزند ونفعی عظیم بفرانسه برساند و دول کوچك را بفرانسه متمایل ساخته و نفوذ دولت خویش را در ماوراء شطّ رن جاری کند، لکن مراجعت ناپلئون

از جزیرهٔ اِلب این شاهکار سیاست را که نتیجهٔ فکر توانای تالیران بود بر هم زد و چهار دولت سابق را مجدّداً با یکدیگر متّحد و دوست نموده کینهٔ ملّت آلمان را مجدّداً نسبت بفرانسه مشتعل ساخت .

کارهای کنگرهٔ وین

کنگرهٔ وین هیچ وقت باز نشد یعنی هیچ جلسهٔ عمومی که نمایندگان تمام دول درآن جمع باشند ومتّفقاً درمباحث معیّنه مربوطه باروپا بحث کنند تشکیل نیافت ، فقط محافل متفرّقه بین بعض دول تشکیل شد که معاهدات جداگانه بستند و چون خبر باز گشت ناپلئون را شنیدند بزودی کنگره راخاتمه دادند ، دول‌معظمه معاهدات دول کوچك را یکان یکان از نظر گذرانیده و پشت آنها را صحّه گذاشتند وهمین کار را انجام تکلیف کنگرهٔ وین نام نهاده وبهمین مقدار اکتفا کردند (۹ ژون ۱۸۱۵) . سایر دول کوچك هم دعوت شدند که با معاهدات مذکوره ابراز موافقت نمایند و کردند .

اروپا در ۱۸۱۵

معاهدات وین بعلاوه عهد نامهٔ دوّم پاریس که مکمّل آن محسوب میشود نتیجهٔ تمام جنگهای ۲۳ سالهٔ عهد انقلاب ودورهٔ امپراطوری فرانسه را بر باد داد ومجدّداً نقشهٔ سیاسی اروپا بترتیب ذیل رسم شد :

پنج دولت معظمه تشکیل یافت از اینقرار : فرانسه ، انگلستان ، پروس اطریش ، روسیه .

فرانسه بسرحدّات قبل از انقلاب کبیر رسید و اگر چه از یکطرف ولایت آوینیون باو منضم گردید لکن از جانب شمال و شمال شرقی از وی کاسته شد ، در واقع تنها فرانسه بود که وسعت خاکش از سابق کمتر شد .

انگلستان فرمانفرمای بلا معارض دریا ها شد وجزیرهٔ مالت وجزایر ایونین را در بحر مدیترانه وگوّیان و تاباگو و تری نی ته را در امریکا و مستعمرهٔ کاپ را در افریقا و جزیرهٔ سراندیب را درآسیا وجزیرهٔ ایل دوفرانس را در اقیانوس هند مالك شد وفی‌الواقع تمام مستعمراتی را که ازفرانسه و از دولی که در دورهٔ

جمهوریت وامپراطوری بافرانسه دوست بودند مثل هلاند واسپانیا گرفته بود بطور قطع صاحب گردید.

پروس دارای ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ رعیّت اضافی شد وقسمتی ازلهستان ـ دوك‌نشین بزرگ پوزن[1] ـ وپومرانی متعلّق بسوئد ویك ثلث ایالت ساکس را بجنگ آورد، درساحل یمین رن وستفالی ودوك نشین بزرگ برگ را مالك شد ودرساحل یسار ـترو واکس لاشاپل و سارلوی[2] وقسمت‌اعظم اراضی مأخوذه ازفرانسه را بدست آورد، فی‌الحقیقه مملکت پروس ثانوی تشکیل شدکه میتوان آنرا پروس رن نامید، سرحدّات این پروس بحدود فرانسه پیوسته شدکه کاملاً بتواند مراقب این دولت باشد.

اطریش ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ رعیّت بدست آورد، درآلمان سالزبورگ ودر ایطالیا لمباردی و جمهوری سابق ونیز و در سواحل شبه جزیرۀ بالکان دالماسی و راگوز را گرفت، امّا بلژیك وقسمتی از اراضی غربی آلمان را که به باویر ملحق شداز کف داد، سلطۀ اطریش بر لمباردی و ونیز (که همان دولت ایطالیای عهد ناپلئون باشد) نفوذ آندولت را در سواحل رود پو بی‌اندازه راسخ کرد و تصوّر میرفت روزی تمام ایطالیا بحیطۀ تصرّف او درآید وآرزوی دیرین خانوادۀ اطریش صورت انجام بگیرد.

روسیه صاحب ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ الی ۵٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیّت تازه شد، در نواحی بحر بالتیك فنلاند را از سوئد منتزع ساخت و در ساحل دانوب ایالت بسارابی را از عثمانی گرفت و در نواحی رود ویستول دول نشین بزرگ ورشو را بممالك خود ملحق ساخت و سرحدّات خود را برود اودر رسانید. آلکساندر بعدازتصرّف دوك‌نشین ورشو محض استمالت لهستانیها آنجارا سلطنت مستقلّۀ لهستان نامید و دوست ومتّصل بروسیه خواند نه جزء آن مملکت.

در اطراف فرانسه سدّی ازممالك درجۀ دوّم ترتیب دادند که کاملاً آن مملکت

---

(۱) – Posen　　(۲) – Saarlouis

را ازدول دیگر جداسازد از اینقرار : مملکت بلژیك وهلاند موسوم به پئی با (۱) که سلطنت آن بیکی از شاهزادگان خانوادهٔ اورانژ تفویض شد ، ایالات متّفقهٔ سویس مرکّب از ۲۲ ولایت بیطرف که تمام دول اروپا عهده دار حفظ بیطرفی آن شدند ، مملکت ساردنی که شامل ساووا و نیس و پیه مون و ژن و اراضی مجاور آن بود . در آلمان امارتهای عمده‌ای را که ناپلئون تأسیس کرد بهمانحال باقی گذاشتند از اینقرار : مملکت باویر که لاندو وُسپیر هم بآن افزوده شد و با تّفاق پروس مو ّظف بمحارست و مراقبت سرحدّات شرقی فرانسه گردید ، مملکت وورتمبرگ و مملکت ساکس که قسمتی از آن را گرفته به پروس ملحق ساختند محض استرضای خاطر پادشاه انگلستان ایالت هانور را هم مملکتی جداگانه کردند . از ممالکی که بواسطهٔ انقلاب کبیر فرانسه و ناپلئون در آلمان از میان رفته بود جز هفت ایالت بقیّه را احیاء نکردند مخصوصاً ایالات روحانیّون را بهیچوجه تجدید واحیاء ننمودند . ولایات آلمان که در ۱۸۱۵ عدد آنها به ۳۰ بالغ میشد اتّفاق کرده وبرای حفظ امنیّت وآسایش داخلی آلمان هیئت اتّحادیهٔ ژرمانیك را تشکیل دادند ، عدداین ولایات در سال ۱۷۹۲ سیصد و شصت و در سال ۱۸۰۵ هشتاد و دو بود ولی چنانکه دیدیم در ۱۸۱۵ شمار آنها به ۳۹ منتهی شد ، کرسی این ولایات متّحده درفرانکفور وریاست عالیهٔ آن با اطریش بود لکن ممالك غیر آلمانی متعلّقه بهاطریش مثل هنگری و ونیز وغیره جزء اتّحادیهٔ مزبور محسوب نمیشدند ، همچنین پروس خاص و ملحقّات آن در خاك لهستان جزء اتّحادیهٔ فوق نبود ، این هیئت مجمع چندین پادشاه مستقل محسوب میشد نه اتّحاد چندین ملت که با یکدیگر مخلوط گشته و ملّت واحده تشکیل داده باشند .

درایطالیا پاپ صاحب ولایات کلیسا شد و پارم و پلزانس بامپراطریس ماری لویز تعلّق گرفت ، دوك نشین بزرگ توسکان بیکی از شاهزادگان هابس بورگ داده شد ، شعبهٔ خانواده بوربون درسیسیل مجدّداً صاحب اختیار مملکت ناپل شده

(۱) – Pays . Bas

اطریشیها مورا را از حکومت آنجا خارج نمود (مارس ۱۸۱۵)، دو جمهوری ونیز و ژن بکلّی ازصفحهٔ سیاست محو شدند، در شبه جزیرهٔ ایبریك هیچ تغییرات سیاسی رخ نداد، مملکت اسپانیا ومملکت پرتغال مجدّداً بدست سلاطین سابق افتاد.

در شمال اروپا مملکت نروژ از دانمارك منتزع وبه سوئد ملحق گردید ودر تمام شبه جزیرهٔ اسکاندیناو مملکتی واحد تشکیل یافت که سلطنت آن به برنادوت رسید، پادشاه دانمارك درمقابل نوروژ که از دست اورفته بود مالك دوك نشین سلسویگ (۱) ولوئن بورگ (۲) وهولس تین (۳) شد واین مسئله پنجاه سال بعد موجب مشکلات بسیار صعب گردید.

نارضائیها

اگرچه معاهدات ۱۸۱۵ جمعی از ملل را خرسند وراضی ساخت ولی عدّهٔ کثیری از ملل مثل فرانسویها و بلژیکیها و آلمانیها و ایطالیائیها را رنجیده خاطر کرد.

علّت رنجش فرانسویان این بود که معاهدات ۱۸۱۵ را کاملاً بضرر خود و بقصد ضعیف ساختن خود میدیدند، تمام ممالك اروپا توسعه یافته و قوی شدند مگر فرانسه که پس از تسلّط بر سرتاسر اروپا یکباره تنزّل کرده وکوچکتر از ایّام قبل از انقلاب شد، فقدان سرحدّات طبیعی که آمال دیرین فرانسویان متوجّه وصول بآنها بود اکثر مردم آن مملکت را آزرده ساخت باین جهات معاهدات ۱۸۱۵ را دلیل خواری وذلّت خود شناختند وهمّ خویش را مصروف برهم زدن آن کردند.

علّت رنجش بلژیکیها این بود که بدون جلب نظر آنها مملکتشان را به هلاند ملحق ساختند درصورتیکه ازحیث نژاد وزبان فرانسوی وازلحاظ مذهب کاتولیك هستند و هلاندیها ژرمن نژاد و پرتستان مذهبند، از اینجهت پس از پانزده سال در ۱۸۳۰ شوریده و مملکت خود را از هلاند جدا کردند.

علّت رنجش آلمانیها وایطالیائیها آن بود که معاهدات ۱۸۱۵ آرزوی دیرین آنها را که توحید آلمان و توحید ایطالیا باشد برنیاورد و قوانین اساسی آزاد در

---

(۱) - Slesvig (۲) - Lauenbourg (۳) - Holstein

آنجا جاری نساخت، آلمانیها بیشتر آزرده و خشمناك شدند زیرا که در ۱۸۱۳ که سلاطین لشکرکشی میکردند بآنها وعدهٔ وضع قوانین اساسی داده بودند ومردم آلمان شعار جنگی خود را عبارت « زنده باد توتونی ![1] » قرار دادند و قصدشان از لفظ توتونی مزج اقوام مختلفهٔ مملکت آلمان بیك ملّت و کشور واحد بود.

چون معاهدات سنه ۱۸۱۵ برخلاف رضای ملل بود علی‌رغم انتظار امضاء کنندگان اسباب صلح کلّ نشد بلکه موقّتةً آرامشی بملل بخشید، اگرچه تا چندی از جنگهای بین دول جلوگیری کرد ولی اغتشاشات عمده در داخلهٔ ممالك تولید کرد ومقدّمات بعیدهٔ محاربات نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم را تدارك دید و درآلمان و ایطالیا انقلابات بسیار برانگیخت.

اهمّیت انقلاب کبیر و امپراطوری

بعد از آنکه درسنهٔ ۱۸۱۵ اروپا روی صلح و آرامش دید نتیجهٔ انقلاب کبیر روشن شد، انقلاب کبیر فرانسه بعد از رفورم (اصلاح مذهبی) مهمترین واقعهٔ تاریخ عالم محسوب میشود، هم رفورم و هم انقلاب فرانسه جنبهٔ عمومیّت داشتند ومنحصر بهمان ممالکی که عرصهٔ ظهور آنها شد نبودند بلکه درسرتاسر اروپا اثرات مذهبی و اجتماعی آنها نفوذ و جریان یافت، انقلاب کبیر و امپراطوری ناپلئون تغییرات بسیار در نقشهٔ جغرافیای سیاسی اروپا وارد کردند چنانکه در این ۲۳ سال نقشه اروپا بیش از دو قرن سابق تغییر و تبدیل یافت. ایطالیا و آلمان بیش ازهرکشوری مورد تغییر وتحول واقع شدند، تقسیمات پرپیچ وخم آن دو مملکت ساده و مستقیم گردید و در حقیقت میتوان انقلاب کبیر وناپلئون هر دو را بانی و موسّس وحدت آلمان و ایطالیا شناخت، شصت سال از سقوط امپراطوری ناپلئون نگذشت که هر دو ملّت بتوحید اقوام مختلفه و تشیید مبانی سلطنت خود کامیاب گشتند.

انقلاب کبیر وامپراطوری موجب تبدّلات سیاسی وتحوّلات اجتماعی اروپا

---

(۱) – Vive la Teutonie

گشتند وافکار وعقاید جدیده را که خلاصهٔ آن در اعلان حقوق بشری مندرج است یعنی حرّیت ومساوات وحکومت ملّی در قارّهٔ اروپا انتشار دادند. در کلیّهٔ ممالکی که جزءِ قلمرو فرانسه ومجرای نفوذ سیاسی او شد مثل بلژیك وهلاند وسواحل رود رَن و ایالات آلمان متّصله بامپراطوری و در برخی از ایالات متّفقهٔ رن ودر ولایت پیه‌مون ولمباردی و ونیز بهمّت فرانسویان امتیازات طبقاتی ملغی و حقوق ملوك الطّوایفی منسوخ و قانون مدنی مجری گردید چنانکه سلاطین اروپا در ۱۸۱۵ نتوانستند رسوم واصول منسوخهٔ قدیمه را باز گردانند، انقلاب کبیر در هرجا که تأثیر کرد ملل را برای تحدید استبداد سلاطین بیدار و مهیّا ساخت و میل شرکت در حکومت و وضع قوانین مربوطه بحقوق و وظایف متقابله حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس را در قلوب ملل بر انگیخت و بعد از ۱۸۱۵ روز بروز اثرات انقلاب فرانسه در سایر ممالك اروپا بیش از پیش محسوس شد و تا نیم قرن بدو صورت مختلف جریان یافت: یکی نهضت آزادی خواهی برای وضع قوانین در ممالکی که سلطنت مستبدّه داشتند، دیگر نهضت ملّی در ممالکی که دارای وحدت نبودند وبقصد توحید خویش میکوشیدند مثل ایطالیا و آلمان.

مصحّح طبع کتاب مهدی اِکباتانی

از خوانندگان محترم تمنّی است غلط های ذیل را اصلاح نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲	اصراف	اسراف
۲۰۰	۱۲	انگلسیان	انگلیسان
٦٤٨	۱۹	حانب	جانب
٦۹٤	٦	گارد قشون را	گارد را قشون